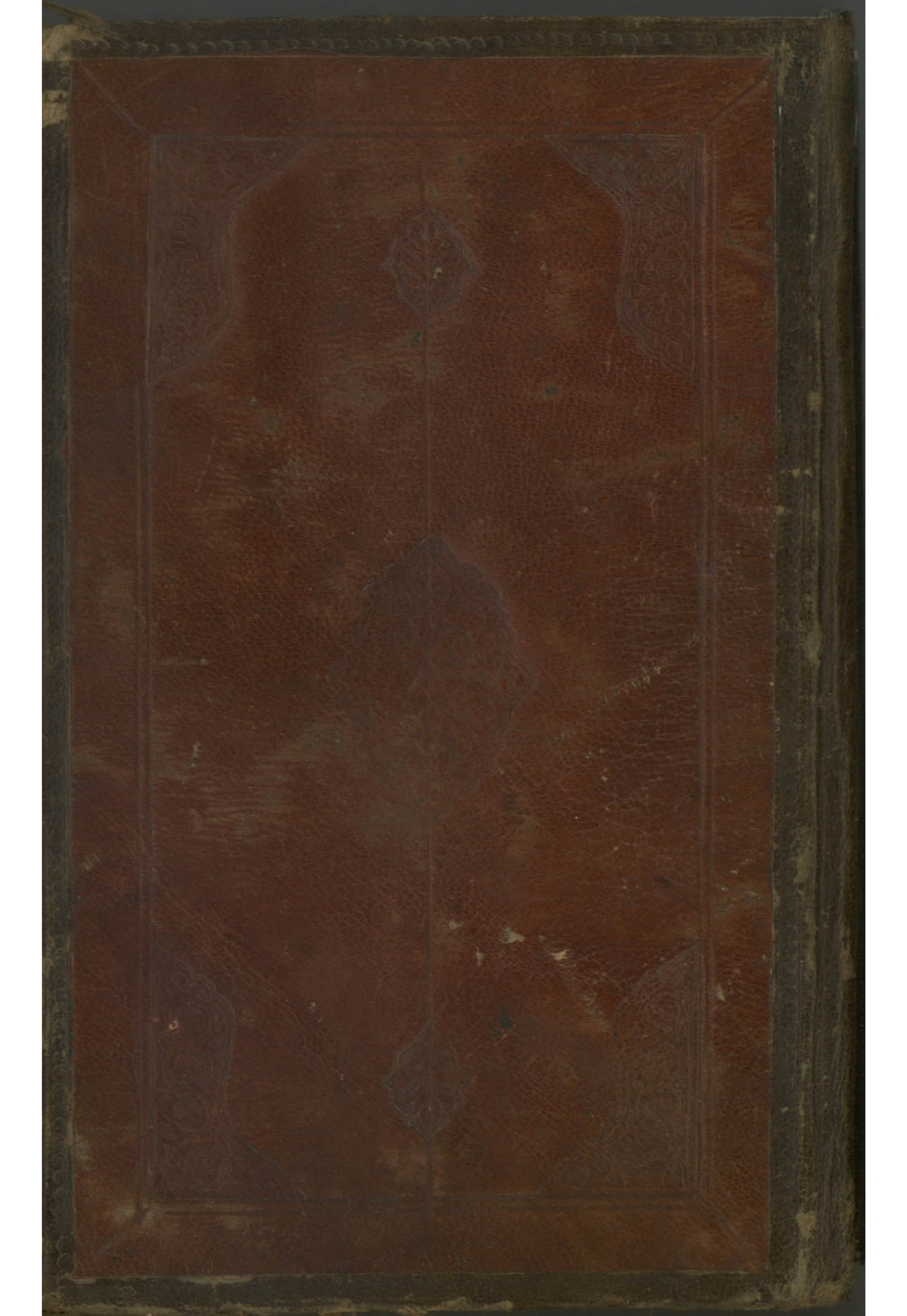
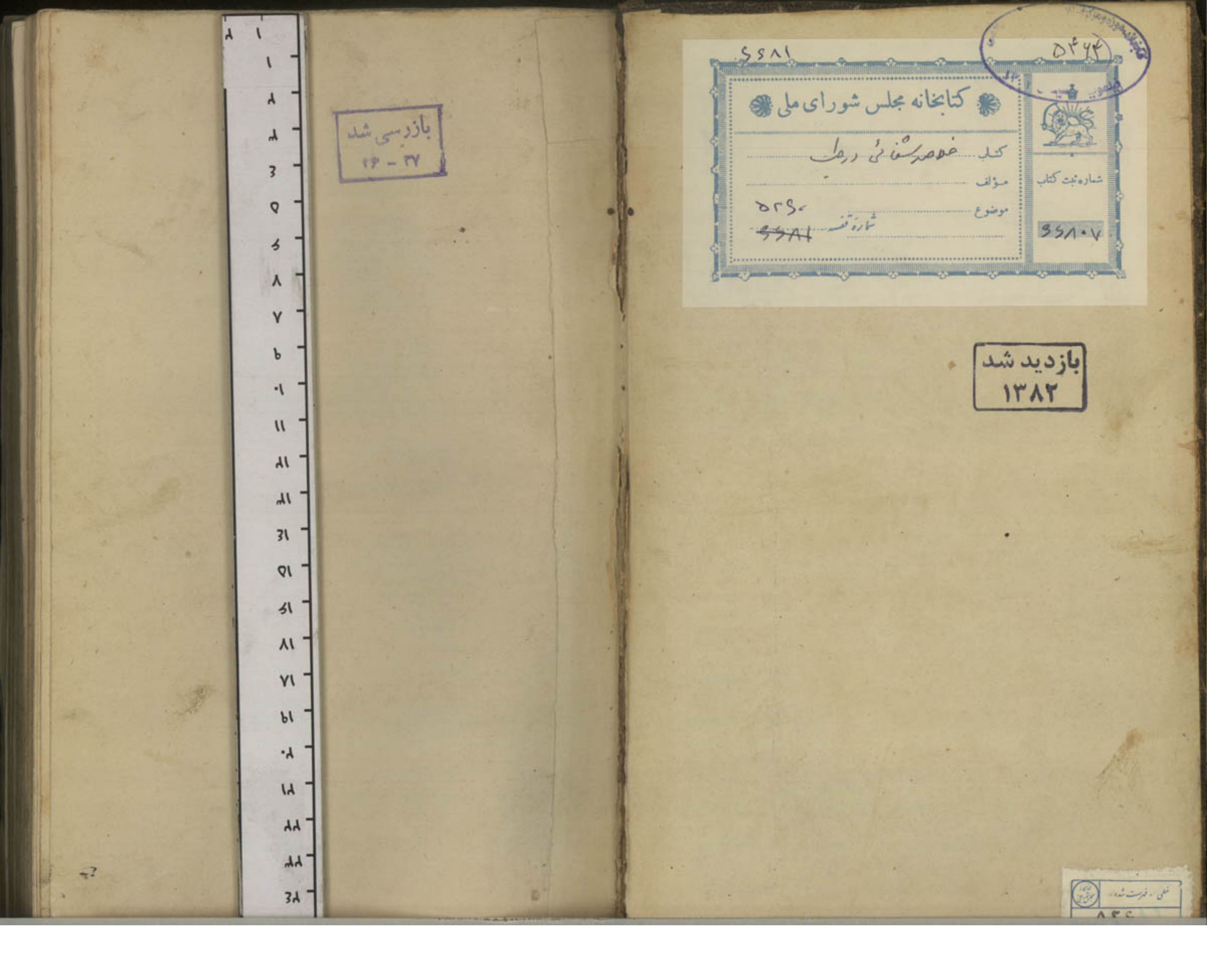
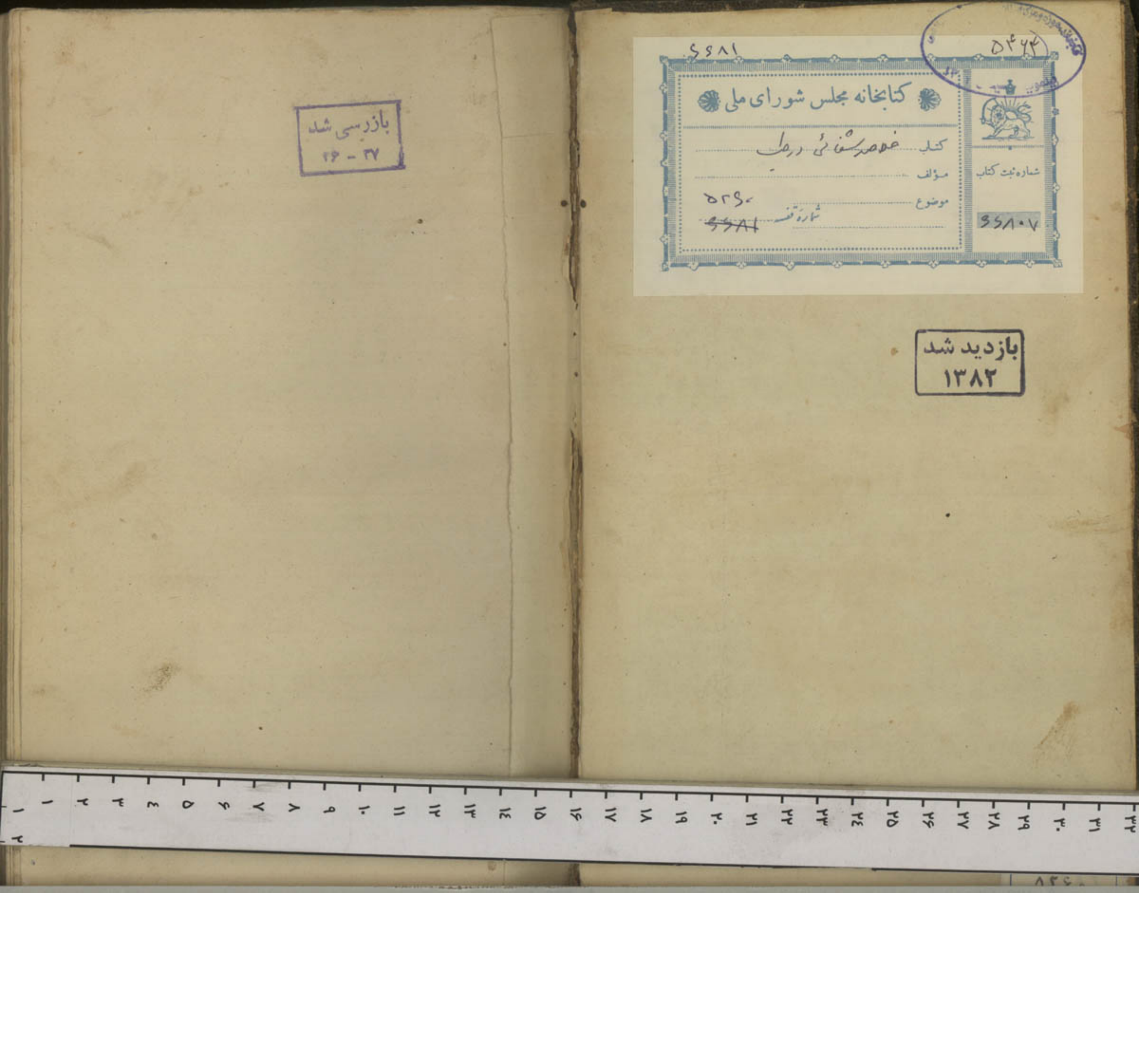
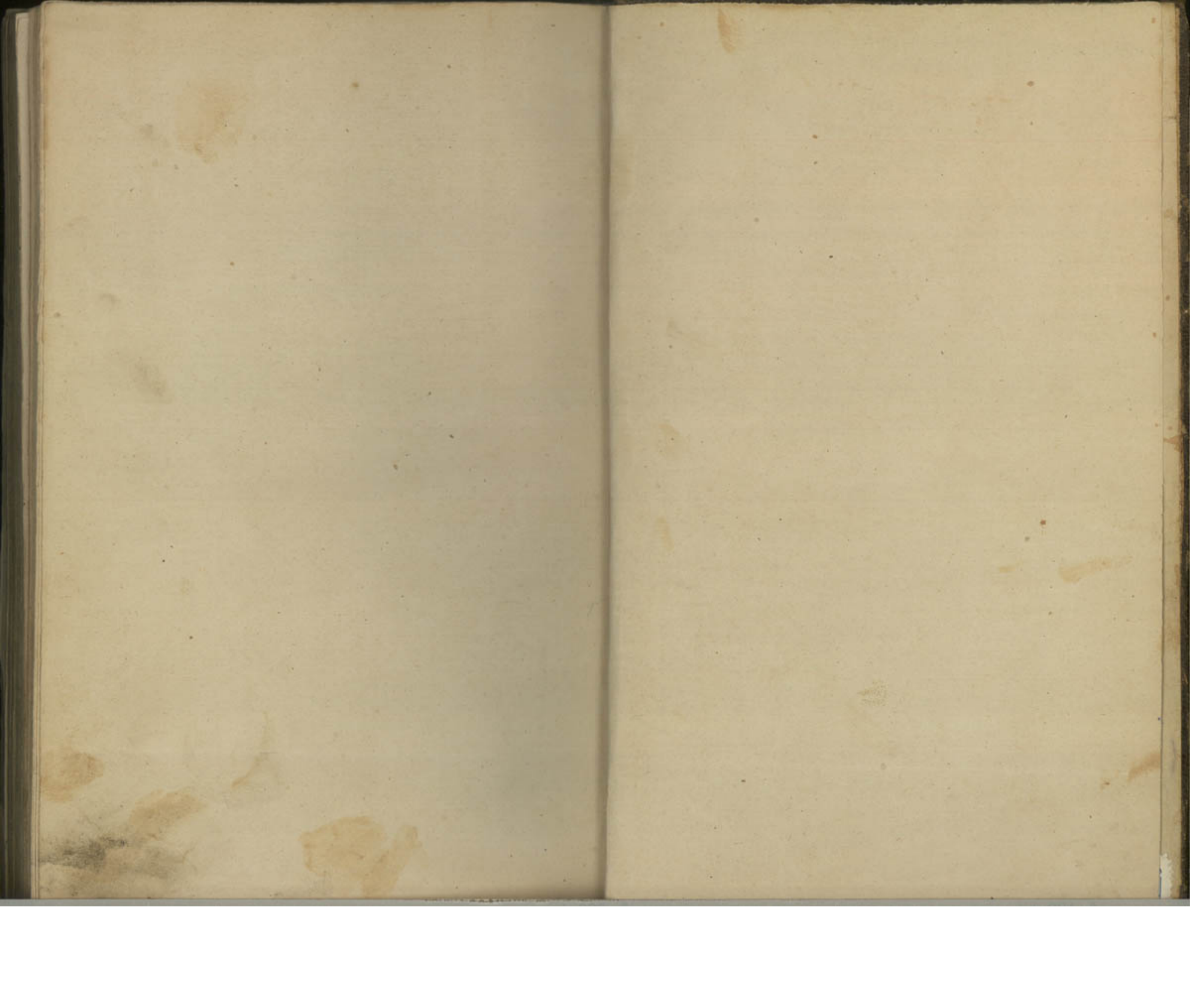
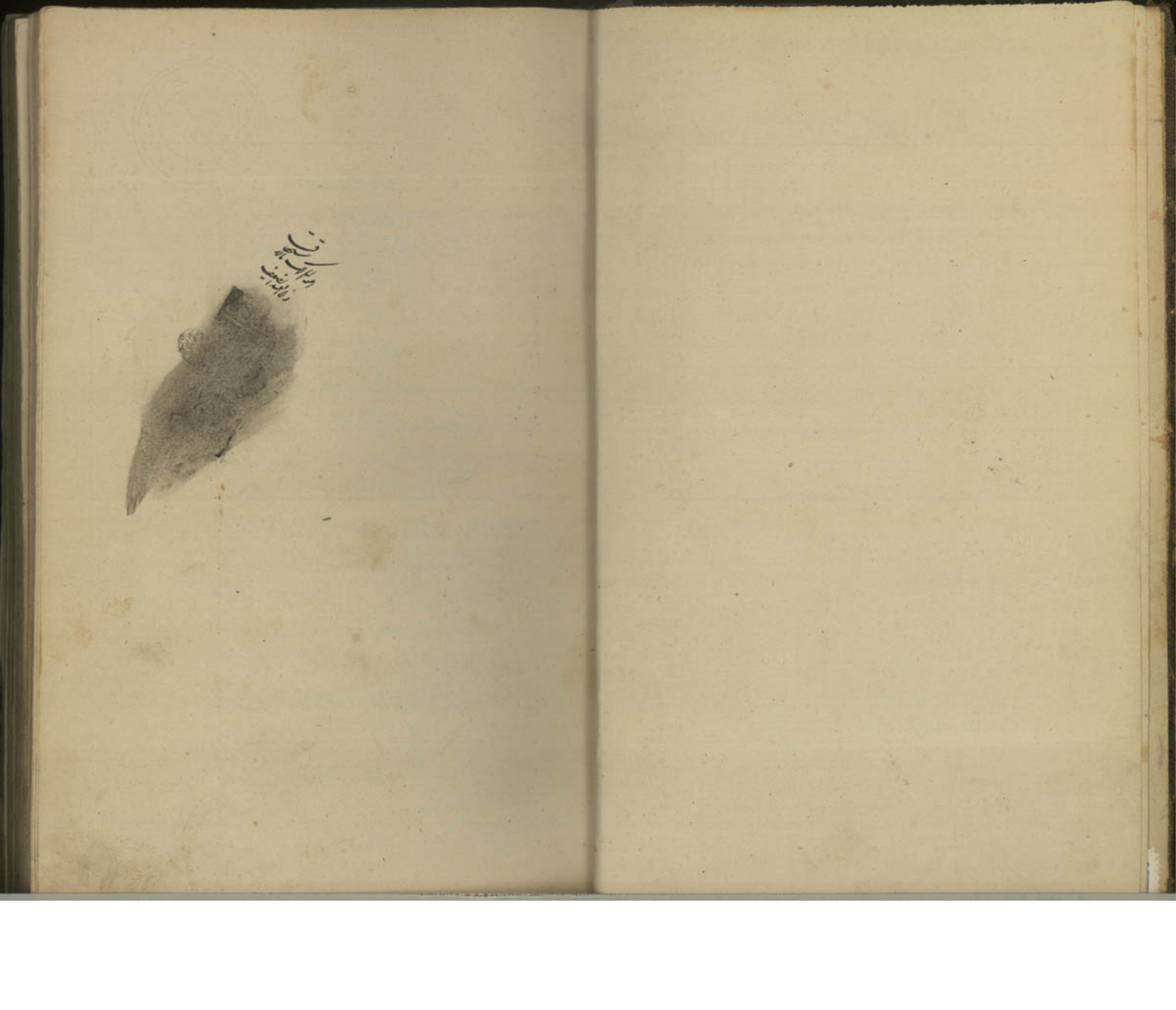



بازرسی شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲


بازرسی شد
۳۷ - ۲۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی نهایت و ثنای بی غایت حکیمی را که از حکمت کامله کیفیت مزاج را از امتزاج جواهر عناصر
مختلفة الآثار احداث نمود و نوع انسان را از انواع مکونات باعتدال مزاج و حسن صورت
صورکم فاحسن صورکم برگزید و او را مخطف شامل حاوی کلیات قانون شفا و جامع
کلمات مفصله کتاب دنیا و عقبی گردانید و طبیعت انسانی را بجهة حفظ صحه و ازاله مرض و حرکت
بدن والی و حاکم گردانید و اعضای بشری را بمدد ارواح و قوی از کمال عنایت بیغایت
حس و حرکه ارزانی فرمود و اصل او را که روح حقیقه شهباء و خاصیه حواله اعتدال نمود و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و صلوات و صلوات طیبات نثار روح مطهر خلاصه
جواهر و ارواح و ملاذ رهبند در دمندان از اسقام و امراض مسیح انفاسی که ذکر
نام نامیش حسیب جمیع امراض را سبب نجاة و شفا و تراب اقدام معیش اعیان علما و اعلام را توتیای
اعینی مجاری متابعت احکام و اسباب فوز سعادت دارین منهاج و منوال مقاصد
مراحل است و آل و اصحاب و آل او که هر یک مشابه ارواح مقدسند در اشباح عنصریه و مرکز قوی
نشه در اعضای رئیسه خصوصا علیی که علمش محیط اسرار حکمت الهی و حقیقتش آگاهی است
حکیمی که در خاک مقدمش خاصیت آب حیوان مضمر است و از عکس جان بخشش آثار اعجاز
مسیح مظهر یعنی حضرت امیرالمؤمنین حق ولی و وصی رسول صلی الله علیه و آله محمد
سید المرسلین و آله و اولاده المعصومین علیهم الطاهرین اما بعد فقیر حقیر قلیل البضاعه
معترف بعجز و جهالة الطهرین محمد الحسینی الشفائی الکاشی را اکثر اشتیاق بمطالعه
مصنفات حکمای قدما و اطبای متأخرین و عدم اقتدار بنقل اسفار متعدده در
اسفار باعث و داعی بر تسوید این مجلد و ترتیب این مقاله شد و از جهه تذکره

نفس

نفس نحو خلاصه تصانیف اعاظم حکما را در هر باب از مباحثات طبی انتخاب و انتجاب نموده
و در این کتاب جمع نموده و شمه از تصرف و تصرف در ابکار افکار عرب کرده از لباس
عربی عریان ساخت و بکسوة فارسی مزین و آراسته گردانید تا اخوان و محبان حسن
و سایر مسلمانان از آن انتفاع گیرند و عند الاحتیاج رجوع بآن همگنان را لازم
باشد والله الموفق والمعین مأمول از کرم کرام اکمه بعین عنایت و نظر لطف و عاطفت
ملحوظ فرمایند و چون بسهوی و زللی و غلطی اطلاع یابند بذیل عفو مستور
سازند و این مجلد که موسوم بخلاصه شفائی است مبنی بر دو کتاب است کتاب اول مشتمل
بر سه مطلب اول در حفظ صحه مطلب ثانی در علاج مرض بقول کلی مطلب ثالث در ادویه
مفرده و کتاب ثانی مشتمل بر سه فن اول در امراض مختلفه مختصه فن ثانی در امراض غیر مختصه
فن ثالث در ادویه مرکبه مطلب اول از کتاب اول در حفظ صحه مشتمل بر هفت باب
است باب اول سبب صحه تعدیل مزاج است و اصلاح هوا و اختیار مأکول و مشروب
و اعتدال حرکات و سکون بدنیه و نفسانیه و حفظ ترکیب و تنقیه بدن از فضول و حفظ رطوبه
غریزی و حراست او از تحلیل زیاده بر مجری طبیعی و منع استیلای اسباب
مجففه و دفع تولد عفونه و سایر بدن از استیلای حرارة غریبه و فساد اعتدال حرارة
غریزی و چون تکون بدن مکلف [illegible] الآثار از رطوبه غریزی و حرارة غریزی که آن رطوبه را
نضج داده و غذای گردانیده فضلات را دفع سازد پس ناچار حراره آن رطوبه را
بتدریج تحلیل میدهد مقرر است که چون مؤثر واحد علی الدوام تأثیر کند در منفعل
واحد هر آن تأثیر او زیاده‌تر بود و هر گاه که تحلیل بسیار شود حرارة بسبب فنای ماده
که آن رطوبت است فانی گردد و ایراد بدل ما یتحلل کم شود و لا از آن [illegible] باشد

تا رطوبة بالکلیة فانی شود و حرارت منطفی گردد و این موت طبیعی است که اجل مقدر است
هر شخصی بحسب مزاج و قوه و غایت کار طبیب آن است که هر شخصی را بمنتهای اجل او
رساند اگر مفسد خارجی اتفاق نیفتد و صحت هر شخصی را چنانچه لایق کمال او باشد
نگاه دارد و حصول این معنی بتعدیل اسباب سته ضروریه است **باب دوم** در اهوا و احتیاج
بدن بهوا جهت ترویح و تعدیل مزاج روح است بجذب هوا از ریه و مسام جلد و تنقیه روح
و اخراج فضلات او بر نفس چه روح قلبی حار و لطیف است تا زود نفوذ تواند کرد
و قوه حیوانی را باعضا تواند رسانید و برودت و غلظت مانع است از سرعت حرکت و سرعت نفوذ
و شک نیست که حرارت و لطافت موجب سرعت استحاله روح است بناریه بسبب مناسبت و این معنی
مودی باشتعال روح و خروج از استعداد قبول آثار نفسانی است پس تعدیل روح
بجسم بارد نسبت با روح ضروری است و چون بارد و مفرط الرطوبه موجب انطفاء
روح است لابد بارد و وارد را مناسبتی با روح در لطافت و خفت باشد و الا سبب
کدورت و غلظت روح گردد و این صفات موجود نیست الا بهوا پس احتیاج بهوا
ضروری باشد و مادام که هوا معتدل و صافی بود که با آن بخارات نیامیخته باشد
و آبهای محتبس در مواضع و آبهای عفن و رائحه عفنه و ابخره ردیه و متصاعده از بقول
و اشجار خبیثه مثل کرنب و جرجیر و درختان انجیر و جوز و غبار تیره و دخان نباشد حافظ
صحت بود و هرگاه که از اعتدال تغیر یابد و مخالطه ادخنه و ابخره مذکوره شود حکم آن
متغیر گردد و محدث مرض بود و تغیرات هوا یا طبیعی است که بتغیرات فصول پیدا شود و یا غیر
طبیعی و آن یا مضاد طبیعت است همچو تغیرات عارضه بسبب جبال و بحار اما تغیرات فصلی
چنان است که هر فصلی محدث امراضی است که مناسب آن فصل باشد از کیفیت او مثل

امراض

امراض مضاده او است چنانچه تابستان که طبیعت آن حار یابس است و مناسب طبیعت
صفراست محدث صفرا و موجب امراض صفراویه است مثل غب و محرقه و عطش و کرب و رمد
و وجع اذن و قروح دهن و زمستان موجب زکام و نزله و سرفه و ذات الجنب
و ذات الریه و صداع و سکته و سدر و مولد بلغم و محدث امراض بلغمی است و بهار بسبب
تغیر هوا از سردی شب و بامداد بگرمی نیم روز و بواسطه تقدم تابستان ملطف بدن
و منضج سام و محرک اخلاط است و بسبب کثرت فواکه و از جهت کثرت سودا در آن فصل
مناسب طبیعت خلط دم بسبب ضد مزاج محدث امراض کثیره بود خصوصا بقایای امراض
تابستان و مولد حمیات ربع و دق الامعا و وجع الورک و وسواس سوداوی باشد
و در فصل بهار اخلاطی که بسبب برودت هوا در زمستان محتبس باشد بحرکت آید و باعضای
ضعیفه منصب شود و بسبب این در آن فصل اوجاع مفاصل و جنون و صرع و رعاف
و بثور و جراحات و اورام حلق و امثال اینها بسیار باشد لکن اینجا نه بسبب ردائت
مزاج بهار بود بلکه بسبب لطافت حراره او باشد چه بهار اصح فصول است و انسب بحیات
و صحت است و اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت است نبود مگر از اسباب سماوی است
یا اسباب ارضی آنچه از اسباب سماوی حادث شود چنان بود که چند کوکب مثل
مشتری و زهره و مریخ و کلب الجبار و قلب الاسد و امثال اینها با آفتاب جمع شوند موجب
تسخین هوا گردد حتی در زمستان چنانچه در وقت کسوف آفتاب هوا سرد شود حتی در تابستان
و اسباب ارضیه چند است اول عرض بلاد که مقدار بعد است از خط استوی که در غایت اعتدال است و اقلیم
اول و اقلیم ثانی قریب بخط استوی است و اکثر اقلیم ثانی و ثالث مفرط الحرارت بود و اقلیم سادس
و سابع مفرط البروده بود و رابع قریب باعتدال اول خامس قریب برابع بسبب حجم محاذی [illegible] که

در میان دریا یا ساحل باشد رطوبت بر هوای او غالب باشد و بسبب عصیان هوا او از موش
بسبب عظم و کثرت الجزء در حراره و برودت معتدل باشد بسبب نسیم مجاوره جبال باشد
و کوهی که در جانب شمال شهر واقع شود بسبب منع هبوب هوای شمالی بارد یابس و حبس هوای
جنوبی حار رطب و بسبب عکس شعاع آفتاب بر شهر موجب تسخین هوا گردد و کوهی که بر
جنوب واقع باشد بعکس این بود و کوه مغربی بهتر از کوه مشرقی باشد زیرا که کوه مشرقی
ستر شعاع آفتاب کند از شهر وقت طلوع تا محل قریب بارتفاع بدین کوه پس اهل شهر
منتقل شوند از سردی شب بگرمی آفتاب دفعةً و موجب توارد اضداد بدیشان گردد
و نیز مانع شرقی شود که از او باد صبا گویند و آن بهتر از باد مغربیست چه آن با مدد آید مصاحب
حرکت آفتاب و این در اخر دویم سبب چهارم وضع بلد است که هوای بلده مرتفعه ابرد و
اصح بود از هوای بلده منخفضه و موضع مستوی بسبب قلت ریاح و سکون هوا در او اصح
از مرتفع باشد سبب پنجم تنوع اراضی است و زمین بلاد موجب تغییر هوا است
بسیار بقاع الجزء و بسبب کیفیت مناسبه بسبب مجاورت پس زمین کبریتی مجفف
و مسخن و محرق دم باشد و تری مرطب و معفن بود و ساکن جبلیه بدن را
صلب کند و قوه دهد و باید که هوای بارد مقوی بدن و محسن لون و مقوی هضم بود لکن
مولد بلغم و مورث زکام و نزله و صرع و فالج و رعشه و امراض بلغمی باشد و هوای
حار رطب مضعف و مکدر حواس و مشتغل دماغ و مضعف هضم و محدث خناق
و حمیات در بد و امثال اینها باشد باب سیم در تدبیر ماکول احتیاج بغذا جهت آنست که بدن بسبب حرارت
غریزی و حرارت غریبه و سایر محللات خارجه دائم التحلیل پس اگر غذای که بدل ما یتحلل شود بر آن وارد
نشود در اندک زمان فانی گردد و بقای او محال بود و حافظ صحت را واجبست اقتصار از اغذیه بر گو

گوسفند یکساله و گوشت بره و بزغاله و گوساله کوچک و جوان مرغ فربه و کبک
و تیهو و برنان گندم بی آفت و حلویات ملایم مزاج و از فواکه آنچه بغذا اشبه باشد مثل
انجیر و انگور شیرین و خرما در بعضی بلاد که باکل آن معتاد باشند و عدم التفات
باغذیه حاره مثل بقول و اکثر فواکه الا از جهت تبدیل مزاج یا تعدیل ماکول نیز واجبست که
بی اشتها و در وقت امتلاء معده و اجتناب از غذا چیزی تناول ننماید و اشتهای
صادق را دفع نکند و هر وقت که اشتهای طعام باشد که غذا ترک کند و در زمستان
طعام حار بالفعل نوشند و از اغذیه ثقیل الغذا مثل بقول احتراز ننمایند و در تابستان
بعکس این عمل کنند و از امتلاء و از ادخال طعام بر طعام دیگر که هضم نشده باشد
و جمع میان اغذیه مختلفه در وقت واحد و از اطاله زمان اکل و از تناول غذای رقیق
سریع الهضم بعد از غذای قوی الصلب اجتناب نماید و بهترین اغذیه غذای لذیذ است
مالوف الا که غذای لذیذ در فضیلت کمتر از کریه باشد بهتر است مادام که بسبب لذت بسیار
نخورند و غذای مالوف که در آن اندک مضرتی بود اولی از غذای فاضل
غیر مالوف باشد و مداومت طعام مسقط شهوه و محدث کسالت و کاهلیت و مداومت
حامض موجب سرعت پیری و جفاف اعضا و تضرر اعصاب است و تکثیر غذای حلو
موجب ارخای معده و گرمی بدن و مورث سده بود و اکثار مالح مجفف
بدن و مضر معده و عین و سل باشد و اکثار اغذیه تافهه مسقط قوه و مفسد لون
و مجفف طبع و دسمه موجب کسالت و ذهاب شهوه بود پس مضرت حلو را بحامض دفع باید
نمود و حامض را بحلو و دسم را بعفص و قابض و تفه را بمالح یا حریف و بعکس و باید که غذای صفراوی
مبرد و مرطب باشد و غذای دموی مبرد و قلیل الغذا و بلغمی مسخن ملطف و سوداوی

مس رطب و بدانکه احتما و تلطیف غذا در زمان صحت بدن را لاغر و ضعیف سازد و پرهیز
در زمان صحت همچو تخلیط در وقت مرض چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که آن ان لا یحمان الصحیح المحمی و المریض المخلط و بعضی از اطبا گفته اند که
التداوی فی زمن الصحة کالتخلیط فی زمن المرض و اولی و اوفق مراتب اکل آنست که
یکبار روز و دیگر دوبار است و مع ذلک مراعات عادت در مراتب اکل و در کثرت و قلت
غذا و در لطافت و غلظت و غیر اینها واجبست و بدانکه صاحب تجربه نهی کرده اند از اکل شیر
با حموضات و ماهی با شیر و ماست با ترب و ماهی با لحوم طیور و گوشت دل انگور
بعد از کله و لار بعد از هریسه و برنج با سرکه و بقولی رطبه با فواکه رطبه و نبیذ و شیر با فواکه رطبه
و طبیخ گوشت نمک سود با سرکه و ماش با شیر و اکل سیر با پیاز و خربزه با عسل و استعمال سرکه
و دو سوم و دهنیات در ظرف مس والله اعلم بحقائق الامور باب چهارم در تدبیر مشروب
معظم آب در بدن تسهیل و ترقیق و طبخ و تنفیذ غذا است در عروق و مجاری تنگ و افضل
آبها آب نهر است خصوصا آب بعید المنبع جاری بر خاک پاک خالی از اجسام غریبه
روان بر سنگ و جاری بطرف شمال یا مشرق و منحدر بسفل و اگر اتفاق افتد
با وجود اوصاف مذکوره خفیف الوزن و کثیر و شدید الجریه و مکشوف الرأس باشد
و شارب آن بنگرد که حلاوت و سرعت قبول سخونت و برودت کند در فضیلت
کامل بود و اصلح آبها از برای معتدل المزاج آبیست در برودت معتدل بود یا به یخ سرد کرده باشند
از خارج و آب باران بهتر است که از برای ابر باران رعد آید نه از ابر تیره که با ریح شدید بود و از آبها اصلح
و لیکن بسبب شدت لطافت جوهر زود فاسد و متغیر گردد و بسبب تعفن اخلاط کند و آب چشمه خالی از غلظتی
نیست و آب کاریزها بهتر است و آب چاه از آب کاریز بدتر بود و آب یخ و برف کثیف و غلیظ باشد

و آب واقف بدتر از همه است و اکثار آب گرم مفسد هضم و مورث استسقا و دق و
ذبول بدن است و مسکن عطش نیست و آب شور مجفف و مهزل بدن و مفسد دم
و مولد حکه و جرب باشد و آب کبریتی مسخن و مجفف بدن باشد و قروح عفنه و جرب و حکه
و استسقا و سایر امراض بارده را نافع باشد چنانچه بیاشامند یا در آن نشینند و آب نیز مولد
سده و حصاة و آب حدیدی مقوی معده و احشا و مقوی شهوة طعام و باه و مانع در بست
ذبول و طحال بود و در وقت استعمال آب بعد از شروع غایت در هضم و اما بعد از طعام
و در میان طعام و ناشتا و در خلو معده و بعد از حرکت خصوصا جماع و بعد از مسهل و قی
و بعد از حمام و بعد از تناول فواکه خصوصا خربزه و اطاعت عطش کاذب در شب و جمع بیان
آب چاه و آب نهر مادام که یکی از معده منحدر نشده باشد بغایت بد است لیکن اگر بسبب
کثرت عطش ناچار باشد اندک اندک از کوزه سر تنگ بنوشد و در اصلاح آب بد را آب جوشانند
که چند نوبت بکرباس پالایند و در کوزه سفالین کنند یا با خاک پاک ممزوج سازند
و بگذارند تا خاک مترسب و مستقل شود و بعد از آن پالایند یا جوشانند چندانکه
بنصف آید و آب شور چون با قدری از ادویه قابضه مثل خرنوب و حب الآس
و زعرور در آن اندازند مضرت آن کم شود و آب تلخ با اشیاء حلو ممزوج باید ساخت
و مصلح آب تیره سیر بود و تریاق و آبهای مختلف و پیاز خاصه سازی که بسرکه
پرورده باشند و آنکه با سرکه ممزوج ساخته دفع عطش کند و آرزوی آب کمتر
سازد فصل در شراب بهترین شراب انگوری صاف خوش طعم خوش بوی رسیده
معتدل القوام خالص ارغوانی بود که چون قلیل هم در آن مدت طویل بگذارند فاسد نشود و آنرا
رقیق اللطف باشد و اسکار و تحلیل او اسرع و شراب غلیظ بعکس این بود و دوام خمار او زیاده باشد مشمس بود

خصوص حلوا آن لیکن از شدید آن با حذر باید بود و باید که جوانان و محرور المزاج گاه گاه
شراب سفید ممزوج به آب قبل از شرب آن دو ساعت بنوشند و پیران شراب زرد قوی
الحرارة با اندک آب ممزوج ساخته با شرح احتیاط چندانکه توانند و صبیان را تا آخر سن
مراهقه مراتب مرکب شراب نباید شد بسبب کثرت حرارت و ضعف دماغ و اعصاب
و سایر بدن در طوبت مفاصل ایشان و غیر آن بدایشان بغایت مضرت و وقت استعمال
شراب بعد از کمال هضم معدی است و شراب بعد از طعام و در میان طعام و بر ناشتا
و بعد از حرکت مفرطه و بعد از فواکه خصوص خربزه و شرب با فراغ مصطکی و اقداح کبار مضرت و بر آب
خام آتش ملا را آن نگذشته باشد محدث خوف سطاریا بود و صرف غیر ممزوج محرق دم
و مفسد مزاج دماغ و کبد باشد و اولی آنست که با آب ممزوج سازند تا کم حرارت بوست
شراب شود و سر موجب سرعت نفوذ گردد لیکن اگر بعرق گاوزبان ممزوج سازند تفریح
تفریح او زیاده گردد و اگر بگلاب ممزوج سازند تقویت معده بیشتر دهد و شراب کثیر در بعضی
معده مستحیل بصفرا شود و در بعضی ترش گردد و ضرر بسیار عظیم بود و ادمان خمر مبتلا بهمین
و مرخی عصب و مورث رعشه و تشنج و سکر و مورث فجاءة باشد و سکر مفرط ممتلی
مکدر ارواح و مسترخی قوای دماغ و اعصاب و مفسد ذهن و عقل و مبرد و منطفی حرارت
غریزی و محدث سکته و فالج و استرخاء و سبات و صرع بود لیکن اگر در ماهی یک
نوبت واقع شود بسبب استراحت قوی دماغ را نیک باشد و اما مادام که سرور و نشاط
زیاده شود و رنگ روی سرخ و براق گردد و حلقه را به و نرم شود و نشاط اکنون شود و ذهن سیال بود
از وقوع افراط نباید ترسید و قوت در این حال نشان دارد لیکن چون خواب غلبه کند و عیان
زیاده و بدن و دماغ گران شوند و اعضا سست می گردند و ذهن مشوش شود ترک واجب شد

اما گاه بود که محرور المزاج با مار محوش و به و سیب و امرود و شراب لیمو و امثال اینها منقع
گردد و بر رود بفندق و پسته و بعضی جوارشات و مرطوب با شمامه مشک یا دام شود
و غیر آن نفع کند و منافع شراب بعضی نفسانیست و بعضی بدنی اما در منافع که سرور و بسط
نفس و تقویه ذهن و دماغ قوی الدماغ و تقویت نفس و فسحت امل و شجاعت روح و ازاله تخیل
و خوف و فکر فاسد و سوء ظن و حق بدفع ما بحوالات ممکن که چیزی مساوی آن
باشد و در منافع بدنی که آن تحسین لون و نورانیه و تبریق و اشراق بشره و تقویه و انتعاش
حرارت غریزی و انفتاح و تلطیف رطوبات و تفتیح مجاری و ازاله سده و تفتیح مسام و تقویه هضم
و کثیر و تلطیف روح و نورانیه او و تنقیه ادرار فضول و تلطیف و انفتاح بلغم و ترطیب و ادرار الصفرا
و تعدیل مزاج سود و دفع مضرت او و اخراج او از بدن و تقویه معده و تنفید غذا با عضا
و تسخین بدن و تقویه قلب و امثال اینهاست اگرچه مثل آن از بعضی معاجین و تراکیب
ممکن است لیکن بدشواری و لیکن این منافع وقتی بظهور رسد و وقوع یابد که مجلس آن
مکان طیب باشد و منظر ارجمند و نزدیک سبزه و آب روان و سایه درختان و آراسته
بفرشهای الوان و مزین بجوانان صاحب جمال فرح لقا و دوستان صاحب کمال و ندما
و ظرفا و مطربان خوش الحان عمرزاد و نغمات سازهای ملایم روح افزا و گلهای بوها و شکوفه
های معطر آب لذیذ که محب مزاج باشد و از غم و الم و حادثات و منغصات و اشیای
نا ملایم منغصه نفس خالی بود و آنچه مطلوب قوای نفسانی بود حاضر و مهیا باشد
چه اگر هر قوتی از قوی نفسانی مطلوب خود را نیابد متاذی شود و متالم
و منقبض گردد و اقبال بشراب نکند و اگر کند و بحتی نواحی ساید پس بدین
بدین سبب شراب در بدن فاسد شود و مضرت آن زیاده از منفعت گردد

واین شرائط کسی را میسرست و نیز در شراب اگر نفعی موجود است در قلیل آن خواهد بود
و بتجربه معلوم است که قلیل آن منجر بکثیرست و در کثیر آن مضرت بسیار است چنانچه شیخ
ابو علی فرموده است که الشراب قلیله یدعو الی الکثیر و کثیره یدعو الی السکر الشدید والسکر الشدید
یدعو الی افات لا تتناهی و بالجمله قلیله سم الموت و کثیره سم الکره

باب پنجم در تدبیر حرکت و سکون بدنی

بدانکه بقای بدن بی غذا محالست و هیچ غذا بتمامی عضو نمیشود بلکه از
غذا که بدل ما یتحلل میشود اثری بالطخه و فضله میماند که اگر آنرا بگذارند بمرور ایام جمع
شود و بگونه ضرر رساند یا آنکه نفشه بخونه در بدن زیاد کند یا باطفاء حرارت غریزی تمام
مضر بود و سبب آنکه احداث سده کنند و بدن ثقیل گردانند و موجب امراض احتباس
شود و اگر استفراغ کند بسبب ادویه مسهله اند و لهذا بقراط گفته که ان الدواء منفی
و بکی و نیز اگرچه مسهلات مخرج اخلاط فاسده اند خلط صالح منتفع را نیز با آن دفع میشود
و مستلزم اخراج روح و ضعف قوی و حرارت غریزی و ضعف بدن میگردد پس این
فضلات علی ای حال مضر بدنند خواه استفراغ کنند پس ناچار بحرکت احتیاج است چه حرکت
سبب تسخین عضو و ترقیق و اذابه و تسییل و تحلیل فضلات اقوی اسباب منع
تولد و اجتماع مواد است و مع ذلک موجب خفه بدن و نشاط و انتعاش حرارت غریزی
و تصلیب مفاصل و تقویه اوتار و رباطات است و چون حرکت باعتدال بود و در وقت
کنند و باقی تدبیر صواب بود بدن را مستعد قبول غذا سازد و از جمیع
امراض مادیه و اکثر امراض را حسیه ایمن گرداند و مستغنی از جمیع علاج
شود و وقت حرکت و ریاضت بعد از انحدار طعام از معده و کمال هضم
معدی است و باید که در بدن امتلا و عروق خلط خام ردی نباشد که ریاضت اگر

بدن

در بدن منتشر سازد و معده بسیار خالی نبود بلکه در او اندک غذای بود و حرارت و یبوست
در بدن غالب نباشد و ریاضت معتدله آنست که بشره را سرخ گرداند و منتفخ سازد و ابتدای
عرق شود و اما ریاضتی که موجب سیلان عرق گردد و مفرط بود و ترک آن اوجب باشد
تا موجب نباشد یا موجب فنا رطوبات و تجفیف بدن شود و هر عضوی که ریاضت آن بسیار
بود قوی گردد خصوصا بر نوع ریاضتی که بدان مخصوص بود چه هر قوی از قوای طبیعی و نفسانی
از ریاضت مخصوصه آن قوی گردد و لهذا هر که حفظ چیزها بسیار کند حافظه او قوت گیرد و هر که فکر بسیار
کند مفکره و هر که خیال بسیار کند متخیله اش قوی گردد و هر عضوی را ریاضت خاص است
مثلا ریاضت سینه قرائت باشد و باید که ابتدا بقرائت آهسته کند بعد از آن بتدریج بلند سازد
تا آلات نفس متاذی نشود و سمع شنیدن آوازهای لذیذ و بصر دیدن چیزها تا بخواند خطوط دقیقه
و نظر باشیاء جمیله و سواری ریاضت جمیع بدن است تحلیل اگر آنها تحلیل کند و ناقها را
بسبب تحلیل بقایای امراض نافع بود و آب دوانیدن تسخین و تحلیل بسیار کند و از ریاضت
قویه است و گوی بازی بسبب فرحی که بواسطه غلبه خصم و خصمی که مقهوری شایع میگردد
از جمله ریاضات نفس و بدن است بدعوی با یکدیگر و آمدن نیز همین خاصیت
دارد و در کشتی گرفتن منشور و محرک اخلاط است و سبب حدوث فرح
و فرع و اختلاف حرکه که مواد بخارج و دخل امراض مزمنه مثل جذام و استسقا
را نافع باید و هضم معده را قوت دهد و اگر قی و غثیان هیجان کند
بسبب اخراج فضول نافع بود و حبس آن جایز نباشد و احتیاج بسکون
بسبب استراحت بدن از تعب حرکات است چه دوام حرکه موجب تحلیل رطوبات
و فنا حرارت غریزی است و باید که حرکت سریعه قویه قلیله تسخین بیشتر از تحلیل کند

وحرکه بطیه کثره ضعیف بعکس وافراط حرکت سبب تحلیل رطوبات غریزی وضعف حرارت غریزی
میرود است وافراط سکون نیز مضر است لکن سبب احتباس وانضمام واحتقان حرارت غریزی
وسکون معین هضم باشد وحرکه برکنار فصل در دلک ودلک از جمله ریاضات است
ومنافع آن بسیار بود تحلیل فضول وترقیق رطوبات وانتعاش حرارت غریزی وتصلیب اوتار
ورباطات وعضلات کند وماده محتبسه غلیظه ولزجه را از عضو بیرون آرد ومجاری را فراخ سازد
وعضو را بزرگ گرداند ودلک خشن که بدستهای خشن یا بخرقه خشنه کنند خون را بظاهر
عضو جذب کند ورنگ را سرخ سازد وبدن فربه گرداند ودلک صلب اعضا ضعیفه را
قوه دهد ودلک لین مرخی بود وکثیر مهزل ومعتدل مسمن باشد ومالیدن که قبل از ریاضت
دلک استعداد کند تا عضو را بسبب تلیین مفاصل ورباطات وترقیق رطوبات از برای
حرکه مهیا سازد لیکن در لین وصلابات رعایت تدریج نمایند وبعد از ریاضت
دلک استرداد قوه باید کرد تا بقایا فضول که بریاضه در عضلات ونزدیک
جلد گذاشته باشد تحلیل دهد وباید که این دلک معتدل بود ومرور ید
بر بدن با وضاع وجهات مختلفه باشد تا اثر آن بجمیع بدن اعضا عضله
برسد باب ششم در تدبیر حرکه وسکون نفسانی چون ثابت شد که حرکه بدنی
ضروری ومحتاج الیه است ووجود حرکات بدنی موقوف است بحرکات
نفسانی مثل غضب وشهوه وماننده آن پس حرکه نفسانی در این امر بعینه ضروری
باشد وچون روح حار ولطیف سریع التحلیل است اگر حرکه او همیشه باشد
بکلی متحلل وفانی شود پس نقصان نیز ضروری باشد لیکن باعتدال چه
سکون مبرد ومفرط ومسکن است ومذکور اعراض نفسانی که غم وفرح وغضب

ایام

ومنجمله سبب تغیر بدن میشود مثل سایر اسباب چه غضب که غلیان دم در حرکه
حرارت غریزی است بخارج بدن دفعة جهت دفع ماده موذی ومجفف بدن ومقوی صفرا
ومحدث حمی یوم ملکه حمی عفن است اگر در بدن خلط مستعد عفونه باشد ومفرط آن
محلل حرارت غریزی ومضعف قوه ومحدث رعشه وغشی است لیکن اصحاب امزجه
بارده وکسانی را که حرارت غریزی ضعیف شده باشد وقوی ساقط گشته نافع
بود وفرح که موجب حرکه روح وحرارت غریزی است بظاهر بدن قلیل جهت جذب
ملایم از شان او وتقویه نفس وحرارت غریزی وانتشار آن در سایر بدن وتعدیل
اخلاط وحرارت غریزی وتسخین بدن است لیکن چون دفعی بود گاه باشد که سبب
اخلاط تحلیل حرارت غریزی وانتشار آن در سایر بدن وتعدیل اخلاط وحرارت
غریزی خلو قلب از روح وحرارت غریزی قاتل بود وغم که دخول حرارت غریزی
است بداخل بدن قلیلا قلیلا محدث حمی یوم ومفرط آن مورث دق واطفاء
حرارت غریزی است ومتلف بدن باشد لکن کسی را که فرح وسرور بر او غالب
بود نافع باشد تا بسبب کثرت فرح وسرور حرارت غریزی منتشر نشود ومتفرق نشود وفزع
که موجب حرکه روح وحرارت غریزی است بداخل بدن دفعة مضعف قوی وموجب ذهاب
رونق چهره واستیلاء امراض بود وخجالت که مستلزم حرکه روح است گاه بداخل وگاه
بخارج وقوه موافق بدن است باب هفتم در تدبیر نوم ویقظه اما اضطرار بیقظه از جهت آنست
که تمام احساس وحرکه ارادیه در بیداریست واحتیاج بنوم بسبب استراحت روح وقوی نفسانیست چه روح
جوهر لطیف بخاری سریع التحلیل است واستمرار یقظه موجب تحلیل وفنای او وچون افعال یقظه حرکات است
وحرکه محلل روح ودر اشتغال نفس در یقظه بافعال حواس با کمال هضم است وهضم ضروریست وقوه هضم در نوم

بسبب اجتماع روح و قوی در باطن است و نوم از جهت ترطیب بدن و ازاله اعیاء حادث
از یقظه و هضم غذا و نضج مواد و سکون روح و بدن در او و بسکون اشبه بود و یقظه
بسخین و تحلیل و تخفیف و انبعاث حرکه روح و حرارة غریزی بخارج مشابه حرکه باشد و یقظه
طبیعه مرخی بدن و قوی طبیعی است و مقوی قوی نفسانی است بسبب حرکه روح و حرارة
غریزی بظاهر بدن یقظه مفرطه مضعف دماغ و معده و هضم و محلل قوه و مجفف بدن
بود و در نوم روح میل بداخل کند و بدین واسطه ظاهر سرد شود و لهذا احتیاج افتد
بپوشش بسیار و بهترین خواب مستغرق متصل معتدل المقدار حادث بعد از هضم غذا
و شروع در انحدار است از اعلی معده با سفل بسکون نفخ و قراقر تابع هضم و خواب معتدل
مقوی و ممکن قوه طبیعی و مکثر روح روح و هاضم طعام و مقوی ذهن و مرطب و مسخن است
و ضعفی که از اعیاء و جماع و غضب و مانند اینها سابق شده باشد تدارک کند و برای ازا
بغایت نافع بود و خواب مفرط بسیار بسبب حله تحلیل و احتباس مواد مرطبت با فراط
و چون رطوبه مفرطه موجب اطفاء و انغماد حرارة غریزی شود و تبرید لازم او است و مضعف و
مرخی قوی نفسانی و مکثر بلغم و مضعف حرارة غریزیت و نوم در خلو معده بسبب تحلیل روح
و حرارة غریزی مبرد است و مسقط قوه و بعد از غذا مستعد هضم با هضم و مسخن بدن لیکن اگر غلظ
با غذا و غایر هضم باشد در بدن منتشر گرداند و موجب تبرید شود و خواب روز مفسد لون
و بجز و مرخی قوی نفسانی و مبلد ذهن و مورث طحال و اورام و حمیات و مسترخی و مضعف شهوه باشد
لیکن معتاد ازترک حاجزیت الابتداریه و افضل هیئات نوم خصوصا کسی را که جهه هضم غذا استعانت
از نوم طلبد آنست که اول اندکی زمانی بر جانب راست حسب تا غذا بقعر معده منحدر شود و زود تر
هضم گردد و بعد از آن زمانی دراز بجانب چپ تا جگر بر معده مشتمل شود و تسخین معده کند

و چون بهضم تمام شود باز بجانب راست خسبد تا معین بر انحدار کیلوس بکند **ما هضم** در
استفراغ و احتباس و در آن **دو فصلست** **فصل ۱** در احکام استفراغ و احتباس بر وجه کلی چون
معلوم شد بقای بدنی بی غذا محالست و غذای که بجمیعه مستحیل بمشابه جوهر اعضا نشود و موجود نیست
مگر از هر هضمی فضولی بماند که اگر از اخراج نکنند مسالک بدن را منسد سازد و فاسد و متعفن گردد
پس بدین سبب استفراغ محتاج الیه بود و احتباس از جهت آنست که بدن دایم التحلیل است
و همیشه محتاج به بدل ما یتحلل باشد و در هر غذا ای مکثی ضروریست تا تمام منهضم شود و مستحیل بجوهر
اعضا گردد و کثرة استفراغ فضلات نیز محدث بعضی امراض ردیه است چنانچه مذکور خواهد
شد پس اعتدال در استفراغ و احتباس حافظ صحت بود و افراط استفراغ مجفف و مبرد بدنست
مگر آنکه مستفرغ خلط بارد یابس باشد همچو سودا پس بالعرض موجب سخونه و رطوبت گردد و افراط
احتباس سده و عفونه و سقوط شهوه و ثقل بدن بود و احتباس آنچه بالطبع استفراغ آن واجبست
یا بسبب کثرة السبب یا ضعف دافعه باشد و قوه ماسکه یا ضعف هاضمه که طبیعت از انکاه دارد
تا هضم تمام شود یا ضیق مجاری و سده در آن یا غلظ و لزوجه ماده یا عدم احساس حاجه بدفع
یا توجه قوة طبیعی بجهه دیگر و این احتباس موجب امراض کثیره بود مثل سده و استرخا و تشنج رطب
و عفونه و اطفاء و خفقان حرارة غریزی و انصداع اوعیه و تخمه و امراض و اورام و بثور و استفراغ
آنچه احتباس از و واجبست یا بسبب قوة دافعه است یا ضعف ماسکه یا کثرة ماده یا لذع آن
یا رقة آن یا سعة مجاری یا انشقاق یا انقطاع مجاری یا انفتاح دهن عروق و استفراغ حاجی موجب
ضعف بدن و جفاف و سقوط قوه و ضعف حرارة غریزی و تشنج و کزاز بود و از حبس براز
در یح قولنج و زحیر و مغص و کرب و سقوط شهوه و غثیان و تقلب النفس و دفع صفرا و دردهای
معده و امعا عارض گردد و از کثرت استفراغ آن ضعف بدن و سقوط قوه و قروح امعا و از

حبس بول و عسر البول و اوجاع مثانه و کلیه و مجاری بول و حرقه بول و قروح کلیه حادث شود
و از کثرة خروج آن عطش و جفاف بدن و ضعف قوه و از احتباس طمث و خون
بواسیر صداع و برودة کبد و انعقاد و انطفاء حرارة غریزی و استسقا و فساد مزاج و غشی
و کرب و صداع و شقیقه و ضعف بصر و دوار و سبات و امثال اینها عارض شود و
از کثرة خروج اینها ضعف حرارة غریزی و برودة کبد و استسقا و فساد مزاج و از احتباس
نزله فضول دماغ و سدر و دوار و سبات و اکثر امراض دماغ حادث گردد و از کثرت
خروج آن سهر و جفاف دماغ و عین و مانند اینها (فصل ۲) در جماع خروج منی طبیعی
ما ینبغی منی از استفراغات طبیعیه محتاج الیه در حفظ صحت است لیکن اسراف در استفراغ
منی موجب ضعف قوه و تخفیف تر بید (?) بدن و سقوط شهوة طعام و حدوث خفقان
و رعشه و ضعف اعصاب و فالج و تشنج و ضعف بصر بود و چه ماده که منی از و متکون
شود اعضاء اصلیه است و فضل اشیاء موجوده در بدن است و اسراف در جماع
موجب احتیاج آلات منی و انثیین است به جذب ماده که مستعد غذا اعضا
اصلیه بود و چون از آن چیزی باقی نماند خون خالص خوب که مستحیل بطبیعة اعضا
اصلیه خواهد شد منجذب شود و چیزی که اعضاء اصلیه از آن مغتذی خواهد گشت
در بدن نماند و این سبب ضعف حرارة غریزی و انحلال قوه گردد و عدم استفراغ منی
موجب تمدد کاهل حالبین و وجع خاصرتین و ورم حشفتین (?) و ثقل در بدن و بلادت
ذهن و ظلمة بصر و قلة شهوة طعام و وسواس و خفقان و دوار و سدر و صرع و
امثال اینها شود و اعتدال در آن سبب نشاط و فرح و دفع غم و
تقویة شهوة و تسکین غضب و دفع فکر عشق و اختلاط ذهن و جنون

و مالیخولیا و اکثر امراض بلغمی و سوداوی گردد و مستجاموی (?) مزاج را در سن شباب و فصل بهار و
فصل اوقات جماع بعد از هضم معدی است قبل از خلو معده و در حین اعتدال بدن در
کیفیات اربعه و توسط در خلو و امتلاء و در زمان قوة شهوة جماع و حصول انتشار تام بی
تکلف و اما قبل از هضم طعام و در حالة امتلاء و نیز با شراب محدث ضعف
بدن و استرخاء عصب و وجع در کلیتین و مفاصل و سده و جرب و رعشه بود و در
خلو معده و در تشنگی و بعد از قی و اسهال و فصد و در حمام و بعد از حمام و تعب و
سهر و غم و مانند این ها موجب تخفیف و لاغری بدن و دق و ذبول و تحلیل
حرارة غریزی و نقص شهوة طعام و ظلمة بصر و غور عین و تشنج و غشی باشد خصوصا
در تابستان گرم و پائیز مختلف الهوا و جماع در وقت وباء و فساد هوا و صاحب امراض
صدر و ریه و اوجاع مفاصل و صاحب امزجه بارده بلغمیه و وجع معده و قولنج و اسهال و غشی
و ... تحلیلات در کام ... باشد اگر چه منی در اوعیه منی ایشان بسیار بود و جماع عجوز و
و صغیره و حائضه و مریضه و قبیحة المنظر و کریهة اللقاء و بکر با نجاحیه (?) ضعف شهوة بود و اجتناب از
جماع ایشان واجب باشد و جماع محبوب خوش منظر رعنا زیبا اللقاء موجب بهجت و سرور و
تقویت قوه و انتعاش حرارة غریزی بود و انتشار رسد موجب غم و ضعف انتشار و شهوة بود
(فصل ۳) در حمام از استفراغات معتاده است در حال صحت و بهترین حمام ها آنست
که بنا قدیم و آب عذب و هوا معتدل و فضاء وسیع داشته باشد و صاحب اصحاء را افضل
اوقات استحمام جهة حفظ صحت بعد از ریاضت و هضم معده و کبدی و قبل از غذا است و صفرا
و محرور المزاج را بعد از اکل اشیاء لطیف و صاحب ابدان متخلخله و السعة المسام
قبل از هضم تمام در ریاضت و بعد از اندک غذا محمود و حمام بعد از غذا مولد بلغم و

فضول طعم و سمن باشد لیکن از سده باحذر باید بود و دفع آن بسکنجبین ساده یا بزوری [illegible]
مزاج باید کرد و استحمام بعد از هضم معدی و تناول غذا بعد از حمام سمن باعتدال بود و بی خوف سده
و حمام در خلو معده و کثرت جلوس در آن محلل و مجفف و مهزل و مورث غشی و غثیان و کرب
و خفقان و تحریک مواد ساکنه و امال آن باعضاء ظاهره و باطنه باشد و منافع حمام اصحا را بعد از
ریاضت و قبل از غذا ترطیب اعضا و ازاله اعیا و تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم و تفتیح سده و مسام
و استفراغ فضول و تسکین اوجاع و تحلیل ریاح و تنویم و جلا و انضاج و جذب غذا باطراف بدن
و تنظیف غبار و اوساخ حادثه از بخارات خارجه از بدنست و مرضی را استعمال حمام که حاجت
داعیه بآن از استفراغ و حبس و تفتیح و اسهال و تسخین و تبرید مزاج و ترطیب و تخفیف بدن و تلیین
اعصاب متشنجه و نضج فضلات نزله و زکام و تسهیل بول که عسر آن بسبب برودت بود و ازاله حکه
و جرب و قولنج و مانند آنها باید کرد و صحاح حمیات و اورام و ابدان ممتلیه و ضعیفة القوی را اجتناب
از آن واجب بود بدانکه حمام متغیر بدنست بواسطه هوا و آب و کیفیت استعمال و اما تغیر بواسطه
هوا چنانست که هوای بیت اول از بیوت داخله حمام مبرد است و بیت دوم متوسط در حرارت
و تسخین و تحلیل آن اندک بود و بیت سیم حرارتش قوی بود و مسخن و محلل و مجفف
بود و فضول را از بدن مستفرغ سازد و مکث در حمام اندک زمانی مسخن و مجفف و افراط
در آن بمرتبه که خروج عرق بسیار از بدن بیرون آید مسخن و مجفف و افراط در آن بمرتبه که از
خروج عرق و افراط واقع شود مبرد و مجفف بدن و محلل حرارت غریزی بود و سقوط قوت و حدوث
غشی و افناء رطوبت بدن و اطفاء حرارت غریزی بود و باید که دخول حمام بر بیوت
حمام و خروج از آن بتدریج بود و بعد از خروج پوشش زیاده کنند
خصوصا در زمستان و مادام که جلد برآمده باشد در مکث حمام افراط ننمود و چون

بوادرا

بر نزدیک به ضعف بدن بود و کرب در تزاید باشد مکث مفرط بود و خروج از حمام واجب داند
تغیر بدن بسبب آن آب چنان است که استحمام بآب شدید الحرارت تسخین بسیار و ترطیب اندک
کند بعکس حرارت اندک و ادمان استعمال آب حار خاصه مرد قوی الحرارت را مرخی اعصاب
و مفسد ذهن و مورث غشی و سیلان دم و اذابه لحم بود و باید که یابس المزاج استعمال آب
بیشتر از هوا کند و مرطوب المزاج بعکس و اغتسال بآب بارد مردم فربه را در بسیاری اسباب
و فصل صیف موجب تقویت حرارت غریزی و تنمیه و تسخین و نافع بود و غسل بآب بارد بعد از جماع
و تعب و بعد از مرضه و سهر و بعد از قی و شرب دوای مسهل مضر است و استعمال میاه مالح و لزج
مسخن و مجفف بدن بود و محلل فضول و دافع حکه و جرب و استسقا و رعشه و تشنج
و اوجاع مفاصل و عرق النسا و سایر اوجاع عصب که بسبب آن رطوبت باشند و اما تغیر
بسبب کیفیت استعمال چنانست که استحمام با دلک ساذج برفق محلل و مرخی و موسع مسام بود
و با دلک قوی محلل رطوبات و مطلب مکثر لحم و با دلک معتدل و مسخن و مرطب
و جاذب دم باعضاء ظاهره و دلک با دهان بارده مثل روغن بنفشه و گل محلل فضول
و مرخی و مرطب بدن و موسع مسام بود و با دهان حاره مثل روغن یاسمین و مانند آن مسخن
و محلل قوی و تمریخ دهن در حمام [illegible] ولکن مسد مسام و مانع تحلیل بود و بعد از حمام حافظ
حرارت غریزی در داخل بدن و مانع آن از تحلیل بدانکه فصول
سال را در تغیر ابدان اثری عظیم است و افراط کیفیت که هر گاه که بهار معتدل باشد در حرارت
و برودت و بارندگی بود و در تابستان حرارت مفرط نباشد و اندک بارندگی در بعضی اوقات
بود و در پاییز هوا [illegible] بافراط نباشد و بارندگی بسیار بود و در زمستان سرما سخت و بارندگی بسیار
دران سال بهاری بسیار نجیب و مرضی که واقع شود بصحت مبدل گردد و بحران آن بر وجه احسن شده باشد

زمستان جنوبی بود و باران کم بود و رطوبت بسیار گردد در بهار حمیات عفنه و امراض بلغمی و سکته
و صرع و مانند آنها متولد شود و هرگاه که زمستان شمالی بود و باران کم شود و بهار جنوبی بود و باران
بسیار شود در تابستان حمیات حاده و رمد و اسهال دم عارض گردد خاصه اطفال و صبیان را و کسی که
مزاج او از رطوبت بود و هرگاه که در زمستان باران کم نباشد و بعد از آن هوا بهار رطب بود و هوا تابستان
نیفات گرم باشد در آن سال تب ربع و استسقا و مرگ اطفال و کودکان و کسی را که مزاج او از رطوبت بود
بسیار باشد و هرگاه که زمستان سرد و جنوبی و مطیر بود و بهار شمالی و غیر مطیر در آن سال زنان حامله را
اندک سببی اسقاط حمل شود و اگر وضع حمل اتفاق افتد آن فرزند در جمیع عمر ضعیف و بیمار
بود و پیر را سکته و نزله و فالج عارض شود و سایر مردم را اسهال دم و رمد یابس و لیکن اگر که
مسکن را در موضع مرتفع او سلیم بود و هرکه در این سال مسکن منخفض بود و بدان سبب شاید
حال او بد بود و هرگاه که تابستان باران کم باشد و پاییز جنوبی و مطیر و گرم بسیار بود در
زمستان صداع سخت و سرفه و زکام و بعضی مردم را سل عارض شود و پاییز شمالی یابس
موافق زنان و صبیان و اصحاب طبایع رطب و لیکن صفراوی مزاج را رمد یابس
و حمیات حاده و وسواس سودای حادث گردد و در سالی که باران بسیار بود فضول
رطبه در بدن بسیار متولد شود و حمیات طویله و اسهال و صرع و سکته و دیگر امراض
رطبه بلغمیه بسیار عارض شود و در سالی که باران کم اخلاط یابسه مرار در بدن متولد شود
ولیکن سریع العفونه و فاسد نباشد و اما گاهی که باران کم نباشد و پیوسته
فرو گیرد اخلاط مراریه قویه الکمه حادث شود و حمیات حاده و غب و رمد
یابس بسیار و سبب امراض که سبب آن حرارت پیوسته فرو گیرد و ناحیه جاریه قلیل
المطر از برای ابدان اصح است از ناحیه کثیر المطر و باید که حافظ صحت در اوایل

ربیع مبادرت بفصد و اسهال بحسب عادت و مقتضای حال کند و قی و تقلیل و تلطیف غذا و استعمال
العبه قلیله الاسخان و مطفیات حرارت و مسکنات مواد لازم داند و از حرکت مفرط و حمام و شراب
قوی و سایر مسخنات و مرطبات کثیره و امتلا و از اشربه و ادویه حاره و حریفه و مالحه
و اغذیه غلیظه اجتناب نماید و در تابستان اغذیه بارده لطیفه قامع صفرا و فواکه رطبه
و مطفیات حرارت و البسه بارده مثل کتان کهنه استعمال نماید و در سایه بسکون اقامت
بسر برد و از مسخنات و مجففات کثیره غذا و اغذیه سوداویه و کثرت شراب و از ریاضت
و تعب و جماع و فصد و مسهل و کثرت استحمام احتراز نماید و قی و کسی که ممکن باشد مناسب
باشد و در پاییز خاصه خریف مختلف الهوا از مجففات و کثرت جماع و کثرت تناول فواکه
رطبه و شرب آب بارد و خواب در موضع بارد و اغتسال بآب بارد و از قی اجتناب
نماید و استفراغ بشرط امتلا و خوف از احتقان مواد در زمستان و پوشیدن سر و سایر اعضا
و نگاه داشتن آن از اخلاط و اختلاف هواست و روز از جمله ضروریات داند
و در زمستان به پوشش زیاده و البسه حاره و استعمال اغذیه قویه غلیظه و کثرت لحوم و بسط
در اغذیه و ادویه ملطفه و اباریز حاره و شراب قوی و تعب و حرکات قویه لازم داند
و از قی و فصد و اغذیه بارده رطبه اجتناب نماید در تدبیر ابدان بحسب اسنان
انسان در مطلق معموره چهار است اول سن حداثت و آن سنیست که در آن رطوبت غریزی
وافی باشد بحفظ حرارت غریزی با زیادتی و آن را سن نمو و سن صبیان نیز گویند و مدت
آن از اول عمر است تا قریب سی ساله و این سن منقسم به پنج قسم است سن طفولیت
و آن زمانیست که در آن اعضا مستعد حرکت و نهوض نباشد و سن صبی و آن
بعد از فطام و شدت اعضا و حمل نبات اسنان است و سن ترعرع و آن

بعد از شدت اعضا و نبات اسنان است و قبل از احتلام و سن مراهقه و آن نزدیک
انبات لحیه است تا تمام شود و در این سن حرارت و رطوبت غالب بود دوم سن شباب
و آن سنیست که در آن رطوبت غریزی وافی بحفظ حرارت غریزی باشد بی زیادتی و از این سن
وقوف و نشو نیز گویند و مزاج شبان اعدل امزجه انسان است لیکن حدت بر مزاج
ایشان غالب بود و منتهای آن قریب بسی و پنج سالست تا چهل سال سیم سن کهولت و آن
سنیست که در آن رطوبت غریزی بحفظ حرارت غریزی ناقص باشد اما نقصان آن ظاهر نبود
و منتهای آن قریب بشصت سال است و مزاج ایشان بارد و یابس است بود چهارم
سن شیخوخت و آن سنیست که رطوبت غریزی بحفظ حرارت غریزی ناقص باشد نقصان ظاهر و این
و رطوبت غریبه بالیه بر بدن غالب بود و مدت آن از شصت سالگی است تا آخر عمر و در این
سن برودت و یبوست غالب بود اما بسبب رطوبت غریبه با آنکه مزاج ایشان رطب تر از کهول
باشد و باید که محافظت صحت صبیان در سن طفولیت مراعات مزاج مرضعه کنند و صحت
او را بحسب مقتضای حال نگاه دارند و غذای او منحصر سازند در اغذیه جیده الکیموس خالیه از فضول
مثل گوشت بره و بزغاله و تخم مرغ تازه و نان گندم و مانند اینها و از بقول مغیره لبن
مثل خردل و بادروج و اکل کرفس و از جماع و حبل و امراض نفسانی احتراز نمایند و اگر شیر او غلیظ
بود غذا با ترب دهند و سکنجبین بزوری که در آن فودنج و صعتر باشد استعمال نمایند
و ریاضت معتدله و قی فرمایند و اگر شیر رقیق بود اغذیه مولده خون غلیظ تناول نمایند و خواب
و استراحت کند و شیر مادر در دفع اذیه فرزند عظیم النفع است پس اولی آنست که فرزند شیر مادر
نوشد چندانکه ممکن بود لیکن مستحب است که در اول حال مرضعه دیگری بود تا مزاج مادر معتدل
آید و اگر مانعی از ارضاع والده مثل ضعف و فساد لبن و مثل آن در رقه باشد مرضعه اختیار

کنند

کنند که در سن و سحنه و اخلاق و هیئت پستان و کیفیت شیر قصوری نداشته باشد چنانچه سن او از بیست و پنج
و سی و پنج متجاوز نبوده باشد و خوش رنگ و گردن قوی و فراخ سینه و سخت گوشت متوسط
در هزال و سمن باشد و لحمانی بود نه شحمانی و بد خلق و غضبناک و غمناک نبود و پستان
او مسترخی و بسیار بزرگ نباشد و در صلابت و لین معتدل بود و قوام شیر و مقدار او
معتدل بود و رقیق و غلیظ و مختلف الاحوال و کثیر الرغوة نباشد و لون شیر او ابیض
خالص باشد نه کبودی و خضرت و حمرت و طعمش مایل بحلاوت بود نه بحموضت و عفونت و مرارت
و ملوحت و باید که در روز سه نوبت به ارضاع طفل اکتفا نماید و شیر بسیار بیکدفعه ندهند تا موجب
تمدد و نفخ و کثرت ریاح گردد و اگر شیر بسیار بیکدفعه داده باشند تدارک آن به جوع و نوم
کنند و چون طفل را اشتهای چیزی غیر از شیر باشد طعام لطیف بتدریج دهند و اندرین
چیزها اول نان نیست که مرضعه مضغ نموده باشد بعد از آن نان در شربت عسل یا شیر کرده
بعد از آن شوربا و اندک گوشت سبک دهند و ریاضت معتدل فرمایند و از جوع
و ترک غذا و از اطعمه غلیظه و شرب شراب و آب تیره و آب بعد از طعام و حمام اجتناب
دهند و مراعات اخلاق صبیان و محافظت ایشان از غضب شدید و غم و خوف از
واجبات شمرند و در حسن اخلاق کوشند و تدبیر اخلاق ایشان غایت جهد بتقدیم رسانند
و صبیان را در سن صبی که محل نبات اسنانست بسبب وجع و ورم لثه و کثرت سیلان
لعاب بزاق از دهن ایشان بر شکم و بواسطه ضعف هضم حمیات و اسهال و تشنج
عارض شود مراعات ایشان بتسهیل نبات اسنان و تجوید هضم و تقویت معده کنند و در سن
ترعرع بواسطه کثرت تناول و انحدار فضول بمثانه و وجود فضول غیر منهضم در امعای ایشان
تولد حصاة و دود بسیار میباشد حفظ صحت ایشان بقلت طعام و جودت هضم و استعمال

ریاضت معتدله باید کرد و در سن مراهقه وقتی بسبب کثرت دم و قلت صرف به آن بلند شوند میلهای
بدن رعاف بسیار واقع میشود و صحت ایشان را با غذیه بارده مغلظه و اشربه مطفئه و استعمال
ادویه قابضه مبرده مجففه محافظت نمایند و مراعات صحت شبان بتعدیل اسباب سته ضروریه کنند
و چون بسبب کثرت دم و غلبه صفرا و خون صفراوی ایشان را رعاف بسیار و حمیات حاده
و نفث الدم و سایر امراض حاده حاره عارض میشود حفظ صحت ایشان باستعمال اغذیه بارده
حامضه و اشربه مطفئه دم و مانند اینها و اجتناب از اغذیه حاره و تعب و غم و امثال اینها باید
کرد و کهول و مشایخ را بسبب نقصان حرارت غریزی امراض مزمنه مثل سده و ذات الریه
و حمیات طویله و زلق الامعا و اوجاع مفاصل و نزله و سعال و تقطیر البول و اوجاع کلیه
و دوار و سکته و قروح ریه و مثانه بدن و ظلمت بصر و ثقل سمع و رطوبت غلیظه منخرین بسیار
حادث میشود و در تقویت قوت و حراست حرارت غریزی و حفظ رطوبت اصلی ایشان باید کوشید
و ایشان را اغذیه و اشربه حاره رطبه باید نوشید و از جماع و تعب و ریاضت مفرطه و فصد
و مانند اینها محترز باید بود و لیکن طبیعت و ریاضت معتدله از ریاضت مشایخ البته مفید بود
و تدبیر مشایخ به استعمال مرطبات و مسخنات و معطرات و اغذیه محموده الغذا و کثرت نوم
و تدهین بعد از نوم و استحمام و ریاضت و اخراج بلغم بادرار و تلیین طبیعت و دلک معتدل آید
و اما مشایخ سوداوی مثل اجتناب از فصد و حجامت و از اغذیه غلیظه مولده سودا و بلغم
و ادویه حاره مجففه و حریفه کنند و لیکن گاه باشد که بعضی را اسهال مفید بود و در تحلیل و دفع
و مربیات حاره بقدر استعمال معده و تجوید هضم ایشان را نافع بود

در تدبیر مسافران باید که مسافران قبل از سفر تنقیه بدن کنند
بفصد و اسهال بحسب مقتضای حال اگر بدن ایشان ممتلی باشد و آنچه دهند در

سفر پیش خواهد بود از اکل اغذیه غیر معتاده و ریاضت اکثر از معتاد و سهر و عطش و جوع
و تعب و سواری و پیاده رفتن بسیار و سرما و گرما و مثل اینها بتدریج بدن عادت
کنند تا اگر مثل اینها واقع شود از آن متاذی نشوند و باسانی بگذرانند و اغذیه قلیله
الکمیه کثیره التغذیه تناول نمایند تا زود منهضم شود و فضول در عروق مجتمع نگردد
و در حالت امتلا سوار نشوند تا طعام فاسد نگردد و محتاج شرب آب بسیار نشوند بلکه
غذا را در راه نزول نوشند و اگر ناگزیر باشد قبل از سواری اندک طعام تناول
نمایند و از بقول و فواکه و مولدات اخلاط خام و ادویه و اغذیه معطشه و از محللات
قوت و مضعفات قوت و کثرت کلام اجتناب نمایند الا از برای ضرورت و در سفر گرما
مبردات و مسکنات عطش مثل تخم خرفه و سرکه و طباشیر و شراب فواکه و در رنگ
و تمر هندی و روغن بنفشه و گل جهت احتیاج با خود نگاه دارند و در وقت سواری شراب
فواکه نوشند و سینه را بلعاب بزر قطونا و عصاره خرفه تر سازند و در منزل روغن
بنفشه و گل بر بینی مالند و اشیاء لزجه مثل لعاب بزر قطونا و لعاب کدو و سفیده تخم
مرغ و کتیرا و صمغ محلول در آب بر رو و دست و بینی طلا سازند و گاهی که خوف از
سموم باشد پیاز با دوغ بنوشند و روغن بادام و کدو در بینی چکانند و دست و شکم
ببندند و اگر از سموم متضرر شوند آب بسیار ننوشند بلکه آب مضمضه کنند و باید
اندک آب بیاشامند و در مکان بارد مسکن سازند و رو و اطراف را با آب و گلاب بشویند و ادهان
و عصارات بارده بر سر مالند و اغذیه سریع الانهضام و اشربه و بقول بارده تناول نمایند و در سفر
سرمامستان تا را بپوشانند و نگذارند که هوا سرد بعینه بدن و بینی رسد و اطراف را با ادهان
حاره مثل روغن یاسمین و زنبق و نسخه که در آن فلفل و عاقرقرحا و حلتیت و ...

دثیر باشند حفظ نمایند و چون بمنزل رسند زود نزدیک آتش نروند و خود را باید که
بجامه گرم بپوشند و اطراف را با دهان حاره چرب کنند و بعوض آب شراب دهند
و آنکه مثبت در شراب حل کرده دهند و در سرما سخت معده را خالی نگذارند و روغن
زیتون بر بدن مالند و باید که در اغذیه سرما زدگان سیر و جوز و خردل و روغن گل داخل
باشد و موزه ایشان و امثال آن تنگ نباشد تا باد در آن حرکت تواند کرد چه حرکت عضو
یکی از اسباب دافعه سرماست و اگر دست و پا احساس سرما نکند با آنکه [illegible]
از سرما نموده باشند حس ایشان در طریق بطلان باشد و علامات عمل سرما در ایشان
بود در آب شلغم یا در آبی که در آن کاه و کرنب و شبت و بابونه جوشیده باشند نهاد
و از قرب آتش اجتناب باید کرد و مشی و دلک و حرکت پا در این حال نافع بود و چون
اطراف از سرما رنگ گردانیده باشند و سبز و سیاه شده باشد باید شکافت و در آب
گرم باید نهاد تا خون از او بیرون آید چندانکه مخلص شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و آب
ممزوج ساخته طلا باید کرد و چون کار از خضرت و سواد گذرد و عضو متعفن شود علاج آن
اسقاط بود تا عفونت بعضو دیگر سرایت نکند و جاده روان باید که از عفونات و اغذیه
غلیظه اجتناب نمایند و روغن شبت یا روغن بابونه و یا روغن حنا بر عضلها بمالند تا
زود ماندگی و کوفتگی را [illegible] فواکه فاکهه مثل سیب و به و انار و شراب فواکه و رب انار
متعقبه و اغذیه حامضه مقوی فم معده و مانع ارتفاع بخار به دماغ بسیار شایسته‌اند تا دوار
و سدر و غثیان و قی عارض نشود لیکن اگر قی واقع شود حبس آن جایز نباشد الا
گاهی که با فراط انجامد و قوه اعضاء رئیسه و شرایط حافظ صحت
را واجبست شامل اغذیه لطیفه معطره سریعه الهضم جیده الکیموس و استعمال ادهان

فائده

فایده مثل روغن گل و عود و تشمیم روایح طیبه بحسب مقتضای مزاج و محافظت سر از حرارت
و برودت [illegible] و اجتناب از مبخرات و دود و غبار و روایح منتنه و خیالات فاسده و افکار
ردیه و کثرت جماع و حافظ صحت عین را واجبست استعمال اکحال قویه مثل توتیا با مرزنگوش
و آب رازیانه پرورده و اکحال به سرمه و غوص در آب صاف و فتح عین در وی خصوصاً در آب و اجتناب
از استعمال اشیاء مبخر غلیظ و حریفه مالحه و از غبار و دخان و اهویه خارجه از اعتدال و ریاح حاره
و بارده و از کثرت گریه و نظر کردن بسیار در شیئی واحد و قرائت مفرط و اعمال دقیقه و حوادث
خطوط دقیقه [illegible] بر سبیل مداومت و اطالت نوم بر قفا و کثرت نوم و سهر و کثرت جماع و کثرت حمام و کثرت
سکر و امتلاء طعام و نوم بر امتلاء و خوردن طعام شبانگاه و نظر کردن بر آب و آفتاب و شیشهای
براق مضیئه و حافظ صحت گوش و قوت سامعه باید که بقطر روغن بادام تلخ یا روغن گل در گوش
یکبار مداومت نماید و از تخمه و امتلاء نوم بر امتلاء و جمیع مبخرات و اصوات هایل و کریهه اجتناب
نماید و اگر خوف از حدوث اورام و قروح و نوازل باشد در هفته یکبار رشیاف [illegible] در گوش
حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و گوش را از سرما و ریاح و دخول اشیاء غریبه مثل آب
و حیوانات و مانند آنها نگاه دارند و حافظ صحت قلب ادویه و اشربه مقویه قلب بحسب مزاج
با قوت حاره یا بارده و اغذیه محموده الکیموس تناول نماید و استعمال عطریه و تشمیم روایح طیبه
و استعمال البسه معطره مداومت کنند و از غم و غضب و فرح مفرط و خوف و غبار و دخان و کثرت جماع
و سهر و ریاضت قویه اجتناب لازم داند و حافظ صحت معده باید که اغذیه فایقه سریعه الهضم حسنة الکیموس
معتدل المقدار و اشربه فایقه قویه استعمال و از اغذیه غلیظه مرخیه اجتناب لازم داند و اشربه فایقه
و جوارش عطریه بحسب مقتضای حال تناول نماید و ریاضت معتدله و حمام [illegible] نماید
و از کثرت گل و کثرت شرب آب بعد از طعام و از امتلاء و تخمه و از اغذیه غلیظه و دسومه و ادهان و مرخیات و از شرب [illegible]

تازه و شلغم و چغندر و کدو و مغز کله و سایر مغزها و از منع خروج ریح و ثقل احتباس باید و حافظ
صحت جگر را اغذیه جیده الکیموس و حلاوه لطیفه و ادویه قابضه عطره و مقویه و مفتحه مثل زعفران
و دارصینی و پسته و فندق و مویز و انجیر تناول نمایند و از ادخال طعام بر طعام و بی
ترتیب هضم طعام و شرب آب بارد ناشتا و بعد از جماع و حمام و ریاضت و از اشیاء
لزجه و سده و غلیظه و شرب شراب شیرین اجتناب کنند و حافظ صحت کلیه لبوب باشند
شیر و ترنجبین و اغذیه لزجه و دسمه استعمال نمایند و از کثرت جماع و کثرت استعمال
مدرات بول و ادرار لبنی و رو شی کثیره و استحمام اجتناب نمایند و حافظ صحت دماغ اعضای
تناسل را اغذیه حاره رطبه مقویه بدن و قلب و دماغ و مفرحات و روایح طیبه دادویه
در و رطوبه فضیه باشند و ریاضت معتدله و خواب و آسایش و شراب رقیق و حمام معتدل و دلک
لطیف استعمال کنند و از مجففات و مجففات و مستفرغات و محللات ریاح و تعب و جماع
و شوق و مبردات و مخدرات و کثرت شرب آب و از تخمه و جماع و کثرت آن و احتراز از
اعراض نفسانی واجب دانند و در آن ده باب است

مریض را در وقت بحران و زمان انتهاء مرض از غذا منع باید
کرد تا طبیعت بهضم غذا مشغول نگردد و بدان سبب از دفع مرض باز نماند و همچنان
در وقت نوبت غذا اصلا نباید داد تا سبب حرارت طبع غذا با حرارت تب گرم زیاده
نشود و کسی را که شهوت طعام و هضم قوی شود و در بدن او اخلاط کثیره یا اخلاط ردیه
بود غذا در کیفیت باید داد و در کمیت کمتر مثل بقول و فواکه تا سبب کثرت کمیت معده ممتلی
نشود و بهضم مشغول گردد و تسکین شهوت و بسبب قلت غذا اخلاط کند و زیاده نشود و آنکس را
که شهوت طعام و هضم ضعیف باشد و بدن محتاج بغذا بود غذایی باید داد که در کمیت کم باشد

و در کیفیت زیاده چون آب گوشت و زرده تخم مرغ نیم برشت تا بسبب قلت مقدار با هضم بر هضم آن قادر
بود و بواسطه کثرت غذائیت تقویت کند و بدن غذا دهد و گاهی که امتلائی باشد یا ضعف شهوت و هضم جمع
شود غذا در کیفیت و کمیت دهند تا سبب قلت مقدار با هضم قادر بر هضم آن باشد و بقلت غذائیت
امتلا زیاده نشود و کسی را که خواهند که قوت دهند و از برای ریاضت قوت مهیا سازند غذا اکثر در کمیت
و کیفیت باید داد و امتحان در [illegible] امراض مزمنه تکثیر غذا اجب که کیفیت باید کرد تا که شهوت و هضم قوی
باشند تا کثرت مقدار سبب شهوت و معده بدان مشغول شود و کثرت قوت قوی شود تا صبر بر مجاهده مرض در
زمان طویل داشته باشد و تا وقت بحران باقی بود و در وقتی که قوت و معده واقف بهضم غذا البطی النفوذ
نبود غذا لطیف اختیار کنند و بعد از غذا لطیف سریع النفوذ نخورند چه لطیف سریع النفوذ زود
هضم شود و بسبب توقف بطی النفوذ در طریق او را بگذر نیابد و فاسد شود و دیگر را فاسد گرداند
و غذا غلیظ وقتی اختیار کنند که ارادت تغلیظ جسم عضو کرده باشند که وجع او بسبب ذکا
لذاع فی حسی بود لیکن در وقت خوف از سده اراده محترز باید بود و بدانکه هر چند
غذای صدیق توقیت از جهت انکه حصول قوت از غذاست لیکن از حیثیت صداقت مرض
عدو است چه غذا مقوی مرض است و تقویت مرض موجب ضعف قوة بود پس باید که غذا
در مرض استعمال نکنند الا بمقدار که تسکین قوة کنند بر دفع مرض در وقت بحران و آنکه
که منتهی مرض اطول بود احتیاج بغذای که احتمال مصارعات کثیره در وقت مقابله با مرض
داشته باشد اکثر بود و غذا اعتبیر باید داد که مرض قریب المنتهی از جهت تخفیف بر قوه در وقت
مجاهده و اعتماد و با سلف غذا اکثر باید داد و بالجمله تقلیل غذا کالیستند که قوه واقف بدفع مرض در
زمان انتها نبود و غذا باید داد اگر چه در وقت بحران باشد
علاج بر دو ارا ستمه قانون است اول کیفیت دوا و اهندا باین معنی بعد از معرفه نوع مرض است

پس هرگاه که کیفیت مرض معلوم شود دوایی که ضد او باشد در آن کیفیت اختیار باید کرد تا بقاعده مقرره علاج
بضد کرده باشند دوم اختیار وزن و درجه کیفیت دوا و این معنی از معرفت ده چیز که
حاصل شود طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس که عبارت از مذکوره دانسته بود و سن و عادت
و فصل و صناعت و بلد و سحنه و قوه و معرفت طبیعت عضو متضمن معرفت چهار امر است
مزاج عضو و خلقت و وضع و قوه او پس هرگاه که مزاج طبیعی صحیحی و مزاج مرض محقق
شود و کمیت خروج عضو از مزاج صحیحی که دانسته معلوم کرده اختیار دوا الجبر وزن و درجه
کیفیت در مقابله او باشد کرد مثلا که هرگاه مزاج صحیحی بارد بود و مرض حار میانه ابدان
بعد بسیار باشد احتیاج به تبرید کثیر بود و هرگاه که هر دو حار باشند بعد میانه اندک بود و
تبرید یسیر کافی باشد و علم بخلقت عضو همچنانکه به اختیار وزن دوا و درجه کیفیت او از جهت آنست که
بعضی اعضا را بسبب تخلخل تحلیل یا بسبب تجویف از یک جانب یا دو جانب دوایی لطیف
کافی بود و بعضی را بواسطه تکاثف و عدم تجویف احتیاج به دوای قوی باشد و در اختیار وزن دوا
کیفیت دوا معرفت وضع عضو از جهت آن باید که عضو قریب مداخل دوا را همچو معده دوایی که مقاومت
او باشد کافی بود و بعید مثل کلیه محتاج به دوای اقوی از غذا باشد و معرفت قوه عضو از طریق آن
و مسدیه و مشارکت [illegible] در اختیار وزن دوا ضرورت [illegible] در معالجه عضو رئیس بارب
قوه و مقویات مخلوط جاذب نکنند و تحلیل مواد از آن عضو به قابض که حفظ قوه او و تحلیل کنند
نماید و دوایی که او را کیفیت مخالفه طبیعت [illegible] نبود مثل زنجار [illegible] نهند و مواد را از
یک دفعه [illegible] و مراعات عضو مشارک گر چه رئیس نباشد [illegible]
حس عضو کنند و در حمیاتی که با آن ضعف معده بود آب شدید البرودت منع نمایند
تا اذیه بمعده نرسد و دوا [illegible] و مراعات در علاج اعضا

ذکیه

ذکیه الحس استعمال نمایند و معرفت مقدار مرض محتاج الیه در اختیار وزن و درجه کیفیت است چه مرض
ضعیف را که خروج آن اعتدال و صحت اندک بود دوای ضعیف کافی بود و مرض قوی محتاج به دوا
قوی باشد و با عشره قیاس با مذکور است ظاهر است قسیم قانون وقت استعمال دوا
و دانستن آنکه مرض در کدام وقت از اوقات اربعه است مثلا ورم حار اگر در ابتدا بود
رادعات صرف استعمال باید کرد و در انتها محللات مرخیه و در وقت تزاید رادعات ممزوج با محللات
و در وقت انحطاط محللات صرف خالیه از رادعات و بدانکه از معالجات چند مشترک میان
امراض معنوی [illegible] و جسمانیه است همچو فرح و سرورات و دیدن معشوق و یاران مونس
شنیدن استماع طیبه و بوییدن روایح لذیذه و همچنین از معالجات مشترکه است ملازمت
کسیکه چاره از و شرم داشته باشد و مانع او از اشیاء مضره شود و انتقال از بلده به بلده و از هوا
به هوایی و از مسکنی بمسکنی و از فصلی بفصلی و انتقال از عبارتی بعبارتی دیگر و تکلیف عبادات و حرکات
بعضی امراض را نافع بود و چنانچه خضاب و حجم ظهر را مفید بود و نظر کردن بکنج [illegible]
درخشان احول را در سن صبی و بدانکه سوء المزاج گاهی که مستحکم بود تدبیر او معالجه بالضد است
و سوء المزاج بارد سهل الزوال است در ابتدا عسر الانحلال است و در انتها و سوء
المزاج حار بضد این بود و تخفیف اسهل و مدت او اقصر است از ترتیب
و فیکه در طرق کون بود تدبیر او تقدم بالحفظ باشد و در اول کون تدبیر او
معالجه بالضد و تقدم بالحفظ بود باهم و در سوء المزاج ساذج تبدیل مزاج کافی
بود و در مادی استفراغ ماده موجب سوء المزاج ضرورت باشد بعد از آنکه اگر
سوء المزاج باقی بود تبدیل باید کرد

و در آن نه فصلست

در امری که از استفراغ باید کرد آنچه در هر استفراغ

مراعات آن واجبست ده چیز است اول امتلا، وچون در خلو بدن از ماده موذی

بحسب کمیه یا کیفیه بود ومواد صالحه که محتاج الیه بدنست مستفرغ میشود فلا مانع استفراغ بود

دوم قوه وچون باستفراغ مواد وارواح مستفرغ میشود وضعف قوه زیاده میگردد ضعف

مانع استفراغ باشد زیرا که ضرر امتلا جمیع بدن را عام بود وضرر ضعف قوه حرکه

مخصوص بقوه محرکه باشد پس درین صورت استفراغ باید کرد وبعد از آن بتقویه قوه

سیم مزاج افراط حرارة ویبوسه وافراط برودة و تقدم مانعست چه رطوبات

وارواح را افراط مذکوره تنک نکنند واستفراغ موجب قلة رطوبة وارواح است چهارم

سحنه افراط لاغری وتخلخل بدن وافراط فربهی مانع است چه استفراغ در افراط لاغری

موجب تحلیل روح وقوة شود ودر افراط فربهی خوف از استیلا برودة وانضغاط

وانسداد عروق از لحم وحدوث اختناق روح وانعصار عروق وانصباب فضول باشد

باشد پنجم اعراض لازمه رد یه مثل استعداد ذرب وقروح امعا مانع است ششم

سن شیخوخه وطوفولیة بسبب ضعف قوة مانع استفراغست هفتم وقت کرما بسبب

کثرة تحلیل وضعف قوة وجذب هوا مواد را بخارج وسهل بداخل وسرما بسبب

بواسطه جمود اخلاط وعدم سلاسة مواد مانع استفراغ اند هشتم بلده وشهر بسیار

کرم وبسیار سرد مانع است نهم صناعة شدیدة التحلیل کثیرة الاستفراغ مثل خواستن

حمام بسبب قلة مواد وضعف قوة مانع است دهم عادة غیر معتاده باستفراغ را

بدوای قوی استفراغ نباید کرد زیرا که طبیعه او مواد را بوجهی دیگر مانع میسازد ودر

بدن او خلطی که محتاج به استفراغ باشد نمیباشد ونیز بواسطه عدم عادة دوا در

بدن او عمل خوب نمیکند وبسبب سمیه ضرر عظیم میرساند

دران

آنچه دربر استفراغ فصد باید کرد پنج چیز است اول اخراج ماده موذیه بدن

بحسب کمیة یا کیفیة دوم اخراج ماده آن مقدار که بر بدن احتمال آن سهل باشد وضعف

وغشی در عقب آن نبود وما دام که استفراغ خلطی میکنند که اخراج آن واجب باشد

مریض محتمل آن بسهولة بود از افراط وکثرة اخراج نباید ترسید زیرا که نزاید تواند

که افراط امتلا بحیثیتی باشد که از کثرة اخراج آن نقاهت حس نشود وچون مسهل صفرا

منتهی باسهال بلغم شود دلالت بر نقاء بدن از صفرا کند وچون سودا منتهی

شود دال بر افراط بود ودر خروج دم بعد از مسهل صفرا مخاطره بود وعطش وتعب

بعد از اسهال دفع دلالت بر نقاء بدن کند از خلط واجب الاستفراغ کند سیم

استفراغ از جهة میل ماده پس در حالت غثیان مقیئه ماده قی کند ودر حالت مغص

باسهال چهارم اخراج ماده از مخرج طبیعی مثلا استفراغ ماده محدب کبد بمخرج بول

کنند ومقعر آن بامعا وباید که عضو مسئول الیه ماده اخس از مسئول عنه باشد پس ماده نزله

به بینی اطفال باید کرد واز میل بر سینه باید کرد ودوجهت که عضو مسئول الیه مثل رک

ماوف نباشد تا خروج ماده بسهولة مثل باسلیق ایمن که مثل رک کبد است پس

استفراغ ماده کبد از قیفال نباید کرد پنجم وقت استفراغ اخراج ماده بعد از نضج

در امراض مزمنه واجبست در امراض حاده شدیده که باشد از عضو بعضوی دیگر پس در آن

حالت ضرر ترک ماده در بدن زیاده از ضرر استفراغ بی نضج بود

استفراغ ماده قلع آن از موضع خود وجذب ماده بخلاف بعید یا بخلاف قریب

توان وجذب بخلاف قریب گاهی باید کرد که ماده بعضو منصب شده باشد وگاه باشد که جذب

ماده از عضو شریف بعضو خسیس او کنند که مخالف جهة او باشد وان مجذوب الیه استفراغ نکند چه نفس جذب

مانع توجه ماده بعضو مجذوب عنه بود و شرط نیست که در جذب بخلاف بعید تا بعضو مجذوب
الیه از مجذوب عنه در دو قطر نباشد چه محاذات در جذب معتبر است بلکه جذب بقطر اول
کنند تا جذب بموضع ابعد کرده باشند پس هرگاه که دست راست ورم کند ماده آن
به پای چپ جذب نکنند بلکه بپای راست جذب باید کرد یا بدست چپ و جذب بپای راست
افضل بود زیرا که ابعد است و خوف از عبور ماده بقلب بواز آن نیست و بهترین وقت جذب
وقتیست که در بدن امتلا نبود و ماده دیگر متوجه آن عضو نباشد چه درین دو حال مواد بعضو
مجذوب الیه زیاده از آن میل خواهد شد که دفع آن آسان بود و باید که اول تسکین
وجع موجود در عضو مجذوب کنند پس جذب ماده نمایند زیرا که وجع جاذب است
و موجب معارضه هر دو جذب خواهد بود و هرگاه که فصد و اسهال بسبب امتلاء بدن از
جمیع اخلاط واجب باشد و اخلاط در مقدار بر نسبه طبیعی باشد ابتدا بالفصد باید کرد
بعد از آن اگر خلطی غالب باشد استفراغ آن خلط و اگر اخلاط بر نسبه طبیعی نباشد
اول استفراغ خلط غالب باید کرد و بعد از آن فصد لیکن میانه این دو مهلتی باید تا قوت در
استفراغ انتعاش یابد و ضعف حادث نشود و گاه باشد که استفراغ نه از جهت زیادتی
اخلاط کنند بلکه از جهت بدکیفیتی خلط باید کرد یا از جهت استظهار مثل آنکه بدن مستعد حصول
امتلاء و حصول حدوث مرض بود در وقت معین چون فصل ربیع یا از جهت تقدم بالحفظ مثل
آنکه در بدن ماده بود که او را شان انصباب بود بسبب امن از انصباب کردد و گاه باشد
که بدن ممتلی باشد و احتیاج باستفراغ بود ولیکن مانعی را استفراغ بود ولیکن پس بدل ازو
بصوم و منع باید کرد تا بسبب تلطیف و تقطیع و تحلیل امتلاء زایل گردد و چون این معنی در زمان طویل و ایام
کثیر بحصول خواهد پیوست لابد سوء المزاج در بدن بسبب امتلاء حادث خواهد شد و بدان مستعد

امراض خواهد گشت پس دوای آن سوء المزاج ضروره باشد تا تعدیل کند امتلاءها و کیفیة مزاج کند
و گاه باشد که استفراغ بدن بمجففات و ادویه تا نفعه از خارج کنند چنانکه اصحاب استسقا را
خواب بر ریگ فرمایند تا جذب رطوبات قریب بجلد کنند و بواسطه ضرورة قلة رطوبات داخله مجذوب
شود تا از اعماق بدن جذب حاصل گردد و بدانکه تلطیف خلط و تفتیح و توسیع مجاری قبل از
قی و اسهال از واجبات است و اسهال و قی در وقت نقاء بدن از فضول و سوء
ثقل و ضعف احشا و هزال و مراق صعب است و خوف هلاک مردم لاغر از مناسب شد
و معتدل السحنه را اسهال ما موافق و در غیر موضع حاجت فی مضر بود و اگر احیانا انسان را
ضرورة شود و اضطرار انسان باید کشید و هرگاه که ضعف معده یا پیوسته ثقل با کراهة دوا
بود با دوا اثقل الجواهر با سریع النزول مصاحب باشد تا رب دوا صاحب ذرب و الا طبیعه
بود با متضاد یعنی نباشد دوا امتلی مسهل گردد در قوانین اسهال و تسبیع
مسام و تلیین طبیعه خصوصا در امراض بارده و مستعد و مهیا ساختن بدن قبول مسهل
قبل از دوا مسهل واجب است الا در صاحب ذرب که تلیین طبیعت سبب وقوع
افراط گردد و باید که در استفراغ ابدان یابسه قبل از مسهل ترطیب بدن با غذیه
یابسه نموده باغذیه دسمه و مانند آن واجب دانسته و گاه باشد که در استفراغ باده
مناسبه کیفیة خلط مستفرغ احتیاج افتد پس تعدیل او بدوایی باید کرد که موافق او باشد در
اسهال و معدل کیفیة او بود همچو هلیله زرد که بارد است با محموده که حار است
و در اسهال صفرا موافق ترکیب کنند و استعمال حمام قبل از دوا مسهل ملطف
دوا و معین بر فعل دواست و از معدات جیده است لیکن باید میان شرب
دوا و حمام اندک زمانی باشد تا اثر حرارت از حمام هنوز در بدن باقی بود و حمام

بعد از عمل مسهل یک روز محلل باقی مواد است در بدن و بعد از آن باندک زمانی اگر چه
ضعف بود و بعد از شرب دوا قبل از اتمام عمل قاطع فعل دوا باشد چه سبب حرارت جذب
جذب مواد بظاهر بشود و مانع اسهال گردد لیکن اگر در زمستان در روز اول حمام روند
که حرارت او قادر بر جذب نباشد باکی نبود ملکه معین بر تلیین باشد و دلک و نرخ بدن
قبل از دوا از معده اشند و نوم بعد از شرب مسهل ضعیف مضعف قوه دوا و ضعیف
قاطع عمل دوا است و گاه‌گاهی اکل قبل از فراغ دوا از عمل قاطع عمل دوا است چه طبیعت
بسبب شغل بهضم غذا از دفع ماده عاجز خواهد بود و در استفراغ ماده جذب تنها کافی نیست
ملکه دفع طبیعت نیز ضروریست و نیز اخلاط دوا و اغذیه موجب کسر قوه دواست از جذب لیکن
محرور المزاج ضعیف المعده را چون طاقت استفراغ نباشد اندکی از اغذیه لطیفه ما
الشعیر و آب انار قبل از شرب دوا باید نوشید تا تحلیل و ضعف در بدن زیاده نگردد
و صفرا بمعده است ان منصب نشود و آب انار بعد از استعمال دوا گاه باشد که بسبب حرارت قی
دوا کند و کار دوا نکند هر چه ترش کند مثل طرخون و برگ عناب و سفرجل ازانچه دوائی را
مسدود سازد و خائف از قذف اطراف به بندد و بعد از دوا مسهلی چیزی قابض مقوی معده
مثل انار و سیب و ریباس و نفخ شاول نماید و موجب که مطبوخ را نیم گرم بنوشند و بعد چرا
در آب گرم بپاشند یا بلع نماید و در عقب آن آب گرم تقدیری که ادا بجز کنند بپاشند
لیکن آن مقدار بنوشند که کسر قوه دوا کند و دوا را قبل از اتمام فعل اخراج نماید الکنه بعد از
قطع عمل دوا آب گرم یک دفعه باید نوشید تا دوا را از معده بالکلیه اخراج
نماید و عمل دوا بالتمام منقطع گردد و اگر حب یا مطبوخ استعمال نماید باید که با مطبوخی
نوشد که در اسهال خلط مخصوص مرافق حب بود و اگر شارب دوا را مغص عادت بشود

آب گرم

آب گرم بنوشند تا از غسل وارد بمعده و امعا و کسر اذیه دوا احساس کرده دسی وار فاه
معده و دو که پسیر معین بر اسهال و اخراج مواد لسجه و دفع مغص حادث بعد از شرب دوا است
و اسهال در صیف بسبب معارضه جذب دوا به واصل و جذب حرارت بخارج دشوار بود
و بواسطه حرارت حمی حادث گردد و در شتا بسبب جمود خلط و ضیق مجاری عسر بود
و در ربیع بسبب خوف از ضعف و تحلیل ارواح و صیف بدار ازافراط در اسهال و
مسهلات قوة العمل مناسب نبود و لکن بمسهلات لطیفه قلیلة الاسهال موافق باشد
خصوصا که مبتلا بحب اوجعه بود و در خریف بواسطه کثرت تولد مواد فاسده اسهال
موافق باشد و هرگاه که دوا مسهل بسبب ضیق مجاری یا کثرت حرارت هوا یا افراط برده
عمل نکند و تسکین اعراض حادثه از عدم اسهال مثل مغص و [illegible] و صداع ممکن بود ساکن
گردانند و الا با کمل قوابض مثل سیب و به و باستعمال حقنه لینه و شیافات مسهله اعانت
دوا کنند لیکن اعانه بمسهل دیگر و جمع میانه دو مسهل در یک روز مخاطره بود و گاه
باشد که در حال عدم اسهال دوا القیصد احتیاج افتد اگر اعراض منکره مثل بند و سقوط عین
و میل مواد باعضا رئیسه حادث شود و در وقت افراط عمل دوا افراط را حکم به بندند تا
بواسطه الم متوجه اطراف گردد و ادویه قابضه بنوشند و بر شکم ضماد کنند و تعرق و تطیب بطیب
بارده مقویه ارواح و معدله مزاج در این حال نافع بود و بعد از قطع دوا محرور المزاج بر قطرات
با شراب سیب یا به قند و آب سرد بنوشند و معتدل المزاج انهارا با تخم ریحان
و بیرون و افتخار بتخم ریحان کنند یا بنبات و گلاب باید که بعد از اسهال و قی غذا
لذیذه جید الجوهر سریع الهضم قلیل الفضول مثل فروج شاول نماید و طعام از مقدار معتاد
کمتر نوشند و واجب است که در هر وقت که احتیاج به تلیین باشد شرب دوا مسهل

احتیاط کنند و از اعادت قی ساز زنند که عاقبت آن وخیم بود و بدانکه علی دوا و مسهل بنفوع جاذب و در
مخصوص بادات که [illegible] مخصوص [illegible] توانند بود که دوا و مخصوص [illegible] غلیظ
کنند و رقیق گذارد و در اسهال دوائی که تخلیل است [illegible] هلیله و گاه بنفشه و گاه [illegible]
و گاه با زلاق است [illegible] آلو و لعاب تخم قطونا و در اکثر ادویه قویه مسهله [illegible] است [illegible] اصلاح
آن باد ویه که در آن زیادتی باشند واجب نوادها خاص حفظ صحت
شده است باستعمال قی در ماهی دو روز متوالی بغیر [illegible] تا قی [illegible] ملازمت [illegible]
و فضله که بسبب قی اول معده منصب شده باشد تنقیه کنند و این نوع قی استفراغ صفرا و بلغم
و تنقیه معده و تقویه او کنند و ثقل راس زایل گرداند و قروح کلیه و مثانه و امراض مزمنه
مثل جذام و استسقا و فالج و رعشه و مالیخولیا و صرع معدی و غدد و ثولول و عرق النسا
و یرقان و [illegible] تنفس و قوبا را دفع کند و بصر را تیز گرداند و قی کثیر مفرط معده را ضعیف
سازد و [illegible] فضول گرداند و [illegible] و کبد و بصر و اسنان [illegible] جای راس [illegible] که
[illegible] معده [illegible] عضو [illegible] باشد و گاه باشد که موجب
انصداع عروق گردد و صاحب ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و مردم بسیار
فربه و [illegible] الدم و [illegible] دقیق الرقبه [illegible] سودا
مایل باسفل باشند [illegible] قی نباید کرد و اگر ضرورت باشد اطعمه
و دسمه مختلفه تناول نمایند و بعد از آن [illegible] خفیفه مثل جرجیر و خردل و [illegible]
الشعیر و شراب [illegible] و لحم [illegible] و ماننده آن قی کنند و [illegible]
قوی جسارت نمایند و بعضی مردم بسبب حرص در اکل معده را از طعام پر
سازند و بسبب [illegible] قی کنند و این عمل موجب امراض ردیه مزمنه و [illegible] اند

استفراغ

استفراغ غذا در معده و سرعت پری شود و وقت قی صیف یا ربیع و در شتا [illegible]
مضر بود و صفرا بسبب حدت و لطافت میل بفوق طبع قی باشد و سودا بواسطه
غلظت و ارضیت میل باسفل [illegible] بود و در حالت قی بعصب عینین و [illegible] شکم
[illegible] معتدل و بعد از قی سکون و استراحت و غسل وجه بآب بارد و [illegible] سرکه
نوشیدن شراب نعناع و امثال آن مانند مصطکی و آب بارد و منع از اکل و شرب
آب واجبست و قی جاذب ماده از تحت بالاست و اسهال از فوق

فصد تفرق اتصال — و در آن [illegible] فصد است

ارادیست واقع در عرق که تابع اوست استفراغ کلی خاصه از عروق و متوسطا و ارجمیع
و باعث بر فصد کثرت و [illegible] ماده دم یا هر دو و وقت اختیاری فصد بعد از
طعام منهضم و وقت ضروری وقتی که فصد در آن واجب باشد و تاخیر در آن
[illegible] بسبب مانع نباید کرد و باید که قبل از فصد ما فوق موضع فصد را ببندند
[illegible] بسبب الم دم در آن موضع منجذب شود و عرق ظاهر گردد و بعد از
ظهور عرق [illegible] تا عرق حرکت نکند و میل باطراف [illegible]
نماید و بعد از آن فصد کنند و الفصد ضیق حفظ قوه [illegible] لکن گاه باشد
که خون رقیق صافی دفع شود و کثیف کدر بماند و در صیف [illegible] بود
و فصد واسع [illegible] اسرع بود و در اندمال [illegible] و عمل آن در شتا [illegible]
زیاده بود و در شتا بسبب [illegible] دم اولی باشد پس در اختیار وسعت و ضیق
فصد جانب [illegible] و رقت و غلظت قوام خون و قوه و ضعف مریض مرعی باید [illegible] حال علت
باید نمود و هر گاه که نضج ظاهر بود [illegible] در ابتدا و انتها نباشد و فصد واجب [illegible] در آن

نبود فصد باید کرد و شیخ ابو علی نقل از جالینوس کرده و گفته که اذا وجب الفصد فی الحمی فلا تلتفت
الی قول من یقول لانه لا سبیل الیه بعد الرابع فسبیل الیه ان وجب ولو بعد الاربعین
بود ما و هر آنکه کسی را در بدن خون محمود کم باشد و در بدن او اخلاط کثیره بود
فصد نباید کرد زیرا که فصد خلط خوب را مندفع سازد و خلط بد باقی ماند لیکن کسی
را که در بدن خون بد باشد و اندک بود با خون او مایل بفساد بود حزام سیل آن
بدان عضو عظیم باشد فصد باید کرد و اندک خونی دفع باید نمود بعد از آن غذای
محمود باید داد و یکبار دیگر فصد باید کرد تا خلط ردی دفع شود و اگر اخلاط ردیه
در بدن بود او را استفراغ باسهال یا قی باید کرد بعد از آن فصد و اگر اخلاط غلیظ
باشد او را استحمام و مشی باید فرمود و بعد از آن استعمال منضجات و ملطفات مواد
بعد از آن اسهال بعد از آن فصد و معرفة آنچه حفظ قوه مقصود است با کمال استفراغ
خلط واجب الاستفراغ والتدبیر فیه آنست که بعد از ده روز تاخیر در آن بمقدار
ضعف قوه باشد و واجبست که بعد از فصد اقدام بر امتلا نکنند بلکه غذا اندک تیز
شاولنا نمید در باضه و حمام حمل بعد از فصد ممنوع بود و در حبس دم مراعات نبض
واجبست دفع دم و لون نبض و هر گاه که دفع دم سست و ضعیف گردد و لون
آن متغیر شود و نبض صغیر و ضعیف حبس واجب بود و نیز گاه که تشنج و تمطی و
فواق و غثیان عارض گردد حبس باید کرد
واجبست اجتناب از فصد در حمیات شدیدة الالتهاب و جمیع حمیات غیر حاده
در ابتدا و در حمیاتی که با آن تشنج باشد و در حالت وجع و بعد از حمیات و بعد از جماع و بر امتلا طعام و امتلای معده
و هلال از ثقل و در روز نوبت و روزی که مرض بحران علت و در مرض مزمن که بحرانات آن ببحار

باشد و مدة آن طویل بود و از منافع فصد کثرة اخلاط ردیه است با قوه دم محمود و ضعف قوه
لسبب حمی یا کثرة اخلاط و نقص مزاج شدید البرودة و بلاد شدید البرودة و گاه که بدن از
اخلاط ممتلی بود از فصد احتراز واجب بود و فصد مضر بود و در حمیات عفنه بعد از مراعات نضج
واقع شود اگر نبض عظیم بود و بول غلیظ یا بحمرة و سحنه منتفخ و حمی طویله نباشد در
وقت خلو معده از طعام فصد باید کرد و اگر بول رقیق یا ناری بود و سحنه در ابتدا مرض مخلوط
فصد ممنوع باشد و قبل از چهار ده سالگی و در سن شیخوخة چنانکه ممکن باشد فصد نباید
کرد مگر آنکه سحنه ممتلی و سعة عروق و حمرة لون باعث بر فصد باشد و مردم لاغر
و بسیار فربه و سفید مترهل و زرد عدیم الدم و ابدان متخلخله و صاحب ذرب و تخمه و امراض
بارده مثل فالج و صرع و صاحب امراض بلغمیه مثل سهر و تشنج یبسی و حمی دقی و صاحب استسقا
و قولنج و غشی و ضعف قوه و مزاج را احتمال نشاید و صاحب و کاهش فم معده و ضعف دم
المعده و حبلی و طامث را فصد جایز نیست الا حین ضرورة عظیمه
هر یک عروق مفصوده در هر دستی شش است قیفال و اکحل و باسلیق
و حبل الذراع و اسلیم و ابطی و قیفال عرقیست در اعلای جانب وحشی و فصد
آن در امراض مافوق رقبه را نافع بود و اکحل عرقیست در وسط مائل از جانب انسی
فصد آن مشترکست میانه قیفال و باسلیق و زیر عصبه که در تحت اوست در فصد آن
احتیاط باید کرد و باسلیق عرقیست واقع در اسفل اکحل و فصد آن امراض اعضای سفلی را
نافع بود و مواد را از اسفل بفوق جذب کند و سبب قوت شریان و عصب در تحت
آن در فصد آن خطر عظیم بود و حبل الذراع عرقیست واقع در طرف قیفال در
نفع مشارک اوست و اسلیم عرقیست در میانه خنصر و بنصر و فصد ایمن آن از وجع کند

کبد را نافع باشد و اسپرز طحال را و چون اسیلم را فصد کنند دست را در آب گرم نهاد تا خون بآسانی
بیرون آید و زود منقطع نشود و چندان باید گذاشت که خون از نفس ساکن شود و ابطی شعبه از باسلیق است
و حکم آن حکم باسلیق دارد و عروق مفصوده در پای چهار است عرق النسا و صافن و عرق مابض الرکبه
و عرق مشط قدم عرق النسا عرقیست واقع در جانب وحشی کعب و منفعت فصد آن در وجع النسا
و وجع ورک عظیم است و صافن عرقیست در جانب انسی کعب و منفعت فصد آن اورام
و قروح رحم و احتباس طمث و اورام خصیه و قروح ساق و داء الفیل و اوجاع مقعده را نافع بود
و منفعت فصد مابض الرکبه قریب بمنافع صافن است لیکن در ادرار طمث و اوجاع مقعده و بواسیر
از آن اقوی است و عرق مشط قدم شعبه از صافن است در منافع مشترکند و عروق مفصوده
مفصوده نواحی راس بسیار اند و بعضی آورده اند و بعضی شرایین از آن آورده اند عرق صدغین است
و فصد آن صداع و شقیقه و رمد مزمن و دمعه و غشاوه و جرب اجفان و سبل و بثور جفنان را نافع بود
و عرق خلف الاذن و فصد آن سعفه و بثور رطبه در جلد راس را مفید و عرق ماقین فصد
جرب و سبل و رمد مزمن و دمعه را سود دارد و عرق ودجین و فصد آن ابتداء انفجار
و خناق و ضیق النفس و ربو حار و بحة الصوت و امراض طحال را فایده دهد و عرق
و فصد آن شقیقه و قروح را نفع رساند و عرق جبهه و فصد آن ثقل راس و عینین و صداع
دایم را نافع بود و عرق مؤخر دماغ که در پس نقره است و فصد آن اوجاع مزمنه
را مخصوص است و عرق تحت اللسان و بر لب اسفل و فصد آن خناق و ثقل
لسان و اورام لوزتین را فایده دهد و عرق ارنبه و آن عرقیست
موضوع در میانه هر دو غضروف بینی و فصد آن کلف و کدورت لون
و حکه و بثور و بواسیر انف را مفید بود لیکن گاه باشد که عادت حمره شتلیه

کند

کند در وجه و در تمام رو و منتشر شود و مضر او زیاده از منفعت بود و چهار رگ و آن
در هر لبی دو رگ است و فصد آن قلاع و قروح دهن و اوجاع لثه و اورام و قروح و شقاق
و استرخاء لثه را نافع بود و دیگر عرق صغیر طرف گوش انجا که الشبر منتهی است و فصد آن
ابتدای آب و قروح اذن و قفا و آخر راس منع فضول راس به بخارات معده را سود
دارد و عرق که در تحت حشمات در پس نقره و فصد آن سدر که
از خون لطیف بود و اوجاع مقادمه راس را نافع باشد و عرق لبه و آن
عرق نزدیک لحر است و فصد آن جمله معالجات فم معده است و عرق عنفقه
و آن میان ذقن و لب زیرین است و فصد آن بخر که سبب آن از لثه بود دفع کند و لثه
شرایین در شریان صدغین که فصد آن حبس نوازل حاده لطیفه منصبه بعین کند
و ابتداء انتشار را نافع بود و در شریان خلف الاذن و فصد ایشان انواع رمد و ابتدای
آب و سبل و صداع مزمن را نافع بود و فصد ایشان خالی از خاطره نبود و در بغم
نشود و از عروق مفصوده بدن دو عرق موضوع بر شکم اند یکی بر موضع طحال
ایمن استسقا و اسپرز امراض طحال را نافع بود

حجامت

جگر را تقویه کند بیشتر از فصد و استخراج خون رقیق در حجامت بیشتر از استخراج
خون غلیظ بود و منفعت آن در ابتدا که خون غلیظ و قلیل باشد بیشتر است و وقت
اختیاری آن ساعت ثانیه و ثالثه روز است و اوساط ماهها است و حجامت اطفال از دو سال و بعد
از شصت سال و جمهور مردم را باید از ریاضت و حرکات عنیفه و سهر و جماع و باید از اسهال و اعراض مفرط و جمیع
محللات و باید از حمام ممنوع شد مگر کسی را که خون او غلیظ باشد بحمام رود و باید از خروج بعد از ساعت استراحت
و حجامت کنند و حجامت مقدم بدن منفعت چشم و دهن است و حجامت نقره غلیظ اکثر بود و صداع

صداع مقدم راس وثقل حاجبان وجفنین ورمد و درد بینی وسبل وجرب جفن وقلاع وبخر
واورام لوزتین وکلف ونمش را نافع بود لیکن مورث نسیان باشد و حجامت بین الکتفین
ملقب بالسبیق است ووجع حلق ودرد سینه را نافع لیکن مضعف فم معده باشد و حجامت
اخدعین ملقب بقفال است او مانع راس ووجه واسنان وحلق وعینین وگوش
وورم لثه را وزنا را نافع بود وگاه باشد که احداث رعشه راس نماید و حجامت
ساق قریب الفصد است منقی دم ومدر طمث وزنان سفید ممتلی رقیق الدم را
حجامت ساق انفع از فصد بود و حجامت وسط ماهیه(?) جرب وبثور وامراض عانه اکثر
نافع بود ولیکن [illegible] مضرت است ومورث نسیان وبلادت ورداءت
فکر وامراض مزمنه باشد و حجامت تحت ذقن اسنان ووجه وحلقوم وقلاع و
بثور دهن را نافع بود وتنقیه راس وفکین کند و حجامت قطن دمامیل وجرب وبثور
وفخذ ونقرس وبواسیر وسیلان دم وورم مقعد وورم انثیین وحکه فرج و
داء الفیل وحکه ظهر ورياح مثانه ورحم را نافع باشد وچون حجامت این موضع
بنار بود بالشرط یا بی شرط همان فواید دارد لیکن بالشرط در غیر ریحی اقوی بود وبغیر شرط
در تحلیل واستیصال ریاح بارده در مثانه ورحم و در هر موضعی که باشد
انفع باشد و حجامت قدام فخذین ورم خصیتین وجراحات فخذین وساقین
را نافع بود وخلف فخذ اورام وجراحات حادثه در الیتین و حجامت
اسفل زانو ضربان زانو که از اخلاط حاره حادث شده باشد وجراحات
ردیه وقروح عتیقه ساق وپا را نافع بود و حجامت کعبین احتباس طمث وعرق النسا ونقرس و حجامت
مقعده جذب مواد از راس وجمیع بدن کند وفساد حیض وبواسیر واوجاع ظهر ودوالی ومعا را نافع بود

فایده

فایده حجامت بلا شرط جذب ماده است از جهتی بجهتی که مشارک او باشد مثل وضع محجمه بر نواحی
ثدی جهت حبس نفث دم ونزف طمث [illegible] از ورم [illegible] ورسد یا نقل ورم از
عضو شریف بعضو خسیس مجاور آن یا تسکین عضو وجذب دم به او وتحلیل ریاح او یا رد
عضو بموضع طبیعی ترک عضو یا تسکین وجع واین بر طرق بود متعین چنانچه وضع
محجمه بر ناف جهت قولنج ریحی ورياح شکم ومحجمه بسیار در این باب انفع بود چنانچه مذکور شد
وجذب ماده موجب وجع آن موضع بموضعی دیگر چنانچه وضع محجمه بر ورک جهت عرق النسا
وبر مابین ورکین جهت بواسیر ونقرس و حجامت بالشرط را سه فایده است اول استفراغ
ماده از نفس عضو دوم قلة استفراغ جوهر روح سیوم قلة تعرض
فارسی [illegible] گفته اند که در طبع بعضی از علق سمیه هست واجتناب از او
باید کرد وآن عظیم الراس وکحلی اللون اسود یا اخضر وذوات زغب شبیه بمار
ماهی که بر وی خطوط لاجوردی بود وشبیه الوان بوقلمون باشد در مجموع سمیه
است ومورث اورام وغشی ونزف دم وحمی واسترخاء وقروح ردیه باشند و علقه
که از میاه حماه ردیه صید کرده باشند واجب الاجتناب بود ومختار علقه ایست که
در میان طحلب وماوای ضفادع گرفته باشند ومائی اللون که بر وی خضرت
بود وخطوط زرنیخی برکشیده باشند واشقر وسند [illegible] وکبدی اللون وشبیه
ملح صغیره وشبیه بذنب الفار و باریک سر وکوچک مجموع از ستوده ها اند و در مستعمل
علقه که شکم او سرخ بود بهتر از علقه است که پشت او سبز باشد خصوصا که در میاه
جاریه بود وباید که قبل از استعمال یک روز علقه را صید کنند و منکوس(?)
ونگون [illegible] زنند تا آنچه در شکم او باشد بیرون آید اگر ممکن بود بعد از آن

اندکی از خون بره یا غیر آن بر او زنند تا بدان مغتذی شود پس از جهت نفاذ دراست اورا
پاک سازند و در آب عذب بشویند و موضع ارسال علق را بورق غسل کنند و به دلک و
مالش سرخ سازند و چون علق بعضو تعلق گیرد و ممتلی و منتفخ گردد در وقت اراده
اسقاط او قدری نمک یا بوره یا خاکستر یا جوارف صوف کتان یا اسفنج محرقه یا صوف
محرق بر او افشانند تا بسبب تخفیف ساقط شود و بعد از سقوط موضع را بمحجمه مصاص
نمایند تا خونی که با آن ضرر از لسع او باشد بیرون آید و اگر خون محتبس نشود
مازو سوخته یا مشک یا خاکستر یا مانند اینها از حابسات دم ذرور زنند و بدانکه
علق جذب از عروق بدن زیاده از حجامت کند و استعمال علق در امراض جلد مثل سعفه و
قوبا و مانند اینها نهایت نفع باشد و نفع آن در امثال اینها زیاده از فصد و حجامت
بود زیرا که ماده این امراض در جلد متمکن و مستقر شده و استخراج آن از فصد ممکن نیست
چه فصد استفراغ از جلد نمیکند بلکه استفراغ در آن از جمیع بدن حاصل از علق اکثر بود
و حجامت اخراج خون رقیق از ظاهر جلد و عروق دقاق کند و وضع علق بر حوالی
قروح مزمنه متعفنه و خنازیر و بواسیر و نواصیر و سرطان و جرب و حکه و حصف و امثال
اینها نافع بود و گفته اند القاء علق بر وسط راس اخراج خون از جمیع بدن یا خون
فاسد که در مقعد و رحم و حصبه کند و ارسال علق بر شکم و معده و کبد و حوالی آن
و بر طحال و حالبین و ناف و بر اعضای اطفال و مشایخ ممنوع بود
حفظ معالجه فاصله است در نقص فضول لذا ... انکه از قوه دواء و عدم
مضرة سستی ادویه باعضاء شریفه قویه الحس مثل معده و کبد و قلب و در رفع آلام
کلیه و مثانه و تسکین اوجاع انثیین و قولنج و در جذب فضول از اعضای عالیه

ولنقص

ولنقص ایقا یا استفراغات و انفصال اوضاع محققه آنرا که مستلق باشد مصطلح جاذب
وجع و انفصال اوقات طرفی نهاد و محل ... تا کرب و اضطراب اسلم شود
و حفظ در وقت عطش و سعال ... و دفع حفظه معتدل العقد یا معاغلیا رسد و ضرر
کثیره و غلیظ السبب بود و خوف و مخاطره از آفات باشد و رقیقه و قلیله النفع نبود و عادة
مضعف کبد و مورث حمی شد و حفظه در حمام و قبل از حمام تا مدرک زمانی متنحی نیست
در معالجات باید که حرص در دفع هر اعراف از ... طبیعه
بعلاج نکنند تا موجب کسالت و کاهلی طبیعه نشود بلکه بدان سابق فعله نماید ...
مسهل و مقیء عادت ننمایند ... که تدبیر یا مسهل و جوه ممکن بود یا صحت بیادره نمایند
و اگر اضعف مقیء نباشد از ضعف یا قوی بتدریج اشتغال نمایند مگر آنکه خوف از قوت
قوی باشد که در آن ... استبدا با قوی و اجب بود ... معالجه نکنند بلکه ...
... نمایند تا موجب ... طبیعه بدوا و ... انفعال طبیعه ... قیاس دلالت ... بر ...
معالجه کنند و اثر ... ظاهر نشود مخالف قیاس نکنند ... غلط نماید تا آنکه قیاس ...
تدبیر بود و در استعمال آن اثر نفع ظاهر نشود و ظن عدم صواب تدبیر ... از آن ... که
در هر صورت ... متاخر خواهد بود ... قویه ... فضول ... نمایند ...
که علاج با غذیه ... ممکن بود ... ادویه نکنند و چون ... شود ... حادث
... مفرط نکنند و از غلظت ... باشد و چون چند مرض جمع شود
در ابتدا معالجه ... نمایند که یکی از ... باشد اول آنکه ... دیگری موقوف بر
برء او باشد ... ورم ... ابتدا الورم کنند ... آنکه ... دیگری باشد ... سدد
و حمی عفنه ابتدا با زاله سده کنند و اگر در نفع سده ... مفتحات ... مثل سکنجبین ...

نباشد در استعمال مسخنات مفتحه باکی نبود چه نفع تفتیح در تبرید حاصل از آن بالعرض الحکمت
از ضرر تسخین بیشتر دوم آنکه اهتمام بیکی از دیگری باشد مثل اجتماع مرض حاد و مزمن همچو قولنج
ابتدا بعلاج مرض حاد باید کرد و از مزمن غافل نباید شد چون مرض حاد و مزمن جمع شوند ابتدا بعلاج مرض
باید کرد مگر آنکه عرض اقوی بود مثل قولنج شدید الوجع که تسکین وجع اولی و مقدم از واجبات
است بعد از آن معالجه سده واقع در امعا و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لولیه و الصلوة علی نبیه و وصیه — از کتاب اول

از خلاصه شفائی در ادویه مفرده مشتمل بر جزو مقاله است — در احکام کلیه ادویه

و در آن چهار باب است — در بیان امزجه ادویه بدانکه هر جسم کیفیه در بدن موثر است چون
به بدن وارد شود و از حرارت غریزی منفعل گردد اگر اثر نکند در بدن کیفیه زاید بر آنچه
انسان راست معتدل بود و اگر اثر کند و آن تاثیر محسوس نشود الا بتکرار یا بکثرت مقدار
آنچیز را گویند در درجه اولست و اگر تاثیر محسوس بود ولیکن مضرت نکند الا بتکرار در درجه دوم است
و اگر مضرت کند لیکن هلاک نکند الا بتکرار یا بتکثیر در درجه سیم بود و اگر هلاک کند در درجه
چهارم باشد و آن سم را سمی گویند و بدانکه مزاج بر دو نوع است مزاج اول و مزاج ثانی و مزاج
اول آنست که از امتزاج عناصر حادث شده باشد و مزاج ثانی آنست که حادث شده باشد
از اشیا که ایشان را فی نفسه مزاجی بود همچو مزاج تریاق که هر یک از مفردات او مزاجی خاص
هست و بعد از اختلاط و امتزاج و اتحاد آن امزجه دیگر حاصل گشت و این مزاج ثانی
مخصوص بترکیب صناعی نیست بلکه در ترکیب طبیعی نیز میباشد مثل لبن که مرکب است از مائیه
و جبنیه و دهنیه و هر یک از این ثلاثه در طبیعة بسیطه نشسته بلکه هر چند و لبن را مزاج حقیقی
هست و این مزاج ثانی از فعل طبیعت است نه از فعل صناعت و مزاج ثانی گاه هست که قوی و محکم
است چنانچه

است چنانچه که حرارت آتش تفریق اجزاء آن نکند همچو ذهب و گاه هست که ضعیف
بمرتبه که آتش قادر بر تفریق اجزاء اوست لیکن طبخ قادر نیست مثل بابونه که در قوت قابضه و قوه
محلله است و در طبخ از یکدیگر جدا نشوند و گاه هست که ضعف از آنست چنانچه طبخ قادر بر
تفریق اجزاء اوست لیکن غسل قادر نیست همچو عدس که قوه محلله که در قشر اوست در طبخ بیرون
میرود و قوه ارضیه که در جرم اوست باقی میماند و گاه باشد که از این نیز اضعف است چنانچه
که غسل قادر بر تفریق بسائط اوست مثل سیب که جزو مفتح ملطف او بغسل زایل میشود و جزو
مائیی بارد باقی میماند و الله اعلم — در آنکه اعتماد در معرفة ادویه

تجربه بعد از رعایت هفت شرط است اول آنکه دوا خالی باشد از کیفیة مکتسبه مثل حرارة عارضه
یا برودة عارضه یا غیر آن دوم آنکه تجربه بر علت مفرده بود چه مرض مرکب شفع بکیفیات
متضاده است پس کیفیة دوا از این که نافع بود بآن مرض یا مضر که حقیقه معلوم نشود سیم آنکه
استعمال دوا در امراض متضاده باشد یعنی گاه در مرض حار استعمال کنند و باری دیگر در مرض
بارد و مرض حار از آن شفع شود و بارد نشود و یا بالعکس معلوم شود در صورت اول آنکه بارد است
و در دوم آنکه حار و اگر چنانچه حال استعمال او در مرض حار مثلا بارد منها شفع باشد یا به برد مرض
نفع رساند صادق تجربه معلوم نشود زیرا که فعل از و بالعرض باشد در [illegible] در دیگری بالذات
چهارم آنکه قوة دوا مساوی قوة علة باشد در خروج از اعتدال چه اگر قوه دوا زیاده
از قوه علة باشد در خروج از اعتدال چه اگر قوة دوا مساوی مرض باشد اگر چه فی نفس مضاد
کیفیه مرض باشد مضرة رساند زیرا که افراط [illegible] و اگر کم باشد شفا نبود و موثر
نباشد پنجم آنکه تاثیر دوا اول باشد یعنی آنکه آنچه اولا از و صادر شود دلالت بر قوة او کند
و آنچه آخر از و صادر شود دلالت نکند مثل دوای حار او اول مثلا مسخن است و در آخر بسبب
تحلیل تخفیف مبرد و این حکم اکثریست ششم آنکه فعل دوا دائمی باشد یا اکثری چه

اگر نه چنین بود غلبش الاتفاق باشد نه طبیعی پنجم آنکه تجربه بر بدن انسان باشد
چه اگر تجربه بر غیر بدن انسان باشد شاید که تجربه صادق نبود زیرا که تواند بود که دوا به
نسبت با بدن انسان حار باشد و نسبت با بدن غیر انسان بارد یا بالعکس و نیز شاید
که دوا را قیاس با یکی از هر دو بدن خاصیتی باشد که در بدن دیگری نبود والعلم عند الله

معرفت مزاج دوا بالقیاس از چند وجه بود

واضعف آن لونست و وجه استدلال بالوان آنست که برودت جسم لطیف را سفید میسازد
و جسم یابس را سیاه و حرارت بالعکس پس سپیدی در جسم رطب دلالت بر برودت کند و در جسم
یابس بر حرارت و سواد در جسم رطب دال بر حرارت بود و در یابس بر برودت و این دلالت
موثوق به نیست و بعد از آن رایحه است و رایحه حادة قویه از حرارت است و عدم رایحه
از برودت و این استدلال اقوی از لون است و بعد از رایحه طعم است و استدلال بالطعم اقوی
از رایحه است و طعم مختلف است باختلاف ماده و فاعل و ماده یا کثیف بود یا لطیف
یا متوسط و فاعل حرارت یا برودت یا اعتدال کثیف حار تلخ باشد و کثیف بارد عفص
و کثیف معتدل شیرین و لطیف حار تیز و لطیف بارد ترش و لطیف معتدل چرب و متوسط
بارد قابض و متوسط معتدل تفه و گاه باشد که بسبب رایحه و لون و طعم غلط در مزاج
با مزاج ثانی واقع شود و چنان بود که یکی از مفردات او را طعمی یا لونی یا رایحه قوی غالب
بود و حرارت و برودت او را اضعف و مغلوب پس بر این مزاج حکم آن مفرد یا لون است
که چون مرد شعاف از افیون در یک رطل شیر حل سازند مجموع با وجود سپیدی حار بود
بغایت و سپیدی از برودت بود که در یک جزو غالب بمقدار و مغلوب در قوه موجود
است پس معلوم شد که استدلال برابر فرادی بطعم و لون و رایحه اکثریست نه دائمی
و از جمله چیزها که دلالت بر کیفیت جوهر کند سرعت انفعال و بطوء آن باشد مثلا
که جرم و جوهر متساوی

که جوهر و جرم اگر متساوی باشد در لطافت و کثافت و تخلخل هر کدام که قبول اشتعال زودتر کند و بو ماری
در آن بیشتر باشد و هر کدام که قبول حرارت یا برودت زودتر کند آن کیفیت در آن اقوی بود بشرط آنکه
موثر در قرب و بعد متساوی بود

دواء لطیف آنست از شان
انقسام باجزاء صغار بود و گاهی که حرارت غریزی او را تاثیر کند چون دارچینی و دواء کثیف در تحت انفعال
لطیف نبود و دواء منجمد آنست که در محلل اجزاء او منقطع نشود همچو عسل و دواء هش آنست که باندک
سببی متفتت شود مثل صبر و دواء جامد آنست که از شان او سیلان بود و او در حال تجمع باشد
چون موم و سایل آنست که از شان او باشد که اجزاء او منبسط گردد بجانب سفل و لعابی
آنست که چون در آب جوشانند اجزای او منفصل شود و متخلخل لعاب گردد مجموع را لزج گرداند
همچو خطمی و دهنی آنست که در جوهر او روغن باشد مثل السوس و منشف آنست که چون ملاقی بدن رسد در
مسام او فرو رود و اثر او ظاهر شود همچو بوره و ملطف آنست که ماده را رقیق تر گرداند
چون زوفا و محلل آنست که ماده را بخار گرداند و از راه تحلیل متخلخل گرداند مثل جند بیدستر
و جالی آنست که رطوبت را از سطح عضو بر دوا چسبیده کند همچو عسل و مخشن آنست که اجزاء سطح عضو را مختلفة
الوضع گرداند بعد از ملاست سطح یا عارضی از ماده ارضی مثل اکلیل الملک و مفتح آنست که
ماده که در مجاری منعقد شده باشد بیرون آورد مثل کرفس و مرخی آنست که عضو را بسبب حرارت و رطوبت
ملین کند مثل آب گرم و منضج آنست که تعدیل قوام خلط کند و قابل دفع سازد همچو
المسمن آنست که غذا را چنان سازد که زود منطبخ شود و محلل ریاح آنست که باد را رقیق گرداند
تا مندفع شود چون بصل و مقطع آنست که ماده غلیظ لزج منقسم باجزاء صغار سازد اگرچه غلیظ
خود باقی باشد چون سکنجبین و جاذب آنست که ماده را حرکت دهد بموضع خود همچو جند بیدستر
و لاذع آنست که بسبب قوت نفاذ خود تفرق اتصال عضو کند در مواضعی که بانفراد اثر آن احساس
نکنند بلکه بجمله احساس کنند مثل خردل و محمر آنست که خون را بالقوه جذب کند بجلد یا غایتی پس

رنگ ان عضو سرخ شود چون جوزال مکان است که خلط حاد لذاع را جذب کند ولیکن متقرح
نسازد همچو کبیکج مقرح است که افنا رطوبت اصلیه کند که در میان اجزای جلد است و ماده
ردیه را بدان موضع جذب نماید تا متقرح شود مثل بلادر و محرق است که بحرارت خود افنا رطوبت
لطیفه اخلاط کند و ماده را انباق [?] نماند همچو فرفیون اکال است که تفریح و تحلیل او بمرتبه رسد
که پاره از لحم کم سازد همچو زنجار معفن است که اجزاء خلط متحجر را متعفن سازد همچو [?]
معفن است که مزاج روح و رطوبت اصلیه را فاسد سازد بکیفیتی که از وی صلاحیت
انچه معلامت [?] بای آن را بل شود چون زرنیخ کاوی است که جلد را بسوزاند و رطوبت
آن را سوختانی سازد مثل قلقطار و قاشر است که جلای وی بحدی بود که اجزا
اجزای جانسده کند چون قسط مقوی آن است که مزاج عضو را باعتدال آورد
تا قبول فضول نکند روغن گل و شمع صندل جاذب است مغلظ ضد ملطف است [?]
ضدها ضمن است و مخدر آن است که روح حساس و محرک عضو را چنان سازد که قبول
تأثیر روح نفسانی نتواند کرد قبول تام همچو افیون منضج آن است که در رطوبت فضلیه
باشد که اورا تحلیل آن موقوف [?] نباشد بلکه از آن رطوبت رباح سپید شود چون لوبیا غسال
آن است بسبب رطوبت سیلانی که داشته باشد ماده را دور گرداند بجلا چون آب [?]
قروح آن است که بسبب رطوبت سیلانی که داشته باشد ماده را دور گرداند و بسبب رطوبت
خود از جای قروح کند مزلق آن است که سطح فضله محتبسه در وی را تر سازد تا منزلق شود همچو
اید همچو آلو مملس آن است که سطح عضو خشن منبسط شود و خشونت آن مستوی شود مجفف
آن است که بتلطیف و تحلیل افنا رطوبت کند قابض آن است که اجزای عضو را جمع سازد
و متکاشف گرداند عاصر آن است که قبض آن بمرتبه رسد که آنچه در تجویف عضو بود بیرون آورد
مسدد است

مسدد است که بسبب کثافت یا تقویت یا پیوسته در مجری محتبس شود و منسد سازد همچو
آن است که او را رطوبت لزجه باشد که بر فوهات عروق ملتصق شود و منسد سازد همچو
لزوجت و ماده مثل مقطع آن است که رطوبت لزجه را از جا کنده و لزجها جدا [?] بر بلغمیه چسبنده
چون دم الاخوین منبت لحم آن است که خون که بر جراحت رسد گوشت گرداند خاتم است
که بر سطح جراحت خشکی پیدا کند و آن را از آفت نگاه دارد و تریاق و فادزهر آن است
که حفظ صحت و قوت روح کند تا بر دفع سموم متمکن باشد سم آن است که مفسد
مزاج روح بود نه بمادی بسبب کیفیت مضاده مزاج بلکه بخاصیتی که در وی است مثل بیش
والسلم

مرتب بحروف تهجی

کبابه است در ساق بیخ وهمه مانند شبت لیکن گل وی سرخ بود و گل اطریلال
سفید و تخم آن بزرگ تر کرفس بود و بلون کبود باشد و بشکل شابه زیره و در آن
حرارت و حرافت و اندک مرارتی هست و طبیعت آن حار یابس است در آخر
درجه ثانیه و تخمش مستعمل بود و در مداوات بهق و برص بغایت نافع بود و گفته
اند که چون یک درم از آن با دانگی عاقرقرحا سحق کرده و بعسل سرشته لعوق
نمایند و یک ساعت یا دو ساعت در آفتاب گرم نشینند چندانکه عرق کند
شاید که در همان روز متنفط و متقرح و آب زرد از آن روان گردد و بعد
از اندمال قروح [?] لون متغیر گردد و بلون طبیعی باز آید بشرط آنکه قبل از استعمال
تنقیه بدن از اخلاط موجبه مرض کند

آبار

بارد در طبیعت در درجه ثانیه
معمول آن نشف رطوبات قروح و جروح کند و در اعاجن [?] خبیثه و قروح سرطانیه و قروح
مفاصل و اورام ذکر و انثیین و قروح عین در مداواة بسیار نافع بود

ابریشم

ابرین [?]

آن خام است و طبیعت آن حار یابس است در درجه اول بعضی گفته‌اند معتدل است در حرارت و برودت
و قاطع بلغم و سودا و منوم و مزیل غم و مقوی باه بود و بذر آن مقوی و فربه کند و معده را مضر بود و مصلح آن رب سیب
و اترج باشد   ثمره عرعر است و آن را حب العرعر گویند و طبیعت آن حار یابس است در دوم و بعضی گفته‌اند در سیم
آن سیاه بزرگ و فربه باشد بهترین بود و در آن کیفیتی بالغ است و [illegible] و قروح عفنه را نافع بود
و چون با عسل بخورند در طرف [illegible] سیاه شود و [illegible] صلابت را زایل گرداند و در وران
الکله نافع بود و چون سه درم از آن [illegible] سازند [illegible] را دفع کند و اگر بیاشامند با سه درم
عسل [illegible] کنند حیض براند و سقط جنین شود و احتمال همین عمل کند و چون تحلیل کرده
برداء الثعلب طلا سازند موی برویاند و مضر بود و مصلح آن [illegible] بود با [illegible]
و شراب کعکه که هر که [illegible] دانه حب عرعر [illegible] سرکه دارد [illegible] درد دم و جبه
باشد و مطبوخ کرده مداومت خوردن آن از صرع نافع بود و بدل آن جوز
السرو است و دار چینی مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن دار چینی
است و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است
شنجار و حسن الحمار و شجرة الدم خوانند و بفارسی شنگار و [illegible] بهترین
آن است که ورق آن سیاه رنگ و بیخش سطبر بود و طبیعت آن حار یابس است
در اول درجه دوم چون با سرکه بر بهق طلا سازند زایل گرداند و وجع
گوش سود دارد و اوجاع کلیه و طحال [illegible] نافع بود و با سرکه جگر را پاک سازد
و یرقان را سود دهد و خوردن و طلا کردن و بر [illegible] ساختن نافع باشد و آب
محلل خنازیر بود و با زوفا یا [illegible] یا قردمانا نوشیدن [illegible] و حب القرع را دفع
کند و مرهم وی [illegible] شقاق معقده و [illegible] النار [illegible] سود دارد و چون ورق آن بریان

کنند

کننده و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر گزندگان [illegible]
بمزند و لذع افعی را نافع بود و خوردن و ضماد کردن و چون حمول سازند بچه بیندازد
و محلل ورم صلب رحم باشد و در طبیخ آن نشستن مدر حیض بود و بمقدار مستعمل
از وی دو درم بود و بسیار استعمال کردن مصدع بود و مصلح آن روغن بنفشه
بادام و روغن کدو است   بهترین او سیاه و املس است که در او خطوطها
باشد و چون او را بر آتش نهند از آن بوی خوش آید و طبیعت آن حار یابس است
در دوم ملطف و جالی است [illegible] و [illegible] را نافع بود و محرق [illegible]
آن قروح مزمنه و [illegible] یابس و جرب را نافع بود و مفتح سده کلیه و محلل
نفخ شکم باشد و نشاره آبنوس از جهت زخم کارد و شمشیر خشک داروی [illegible]
نافع است   پوست ترنج گرم است در درجه اول و خشک است در دوم و
گوشت آن گرم و تر است در اول و تخمش گرم است در اول و حماض آن سرد و خشک است
در سیم [illegible] آن مصلح فساد هوا و [illegible] و مربای آن از جهت حلق و [illegible] نافع بود
و گوشت آن [illegible] است و [illegible] مسکن نفخ و حماض آن قابض و [illegible] است
و تخمش محلل چون پوست آن در میان جامه نهند منع سوس کند و چون سوزنده
برص [illegible] طلا نافع است و چون نگاه دارند بوی دهن خوش کند و دیر هضم بود لیکن
چون در طعام بزنند همچو [illegible] سریع الهضم بود و طبیخ آن مسکن قی صفراوی بود و روغن
پوست آن استرخای عصب و فالج را نافع بود و عصاره آن چون بیاشامند نهش افعی را
نافع بود و حماض آن لون را جلا دهد و کلف و [illegible] را دفع کند و چون در چشم کشند زردی
آن چشم ببرد و مقوی قلب و مسکن خفقان حار و قی صفراوی و اسهال صفراوی بود
و شکم ببندد و ضماد آن یرقان را نافع بود و مضر بود بعصب و سینه و مصلح آن شراب

خشخاش باشد و رب حماض دافع صداع است و تخم آن بوی سبز نافع باشد و در آن قوه مسهله
است و ورم از آن با شراب و آب گرم چون بیاشامند با طلا سازند مفاوت با جمیع سموم
کند خاصه سم عقرب و پوست بیخ آن حابس [illegible] دارد و مغز بیخ چون در سرکه بجوشانند و نیم
پیاله از آن بنوشند علقی که بلع نموده باشد بکشد و بیرون آورد و ورق وی مجفف و محلل
و مسخن و مقوی معده و مفتح سده و مسکن قی بود و چون مضغ نمایند بوی دهن خوش کند و رایحه
سیر و پیاز را قطع نماید و گوشت آن منفوخ و بطی الهضم است معده را بد بود و قولنج آورد و [illegible]
آنست که بعسل تربیت کنند یا با [illegible] بنوشند و [illegible] که ترنج را مخلوط طعام سازند و قبل از
طعام و بعد از طعام اندک زمانی ننوشند بلکه [illegible] نمایند   بهترین [illegible] که سرخ [illegible] و
شفاف و بی سنگ و مرکب [illegible] بود و طبیعت آن بارد است در درجه اول و یابس است در ثانیه قابض و
مجفف است [illegible] قاطع نزف [illegible] رعاف [illegible] حافظ صحت [illegible] است
و قروح را نافع بود و گوشت زیادتی [illegible] کند و چون با [illegible] سوختگی آتش طلا سازند
منفعت شود و احتمال آن نزف رحم را نافع بود و مضر است [illegible] و مصلح کشنیز و قند است و بدل آن
باربود   طبیعت آلو بارد است در اول درجه ثانیه رطب است در آخر ثانیه و در [illegible] اسهال صفرا [illegible]
ولیکن ترش و شیرین آن قمع صفرا زیاده کند و اسهال آن در رطب زیاده از یابس است و هر چند کوچکتر بود
اسهالش کمتر بود حلوش مرخی و مضر است بمعده و مصلح آن گلقند است و ماء العسل و قبل از طعام باید
خورد و ترش و شیرین آن مسکن عطش و التهاب قلب بود و صمغش ملطف و مفتح و مقوی بصر است
چون بدان اکتحال نمایند و مفتت حصاة مثانه بود و با سرکه قوبا را قطع کند و چون با [illegible] آن
غرغره کنند منع نوازل به لهات و لوزتین نماید و چون مضغه نمایند قطع سیلان [illegible] کند
بهترین آن اعرابی سرخ خوشبوست که چون بخایند لذع زبان کند طبیعت آن حار و یابس است
در سیم قابض و منضج و مفتح افواه عروق و مسکن اوجاع باطنه خصوصا رحم و محلل ریاح و قطاع

آن

آن نفث الدم و اوجاع کلیه و معده را دفع کند و معده و نفث الدم و مقعده را نافع بود و روغن آن
محلل و قابض است حکه را سود دهد و طبیخ آن اورام رحم حاره و صلابات جگر را و اورام بارده چون ضماد
آشامیدن و ضماد ساختن نافع بود و مضر آن مغثی معده و مشهی طعام و مسکن عطش [illegible] بود و جمیع آن
مقوی [illegible] و [illegible] بود و چون بخورند [illegible] طبیخ آن بشویند
و مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب است و چون ورق تازه آن ضماد کنند لسع هوام را نافع باشد
ترنج حار است در درجه اول یابس است در ثانیه و بعضی گفته اند بارد و رطب است و بعضی گفته اند معتدل
و صالح الغذا و قابض باعتدال است و چون بیشتر بخورند غذا [illegible] بیشتر بود و منی زیاده کند و بدن را فربه
سازد و نضارت لون افزاید و ترنج از معده دیر گذرد و چون با قند خورند انحدار آن از معده زودتر بود
و چون [illegible] سازند قروح امعاء و مغص را نافع بود و گفته اند که اقتصار بر اکل آن در طول عمر
افزاید و چون بدن [illegible] بشویند جلد بدن از چرک پاک سازد   ار[illegible] سرد و خشک است پوست بیخ
آن چون بجوشانند و آب آن بیاشامند قی تمام آورد و چون چوب آن بسوزانند و [illegible] مالند موی رویاند
و [illegible] او با سرکه بیاشامند منع حمل کند و چون بعد از طهر احتمال نمایند [illegible] حمل بود و [illegible]
سیلان [illegible] از رحم کند و با سرکه [illegible]
داء الثعلب [illegible] نافع باشد و [illegible] او در حالتی که گرم باشد چون بر کلف و بهق مالند زایل گرداند و چون
او را [illegible] و ورم امعاء و اسهال مزمن را نافع بود [illegible] چون [illegible] کنند
ناسور [illegible] شود و صلابت [illegible] با روغن گل بر سر مالند موی [illegible] و طبیعت گوشت او گرم و خشک است و مولد
خون غلیظ بود و [illegible] برخوردن آن سلس البول و بول در فراش را نافع بود و [illegible]
نقرس و اوجاع مفاصل را نافع است و فعل آن قریب بفعل [illegible] روباه باشد   درخت
[illegible] آن حار در ثالثه و یابس در آخر اولست مفتح سده و دماغ بود و چون [illegible] و آب [illegible]
آن [illegible] کنند و موی دراز کند و پوست [illegible] چون بجوشانند با [illegible] سیاه [illegible]

ملینه را نافع بود و عصاره اطراف شاخهای تازه آن با عسل مقاومت جمیع سموم کند و ثمر آن مکرب
الم سینه و معده و غشی و قی و دوار را دفع کند و بلغم را بیرون آورد و قتال بود طبیعت آن سرد است در اول و یابس
در ثانیه است و در آن اندک حرارت لطیفه است حابس اسهال و عرق و نزف و سیلانات از
هر عضو که باشد و چون در حمام بر بدن بمالند بدن را قوی گرداند و منع رطوبات تحت جلد کند
و مسکن اورام و بثور و حمره و نمله و قروح بود و مقوی معده و قلب باشد و سعال و خفقان و رعاف و نفث الدم
و سیلان فضول بمعده و حرقت بول و حرقت مثانه و درد حیض و ورم خصیه و حرق النار و شکستگی
اعضا را سود دارد و لثه را محکم سازد و چون قبل از شراب بنوشند منع خمار کند و برگ خشک
آن را چون بکوبند و بعد از غسل بر تن بپاشند منع خنان کند و طبیخ آن بیخ موی را محکم سازد
و موی را دراز گرداند و قوت دهد و سیاه گرداند و خاکستر آن کلف و آثار بهق زایل گرداند و شیره آن
چون بجوشانند با شراب دفع استرخای مفاصل بود و لسع عقرب و رتیلا را فایده دهد و عصاره
آن چون در چشم کشند قوت دهد و رمد و جمره را نافع بود و چون بجوشانند و در آب
آن نشینند خروج مقعد و رحم را سود دارد و مضر آن شش است که سعال آرد و مصلح آن بنفشه
تازه بود حامدریوس ولی و یابس در ثانیه و محلل و ملطف و مفتح و جالیست و در آن اندک
قبضی است مقوی بدن و قلب و آلات بول و جگر و اعصاب است و طبیخ آن مسکن اوجاع عصب و مفاصل
و مسهل بلغم و سودا بود و صرع و مالیخولیا و امراض بارده عصبی را نافع باشد و منع عفونت کند و مکرب غشی
و غثیان بود و مصلح آن کثیرا است و شربتی از آن دو درم است تا سه درم طبیعت سفیدآب بارد یابس است
در دوم و اورام و صلابت را نرم سازد و قروح و بثور و شقاق مقعد را نافع بود و چون بر لسع عقرب
و زنبور بحری بمالند نفع رساند و مرهم آن قروح را سود دارد و لحم فاسد را فانی کند و نبت
لحم صحیح بود و قروح را پر سازد و خوردن آن سم قاتل بود بصل الفار و بصل العنصل گویند
گویند بهترین آن آنست که براق و قوی اللون بود و در طعم حلاوتی با حدت و مرارت باشد و طبیعت آن حار در

ثالثه

ثالثه یابس در ثانیه است و محلل و مفرح و محرق و مسخن و مقطع و ملطف اخلاط غلیظه بود و دم
و فضول سوداوی را بیرون جذب کند و سرکه آن مقوی بدن ضعیف و محسن لون و مفتح سدد باشد
و چون با زیت و راتنج بر ثالیل طلا کنند قلع نماید و چون بر داء الثعلب و داء الحیه طلا سازند
موی برویاند و مسهل اخلاط غلیظه بود و مفاصل و فالج و عرق النسا و اوجاع الجنب و صرع و
مالیخولیا و ربو و سرفه کهنه و خشونت صوت و صلابت طحال و ضعف معده و تخمه و استسقا و یرقان و
عسر البول و احتباس طمث و اختناق رحم و نفخ ریحی و وجع معده و شقاق عارض از سرما
خصوصا شقاق عقب را نافع بود و سرکه آن بر زیر زبان حمل کنند لثه و دندان متحرک را محکم سازد
و بخر را دفع کند و حلق را قوت دهد و با قرص عسر را نافع بود و گفته اند چون عنصل را بر در خانه
بیاویزند دفع هوام از آن خانه کند و موش را بکشد و چون با سرکه بپزند و ضماد سازند لسع
افعی را نافع باشد و مضر بود بعصب سلیم و مصلح آن حماض است و گویند مضر بود و مصلح آن
سکنجبین ساده بود و باید که غیر مشوی بطلا استعمال نکنند و مشوی کردن آن چنانست که در خمیر
گل گیرند و در تنور گرم نهند و بدل آن مثل آن قردمانا است و ثلث آن ورج و ثلث آن حماما
بهترین آن ذکی الرائحه است طبیعت آن حار و یابس است در سیم و بعضی گفته اند یابس است در
دوم مفتح و مسکن اوجاع باطنه و ملطف و محلل و مسخن اعضا بارده است و جالی جرب و
النسا و وجع الورک را مزمن و امراض بارده اعصاب و صلابت طحال و یرقان سدی و استسقا را
نافع است و مقوی کلیه و مثانه و مدر بول و حیض بود و منی را زیاده کند و بدل آن بوزن
آن قردمانا و ثلث وزن آن ورج و ثلث وزن آن حماما است
در ماهیت ایرسا اختلاف است اصح آنست که نباتی دریائی است و بهترین آن تازه بود و
قوت طبیعت در یابس و تخفیفش زیاده شده و مخفف اورام بلغمیه و مدمل قروح عمیقه و مجفف
رطوبت و خاکستر آن منع اکل و دم را اخراج کند و افواه عروق را بهم آورد و حبس

نماید و گشنیزان با دق نفث الدم را نافع بود و سنگی که در آن موجود بود جهت نماز کلو بر زند
بیشتر چون بر اعضای تناسل بمالند در فتور جماع نفعی عجیب رساند و چون جمیع بدن بمالند
سباع از او بگریزند و گرده و زهره او خشک کرده و مالیدن زهره آن بر بدن بجای خضاب دارد و هر که در
میان هر دو چشم سرمه کشد بر رو مالند و در چشم هر که او را ببیند معظم او مهیب باشد و زهره جفت
که داشته باشد رد گردد و هر که وصلا از پوست پیشانی او با خود دارد و جای خضاب دارد و محبوب
خلایق گردد و زهره او بصر را تیز گرداند و سعوط کسی که سکته باشد چون در عضو مار پوست آن زده
نخم نیم بپوشند نکشد باید و جلوس بر پوست سر نقرس و بواسیر را سود دهد و محرب است و اگر جلد
از پوست آن با اثواب در صندوق نهند سوس و ارضه گرد آن نگردند و اگر در صندوق باشند
هلاک شوند و چون پوست آن بجائی بسوزانند از دود آن سباع بگریزند — بارد رطب در
آخر درجه الغذا و ملین است و در آن قوة جالیه است امراض حاره سینه و شش و وجع ظهر و سینه
را نافع بود و طبع را نرم کند و صفرا دفع نماید — بهترین آن سفید است و سیاه بد بود و در آن اندک
برودتی و قبضی باعتدال باشد و بعضی گفته اند حار در اولی و یابس در ثانیه است محلل و مفتح شده
و مقوی معده و جالی نفخ بود و چون بر اورام حاره طلا نمایند نافع بود و لحوم سرخ را سخت سازد
و صلابت شده تحلیل نماید و لعبرا جلا دهد و شیر و منی زیاده کند و باه برانگیزد و طبیخ آن مفاصل
نرم سازد و وجع کبد و ضعف و خفقان را فایده دهد و چون در آب نشینند وجع رحم
تسکین نماید و حیض براند و بدل آن بوزن فرد ماماست — حار در آخر ثانیه یابس در اولی است
محلل و مخفف قوی و مفتح افواه عروق بود خنازیر و سعله و اورام صلبه و طحال را نافع بود
و چون طلا سازند جراحات رد بالصلاح آورد و گوشت فاسد را فانی سازد و گوشت صالح
برویاند و چون با عسل بپوشند وجع الساق و مفاصل را مفید بود و چون با عسل و زفت
بر تحجر مفاصل ضماد کنند نرم سازد و خشونت جفان و جرب و بیاض و در طرفات عین نافع

بود و چون با عسل لعق نمایند ربو و عسر النفس و ضیق النفس و خناق بلغمی و سوداوی و
دفع کند و حب القرع را بکشد و بچه مرده بیندازد و زنده را هم اخراج نماید و عسر البول و حیض
بود و استسقا را سود دارد — حار یابس در آخر ثالثه است سرکه آن مقوی معده و منقی آن باشد
و شهوة طعام زیاده کند و تب ربع را نافع بود و دفع مضرت سموم کند — حار در ثالثه است
محرق و مفتح سده و منقی و جالی بود و گوشت زاید ببرد و نیم درم از آن عسر البول بود بکشاید
و ادرار طمث کند و سه درم از آن مسهل مانند سقف بود و پنج درم از آن سقط جنین
زنده و مرده باشد و ازد و در سرای هوام بگریزند — صمغ حبشی است و منافع آن در حبشی مذکور
خواهد شد — معتدل است خشونت سینه و قصبه ریه و حلق الرات معده و حرقة البول و قروح و ...
کلیه و مثانه و خلاج و وجع اعصاب و حمیات عتیقه نافع بود و او را صاف کنند و تنگ
بنشانند و عصاره آن خشونت قصبه ریه را و قروح مثانه نافع بود و تشنگی دفع کند و چون
در چشم کشند ظفره را ببرد — در هیچ نی قوتی است جاذبه چون بکوبند و بر عضوی که
پیکان در آن باشد ضماد سازند جذب کند و چون بکوبند و با سرکه سرشته بر مفاصل طلا
سازند اوجاع آنرا دفع کند و با نرس بر کلف طلا کنند زایل گرداند — ناخن بر باد ناخن
صدف را ناخن جای گویند طبیعت آن حار و یابس است در ثانیه ملطف است دود آن صرع
و اختناق رحم و احتباس طمث را نافع بود و چون با سرکه بیاشامند شکم براند
بهترین آن سرخ و خوشبوست طبیعتش حار و یابس است در ثالثه مسکن نفخ بود که هوا و بلغم را
موافق بود و تشنج و انجذاب و صرع و امراض سوداویه را نافع بود و مسهل بلغم و سودا باشد
و صفراوی مزاج را مضر بود و اشتها بعد از خوردن آن عطش و قی عارض شود و شربتی
از آن در مطبوخ چهار درست تا شش درم و وجهت که بسیار نخوشانند
گیاهیست که برگ آن شبیه بصعتر بود و در آن تلخی و تیزی و قبض بود بهترین آنست که ارزد

وخوشبوی باشد طبیعت آن حار در درجهٔ اولی یابس در ثانیه است مفتح و قابض و مجفف است و در آن
تحلیلی است محسن لون بود و داء الحیة و داء الثعلب و صلابات باطنه و حمیات مزمنه را نافع
باشد چون بیاشامند و چون در گوش چکانند سیلان رطوبات از گوش دفع کند و بخار طبیخ
آن وجع گوش را سود دارد و چون قبل از شراب بیاشامند منع خمار کند و چون با عسل بنوشند سکته
و فالج را نافع بود و شرب آن مقوی معده بود و بواسیر و شقاق مقعده را نافع بود و مسهل صفرا بود
و چون با عسل حمول سازند مدر حیض باشد و چون با ماء العسل بنوشند بول براند و با شراب اگر زهر
افعی را نافع بود و عصارهٔ آن یرقان و استسقا را مفید بود و چون ده روز هر روز سه وقیه بنوشند
و چون با عدس بجوشانند و بیاشامند بهق بکشد و عصارهٔ آن مضر بود به معده و صداع آورد و چون
با سنبل بنوشند نفخ شکم و معده را دفع کند و چون در میان جامه نهند سوس را از جامه منع
نماید   بهمن قسمی است کز و در آب بگذارند و چون در خضاب نهند نرم شود و بوی آن
نیز بود و طبیعت آن بارد و یابس است در چهارم مجفف قروح و مسکن اوجاع و منوم و مخدر و حابس
اسهال بود و سعال و اورام حاره و سحج و قروح امعاء را نافع بود و چون با زرده تخم مرغ پخته
بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند و چون با زعفران در روغن گل و مرد در گوش چکانند وجع
را تسکین دهد و صداع بنشاند و فهم و ذهن و بصر و معده را مضر بود و شربتی از آن یک مثقال
بود و دو درم از آن قاتل بود و مصلح آن جند بیدستر بود   بهمن قسم است که برگ آن
سفید و رنگ گل سفید و اندرون آن زرد بود و طعم و رایحهٔ آن نیز باشد طبیعتش حار و یابس است
در ثانیه منضج و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل و ملطف باشد اورام بارده و نواصیر
و جراحات عصب و قروح خبیثه و اورام مقعد و قولنج و وجع مثانه و صلابات طحال را نافع
بود و انواع سیلان را منع کند و مفتح بواسیر و افواه عروق و مدر عرق و مسهل سودا و بلغم
باشد و چون ترا ترا بکوبند و ببویند خواب آورد و روغن آن تسکین وجع از آن نماید چون در گوش

چکانند

چکانند و چون احتمال نمایند حیض براند و محلل صلابات رحم و مفتح رحم باشد و خشک آن را چون
ببویند ربو را نافع بود و چون خوردن جامد در معده را تحلیل دهد لیکن مضر بود به معده و طحال
و مصلح آن انیسون باشد و شربتی از آن سه درم باشد   طلا معدنیست در حرارت و برودت
یابس است در سیم و اقلیمیا نقره ابرد از اوست و مجفف و جالیست جراحات عفن را سازد و از چرک
پاک کند و لحم زاید را فانی سازد و جرب و قروح رطبه را نافع بود و اقلیمیا طلا مغسول مقوی عین
بود و بیاض را ابتدا و آب سیاه سود دارد   عصارهٔ قطعه بهترین آن سبز سیاه رنگ روشن
سخت باشد مغسول آن بارد و مجفف است در دوم و غیر مغسول بارد در اول یابس در سیم است و قابض
و مانع سیلان دم و سود شعر و محسن لون و مانع استرخاء مفاصل و ملطف و مقوی بصر و مسکن بیند
و قاطع رعاف دم و سیلان رحم است شقاق حادث از سرما و داخس و قروح دهان و ظفره
و حمرهٔ عین و سحج و اسهال دموی و استرخاء مقعد و رحم را نافع باشد و با سفیدهٔ تخم مرغ
اورام حاره و حرق آتش را سود دارد و شکم ببندد و چون بنوشند یا حقنه کنند یا ضماد سازند
طبیعت کنک بارد و یابس است شکم ببندد و خامه بریان کرده او دیر هضم شود و به معده بد باشد
و مصلح آن بعد از اکل آن کحل است   طبیعت آن حار و یابس است در اول و در آن اندک
قبضی با تحلیل هست و منضج و ملطف و مقوی اعضا و مسکن اوجاع است و با سنجیخ اورام
اعضا از نیش و غیر و اورام مقعد و انثیین سخت نافع باشد و چون با بعضی از ادویهٔ قابضه
مثل عدس و گل ارمنی و مامیثا ضماد سازند قروح رطبه و قروح خبیثه را نافع بود و چون از آن طلا
سازند صداع را تسکین دهد   طبیعت دنبه حار است در اول و رطب در دوم محلل
اورام صلبه و ملین صلابات بود و غلیظ و بطیء الهضم و مفسد معده باشد و مصلح آن
زنجبیل و فلفل و ابکامه بود   املج یابس قلیل البرودت است مقوی قلب و معده و مقعد
و مسکن عطش و قی و مشتهی طعام و مهیج باه باشد بیخ موی محکم سازد و سیاه گرداند

و عصب و مفاصل را سود دارد و فهم زیاده کند و تزکیه قلب نماید و معده را بد و باغر کند و بواسیر را
نافع باشد   حار یابس است در سیم مسکن اوجاع و محلل ریاح و مفتح سده کلیه و مثانه
و رحم و کبد و طحال و مدر بول و طمث و محرک باه و مسکن عطش بلغمی و دافع حرارت
تهیج و جرب سموم و ورم الحرف و سل و زحیر و حیات عقرب را نافع بود و چون بخور سازند
صداع و دوار را تسکین نماید و چون سعوط کنند و با روغن گل در گوش چکانند و جنون که
از ضربه و صدمه عارض آن شده باشد ساکن کند و شیر و منی زیاده کند و گاه باشد که شکم
به بندد   طبیعت زرشک بارد یابس است در آخر درجه دوم قامع صفرا و مقوی کبد
و معده و قاطع عطش است و سحج و سیلان دم را نافع بود و قبض دارد و شکم به بندد
و چون ضماد سازند اورام حاره را سود دارد   بهترین کوزده آنست که زردی زند
و مشابه کند ریوند طبیعت آن گرم است در دوم خشک است در اول مجفف و مقوی و ملزق
و مدمل قروح و ملصق جراحات و مسهل اخلاط غلیظه از مفاصل بود و در آن تفتیح
و تحلیلی هست چون ضماد سازند اورام را نافع بود و لحم فاسد را فانی سازد و چون خرد
به پرورند و در مرض ذوسنطاریا نافع بود مفید باشد و اگر فتیله عسل تر سازند و بر آن بروت
بگردانند و در گوش نهند چرک و ریم از گوش پاک سازد و بقیه اورا افتیمون طبیعت آن
گرم و خشک است در سیم و بهترین افتیمون کریتی است لطیف و محلل و مجفف باشد و شیر و حرکه
در معده باقی باشد گذارد و بجهت ... دانه کند و زف دم و سیلانات ... نافع
نماید شکم به بندد و صرع و خناق رحم و سحج امعاء نافع بود و چون بعد از طهر احتمال
نمایند بر حبل اعانت کند و استعمال آن بعد از طهر مانع حمل بود و معده ... بود و مصلح
آن عسل باشد و از و فادزهر جمیع سموم است خصوصا شوکران و نیم مثقال از آن لدغ
هوام را نافع بود و افتیمون اسهال زحیر و قرحه امعاء را سود دارد و افتیمون حدی فادزهر

فرفیون است

فرفیون است   چرک دندان آدمی شقیقه را نافع بود و شیر زنان سل را فایده دهد و بول
بر آید و لذع معده را ساکن سازد و چون نطول سازند یا احتمال نمایند قروح و جراحات
رحم را مفید بود و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس باشد و منی آدمی بهق
جلا دهد و قوبا را دفع کند و وجع نقرس ساکن گرداند و زبل آدمی برص و نمش و کلف و یرقان
و اسهال و ضماد آن ... خناق را نافع بود و خاکستر موی او با شوربا فایده دهد و با
روغن گل در گوش چکانند درد گوش و درد دندان را ساکن سازد و آب دهن آدمی
کلف و نمش و دم میت در تحت عضو را جلا دهد و آب دهن صایم کرم گوش را
بکشد و در ساعت بیرون آورد و عقارب و حیات را بکشد و گفته اند که استخوان
سوخته آدمی صرع و وجع مفاصل را شفا باشد و بول انسان جرب و قروح و حکه و قوبا
و قروح خبیثه و جمره و سعفه و خراز و برص را دفع کند خاصه با بوره و آب ...
نهایت نافع بود و چون ... کف از بول خود بیاشامد ... فایده دهد و خوردن
و بر آن ریختن و با ... کلب کلب و جمیع لسع را نافع بود و عتیق
آن جمیع سموم را شفا باشد و چون ... در ظرف مسی طبخ نماید ... جلا
دهد و ... را دفع کند و با ماء العسل و ماء الحمص ... مفید بود و ثلث آن ...
کند ... رحم کند و بول صبیان چون بیاشامد عسر نفس و انتصاب نفس را
نافع بود و خون حیض درد وجع نقرس را ساکن کند و احتمال آن منع حمل نماید و دماغ آدمی
سوخته و سحق کرده چون ... سازند نافع باشد   ... گفته اند که ...
... حلبیب است و حلتیت صمغ اوست و مجروت بیخ آن و طبیعت گرم یابس
در سیم ملطف و منفخ و محلل نفخ اغذیه و مستخرج جنین و مسهل طبیعه و سحج ...
و صبی و سحق و مقوی معده و کند ... طعام بود ... باشد ...

بود و چون بر بدن مالند جذب مواد بخارج کند و چون با موم با روغن زیتون مزیل آثار قروح
بود و ادرار البول و احتباس طمث را نافع بود و مضره سموم و ادویه قتاله را نافع و مفرح [illegible]
و منتن رایحه برار باشد و با روغن [illegible] روغن حنا و جاع مفاصل را ساکن کند و با
روغن سوسن عرق النسا را سود دهد و طبخ آن با پوست انار و سرکه بواسیر مقعد را دفع کند و ثانیا
مضر باشد انجره و تخم آن حار اند در سیم و مقویست تخم کرفس است جذاب و مفرح و محلل و محقق
بود و در آن نفخی اندک است و جلای بسیار است و در تخم آن تلطیف بود و با سرکه ضماد کردن
ملین اورام صلبه بود و مایل بود و دمل را منفجر سازد و خاکستر آن با نمک قروح حادثه از عض کلاب
و قروح خبیثه و سرطانات را نافع باشد و با نمک ضماد ساختن الرطوبه را سود دارد و برگ آن گوشت
قطع رعاف کند و طبخ آن در ماء الشعیر اخراج اخلاط غلیظه صدر کند و تخم آن در بین فصل القوت
مهیج باه و مفتح رحم باشد و مزیل ربو و نفس الانتصاب و ذات الجنب بارد باشد و چون با مر احتمال نمایند در
طمث و مفتح رحم بود و تخم آن مقشر شده مصفات بود و چشم را نافع باشد و چون بکوبند و با عسل [illegible]
طلا سازند علاقه آنرا زیاده کند زیادتی بسیار و چون با مثلث بنوشند باه را برانگیزد و چون بکوبند و بر
الکلاف نهند دفع کند و شرب آن مسهل مار صفرا و بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقا را نافع باشد و
شربتی از آن نیم مثقال بود با آب کرم و عسل و در اکثار آن مضره بطی العضل بود و احداث
سعال قوی کند و دافع آن شربت انیسون بود و ماء الشعیر باشد و بکلیه مضره رساند مصلح آن کتیرا
و صمغ عربی بود و چون ضماد سازند تسهیل [illegible] کند و اورام خلف الاذنین را نافع باشد و طبخ ورق
آن مسهل بلغم و خلط خام بود نباتیست که در کنار جویها روید و ورق شبیه بورق [illegible]
باشد و اغصان غلاظ از اغصان است و لون آن مایل بحمره باشد و لون بیخ آن سرخ مایل بسواد
بود و قابض و مقوی معده و قاطع نزف الدم جراحات باشد و نزف الدم و مسح معاده و بواسیر و انفتاح افواه
عروق و اختلاف مزمن و قرحه ریه و [illegible] فسخ عضل و هتک و کسر عظام و قطع لحم را نافع بود

و شربتی

و شربتی از آن یک مثقال باشد مرغ آبیست و در رطوبت فضله و حرارت قوی بود و لحم او اعظم
و کثیر الغذا باشد و پیه او و ذراق او ثعلب و نقرس را سود بخشد و نافع بود گوشت گاو کوهی غلیظ و عسر الهضم
و مدر بول و باه و جو غلیظ سریع الانهضام و [illegible] که اجتناب از آن [illegible] قریب العهد بصید که در زمان [illegible]
کرده باشند و ایام بسیار از صید او گذشته باشد و او بسیار نخورده باشد نهایت و این صفات [illegible]
بود و اصلاح او آنست که در [illegible] سازند و با ادویه حاره بپزند و بعد از آن [illegible]
[illegible] و ماء العسل [illegible] شاخ ایل چون بسوزانند و یک مثقال از آن با کتیرا بیاشامند [illegible]
و قرحه امعاء و اسهال مزمن و یرقان و طحال و وجع مثانه را نافع بود و سیلان رطوبات رحم را
دفع کند و چون با دوریه دفعه این مرض بنوشند و محرق آن سحق کرده چون با سرکه [illegible]
[illegible] طلا سازند [illegible] و چون [illegible] طلا کنند حیض برانند و گفته اند که تعلیق شاخ
ایل بر حامله سبب وضع حمل شود و تعلیق و وجع و صداع از پوست او مانع [illegible] شود [illegible]
این تجربه است و خون ایل بریان کرده قرحه امعاء و اسهال مزمن را قطع کند و [illegible]
سازد و قضیب او خشک کرده و سائیده چون بیاشامند لسع افعی را نافع بود و چون [illegible]
باه را برانگیزد و [illegible] و چون بر بازو بندند حیات و افاعی نزدیک نیایند و گفته اند که [illegible]
حجریست که در اول دل او موجود است و خاصیتش آنست که چون با آب بر روی سنگ بسایند و هر روز
نیم دانگ از آن بلیسند مقاومت با جمیع سموم قتاله کند و از مضره سموم ایمن باشد و [illegible]
رساند و گفته اند [illegible] که در کنج چشم او شده باشد و دفع سم عمل تریاق و فاروق کند و [illegible]
و اولی آن بود که دو مرد در کشتن او با هم متفق باشند تا چون یکی بکشد دیگری دنبال ببیند قبل از آن
که سم در تمام بدن منتشر شود و [illegible] ایل چون زن [illegible] روز بعد از طهور احتمال نماید منع حمل
کند و [illegible] را نافع بود و چون بر بدن مالند هوام از آن بگریزند بیخ سوسن [illegible]
آن [illegible] خوش بوی مایل بحمره باشد [illegible] آن حار [illegible] است در [illegible]

دمشق و نسبت بلغم بو جهره و مقوم و مزیل صداع مزمن و سکس و وجع پهلو و وجع کبد و مفتح افواه بواسیر و مزیل نفخ
بود و با سرکه نوشیدن وجع طحال را تسکین نماید و عصاره آن ماء العسل مخرج بلغم غلیظ باشد و بخور آن ...
و اورام غلیظ و خنازیر بود و بخور لثه و قروح و شقاق و تفرح و سعال حادث از رطوبات غلیظه و ذات الریه و عسر نفس و
خناق و استسقا و کثرت احتلام و دودی که نافع بود و روغن ... و امراض ... منخر زیر ... مفید بود و چون
با شراب یا سرکه بیاشامند تشنج و فلج ... را سود دارد و چون با سرکه قطور سازند دودی ... سازد
و ... را دفع کند و ... آن ... فایده دهد و مضمضه طبیخ آن سکن وجع اسنان و دافع ...
منخر ... باشد ... مقطره رساند و چون ... سازند ... خراج ... چون
نوشند ... و ضماد آن با سرکه در روغن گل صداع را نافع بود و چون با سرکه بنوشند مقطره جمیع سموم را دفع
کند و چون با سرکه بنوشند مقطره جمیع سموم را دفع کند و چون بر موضع نهش ... ضماد کنند مفید بود و بدل
نوشیدن ... سازند ... آن ... درم باشد و ... حتی ... مقررست ... و مصلح آن

عسل باشد بهترین آن سفید بزرگ ... و ... آن تازه ... النضج و نفخ
بود و نفخ مطبوخ ... کرباشد و فضول ... بود و اصلاح آن ... النفع و خوبی طبیخ و اکل آن
با فلفل و دارچینی و زیره و نمک و ... بود و بعد از اکل آن نوشیدن ... کرده
و ... و طبیعت آن قریب به اعتدال مایل به برودت باشد ... آن اکثر بود و در آن ...
فضله باشد خصوصا در رطب و مولد ... اخلاط غلیظ بود و ... جید الغذا و حافظ صحت ...
نفث الدم و سعال و امراض ... نافع بود ... چون ... و ... قطع کند و
... و ... آن بر موضع ... کنند و ...
... خصوصا با ... آن و ... و ضماد آن ورم ... و ...
عصب و فتح ... و ورم ... نافع بود خصوصا با شراب و مطبوخ آن ... مفید بود و ...
... و ... آن ... خصوصا رطب آن ... و ...

خشن ... و اورام حلق و ... را نافع بود و ... کنند و سفیده تخم مرغ ... و دفع
کند و بالخاصه قطع ... کند و چون بدان ... و اکل آن ... حرارت ... بود و چون
در ... مانند و ... سیاه کند شکوفه با بوی زرد و سفید باشد
و بهترین آن تازه زرد ذکی الرائحه ... و طبیعت آن حار یابس در درجه اول ... ملطف ...
و محلل ... و ... اورام صلبه و مقوی ... و ...
عصبه و ... اورام حاره ... و مصلح ... و ... و ... نافع بود
نفث ... و چون ضماد کنند ... ورم ... و چون در آب ... جهت
... مسمن ... آن ... طبیخ آن ... بول و حیض ... و اخراج جنین و مشیمه
کند و چون ... سازند ... نافع بود و ... کند و مصلح آن عسل است و بدل
آن در تقویت دماغ ... بارد ... است حار یابس ... مفرح و مقوی قلب و دماغ
و ... و ... و ... و ... آن ... تخم آن ... سازند در
حرز کنند و ... باشد و ... و ... خفقان و
دقاق و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و ... آن ... عقرب و ... مفرح قلب
موافق باشد و ... آن بر موضع ... در ... تفریح ... آن
و دو ثلث وزن آن ترنج بود حار یابس در درجه ثانیه ... مولد سودا ...
... و ... و ... و ... با
... را نافع بود و ... آن در ... کرده ... نافع باشد و مطبوخ آن ... سرکه
باشد ... چون غذا ... مضر ... نشود و آن قوی تقاده ...
حرم آن حار یابس ... بهترین آن ذکی الرائحه ... و طبیعت آن حار در درجه ثانیه ... و
و در آن تحلیل و ... و رطوبت فضلیه ... اگر ... خلط ... اسهال ... و اکثر ...

و عصارهٔ آن چون با کافور و سرکه در بینی چکانند رعاف را سود دهد حبس کند و اکتحال عصارهٔ آن بصر را تیز گرداند
و مقوی قلب و مخفف صداع و رساند و مدر بول و حب کامل گفته که در خوردن آن منفعتی نیست زود منتفخ
شود و مولد اخلاط بد سوداوی و مظلم بصر و عسر الهضم بود و معده و مقعده را مضرت رساند لیکن خام آن منضج
و محلل بود و ضماد آن با عسل لسع زنبور و عقرب را نافع باشد و چون با سرکه و روغن گل طلا سازند
اورام حاره را سود دهد و آب آن نفث دم و بدبینی نفس را نافع باشد و تخم آن عسر البول را آسان گرداند
و شریف گفته که چون در وقت تحویل آفتاب بحمل مضغ نمایند مضغی متتابع در آن سال از درد
دندان ایمن باشند و چون تازه او را بکوبند و در گوش نهند وجع گوش را ساکن سازد دار او
بزرگ تر از نخود بود لونش مایل به بیاض بود و در مغز آن دهنیه باشد و طبیعت آن حار در درجه
ثالثه یابس در ثانیه است حالی و مقطع و مفتح خصوصاً مغز آن و برص و بهق و کلف و نمش
و آثار قروح را زایل کند و روغن آن همین عمل نماید و با سرکه جرب متقرح و مقشر و ثالیل و شوره
و سعفه را نافع بود و رعاف را قطع کند و سده کبد و طحال بگشاید و در سرام و اورام صلبه را نرم سازد
و سختی عصب و بلغمی تشنج و صلابات عصب بود خصوصاً روغن آن و چون دو درم از آن با سرکه
بیاشامند و صلابه کند طحال را نافع باشد و روغن آن باید به ظط وجع اذن و دوی گوش دفع
کند و مضمضه بطبیخ بیخ آن وجع اسنان را تسکین نماید و مقی بود و معده را مضرت رساند و مصلح
آن رازیانه باشد و چون یک مثقال عصارهٔ آن با عسل بیاشامند مقی بود و مسهل بلغم خام بود و
بدل آن بوزن آن قرطم و بنفشه و نیم وزن آن سلیخه و عشر وزن آن کسبیره باشد دررین افتیمه
بورق خوش نفس بود و طول ساقش قریب بذرعی باشد غلیظ اهلام و مجوف و مربع و مایل به بیاض و تخم
آن شبیه بقرطم بود لیکن سیاه تر از آن و خار آن شبیه بخار خسک باشد لیکن سفیدتر از آن و جلول از آن
و طبیعت آن یابس در درجه اول است و خفیفی در آن هست و تخم آن حار لطیف باشد و بعضی گفته اند که مجموع آن
حار بود و در آن قوه محلله و مفتحه باشد خصوصاً در تحلیل اورام بلغمیه و تشنج و نفث دم و ضعف معده و اسهال

و حمیات بلغمیه طویله را نافع باشد و سده معده بگشاید و ادرار بول کند و مصلح اطبیخ او سکنجبین
و مع استسقا بود و چون مضغ نمایند و بر موضع لسع عقرب نهند جذب سم کند و گوشت
و تخم آن نهش هوام را نافع بود و مضرت به ریه و مصلح آن افسنتین باشد و شربت از آن
یک درم و نیم بود و بدل آن در همه چیزها شاه تره است حمص است که از آن قسمه گویند و آن
دو نوع است نبطی خفیف الوزن سخت سفید و کثیف الثقل و بهترین آن کثیف اللون بود و طبیعت آن
حار در ثانیه است محقق و در ثالثه است و مسخن و جاذب و ملین و محلل و منقی رباح و غسل آن
غبار زیر و شوره علیه و ابعاد کرده و صداع و صرع و سدر و وجع دندان و چون با سرکه
طلا کنند قروح جشه را زایل گرداند و چون مصروع ببوید انتعاش یابد و چون با روغن بنفشه گرم
در گوش چکانند اورام و اوجاع بارد گوش را دفع کنند و چون حمول سازند حیض رانند
و سقاط و اخراج جنین کند و چون با شراب بنوشند اختناق رحم را مفید بود و عسر البول
را آسان گرداند و گفته اند اگر دو درم با اسپاناخ بنوشند بوی شراب را دفع کند و چون با سرکه بنوشند
بوی شراب دیگر محسوس نباید و لوشیدن آن با شراب تریاق سموم است و به دسومات و عقارب بود و
مغاص را نافع است و سرفه کند و اورد و دفع هوام بکند و هر که بر بدن مالد هوام بوی نزدیک نشود
قیصوم و بو مادران است و طبیعت آن حار است در درجه ثانیه یابس در اواخر اولی است و ملطف و محلل و
مفتح است و نهار و نطول آن صداع بارد و دوار و سدر را نافع بود و سده بگشاید چنانکه در کلام را
دفع کند و مصلح آن گلاب را مفتح است و لاز دوسی در طبیخ آن موثرست و جیف و منفذ حیض و مشیمه
بود و مضغ التقام و ورم رحم باشد و اسهال طبیخ آن و ضماد سافع صلابات رحم را نرم کند و خاکستر آن را
چون با روغن سرخ و زر در سازند تحلیب کند و شربت از آن نیم درم بود و خوردن آن مضر بود الجلابه و مصلح
آن انیسون است و بدل آن در ازاله صداع با بونه بود و گفته اند که بدل آن افسنتین است

یابس است منفعت ان قطع رایحه سیر و پیاز و خیره ارشاد بران کند و خاکستر ان منع نزف کند و چون برجراحات تازه افشانند مندمل سازد و حشیش نزف دم کند و الکلاه هی را نافع بود فنابرا برو گفته اند که بارد و رطب است در درجه ثانیه بر ان که طعان بار وغن کل سازند فایض بود و اسهال صفراوی

(حاشیه: برغست)

(حاشیه: بزرقطونا)

کرد را نافع بود و چون با شکر ضماد سازند تسکین اوجاع نماید و غله و حمره و اورام حاره را نافع بود و چون با شکر و روغن گل ضماد کنند تشنج و التواء عصب و نقرس و اوجاع مفاصل حار را مفید بود و چون با شکر و روغن گل ضماد کنند صداع حار را دفع کند و لعاب او با روغن بادام عطش شدید صفراوی را نافع بود و سینه را نرم سازد و تسکین التهاب تب حاره کند و اطفاء حراره نماید و کرب و خشونة و امعا را نافع معده را دفع کند و شراب ان دو درم باشد و چون بکوبند در آب سایند تا غلیظ شود و بر قسله الاطفال صبیان و شقاق طلا کنند ضماد سازند دفع کند و بریان کرده ان شکم بر اند و بدل ان در تلیین طبع اسفیوس است و در تبرید و تلطیف تخم خرفه و چون بریان کرده بکوبند و روغن ان بخورند سینه و گلو را نرم سازد و شربت مرفوق و کثیر ان محرک شهوت و اسقوط نبض و بر اطراف و غم و ضرر بود مداوا ان با سفیداج باقلفل و جلنجبین مثلث قوة ان قریب بقوه میده است و طبیعت ان حار در درجه اولی و معتدل در رطوبت و یبوست و در ان رطوبة فضلیه منضج و مسخن و جالی و مسکن اوجاع و ملین اورام حاره ظاهره و باطنه و اورام صلبه و ورم خلف بر اذن است و چون با مثل ان حرف مخلوط سازند و با عسل معجون کنند تشنج اظفار و تشقق و تقشر از انافع باشد و با موم ضماد کردن برص اظفار را دفع کند و چون با طول و اکلیل ضماد سازند بثور لیشه را مفید بود و بریان کرده ان شکم به بندد و بول براند و سعال مزمن و قروح کلیه و مثانه را نافع بود و اکل ان شهوت مولد نفخ بود و چون با عسل مخلوط سازند و لعق کنند فضول از سینه بر آورد و سعال را تسکین کند و چون با عسل و فلفل شاد نا بخورند بک کند و شربت ان سه درم بود و فلیل الغذا و عسر الهضم باشد و بمعده و انثیین مضر بود و مصلح ان عسل باشد و دوا ان

(حاشیه: بزرکتان)

دو نوع است کبار میخ و صغار غیر مقر و بهترین ان کو چک است که رنگ ان مایل بسرخی بود و طبیعت ان حار در درجه اولی یابس در ثانیه است بلغم را از مفاصل خلع کند و ده درم از ان باب شیر تازه بنوشند و جع النقرس را دفع کند و ده درم از ان اسهال بلغم لزج بود و با معامض بود مصلح ان کثیرا است و بدل ان بوزن ان زر شک و وزن ان قنبیل است گزبرة البئر گویند و مختلف در حرارت و برودت و مجفف و محلل و ملطف و مفتح است و در ان قبض است چون با سرکه بجوشانند و بخورند سیلان فضول کند از معده و شکم و فضول غلیظه را از صدر و از سینه نماید و اذرار کند و بیرون کشد و جع طحال را نافع بود و بیلات و ضماد برد و نواصیر و قروح و رطوبه خشن را دفع کند و چون با سرکه بنا مند عض کلب کلب و لسع حیات و غیر ان از هوام را مفید بود و حصار را مفید و مفتت سنگ بود و بول و طمث براند و نزف دم را قطع کند و نفث را پاک سازد و شیمه را بیرون آورد و دو درم از ان اسهال بلغم و سودا باشد و بعضی گفته اند که امساک طبع کند و خاکستر ان با روغن مورد موی را دراز کند و از انتشار منع نماید و با سرکه در دهن بر بونی داء الثعلب و داء الحیه را دفع کند و حرارت دهن را نافع بود و بدل ان در دفع بول بادان شبیه است و در ان عصا الراعی گویند است طبیعت ان بارد و یابس است در ثانیه و در ان قبض است چون بکوبند و ضماد سازند و مدار نافع بود و حقنه با اب ان سیح و اسهال دم را دفع کند و چون اب ان را با کافور سعوط سازند قطع کند و ضماد ان اورام حاره و حمره ملتهبه و قلعه و جمره و نمله و اورام قروح را نافع بود و قطع نزف دم رحم کند و نفث دم را بنشاند و جراحات طریه را مندمل سازد و چون با سرکه بنا مند و نشر هوام دفع کند و اسقی گفته که حار یابس است شقیقه معده و امعا کند و چکیدن از ان و عصاره ان مجفف قروح اذن بود و در چرک پاک کهنه سازد و کرم گوش بکشد نیک در ان رود و در معده ان کاغذ سازند و محرق ان در تجفیف مثل قرطاس محرق بود و طبیعت ان بارد

(حاشیه: دارد)

بلبس

رکام را نافع بود و چون بطبیخ آن حقنه سازند باد را بشکند و امعا و فرزه و کلیه و مثانه و ارحام صلب را نرم و دفع
کند و حقنه بطبیخ آن با روغن گل جهت قروح امعا اعظم النفع بود بسر غوره خرما بارد و یابس است و چون بسیار خورده
شود با بلغم مرارت باشد و منفخ خاصه که بعد از اکل آن آب خورند و مدر شدید حیض و دافع معده و
و مقوی لثه و عمور باشد و اکثار آن مولد خلط غلیظ و محدث نفخ و قشعریره بود و بطی الهضم و قلیل الغذا
و مولد سده و کبد و سپرز و شش و دهن و دندان مضر بود و مصلح آن سکنجبین ساده است و شکم به بندد و جوهر
مزوج بآب سرد عشق با سرکه و بسر محرش صداع بود و طبیخ آن مسکن لهیب و حافظ حرارت غریزی باشد و
بلغ بول براند و چون با سرکه عتیق بیاشامند منع سیلان رحم و نزف دم و بواسیر کند بسباسه حار یابس است در
درجه ثانیه محلل نفخ است و در آن قبض است و مقوی معده و کبد و رحم بود و بوی دهن خوش کند و با موم روغن
محلل سلابت غلیظ بود و چون با روغن بنفشه سعوط سازند صداع که بسبب ریاح غلیظ در رأس
بود زایل گرداند و شقیقه را نافع بود و شکم به بندد و سیر را و سلس البول و نفث الدم و سیلان فضول
شکم و طحال را مفید بود و بدل آن بوزن آن جوز بوا است بسفایج بهترین آن غلیظ مائل بحمره و جوهر
و چون بشکنند لون آن سبز نماید و طعم آن حار در ثانیه و یابس در ثالثه است مخفف قوی و محلل نفخ
در طوبات و مسهل سودا و بلغم و کیموسات بود با مقعد مالیخولیا و جذام و جمیع امراض نافع بود
خفقان النوا عصب را نافع بود و مطبوخ آن در مرقه خروس فرج نفخ بگشاید و شربت از آن دو درم
بود و در مطبوخ آن تا چهار درم و بدل آن افتیمون و نیم وزن آن ملح هندی است بسد بارد در اول و
یابس در ثانیه است مجفف قابض و مقوی دماغ و قلب و قاطع نزف دم بود و لحم زاید را ... محرق
و مغسول آن بسبب جلا و تنشیف رطوبات مقوی عین بود و آثار قروح را ازاله دهد و دمعه را ... العلاج
آورد و جهت نفث دم کنند و معدی النفع بود و خفقان و فروح امعا و ... علیا
و ظلمه و بهاق و لثه مسترخیه و حصاه را ... بول را نافع بود و چون با آب بیاشامند ورم طحال را
دفع

دفع کند و شربت از آن دو درم باشد و اسحق گفته که مضر بطحال بلغمیه و مصلح آن کثیرا است و بدل آن در
حبس دم بوزن آن دم الاخوین است بارد و یابس است و قابض و منفخ معده و امعا بود
و چون با طبیخ آن سکنجبین بنوشند تسکین حرارت معده و جگر کند و در آن قلاع و قروح عفنه دهان را نافع بود
و جراحات را مندمل سازد و قدر شربت از آن دو درم بود و اسحق گفته که مضر است بمثانه و مصلح آن
کثیرا است پیاز حار یابس است در درجه ثالثه و در آن رطوبت فضلیه هست ملطف و مقطع
و مولد ریاح و مهیج و منفخ و مشهی و مسکن حرارت جامع و مسمن و منقی صدر و ریه از اخلاط لزجه و معرق
و باد ... دم بحجامت باشد و رنگ را اسمر گرداند و داء الثعلب را دفع کند و با نمک قطع ثالیل
نماید و معالج افواه بود ... و مقوی معده بود و اشتها طعام آورد و ضرر سموم را دفع کند و باه
بر انگیزد و شهوت باه کند و نفخ بسیار را نافع بود و بول براند و طبع را نرم سازد و بوئیدن آن
بعد از دوا مسهل منع غشیان کند و چون بفشارند آب آن الکحال نماید بصر را جلا دهد و ابتدا نزول
آب را نافع بود و اکتحال بتخم آن با عسل بیاض عین را ببرد و چون آب آن در گوش چکانند طنین
نقل را و چرک گوش را نافع بود و زایل کند و فروح و سنخه را جلا آورد و چون با نمک و سداب ضماد
سازند گزیدن کلب کلب را نافع بود و تخم آن بهق ببرد و چون با سرکه طلا سازند و اکل بیاض بهق
و اکثار آن سبب غشی و صداع باشد و مصلح آن سرکه بود و بجهت کثیر الغذا و معطش است و بری آن
نافع بود بلبوس در قوه و طعم شبیه به بصل الفار بود و بدل بصل الفار است لیکن
امر و اضعف باشد و طبیعت آن حار یابس است در درجه اولی و ممسک او جاع بارده رحم و
دو و در آن رطوبت فضلیه هست و مسخن و مهیج و مقوی معده و مجفف و جالی و هاضم طعام و جابر
عرق باشد و طلای آن کلف و بهق را قلع کند و با زرده تخم مرغ طلا کنند ثالیل را زایل گرداند
و چون بپوشند با انجیر ضماد سازند لذع عقرب و زنبور و سموم را نافع بود و مخشن حلق

بوئیدن پیاز بعد از زعفران مسهل منع غشیان کند

لث و عسر الهضم و مولد خلط بد غلیظ لزج و محدث نفخ و معطش باشد و مصلح آن ابهل باشد و بعد

ازان نوشیدن شراب زره   سفیدست و گفته شد   حارست

چون ضماد کنند محلل و منضج جراحات و منضج اورام حاره بود و چون سه عدد ازان در شیر جوشانند

یک شبانروز زود سحق کنند و بر عضو عنبی سوای سران طلا سازند و بدان مداومت نمایند

قیام کنند نفع عجیب ازان ظاهر شود   خرزه باره در اول ثانیه باشد رطب در آخر

اول است و منضج و جاذب مدر و منقی ملین است و کلف و نمش و بثور و خوار و بهق را و کلف را

قلع کند و تخم در این فعل اقوی بود و حصاة کلیه و مثانه را مفتت سازد و ده درم از تخم آن مفتح

عنبست و پوست آن چون بر بثور بچسبانند منع نوازل العین کند و خرزه سکنجبین مسهل

خلط که در معده بود و مرخی اطراف و محدث خفقان باشد و باید که بعد از طعام نوشند و الا

محدث قی و غثیان بود و چون در معده فاسد شود سکنجبین ساده بخورند و در آن حال اگر تب

بود و با تب در بعد از اکل خرزه سکنجبین گشد و مر طوب زنجبیل و روده دستر تخم خرزه

حصاة کلیه و سعال حار و ادرار و جلاء صدر متولده از اورام حاره و حمیات حاده محرقه و ادرار

کبد و حرقت کلیه و مثانه و خشونت دهن و حنجره و حلق و عطش و عسر البول را نافع بود و سنبل

کبد یک بود و مجاری کلیه و مثانه را پاک سازد و نفث الدم را [illegible] گویند   هندوانه بارد

در ثانیه امراض حاره و حمیات محرقه و امزجه ملتهبه را نافع بود و مسکن عطش و یابس سکنجبین مدر

بول بود باشد و هضم را بد سازد و اخلاط خام گردانند و بمشایخ و امزجه بارده مضر بود مصلح

آن قند است عجیب   واره اوز باره از جمیع طیور اصلح بود و بهاء فضل شیر [illegible] طیور است

مسکن اوجاع و لذع و زیادتی بدن بود و گوشت او بهترین مکررست و مصعوبون [illegible] بکسر

کثیر الغذا باشد و لیکن ثقیل و بطی الهضم و کثیر الفضول بود   درخت حبة الخضرا طبیعه

آن

واصل الزهر

وجع مفاصل و با سرکه طلا کنند گویند داء الثعلب را نافع بود و دهان طلا [illegible] آن بر [illegible] مغلظ

آن حار یابس است در ثانیه محلل و ملین بود و منقی و مدر و منضج و جاذب مفتح و سحج کلستی ریح و [illegible]

مهیج باه است و دران قبض هست طحال و امعاء بلغم و وجع و طحال و فالج و لقوه و سعال را

نافع بود و شهوت طعام ببرد و معده بد بود و دیر هضم شود و مصدع بود و مصلح آن قوی الجلاد

منضج و ملین و جاذب است و عسر بول و مفتح و منقی و ملین شکم جالیه است و تحلیل آن زیاده از

تحلیل [illegible] و شقاق و جرب و اورام صلبه و جرب و قوبا و بثور بلغمیه و احتباس بول و طمث و

قروح ریه و سعال مزمن را نافع بود و صمغ و ثمر آن باشد [illegible] هوام و رتیلا را دفع کند

و روغن آن مرکبست از قوة ملینه و غافیه فالج و لقوه و اعیا را نافع باشد   [illegible]

دارویست و گفته شده   سرکه [illegible] خالیست و کلف و خوار و بهاق [illegible]

را نافع بود و بعد [illegible] و شکل [illegible] رعاف را قطع کند و بثور و قروح و ضماد برد و حمره

و اورام طحال و اورام صلبه را نافع بود و مرق آن چون با سرکه طلا کنند عضو کلب کلب را

مفید بود و با شراب طلا ساختن نهش افعی معطشه را فائده دهد و نمک او چون با دهن

پشم احتمال نمایند منع سیلان رحم کند و سرکین [illegible] کلف را نافع بود و سرکین [illegible]

کوهی داء الثعلب و صلابت مفاصل و استسقا را نافع بود و طلا کردن با سرکه نهش هوام

و سم زنبور را مفید بود   فرفخ و بقلة مبارکه و بقلة الزهرا نیز گویند طبیعت آن

بارد و رطب است در سیم قابض و مانع نزف دم و سیلان مزمنه و نفث دم و قلیل الغذا و مضعف

شهوت طعام و قاطع شهوت باه است و گفته که اورا در امراض حاره مهبست ده درم از آن

قامع صفرا است و چون بر ثالیل بالمدلک بجای صبح قلع کند و حمره و اورام حاره و صداع حار

در مدو حمیات حاده و التهاب معده و کبد و اوجاع و قروح کلیه و مثانه و قرحه و بواسیر دامیه

نافع بود و حرارت [illegible] را ببرد و ضعف [illegible] و تشنگی را منع کند و حب القرع را بیرون آورد و چون با آب

لطمات

بعد الجوع

بقلة الحمقا

[illegible]

ان شقوه کنند سحج امعا و اسهال صفراوی را فائده دهد و بریان کرده آن قطع اسهال کند و کثرت
اکل آن محدث غشاوه عین بود و مصلح آن کرفس و نعناع باشد و تخم آن جهت حصاه و عسر البول
و حصاه و حرقه بول و حرارت بول و ضعف کلیه و حرارت کبد و سعال حار و لذع معده نافع بود و سبز
از آن یابس در دوم بود و اکثار آن قاطع شهوت جماع باشد و سعال و سعال بلغمی مضر است و مصلح آن
در مشت در مصر نابت در موضعیکه از اعلی الشمس گویند در دهن آن بهتر از جنت و ... اوی
از جوالت در جمیع وجوه و روغن بزر روغن صنوبر در روغن مصطکی مغشوش کنند و علامات خالص آنست
آنست که چون در شیر ریزند شیر را منجمد سازد و چون با آب مخلوط کنند ابی غلیظ گردد و از پنبه بعضی منفصل
شود و ذکی الرایحه باشد و بهترین آنها تازه است و غلیظ کهنه را قوه نبود و طبیعت آن حار یابس در دوم
در یبس و ملطف و محلل آب نازل در عین و مفتت حصاه است و اخراج آن معین بود بر حبل بود و آن
بلغمیه مزمنه و سعال بلغمی و نافض و بهس افعی را نافع بود و غشاوه عین را جلا دهد و چون بر قضیب بالید
انسر خا آن گردد و چون با شیر بیاشامند سیح هوام را مفید بود خصوصا عقرب و سمیه شوکران را

دهن النفس نافع بود و حب آن حار یابس در دوم است از عود اوست ... و دارد و قریب بارد و سعال
بارده و عرق النسا را و صرع و سدد و عسر البول و نهش هوام و تشنج را نافع بود و بلغم و سودا را
دافع و بعضی گفته‌اند که بهت مضر است و مصلح آن کثیرا است و عود آن سوزانیدن در درد معده و کبد را نافع
بود و سدد بگشاید و عرق النسا را و تشنج و صرع را و جرب و وضوء النفس ضعف هضم و مفاصل را
نافع بود و معده را پاک سازد و قوت دهد و غشاوه عین را جلا دهد و منافذ را بگشاید و سموم و نهش
رفع کند و رطوبات دماغ را تنقیه کند و بول براند و چون بخور کنند نشف رطوبات ارحام کند و عقم
نافع بود و حب آن و شحمه را بسراند آورد و بسیار از آن بخوردن مثقال بود و مضر است با معا و مصلح آن
کثیرا است

بلادر حار یابس است در درجه چهارم اصحاب بلغم و رطوبات و استرخا عصب و نسیان

دفع اکل

و ضماد او لقوه و داء الثعلب بلغمی و برص را نافع بود و ذهن را ذکا دهد و ثالیل را قطع کند و خیر بیان
بواسیر را خشک سازد و عسل آن مفرح و مورم و محرق دم و امتلاء و مورث خفقان و برسام و التهاب
و حرقه دهان و لذع معده و امعا و بثور و حمی حار بود باشد که بکشد و بیشتر از آن کی را که با آن
احتیاج باشد و اکثر شربت آن بجهت تمام دو درم است و دو مثقال از آن کشته و زیادت آن ضرر بود
روغن جوز و کاسر قوت آن

بلیلج بارد و در اول یابس در ثانیه و طبع آن قریب بطبع املج است لیکن
اضعف از او و در آن قوه ملطفه و قوه قابضه هست و مقوی معده و باه و جمع باشد و استرخاء معده
و رطوبت از آن نافع باشد بود و اکحال آن چشم را قوه دهد و معده را باز دارد و معاء مستقیم و معده
را مفید بود و مربای آن با شکر استعمال آن سیلان لعاب از دهان بشود و بیشتر از آن سه درم نبود

بلوط قبض آن زیاده از قبض شاه بلوط است و قبض جفت آن اشد است و بهترین آن تازه بزرگ است و بود
طبیعت آن بارد در اول یابس در ثانیه است و در شاه بلوط بسبب حلاوه اندک حرارت است و صلابت دارد
و در جمیع قبض و صدد و شاقی در شکم باشد و منع نزف و نفث دم کند و احتمال آن مانع سیلان رطوبات
از رحم گردد و خصوصا جفت آن و رطوبه معده و اسهال و سحج و قروح امعا و سلس البول را و سموم هوام
را نافع بود و بطی الهضم بود لیکن چون هضم شود کثیر الغذا بود و مقوی اعضا بود و با سرکه ضماد صلابات را
فائده دهد و محرق آن منع فلاح و قروح ساعیه کند و مصدع است و بهترین مغز و اصلاح آن شکر و کشته
و قند است و نایبند و بدل آن بوزن آن خرنوب نبطی و برگ بلوط و مخفف قروح عسر الالتیام بود

بنفشج بارد و رطب در اول و بعضی گفته‌اند که مولد خون صالح معتدل است و بلغم و ملاکو را نافع
و صداع را که از گرمی بود و با آرد جو ضماد کردن مسکن اورام حاره و چون طلا سازند جرب را فائده کند
و ورم حار و سعال حار و التهاب معده و بثور مقعد و و دفع شاه و ذات الجنب را نافع بود و ملین صدر
بود و حاشر مربای آن با قند و دو درم تا چهار درم است و مسهل صفرا بود و منهی اورام حار معده و کبد را

بنج

مفید بود و بوئیدن آن مضر باشد و کام را و شراب آن مسکر و نقل مضر بود بهترین هست
سرخ و سفید اسلم است و مستعمل و امتناع از اسود واجب بود و طبیعت آن بارد یابس است در
اول ثالثه و بعضی اول آن در محذر و مسکن اوجاع حاره و قاطع نزف دم و محلل صلابات و اورام
و صلابات خصیتین باشد و سعال و نزله را نافع بود و طلاء آن اورام حاره و نقرس و جمره و وجع مفاصل
مفید بود و تقطیر عصاره آن در درد گوش مسکن وجع آن کند و با کمر و روغن گل و جمیع آن
را فائده دهد و بزر البنج و ورق آن چون طلا سازند مسکن وجع علی باید و منع بول از آن
کنند و آن مصدع و مسبت و مبطل ذهن و مورث خناق و جنون و ورم لسان و ضیق نفس و غشی
علاج آن قی بود و مداوات آن شیر تازه و سکنجبین و روغن و عسل و بعد از آن شیر تازه
و امراق دسمه و بدل آن بوزن آن افیون است

بنجنکشت

حار و یابس در ثانیه است
محلل و ملطف و مفتح سدد و مدر بول و مفرح و منفی کبد و طحال و مجفف منی و مسکن نفخ و مدر حیض
آن نفخ با دهن آن استسقا و قطع شهوت مفید و نافع بود و چون بیاشامند مصدع باشد و مصلح آن
بارد نافع بود و چون دو درم از آن با سکنجبین بنوشند صلابت طحال را بگدازد و ضماد تخم آن با ورق
آن التواء عصب را فائده دهد و چون در طبیخ آن بنشینند و جمیع امراض رحم را نافع بود و تقلیل
باوراق و قضبان او در زیر نشیند منع احتلام کند و بعوض طلا ضعیف سازد و نوش مسکن
لسع حیات و ضماد آن کلب کلب و سباع را نافع بود و از دو درم بیش نباید که ضرر زند

بندق

اکثر آن از دو درم ضرر است و هضم آن دیر کند و غذائیت آن بسیار بود و انحدار آن دیر و طبیعت آن حار مایل
باعتدال نزدیک بیبوست و مولد صفرا و نفخ و ریاح شکم و مسهل و مکرب معده و دماغ و با قلت و مصدع و بطئ
الهضم و مهیج قی باشد و مضر است و مصلح آن سکنجبین است و اکل آن با عسل سعال مزمن را نافع بود
و معجون آن با انجیر و سداب لسع عقرب را نافع بود و آن موی را خضاب کند و تو
ازکلیسم

لکن شکم را ببندد و چون با پوست بسوزانند و با پیه خرس مخلوط سازند بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
بنات و ردان با فلفل سموم را دفع کند و اوجاع کلیه و رحم را نافع بود و بعد از آنکه گشنیز او
با روغن زیتون و موم و زرده تخم مرغ گرم باشد مدر بول و طمث و مسقط جنین باشد و با قوت ها
بواسیر را نافع باشد بارس است در سیم و در آن حرارت است و آنکه طبیخ بیخ آن در دهان نگاهدارند
وجع اسنان را نافع بود و مضمضه بدان با نیم فروج و خبثه دهن از آن بطبخ دلو بیخ آن اسهال و قطع امعاء
مغاص و عرق النسا را نافع بود و چون با گل سرخ یا سرکه بخورند خنازیر را دور کند و با بلغم
و دبیلات و جمره و خراج دماعیر و اسیر را نافع بود و جرب را فائده دهد و عضلات و فالج و رعشه و
بوشیدن بیخ آن مفید بود و زیر بغل و مواضع عرق را دفع کند

بهترین آن از نخ
هش خفیف سفید باشد و دست و طبیعت آن حار در اول ثانیه یابس در اول ثالثه و قاطع بلغم و غسل و دفع شر
و منقی فاطع اخلاط غلیظ و ملین طبع و محلل ریاح است و چون با کمون بکوبند و با بیخ و مسیح ببوشند مفصل
کمی کنند و طلاء آن جذب دم بظاهر جلد کند و رنگ را خوب کند و کردانه و هزال را نافع بود و از
و حکه و برص را ببرد و اگر بر شکم طلا کنند کرم شکم بکشد و با کبر جرب را فائده دهد و با انجیر ضماد
کردن استسقا را زایل کند و آب او با سرکه دهند و با عسل علیق را جلا دهد و حمی را نافع بود و گرم
بلغمی قبل از دو در برابر مالند و چون با سرکه در گوش چکانند صمم را زایل کند و چون دو درم آن
سحق کرده باشند در روغن زنبق و قیء عانه و انثیین طلا سازند نعوظ آورد و مهیج باه بود و آنکه
اکل آن مسهل و مفسد معده بود و مصلح آن جمیع عطریات باشد

بهترین آن سفید غلیظ و
الخطوط خشن است و املس و قیق قلیل الصافی بد است و طبیعت آن حار در ثانیه یابس در اول و در آن
رطوبت فضلیه است ملطف و مسهل است و تلطیف اخلاط بارده کند و تنقیه بلغم کند و عصب را از بلغم پاک سازد
و دیگر آن از آن مسهل اصوب باشد و وجع مفاصل و نقرس و امراض بارده و سموم را نافع بود و آنکه

کفته که مضر بانثیین است و مصلح آن عرق است   بهترین ابوال بول شتر اعرابی است و بول انسان ضعیف او است
لیکن ایجاد جرب می کند و طبیعت آن حار یابس است حلق را جلا دهد و بول شتر و مصطفی بکشد [illegible] را
دفع کند و بول شتر اعرابی استسقا و صلابت طحال را نافع بود و تقطیر آن فروح اذن را فایده دهد
و خوار ارا زائل کند چون بدان شوینده و بول را و اوجاع عصب و تشنج و استسقا را نافع بود و بول گاو و فیل
و خوار زاد جمیع اذن بارد و گوسپند مقوی بود و بول حمار فروح عسر طمث و وجع کلیه را نافع بود و منافع ابوال آن
در اینجا مذکور شد   بارد یابس است در درجه اول و در اورام و بثور حار و نقرس حار را نافع
بود   [illegible] اسفید و احمر و بهترین آن اسفید است و طبیعت آن حار یابس است در دوم و مسخن و مقوی قلب
و معده و مفتح سدد مثانه و [illegible] نافع بود و [illegible] که کنند زبان را [illegible] و شیر [illegible] بکدرم بود و بدل آن
مثل آن تودری و نصف وزن آن لسان العصافیر است   گاو چشم گویند گل آن زرد و میان
خشت و طبیعت آن حار یابس است در اول محلل است و [illegible] ریاح غلیظه را نافع بود و چون با روغن [illegible]
سازند و بر ادرار [illegible] کنند دفع کند   بید مشک و طبیعت آن معتدل است شکم براند و چون بطول
محل نفخ بود ... موضعی که باشد و بوئیدن آن محلل ریاح غلیظه بود   بهترین آن تخم مرغ است
زرده آن [illegible] بود و طبیعت آن مائل باعتدال است و سفیده آن مائل ببرودت و زرده آن مائل بحرارت
و هر دو رطب اند و در آن قوتی هست [illegible] زرده بخته و در تقویت قلب [illegible] دارد و کثیر الغذا است و سریع
الهضم باشد و رعاف و زکام و سعال و سل و خشونت سینه و حلق و بحة صوت و [illegible] النفس [illegible]
و خشونت امعاء و مثانه و جراحات معقود و [illegible] و اوجاع مفاصل و بول الدم را نافع باشد
باد را از بهم کند و [illegible] اکل او موجب کلف بود و چون [illegible] زنند منع اسهال کند و [illegible] را نافع است
و سفیده آن مسکن اوجاع و مغری و منفخ و ملین عصب باشد و چون الحلیل الملک حقنه کنند قروح
امعا را نافع بود و چون با روغن [illegible] فرزجه سازند ملین رحم باشد و قروح رحم را دفع کند و چون برند

بلس

بلس مزروع سازند و بر کلف طلا کنند زائل گرداند و پوست [illegible] کنند و [illegible] مقوی [illegible]
و مانع مولد [illegible] و [illegible] بود و با من را جلا دهد و [illegible] کند و فروح و بثور [illegible] را نافع بود
چون با تخم [illegible] بر کلف طلا کنند قلع کند [illegible]   در غایت حرارة و یبوست [illegible] طلا بر
برص را نافع بود و خوردن آن [illegible] جذام را دفع کند و [illegible] قابض است و [illegible] آن [illegible]
و دوا المسک بود   بارد یابس است در دوم و قابض و مجفف و مقوی معده
و کبد و مفرح قلب و مقوی [illegible] و مطیب رائحه دهن [illegible] چون [illegible] بود و گفته که [illegible] کنند و [illegible]
را اکر [illegible] درم [illegible] را نافع بود و تقویت [illegible] کند   [illegible] و حار است در اول
یابس در ثانیه است و [illegible] گران [illegible] بود [illegible] لزج و منفخ و [illegible] و دافع کلف و بهق و
برص و ردی الهضم بود و چون [illegible] خلط خام [illegible] باشد و [illegible]
و صلابت [illegible] سعفه و کله و بثور و فروح [illegible] حاره [illegible] و فروح [illegible] و
عرق النسا را نافع بود و طبیخ آن [illegible] اوجاع
جراحات را تسکین نماید و نار فارسی را نافع بود و طبیخ آن با عسل [illegible] کبد و طحال
بگشاید و طلا [illegible] با عسل [illegible] دیدان و حب القرع
را بیرون آورد و مدر بول و حیض و مخرج جنین باشد و [illegible] باشد [illegible] غثیان
و معین شهوة طعام و سریع الانحدار بود   حار و یابس در ثانیه است و بهترین آن [illegible]
[illegible] بود و مسهل بلغم و رطوبات [illegible] بلغم خام
و اخلاط غلیظه باشد و تنقیه دماغ و معده و رحم [illegible] کند و امراض عصب و اوجاع مفاصل و [illegible]
و صرع و سعال و [illegible] را نافع بود و موجب [illegible] باشد و مصلح آن
روغن بادام است و شربت آن دو درم بود و در مطبوخ چهار درم و بدل آن بوزن آن [illegible]

هرش

[illegible]

ترمس

[illegible]

ترنج

ترنجبین — ترنجبین معتدل مایل بحراره و در اول رطوبت و بهترین آن تازه سفید بود و ملین و جالی و مسهل صفرا است
و الطف از قند بود و سعال و حمیات حاده و عطش را نافع باشد و شربت از ان ده مثقال تا بیست مثقال بود
و اسهال کهنه مضرت بطحال و مصلح ان تمر هندی است

تشمیزج — بپارسی چشمیزج گویند [illegible]
چشمک و بهترین ان فربه و سیاه و براق بود و طبیعت ان حار و یابس است در دوم و قابض و جالی است و رمد و [illegible]
عین و غشاوه و اکثر امراض عین را فائده دهد و چون اسحق کرده بکحل [illegible]
بود

تفاح — در سیب رطوبت فضلیه [illegible] هست و برودت [illegible] ان کمتر است در برودت [illegible]
ان اکثر رطوبت [illegible] مفرح و مقوی قلب و دماغ و معده و مسکن [illegible] قاطع اسهال صفراوی باشد
بخار ان [illegible] را نافع بود و مضر [illegible] سموم را نافع بود [illegible]
اکل ان مورث [illegible] و عصب [illegible] و گاه باشد که [illegible] کثیره [illegible]
و مصلح ان اکل قند است

تمر — خرما حار و رطب است در اول و در دوم [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] اعراض بارده [illegible] و جماع را زیاده کند و [illegible]
[illegible] و مصلح ان بادام و خشخاش [illegible] و بعد از اکل ان سکنجبین باشد

تمر هندی — بارد و یابس است در سیم [illegible] صفرا و احلاط محرقه و مقوی قلب بود و عطش و
حمیات و غثیان [illegible] را نافع و سینه و سعال را مضر بود و مصلح ان [illegible]
بنفشه و خشخاش است

تنکار — درد دندان و ناکل [illegible] را [illegible] باشد

توتیا — بارد در اول یابس در ثانیه و بهترین سفید [illegible] زرد [illegible]
معمول آن افضل [illegible] و قروح [illegible] مقعد و مذاکیر را نافع بود [illegible]
حفظ صحت کند

توبال — توبال مس حار و یابس است در سیم و قابض و مجفف [illegible] خشونت [illegible]
[illegible] لیکن باید [illegible] که [illegible] کنند و [illegible] دو [illegible]

بلغم

بلغم را اسهال کند و شربت از ان نیم مثقال بود با عسل البطم و توبال حدید اقوی است و اورام و قروح
ردیه را نافع بود

توت — حار و رطب در اول و در ان [illegible] هست و زیاده کند خصوصا
مطبوخ [illegible] و طلاء ان با عسل سرطانات غیر متقرحه را نافع بود [illegible] اورام صلبه
صلابه و نقرس را فائده دهد و اکتحال با عسل [illegible] جلا کند و اورام [illegible] را نافع بود
زود از معده [illegible] و در امعاء [illegible] و مدر بول بود و توت سفید حلو حار در اول
رطب در ثانیه است [illegible] و بعد از ان
سکنجبین بنوشند و توت [illegible] بارد و یابس است در دوم و گویند رطبست و در ان
قبض هست و مانع سیلان مواد [illegible] شود [illegible] و اورام و [illegible] حلق و خناق
و اورام حلق را نافع بود و اشتهاء طعام آورد و طعام را از معده [illegible] و عصاره ورق
ان مفرح [illegible] کند [illegible] بان سکنجبین باید

تین — ان قلیل الحراره و کثیر الرطوبه و یابس ان حار و رطب در اول و [illegible] در رطوبت و بیوسة [illegible]
و بهترین ان سفید [illegible] سیاه و ملطف و مقوی و کثیر الغذاء و منضج و ملین
[illegible] و مصلح ان [illegible] و مفتح سده کبد و طحال
و حالب و بول و سمن [illegible] و استسقا و خشونت کلیه و مثانه را نافع بود
[illegible] را نافع و معطش [illegible] و مسکن عطش که بسبب بلغم مالح باشد و مولد [illegible]
و خون بد بود و خوردن ان بناشتا خصوصا با جوز و لوز مفتح مجاری غذا باشد [illegible]
[illegible] را نضج دهد [illegible] و لبن ان [illegible] خون و شیر را [illegible]
کنند [illegible] ان را [illegible] مضر [illegible]
و [illegible] ان با عسل ابتداء [illegible] را نافع بود و دندان [illegible] را فائده دهد و انجیر خام [illegible]

خیلان و بعضی ازان کوانند و انجیر یابس او رام صلب کبد را مضر بود و در رطبات ان نوعی هست نمعذ بد بود و مصلح آن سکنجبین باشد

و ثافایان گوینده وارمیج سداب رست تاره ان منتفع باشد و چون یکسال ازان

بکذرد ضعیف و بی نفع بود و طبیعت آن حار در غایت و بعضی گفته اند که واره ان در سیم بود محرق و مجفف و

بی نفع بود و طبیعت آن حار در غایت و منضج و منقی و مسهل و مفتح و محلل و جالب از عمق بدن و منشف

فضول است و دران رطوبت فضلیه هست که بسبب آن ازاله الذع بکند و طلاء آن داء الثعلب و کلف و برص و

اسهال و بثور و مفاصل بارده و عرق النسا را نافع بود و چون حقنه سازند عرق النسا را دفع کند و سبب

آن انیم دم بود و زیاده ازان محدث اجتناب بول و ورم است و حرقت و معده و بخور طین

بود مجلی در دو باه هست چون زند در آب بجوشانند و ضماد مفاصل را مفید بود که بعد از شقیقه بدن

دران نشستن فایده تمام دهد و طبیخ آن در زیت افعی بود و به او وجع مفاصل را مفید بود و چون

در گوش چکانند تسکین وجع دهد و دو درم از خشک او در بول ابغایت نافع باشد و زهره او چون در چشم سرطینه

عینی و ابتداء آب را ختار را نفع رساند و اثر نفع مسکن و جگر را سنجاره باشد و هضم را قوی سازد

و چون بمار دیگر مخلوط به تنها استعمال کنند و سبب جمیع واره و در خانه معطر بود و شایع و حس اخلاط بارده

را ازالت دارد و با علما د معده مرسان قی و چه سعال بود حار در سیم چو باعضاء او در سر

و حکم بورند مفتح سده کبد و طحال و منفع معده و ملین طبع بود و محلل جوارح

بول بود سیر حار یابس در سیم محلل نفخ و مجفف و ملین و محرق و ملطف و فایح

دو فالج و حصبان و محرج علق از حلق بشد و تغیر میاه و جات است و سعال مزمن و اوجاع

صدر بارده را نافع بود و مطبوخ آن حلق و صوت را صاف سازد و حقنه آن عرق النسا را فایده

دهد و کوشت آن با بیراهن خبازات و لسع هوام و عفص کلب را نافع باشد و جلوس در طبیخ

آن ... و ورق آن مدر حیض و بول و مخرج مشیمه بود و نسیر و اضمار انها بسرخی فواید

دارد

دارد

نافع

ثمره بود

دارد و چون خاکستر آن با عسل طلا سازد بهق و داء الثعلب و جرب

و قوبا را زایل گرداند و مصدع و مضعف بصر و محدث ثبور در عین

و مصلح ان ادهان و حموضات و کوشت فربه بود براده شاخ گاو چون

با آب بیاشامند حبس رعاف کند و گاه باشد که شکم را ببندد

و نوشیدن شاخ گاو سوخته با آب جالس نفث دم بود و کعب

گاو سوخته چون با خمر بیاشامد تسکین وجع اسنان نماید و با ماء

العسل استفراغ حب القرع از شکم کند و فرح آورد و بدن را فربه

کند و جگر را قوة دهد و چون با سکنجبین نوشند ورم طحال را بگدازد

و شربتی ازان سه مثقال بود و چون بدان اکتحال نماید بصر را تیز گرداند

و زهرهٔ گاو چون طلا سازند قروح مقعد و خناق را نافع بود

و افواه بواسیر بگشاید و چون با شیر زنان در گوش چکانند

جرک گوش را دفع کند و تقطیر آن با آب گندنا طنین را مفید بود و

با عسل طلا کردن قروح خبیثه را و وجع فرج و ذکر را سود دارد و با نطرون

و طین قیمولیا جرب متقرح و برص و سعفه را زایل گرداند و سرگین

گاو چون ضماد سازند اورام صلبه و عرق النسا و لسع زنبور و استسقاء

و ... را نافع بود و چون بسوزانند و با سرکه بسرشند و در بینی نهند

حبس رعاف کند و چون بخور کنند نتوء رحم و سیلان و عسر ولادت را نافع

بود و اخراج جنین مرده کند و از دود آن پشه و هوام بگریزند

بارد یابس است در آخر ثانیه و قابض

و مجفف یا لذع لطیف و مولد خون بد و بطی الهضم و مسقط جنین و مدر بول باشد
و چون کاو سازند تسکین اوجاع و مغص کنند و غذاء او کمتر از سایر حبوب مجوزه
بود و اصلاحش آنست که با شیر طبخ نماید

جاوشیر

صمغ نبت و بهترین آن تازه است
که از کوه فارس آورند و باطن او سفید و ظاهر زعفرانی و تلخ و قوی الرایحه و زود حل شود
و در آب حل شود و اسود و لین مغشوش باشد و طبیعت آن حار یابس است در سیوم
مسخن و محلل و ملطف و محلل ریاح و ملین صلابات و مسهل بلغم خام و جالی بود و صداع
بارد و صرع و شقاق و فالج و سکته و صدر و ناقض و حمیات دایره و قولنج و مغص و تقطیر
البول و جرب مثانه و قروح مزمنه و صلابه رحم و سعال مزمن که سبب آن خلط بلغمی غلیظ
بود و لسوع هوام را نافع باشد و طلاء آن عرق النسا و مفاصل بارد را مفید بود و اکحال
بدان بصر را تیز گرداند و چون بر دندان متآکله نهند تسکین وجع نماید و احتمال آن
با عسل و طلاء مسقط جنین باشد و محلل نفخ رحم بود و معده و عصب صحیح و انثیین را مضر باشد
و مصلح آن مربا و جوز است و شربتی از آن مابین نیم مثقال تا یکمثقال بود و بدل آن بوزن
آن اشق است شیخ ابو علی گفته که طلق ممتحن است که اشق قریب به او است

جبن

بهترین
پنیر ملح متوسط است در حداثه و عمر طب آن بارد رطب است در دوم و غاذی و مسمن
و ملین شکم و مانع تورم جراحت و مولد حصاة و سده باشد و مصلح آن عسل است یا قند
و عتیق آن حار یابس است در دوم جالی و منقی و مولد خلط مراری و مهزل و معطش و
عسر الهضم بود و معده بد باشد و جراحات و قروح ردیه را اصلاح آورد و ضماد آن بار کو
زیتون با خشکی مفاصل را نافع بود و بریان کرده آن قروح امعاء را نافع بود و اسهال را مانع

حلبه

حار یابس است و لطیف و حرارت آن مفرط نیست محلل نفخ و ریاح و

ملک

و مسکن اوجاع بارده و از مفرحات قویه و مقویات عظیمه است و تریاق جمیع سموم حتی
بیش و لذع افعی است و قایم مقام تریاق فاروق است خصوصاً در اوجاع شکم و ریاح
رحم و بدل آن سه وزن آن زرنباد است

حار در ثانیه یابس در اول
است مسخن و منضج و ملین و مدر شیر و بول و محرک باه و مکثر منی بود و آب آن بازار شور
کاو از آله آثار قروح کند و مصدع و مثقل راس و مظلم بصر بود و اصلاحش آنست که با آب
کاهو و کاسنی و خرفه نوشند و بعد از آن سکنجبین

حار یابس است
و بهترین او بابل و بیر بود تقطیر البول و عسر البول و لسع عقرب را نافع باشد و بخور او
بواسیر و عسر بول را فایده دهد و قلیل الغذاء و ردی الغذا باشد
حار در آخر ثانیه رطب در اول است و غذاء آن کمتر از غذاء شلغم بود و منفخ و محرک باه
و مسهل و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی معده بلغمی و مفتح سده کبد باشد لیکن
عسر الهضم و منفخ و مولد خون بد بود و مصلح آن الکامه و سرکه و خردل است و ذات الجنب
و سعال مزمن و استسقاء و مغص و عسر بول را نافع بود و چون تخم و برگ آن بکوبند و
بر قروح متآکله نهند فایده دهد و بخور آن بول و طمث براند و سده بگشاید

کرمازک و عذبه و جوز الطرفا و ثمرة الطرفا و ثمرة الاثل گویند طبیعت آن
حار در اول او لا است یابس در آخر او است و بعضی گفته اند بارد در اول است
قابض و قاطع رعاف و نفث و نزف دم و اسهال مزمن رطوبتی و مقوی لثه و دندان
بود و چون با سرکه مضمضه کنند وجع دندان را ساکن کند و تاکل آن و بثور دهن
و قروح ردیه و جرب رطب و لسع رتیلا را نافع بود و لحم زاید را افنا گرداند و چون
با سرکه و آب بپزند و ضماد سازند طحال را فایده دهد و قدر مستعمل از آن دو درم

بود و اسحق گفته مضرت بریه است و مصلح ان دو فو است   نوعی از نسج است
وان دو نوع بود کبیر و صغیر و در کبیر ان حرارة و اندک صلابت است و صغیر چیانیز تیز و تلخ تر
بود و بهترین ان شامی بری خدبث است و کبیر حار در ثانیه و صغیر در ثالثه است
و بهر دو یابس در ثانیه مفتح و ملطف و مدر بول و طمث و مسهل و مخرج دود و حب القرع
بود و رطب ان خصوصا کبیر مدمل جراحات تازه باشد و یابس آن خصوصا صغیر مدمل
قروح خبیثه و چون با سرکه طلا سازد ورم و صلابه طحال را نافع بود و یرقان اسود را
دفع کند خصوصا طبیخ کبیر و نسیان و استسقا و حمیات مزمنه و لسع عقرب را مفید بود
و طبیخ کبیر دافع مضرت نیش جمیع هوام باشد و از دود ان هوام بگریزد و عصاره ان
با عسل بصر را تیز گرداند و مصدع بود و بمعده مضرت رساند و اسحق گفته که مصلح آن حماض است
و بدل آن در اخراج دود و حب القرع (ا) است و ادرار حیض بوزن آن پوست چوب انار
و دو ثلث وزن ان پوست سلیخه بود   پوست داخل بلوط است

جوب

بارد یابس است در دوم و قابض و مانع نزف بود و ضماد ان فتق را نافع است
و بدل آن گل نار است   بارد در اول یابس در ثانیه است مقوی
و حابس سیلانات و مدمل جراحات عتیقه و مقوی اسنان متحرک و ملزق جراحات
فتق و نفث الدم و نزف و اسهال صفراوی و دموی و قروح امعا و لثه دامیه را نافع
بود و مولد سودا بود و بریه مضرت رساند و مصلح ان کثیرا است و بدل ان اقماع رمان
و جفت بلوط است و قدر مستعمل از آن دو درم باشد   حب الصنوبر
کبار و چلغوزه گویند غذا ان افضل از جوز است ولیکن دیرتر هضم شود و ان مرکب است
از جوهر مائی و ارضی و هوائیه و در آن کم است چون در آب خوی سازند حدة و حرافتش

برود و غذا



برود و غذائیتش زیاده گردد و طبیعة ان معتدل است و در ان اندک حرارة است
منضج و ملین و محلل و مملس و مغری و مصلح رطوبات فاسده و مهیج باه و مکثر منی
و مسمن و مقوی کلیه و مثانه بود و اوجاع عصب و ظهر و عرق النسا و استرخاء و فالج و رعشه
و سعال و حصاة مثانه و تقطیر البول و قروح مثانه را نافع بود و دو ریه را از اخلاط
غلیظ و چرک پاک سازد و با انجیر و تمر لدغ عقرب را نافع بود و برای مطلقات مصلح
ان عسل یا قند بود   گوشت شتر غلیظ و عسر الهضم و مسخن و ریاح و مولد
خون سوداوی و مهیج تب ربع را و وجع الورک و عرق النسا و امراض بارده را
نافع باشد و شش شتر همچنان گرم چون بر کلف نهند زایل گرداند و مداومت بر خوردن ان
مورث عمی بود و مغز ساق شتر چون زن بیاشامد بارده بعد از طهر سه روز احتمال نماید بعد از ان
مجامعت حبل بود و بول شتر چون سکران بیاشامند بهوش آیند و مصلح ان گوشت شتر
الکامه و کبر می و اشتر غاز و هر که برورده بود   حار در سیم یابس در دوم است
مفتح و ملطف و جالی است و در ان قبضی است سده کبد و طحال بگشاید و مهتی را جلا دهد
و بول و حیض براند و احتمال ان اسقاط جنین کند و چون با شراب بنوشند دفع مضرت سموم
قائله مشروبه و لسع عقرب و افعی و جمیع هوام و عض کلب و جمیع سباع کند و جراحات و قروح متأکله
و معده بارده و برودت کبد و طحال و اورام را نافع بود و اسحق گفته مضرت است بصدر و مصلح
آن اسقولوقندریون باشد و بدل ان در ادویه و نضج طحال و ورم صلب کبد مثل ان و نصف
ان اسارون و نصف ان پوست بیخ کبر است   خصیه حیوان بحری است و بهترین ان
خصیتین ملصقتین است و طبیعتان حار یابس در ثالثه است مسخن قوی و مجفف و ملطف
و محلل نفخ است و اورام بارده و قروح قتاله و رعشه و تشنج و کزاز و رطب و خدر و فالج و نسیان

دسباغ و صداع بارد و یکی را نافع بود و تریاق جمیع سموم بارده حیوانیه و نباتیه است خصوصا
افیون و چون یک عدس از آن با روغن ناردین در گوش چکانند باد گوش را نافع کند
و چون با سرکه بنوشند فواق و مغص را زایل کرداند و چون دو درم از آن با فوتنج و عسل
بنوشند بعد از فصد صافن حیض براند و چشم پردن ارد و بر دو زنبله تهم را زایل گرداند و چون
در عصب چکانند عسر البول را که بسبب خلط بلغمی بود نافع باشد و بدل آن مثل آن وج یا نصف آن
فلفل باشد و گرد کمود منتی و ریح آن کم قاتل باشد و مداواه آن بود از قی مخلص اترج و ربوب حامضه باشد
گرد و حار در سیم و یابس در اول است و در آن رطوبت فضلیه است و چون کهنه شود زایل گردد
و در قوت بوستانی قابض تر نبود و پوست محرق آن مجفف بالغ و مرهم آن در هر گرم و چرب و عصاره سیم
سفید بود و عصاره ورق آن چون نیم گرم در گوش چکانند مده گوش زایل گرداند و در غرا غرکه
اگر در چهره و نواحی نواحی عالی را فایده دهد و عصاره پوست آن در بالخناق را نافع باشد و اگر
با پوست کوهی مو را سیاه کند و چون پوست سبز آن بکوبند و چند بار بجنبانند اگر بدبا آن حم کنند و یک هفته
بگذارند و هر چند نوبت آن یکسانند و بعد از آن خضاب کنند موی سفید را سیاه کند در نهایت عجیب بود
و چون بر قوباه و حصاز مالند منفعت تمام دهد و مغض طبیخ از آن بغیر خرما محکم کند و بر مضوغ آن ورم
وی متورم را مفید بود و بریان کرده آن مغص را ساکن کند و طبع ببندد و چون با الطعام بنوشند
شکم براند و دو دو حب القرع را بیرون آورد و چون با سداب و انجیر مغز سموم را نافع دفع کند و با پیاز و نمک
و عسل مرهم کردن عضی کلب کلب و غیر آن را نافع باشد و اکثار اکل آن مصدع و منقل است اما زبان و پس حلق و دهان
باشد و مثقال بارده و معده محرور را ضعیف سازد و محرور المزاج بر بود و مصلح آن سکنجبین باشد و مربای آن با عسل
کلیه بارده و کبد بارد و معده بارد را نافع باشد و نقطیر بتمعده کند و باه برانگیزد
جوز الطیب گویند حار در دوم یابس است و در آن قبض است و مقوی جگر و کبد و معده و طحال و مانند آن و دهن و مرهم
وهلیله

و معده بود و در اول ان اوجاع بارد را دافع بود و عسر البول و سیلان منی و ضعف ذکر و نقرس لا معاد و اسهال رطوبی
و استسقاء لحمی را نافع بود و بدل آن مثل آن نصف ازن آن سنبل باشد و قدر مستعمل از آن دو درم باشد
و اسحق گفته مضر است بریه و مصلح آن عسل است
جوز ما ثل حار یابس است و بعضی گفته اند بارد است
در قابض و مقوی اعصاب و قاطع دوام و مفتح سده و مقوی معده و جگر و سپرز و امعا بود و بوی دهن خوش کند
و صداع بارد را نافع بود و نشف رطوبات رخوه کند و در طلا انفث الدم و قرحه امعا را سود دهد و طبیخ
آن با سرکه مسکن اوجاع اسنان باشد و با شراب عسر النفس و سعال مزمن و نسیان را فایده دهد و حلوس
در طبیخ آن بر و زلم و مقعده را دفع کند و چون با ترشی خا دخانی کنند منتقی را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن
نیم درم بود و بدل آن نیم وزن آن پوست انار و وزن آن از روشیرغ است و گویند بدل آن نیم وزن
آن کزمازک و نیم وزن آن پوست انار بود و اسحق گفته رنگ را ناند کند و مصلح آن عسل است
جوز القی حار یابس است
منقی بلغم و رطوبه فالج و لقوه و مانند اینها را باشد
جوز ماثل بارد در چهارم و یابس است در سیم و گفته اند سبب
و هدوی قلب و دماغ است و اکثار از آن سم قاتل بود
جوز هندی نارجیل بود حار در اول و تر یا یابس در اول
و در آن رطوبت فضلیه است بلکه رطب آن رطب در اول است و بهترین آن تازه سفید است که در آن
و حید الغذا و مسمن کلیه و مهیج باه و ثقیل بود از معده دیر گذرد و با فانید باید خورد و تقطیر البول و درد
مثانه و وجع ظهر را نافع بود و خوردن عتیق آن حب القرع است و دیدان را بکشد و بیرون آورد و روغن
کهنه آن بواسیر و اوجاع ظهر و رکبتین را نافع بود و پوست مغز آن هضم شود و اغذیه دراز جلد
حاث گی است که آن را شکوفه سفید مایل بگیرد و هسته بر است و غبار آن بایست و بیفتد او و از آن
کوچک و بارنگ و بسیار طعمه آن حار یابس است در سیم مفتح سده احشا و منع گیرد معده و محلل و منقطع است
بر بسته که تقطیع دم جامد منعقد کند و شخت تسکین کند شراب آن مانع قشعریره زمستان گردد و منع تصعد ریاح
و معاین بر نفث و مانع نقص و در معاین بر هضم و مدر بول و طمث و مخرج دود و مقوی عصب بود

جوز ترو
جوز القی
جوز ماثل
جوز هندی
مرطبات

ونشر و ثالیل را قطع کند و ضماد ان با سرکه اورام بلغمیه صلبه را نافع بود و چون دو مثقال ازان بکی کرده
با آب عسل معجون کنند قولنج دفع کند و محلل فضول و مقوی کلیه و مهیج باه بود و خلط ان باطن حفظ
قوه بصر کنند و ضعف بصر را زایل کند و چون با پیه دو درم تا چهار درم ازان بنوشند جای ادویه اسهال بلغم
کند اسهال کانه و شراب ان بدی هضم و قلت شهوت را زایل کند و سموم هوام که سرد و مجمد دم بود و اجتماع
مالک... شراسیف را نافع بود در اسحق گفته مضر است بریه و مصلح ان نعناع است حرف الباء
و بریان کرده ان را بزبان ترکی بانمقلیا تا گویند و بیاری تخم سفیدان و تره تیزک تیز گویند طبیعت
ان حار یابس است حار در سیم مقطع اخلاط غلیظه و محلل اورام طحال و محرک شهوه جماع و جهاد بری و قوی
حب القرع و سخن کبد و کلیه و شهوة طعام و قاتل جنین بود و چون با اب گرم و روغن گل بنوشند
مغص بلغمی را نافع بود و چون بکوبند و بر ورم کف دست سازند عرق النسا را فایده دهد و پنج درم کوفته
ان با آب گرم دفع قولنج کند و مسهل طبیعت و محلل ریاح اسها بود و چون بیاشامند هوام را دور کند
ان جمیع بدن را الود دارد دوان هوام بگریزد و معده را سینه بد بود و مصلح ان افشردن... بریان
کرده ان شکم بر بندد و ضرر را نافع باشد حار در ثانیه یابس در اول است جالی و قوی و
محلل و مدر بول و حیض و مفتح سده کبد و طحال و کلیه و مقوی کبد و قاتل دود و حب القرع و معالج بر نفث
رطوبه صدریه و مخرج فضول از بدن و مسمن و مفتت حصاة کلیه و مثانه و ملین اعضا بود و جرب
و ظهور قولنج را نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند غشی را فایده دهد و چون بکوبند و طلا سازند
کلف را قطع کند بارد و قابض یابس است و بهترین آن ترش بود و تسکین غثیان و مانع قی
و مقوی فم معده باشد و انار دان شکم را بر بندد و مانع انصباب مواد صفراویه بامعا گردد
حب بست مانند فلفل که بر پوست سیاه و مغز سفید چرب دارد و بهترین ان تازه اغبر دهنی باشد و طبیعت آن
حار در ثانیه رطب در اول است مسمن و مکثر منی و مهیج باه و مسهل بلغم و صفرا بود و بطی الهضم بود لیکن چون

هضم

هضم شود غذای نیکو بود و مضر است بسیر و مصلح ان نمک است و قدر ماخوذ ازان تا ده درم باشد
حار در ثانیه یابس در اول است و دران رطوبه فضلیه است و بعضی گفته اند رطب است در اول و اکثر اللبن و
محرک جماع و شهوت باشد حاره رطب در ثانیه است ربو و سعال و سینه را نافع بود و شکم را نرم
و گفته اند مضر است بکلیه و مصلح ان خیره بنفشه است و قدر ماخوذ ازان هفت درم باشد و بدل ان تخم کتان است
حار یابس است در دوم برص و بهق ابیض را نافع باشد و مسهل بود او بلغم و اخلاط غلیظه و مخرج
دیدان و حب القرع و مکرب و مغثی بود و اصلاح ان آن است که نیک سحق نمایند و بروغن بادام چرب کنند و با ملح
و سقمونیا مخلوط سازند تا اعانه با اسهال نمایند و بسرعت از بدن دفع کنند و شربت ازان دانگ و نیم
تا نیم درم بود و بدل آن در اسهال نیم وزن ان تخم الحنظل باشد با سدس وزن ان حجر ارمنی
حب اسم فلفل ابیض و مغز زنج خوش طعم دارد و بنطی گفته اند تخم انار بری است و منافع ان است و طبیعت آن
حار رطب است در دوم است و بعضی گفته اند یابس است مقوی ابدان مسترخیه و مسمن باشد و اکثار الکل ان موجب
امتصه و تخمه بود و لذع معده کند و مصدع باشد و مصلح ان عسل و قند بود و بریان کرده ان بهتر است و مهیج
باه بود و خاصه با گلقند و عسل کبابه جلغوزه است گفته اند سده و منافع تخم کاج است و طبیعت ان حار یابس است
در دوم منضج و ملین و محلل و مسمن و کثیر الغذا و عسر الهضم و مکثر منی و جالی رطوبات کلیه و مثانه و جالی بود و نافع قروح
مثانه و حصاة است و دران لذع است که چون ان در آب گرم خوانند شکم نرم گردد و مفتح سدد و رطوبات فاسده
و ربو و نزف دم و سعال را نافع باشد و اکثار اکل ان مغص آورد و عسل با قند تحلیل باید خورد و چون با دو شلغم
ضماد سازند معده را قوه دهد و تشنگی معده مضر بود و مصلح ان حب الصنوبر است حار یابس است در
سیم تقطیر البول و وجع طحال و صداعی که سبب ان بلغم و ریاح غلیظ بود و لدغ عقرب و جمیع هوام را نافع بود
حیض براند و چون دو مثقال ازان با سنج بنوشند عسر ولادت را فایده دهد و چون سوط کنند
لقوه را سود دارد و چون فقیع ان در خانه بپاشند مگس بگریزد ثمرهٔ بطم است

بشکست دیگر شد   شو سبز است   ماهو دانه   گیاه

و گفته خواهد شد   دنداست   فادزهر است و در کوهستانی شیردان هنر کوهستان شبانکاره
یافت شود مانند بلوط و از زبرجد و گرد سبز می باشد و گاه باشد که در میان او چوب مخلخل باد و نیم ان بود
و چون بشیر بر روی سنگ بسایند اگر لون ان سرخ رنگ بود و سنگ باشد و اگر سبز بود بد بود و در شام
مانند ان از رنگ بسازند چنانچه بغایت شبیه بفادزهر باشد و جز استادان فرق نتوانند کرد
و امتحانش ان است که چون ان را با زهر بسایند و بر لدغ افعی طلا کنند در حال درد ساکن شود
و جمیع هوش و لسع هوام و سموم حیوانی و نباتی و مسموم را خوردن و طلا کردن نافع باشد و بدن را نیز تقویت
دهد و خفقان و ضعف قلب را مفید بود و تریاقی از ان جهت لدغ هوام و دفع سموم دوازده جو بود و
قلب و قوت اعضا   حجر الحیه   دو نوع است یکی نوع حجری است معدنی و دیگر نوعی حیوانی و این را از افعی گیرند و ان را
بادزهر و باد مهره و مار مهره خوانند و انچه از مار گیرند مانند شبدی بود که در قفای افعی یافت شود و چون
از گوشت جدا کنند نرم بود و چون اثر هوا بان رسد سخت شود و مانند حجری شود و خطوط سفیدی
بران باشد که خاکستری بود و چون بر جای محروق یا گزیده مالند سفید شود و ان که جگر بود از ...
رنگ سیاه رنگ و خاکستری باشد و هر دو نوع چون بر بدن بیاویزند از زهرش ایمن باشند و چون
بر موضع زخم مار نهند تمامی زهر از انجا بیرون آید و انچه خطوط داشته باشد بجهت نسیان و صداع را
نافع بود   حجر الدیک   سنگی است که در شکم خروس یابند بلون ابلق و شفاف بود و بمقدار باقلا
باشد یا کوچکتر از ان چون با آب شسته بنوشند تسکین عطش شدید را نافع بود و غم و خفقان را
دافع باشد   حجر البقر   گاو زهره و انرا زاد خوانند و در میان زهره گاو بود و گویند که در شتران
گاو یابند و زعم بعضی از اطبا ان است که چهار پایان است در چهارم چون در اکحال اعمی کنند بصر را تیز گرداند
و بعضی گویند که چون بحک کنند و با بعضی از بقول بر ورم ... مانند ان از قروح طلا سازند نافع بود

بران بکوبد

و چون بکوبند و عدس وار از ان در آب سرد چند قطره بچکانند نزول آب را فایده بود و گفته اند که چون
سحق کنند و با شراب بر داء الثعلب و برص طلا سازند موی سیاه برویاند   حجر ...
سفید رنگ است بیگر که در سر ماهی یافت شود و قایم دماغ او باشد و چون بنوشند سنگ گرده و ان را
مفتت سازد و فعل او در این باب بغایت نافع بود و قوی باشد   نوعی از سنگ ان است
که چون سنگی بیندازند بر دهن گیرد و نگاه دارد و ساحران را در ان سنگ عداوت
سری عجیب است و انچنان باید که هفت سنگ با هم ان کسان که خواهند که در میان ایشان عداوت
پیدا شود یکی یکی بیندازند و هر سنگی که او بگیرد بدو در آب بیندازند و از ان آب بکسی از کسان دهند
عداوت در میان ایشان پیدا شود و گویند چون در برج کبوتر نهند جمیع کبوتران ان برج بگریزند و گویند
در شراب اندازند جمعی که ان شراب بنوشند در میان ایشان جنگ و عربده پیدا شود والله اعلم
حجری است سفید خشن شبیه بلوط که خطوط بسیار موازی یکدیگر بران بود و طبع ان معتدل است و حصاة
کلیه و عسر البول را نافع باشد چون نیم مثقال از ان با آب گرم بنوشند و گویند که خون مقعد را قطع کند
و مضعف و مسقط شهوت بود و اسحق گفته که مضرت بطحال دارد و مصلح ان عسل است   جوله
هر کسی بیاویزند از درد دندان فارغ شود و در خواب نترسد   بهترین آن آن است سبز بود
و معده را نیز فایده دهد و جالینوس گفته که چون قلاده از ان بسازند که ان موازی معده
رسد و در گردن اندازند معده و مری را نافع باشد و دیسقوریدس گفته که چون بر ران ببندند در حمل را
نافع باشد و چون بر بازو ببندند و تعویذ بود از صاعقه و چشم زخم ایمن باشد   حجری است
که در ان اندک لاجوردی و رطوبتی است هم رنگ لاجورد و ملایمه او ... از سنگ سلیمانی است
مسهل سودا و مقوی قلب و مفرح و منقی بدن از اخلاط سوداییه الیکن بمعده بد بود و غیر
معمول مضر باشد و مصلح ان انیسون با سلیخه بود و قدر مستعمل از ان نیم درم تا نیم مثقال باشد

وبدل ان در اسهال خلط اسود و انکه از ان بهم رسد لاجورد بود   جالینوس گفته است که سنگ آهن ربا
حار یابس است ... و جاذب ... و جون ... بدرد شکم مانده باشد با شراب بنوشند جذب ان کند و با خود بیرون
آورد و شسهل کیموس بد بود و قدر ... از ان یکدرم تا نیم مثقال است و گفته اند که جون در دست نگاه دارند درد ...
ریاح و تشنج را نافع بود و جون بر پای زن آویزند که دشوار زاید وضع حمل بر او آسان شود   شارح گفته است

قسم اشنان است   آهن سه نوع بود دشابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع ...
فولاد طبیعی ... است و ان را فولاد ذکر گویند و فولاد مصنوع انکه نرم آهن ... گرد و جون در آب ... اندازند ان آب
و شراب ... اسهال ... و ... او ... بول ... و ... طحال ... و ... معده ... و ... حیض ... موافق باشد و با ...
... و ... که ... و ... غیر ان ... گویند قابض است و جون احتمال ... زنان قطع نزف دم کند
و جون ... جسم ... و جون ... حرارت ... و ... بردی ... کند ... و ... ظفره و ...
و ... مقعد را نافع بود و ... را محکم سازد و جون بر موضع داء الثعلب بمالند موی برویاند و براده آهن ...
جون ... بسموم ... ازان ... شراب ... بکنند ... از نوشیدن براده ...
شکم و ... و ... بلع ... و ... ان ... است ...
سکلاه ... کاو   ... بود ... سفید ... و ... گویند ...
وهار ... ان حار یابس است ... مقطع ... غلیظ ... و ملطف و ... لون ...
... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... نافع بود ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... که ... اند ... ان ... و ...
احتمال ان ... رحم را ... باشد   انواع ان بسیار است و مختلف الطبایع است ...

سبستان را ... خوانند ... و ... معتدل در حرارت و رطوبت ... جالینوس گفته حار ... در دوم ...
حار رطب در اول و بعضی گفته اند بارد ... اند که منضج ... ملطف و محلل اورام ... کلیه و مثانه ...
... و ... و ... و ... نافع بود و نوشیدن ان با شراب ...
و جون ... داء الثعلب را نافع بود و ... ان ... را ...
و ... بود و مصلح ان ... رطب ... باشد   ... است ...
... و ... و ... و ... و ...
... و جون ... بر بدن انسان ... و گفته که جون ان ...
و ... ان ... و ... و ... باشد   ...
... خوانند ... ان ... و ...
... و مهلت ندهد   اشنان است   حب الرشاد است و ان دو نوع بود ... باشد
و یک نوع سفید ... سفید و ... سفید گویند و مراره ان کمتر از حراره ... بود   بهترین ان ...
سبستان تازه است و طبیعت ان حار یابس است در اول و بعضی گفته اند بارد ... و جالینوس گفته ...
... و قابض ... منضج و ملین ... اورام و ... کلیه ... بود ...
حلق ... و ... نافع بود و ... عارضه دهن را دفع کند و ...
... و ... و ... و جون ...
بارد در اول ... مولد ...
... کند ... کند ...
... و ... و ... و ...
... زحم را افایده دهد و احتمال ... باشد

درب غوره دابغ معده و قاطع اسهال صفراوی و مسکن عطش و تشنگی صفراوی و مقوی جگر و معده و دافع خمار و مسکن التهاب معده و قاطع اسهال صفراوی و مسکن عطش و مشهی باشد لیکن مضر بود با لات سینه و مصلح ان [illegible] و عسل باشد

حماض است و هندی [illegible] مصنوع است که بجهة عصاره [illegible] و هندی عصاره قبلی مرجح بر دیگر در اورام اقوی است

مرهندی در باب شر و تقویه آن [illegible] معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم است و هندی تحلیل اورام کند و قبض

هست و رفع ورم و قروح گوش و سیلان مده گوش [illegible] [illegible] و [illegible] لثه و یرقان اسود و طحال و اسهال سوداوی و [illegible] کلف [illegible]

نافع بود و موی را سرخ سازد و قوه دهد و حیض براند و هر دو نوع اورام و قروح حاره دهان و [illegible] و قروح [illegible]

و غشاوه چشم و جرب [illegible] تصد [illegible] و سعال [illegible] و بواسیر و قروح [illegible] و [illegible] و جذام و اسهال

مزمن و [illegible] و ادرام [illegible] اطفال را نافع باشد و غرغره بدان خناق را فایده دهد و حقنه کردن اسهال

مزمن و قرحه امعا را سود دارد و چون زن احتمال نماید دفع سیلان رطوبات مزمنه رحم را کند و با کلاب [illegible] کردن

اعضا را [illegible] و جماع [illegible] در جمیع حالات اقوی بود و بدل ان بوزن ان [illegible] بوزن ان [illegible]

و صندل مساوی باشد

دو نوع است [illegible] بود و منتن [illegible] بشد و اقوی بود و [illegible] الکندا

طیب [illegible] و منتن و بهترین ان [illegible] باشد و چون بکلار اند [illegible] زنند و [illegible] بود و چون بکلار اند

لونش بسبزی مایل بود و طبیعت ان حار در اول و چهارم یابس در دوم است مقطع و جاذب و مقوی باه و مدر بول و حیض و

مسقط جنین و قاتل دود و حب القرع و مسکن ریاح و محلل است و مع ذالک [illegible] بود و چون [illegible] اهل

سازد و [illegible] را بکلار اند و استعمال ان در [illegible] لون را قرب کردانند و طلاء ان [illegible] و فلفل داء الثعلب را

رفع کند و [illegible] عدد [illegible] نماید و [illegible] ظاهره و باطنه و نقرس و وجع مفاصل [illegible]

و سرع و اسهال مزمن بارد و قروح [illegible] و بواسیر را نافع بود و نوشیدن ان [illegible] و فلفل و [illegible] کند

و صد روکر [illegible] عصب [illegible] و چون بر زنان [illegible] کرداند و چون در [illegible] کنند

و بنوشند حلق را صاف سازد و با زرده تخم مرغ نیم برشت [illegible] سعال مزمن و [illegible] دفع کند

دارد

دار [illegible] نوشیدن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

را دافع بود و [illegible] ان [illegible] [illegible] و چون [illegible] ازان در سوراخ [illegible] [illegible] تمام [illegible]

[illegible] [illegible] و چند روز بگذارند و بعد ازان مجامعت کنند مرد و زن [illegible] عجیب باشد

و چون بار که بر قوی [illegible] کنند [illegible] نماید و غرغره بدان قلع علق [illegible] نماید و ورم [illegible] را نافع

باشد و اکتحال بدان بصر را تیز کرداند و ابتداء [illegible] را در علاج را مفید بود و بود و [illegible]

و مصلح آن [illegible] باشد و گویند مصلح ان [illegible] باشد

حلبه حار در [illegible] است [illegible] و [illegible] منضج و ملین [illegible] حلق و [illegible] و محلل اورام بلغمیه و صلبه ظاهره و باطنه [illegible]

بول و [illegible] و [illegible] [illegible] بدان [illegible] و بول [illegible] سعال [illegible] نفس و بواسیر را نافع باشد و [illegible]

سازد و چون [illegible] جلبه [illegible] با انکه [illegible] شکم براند و [illegible] امعا باشد از اخلاط [illegible]

اخراج نماید و دقیق حلبه با [illegible] چون ضماد سازند ورم [illegible] را تحلیل دهد و جلوس در طبیخ ان

وجع رحم و ورم و انضمام رحم و [illegible] ولادت را نافع بود و چون طبیخ ان بنوشند [illegible] را ببرد و [illegible]

[illegible] و منقی صدر و منضج و ملین و [illegible] بود [illegible] را غذا دهد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و لعاب ان با روغن گل [illegible] آتش را سود دارد و ضماد ان کلف [illegible] لون و خوردن [illegible]

حلبه درد پشت و جگر و برودت مثانه و تقطیر البول و وجع رحم بارد را فایده دهد و حلبه مصدع

و [illegible] و مولد کیموس [illegible] و مصلح ان [illegible] و [illegible] است

حار یابس است در دوم بهترین ان [illegible]

تازه طیب الرایحه ارمنی است و اخضر خفیف الرایحه [illegible] منضج و مقوی کبد و منقی معده و [illegible]

مجفف [illegible] و قابض و مفتح سده کبد و مدر بول است و اورام حاره علیل را نافع بود و

نوشیدن [illegible] ان [illegible] نقرس را فایده دهد و با دروج ضماد ساختن [illegible] را

فایده دهد و چون [illegible] ضماد سازند اورام [illegible] را سود دارد و قدر ماخوذ ازان دو درم باشد

و شقاق راس و سموم و سکر است و گفته اند مصلح ان صندل و گلاب بود و انچه گفته مضرت بمعده رسد
مصلح ان تخم کرفس است و بعضی گفته اند که چون بر پیشانی طلا سازند صداع را زایل کنند و بدل ان بوزن
اسارون و باوزن ان ورج باشد یا وزن ان قرنفل است حمص نخود حار رطب است در اول منفخ
و منفخ و بهی و ملین و مقطع و کثیر الغذا و مولد شیر و منی و مقوی باه و مفتح سده کبد و طحال و کلیه
و مدر بول و طمث باشد و اواز را صاف سازد و نوشیدن و طلاء [illegible] و محسن لون بود
و اسود مسقط جنین باشد و اورام حاره و صلبه و تمدد و وجع ظهر و اورام انثیین و اورام انگشت
الاذنین را نافع بود و طبیخ ان وجع دندان و استسقا و یرقان را فایده دهد و طبیخ نخود
اسود با روغن بادام و ترب و کرفس حصاة مثانه را منفتت سازد و چون با سرکه خو
ب سانند و بنوشند دیدان را بکشد و چون در اب خوی سانند و بناشتا بیاشامند
قضیب را قوه دهد و نعوظ تمام اورد و دقیق ان قروح خبیثه و سرطانات و حکه را زایل کند
و روغن ان قوبی را باصلاح اورد و نخود قروح مثانه و کلیه را بد باشد و خشخاش مضرتش را
کم سازد و گفته اند فعل نخود سیاه بسبب کثرت حرارت و فقدان رطوبت با سفید در تفتیح سده
کبد و طحال و تفتیت حصاة و اخراج دود و حب القرع از شکم و اسقاط جنین و نفع باستسقا
و یرقان عارض از سده کبد و فالج و امراض بارده و وجع مفاصل رطب اقوی و اظهر است
و در تولید منی و شیر و تحسین لون و تکثیر غذاء و تصفیه صورة و ادرار بول ابیض اخص است
حماض بری بود و بستانی و بهترین ان بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و بشیرازی حلیمو گویند چون
طلا سازند نقرس و وجع مفاصل را بغایت نافع بود و صفره سوداوی را سود دارد و بستانی [illegible] بکاسنی تر بود
و در ورق ان حموضتی باشد و طبیخ ان بارد یابس است [illegible] قابض و مانع صفرا و قاطع عطش و مسکن غثیان
باشد و حماض حابس [illegible] و شهوة طعام را دافع باشد و طبیخ ان با [illegible] قوبا و یرقان اسود را

نافع باشد

نافع باشد و ضماد ان خنازیر را قلع کند و گفته اند که بیخ ان چون بر گردن صاحب خنازیر اویزند
نفع دهد و بیخ ان بسرکه جرب متقرح و قوبا و شقاق اظفار را دفع نماید و طبیخ ان [illegible]
دارد و مضمضه بعصاره ان تسکین وجع اسنان نماید و بیخ ان چون سحق کرده [illegible]
را زایل گرداند و چون بپاشند بشکند حصاة کلیه را تفتیت سازد و تخم ان [illegible] در
نمایان است و ان قابض بود و قرحه و وجع امعاء و اسهال را نافع بود و چون قبل از لسع عقرب نوشیده باشد
ز لسع عقرب مضرت نرسد حمام گوشت کبوتر مسن تر از گوشت کبوتر بچه است حرارة و رطوبتش کمتر
و در کبوتر بچه رطوبت فضلیه است بسیار گرم است و محرور المزاج با غوره و کشنیز یا با سرکه باید بخورند و گوشت
کبوتر منی و خون زیاده کند و فالج و لقوه و خدر و استرخا و امراض بارده را نافع باشد و کلیه را قوه دهد
و گفته اند که چون شکم کبوتر پرنده را شکافند و همچنان بر نیش عقرب نهند نجات یابنده بود و چون [illegible]
[illegible] و سحق کرده در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم را ببرد و خون ان چون گرم در چشم [illegible]
چشم و گفته المده و شبکوری را زایل گرداند و چون در بینی چکانند قطع رعاف که از حجاب دماغ نماید و از خواص
[illegible] هر خانه که کبوتر ساکن ان خانه باشد ان خانه از خدر و فالج و لقوه و سکته و جمود
و سبات خالی باشد حمار [illegible] گوشت خر اهلی [illegible] نافع باشد و [illegible]
کرده ان چون مصروع بناشتا بنوشد دفع صرع سازد و [illegible] نوشیدن سم [illegible] چون بنوشند
همین فایده دهد و خاکستر سم او را با زیت [illegible] محلل خنازیر بود و شقاق حادث از سرما را دفع
کند و جذام را نافع بود و رازی در خواص گفته که اگر وصله از پوست پیشانی او بر کودکی بندند که از خواب
ترسد مانع ترس او گردد و گفته اند چون [illegible] از جگر گوشت او بخورد صبی [illegible] که بسیار گریه کند
دفع گریه او کند و پیه او [illegible] اندمال قرحه را شاید [illegible] را نافع
بود و سرگین با سرکه قطع رسیدن دم کند و عصاره سرگین تازه او چون در بینی چکانند رعاف را

سعوط سازند صفره یرقان را از چشم برد و چون آب طبیخ حنظل در خانه بپاشند کیک در آن خانه بمیرد
و باید که پوست و دانه از استعمال آن نمایند و مبالغه در سحق شحم آن نمایند تا تشنج ملاحق شود و عطش و دوار
کرم داشته سخت استعمال نمایند و چون درخت حنظل سبز از یکی باشد قتال بود و شحم حنظل مضر است به معده
و مصلح آن کثیرا است و قدر مستعمل از آن دانگی و نیم بود تا یک درم و در حقنه از دو درم تا چهار درم

حنطه

حارست معتدل در رطوبت و یبوست و بهترین آن متوسط در صلابت و لین و فربه و رزین
و میانه سرخ و سفید باشد و گندم بسیار ردی الغذاست و گندم بیخ کثیر الغذاست و گندم پخته و مغزی بود
و بطی الهضم و نفاخ بود لیکن چون هضم شود غذا بسیار دهد و گندم خام مولد ریاح و دود
و حب القرع باشد و چون بپزند تا مهرا شود و یعنی نماید سعال و نفث دم را مفید بود و حنطه
ممضوغه دمامیل را نضج دهد و چون بر گزیده کلب گذارند دفع مضرت آن نماید و آرد گندم
باشیر با سرکه سموم هوام را مناسب بود گندم بریان کرده شکم ببندد و روغن آن قوبا را دفع

حندقوقا

و نافع باشد دیواسب خوانند بری و بستانی و بهترین آن بستانی باشد و طبیعت آن
حار یابس است در آخر درجه دوم و بستانی جالی و مجفف است و بری قابض و مسخن و جمع معده بارد
و مدر بول و حیض و محلل ریاح و وجع انثیین و برودت مثانه و تقطیر البول را نافع باشد و باد
برانگیزاند و عصاره بستانی قروح را پاک سازد و چون آب آن را بر موضع لسع عقرب بگذارند تسکین
نماید و چون با عسل بر روی قروح چرک را پاک سازد و کلف برد و جلوس در طبیخ آن بجهت مغص و حرکت
اطفال مفید و مولد خون غلیظ و محدث صداع و وجع حلق باشد و دفع مضرت آن او بجهت
که بعد از آن کشنیز و کاهو و کاسنی خورند و روغن آن اوجاع مفاصل ریحی و استسقا را نافع

حی العالم

باشد و چون بر اعضای طفل مالند موی بجز آن نیاید درخت آن هرگز زرد نگردد و همیشه
سبز بود و بهترین آن بستانی تازه است طبیعت آن بارد در سیم یابس در اول است مجفف قابض

قطع نماید و منشا سیلان آب مغث خصا بود و به حمار حبشی گلو را زایل کرده و چون با روغن قسط
بجوشانند وجع ظهر و کلیه را که از بلغم و ریح غلیظ بود دفع کند و زهره او داءالثعلب و داءالفیل و
کلف را فایده دهد و بول او مغث حصا شانه بود و این زهر کشنده نگاه کردن چشم او حافظ دوام
صحت عین و مانع نزول آب باشد و این از خواص است بارد و در اول یابس و نابت

حرف

و بعضی گفته اند حارست باعتدال و بهترین آن بزرست که در سایه خورد کرده باشند و محلل نفخ و مجفف
و مفتح افواه عروق است و طلای آن به عظام و قلع صبیان و فروج و بهر و فالج نمود و اوجاع جسم و حمره
و جراحات و اوجاع مفاصل و نقرس و نسیان را نافع باشد و طبیخ آن اورام حاره و بلغمیه و حرق
آتش را سود دارد و با سرکه بر شانه طلا کردن مزیل صبیع بود و نیم مثقال از آن چون بنوشند قولنج
بگشاید و چون در میان اثواب نهند مانع فساد و سوس شود و چون در ابتدای جدری کف باران
خضاب کنند ایمن از خروج آبله از چشم باشد و چون با نوتیا قصبه و ریق آبله است حک کنند و در بحی
گاو برشند و بر قوبا مالند ازو نفع کند و مجرب است

خربق

بهترین آن اصفر لین سپید است
که خضرة ازان بتمامی زایل شده باشد و اسود و صلب بد است و طبیعت آن حار در ثالثه و یابس در ثانیه است
مقطع و محلل و جاذب از اقاصی بدن و منقی دماغ و مسهل سودا و صفرا و بلغم غلیظ از مفاصل و اعماق است
فالج و لقوه و مالیخولیا و قولنج و داءالثعلب و جذام و داءالفیل و اوجاع عصب و مفاصل و عرق
النسا و نقرس بارد و صرع و شقیقه و امراض راس و ابتدای نزول آب و نزلات عین و قولنج
ریحی و بلغمی و ربو و سعال مزمن و انتصاب نفس و امراض کلیه و مثانه را نافع باشد و تبخیر آن
بواسیر را زایل کند و احتمال آن جنین را قتل نماید و بیخ آن از نفع ادویه لسع عقرب
باشد چون با شامند یا طلا سازند و مضمضه بطبیخ آن با سرکه وجع اسنان را تسکین نماید
و چون در زیت بپزند و قطور سازند دوی اذن را قطع کند و چون با آب آن

وضماد آن و نمله و قروح خبیثه و اورام حاره و جاورسیه و حکه آتش و نقرس را نافع بُوَد و چون
آن با روغن گل جلیع را زایل کند و نوشیدن آن اسهال و قرحه امعا و نفث الدم را فایده دهد
و با شراب نوشیدن مزاج لاغر و منفعل را شکم کند و اکتحال آن رمد را سود دارد و [illegible] چون با سیب
کهنه بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد

[illegible] گوشت ماده بهتر از نر است و پوست [illegible] بهتر از پوست
ماده و گوشت او سخن و [illegible] لکن تخفیف [illegible] در آن بسیار [illegible] گرم است خاصیت آن
تقویه قوّة حفظ حواس و شباب و اطاله عمر و تقویه بصر و تنقیه فضول [illegible] و جذام را نافع بود
و نفعی عظیم در مانع ترتیه خنازیر شود و اوجاع عصب مفید بود و چون [illegible] مضغه بسیار
و مولد [illegible] بود و ادمان اکل آن موجب [illegible] بدن [illegible] مزاج گردد و باید که فربه [illegible] را
انگشت هر دو طرف او را یک ضرب قطع کنند و گوشت آن را از استخوان جدا کرده چند نوبت
با سیر بن بشویند پس با آب و نمک و شبت بپزند تا مهرا شود [illegible] استعمال نمایند و چون پوست آن را
در شراب بپزند و در گوشت [illegible] تسکین وجع کند و مضمضه که در آن پوست افعی جوشانیده
باشند وجع اسنان را تسکین نماید و چون پوست سوخته آن را بر داء الثعلب [illegible] مانند موی بروید
و چون [illegible] تسکین وجع بود و گفته اند که چون [illegible] توانند و [illegible] از آن
با زیت بر خنازیر طلا کنند تحلیل نماید و مجرب و صحیح است

خبز [illegible] آن نان گندم پاک [illegible] است [illegible] نمک و خمیر و پخته [illegible] باشد [illegible]
اکل حرارت عارضه او زایل گشته و سرد شده باشد و نان [illegible] که ماخوذ از [illegible] گندم بود [illegible] است
و غذائیه آن بیشتر و [illegible] و قابض شکم باشد لکن بطیء الانحدار باشد و بطیء النفوذ بود و [illegible]
که نخاله آن بسیار بود [illegible] و سریع الانحدار و سریع النفوذ باشد اما غذائیه او کمتر بود
و نان [illegible] که از [illegible] گندم [illegible] ماخوذ باشند حکم او متوسط بود میان سمید و خشکار و قابض

شکم باشد و با [illegible] غلیظ نفاخ و بطیء الهضم و مولد [illegible] و سده باشد لکن اصحاب [illegible] را
[illegible] را نافع بود و نان [illegible] سریع الهضم باشد [illegible] در [illegible] قوت را جاذب بود و نان
[illegible] تر از آن [illegible] و غلیظ و دیر هضم بود و نان قطایف مولد خلط غلیظ باشد و نان معموله
بشیر کثیر الغذا و بطیء الانحدار و [illegible] بود و نان خشکار [illegible] شکم ببندد و نان خشک با آب [illegible]
نفاخ و بطیء الهضم باشد و نان ماخوذ از گندم [illegible] حکم خشکار دارد و در نان [illegible] قبض شکم زیاده
از نان [illegible] بود و نان جو بارد یابس است و نفاخ و قلیل الغذا و قابض شکم بود و نان برنج قابض
و بطیء الهضم باشد

خبازی نوعی از ملوخیاست و بعضی گفته بستانی ملوخیاست و بری خطمی
خطمی و نیز خطمی مخصوص [illegible] جاری باشد و طبیعت آن بارد و رطب [illegible] اول [illegible]
و [illegible] الهضم و [illegible] و مسکن سعال حار و یابس و [illegible] شکم [illegible] بول و [illegible]
زنبور است و نمله و حمره و ابتدای اورام حاره و [illegible] و قروح کلیه و مثانه را نافع باشد
و مضغ [illegible] را زایل کند و جلوس در طبیخ آن صلابت رحم [illegible] سازد و ورق [illegible]
سوختگی آتش را اصلاح آورد و بستانی [illegible] باشد

[illegible] بشیرازی [illegible] گویند [illegible]
و بعضی [illegible] گویند و طبیعت آن [illegible] سرد و [illegible] نافع بود و چون [illegible] بنوشند
[illegible] بکند

خرنوب جمیع [illegible] مجففاند و اقوی خرنوب [illegible] است و طبیعت آن [illegible]
یابس [illegible] محلل اورام حاره است و [illegible]
و [illegible] رطوبات [illegible] و مانع [illegible] و قاطع نزف [illegible]
بواسیر باشد و [illegible] ماخوذ از آن [illegible] بود [illegible] قابض و جاذب [illegible]
و مانع نزف بواسیر و [illegible] باشد و [illegible] را نافع بود و [illegible] بارد و یابس است
قروح [illegible] را نافع باشد

خراطین حار و یابس است در [illegible] و جاذب

وهاضم طعام وقاطع بلغم ومسقط رطوبات راس ومفتح سده مصفاة ومسهل معطش بود وکوبیده
آن وجع کمر وطحال را بجای ونقیل رحیانات را برمرضه را نافع باشد وچون بریان ساخته
بنوشند هضم تیز کرداند وطلاء آن جرب وقوبا وبرص وکلف را آید نافع بود ووجع مفاصل وعرق
النسا ودبیله وورم طحال واورام مزمنه را نافع بود وکفته اند که اکر نوبالیع
حرز ایل شود وقتی که از حمام بیرون آمده باشند اکر پاس پاده را بانکشت چند فرو نهند
چندانکه خون آلوده شود پس خردل کوفته بلبن تمامی زند وآب بسیار از آن روان کردد
تا به وحماد آن با کوکرد وخاکستر بر حیلیل بدهد واز دود آن جانوران بکریزند وآب آن
چون درکوش چکانند وجع کوش ودرد دندان را ساکن کرداند وچون در حصیر انکور بریزند
مانع علیان اوکردد واستعمال آن با عسل غشا وقه وخوشبوی حقن را ببرد وچون سحق کرده
بر دندان نهند تسکین وجع نماید وچون با انجیر بکوبند ودرکوش نهند ثقل سمع ودوی را
زایل کرداند وچون ببویند عطسه آورد ووجع واختناق رحم را مفید بود ومقدار مستعمل
از آن دو مثقال باشد واز خردل بری اخلاط بد حاصل کردد وصداع آورد وبدماغ مضر بود
واصلاحش آن باشد که با سکه وبادام بپرورند ودر محل خوردن نمک هندی اضافه کنند
دکونید مصلح آن صندل وکافور وکلاب باشد

خربق ابیض

بهت چیست تا بیخ
خطمی از عروق بسیار بود وتلخی آن زیاده از تلخی حرلق سیاه بود وکیاه آن بلند
ساق آن مکمل بود وطول ساق آن چهار انکشت معمول باشد ومجوف بود وبهترین آن
سفیدی بود که زود منعقد شود ولعاب داشته شود ودر حال زبان را سخت بکزد
وطبیعت آن حار یابس بود در دوم نا نشانات وسحق وبلج وبهیج سعال ومنقی بلغم ومخرج
فضول لزجه بود ومعده را از اخلاط مختلفه پاک سازد وفالج ووجع واوجاع مفاصل بود

نافع باشد

نفع باشد واز شرب مسحوق تشنج حادث شود وادیه آن بود که سنه شبانروز در آب باران خیسانند
بعد از آن صاف کرده بنوشند وشرب آن در خوردمه جایز نیست وطلاء آن بهق وقوبا را وجرب را حکه
زایل کرداند واحتمال آن در طمث وقاتل جنین باشد وآن سهل کند دود آن ... باشد

خربق اسود

حرافه وتیزی آن زیاده از حرافه ابیض بود وبرک کیاه آن مشابه برک خیار بود لیکن از آن
سیاه تر وساق آن کوتاه بود وآن را عروق بسیار از یک بیخ باشد واین عروق مستعمل باشد
وبهترین آن متوسط در سمن وتهی از عفونت وخلط باشد ورنگ آن کبوتری بود وزود شکند
ودرانه رونق آن مثل پرده عنکبوت باشد وطعم آن تیز بود وزبان را بکزد وطبیعت آن حار
یابس است در سیم ومحلل وملطف وسخن ومجلا وقوی مسهل سودا وصفرا وبلغم از جمیع بدن
ومدر بول وطمث باشد ووسواس ومالیخولیا وامراض سوداوی ووجع شقیقه مزمنه را نافع
بود وبدن را از مزاج خود بکرداند ومزاج جوانی بیابد افاده کند ومقوی رجال وانوثا
بود ودبا وضعفا را زیان دارد ومقدار ماخوذ از نیم درم باشد وطلاء آن بهق
وبرص وثالیل ونوبه ها وناصور را نافع بود وکوشت فاسد را فانی سازد واکتحال آن
بصر را تیز کرداند وچون در کشه بپزند ودر کوش چکانند دوی را ساکن کرداند ومضمضه
بدین کشه وجع اسنان را فایده دهد وطبیخ آن چون درکوش چکانند ثقل سمع را ببرد ومکرر
مضر بود وباشد که خناق آورد ومصلح آن کثیرا وقطر اسالیون وصعتر ودوقو بدل
آن بنصف وزن آن بیخ زیتون است ونصف وزن آن غاریقون است واین ماسویه کفته بدل
بیخ آن شش کند باشد

خرنوب

بهترین آن شامی باشد شامی بار وقابض ومجفف یابس در درجه
دوم است وبعضی کفته اند حار است ومانع سیلان دم ومواد حلقه باشد وطبخ آن
شکم براند وهضم نشود وبمعده بد باشد ومضرت آن را کم سازد ودیاس در بر بطیه شود

دفع کند و معده مضرت نرساند بلکه تقویه دهد و چون نارسیده آن را بر ثالیل و خرنوب نبطی که آن را
خرنوب الشوک و قضم قریش خوانند بارد و قوی القبض و مجفف و یابس در سیم است نارسیده آن را چون
سخت بر ثالیل مالند ازالت دفع نماید و مضمضه بطبیخ آن درد دندان را ساکن کند و قطع اسهال را
نافع باشد و چون بخورند یا احتمال نمایند سیلان و طمث دم مفرط را حبس کند و جلوس در طبیخ
مقوی مقعده باشد

خروع — حار یابس است در دوم مسهل بلغم و محلل و ملین صلابت باشد
و قولنج و فالج و لقوه و وجع مفاصل بلغمی را نافع بود مقدار شربتی از آن سی
دانه بود و ضماد کوفته آن ثآلیل و خنازیر را زایل کند و چون ضماد سازند اورام
پستان و نقرس بارد و وجع مفاصل را نافع باشد

خرما — گرمست و در جمیع اعمال
باشد و طبیعت آن حار یابس است و پوسته آن در سیم است و چون بکوبند و بر جراحت ضماد
سازند و خون بازدارد و رنگ شیر منفعتی عجیب ببینند و چون با پیه آن بپزند و در گوش
چکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون بکوبند و خشک کنند و خورده باشند و بارد و مجفف
بر قضیب مالند بزرگ گرداند و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان و خفقان را نافع
باشد

خزف — سفال بارد یابس است و خزف تنور چون بکوبند و ضماد سازند نقرس
و جرب و حکه و قوبا و سعفه و حصف و کلف و نمش را زایل کند و خزف کاسه چینی...
جلا دهد و جگر را ببرد

خزیا — خنبه تری است بهترین کاهو بستانی تا ستانی طبیعت
بارد رطب در دوم و غذائیت آن زیاده از سایر بقولات و در پخته آن غذائیت بیشتر بود و خوشتر
که از آن متولد گردد بهتر از خونی که از سایر بقول حاصل گردد و در غیر معمول نفع کمتر بود و چون
در میان شراب نوشند مانع سکر شود و مخدر دو مسوم و مسدر و مکثر شیر و سریع الهضم بود و عطش
و التهاب حرارة معده و یرقان و خفقان ... را نافع بود و مداومت اکل آن مظلم بصر و مدر

دلکه حرکس و ضعف باه بود و مصلح از کرفس و نعناع باشد و چون طلا سازند بر چهره و اورام حاره
ضعیفه و رو دن را نافع باشد و تخم آن مجفف منی و مسکن شهوة باه بود و در حلقوم را کم کند و در گزیدن

خرنوب — رتیلا و عقرب را فایده دهد | خس بحری است | خشخاش — سفید آن بارد و یابس است
در دوم و بعضی گفته اند رطب در دوم و سیاه در دوم مغلظ و منوم و مسکن صداع و قاطع سهال و مسکن
حار و نفث الدم و رطوبت معده را نافع باشد و مواد حاده نازله از سر بسوی سینه را نافع بود
و با عسل مکثر منی باشد و شیرینی آن دو درم تا یک درم و غذاء آن اندک باشد و مصلح آن قند با عسل
و اکل آن مسکن حرارة و پوست آن نافع بود و چون بر سر ضماد کنند منوم و مسکن صداع حار باشد و خشخاش
سیاه بارد و یابس است در سیم و بعضی گفته اند در چهارم و منوم و مخدر و مغلظ و مجفف بود و حرارة
جگر را نافع بود و چون بکوبند و با شراب بیاشامند مانع سیلان رطوبات مزمنه از رحم شود
و چون کوفته با آب بر پیشانی و صدغین ضماد کنند سهر را نافع بود و چون سحق کرده با کندر ضماد
کنند

خصیه الثعلب — طلا سازند صداع حار را نافع بود | حار رطب است در اول شیخ و فالج را نافع
بود و باه را قوة دهد و قایم مقام سقنقور است و در منفعت خصوصا با شراب و قدر مستعمل از آن
دو مثقال بود

خصیه الکلب — بعینه مانند خصیه الثعلب و از دو نوع بود که بزرگ و صغیر و آن
در روح بود زوجی فوق دیگر رخو بود و دیگری املس و طبیعت آن حار رطب است و اکثر رطوبت فضلیه
هست و محلل اورام بلغمیه و منقی قروح و منضج نواصیر و مثل قروح خبیثه ساکله باشد و قلاع را
نافع بود و بعضی گفته اند که رطب آن باه را زیاده کند و یابس آن قطع باه نماید و گفته اند نوع بزرگ آن
و صغیر قاطع باه و هر یک از نوعین مبطل فعل دیگری بود و بعضی گفته اند که نوع کبیر مرد بخورد و
فرزند نر آید و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مونث آید و رد

خطمی — بارد رطب و بعضی
گفته اند حار معتدل است و این حق است زیرا که در آن تلیین و انضاج و تحلیل و ازلاق و اینها از فعل

مرارت نه و خنازیر و دبیلات و مراق و ورم پس گوش و ورم مقعده را و ورم حاره و متویه و سعال
و نفث الدم و عطسه و عرق النسا و تمدد اعصاب نافع خفقان را نافع بود و حدوث ورم را
مانع و عکس ادرار باشد و چون بکشند [illegible] قولنج را دفع کند و چون قوی البدن بخورند زرم سازد
و چون با صمغ البطم احتمال نمایند صلابت رحم را اصلاح آورد و چون با سرکه بر بهق طلا کنند
و در آفتاب نشینند زایل گرداند و چون با سکو یا شراب طلا سازند منع مضرت هوام کند و طبیخ
[illegible] زنبور نماید و ضماد برگ آن اورام پستان و ذات الجنب و ذات الریه را فایده دهد و طبیخ بیخ
آن جهت قروح [illegible] نفث الدم و حرقه [illegible] و اورام مقعده را و اسهال اسود [illegible] عسر البول
و حصاة را نافع بود و تخم آن سعال حار را نافع بود و [illegible] کلیه باشد و صمغ آن [illegible] شکم [illegible]

خفاش
[illegible] گفته که چون بچه او [illegible] در محل [illegible] نور قمر بگیرند [illegible]
از آن [illegible] یکی [illegible] چون [illegible] در پوست [illegible] سازند قبل از [illegible]
به [illegible] بر بازوی مصروع یا بر گردن او بندند صرع از او زایل شود و این [illegible] و چون
خفاش [illegible] و گفته اند چون [illegible] خناق و ورم حلق [illegible] مانند نقرس [illegible]
و چون در چشم کشند بصر را قوة دهد و دماغ آن چون با عسل [illegible] کشند ابتدای نزول آب را نافع بود و
زهره در خواص [illegible] چون [illegible] زنی [illegible] و [illegible] در [illegible]
هر که [illegible] بخورد مست شود و چون خون آن [illegible] زنان چنانچه [illegible]
[illegible] زنی [illegible] زایل شود و ارسطاطالیس گفته که چون زهره آن [illegible] کنند
موی [illegible] کند [illegible] بر [illegible] کند [illegible]
[illegible] سازند [illegible] آن [illegible] شود و چون [illegible] با زهره [illegible]
سازند بر موی [illegible] کنند [illegible] شود و سرگین [illegible]

خطاف
چون [illegible] در روغن [illegible] بپزند [illegible] بر عرق النسا [illegible] نفع رساند
و طبیخ آن [illegible] چون [illegible] شکم [illegible] و وجع الورک را نافع باشد و چون [illegible] بول براند و
[illegible] فالج [illegible] نفع رساند و گفته اند [illegible] گرداند و چون سر او را با روغن زنبق [illegible]
با آهن [illegible] شود و صاف سازند آن روغن نقرس و فالج قدیم و رعشه و ورم [illegible]
نافع بود و زهره او چون بر فرج زنی مالند که عسر ولادت داشته باشد [illegible] و چون
برکف پا مالند باه را برانگیزد و چون با آب [illegible] در چشم چکانند ابتدای آب را نافع باشد و چون [illegible]
در زیر بالین کسی نهند چنانچه نداند بخواب رود و اگر [illegible] زن [illegible]
و اگر در سوراخ موش نهند موشان از آن سوراخ بگریزند

حلزون
مرکب از جوهر حار و بارد و
لطیف [illegible] بارد غالب بود و طبیخ آن [illegible] سازد [illegible] قوالنص [illegible]
قوی و مانع [illegible] و التهاب [illegible] فرو [illegible] بود [illegible] هضم [illegible]
[illegible] باه [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] کند از هر عضو که باشد
و معده حار [illegible] قوة دهد [illegible] طعام [illegible] نفع کند [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] حار [illegible] دهد [illegible]
[illegible] قوة دهد [illegible] سازد [illegible]
نفع کند [illegible] خناق [illegible] اسود دارد [illegible] کند [illegible]
آورد [illegible] بصر را ضعیف کند [illegible] سازد [illegible] سازد
[illegible] باشد [illegible] شود و چون [illegible]

خیار
ممزوج سازند مضرت آن کمتر شود
بارد [illegible] ثمره [illegible] نافع بود
[illegible] باشد و چون [illegible] نافع بود [illegible]

بجوشانند سکنجبین صالح حار را نافع بود و چون بر صرع و قی [illegible] بنهند نفع رساند و خلاف دم و جراحات عظام را فایده

دهد و آب انگور ترش [illegible] اصلاح [illegible] شکسته و یرقان و سده که از گوشت بود دفع کند و منع آن ضعف بصر را نافع

بود بهترین آن شراب انگوری زرد خوش طعم قوام متوسط [illegible] و طبیعت آن حار

خمر

در دوم و حرارت شراب سفید رقیق کمتر بود و غذا کمتر دهد [illegible] ملین طبع بود [illegible] المزاج را موافق شد

و حرارت سیاه غلیظ زیاده بود و غذا او زیاده [illegible] الهضم و سمین بود [illegible] متوسط باشد و [illegible]

دیر الهضم [illegible] شکم بود [illegible] مخفف بود و باعصاب و حواس مضرت رساند و شراب [illegible] غلیظ دیر هضم

و سمن بخشد و حرارت کمتر از شراب انگوری سیاه بود [illegible] منافع [illegible] شراب [illegible] کوزه شد

نباتی که برگ آن همچو برگ [illegible] و ساق آن املس و بر سر آن گل سفید بود و بیخ

چون دراز [illegible] سفید باشد [illegible] بلوط و آن [illegible] و طبیعت آن حار [illegible] محلل بود

و عصاره آن تنها یا با کندر و عسل چرک گوش را [illegible] نافع بود

و آب آن با [illegible] سوختگی آتش را [illegible] سودمند بود و چون دو درم با شراب [illegible]

و سرفه را فایده دهد و چون در گوش چکانند ثقل سمع و درد گوش را ببرد و بیخ [illegible]

و [illegible] و اورام پستان و جراحات و قروح [illegible] را نافع بود و با [illegible] ورم حار را نافع کند و خنازیر

آن [illegible] ورم [illegible] را [illegible]

و موی برویاند [illegible] موضع [illegible] چون [illegible] سازند [illegible]

[illegible] فایده [illegible] و گفته اند [illegible] آن بکوبند [illegible] ابهام [illegible]

یا در روغن زیتون بپزند در گوش [illegible] وجع چکانند درد [illegible] را ساکن گرداند و چون بکوبند با عسل

بر شکم مستسقی [illegible] منفعت [illegible] چون [illegible] بخورند [illegible]

سازد و ساق تازه آن چون بپزند [illegible] بنوشند [illegible] نفع عجیب [illegible]

موی [illegible] شراب بلغم عقرب را فایده دهد و چون بر شکم [illegible] و برگ و گل آن چون [illegible]

خطمی

کنند نافع باشد چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش چکانند [illegible]

سکین وجع نماید [illegible] آن در گوش [illegible] و چون آن در روغن چند نوبت [illegible]

[illegible] قطع کند و نفعی عجیب رساند و چون [illegible] بر موضع لسع عقرب بمالند در [illegible]

خولنجان

حار یابس است در دوم لطیف [illegible] ریاح و هاضم طعام [illegible]

[illegible] و نفع وجع کلیه و برودت کلیه [illegible] و عرق النسا [illegible]

[illegible] بلغم را نافع باشد [illegible] و بوی دهان خوش کند و گفته اند [illegible]

چون بکوبند و [illegible] با نیم [illegible] شیر [illegible] و تازه [illegible] زنند [illegible] بنوشند [illegible]

قوه دهد و این مجرب و صحیح است و گویند [illegible] مصلح آن [illegible]

خوخ

آن بود آن [illegible] است و گویند بدل آن [illegible] است [illegible] بهترین آن

[illegible] الخوخ [illegible] و این نوع زود تر هضم شود و از معده زودتر

منحدر گردد و آن نوع که صلب بود [illegible] غلیظ تر بود و دیر تر هضم شود

و طبیعت آن بارد و رطب است در آخر درجه دوم [illegible] در آن [illegible] رسید آن معده

حار خوب بود و عطش [illegible] دفع کند و اشتها طعام آورد و اصحاب امزجه حاره [illegible]

ملین طبع بود و [illegible] نافع باشد و رطوبت [illegible] سریع العفونه بود و مولد بلغم [illegible]

[illegible] نافع [illegible] بطی الهضم بود و معده [illegible] باید که [illegible]

قبل از طعام تناول نماید و [illegible] از آن [illegible] عسل [illegible] برگ آن [illegible]

قطع [illegible] و چون آب برگ آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر ناف [illegible]

خیار

کرم شکم بکشد و شرب [illegible] برگ آن همین عمل کند خیار قند گویند [illegible]

ولطف ابرد افت بود و در آن ماند قبضی است بهترین آن که چاک بود و تخم آن قبض باشد و مغز آن بهتر از جرم
بود و طبیعت آن بارد و رطب است در دوم و مولد بلغم غلیظ و عسر الهضم و مستعد عفونت باشد و جگر و معده حار و عطش
و حمیات محرقه را نافع بود و بول براند و چون [illegible] بیاشامند عطش بنشاند و [illegible] مثقال
با ده درم نبات مسهل [illegible] باشد و گاه باشد که سبب [illegible] آن صفرا محدث عطش بود و معده [illegible] باشد
و احداث وجع معده و خاصره و قولنج ریاح غلیظه کند و مصلح آن عسل موز باشد و تخم آن اخراج صفرا
و ورم حار [illegible] را نافع باشد و لعاب [illegible] بول بود

خیارچنبر نیز گویند و بهترین آن

سیاه رشید بود که فلوس آن براق و پوست آن تنک باشد و طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و محلل اورام
حاره و [illegible] و مخرج صفرا المحترق و منقی [illegible] بود و [illegible] آن [illegible] باشد به جستن [illegible]
حامله بلدان [illegible] توان کرد و با تمر هندی مسهل صفرا باشد و با [illegible] مسهل رطوبت و بلغم و با [illegible]
عنب الثعلب [illegible] و اورام حاره که را نافع باشد و قولنج [illegible] و [illegible] نقرس و وجع مفاصل را و ورم
فایده دهد و غرغره بدان با آب کشنیز تازه و لعاب بزر قطونا با آب عنب الثعلب خناق را دفع کند [illegible]
سه درم تا ده درم با آب گرم و بمرد هم ضعیف [illegible] مضر باشد و محدث مغص بود و مصلح آن روغن بادام
باشد و بدل آن نیم وزن آن نخجیر [illegible] و وزن موبز منقی دانک [illegible] بود

خیربوا مال [illegible]

بو گویند و بهترین آن تازه و فربه تیز بود و طبیعت آن حار یابس بود در سیم و [illegible] لطف هاضم غذا و مشتهی طعام
و منقی معده از خلط بلغمی [illegible] بود و امراض بارده [illegible] دماغی و برودت معده و جگر را نافع
باشد

بهترین آن تازه است و طبیعت آن حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند در اول و [illegible]

آن محلل ریاح غلیظه دماغ بود و برودت و رطوبت دماغ را دفع کند و طبخ آن حیض را براند و ورم رحم را
نافع باشد و جلوس در آب [illegible] مشیمه و جنین مرده بود و [illegible] آن [illegible] حیض باشد و چون دو مثقال
از آن [illegible] حیض را براند و ریاح معده و امعا و فواق را دفع کند و چون زن با عسل فرزجه سازد بچه زنده

بلغم

بکشد و جنین مرده بیرون آورد و چون با موم روغن [illegible] سازد شقاق مقعده و انگشتان را نافع بود و طبیخ
بیخ آن با سرکه در دندان ساکن کند

خولنجان احمر

بهترین آن چینی خوش بوی سرخ [illegible]
سرخ است که در آن [illegible] باشد و طبیعت آن حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند در دوم مفرح و منضج و هاضم و مقوی
کبد و معده و مجفف رطوبات و جاذب [illegible] خفقان و اخلاط فاسده و منقی دماغ و مسکن وجع
کوش [illegible] و [illegible] سقط جنین و در غایه لطافه باشد و در آن تریاقیت سموم [illegible]
و نزلات و زکام و سعال مزمن و ربو و استسقا و [illegible] بول و رعشه و لقوه [illegible] و صرع و استرخا
و [illegible] را نافع بود و سینه را پاک سازد و دهن را خوب کند و باد [illegible] را و چون بخورند یا در چشم کشند
غشاوه و ظلمه از چشم ببرد و رطوبه غلیظه چشم دفع کند و با زرده تخم مرغ و موم و روغن زیتون
اوجاع رحم و کلیه و اورام [illegible] را سود دارد و چون با [illegible] سازند لسع عقرب [illegible]
طلا سختن [illegible] هر دو با [illegible] بواسیر [illegible] بود و چون با عسل طلا سازند کلف [illegible]
زایل گرداند و چون با مصطکی بجوشانند و آب آن را بنوشند فواق را نفع رساند و مضر مستعمل [illegible]
بکبد رم باشد و گویند مضرت مثانه و مصلح آن [illegible] بود و بدل آن ضعف وزن آن [illegible]
با ضعف وزن آن کبابه [illegible] و گویند بدل آن [illegible] خولنجان باشد و روغن [illegible]

دارشیشعان

حبه رجشه [illegible] و دهن [illegible] خار ناک [illegible]
[illegible] فرفه بود لیکن [illegible] غلیظ [illegible] سرخ [illegible] بود و آن [illegible] و در آن [illegible] قبض
و حرافه سخن بود و بعضی [illegible] و بهترین آن [illegible] خوشبوی و خوش طعم باشد که از زیر [illegible]
سرخ بیرون آید و طبیعت آن حار بود در درجه اول یابس در دوم [illegible] و محلل ریاح
و قابض و حابس نزف [illegible] و مصلح عفونات و [illegible] رطوبات غلیظه و مقوی
مثانه باشد و استرخاء عصب و نفث دم [illegible] بول [illegible] متعفنه و [illegible]

وبهق را نافع بود و شکم ببندد و چون از آن فتیله سازند و در بینی نهند تنقیه [illegible] ببرد و چون
سحق کنند و با روغن چربی در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و چون سحق کرده بر سگ گزیده
بپاشند و بر وی نهند نفع کند وجع آن نماید و مضمضه بطبیخ آن قلاع را دفع کند و دندان را محکم
نماید و احتمال آن بخور جنین بود و قدر شربتی از آن یک درم باشد و سحق کرده مضرت بجگر و مصلح
او فوه است و بدل آن جنطیانا عصب بوزن آن سادوران و ثلث وزن آن ... و نصف
وزن آن درونج است   زرنباد گرم و خشک است در دوم و بهترین آن
غیر مسوس است که اگر یک روز در آب گرم بگذارند نگذارد و طعم آن شبیه بطعم فلفل بود و محلل ریاح
و مقوی معده و مشهی و مفتح سده جگر و سپرز و مزیل امراض بارده باشد و معده را از خلط رطوبات
لزجه پاک سازد و عرق النسا و نقرس و فالج و صرع را نافع بود و در تقویه باه قائم مقام
زنجبیل باشد و طعام را از معده بسهولت بگذراند و بادها را از معده و امعا دفع کند و چون
با رطوبة جگر بز بریان کرده در چشم کشند شبکوری ببرد و خوردن و طلا کردن با روغن
گل نهش هوام را فایده دهد و قدر شربتی از آن نیم درم باشد و مضرت بصداع و مصلح
آن صمغ عربی است و بدل آن بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و نیم وزن آن
زرنباد باشد   بهترین آن تازه است که لون باطن آن کرد [illegible] بود
ظاهر مایل بحمره و طبیعت آن حار یابس است در سیم و در آن رطوبت فضلیه غیر نضیجه هست و محلل
و جاذب رطوبات غلیظه از عمق بدن و ملین شکم بود و چون با دیگر ادویه ...
و باه را قوی گرداند و ... و باد زیاده و هوام ...
... بصلاح آورد و ...
... و ... نفع ...   ...

بول

بصره بت که از سیلان رطب فارسی بود و طبیعت آن حار رطب است و جلا و ... طبع ...
و مولد خلط چون سودا و صداع آرد و مصلح آن بادام و خشخاش بود و ... آن گوشت سکنجبین ...
... زهره او چون ... نمایند صداع را مفید بود و چون با سکنجبین بنوشند وجع کبد را دفع کند
و چون با عسل و آب رازیانه اکتحال نمایند بصر را تیز گرداند و خون او چون بیاشامند خون را
زایل گرداند و چون خون او گرم بر اورام بمالند زود نضج دهد و اکتحال بآن مانع نبات موی ...
بعد از آنکه قلع نموده باشند و پیه او چون طلا سازند وجع و ... مفاصل ...
و برص را زایل گرداند چون چند روز متوالی بمالند و داء الثعلب را بصلاح آورد و ...
و شقاق که از سرما حادث شده باشد دفع کند   دجاج بهترین مرغ خانگی است که تخم نکرده باشد
و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و رطوبت و زیاده از ...
جید الغذا باشد و عقل و دماغ و منی زیاده کند و آواز را صاف سازد و لون را خوب گرداند
و ماء اللحم او مفید بود و چون شکم او بشکافند و همچنان گرم بر نهش هوام نهند و در ساعت زایل
نماید و منع سریان سم کند و دماغ او ... دماغ بود دفع کند و با شراب نهش
هوام [illegible] مفید بود و بیضه او را چون چند روز متوالی بر سر صاحب مالیخولیا مالند نفعی عجیب
و خشونت لسان و اوجاع رحم را نافع بود و زایل و چون بیاشامند با شراب قولنج بگشاید
دراج گوشت او بهتر از گوشت کبک بود و طبیعت آن مایل بحرارت باشد و فهم و دماغ و منی زیاده
و شکم ببندد و فربهان را موافق باشد   دارصینی بهترین آن خوش و طبیعت آن حار یابس است در سیم
و مفرح و مقوی قلب و ملطف و محلل نفخ و مسخن قلب و کبد و معده و هاضم طعام بود و خفقان بارد
و اوجاع رحم و اوجاع و اورام بارده و مالیخولیا و شرب سموم و لسع عقرب و رتیلا را نافع بود و بادهای غلیظ
که در رحم و معده و احشا باشد دفع کند و قدر شربتی از آن یک درم ... مضرت ... و مصلح آن [illegible]

وبدل آن خل زرنباد و دو ثلث زنجبیل باشد ... دردی شراب ... ریاس ... بود و چون
با شبنان کوفته ... سازند و هر روز بر روغان کلف و نمش و آثار شبیه ... که در رو بود ببرد و دردی که
چون خشک کنند و بسوزانند چنانچه ... سوزانند تا سفید شود و بشویند مانند توتیا جلای ... و محرق ...
و سحق و مجفف بود و گوشت زاید را قطع کند و مانع سیلان مواد ... باشد و چون ... و اکتحال بآن
آثار قروح از چشم ببرد و ... را زایل کرداند و چون با ... مخلوط سازند قلع ... سفید ... ناخن
بکند و چون با روغن مصطکی ... مانند ... سرخ کردند و دردی ... محرق ...
تهیج و ثبور را دفع کند و مانع سیلان مواد ... باشد و چون ... طلا سازند ...
... نماید ... اورام بارده ... درخت ... بارد یابس ... درجه اولی
و در آن قبض و ... جراحات تازه را ... سازد ... که با سرکه جرب ... را ... آورد
و عصاره او چون نیم گرم در گوش چکانند ورم گوش را نافع بود و چون با عسل در چشم کشند تاریکی چشم را
زایل کند و پوست آن ... و قبض ... بود و چون بر جراحات ... نفع رساند و چون بکوبند ...
و با سرکه ... طلا سازند زایل کرداند و چون ... پوست غلیظ آن با آب ... بنوشند مسهل
بلغم باشد و بیخ آن چون ... و طوبتی که از آن بیرون آید و در گوش چکانند کری ...
که از طول عرض ... عارض باشد زایل کرداند ... پارسی ... گویند ... در ...
در دوم ... و ... چون طلا سازند اورام ... و جرب و حکه و ... مفاصل را
نافع باشد و طبیخ آن چون در خانه بپاشند ... و ... شود و ...
و ... پوست چنار ... آن بارد در اول و یابس ...
آن چون ضماد سازند اورام ... و جراحات ... مفاصل و اورام ... و ... را نافع
باشند و پوست چنار چون در سرکه بپزند ... آتش سفید بود و مضمضه بآن وجع اسنان را

الکلی ...

تسکین دهد و ثمره تازه آن با شراب ... هوام را نافع بود و جوز آن با ... چون ضماد کنند
همین فایده دهد و غبار برگ آن بسمع و بصر و سایر حواس بد بود ... دوار ...
و مداواة آن ... تازه کنند و برگ تازه آن چون بشویند و ... ضماد سازند ... نزول
از چشم کند ... نافع بود ... و برگ و ثمره ... بکرزاد ...
دماغ بهترین ... طیور ... مرغ کوهی بود و بهترین ... مغز ... از آن ...
و طبیعت آن بارد و رطب و غلیظ و مولد بلغم و اخلاط غلیظه و ... مقوی باه ...
... و ضعف معده و ... شهوه طعام و ... شکم باشد و مصلح آن خردل و ...
بود و خوردن آن شراب ... و ... را نافع باشد و با سرکه ... بنوشند صرع را ... بود
و دماغ ... اورام ... و دماغ طیور ... را نافع باشد ...
خون ... که ماخوذ از حیوان صحیح المزاج خالی از اسقام و آفات باشد و ...
... غالب بود و چون ... که چون ... مالند و ... کلف ... کنند نافع بود
و اورام حاره بزودی نضج دهد و خون ... با شراب بیاشامند صرع را سود دهد
و خون ... چون بر جراحت ریزند خون را حبس نماید و خون ... نافع باشد
... بود و چون بسوزانند و خاکستر آن را در بینی دمند قطع ... کند و خون خفاش ...
در چشم کشند مانع نزول آب گردد و خاکستر آن ... تیز گرداند و خون ... رعاف را
قطع نماید و خون ... نافع باشد ... عصاره ... سرخ ...
و بهترین آن سرخ صاف که با آن چوب نبود و طبیعت آن بارد و یابس است و پوست آن بارد
یابس است و ... آن ... بود و مقوی ... و ... و مانع ... و ... قروح و جراحات تازه
و مقوی ... و شکم ... و چون ... از آن ... مرغ ... را نافع بود و ... را

مفید بود و بدل آن بزعم بعضی در جمیع افعال کاهو است و کاکنج رو عجمی است و حب خطلا او را نیز گویند و آن سه نوع است چینی و سنجری و هندی چینی سنگ فرش بود و سنجری مانند حب انگور سرخ منقط بنقطهای سیاه کوچک و هندی از چینی کوچکتر و از سنجری بزرگتر باشد و مغز او تیره بود و ما بر الصفرة واقوی و اجود همه دو سه چینی است و بعد از آن هندی و سنجری اضعف اعمال و بدل او مغز است
و طبیعة آن حار یابس است در چهارم و باید که بار پوست از آن جدا کنند چیزی باریک مانند پر کنجشک از آن بیرون آید آن را بیندازند که سم است و مغز آن را بقدر یک حبه و نیم مانند
و اندکی زعفران و کتیرا و رازیانه بنوشند و اگر با ادویه مسهله مخلوط سازند بار نکنی که درار
و افیون و افربیون با شد جمع نکنند و در شهرها و مزاج حار استعمال ننمایند و از او سهل ر طوبات و سودا
و بلغم از مفاصل بود و وی فقط سودا شور کند و لیکن سبج امعا بود و مصلح آن شیر تازه و صمغ عربی
و کتیرا است دوقتاع تخم خربزه است و بهترین آن تازه زرد بود و طبیعة آن حار در سیم یابس در
اول است و منفج سده و سحق معده و مسکن مغص و محلل ریاح است و معین بر آمیزاو و منقی سینه
از بلغم غلیظ باشد و سعال بلغمی و سحج اطفال را نافع بود و لذع عقرب را فایده دهد و چون
بجوشانند و آب آن را بنوشند با موضع لذع مالند و شهوه جماع ببرد و بمثانه مضر بود و مصلح
آن مصطکی است و شربتی از آن یک درم باشد دودة کرم قرمز که آن را دود الصباغین گویند کرمی است
که از درخت بلوط و مانند آن گیرند تازه آن مبرد است و در آن تیبی است و مجفف لذع بود و سحق کرده آن
با سرکه و عسل جراحات عصب را نافع بود و دود حریر که آن را کرم ابریشم گویند و چون خشک سازند و در
خرقه اعتوا کنند و در هجوم بیا ویزند تب ربع زایل نماید و چون خشک ساخته سحق کرده سه درم از آن
داخل خوله ارزارد گندم کنند و چند روز متوالی بنوشند زنگ رو را سرخ گردانند و بدان را فربه سازد و حار
بارد یابس است چون با مروارید ساخته و توتیای هندی مساوی مسایده کنند و در چشم کشند بیاض را ببرد

دهن الکتان

وتنج

و خاصه آن چون کسی که زهر افعی بخورده باشد یا ملسوع شده مهلک بود و چون سحق کرده بر سر کسی که برقوبا بگذارند
زایل کند و اندو صعفه که در سر و سبج بدان باشد ببرد دهن روغن بیدانجیر و روغن حب حار
و یابس است در دوم محلل و لیکن زیت انجح است و مشابه روغن زیتون کهنه است و روغن بیدانجیر
در تحلیل اقوی است و جرب و ثبور و حکه و قرحه غلیظه و جرب و قروح سر و وجع گوش و اورام مقعد
و انضمام رحم را نافع باشد و روغن سوسن و روغن یاسمین حار یابس است در سیم و ملین و مقوی اعضا و
منضج و مسکن اوجاع اند و عیار و سر خاره را نافع بود و دود سیل و ادرار گشاده و روغن انجره و قرطم حار در اول
رطب در ثانیه اند و روغن گل و روغن به و روغن سیب تبرید و قبض ساده نیست و روغن گل التهاب دماغ را
و اورام را نافع باشد و قوای دماغ و فهم زیاده کند و روغن بابونه حار بتعدیل و مسکن اوجاع و محلل
بخارات است و عیار و سر خاره را نافع باشد و روغن شبت انجح از وی است و روغن بنفشه مبرد است
و در آن قبضی نیست و روغن سداب محلل نفخ و ریاح و مسکن اوجاع مزمنه باشد و روغن بادام تلخ
حار رطب در دوم و منضج و ملطف و کثیر النفع بود در امراض بارده گوش و روغن بورق مبرد
و سدد و مقوی اعضا است و موی را سیاه کند و قوت دهد قروح مزمنه را نافع بود و روغن حلبه حمرا رود
لون و صلابت رحم و اوجاع رحم و عسر ولادت را نافع باشد و منفعة الکثر او ثمان مرکبه و جمعی آن
در فن ثالث کتاب ثانی مذکور است دجاج خصیه خروس محمودة الغذا است و سریع الانهضام و مرقه آن
و قرطم و اسفاناخ رعشه و وجع مفاصل و ربو و وجع معده که سبب آن ریح بود و قولنج و حمیات بلغمی را نافع
باشد و با قرطم مسهل بلغم بود و با اسفاناخ مسهل سودا و طبیخ آن با ادویه قابضه سحج را مفید بود و با شیر
قروح مثانه را و گفته اند که چون مغز خروس را با شکر بخورند قوه با مره و حافظه زیاده شود و دفع
کرده و گفته اند که چون مغز خروس صغیر مخروس را بخورانند و سحق که بمقدار شده در ... حبس
البول و بول در فراش بخورد نفع بیند دجاج و دیباج آن را خروه و فرا نیز گویند و در آخر باب آن آن را

خوانند و آن بقله‌ایست حاره حریفه که ورق آن در صورت و قوت مشابه ورق سداب بود و طعم آن
حار یابس است و محلل نفخ و هاضم طعام و مسخن معده و قاطع منی و مدر بول و معطش بود و جهت بلغم
و ریاح غلیظ و حب الحامض [illegible] را نافع باشد و لسع هوام را فایده دهد و قدر ماخوذ از آن
یک درم بود و بعضی گفته‌اند مضر است باسافل و مصلح آن بادرنج بویه است و بدل آن سداب بود حرف

الذال ذباب مگس و جماع عین و انتشار اهداب را نافع باشد و چون بر لسع زنبور مالند تسکین وجع
دهد و چون سر مگس زالو را قطع کند و جسد او را بر شعیره اجفان سخت بمالند دفع کند و چون [illegible]
و بر داء الثعلب بمالند موی برویاند ذراریح حیوانیست سرخ رنگ منقط بنقطهای سیاه بقدر زنبور
سرخ اما باریکتر از آن و بهترین آن ذهبی بود و طبیعت آن مفرط الحرارة باشد و حاد و حراق و محرق
و معفن بود و چون با موم و روغن طلا سازند بیاض اظفار را ببرد و اظفار متشنج را [illegible] ساقط
گرداند و با سرکه طلا کردن بهق و برص را زایل گرداند و قمل را بکشد و ثالیل را قطع نماید و چون
بر لسع عقرب مالند نفع رساند و اگر در روغن کنند و بگذارند در آفتاب بگذارند بعد از آن در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و صمم و صلابت را نافع بود و گفته‌اند که اگر مطبوخ از آن با دو طسوج [illegible] که ده
معضوض کلب دهند صحت یابد و از مردن خلاص شود و با خردل [illegible] کنند و بر موی برویاند و او ورم
تحلیل دهد و جرب و قوبا را دفع کند و اندک از و با ادویه مدره بمصرف بول و حیض براند و او ورم [illegible]
نافع بود و بچه بیندازد و سه طسوج از آن مقرح مثانه بود و یک [illegible] از آن سم قاتل باشد و باید که چون اراده استعمال آن
کنند او را در کوزه نو کنند و خرقه کتان پاک بر سر کوزه بندند و کوزه را سرنگون بر سر دیگی نهند که در آن سرکه جوش [illegible]
شود تا ذراریح بسبب تصاعد بخار سرکه بمیرد و بعد از آن استعمال نمایند [illegible] بارد یابس و مجفف و قاطع اسهال بود و چون
ضماد سازند تجفیف و تبرید کند ذهب معتدل لطیف است و خفقان و اوجاع قلب و حدیث نفس را نافع بود و غم
و حزن را زایل کند و تقویت اعضاء اصلیه کند و [illegible] در ادویه سوداویه و ادویه داء الثعلب و داء الحیه داخل بود و امساک آن

دهن بز

در دهان [illegible] بگرداند و اکتحال بآن مقوی عین بود و گفته‌اند که اگر پاره طلای خالص بر کودک آویزند [illegible]
و مصروع نشود و اگر انگشتری در انگشت [illegible] داغ کنند تسکین وجع کند و مجرب است و بعضی گفته‌اند
که نگاه کردن بسوی طلا بالخاصه موجب زیادتی عقل و فهم بود و فرح و شجاعت و قوت دل و طول عمر
و جوانی را محافظت نماید و هر که در کوزه زرین آب خورد از استسقا ایمن باشد ذئب گرگ جالینوس گفته که
یک مثقال جگر گرگ با شراب شیرین جمیع [illegible] کبد را نافع [illegible] حار و بارد و از آن [illegible]
سرد دهند که مجرب است و شش او را [illegible] خشک کرده با کثیرا سحق کنند و با شیر [illegible] و بخور [illegible] بود
و چون آن با خون با روغن جوز در گوش چکانند صمم را زایل کند و خوردن سرگین گرگ که استخوان خورده
باشد با نمک و فلفل و شراب قولنج ریحی را نافع بود و اگر سرگین او را بر پیشانی از پشم [illegible] گرگ
گرفته باشد بر ران صاحب قولنج ببندند نفع رساند و اگر مقعد [illegible] گاو
کوهی [illegible] سازند و بر ران او زنند و اگر [illegible] مقدار [illegible] زنند که دو گوشه [illegible]
و سرگین گرگ در [illegible] کنند و در موضع وجع [illegible] بغایت نافع بود و مجرب است و پیه او بر داء الثعلب
[illegible] مالند مفید بود و خصیه [illegible] اگر چون بکوبند و روغن زیتون را در [illegible] کنند [illegible]
زن احتمال نماید شهوت جماع او منقطع گردد و اگر زن [illegible] بول کند هرگز آبستن نشود و زهره
[illegible] نافع بود و چون سعوط سازند [illegible] عظیم النفع دهد و
دانگ از آن صاحب [illegible] چون یک درم از آن [illegible] در
بینی مصروع بچکانند نافع بود و خصیه او [illegible] مفید بود
و جسد گرگ چون با خود دارند از سباع و دود و هوام ایمن باشند و مصروع نشوند و اگر سر گرگ در موضعی
که در آن گوسفندان باشند دفن کنند گوسفندان هلاک شوند و اگر در برج کبوتر بیاویزند حیات و سایر
موذیات بکبوتر نزدیک نشوند و چشمها و دندانهای او چون [illegible] که با خود دارد [illegible]

و مجرب طولیقی گردد حرف الف آلی دارو نام چهار نوع است نوعی از آن صینی و زنجی و ترکی است در نهایت
متشابهند و یک نوع شامی است که بیخ ریباس است و در ماهیت و احوال مخالف انواع دیگر است و در
شریک و بهترین را بولا صینی است که جوهر آن متکاثف و ثقیل و صلب است بلکه چون یابس گردد
و رخاوت و هشاشه بود و طعم و قبض ضعیف و حرارت و حدت و حرارت خفی باشد و چون شکسته شود
و سلم اللون و لون آن اصفر بنفسجی باشد و چون بخاید اندر زبان اندک لزوجتی ظاهر شود و مخصوص آن
آن چون بر موضعی بمالند برنگ زعفران بود و جالینوس گفته قوت آن مرکب است از جوهر ارضی
قابض بارد و جوهر هوائی لطیف و جوهر حار ناری خفیف و بعضی گفته بارد است و ملطف و مفتح
سده و مقوی اعضای باطنه و مجفف رطوبات ... و شد اعضای مترهله و منقی دماغ و محلل ریاح
و مدر بول و ضعف معده و ورم طحال و وجع معده و کبد و کلیه و اوجاع مثانه و امراض سینه و اوجاع رحم
و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و مغص و حب ... و خفقان و قرحه ها و درد ...
سده کبدی و معده و مقوی ... حمیات دائره مزمنه و سموم و نهش هوام و سقط ...
حادثه در عقب ... و ... النفس ... استسقا و یرقان سدی و فتق و حصاه کلیه و مثانه و ...
بلغمی و ریحی را نافع باشد و سبب قبضی که در وی است چون با بعضی از قوابض مثل گل سرخ و گلنار
و طراثیث و صمغ عربی استعمال نمایند حبس اسهال کند و ... مقوی را نافع باشد و ...
با بعضی مسهلات مثل صبر و هلیله و غاریقون و سقمونیا و خیار چنبر استعمال کنند مقوی ادویه مسهله بود و
موجب زیادتی اسهال گردد و قولنج و صداع و امراض دماغ را مفید بود و چون ...
آثار ضربه و قوبا و کلف ... ببرد و با آب طلا کردن اورام حاره را تحلیل دهد و چون ...
در ... مضر ... بود و ... گفته اند که چون ... الکتفین ... خوف ...
و بدل آن در ضعف کبد و معده وزن آن و نصف وزن آن گل سرخ و خمس وزن آن آمیختن

بود و شربتی از آن نیم درم تا دو درم است و در بو ... امراض صدر و اوجاع حادثه از ریح و سده را نافع
بود و در ... عفونات ... و ... متخذه جهت ضعف معده و اورام کبد و طحال ... مستعمل بود
راسن بهترین آن سبز تازه است و نفع در بیخ آن بیشتر بود و طبیعت آن حار یابس است در دوم
گفته اند در سوم و در آن رطوبت فضلیه است و مفرح و مقوی قلب و معده و مثانه و مسخن معده و هاضم
طعام و مشتهی و جالی و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و قاتل کرم شکم و منقی سینه و شش از اخلاط لزجه بود
و جمیع اورام و اوجاع بارده و هیجان ریاح و نفخ و عرق النسا و وجع ظهر و مفاصل و نقرس بلغمی
و تقطیر البول که سبب آن برودت بود و مالیخولیا و نهش هوام را نافع باشد و چون با ماء العسل بنوشند
بلغمی و عسر نفس را فایده دهد و بقراط گفته که خون و خشم را دفع کند و شربتی از آن یک درم است و مضر آن
مفسد دم و مقلل منی و مصدع بود و مصلح آن سرکه است و بعضی گفته اند که مصلح آن مصطکی و جماع است
رازیانج بادیان بری و بستانی بود و بهترین آن بستانی است و طبیعت بری حار یابس است در سیم و بستانی
در دوم و ورق آن حار در اول و عرق آن حار در سیم است و مفتح سده کبد و طحال و مسخن معده بود و ...
گردانند و ابتدا از نزول آب ... نافع بود و گفته اند مار بعد زمستان چون از سوراخ بیرون آید چشم خود را
بر رازیانه مالد تا روشن شود و هوام بادیان را جهت تقویه بصر میخورند و رازیانه تر شیر را زیاد کند و بول
و طمث را براند و چون با آب سرد بنوشند غثیان و التهاب معده را نافع باشد و ...
و امراض کلیه و مثانه و تقطیر البول و یرقان و حمیات مزمنه را نافع باشد و طبیخ آن با شراب ...
مفید بود و بیخ آن را چون بر عضو گزیده کلب طلا نمایند نفع رساند و رازیانه بطی الهضم و ردی الغذا ...
که نقل از فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که هر که هر سال از اول تحویل آفتاب بحمل تا نزول آفتاب بسرطان هر روز یک درم
رازیانه با یک درم قند بخورد ... و بدین ... مرض نشود ... و حواس او ...
تا آخر ... رازیانج ... صمغ ... و بهترین آن ... که باندک زردی زند ...

وطبیعت آن حار در ثالثه یابس در اول است و محلل و مجفف بود و در ابتدای حلبه لحم قروح برویاند و
در ابتدای ناعمه مهیج اکلم باشد و باکل روز بود و چون بقروح را خشک کردند و اصلاح آورد در امراض کهنه
از مار و ویلوت انار و صمغ عربی و رواج و رود ب با عسل و طبیعت آن بارد و یابس است و قابض و لطیف
و مانع انصباب مواد و ساکن حرارت بود و چون با آب مورد بنوشند مقوی معده و کبد بود و شکم ببندد و چون
بر شکم صاحب دورب ضماد کنند نفع رساند و گویند مضرت مثانه و مصلح آن عسل است و شربتی از آن یک درم
داذی فی روس بعضی است بر شکه بندق هندی است و آن ثمره است مغلاد فندق لون پوست آن سرخ
بود و رنگ داخل آن زرد و طبیعت آن حار و یابس است در اول چون با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و چون
سعوط سازند لقوه و شقیقه و صداع و صرع و سدر و جنون و مالیخولیا را نافع باشد و گفته اند اگر مصروع سه روز
متوالی سعوط نماید از طوبی و شمی بسیار از منخرین او روان شود و در آن روز علت از وی زایل گردد شرط آنکه
در موضعی تاریک بنشیند و چون با آب مرزنگوش سعوط کنند غشاوه و رطوبت سبل را ببرد و چون بر زیر ناف طلا کنند
آب را دفع کند و چون بآب سمه اکتحال نمایند جوار صحیح زرد و چون دو درم از بیخ آن با شراب بیاشامند
ذات الجنب بارد و ربو و سعال مزمن را نفع دهد و نفع رساند و احتمال فرزجه معمول از آن آن حیض را
حیض و مخرج جنین باشد و عصاره آن مسهل سودا و بلغم و مانع صفرا بود و از بدن مرارت و برص و یرقان
و جرب و حکه و ریاح سود بیطار و فالج و لقوه و قولنج و ریحیه و نسیان و لذع عقرب و رتیلا و جمیع سموم را
نافع بود و تقویت اعصاب کند و باه را قوت دهد و معده باردة را موافق باشد و معین بر هضم غذا بود و چون از عصاره
رخوه طلا نماید قوه و محکم گرداند و شربتی از آن نیم درم بود با کلاب و در اضدعه از یکدرم تا دو درم اریحل
الغراب گیاهیست مستطیل منبسط بر زمین بشکل پای کلاغ و طبیعت بیخ آن در آخر اول یابس و در اوق تایبه و
وطبیخ بیخ آن اسهال مزمن و قولنج و درد شکم و پشت و سردی و زانو و نقرس را نافع باشد و برگ آن
جهت نقرس چون ناشتا خورند از دو درم تا سه درم و چون در حبوب نافع جهت او جاع مفاصل داخل کنند

راجها

لذ یکدرم تا دو درم بود و عمل سوختهٔ آن رنجان کند عمر قرت سرخجبان آب شیر مطبوخ است و آن
نوعی از اصل است و طبیعت آن حار و یابس است در دوم و رودی الخلط بود و معده را گرم کند و چون
شباف سازند و احتمال کنند شکم براند و خصه مرضیت که آن را مردار خوار گویند و بوش گرم گشته
زهره آن با روغن بنفشه چون در گوش چکانند ... و جمع چکانند شقیقه و درد گوش را نافع باشد
و چون با آب بدرم کشند بیاض چشم را ... و چون لسع عقرب و مار و زنبور مالند دفع سم کند و چون
بازیت خلط کرده در گوش چکانند طرش و ثقل سمع را دفع کند و زبل او چون بخور کنند بچه بیندازد
و اگر در گوشت سرکه شراب بگذارند و بر برص طلا سازند لون آن را متغیر گرداند و گوشت او با خردل خلط کرده
خشک کنند و هفت نوبت در زیر کسی که بر زبان بسته باشد بخور سازند بگشاید و هکذا و چون با آب
و سحق نموده در سرکه بگذارند و صاحب جنون سه روز متوالی هر روز سه نوبت بیاشامد شفا یابد و پوست
زردی که در اندرون سنگدان او بود چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند جمیع سموم را
دفع کند و چون سر او را ببرند که دشوار زاید با و دهند آسان زاید و چون در خانه بخور نمایند هوام
دیابیه بگریزند و چون پری از بال او در میان هر دو بازوی زن آبستن نهند آسان زاید
رخام حجر معلوم است و انواع الوان بسیار بود و بهترین رخام آنست که ابیض بود و طبیعت آن بارد و یابس است
سحوق آن ... غبار چون سه روز هر روز بقدر مثقالی بعسل سرشته بنوشند جهت کثرت دم و سیلان کم از رحم
بود نافع باشد و محرق آن چون سحق کرده بر جراحت ذرور سازند در ساعت قطع دم کند و نافع
گرداند و رحم ... است که در خام مقار که بر آن تواریخ نوشته باشند سحق کرده چون حاقن بنام ... سرخ
او را اخراج کند رصاص قلعی بارد و رطب است و در محرق آن تلطیف و تجلیه و تحلیل و تقطیع دم بود
و چون با عصارات بارده در نقل سازند اورام حاره پستان و مقعده و مثانه و غدد اکبر و قروح خبیثه را
نافع بود و رصاص اسود از سرب و برادة آن زیاده از برادهٔ قلعیست چون صحیفهٔ ساز آن را

و اگر گاه بند د شهوة جماع را ساکن کند و منع احتلام نماید و در خواص ابن زهر مذکور است که اگر بار رصاص در دو یک مثقال از آن گوشتی که در آن بود نشود اگر چه ملازم آتش در زیر دیگ افروخته باشند و هرکه انگشتری رصاصی در انگشت کند لاغر شود و گفته اند که اگر طوقی از رصاص بر درخت میوه دار محکم سازند ثمر آن ساقط نشود و زیاده گردد در طب محرّ ما حار در ثانیه رطب در اولی است و هر چند حلاوت در آن بیشتر باشد حرارتش زیاده بود و ملیّن طبع و مکثر منی باشد و معدهٔ بارده و اصحاب امزجهٔ بارده را موافق است و اینان را فربه سازد و اصحاب امزجهٔ حاره و مستعدان صداع و رمد و خناق و بثور و قلاع را مضر بود و مفسد لثه و اسنان و مولّد خون غلیظ و سریع الاستحاله بصفرا باشد و مصلح آن سکنجبین و انار ترش و خوردن انبجات و بعد از خوردن آن مضمضه با آب گرم و غرغره با آب سرد باید کرد و طبیب پارسی است که گویند چون تر بود رطبه و قصعه گویند چون خشک گردد و تمر و علف خوانند و بهترین آن اس الورقی باشد و طبیعه آن حار و رطب است و در آن نفخ است و مکثر منی و شیر و محرک جماع بود و زن را شکم نرم سازد و شکم بندد و سرفه و خشونت سینه را نافع باشد و از آن چون ضماد سازند تسکین الم اعضا نماید و چون بکوبند تا مثل مرهم گردد بر دستی که رعشه داشته باشد بمالند رعشه را ببرد در علاج الحمام کتاب است که دانه آن مثل حب الآس بود و مغز آن در لون و طعم شبیه بعدس مقشر باشد و طبیخ آن مو را سیاه کند و موی آن را نرم بکوبند و با روغن گل مخلوط سازند و احتمال کنند و جمیع رحم را تسکین دهد و چون بسایند که ضماد سازند نافع بود و مانع انبساط قروح خبیثه عسل ضماد کنند قروح عمیقه را مندمل سازد رعاف حیوانات را دفع کند و گفته اند که چون زنده بود بر سر مصروع نهند صداع ساکن گردد و چون بخار آن بپاشند قروح مقعد را نافع بود و چون در روغن زیتون بپزند و بر مفاصل بمالند وجع آن را ساکن گرداند و در کتاب انار شیرین بارد رطب است در اول بعضی گفته اند حار معتدل است و بهترین آن بزرگ رسیده املسی است و در آن جلای باشد و نافع سینه و جلای معده و عطش و مولد خون رقیق و مدر بول بود و خفقان را نافع باشد و موافق

معده و مزاج رووح بود و با اصحاب حمیات حادهٔ مضرّه رسانند و محدث نفخ و ریاح در معده باشد آورد و گفته مصلح آن انار ترش و گفته اند عصارهٔ آن چون در شیشه کنند و در آفتاب گرم نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند بصر را تیز گرداند و هر چند کهنه تر شود بهتر بود و اقماع آن چون جراحات را فایده دهد و حب آن با عسل وجع اذن را دفع کند و انار ترش بارد یابس است و بعضی گفته اند معتدل است در رطوبت و یبوست و بهترین بزرگ کثیر المائیه است قامع صفرا و مانع سیلان فضول بأحشا و جلای معده و مبرّد جگر و مطفی نائرهٔ صفرا و قاطع قی و مقوّی معده و مدر بول و خفقان و التهاب معده و حرارت جگر و حمیات حاره را نافع بود و عصارهٔ آن ظاهر و گفته اند محرور المزاج چون بعد از تناول غذا انار ترش را امتصاص نماید مانع صعود بخار گردد و مقعد و امعا و باه را مضر باشد و مصلح آن انجبین و رده بود و حب آن چون در آب باران خیسانند و بنوشند نفث دم را فایده دهد و عصارهٔ حب آن چون بپزند و با عسل خلط کنند قروح خبیثه را گوش و قروح باطن بینی را مفید بود و گفته که انار ترش و شیرین چون با شحم آن معجون سازند و مقدار رطل عصیر آن با بیست درم قند بیاشامند مسهل صفرا باشد و معده را قوة دهد و حمیات غب و جرب و حکه و سلاق را دفع نماید و قوة بصر زیاده کند و رب آن مقوی معده حاره و قاطع عطش و دافع شهوت جمای باشد و جلوس در طبیخ پوست انار رفع دم فرج و مقعد و خروج مقعد را نماید و استنجا با آن مقعد را قوة دهد و چون بواسیر را قطع کند و اگر پوست انار ترش با مثل آن مازو بکوبند و در سرکه بجوشانند تا منعقد شود و حب سازند بمقدار فلفل و هر روز حب تا سه حب بخورند سحج و اسهال را دفع کند و قروح امعا و مقعد را فایده دهد و رازی گفته که اگر ده درم پوست انار بکوبند و بخورند کرم شکم را بکشد و بعد از آن آب گرم بیاشامند کرم معده را بیرون آورد و طبیخ بیخ درخت انار حب القرع را بکشد و جمیع اشترها جالی و مجفف و قشر آن قابض مثل بلوط قابض و تخم آن چون از آن ده درم

خاکستر تخته چوب با شراب سیب بنوشند به معده نفعی عجیب دهد و خاکستر چوب تاک قروح مجاری را نافع

بود و مقدار ماخوذ از آن نیم درم بود و ضماد آن با پیه کهنه با روغن زیتون و سرکه شدخ عضل و

و استرخای مفاصل و تعقد عصب را سود دارد و با سرکه نهش هوام و عض کلب را مفید بود و چون سحق

در خرقه کنند و گرم ساخته بر بواسیر نهند و چون سرد شود تبدیل آن بخرقه گرم کنند که دیگر نمایند و چند

نوبت متوالی بدین دستور عمل کنند نفعی تمام بخشد مرقی شص بهترین آن سرحیوان معتدل الرطوبة

و غلیظ و کثیر الغذا و مقوی بدن و مکثر منی و موافق اصحاب کد و ریاضت باشد و بدن را فربه زود

و باه را زیاده کند و چون ثقیل آن بسبب حرارت و یبوست بود لیکن بطیء الهضم و مولد قولنج و سیلان

و بول بود و سبده مضر باشد و مصلح آن خوردن دارچینی نمک و صعتر و سرکه است و بعد از اکل آن مضغ

مصطکی [illegible] نحاس محرق است و طبیعت آن حار یابس است در سیم و قابض و مجفف و ملطف

و منشف و جاذب و منقی قروح و مدمل و مانع قروح خبیثه از انتشار در بدن و [illegible] و مسهل ما

اصفر باشد و در خضا [illegible] مثل بود [illegible] یابس است در دوم و مقوی احشا و دافع [illegible]

عطش و رافع قی و مطفی صفرا و دم و تسکین حرارت باشد و خفقان و حمار و حصبه و جدری و وبا و طاعون

و کثرت دمامیل [illegible] و اسهال صفراوی را نافع بود و عصاره آن چون [illegible] کشند [illegible]

و آب آن چون برآرد [illegible] و جمره [illegible] نافع باشد و [illegible]

رطب و سهل الهضم و سریع الانحدار و قلیل الغذا است [illegible]

الحدار موافق باشد و [illegible] گفته که یابس [illegible] چون کنند [illegible]

که از آن روان گردد [illegible] خشک [illegible] مانند و بدان [illegible] قطع کند و چون [illegible]

یا [illegible] در کوه فارس و اصفهان باشد [illegible]

و بعضی گفته اند ورق آن مثل ورق خطمی باشد و [illegible] آن [illegible]

و سرش چون سبز شد و مرقه آن [illegible] مرطب امعا و سفلی و کلیه و عصب باشد

باشد و حار و لطیف و محلل و مجفف بود و چون با سرکه بر چهره طلا سازند نفع رساند و طلا

آن با ورام بلغمیه و قروح ساعیه و نقرس و بواسیر ظاهره و باطنه و لدغ عقرب را نافع بود

و احتمال آن با روغن گل وجع رحم را مفید بود [illegible] زعفران است حرف [illegible] الوان

زاج بسیار است سفید و سرخ و زرد و سبز بود و قلقطار زاج زرد است و قلقدیس سفید و سوری

سرخ و قلقند سبز و آنرا قلقنت نیز گویند و نوعی دیگر از زاج است که آنرا زاج اساکفه و زاج الحبر

خوانند و آن اقبض از جمیع است و [illegible] مصری قوی از [illegible] در امراض [illegible] و الطف از همه

قلقدیس [illegible] و اغلظ سوری و [illegible] در آب حل شود و بهترین قلقطار است که زود منفتت شود

و کهنه نباشد و غیر محرق اقوی است و محرق الطف و طبیعت زاج حار یابس است در سیم و محرق و محلل

خشک [illegible] و مجفف و قابض و قاطع خون از جراحات باشد و جرب رطب و [illegible] و آکله و ناسور

و اورام [illegible] و ناکل اسنان و درد دندان متحرک و رعاف و قروح گوش و [illegible]

نافع بود و چون فتیله سازند [illegible] ساخته به زاج بگدازند و در گوش نهند قروح گوش و [illegible] را

دفع کند و دو درم از آن با عسل چون لعق کنند حب القرع را بکشد و با آب [illegible] قطع [illegible]

کند و چون با شراب [illegible] سازند عرق النسا را فایده دهد و چون با آب [illegible]

آورد و خوردن آن مجفف ریه و محدث سل و قاتل بود [illegible] بهترین [illegible]

رقیق القشر است و گوشت آن حار رطب است در اول و منضج [illegible] و محلل [illegible]

یابس است در اول و مجفف و قابض بود و قابض [illegible] مقوی معده [illegible]

آن [illegible] و وجع [illegible] را مفید بود و [illegible] درم از آن [illegible]

[illegible] نافع باشد [illegible] معده و جگر دوست [illegible] و غذا [illegible]

محرق دم بود و مصلح آن خیار باشد زبیب الجبل [illegible] است و طبیعت آن حار یابس است در [illegible]

ومحرق واکال بود وقتل ابدان عین را دافع وطلاء آن جرب نفع دهد و داء الثعلب برص را نافع بود

و باز نیج شیش یکشد وچون با زره حب ازان با شراب بنوشند منقی خلط لزج باشد و مضعف

بطبیخ آن با سرکه وجع اسنان ورطوبة لسان لثه را دفع کند ومضغ آن با مصطکی و کندر و بلغم

را از دماغ اخراج نماید و احتباس کلام را که سبب بلغم بود نافع باشد ومفرح مثانه و مضر بطحال

ومصلح آن کثیرا است و بدل آن بوزن آن عاقرقرحا است زرنباد بهترین آن آنست که از شیر مرس بکیرند

وطبیعة آن حار رطب است در اول منضج ومحلل و مرخی صلابت بود چون بر بدن طلا کنند عدد دهد و تریاق سازد

وجراحات عصب را نافع بود و قروح را پرسازد و پاک کرداند و اورام صلبه را و بیخ گوش و بیخ بغل

ولثه و دهن وقلاع را النفع رساند و چون بخور سازند تسهیل نفاس زنان کند و با قند و بادام ... بازده ...

و ذات الجنب و قات الریه را فایده دهد و بار زرده تخم نیم برشت حرقت مثانه را سود دارد و نفث الدم

کرداند و چون بکوفند و نیم از آن بنوشند منع نزف دم و قذف مرة نماید و مقاومه با سموم کند و طلاء آن

نهش هوام افعی وقوباء وسعفه یابسه را مفید بود و حقنه بدان اورام حاره و صلبه امعا و رحم را نافع باشد و ...

مسهل ومرخی معده ومقطع شهوه طعام بود ومصلح آن عسل و اشیاء قابضه است ... بهترین آن

وردیست که بنهد بصورة مایل بود وطبیعة آن حار یابس است در سیم ومنقی اوساخ وجلای ومحرق ملطف بود

و بهق وکلف و خنازیر و جرب و قوبا و ورم طحال و استسقا و عسر بول و ریک مثانه و وجع کلیه را نافع

ومحرق آن با سرکه داء الثعلب را دفع کند و موی برویاند و با موم و روغن کل نقرس را مفید بود و دندان

جلی دهد و حیض براند و قدر ماخوذ از آن دانگیست تا دو دانک و زبد البحر جیض حار یابس است

در دوم چشم را جلا دهد و قلع ... را در قرنیه کند ... باز تره مذکور خواهد شد ان شاء الله

تعالی زرباد نوعی از صمغ است و آن عرقی است که در میان هر دو پای کربه معروف

جمع میشود وطبیعة آن حار در سیم و معتدل در رطوبة و یبوست بوییدن آن زکام را

بود دلار

عرق زبد

بود وارد و چون یک قیراط از آن در یک وقیه شراب بنوشند خفقان و غشی را

نافع باشد و چون بگیرد از آن با یک درهم زعفران در مرضه مرغ فربه زن بنوشند زادن براو آسان

شود ترکیب طبیعه از اعمال مختلف است بخلاف انواع حیوان بلکه گاه باشد که اختلاف او

بسبب اشخاص نوع باشد خصوصا انسان و جمیع زبدها محلل و مسخن و مجفف اند و زبد کبوتر گرم تر از

از اول مستعمل است و جمیع امراض بارده را نافع باشد و با دقیق شعیر مطلی باشد و جمیع و

و بزرگان ... از نار فارسی و لوخه که از آتش حادث شده باشد بصلاح آرد و دو قوبا

و اوجاع مفاصل و نقرس را نافع باشد و طلاء آن با سرکه مستقی را فایده دهد و چون با آرد

جو ممزوج سازند و با آب ترکنند و اندک قطران اضافه نمایند و بانهم بر وجه کتان

کنند و بر موضع برص نهند و ... اوز بگذارند و بعد از آن بردارند و باز مالکند و چند

نوبت ... تا آنکه برص را زایل کند و چون در آب بیزند و در حبس بول در آن

نشینند فایده دهد و چون او درهم سرکین کبوتر سرخ بسته ... دار صینی کوزند نشک کرده

بر میرانه و در آب بیزند و در حبس بول در آن نشینند فایده دهد و چون در حقنه

قولنج مستعمل بود و زبل ... حلق ومهق ببرد و شراب زبل قلیق ... نافع بود و زبل

کلاغ خصوصا ماخوذ از کلی که استخوان خورده باشد ... تروح ... را نافع بود و چون

بر خناق مالند خناق را دفع کند و چون با شیر بخورند اسهال را دفع کند و با آب کرم قولنج را

نافع باشد و گفته اند سرگین سگ را چون زن بپوشد با احتمال نماید آبستن شود و چون بخور

کنند ... حمی عتیقه را النفع رساند و زبل ... کلف ببرد و چون با لعاب ...

بر ناسور طلا کنند زایل کند بهترین آن انگبینات طبیعة آن حار در اول یابس

در ثانیست و در آن قبض و لطافتی هست و دندان را جلی دهد و ما لحمه ... ببرد

و ورق آن قوی است و چون با روغن طلا سازند مو برویاند و ورق مسحوق خشک او جهت ریش‌ها را
بغایت نافع باشد چون با شراب آشامند تریاق سموم است   حار یابس است در سیم محلل ریاح و
مجفف رطوبات معده و معین هضم و دافع ریاح غلیظه و مدر حیض و مقوی قلب و حابس قی و مدر بول
و شکم بند و در رایج ارحام و لقوه و اوجاع ذکر و عسر و بهم و خشکی و خفقان و اوجاع کبد و امثال آن را
نافع بود و بگیرند از آن مثقالی و اگر چون در دهن باشد و دهان را خوشبو سازد و جهت اوجاع
اسنان را نافع و رساننده قوت و بدان از قی و جمع کند و ذرایحه که از دهن قطع نماید و از
خواص این زهر مهره است که چون از آن جا و تر بکوبند و برکف مالند هر علتی که در سر باشد مثل صداع
و شقیقه و مانند آن را زایل گرداند و اگر دو دانگ از آن خورده شود بگریزد   لعل و لایت
کازرون است بسیار باشد و ورق آن شبیه به ورق زیتون بود و عصاره ورق آن با سکنجبین عرق النسا
و عسر البول و ظلمت و لقوه و هوام را نافع باشد و خون نابسته از مثانه بیرون آورد
گیاهی است باریک زرد و خوش بو که رایحه آن شبیه به رایحه ترنج باشد و آن را در جامه‌ها گذارند
و طبیعت آن حار یابس است در دوم و در آن قبض و تحلیل ریاح و خاصیتی در تقویت و تقویت قلب
است و معده و کبد بارد را نافع بود و شکم ببندد و چون با آب و روغن گل سعوط
کنند صداع بارد را فایده دهد   سه نوع است ابیض و احمر و اصفر و بهترین آن ازرق
سرخ است که رایحه آن شبیه به رایحه کبریت بود و تیزتر بود و آن از معدن می‌آید و جهت آنکه مفتاح
سنگ داشته باشد و طبیعت آن حار در سیم یابس در سیم است و محرق و معفن و لذاع
و منضج و مفتح بود و موی را ببرد و چون با پیه طلا کنند جراحات و کهنه رطبه را نافع باشد
و با زفت اثر خون مرده که از ضربه و سقطه حادث شده باشد ببرد و برص و اظفار را قلع
نماید و با زیت و گشنیز جرب را دفع کند و با روغن گل بواسیر را فایده دهد و با دارو تمیع

داء الثعلب

داء الثعلب را نافع بود و با موم و روغن آگله و قروح دهن و بینی بود و در خصوص حمر و کفته اند
که زرنیخ سرخ چون ... کشته و عصاره لاینحل سر برشته و بر روی نقل طلا کنند بعد از آن که موی برکنده
باشد هرگز موی از آنجا نروید و زرنیخ مصعد از ادویه قتاله است   طویل است و مدحرج
و طویل ذکر است و مدحرج انثی و طبیعت هر دو حار است در سیم یابس در ثانیه و جالی و ملطف
و مفتح و محرق و جاذب لیکن در طویل جلا و تحلیل زیاده است و به اجابت لم و شقیقه و قروح
و مواد داخله در رحم او مالست و در مدحرج تفتیح و تلطیف بیشتر است و در جمیع افعال اقوی است
و زراوند جاذب خار و پیکان از بدن کند و دندان را جلا دهد و از چرک پاک سازد و دهن را
ببرد و آواز را صاف کند خصوص مدحرج و حمول آن بفرزجه رحم را از فضول محتبسه در رحم پاک
سازد و گوشت برویاند و مانع خابه قروح عفنه عمیقه بود و با ابرب قروح عمیقه را برازطی سازد
خصوص طویل و وجع الورک و عرق النسا و فالج و کزاز و فسخ عضلات و نقرس و صرع و ادرار حیض
لثه و ربو و فواق را نافع باشد و اوجاع حادثه از سرد یا از ریاح غلیظه را و انتفاخ و دفع
عفونت کند و چرک گوش پاک سازد و مانع مره متولده در آن شود و جلد مقوی اسنان بود و چون
با طعام استعمال کنند تنقیه فضول از دماغ کند و با آب در دیلو را نافع باشد و سینه و شش را
پاک سازد و با سکنجبین طحال را فایده دهد و در جمیع این صفات مدحرج اقوی بود و طلای آن
بر سر که بر طحال محلل اورام باشد و با روغن بر بدن ... ... کند و لسع عقرب را نافع بود و از حضیض
طویل و کفته اند که اگر درم از طویل چون با شراب بیاشامند با خطا دکنند لسع هوام و سموم را
نافع باشد و بدل مدحرج وزن آن زرنباد و ثلث وزن آن فلفل باشد   بهترین آن
تازه سرخ خوش رنگ تیز بوی است که منفعت نبود و طبیعت آن حار در ثانیه یابس در اولی است
و قابض و محلل اورام و منضج است و کبد و عروق و مسهل آن عفونت دهد و مقوی دماغ

وقلب و معده و امعاء و کبد و آلات نفس و اعضاء ضعیفه و با قوم طعام و حبس بول و دفع نوازل
علیل و صوم و مظلم لبصر و جوارش و مهیج باه و مدر بول بود و ورم ازان چون بیاشامند شقیقه
ولادت کند و با شراب مکرر قوی باشد و اوجاع عانه گوش و اورام باطنه را نافع بود و اکتحال
آن بصر را جلا دهد و غشاوه را ببرد و چون با موم و روغن زیتون فرزجه سازند علاج
اوجاع رحم و قروح خبیثه رحم را نافع بود و چون با سکنجبین نوشند طحال را دفع کند و انشاد
و اکثار و ادمان شرب آن مذموم است دماغ را ممتلی سازد و تشنج صفرا بیارند و مصلح
و مصدع و مسقط شهوت باشد و گفته اند که مثقال آن بشکوع قاتل بود   بارد یابس در
اولی و قابض و مسکن صفرا و دم و حابس اسهال است و مقوی معده و جگر حار و قاطع قی و دافع
معده و مولد قولنج و مصدع است و گفته اند مصلح آن انجدان است و قدر مستعمل ازان تا سه درم باشد
و بهترین آن سرخ بود و زرد اقبض باشد   ان نوع است کوهی سیاه و بیابانی و آن از قبیل قرانست
و در اطراف [illegible] از تخم صنوبر [illegible] حاصل شود [illegible] است و آن اقوی
رطب و یابس در طب را چون نفع نمایند [illegible] و طبیعت آن حار و یابس است و [illegible] اگر شکم بند
و اکثار آن مسهل و منضج اخلاط غلیظ و جلا و منقی و قالع بیاض اظفار و جاذب دم
[illegible] و مسمن بود خاصه چون مکرر بر عضو الصاق نمایند و دفعه قلع کنند و رفت رطب در انضاج
اقوی است و یابس در تکثیف و ضماد آن با [illegible] مفعره و اورام صلبه را نرم
سازد و مخصوص رطب آن و در داء الثعلب موی برویاند و طلاء آن شقاق قدم و مقعده و
سایر اعضاء بصلاح آورد و [illegible] نماید
و رطوبات [illegible] و قروح را [illegible]
نافع باشد و چون با روغن بادام در گوش چکانند رطوباتی که ازان روان باشد دفع کند

بابونه

و بابونه و بادام مغز با روغن یابس را نافع و [illegible] را آسان کند و نضج دهد و با روغن بادام
انضاج آن زیاده بود و خشک برفت رطب حناق را موافق بود و حقنه بآن اورام حاره و صلبه
امعاء و رحم را نافع باشد و [illegible] بسوم کند و طلاء آن نهش افعی را مفید دارد و دخان
زرفت ترکان [illegible] و مانع دمعه بود و قروح عین را بر سازد و بصر را قوه دهد   زلیبی
و حلیقی گویند و [illegible] از لوزینه و قطایف است [illegible] در هضم بود و سعال رطب و رطوبه
سینه و شش را نافع بود و [illegible] مواد سوخته باشد و مصلح آن نوشیدن سکنجبین
یا انار میخوش است [illegible]   بهترین آن شراب دارصینی و ارسطالیس
گفته که زرد و زبرجد [illegible] از یک جنس اند و طبع زرد بارد یابس است نوشیدن آن سموم قاتله
نهش هوام [illegible] را نافع باشد و چون هشت جو از آن شارب زهر قبل از عمل سم
بیاشامد از مردن خلاص یابد با آنکه موی [illegible] لوزی ان کلکل
بصر را ببرد و نور بصر زیاده کند و گفته اند صرع [illegible] نوشیدن
و [illegible] آن مانع نزف دم و اسهال دموی گردد و [illegible] چون [illegible] جذام
دفع کند [illegible] آن با ادویه [illegible] را نفعی عجب [illegible] و گفته اند هر که با خود
دارد خواب [illegible] بر بدن
[illegible]   حار در آخر ثالثه یابس در ثانیه است و در آن رطوبت فضلیه
هست و لهذا زود [illegible] و محلل ریاح غلیظ معده و امعاء و [illegible]
و مسمن و منشف رطوبات معده و جالی رطوبت از نواحی راس و حلق و مهیج باه باشد و چون
با مصطکی مضغ نمایند بلغم بسیار از دماغ بیرون آورد و فالج و لقوه و عرق النساء
و صداع بارد و شقیقه و جمیع امراض بارده را نافع باشد و حفظ زیاده کند

دمواقی برودت معده و کبد را و نوشیدن و در چشم کشیدن غشاوه و ظلمه عین را ببرد و
سده عارضه کبد که بسبب برودت و رطوبت بود بگشاید و طین شکم بود بیاین خفیف و بعضی
گفته اند شکم را ببندد و لیکن گاهی که استعمال کنند بسبب بدی هضم و از لذع خلط لازم باشد
و سموم هوا را فاسد کند و هر و حادم از آن باشد چون با آب جانشاند مسهل فضله
لزجه برقیق و بدل آن در املاح است   اشترغاز است   و زنجبیل
بلغمی را است   او نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنیست که از معدن مس
حاصل شود و طبیعت آن حار یابس است در درجه چهارم و محلل اوجاع و لذاع و اکال و مانش و منقی
و ملطف و دافع قروح خبیثه از دهن و منقی قروح وسخ و جلا آثار عارضه عین است و اکثر افعال
لثه و قروح دهن و بینی و گوش را نافع بود و گوشت صلب و فزم را بخورد و با مرهم روغن مرکب
جراحات بود و با علک البطم و الطرون جرب متقرح را باصلاح آورد و مرض داءالثعلب را زایل گرداند
و چون در بینی دمند ناسور بینی ببرد و لیکن باید که صاحب آن دهن را بر از آب کند تا دوا
بحلق نرسد و با لوشا در روغن و مازو قروح رطبه بینی را نفع رساند و با ادویه علاج
علله حفن و ظفره و سبل و جرب و سلاق و حابس علتین را دفع کند و چون با انجیر فتیله
سازند ناصور و ناسور را قطع نماید و از جمله سموم است   او نوع است مخلوق و مصنوع
مخلوق حجر زرنیخ است و مصنوع از کبریت است و از زرنیخ مرکب است و طبیعت آن حار و یابس است
در درجه چهارم و بعضی گفته اند حار باعتدال است و قابض و جاذب است و مدمل جراحات و منبت
لحم در قروح و دافع ناصور ... بود و اکله و قروح عفنه و خبیثه و سوخته آتش را نافع بود
و از سموم قاتله است   که ماهیت معروف است و آن او نوع است حبالی و بستانی
و طبیعت آن حار یابس است در سیم و جبالی اقوی است و اقوی و ملطف و منضج و مسهل بلغم

و مخرج دیدان و حب القرع بود و با قرد مانا و ادرار و اسهال آن اقوی بود چون با انجیر و عسل
بپزند و بیاشامند لورا امراض ریه و ربو و سعال مزمن و نزله که از سر بحلق و سینه منحدر شود
نافع بود و نفس الانتصاب و اورام صلبه و طحال و استسقاء و نفخ هوا را نافع باشد و لثه را
خوشبو گرداند و بخار طبیخ آن دوی و ریاح عارضه گوش را دفع کند و غرغره بدان خناق را نافع
است و چون در آب گوشانند و ضماد کنند طرفه و خون مرده در زیر چشم را دفع کند و مانع
نزول آب گردد و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را تسکین
نماید و قدر شربتی از آن تا چهار درم باشد و اکثر گفته مضر است بکبد و مصلح آن صمغ عربی است
و بدل آن بر سیاوشان و نیم وزن آن فرفیون است   و سختیت که بر شیم
و نیشینه ارمنی جمع شود یبس نهد و ادرار بر خاشس مومیه داخل توده و انیسون آن حار
در سیم رطب در اول است و منضج و محلل و ملین اورام صلبه و صلابات منعقده و رحم
و مثانه باشد و نوشیدن و طلا کردن آن بروز و کبد و کلیه و مثانه و رحم را نافع باشد
و چون با اکلیل الملک و مسکه مخلوط سازند و ضماد کنند با احتمال نماید طمث بگشاید و خروج
جنین را آسان گرداند و با پیه اوز قروح عارضه گوش و قیح و ذکر و خواص آن را باصلاح آورد
و بیاره روغن است   زعرور انجیر کوهی و آن چیزیست شبیه
بطلیب که بر اوی بسیار از ثمر بید ایجرد و طبیعت آن بارد و یابس است و حابس و مبرد و
مجفف و مانع جهودت اورام حار و قاطع سیلان دم باشد و قوبا را ببرد و
رسیده آن حار باعتدال است و یابس در اول درجه اول است و نارسیده آن
بارد و قابض است و دیر هضم شود و مولد خلط بد بود و ادوی و مصدع و منعظ عنین باشد و مطبوخ
مقوی معده و مولد کیموس ناقص بود و شهوه طعام برانگیزد و باسرکه پرورده

زود تر هضم شود و ورق زیتون را چون با آب غوره بپزند چندانکه بقوام آید و بر دهان
متأکله طلا سازند قلع نماید و عصاره ورق آن چون حمول سازند نزف رحم را منع کند و ضماد آن
با آرد جو اسهال کهنه را ببرد و چون در گوش چکانند وک گوش را مفید بود و مجموع طبیبان را
و قروح خبیثه را بالعلاج آورد و لسانی در باب علاج اقوی است و چون عصاره آن در دهن
نگاه دارند دندان را سود دارد و ورق زیتون بری چون سحق کنند و ضماد سازند و خس را
فائده دهد و منع عرق کند و نمله و قروح خبیثه و شری و نار فارسی و اورام حار را نافع بود
و چون مضمضه نمایند قلاع و قروح دهن را شفا بود و صمغ زیتون بری جرب متقرح و قوبی را ببرد
و درد و ضرس و جراحات و از جمله ادویه قتاله است و صمغ بستانی چشم را جلا دهد و قروح علق و ریش را
نافع باشد   روغن زیتون است و آنچه از زیتون نارسیده گیرند حار با عتدال است
و مایل برطوبت بود و چون کهنه شود حرارتش زیاده گردد و آنچه از زیتون سبز نارسیده معصور بود
بارد یابس است در اول و آن را زیت الانفاق گویند و چون کهنه شود در حرارت مثل زیتون حار
بود و آنچه از زیتون سرخ میانه رسیده و نارسیده و متوسط الفعل است و زیت را از زیتون
بری و بستانی اخذ نمایند و بهترین زیت صافیه امی زیت الانفاق است و جمیع انواع زیت
مقوی معده و بدن و منشط حرکت و ملین بشره و دافع سعال و رأس و ملین طبع بود و حقنه آن
قولنج ورمی و ثقل را نافع باشد و بهترین نهایت آن مقوی شعر و مانع سرعت شیب بود و زیت
زیتون بری قروح رطبه و یابسه و جرب و صداع را فائده دهد و مضمضه بیان لثه را محکم
و دندان متحرک را النفع رساند و زیت کهنه چون بر نقرس مالند دفع کند و با آب غوره
چون حقنه سازند قروح مقعده و رحم را مفید بود و چون در چشم کشند رفع سبل و ظلمت عین را
ببرد و چون گرم کرده بر موضع لسع عقرب مالند درد آن تسکین دهد و در کتب منقول

اوجاع العصب و عرق النساء را نافع باشد و در ری زیت او را و غده را تحلیل نماید و چون
بر شکم مستسقی مالند استسقا را نفع بخشد   بارد و رطب است در دوم و خوردن آن تشنگی
آن ایلاوس را نافع بود و زیتی که شسته چون با روغن گل طلا سازند قلق و خفقان را دفع
کند و جرب و قروح ردیه را نفع رساند و دخان آن محدث فالج و رعشه و غش ده و صمغ لون
و دا بسرعت و لیکن مرا خفقان و سحج بود و از دود حیات و عقارب بگریزد و زیتی مصعده صارد و ممکن
و مقطع بود و خوردن مصعد مقتول زهر قاتل باشد   هندی در رومی باشد و بهترین
آن زیتی است که لون آن به سفیدی زند و تر و تازه باشد و منفعت آن قوی بود و طبیعت آن
حار یابس است در دوم معده و کبد بارد و خفقان و درد دل را نافع بود و درد دل برانه و بوی
بغل ببرد و چون در زیر زبان نگاه دارند بوی دهن خوش کند و چون در میان جامه برکنند
نانیه جامه را از کرم حفظ نماید و چون بر داء الثعلب طلا کنند نفع رساند و قدر ما خوذ از آن
یک مثقال بود و مسحوق کهنه مضرت برئه و مصلح آن مصطکی است و بدل آن سنبل الطیب باشد
شیرازی باشد کوبند و بهترین وی آن است که درشت و تازه بود چون کوفته ضماد کنند
خار و پیکان از بدن جذب کند و ثالیل را قطع نماید و چون خشک کرده با زیت بر سر اقرع
مالند مو برویاند و چون نیک کرده بر لسع عقرب مالند نفع رساند و جگر او وجع انسان را
ساکن گرداند و بول و حیض صبیان را الغایت نافع بود و چون در طبیخ آن نشینند حرارت
مثانه در آن حل کنند و در احلیل صبی چکانند   سیسالیوس است
معتدل است در حرارت و برودت ملین سینه و حلق و شکم و مسکن عطش و مخرج دود
از امعا و مسهل سودا و بلغم و سعال حار یابس و حرقه بول و حمیات حاده مفرد و مرکب
و کلیه و مثانه را نافع بود و تبرید فرماید از آن سی عدد باشد و گفته اند مضر است بکبد و مصلح آن

عناب است بهترین وی آن است که ورق آن سبز و پهن است و طبیعت آن حار و یابس است
و نوشیدن آن و حقنه به طبیخ آن سیلان رحم و نزف حیض و تردد امعا و اسهال که سبب آن
ضعف معده بود نافع باشد و ضماد آن محلل و ملین ورم حار باشد موی را سیاه گرداند
و دراز را به برود و بعضی گفته اند در دوم و از آن مقوی امعا بود و مضر است به ریه و مصلح آن کرفس است
بری و بستانی بود و بهترین آن بستانی سبز تر و تازه بود که نزدیک درخت انجیر
رسته باشد و طبیعت آن حار و یابس است در دوم و خشک آن حار و یابس است در دوم و خشک بری
حار و یابس بود در چهارم مقطع و محلل نفخ و ریاح و مجفف و مقرح و قابض و مقلل منی و
مسقط شهوت باه و مسکن مغص و مدر حیض و قاتل دود و منقی عروق و مستفرغ فضول
از معده باد را رواند و مشهی طعام و مقوی معده باشد و منفعت آن را که تیر و حیاز از وی
به برد و طلای آن بالطرون بهق و ثالیل دفع کند و خشارشیر و اورام غلیظ مغبنه را قطع کند و
سحق کرده با موم داء الثعلب را زائل گرداند و موی برویاند و صرع و کابوس و فواق امتلائی
و نفخ رحم و [illegible] طحال و [illegible] و [illegible] و نفس و قولنج ریحی را نافع بود و نوشیدن
و ضماد کردن آن اوجاع مفاصل و عرق النسا را نافع باشد و نوشیدن و ضماد کردن با انجیر
استسقا را نفع رساند و چون سحق کرده در بینی دمند رعاف را قطع نماید و چون با زیت
بپزند و بر مثانه نهند حبس بول را فائده دهد و تعلیق آن مقوی باه باشد و [illegible]
و مصلح و اگر [illegible] آن از بری قاتل باشد و شراب بسته با چون با جوز و انجیر خشک کوفته کنند
مقاومت با سموم قاتله کند و ضرر هوام را دفع نماید و قدر مأخوذ از آن سه درم بود و اکثار از آن
آن چون کوفته و با عسل یا سکنجبین بنوشند فواقی که از تری معده بود زائل گرداند
[illegible] دارو خوانند و بهترین آن بزرگ سیاه است و طبیعت آن حار و یابس

در دوم و در آن حرارت و قبض و تجفیف بالغ است مفتح سده و جگر و مدر [illegible] بود چون
چهار درم از آن با ماء العسل بنوشند قاتل دود و دود حب القرع و مخرج جنین زنده و مرده باشد
و گفته اند مضر است به کلیه و مصلح آن تخم ارمنی است حار در اول یابس در ثانیه است
و گفته اند بارد است و گفته اند قوت آن مرکب است و در طبع آن حرارت و حده و حرافت
و عفوصت و قبض بود و برگ آن قابض و محلل و قاطع دم و مقوی اعصاب است چون با شراب
بنوشند عسر بول و تردد امعا و سیلان فضول [illegible] را نافع باشد و چون کوفته [illegible] بهق را زائل گرداند
و چون بجوشانند و با سرکه [illegible] موی را سیاه کند و ضماد آن [illegible] را فائده دهد و [illegible]
و حمره را [illegible] و طبیخ آن با سرکه وجع اسنان را ساکن نماید [illegible] است و بهترین
آن [illegible] مایل به [illegible] است و طبیعت آن بارد و رطب است در دوم و بعضی گفته اند معتدل است
طبع را نرم کند و یرقان و جرب و حرارت کبد و تپ محرق و حمره و اورام [illegible]
و سعال و خشونت سینه را نافع باشد و روغن آن [illegible] حلق را دفع کند و مولد
ریاح غلیظ بود و به معده بد باشد سرطان بهترین آن بزرگ است که از آب [illegible]
بود و طبیعت آن بارد و رطب است و عسر الهضم باشد و چون هضم شود غذای بسیار بود و چون [illegible]
[illegible] اطراف آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که از [illegible] باشد و [illegible] را فائده دهد و چون با عسل بنوشند
[illegible] را نفع رساند چون [illegible]
و چون [illegible] اورام صلبه [illegible] و چون [illegible] و بری و بستانی [illegible] سرطان

و دران قوه مسهل بود و حفظ زائیر سازد و بوی دهن خوش کند و عفونت دهن و بینی و قلاع
و استرخاء لثه و تقطیر البول و ضعف مثانه و برودت کلیه و مثانه و رحم و بواسیر و حمیات
عتیقه و لسع عقرب را نافع باشد و با روغن و حبة الخضرا وجع خاصره را تسکین دهد و [illegible] را
سخت کند و کلیه را گرم سازد و قدر شربت از آن یک مثقال بود و عرق دم باشد و اکثار اکل آن مورث
صداع   طبیعت آن حار یابس است در دوم و محلل و ملطف و جالی و مشتهی طعام و منقی معده
و امعاء را از بلغم غلیظ و مسخن شده و محسن لون و هاضم طعام و مخرج ارواح و جالب حیض و مدر بول
و طمث باشد و اوجاع و رکبتین و قولنج ریحی و اوجاع رحم و مثانه و لسع عقرب را نافع باشد و بزر او
بزرگ دانه و خوراسان برد و مطبوخ آن درد دندان را تسکین نماید و طبیخ آن چون در حلق بالند
جرب و حکه و یرقان را نافع بود و دهد و قدر شربت از آن یک مثقال باشد و روغن آن [illegible] را
نفع رساند و [illegible]   بارد در اول و یابس در دوم است و ترین آن بارد و رطب است
و بعضی گفته اند در حرارت و برودت و قبض آن کمتر از ترش بود و مقوی معده و مسکن عطش و
قاطع قی و مانع قی و حابس عرق و نزف الدم بود و بعضی گفته اند مدر بول است و اوراق آن قابض است
و تناول آن بعد از طعام شکم براند و قبل از طعام قبض کند و اکثار اکل آن مولد قولنج و مغص
و محدث وجع اعصاب بود و آب آن در تقویه معده بهتر از جرم باشد و [illegible] آن [illegible]
نفس در ربو و نفث الدم و [illegible] و سیلان فضول [illegible] و [illegible] را نافع باشد و روغن
آن تشقق و نمله و بثور و [illegible] و کلیه و مثانه و حرقة البول را نافع بود و دهد چون در [illegible]
[illegible] ضعیفه را قوت دهد و حب آن که [illegible] گویند بارد و رطب است در دوم [illegible]
حلق و قصبه ریه را مفید بود و مسکن حرارت و [illegible] باشد و [illegible] آن بارد و مقوی
قلب و دماغ بود   [illegible] نوعی که برگ آن بلبلاب مانند بهترین

که سرطان را [illegible] باید و گفته اند چون با باد روج کوبند و بعقرب نزدیک سازند
عقرب را بکشد   مراد از آن نوعی از سرطان کوهی است که جمیع اعضای آن بجای بود
و محرق او الطف از سایر محرقات است و بارد یابس و جالی و مجفف قروح بود و جرب و
کلف و نمش را ببرد و اکتحال آن با [illegible] ظفره را دفع کند و دمعه و جرب جفان را نافع
بود   [illegible] لوخرت و قوة آن قریب بقوه [illegible] حکیم اقوی است و بارد و یابس
و لطیف و مانع نزف دم بود و چون با [illegible] حقنه کنند قروح امعا را فایده دهد
و چون با زیت کوبند و از آن مرهم سازند قروح را پاک سازد و گوشت [illegible] ببرد و با
روغن گل [illegible] آتش را نافع باشد   ساسالیوس و سیسالیوس و [illegible] کنند و آن
اکثر آن رومی است و [illegible] بود لیکن آنکه از آن [illegible] است و [illegible]
طبیعت آن حار یابس است در دوم و محلل و ملطف و منقی و مسکن اوجاع [illegible]
بلغم [illegible] و مقطع اخلاط غلیظه [illegible] باشد و [illegible] فایده دهد و [illegible]
آن در شراب [illegible] بالطفل [illegible] بود و صرع و اوجاع [illegible] و خاصره را نافع باشد
در ربو و عسر نفس و نفس الانتصاب و سعال مزمن [illegible] فایده دهد [illegible] آن
با [illegible] و مدر بول و اوجاع رحم و کلیه و [illegible] رحم و اوجاع [illegible] و مغص ریحی را
نفع رساند و بول و حیض براند و تسهیل ولادت کند و چون بیخ آن را بکوبند و [illegible]
[illegible] سینه را از رطوبات [illegible] پاک سازد   بهترین آن [illegible]
بود که چون [illegible] از آن [illegible] سفید بود و طبیعت آن حار یابس است در دوم و در آن [illegible]
[illegible] لزج است و مفتح [illegible] و مسخن معده و کبد و محلل ریاح و مقوی عصب و محسن
[illegible] لون و مدمل قروح متعفنه [illegible] الاندمال و [illegible] و مدر بول و طمث باشد

و جبلی

بهترین آن محموده انطاکی است و تحلیل مفعف از رق مایل به سیاهی است که چون بشکنند رنگ باطن آن زرد و خوردنی
و در آب حل گردد و چون حل شود باید تیز بود و سیاه و زرد و تلخ بود و طبع آن حار یابس است
در سیم و حرارت آن اکثر از یبوست بود و جاذب و محلل و منقی باطن و برص و کلف و مطهر و مسهل
صفرا و بلغم و آب و فضول ردیه از اقاصی بدن و موذی قلب و معده و کبد و امعا و مکرب و مغثی
و مسقط شهوت طعام باشد و نوشیدن آن صداع و درد معده و کرب و جمیع ارایی صفراویه را
نافع باشد و چون بگیرند از آن را با سرکه بیزند و مخلوط ساخته باشند تا ناسور باشند
در اخراج دود و صفار و کرم نافع عجیب است و مجرب است و ضماد مطبوخ آن عجیب و ورم مفاصل
و جراحات و بهق و بسیار که و کوفتگی و وجع الورک و مفاصل را نافع بود و بسیار که ضماد
برص و بهق و جرب متقرح را نفع رساند و بسیار که در روغن گل صداع مزمن را شفا بخشد
و نوشیدن و طلا کردن آن لسع عقرب را مفید بود و شربتی از آن دو دانگ تا نیم درم است بوده که زیاده
هم از آن اول طبع بزند و لب کف و دهن را ریش گرداند و گاه باشد که اسهال
بافراط کند کیفیتی که با خطر انجامد و اصلاحش آن است که مشوی سازند و بادام و به
عناب و معجونه بیشتر شود و انیسون و مصطکی و گل کثیرا و فراج و ممزوج سازند و در سیوس
و کتیرا او نشسته و روغن بادام از مصلحات اوست سقمونیا نیز گویند
و آن بر بر است و طبیعت آن حار یابس است در سیم و لطیف و مفتح و جاذب و منقی اعضا باشد
و مسکن و مدر بول و طمث و مرهم جراحات خبیثه بود و تشنج عضله و عصب و وجع
المفاصل که سبب آن سرد و برودت باشد و اهل هوا و ادویه قتاله را نافع باشد
حار در اول یابس در ثانی است و لطیف و محلل و مفتت حصاة کلیه
و مثانه بود و چون مهبل روز با سکنجبین بنوشند طحال را منفعتی عجیب رساند

وطحال را ببرد و خواق و یرقان را نافع باشد جوز بیست و سه ورق
نباتی است که ورق آن است که ورق در سر ریشه و ماوای سقمونیا در ریگ کنار رود است
و در آب سبیل برود و بعضی سبب آن را ورق ماهی گویند و جلید و درد حلق و خشن تر از
جلد سقمونیا است و بهترین آن سقمونیای است خصوص در اوایل و بعضی اعضا و انواع جلیه
و بعد دنبه و حواری باشد و گوشت نالد و حار رطب است در دوم و حرارت او ملایم و خشک تر
بود در طبیعت بکر و خاصیت او تقویت گرده و نفع با جراحات و اعضاء است و در تقویت باه مثل آن جزئی
نیست و شربتی از آن یک مثقال بود با زرده تخم مرغ و بعد از نوشیدن حلاب یا شراب
بهترین آن شکر سفید است متخلخل طبرزد است و طبع آن حار رطب است در درجه اول و غیر آن
مایل به یبوست بود و حرارت طبرزد اکثر است و لطافت آن بیشتر ملین شکم و سینه و جاذب و غسال
و تلیین مسلک است شربت مفتح سده و معطش بود خصوص عتیق و با روغن بادام قولنج را نافع بود و کلیه
و مثانه و خشونت سینه را مفید بود و با روغن گاو و جهت بول الدم نافع بود و دارد و تنقیه آن
بلغم را قطع کند و اکتحال آن بصر را جلا دهد و معده مضر است تسکین مولد صفرا است و سبب استحاله
آن بصفرا بعده صفراوی مضر باشد و مصلح آن مصلح است ماید که ادامه قوت برای سکر است طبع را
نرم کند و معده و کبد و ریه و کلیه و مثانه را فایده دهد و بلغم تشنج استسقا را نافع باشد و اگر لیف کهنه لیلی
هر روز یکم وقیه با آب فاتر ببایشامند ربو و عسر نفس را نفع کند و مجرب است و اکتحال آب بصر را تیز
گرداند و مادح را ببرد بهترین وی آن است که خارج آن به سفیدی زند و داخل به
سرخی و رایحه آن تیز بود و در آب زود بگذارد و طبع آن حار یابس است در سیم و محلل و ملطف و
مسخن و جاذب و مهیج باه و مفتت حصاة و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظه و با اخلاط و مدر بول
و فاتح و حب القرع باشد و فالج و لقوه و صداع بارد و سعال مزمن و قولنج بلغمی و ریحی و مغص

نفع برص سرخسی یمانی ... و طبع آن ...

و مرطوبی ... محرورانرا ... مضر است

و وجع الورک و اوجاع مفاصل بارده و استسقا و وجع طحال و رحم و لواسیر و حیات دایره
و امراض بارده و ظلمت چشم و نزول آب و غلظ جفن را نافع باشد و چون با شراب سیاه منه حیض
براند و چنین گفته‌اند نفش هوام و جمیع سموم را نافع باشد و استشاق را که آن بادکه غش آرد که
سبب اختناق رحم بود دارند و شربتی از آن یکدرم تا یک مثقال بود جهل حیب معمول از اصله
رطب است و از الحون متعدر است از او بارزو و بلغ لطایف چیزهای که ترکیب کسته و که با ترقوان
و جنگ مطیب سازند و طبیعت ذبح آن حار در اول یا بس در ثانیه است و بلغ حار یابس در ثانیه بلغ
و قاطع و مقوی اعضاء باطنه و مانع نزف دم باشد و در مطبوخ تفتیح و تحلیل بود او جاع اعصاب و نقاعی را
نافع بود و زعم بعضی آن است که مطبوخ آن را زیاده کنند و تن و عرق و نوشا به بر دو شکم به بندد
بعضی گفته‌اند که حقیقت آن ریاس است در اول و بعضی گفته‌اند بارد و رطب است و حق آن است که
مرکب است از جوهر ناریه حاره و جوهر ارضی غلیظ بارد و بسیار رقیقه مفتح و ملطف و محلل و مقوی و مسهل بود و به
از جنس قابض و مولد نفخ و از احسان آن بابک بطوتی است و وقت آن چون فصاد کنند داو المثلث و لطف و نابلس را
نافع بود و زانکه بنظر رون اشتهنه دیتند و مطبوخ آن بشراب دفع کنند و چون در آب بنوشند فراز و خاله از او بود
و چون آب آن نیم گرم در گوش چکانند کیکی دردگوش نافع و طلاء آن با عسل قوبا را زایل کند و سعوط بوی آن
با زهره کلنگ قوه را مفید بود و ورق آن چون به پزند و ضماد سازند چهره و بثور و سوختگی آتش را نفع
دارد و نوشیدن آن سده کبد و طحال بگشاید و حقنه به آب آن اخراج ثفل کند و با الجامه و سنگ قولنج
و لیکن تقلید نمود و رده الکیموس باشد و بیخ آن غثیان آرد و معده را بد بود و مصلح آن قرنفل و ترکه است
انواع آن بسیار است و بعضی آن سرخ رنگ و منقش ذکه ارکان است که در آن قبض و لمع ایان است
و چوب آن دراز و ابنوس آن غلیظ بود و انواع سنگ بود در لحم به است و پوست سلیخه مستعمل است و از چوب
آن چیزی است و طبع آن حار و یابس است در سیم و ملطف و محلل اخلاط غلیظه و مخفف و مقوی اعضاء و مفتح

سده و مدر بول و حیض و مسقط جنین باشد و در آن اندک قبضی هست که بدان معین ادویه قابضه است و تجفیف
معین ادویه مسهله و اوجاع کلیه و مثانه و درد رحم و معده و کبد و سینه و عسر بول و نهش هوام را نافع بود و اورام و حکاک
دارد و چشم را تکحیل نماید و با ادویه مغز سپر را نیز کرده‌اند و مقدار شربت از آن یکدرم بود و بدل آن ضعف وزن آن
دارچینی است نوعی از خیربوا است و جوانب سینه و کلیه و مثانه را پاک سازد و سعال را نافع بود و بول را
براند و لیلی اسفنج و مولد نفخ و قراقر بود و مضر معده و مضرت رساند زهره سنگ پشت نزول آب
و سیاهی و در دو صلابت را نافع باشد و چون بر خناق مالند نافع شود و چون در بینی مصروع چکانند
نفع رساند و چون سنگ پشت بحری را بوز ارشته نافته کنند یا روغن مخلوط کرده بر قیه یا با طلا کشته
و بر سرطان متقرح نهند چرک آن را پاک سازد و گوشت برویانند و نکرار زده که در کروکنند و جمیع قروح و آکله و خنازیر را
فی دارد نافع باشد و چون سنگ پشت بحری با شراب و مایه خرگوش در تریاق نهش هوام را موافق بود و ما سیر بهی
سنگ پشت تشنج و کزاز را نافع بود و خوردن گوشت او بهی نافع شود و به او درک ب علاج ننکورات ...
چون نزول کنند از صمغ لب ... و مضرت رساند سنگ پشت را و از گوشت بر زمین نهند و دستها و پایها را
بر هوا کنند و بعض از آن مگذارند که در آن مکان نازل شود بول سر کوهی است که در ایام بهار در کوه
بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه شده بواسطه فرگشته باشد و آن در شیراز به نام حیات مستعمل است بارد در دوم
یابس در سیم است و قابض و مجفف و رادع و مقوی معده و مسکن غلیان و مشتهی طعام و مسکن غثیان صفراوی و مانع رعاف
صفراوی است و حابس بول و طمث باشد و چون با زیره بکوبند و با آب سرد کوزه کنی و بنوشند که تراب و طعام در معده او
قرار گیرد نافع شود و جهت قطع تب اطفال و ضماد آن مانع درد ابر و نقره موده دم کند و مانع اورام و حکاک و قروح و خشکریشه را
نافع کند و با سرکه و عسل و حبس را مفید بود و با عاقرقرحا و چوب بلوط مخلوط ساخته بر ابرو از رفع کنند و چون در آب ... بجوشانند
حدقه که بر قروح خبیثه طلا سازند خشک گردانند و چون در گوش چکانند چرک گوش را به ... و مضمضه بدان قلاع را نفع دارد
و نوشیدن آن مسیح در اسهال صفراوی را نافع باشد و تشنگی بنشاند و معده را دباغت کند و چون حقنه کنند و ...

وهرچند کهنه‌تر شود حرارت و یبوست او بیشتر گردد و آن موافق بلغم مالح و محدث جرب و باد بهق
گردد و عطش و مورث استسقا بود و بلغم بگدازد و اصلاحش آنست که در روغن بادام بریان کنند
و با سرکه خورند و بعد از آن عسل و شکر نوشند و آب ماهی شور قروح عفنه را فایده دهد و حقنه
بدان وجع الورک را سود دارد و سر ماهی شور شقاق مقعد را اصلاح آورد و ماهی تازه مولد بلغم
مایی و سده و مرخی اعصاب و معطش و مورث غشاوت عین و قولنج و سکته و فالج باشد
و قصبه ریه پاک سازد و آواز را صاف کند و منی زیاده گرداند و با سرکه محرور المزاج را
و صاحب یرقان و حمی و جگر گرم را نافع بود و دیر هضم شود و معده بلغمیه و اصحاب امزجه
بارده موافق بود و مصلح آن زنجبیل پرورده و شراب صرف قوی و عسل با سکنجبین عنصلی
مزاج و کباب کرده بر معده سبکتر بود و مرق آن شکم نرم کند و سموم مشروبه و منهوشه را
نافع باشد و زهره شبوط ظلمت عین و [illegible] و انتشار را مفید بود

حار یابس است در دوم و بعضی گفته‌اند در اول و قاطع بلغم و مسهل آن از معده و امعا و قاتل
دود و حب القرع و قابض و مصلح لثه و حابس دم باشد و بهترین [illegible] و نفث دم
و خفقان و ربو رطب و طحال و اسهال مزمن را نافع باشد و چون هر روز سه ربع درهم با آب
سکنجبین بیاشامند بدن را لاغر کند و چون بر جراحت افشانند خشک گرداند و چون
با روغن مخلوط سازند تا غلیظ شود شقاق دست و پا را فایده دهد و چون در چشم
چکانند آثار چشم را جلای عظیم دهد با آب سکنجبین بیاشامند بدن را لاغر کند و چون
با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند و دخان آن زکام را منع کند و زکام را نافع باشد
و منفعت آن در تسکین وجع اسنان عظیم است و مدر ادرار

سنبل هندی

و سنبل العصافیر گویند و سنبل اقلیطی و سنبل رومی و ناردین است در حرف نون ذکر کنیم

و سپیدی چشم را نافع بود و چون چشم را بآبی که در آن تریاق جوشانیده باشند بشویند [illegible] و حکه جفن را دفع کند و چون
اکحال را در چشم کشند صاحب [illegible] نافع [illegible] از چشم [illegible] و جمع آن چون [illegible] کلف [illegible] کند
روغن [illegible] در طبیعت گرم است در اول [illegible] و ملین بود و روغن [illegible] باشد
و اورام را نضج دهد خصوصاً اورام [illegible] و سینه را نرم کند [illegible] اورام را نضج دهد خصوصاً [illegible]
[illegible] که چون روغن را با آب [illegible] حقنه کنند زحیر و قروح امعا را نافع بود و چون بر سینه [illegible]
و [illegible] زحیر و قروح امعا را نافع بود [illegible] و چون روغن کهنه [illegible]
طلا سازند [illegible] و چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سعال یابس را نرم سازد [illegible] و ملین [illegible]
منی [illegible] و مصلح آن [illegible] حار در
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهترین آن [illegible] که [illegible]
رقیق [illegible] و چون از آن [illegible]
[illegible] و ماوای او در آب [illegible] و بهترین انواع
آن [illegible] و جمیع انواع ماهی [illegible] انواع
سایر ماهی [illegible] ماهی [illegible] و ماهی مملوح حار یابس است

ماهی [illegible]

وبهترین ان خوشبوی سبک اشقر بود و طبیعت ان حار در اول یابس در دوم است و مفتح سده
معده و کبد و محلل اورام و قابض و مقوی دماغ و معده و کبد و سایر اعضای باطنی و مانع
نوازل و انصباب مواد بسینه و شش و سیلان مواد بامعا و قاطع قی و دافع ریاح معده
و مدر و حابس نزف مفرط رحم باشد و خناق و یرقان و ضعف جگر و خفقان را و استسقا
لحمی و اوجاع کلیه را نافع بود و بوی [illegible] کهنه و [illegible] ان [illegible] را فایده دهد و جلوس
در طبیخ ان اورام ارحام را مفید بود و اکتحال ان مژگان برویاند و چشم را قوه دهد [illegible] ضعف ان
از رطوبت بود و مصدع محرورین باشد و مصلح ان [illegible] و گفته اند بدل ان
سادج است بهترین ان [illegible] است و طبیعت ان حار یابس است در اول و مسهل صفرا و سودا و دافع
بود و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وسواس سوداوی و شقاق دستها و داء الثعلب و داء الحیه و تشنج
عضله و صداع [illegible] و مصلح ان [illegible] و شربت از ان [illegible] درم است تا سه درم و مطبوخ
از چهار درم تا هفت درم بهترین ان [illegible] است که ظاهر و باطن ان سفید بود [illegible]
وطبیعت ان حار یابس است در دوم و در ان رطوبت فضلیه است که بدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یاره [illegible] حمول [illegible]
[illegible]
و مورث [illegible] ان [illegible]

[illegible] بدل اسقیل [illegible] سوسن آزاد گویند و آسمان گون [illegible] و ازرق [illegible]
وطبیعت [illegible] حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند در اول و جالینوس گفته [illegible]
[illegible] لطیف و جوهر های معتدل و بوئیدن ان محلل [illegible] دماغ بود و ضماد ان
اکله را نافع باشد و نوشیدن [illegible] ورم طحال را تحلیل دهد و تخم ان لطیف و محلل
و جاذب و مدر بول است و طحال را نافع بود و ورق ان چون سحق کنند [illegible]
و محلل باعتدال بود و سوختگی آتش را نافع باشد و [illegible] را فایده دهد و چون
برگ و تخم ان کوبند و با شراب [illegible] و اورام بلغمیه و جراحات [illegible]
[illegible] ضماد کنند نفع رسانند و شیخ ابو علی در ادویه قلبیه گفته که طبیعت
سوسن آزاد [illegible] و [illegible] این [illegible] در حرارت [illegible]
انقص است و در تفریح و تقویه قلب اصلح سویق الحنطه بهترین وی آنست که
معتدل بریان کنند و طبیعت ان حار [illegible] است در اول و چون [illegible] کنند
[illegible] حرارت بود و ان بطی الانحدار و کثیر النفخ باشد و اولی ان بود
که با آب گرم بشویند و قند [illegible] کنند و سویق الشعیر و بهترین وی انست که
باعتدال بریان کرده باشند و نخاله ان کم باشد و تبرید ان زیاده از سویق الحنطه است
و چون با آب انار [illegible] یا [illegible] بله معده را تخفیف کند و [illegible]
و صداع حار و بخاری را نافع بود و غثیان را ساکن گرداند و معده را قوه
دهد و لیکن مولد نفخ بود و مصلح ان قند است و سویق النبق که [illegible]
معده را نافع بود و شکم ببندد و سویق حب الرمان بارد یابس است [illegible]
و دافع معده و مشتهی طعام بود و شکم ببندد بهترین ان

شاهتره تازه نیکوست و طبیعت آن بارد در اول یابس در دوم است و مفتح سده کبد و مشدد لثه
و مقوی معده و ملین طبع و مسهل صفرا و مدر بول باشد و اکتحال بعصاره آن بصر را تیز گرداند
و نوشیدن عصاره تر آن صفرا و بلغم محترق را دفع کند و حکه و جرب و بثورات عفنه را
نافع بود و خون را صاف کند و شربتی از عصاره آن از ده درم تا نیم رطل باشد و از خشک آن
در مطبوخ از چهار درم تا ده درم و از سفوف آن شربتی از یک درم تا سه درم و بدل آن در
جرب و حمیات عتیقه نیم وزن آن سنا مکی است و شاهتره بهترین آن سبز تازه تلخ
است و طبیعت آن بارد در اول یابس در دوم است و مفتح سده و کبد و مشدد لثه است
و مقوی معده است   بهترین وی آنست که مشابه عدس بود و صلابت و ستبری
الافراط باشد زود عفونت شود و طبیعت غیر مغسول آن حار در اول یابس در سیم است و مغسول
بارد در دوم یابس در سیم است و در آن قبضی سخت و کثیف و لطیف است چون با سفیده
تخم مرغ در چشم کشند قروح عین را نفع دهد و مندمل سازد و خشونت جفن را ببرد و استعمال
آن با آب ادرار حار جفن و طبیعت ملتحمه را دفع کند و محافظت صحت عین نماید و با شیر
دختران رمد و حرقت عین را فایده دهد و نوشیدن با شراب عسر البول و ورم ام سیلان
طمث و قروح منی را نافع باشد و با آب بارتنگ نفث دم قطع کند   حار در
اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند معتدل است و بعضی بارد و محلل فضلات و مقوی
قلب و امعا و مفتح سده و نافع باشد و بواسیر و قلاع صبیان را نافع باشد و چون آب
بر آن بپاشند و ببویند جواب [illegible] و تخم آن چون بریان کنند حبس اسهال نماید و
سحج را فایده دهد   بهترین آن تازه سفید است و طبیعت آن معتدل است
در حرارت و برودت یابس در اول و بعضی گفته اند در دوم اغذیه از هیچ چیز بیست و در آن
جلائی است

جلائی است سموم را نافع بود و بطئ الهضم و ردی الغذا است و مصلح آن قند است
اجاص سفید کمابیت   حار یابس است در دوم و منضج اخلاط
بارده و مسکن اوجاع و محلل ریاح و ملین و منوم و مکثر شیر و مفتت حصاة مثانه
و مدر بول باشد و در رطب آن انضاج زیاده بود و در یابس تحلیل قروح مقعد و
فواق امتلائی و مغص و وجع ظهر را نافع بود و عصاره با آن وجع گوش سوداوی را
ساکن کند و در حقنه گوش از خشک سازد و چون حقنه سازند یا در طبیخ آن نشینند
قطع منی کند و حاشیه آن قروح مقعد و ذکر را فایده دهد و مداومت خوردن آن ضعف
بصر بود و معده و حلبه و مثانه مضرت رساند و مصلح آن الیمو است و بعضی گفته اند مصلح آن
عسل است و تخم آن مقوی و مدر شیر بود و چون بسوزانند و بر بواسیر با توتیا ضماد سازند قطع کند
در زهر آن مسکن اوجاع و محلل ریاح و منوم بود و اوجاع احشا را نافع باشد
زاج انواع بسیار است و بهترین آن یمانیست و در آن قبض و اندکی حموضت بود و طبیعت آن
حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند بارد و خشک و قابض فوق قابض [illegible] و سیلان و انصباب
فضول بود و [illegible] قروح عسرة الاندمال و قروح متاکله را کثیف نماید و مضغ
بطبیخ آن وجع اسنان را تسکین نماید و لثه سست را سخت سازد و دندان متحرکه را محکم نماید و با عصی
الراعی [illegible] سیلان [illegible] دفع کند و چون [illegible] مفرح [illegible] فایده
دهد و چون با آب مخلوط کرده بر جگر و برص [illegible] نفع رساند و قطع [illegible]
کند و [illegible]   گیاهیست که در کنار آبها و باتین روید و از [illegible] باریک
و برگ [illegible] است و طبیعت آن حار در اول تا نیم و یابس

هست و چون با سرکه و روغن بنفشه طلا سازند فایده دهد و با آب کبر که گرم باشد نقرس و صداع
حار را مفید بود و مانع سیلان فضول و مفاصل شود و ضماد با روغن بابونه خشخاش و اکلیل الملک
در درد پهلو نافع بود و با زفت و زراوند و سرگین کبوتر اورام صلب را نضج دهد و تحلیل دهد با اورام
حاره را تحلیل نماید و چون نیم کوفته گرم کنند و کماد سازند تسکین اوجاع حادثه از
حرارت کند و ضماد او با زفت رطب و موم و زیت و بول صبی غیر محتلم منضج خنازیر بود و با
بارد و شیاف عصاره خرفه و عنب الثعلب و سرکه رمد و ورم حار عین و اوجاع آن و حمره
فلغمونی را نافع بود و محدث بلیغ و مغص باشد و گفته اند مضر است به مثانه و مصلح آن انیسون است
محروق سحوق سنون مجفف لثه و مقوی باشد و دندان از احتیاج باد و ورم و سنخه را فشک گرداند
و با سرکه گرفته درد را دفع نماید و چون با عسل سنون کنند در قلع صبیان مالند نفعی نیک
رساند و چون با روغن گل در گوش چکانند تسکین وجع دندان نماید و موی و چون با سرکه
برگزیده طلا ضماد سازند در ساقه فایده دهد و چون اشراب جرب ... سازند
و بر جراحات سر بندند منع تورم کند مرغیث بپارسی آن را بوتیمار گویند
و طبیعت آن حار و یابس است و مشایخ فرمانیان و صاحب جامع را نافع بود و گفته اند که او در نحا
خاصیت در تقویت باصره باشد و این زهر گفته که گوشت او حفظ را زیاده کند و ذهن را تیز
گرداند و حواس را قوت دهد و محلل سپرز بود و مصلح آن سرکه و گشنیز باشد و باید که چون
از کیال استحاله نبود نخورند که ضرر آن سخت باشد و باید که بعد از ذبح یک روز بگذرانند
بعد از آن بخورند حار و یابس است در اول و بعضی گفته اند حار و رطب است
در مرهم حالی و محلل و جاذب و منضج و ملطف و منفخ و مشق قروح و سنخه باشد و چون مضغ
نمایند بلغم را جذب نماید و نقش و در تقرح را نافع بود و حل آن با ... مخلوط

در آخر ثالثه است و لبن آن حار و یابس است تا درجه چهارم و در آن قبض و جلا بود و لبن آن معین
بر قلع اسنان باشد و چون با آن کتان هندی و صبر و تربد اضافه کنند مسهل بلغم و سودا و
اصفر باشد و استسقا را مفید بود و با عسل سکنجبین داشتن و دنبل و ذرب ... را نافع بود و معده و کبد
و باه و منی و صاحب امزجه حاره را مضر است رسانند و افراط در وی منعقد کند شاید و اصلاح آن است که
کتابه از ... بعد روز در شیر تا نان ... کنند و چند نوبت بار سازند و با انیسون و ...
در رنه و تربد و هلیله مخلوط کنند و ... شیر مصلح دو دانگ است و در لبن ... است
و از جمله سموم است و دو درم از آن قاتل بود بهترین وی آن است که از حیوان فربه گیرند
و طبیعت آن کثیر رطوبت و خشونت مطلق انعام بود باشد و در مخ و مغز بود و مصلح آن ... سرکه
پرورده است و به سبب اختلاف مزاج حیوان مختلف بود و ... الطف ... است از سیه ... متوسط
و بیشتر ... از ... سموم است در رطوبت ... بیشتر و ... از ... شد و ... تحلیل
در تخم ... زیاده ... و در ... رطوبت و ... زیاده از سایر ... بود و حرارت
آن کثر از ... و ... باشد ... که ... متوسط الاحوال بود ...
احوال اقوی از سایر باده است و منافع ... هر یک از ... در ذکر ... مذکور است
در حقیقت که از آن قطرانی حاصل شود و از ... صنوبر است و طبع آن حار و یابس
است در مرتبه ثالثه و ورق آن چون با سرکه ... کنند وجع اسنان تسکین
نماید و ... آن ... و تقطیر البول را نافع بود و ... بول براند و شکم ببندد و چون با پیه
ابل مخلوط سازند و بر بدن مالند هوام از آن نزدیک نروند بهترین آن ...
فربه باشد و طبیعت آن بارد و یابس است در اول و در آن جلا و تحلیل و کثیف ... انتهی

اشتردوان

ساخته موی را سیاه کند و گفته اند چون حل شقاقل در شیشه کنند و در زیر بالای او
یکمثقال او بسحیق نهند و در سرگین تر چهل روز دفن سازند خضاب قوی بود و موی را در کیسه
ساخته رنگ کند و عصاره او چون سعوط سازند شقیقه را نافع بود و اکتحال بعصاره جان حدقه
را سیاه کند و منع انتشار او زوال نماید و بصر را قوه دهد و طلاء بصر او با پاچ علی بود مفید بود آثار
حادثه در علی از ورم حلاوت دهد و چون حشیش و قضبان او پزند و بنوشند سنگ را براند و چون با پیه
یا با اشحام نمایند مدر حیض بود و گفته اند خوردن چند روز متوالی هر روز یک درم شقایق النعمان سحر
با آب سرد بنوشند رحم را شفا دهد و مجربست   حار رطب است در دوم و مقوی باه و اعصاب
و امعاء و ملین و مکرش و در هیجان باه و مربای القوی الحاره و مسخن معده و کبد بود و بدل آن
مثل او بنجد الشیخ   شکاعی گیاهی است شبیه بادآورد در قوت لیکن ضعیف
و تخم او قوی تر است و طبیعت آن یابس است در سیم و بعضی گفته اند حار در اول یابس در
دوم است و مقوی معده و کبد و محلل و لطیف بود و نافع است و چون با شراب بنوشند سموم
سازند با طلا کنند فالج را نافع باشد و رطوبات معده و ریاح رحم را دفع کند و قبایل عتیقه
خصوصا صبیان را نافع بود و ثمره و بیخ آن نزف الدم و سیلان رطوبات بدن را مفید بود
و قروح را مندمل سازد و قدر ماخوذ از آن هر دو درم شد   سنگ البلک و آنرا الغار نیز گویند
و آن مرکب است از صنوبر و صنوبر و چون با خیر لیسند هر کودکی که بخورد و هر جنس که آن کودک
مرده بدر رسد بیرون آرد و این صحیح است   حار در دوم رطب در اول است و غذای
بسیار دهد و سینه را نرم سازد و مولد منی و بهی و مدر بول بود و مداومت خوردن آن
بصر را پاک سازد و چون با سرکه و خردل بپزند مشتهی طعام و مقوی معده باشد و طبیخ
آن نقرس و شقاق حادث از سرما را نافع بود و در آن خاطه نفع عظیم است و در مرضم شود و نضج

از یکی از قرص

شقاقل

شکاعی

سنگ

شلجم

از یکی از حزازات است و شلغم خالص و منبه شهوت غذا و مهلب و در ترکیب مستعمل جهت سموم
لسع هوام مستعملست   سوم معتدل است و بعضی گفته اند حار است و ملطف و منقی و منضج
و منبت لحم و محلل و ماده ورم بارده و حار بود و چون با زیت تره و برده طلا سازند نفع دهد
و صلابت اورام و اعصاب و خشکریشات را نرم سازد و قروح را پاک کند و خشونت
سینه را نافع بود و بخته و چون طلا سازند با بارزد نفخه لعوق نمایند و استسقاء را که آن
دفع مضرت و یابد و یابد و چون با روغن سوسن مخلوط کنند و بدو طلا سازند زنگ رو را
و صاف گرداند و کلف ببرد و چون در حب هر یک مقدار حاورس از آن تناول نمایند مانع
انعقاد شیر در پستان مرضعه شود و چون بدین مقدار از آن در چوب معمول از خیار دارسی با بیخ
بنوشند قروح امعاء را شفا بود و دو درم سیاه دارد و پیکان از بدن جذب کند و چون با زراوند
پیکان زهر دار را نیز جذب کند و چون به بوید عطسه آورد   رازیانج است
بارد یابس است و چون بسوزانند و نرم سحق کنند و بنوشند و از آن اکتحال نمایند سپیدی چشم و نیز اکحل
دهد و اشک را منع کند و چون بصر را قوی گرداند و گفته اند مسکن اوجاع حاره بود و دندان را
جلی بخشد   الوخلاست   حار یابس است در سیم و ملطف و مقطع بلغم و
محلل ریاح و مقوی دماغ و حال قاتل دود و حب القرع و مدر بول و حیض بود و مخرج جنین باشد
و بیق و سقط و ثآلیل را قطع کند و با سرکه قروح بلغمیه و جرب متقرح و بثور لبنیه
اورام صلبه و بلغمیه را فایده دهد و چون با ریشان طلا سازند صداع بارد را نفع
رساند و سده مصفاه بکشد و در بالای که اگر چون در کیسه کتان کنند و صاحب زکام
ببوید فایده ببیند و چون یک شب در سرکه خوابانند و صباح سعوط کنند اوجاع مزمنه
رأس را و لقوه را نافع بود و چون سحق کرده با عصاره جبه الخضرا امزوج سازند و سه قطره از آن در گوش

شیح

شیز

حکاکه سندر یعنی وسده و برده عارضه کوش را ببرد و چون سحق کرده با آب حنظل تر یا مطبوخ آن
بسرشند و بر فسخ ضماد کنند در اوجاع المفاصل قوی بود و با آب شحم حیات یعنی پیه مار اورد و چون
سحق کرده با خون خطاطیف یا آدمی بر برص مالند نیکو بود نماید و مضمضه بطبیخ آن با سرکه سکن
وجع اسنان باشد خصوصا با چوب صنوبر و چون سحق کرده با روغن زیت سعوط سازند مانع آب شدن
آب گردد و چون با عسل یا آب گرم بنوشند حصاة مثانه مفتت شود و چون سحق کرده با
بر قروح شیر نهند و بدان مداومت کنند بصلاح آورد و مور بدان گریزد و سحق کرده با روغن گل
و سرکه انواع جرب را مفید بود و چون بریان کرده سحق کنند و در شراب خیسانند و از آن سه
قطره یا چهار قطره در بینی چکانند زکام را که با آن عطاس بسیار بود نافع باشد و دود آن هوام
بگریزند و نوشیدن آن انتصاب نفس و حمیات بلغمیه و سوداویه و لسع رتیلا مفید بود و قدر
مأخوذ از آن یکدرم باشد و اکثار آن بر سبیل خناق بود و بعضی گفته اند از افعال است و
روغن شونیز چون سعوط کنند فالج و کزاز را بقوه نافع بود   بارد یابس است در سیم
تا چهارم و مخدر و مسکن جمره و نمله و مانع نزف دم و حیض باشد و چون با سرکه آن
بکوبند و بر انثیین ضماد کنند کثرت احتلام را نافع بود و چون بر پستان ضماد سازند قطع شیر
کند و نگذارد که پستان صبی بزرگ شود و چون بر [illegible] طلا کنند فایده دهد و چون بر موضعی
که موی آن برکنده باشند طلا سازند مانع برآمدن موی شود و خوردن آن عاقل و [illegible]
شراب صرف بود   تخم قنب و آن انواع بستانی و بری بود و طبیعت آن حار
یابس است در سیم و بعضی گفته اند بارد یابس است در اول و بری حار یابس است در چهارم
منشف رطوبات معده و محلل ریاح و مجفف و مدر بول و قاتل دود و عسر الهضم و ردی
الخلط و مصدع و قاطع منی و مظلم البصر باشد و معده بد بود و چون بریان کنند ضرر آن کمتر شود

و باقشر و بادام

شدانج

و باقشر و بادام و خشخاش باید خورد و بعد از آن سکنجبین و برگ آن چون بکوبند و با آب آن
بشویند جوز را ببرد و طبیخ تخم بری چون ضماد سازند اورام حاره و حمره را فایده
دهد و نوعی دیگر هندی بود و در فصل [illegible] گفته شود   شیطرج هندی است و طبیعت
آن حار یابس است در آخر درجه چهارم و جالینوس گفته حار در چهارم است و نوشیدن آن وجع مفاصل
را نافع باشد و طلاء آن با سرکه بهق و برص و تقشر و جرب را قلع کند و چون بر طحال و عرق
النسا ضماد کنند نفع رساند و قدر مأخوذ از آن یک مثقال بود و بدل آن بوزن آن فوه است
بهترین آن [illegible] است و طبع آن حار یابس است در سیم و مقطع و محلل ریاح و مسکن اورام
و دمامیل و مانع آکله و قاتل دود و حب القرع و مدر بول و حیض باشد و عسر النفس و لسع عقرب
و رتیلا و سموم را نافع بود و اکثار آن مضرت باشد و با دام چون طلا سازند داء الثعلب را
فایده دهد و [illegible] آن اسباب تحلیه کند و سده نافض را نافع باشد و قدر مأخوذ از آن چهار
مثقال بود و معده و عصب را مضرت رساند بصلاح آورد و گفته اند مصلح آن ترس است
حار در سیم یابس در دوم و لطیف و جالی و محلل باشد و طلاء آن با لوگرد
بهق و برص را قلع کند و با تخم کتان اورام و خنازیر تحلیل نماید و با سرکه سرگین کبوتر مغز
سازد و چون با پوست رب و نمک بر قروح خبیثه ضماد سازند بصلاح آورد و با
گرد و سرکه قوبا و جرب متقرح را فایده دهد و چون با پیه جو مرد و زعفران و کندر
گرم کنند بمعنی رحل بود و چون کوفته بر عضو نهند و نگذارند پیکان و خار از آن بکشد
و چون در شراب خیسانند و بنوشند مسکر و مسموم بود و نان گندم که در آن شیلم بود
چون بخورند سدر و مستی آورد   طیفه خرشت حار با عقد الست و فعل آن
اقوی از فعل زنجبیل است و حرارت کبد و اورام حاره و سعال حار و امراض حاره

نافع بود و سینه را نرم سازد و طبع را روان کند   املج از شیر خوب باشد و قبض آن
کمتر از املج بود و طبع آن بارد یابس است در سیم و بعضی گفته اند حار رطب است و منقی بلغم لزج
و مقوی معده مشوش و قاطع قی و اطلاق و منطفی حرارت دم باشد و مقدار استعمال آن یک
مثقال بود   حار یابس است در چهارم و مقرح و منفط و جالی و چون محرق سازند
بلغم خام را دفع کند و قولنج بگشاید و چون طلا سازند اورام صلبه را نضج دهد و نرم
کند و چون در خرقه صوف کنند و بر جراحت تازه نهند دفع نماید و چون با مثل آن
نمک خلط کنند و در حمام بمالند حکه و جرب متقرح را ببرد و چون با مثل آن حنا مخلوط کنند
اگر بر زانو که درد ناک باشد طلا کنند تسکین وجع نماید و اگر بر ریش طلا کنند قلع نماید و گرب
است و چون با روغن گل بجوشانند و بر قروح سر صبیان طلا سازند و بدان مداومت
کنند تجفیف رطوبت نماید و قروح را دفع کند و چون بر قروح رشد طلا کنند و بعد روز
بگذرانند بعد از آن با آب گرم بشویند نیک فایده یابند و چون در حمام سر را
بدان بشویند شپش بکشد و صیبان و خوارز را ببرد و موی را جعد سازد
... اسقوطری و عربی و سنجابی و بهترین آن اسقوطری است که لون آن مانند
جگر بود و براق بود آن چون مرو بود در دست زرد خرد شود و سنگ ریزه در آن
نباشد و طبیعت آن حار یابس در دوم و جالینوس گفته که صبر بسط مفرط است و قبض
و مرارت بدین شامل لیکن قبضش اندک است و مرارت بیشتر و مجفف بی لذع و منقی
فضول صفراویه و بلغم از سر و معده و حوالی آن و منقی سده و مدمل قروح عسرة الاندمال
بود و بعضی گفته اند مسهل سودا این بود جراحات و بثور و اورام و بریدگی ...
و ناصور و داء الحیه متقرح و اوجاع مفاصل معده و شکم که سبب آن اخلاط ردی بود

و قروح دیگر

و قروح و بثور و جرب و مالیخولیا و سرطان و قروح و جرب عانه را نافع باشد و لیکن استعمال ... گردانند ترکیبه
عقل کند و چون تنها معده را ... بهتر بود و چون با شراب بر موضع موی ریخته طلا کنند مانع
تساقط آن آید و چون با روغن گل و سرکه بر پیشانی و صدغین طلا کنند صداع را فایده دهد
و چون با عسل مخلوط سازند آثار ضرب را ببرد و چون با شراب ... بیاشامند بر
بواسیر خارجه و شقاق مقعد طلا سازند شفا یابند و خون بواسیر را قطع کند و چون با نان
و نطرون بر مقعد و عانه طلا کنند و ... دماغ را گرم سازد و رطوبات دماغ را کم کند ... و بیرون
کند و شربتی از آن دو درم بود و مضرت بکبد و امعاء و مصلح آن گل مختوم و مقل ...
و نوشیدن آن در دو سر مالیخولیا نافع بود و گفته اند که صبر اسقوطری در شرب مستعمل است و عربی در طلا
بهترین آن غیلانی است که در آب ... بود و طبع آن یابس است و جاذب پیکان و
استخوان از عضو و مسکن وجع نقرس و مفاصل و وجع معده بود و چون ... ضماد کنند ...
ماخوذ ساقط ... رسانند و چون حمول سازند حیض براند و چون با سرکه سحق
کنند رعاف را قطع کند و صدف سوخته دندان را جلا دهد و جراحات عفنه خبیثه را اصلاح
آورد و اکتحال آن غلظ جفن و ساحق و غشاوه و قروح عین را مفید بود و سوخته آن ...
اصلاح آورد و ... وجع ... رساند و قدر ماخوذ از آن یک مثقال بود و گوشت
او ... را نافع بود و گوشت صدف ... چون سحق کنند و بر بدن طلا سازند تجفیف
و تقویت کند   بهترین آن عمومست و خوشترین آن سفید صافی است که ...
داشته باشد و طبع آن معتدل است و بعضی گفته اند ... است در دوم مجفف ...
و موی و ... معده بود و خشونت حلق و قصبه ریه و سعال حار را ... خشونت حلق ...
عین و منضج و اسهال صفراوی را نافع بود و آواز را صاف سازد و معده ادویه شکند و چون

باسفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا سازند نافع شود و چون در دهن نگاه دارند
مواد رقیقه که از دماغ بسینه ریزد غلیظ گرداند و چون یکمثقال از آن با آب و قیه روغن گاو
که خفته سه روز بنوشند نزف دم بواسیر و رحم و هر موضع که باشد قطع نماید ارزیت
آن بسیار قبض هست چون بر سبح ضماد کنند نفع رساند و چون بر سوختگی آب گرم ضماد سازند
شفا یابند و غرغره بطبیخ پوست آن بلغم را جذب کند و مضمضه بطبیخ آن با سرکه وجع اسنان را
تسکین نماید و پوست و برگ آن هر دو بنیده وجع کبد را نافع بود و منفعت حب آن در روغن
حالعه شد جالینوس وابن ماسویه گفته اند که اطرافی قوی بود و بعضی گفته اند
ابریشم قوی است و بهترین آن صندل سفید مقاصری است و طبیعت آن بارد در سیم و یابس
در دوم است و مفرح و مقوی قلب بود و صداع و خفقان و حمیات حاده و حرارت تسکین دهد و ضعف
معده حار را نافع باشد و صندل احمر بارد و یابس است در دوم و بعضی گفته اند بارد در اول
و شیخ الرئیس در قلب گفته در برودت ابریشم شبیه است و پیوسته اهمراکش مانع مواد و محلل او
رام حاره بود و طلاء آن حمره و صداع را نافع بود چشم حار یابس است در دوم جاهر
معمول از آن سخن و کثیف بود و دواء اصلی گردانند چشم محرق یابس است در سیم قروح
کثیف نماید و اداء الحم را نیز قرحه جراحات کشید و بعضی گفته اند که چون خرقه صوف گردان
رونده کان بندند و ننگی الم نیابند و چون میان انگشتان دست و پا که ش شده باشد
بچشم رزه بر سازند یکشبان روز بگذارند بعد از آن بردن آورند و تکرار سازند
شقاق آن زایل گرداند چون پیکل از دندانهای کفتار را با خود نگاه
دارند در کلب بگزند نافع نکنند و زهره کفتار را با پیه شیر چون بسر مالند زنگ رودها
صاف کنند و کف بسر دوا کنی ال بزهره اطمرا اشر گردانند و با فلفل کوفته طلا کردن داء الثعلب را
نافع شد

نافع باشد و زعم بعضی از اطبا آنست که چون حوالی فضا صره او را البول انند و با رنب
سحق کنند و بر بدن مالند آنچه از او زایل شود و گفته اند که چون دست او قطع
کنند در حالتی که زنده باشد و چون پیش ملوک روند با خود نگاه دارند در نزد ایشان
معظم و مقضی الحاجت گردند و چون صمغ عرجا رنده در رنب باد آسشت گوند
اندازند و کوشنند باد رانی بیرد صاحب وجع مفاصل و نقرس در آن نشیند
مرض از او زایل گردد و ریاح غلیظه رفع شود و منفعت ساق آن چون در رنب انقی
بگذارند و بر نقرس طلا کنند منفعت عظیم بخشند و پوست آن چون بر شکم زن حامله
بندند بچه را از اسقاط محافظت کند گفته اند که ذرع نذری چون بمکر
در نبید طبخ نمایند و بعد آن کنند یا در مرض جذام و تشنج و ورم باشد و چون بسوزانند
و با رفت رطب بر داء الثعلب طلا کنند زایل گرداند و خاکستر آن چون بر موضع رقت
دم نهند حبس نماید و رعاف را نافع باشد و چون مرهم سازند و لسع عقرب
و حیه نهند نفع رساند و چون ضماد پوست کنند و سر و اطراف ابدا حسته بر موضع
نهند که پیکان در استخوان مانده باشد و جبیع و صبر بر دل نیابند و حذب کند والله
اعلم پوست بیخ زیتون هندیست و طبع آن بس نیفی حار یابس
است در دوم و قابض و مخفف و محلل بود و ذرب و قروح امعا و نزف دم رحم و مقعد
و بواسیر و فالج و لقوه را نافع باشد و قدر مستعمل از آن یکمثقال بود گوشت
و سپاه و حمی اموت را قوة دهد و در زهره او با سرکه کهنه نهش هوام را نافع بود و چون
سطون زهره او با سکنجبین و آب گرم بنوشند شفا یابد و خون او چون با زرنیخ
و نمک مخلوط سازند اصلاح او در دو زیل او چون بر ثالیل مالند قلع نماید و

در آخوان او چون بسوزانند و سحق کنند در کلف طلا سازند زایل کند و اگر بر بهق مالند
لون او را تغیر دهد بهترین آن سفید زرد رنگ بود که زود خرد شود و طبع آن بارد
در دوم یابس در سیم است و بعضی گفته اند مرکب القوی است همچو گل و در آن قبض و اندک تحلیل
هست قلاع و اورام حاره عانه و کرب و التهاب معده و حرارت کبد و حمیات ماده
و توحش و غم و خفقان حار و غشی که از انصباب صفرا بمعده شود و ابیرا نافع بود و مفرح
و مقوی قلب و معده و مسکن عطش و مانع انصباب صفرا بمعده و قاطع قی صفراوی و دافع
اسهال صفراوی باشد و قدر ماخوذ از آن نیم درم بود و نوشیدن او مضر بود به باه و گفته
اند به ریه مضرت رساند و مصلح آن گلاب بود و بدل آن بوزن آن طین مختوم و بوزن
عصاره لحیة التیس است بارد یا رطب است در دوم و قابض و مبرد و حابس بود
و چون طلا سازند اورام حاره و حمره و نمله و نقرس و اوجاع مفاصل حار و نزله الامعا
صبیان را نافع بود و چون در ریت کهنه بجوشانند عصب را نرم کند ردی
الکیموس و مولد خون سوداوی و بطی الهضم باشد بارد یابس است قطع و
حالی باشد و در آن قبض و تخفیف بود و طبیخ آن اورام بارده را و قروح رطبه را
و زکام را النفع عجیب رساند و خاکستر آن چون بر [illegible] و قروح رطبه ... نافع
نافع بود و چون ورق آن با شراب بجوشانند و بدان مضمضه کنند وجع دندان
ساکن گرداند و طبیخ آن سیلان رحم را نافع باشد و چون قضبان آن
بجوشانند و طلا یا ضماد کنند شفا یابد و نوشیدن شراب که در وی آن
چون شسته شود بهای فایده دهد و ثمره آن ... است و منافع آن در ...
مذکور شد ترخون حار یابس است در دوم و در آن قوه محلله هست ...

و مقوی ...

و مقوی معده و معین الهضم و معطش و قاطع شهوت باه و محدث وجع حلق بود
و مضغ آن قلاع را نافع باشد و بوی دهان خوش کند و چون قبل از شرب
ادویه کریهه الطعم مضغ نمایند تخدیر حس ذوق کند و مصلح آن کرفس
دو نوع است شیرین سرخ و سفید تلخ و بهترین آن سفید است
و طبع آن بارد یابس است در دوم و قابض و مانع حرکت دم باعضاء
و مقوی مفاصل مسترخیه و کبد و معده و حابس نزف دم باشد از
بینی و رحم و مقعد و سایر بدن و شکم ببندد و استرخاء معده و کبد
و اسهال دموی و مغص و وجع امعا را نافع باشد و قدر ماخوذ از آن
یک مثقال بود همه بابریست و طبع آن بارد یابس است
در اول و بعضی گفته اند رطب است و مبرد و مفتح سده کبد بود و لبن آن
بیاض عین جلا دهد و عصاره آن استسقا را نافع باشد و مقاومت با
سموم کند و چون ضماد کنند جمیع لسوع خصوصا لسع عقرب را مفید
بود کوکب الارض گویند و آن را بهیچ چیز سحق نتوان کرد و چون
احتیاج بحل آن باشد با سنگ پاره چند در خرقه خشنه کنند و در آب
نیم گرم می جنبانند تا حل شود و با آب صمغ استعمال نمایند و الکش
آن اقوی و الطف است و طبع آن بارد در اول یابس در دوم
است و قابض و حابس دم از رحم و مقعد و جالی باشد و اورام
پستان و مذاکیر و پس گوش و سایر لحوم رخوه در ابتدا و دو
سنطاریا را نافع باشد و نیم مثقال از آن مفتت حصاة کلیه بود

ثمرهٔ نخل را اول ظهور طلع خوانند و طبع آن بارد یابس در دوم است و مقوی احشا و مانع انصباب مواد و قاطع اسهال و نزف و نفث دم و عسر الهضم و مولد قولنج باشد و مصلح آن زنجبیل پرورده و جوارشات حاره بود و دقیق نخل ذکر که آنرا بپارسی گشن خرما گویند باه را زیاده کند و مجامعت را قوة دهد   بهترین آن فربه رطب حریفی بود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و شکم به بندد و ناقهان را مفید بود مبرّد و مجفف و جالیست و گل خاص از زمینی که آفتاب بر آن بسیار تابد مجفف ابدان رخوه بود و با لبنغ [?] و با موم روغن چون بر خنازیر و صلابات طلا کنند فایده دهد و چون بر مستسقی و مطحول طلا سازند نفعی بایشان رساند والسلام   بهترین آن آنست که از آن رایحهٔ شبت آید و خون که از دهان آید حبس کند و بر زبان چسپد و بنبات نرم و املس و براق و طبیعهٔ آن معتدلست در حرارة و برودة و در آن رطوبت ممتزج به یبوست باشد لیکن یبوست آن زیاده از رطوبة بود و در آن خاصیتی عجیبست در تفریح و تقویهٔ قلب و مبرد و مقوی و مانع نزله و قاطع دم از هر عضوی که باشد و مدمل جراحات ردیه و قروح عسرة الاندمال و مانع آکله و معاین بر انجبار اعضا از سقط بود و سل و نفث الدم و سحج امعا و ابتدا اورام حارة را نافع بود و قدر ماخوذ از آن تا دو درم بود و چون با شراب یا شاه [?] مندا با سرکه طلا کنند مقاومة با سموم و نهش جمیع هوام کند و چون قبل از شرب سم یا بعد

ازان

یا بعد ازان بنوشند لا یزال غثیان شود تا سم بیرون آید و چون تعقیع آن با سحق کرده آن درزمان و یا بنوشند از و با ایمن باشند و چون بر سوختگی آتش طلا کنند مانع تقرح شود   بهترین آن سرخ باشد و وردی بود که آن رنگ نباشد و بر زبان چسپد و طبیعهٔ آن بارد در اول یابس در دوم است و مجفف و حابس دم در دوم است و مانع نزله بود و قلع و نفث الدم و سل و ضیق النفس که سبب آن نزله بود و قروح امعا و اسهال و نزف رحم و حمیات سلیمه و بائنه را نافع باشد و با شراب و گلاب دافع غائله و با بود و قدر ماخوذ از آن یکمثقال باشد و چون با اقاقیا طلا کنند کسر عظام را مفید بود   بهترین آن احمر ناصع خوش بوست که بلعاب بزبان چسپد چنانچه بسهولت از زبان جدا نتوان کرد و طبع آن بارد یابس است و قابض باعتدال و قاطع دم بود و طلا کردن آن اورام حاره و سقطه و جبر اعضا را نافع بود و نوشیدن آن سحج معدی و کبد و نفث دم را فایده دهد و چون یکدرم با آب سرد بنوشند دفع اذیهٔ ادویهٔ قتاله کند مانند صفایح رخام بود و سفید و براق و خوش بو بود و قوة از کبد و در آن تبرید و تحلیل است و چون بشویند تحلیل آن باطل شود و بارد و یابس و مجفف بود و چون طلا سازند با سرکه و آب اورام حاره و سوختگی آتش را نافع باشد و مانع حرق ان را از تقرح بود و محرق آن قروح عسرة الاندمال را فایده دهد سرد و خشک بود در سیم چون گستر آنرا با سرکه بر داء الثعلب طلی کند نافع بود   حار یابس است در سیم و مفتح سده مصفاة و جلا

رطوبات از داخل بدن ومانع تولد کراز بود وچون بازیب بر بدن مالند مدار عرق باشد
واسترخا عصب مزمن وحدر وفالج وصرع وعرق النسا را مفید بود ومضمضه بطبیخ
آن وجع اسنان را تسکین نماید وچون با سرکه بپزند ودر دهن نگاه دارند اسنان متحرک را
محکم سازد وسقوط لهاة واسترخا زبان که از بلغم بود نفع رساند وغرغره بدان
منقی دماغ وجاذب بلغم بود ومضغ آن با مصطکی همان فایده دهد وچون بازیت
قبل از نوبه نافض بر بدن مالند فایده بخشد وچون با عسل معجون سازند ولعق
نمایند معده را از بلغم بکدارد وباه را زیاده کند وصرع را مفید بود وقدر ماخوذ آن
نیم درم باشد وروغن آن لقوه واسترخا وفالج را نافع بود وچون قبل از جماع قضیب را
چرب سازند شهوة برانگیزد ومعین بر سرعت انزال بود دوم قسمت
علس ماکول علس بری تلخ وبهترین آن سفید عریض است که زود پخته شود وچون در آب
خیسانند آب را سیاه نکند وطبع آن معتدل است در حرارة وبرودت ویابس است در دوم
ومرکب است از قوة قابضه وجالیه ودر پوست آن قبض بسیار است ونفاخ ومجفف ومغلظ
دم ومسکن حدة دم ومولد خلط سودای وعسر الهضم بود وایجاب عسر بول کند باشد ومانع ادرار بول
وحیض گردد وشکم را ببندد والا که در آن علس پخته باشند شکم را براند وخناق را نافع بود واکل آن ... را
برچیند وبه ... وعصاره را نفع رساند وضماد اکل آن ... اورام وسرطان
واورام صلبه ... بود واکل آن با عسل ... سازند وبا ...
با ... طبیخ نمایند که از اجتماع ایشان ... مزاج غذا خوب پیدا شود وبا حلویات نباید خورد
تا موجب ... گردد وچون با سرکه طبیخ نمایند ... زیر ... اورام ... تحلیل نماید وقروح ...
کند ... وچون ... نافع باشد وچون ...
کند نفع رساند وضماد آن ... الملک

وروغن

الملک وروغن آن اورام ... تحلیل دهد ... مقعد را فایده دهد وگفته اند که چون
... عدد از آن ... سازند وبلع نمایند ... مقعد را مفید بود ...
تلخ مسهل ... بول وحیض باشد وعرق ... را
کبر که آن را ... گویند ... ایران است وطبیعت آن حار ویابس است در سیوم ...
... وجع اسنان را نافع بود ... آن را ...
جلاء ... وچون ... گویند ... خشک ...
وجرب را قلع کند ... کلف ببرد پنج ... آن را ... گویند
... وطبع آن حار ویابس است ومقطع ومجفف ومعطش ... سده ... واقواه عروق
ودافع فواق ومسقط جنین ... جراحات ... گمان ... که ...
الثعلب وکلف ... ببرد ... آن ... عرق ... وجع ... مفید بود وچنین شراب ... نهش هوام
وسموم را نفع رساند وچنین زنان عاقره ... رحم ... گردانند ومنع ... کند ... سقط
ومنفعت سموم ... آن ... دانه ... است حار ویابس است در دوم ...
اواه وعروق ... رطوبات ومانع عفونت ... قروح ... رطوبات از ...
... بشد وچنین بر بدن مالند ... وبا ... کلف ... ببرد ... آن ...
... بنماید وچنین ... نیکو ... وجع ... نماید ...
... قوة دهد ... دفع کند ... چند روز مضمضه کند ... آن ...
وچنین ... گرداند ... دهد ... وچنین ... گر ...
بر جراحات ... گوشت برویاند وغرغره بدان خناق ... را نافع بود ... مسهل
... که شکم ... مزاج را ... غذا ... دهد ... کرم ... ... نهش هوام

وشرب انیسون را فایده دهد و چون لقوه نماید عض کلب کلب را نافع باشد و تشنج و اصحاب امراض بارده را نافع
بود و نسیان و صفرا و مزاج را مفرح است برسانند و اکثار آن مهیج قی بود و مصلح آن انار ترش و حماض و ترنج است
و ماء العسل منقی سینه و مقوی باه و معده و مشهی طعام و مدر بول و فالج و خدر را نافع است و غرض از عسل آنست که بجوشانند
ان معطش بود و خوردن آن سوزش دهد و ثقل و غشی و عرق بارد و علاج آن قی است بعد از آن نوشیدن ماء الشعیر
و شراب   کل قرطم است و طبع آن حار در اول یابس در دوم است و در آن قبض معتدل با تفتیح است
کلف و بهق را ببرد و با سرکه قوبا را دفع کند   لبن آن محرق است و مضعف معده است و [illegible] لبن
[illegible] است و چون طلا سازند سعفه و قوبا را دفع کند   طبع آن حار یابس است در سیم
و سخن و مجفف و قلیل الغذا و مولد خون بد و استرخا و فالج و لقوه و استسقا را نافع باشد و باه را زیاد کند
خاصه مانع دق و محرور المزاج را مضر بود و بعد از آن سکنجبین ترش باید خورد   برسیاوشان دارو است
و گفته شد   استخوان سوخته مجفف و محلل بود و استخوان کهنه چون بسوزانند قروح که در [illegible] باشد
[illegible] و مانند اینها اصلاح آمد و چون استخوان پوسیده با سرکه بزنند و طبیخ آن بر سر [illegible] بزنند قطع [illegible]
کنند و چون [illegible] شده بر آن [illegible] نهند [illegible] سود و چون استخوان [illegible] سحق کرده [illegible]
[illegible] مجرب است و [illegible] استخوان سوخته با سرکه [illegible] آتش را مفید بود
و در خواص این زهر مذکور است [illegible] قطع [illegible] برسد [illegible] کنند
و بر زنان آویزند مانع حمل شود و اگر استخوان آدم مرده بر [illegible] آویزند [illegible] داشته باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] آویزند نفع رساند و اگر قلامه اظفار عشره آدمی بسوزانند [illegible] آن [illegible] و الف [illegible] اظفار
در [illegible] جدا شود و اگر دندان آدمی [illegible] استخوان [illegible] در زیر [illegible]
بهترین [illegible] سبز و صلب بود و طبیعت آن بارد در اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند بارد در دوم یابس
در سیوم است و قابض و مجفف و مانع رطوبات از سیلان [illegible] و ضعف [illegible] و چون [illegible]

برقوبا

برقوبا طلا کنند دفع نماید و چون سحق کرده بر [illegible] پاشند مفید بود و در خواص این زهر مذکور است
که با سرکه قلاع صبیان را نافع باشد و منع سیلان رطوبات [illegible] زبان و لثه نماید و چون [illegible] قروح [illegible]
و اسهال مزمن را فایده دهد و چون در آتش بسوزانند با [illegible] بپاشند تا محترق شود و [illegible] کنند و چون
و چون با نبیذ سحق کنند [illegible] اورام حاره ببرد و خروج مقعده را نفع دهد و [illegible] طبیخ آن خروج رحم و سیلان
مزمن و رطوبات از رحم [illegible] و چون سحق کرده [illegible] قطع رعاف کند و چون بسوزانند و [illegible] شراب
یا در سرکه اندازند و سحق کنند نزف دم را قطع کند   ارسطاطالیس گفته که نوعی از عقیق است
که حسن و اشراق آن کمتر از انواع دیگر است و لون آن مشابه لون آب است [illegible] نمک زده آید که در آن
خطوط سفید خفیه بود هر که خاتم سازد نزد خصم فرح و خوف او ساکن کند و نزف دم از هر موضع که باشد قطع
کند و بفال مبارک باشد و سوخته آن مقوی [illegible] باصره بود و خفقان را فایده دهد و دندان [illegible]
طبیخ آن بارد یابس است چنین گویند در لسع عقرب [illegible] نفع رساند و عقرب بزرگ [illegible] خشک کرده
چون [illegible] سحق کنند و بر [illegible] طلا زنند زایل گرداند و چون در [illegible] بپاشند [illegible] اگر آن روغن [illegible]
الثعلب [illegible] موی بر [illegible] و اگر در گوش [illegible] گوش را ببرد و اگر بر قروح خبیثه عسرة الاندمال [illegible] بعضی
سحق کرده بر آن [illegible] رسانند اصلاح آید و اگر عقرب مرده را [illegible] کنند و بر زنان آویزند که اولاد [illegible] سقط
مانع اسقاط [illegible] و چنین [illegible] نماید [illegible] عقرب سوخته [illegible] حصاة بود و چون بدان اکتحال نمایند ضعف بصر را
فایده دهد   جابر [illegible] گوید گوشت [illegible] زهره او در چشم کشند مانع نزول آب [illegible] گردد
و بصر را تیز گرداند و بر او [illegible] رسانند اختناق رحم را نافع بود و [illegible] کلف و [illegible] را ببرد [illegible] بعضی
[illegible] بود   [illegible] از آن است [illegible] خوانند و طبع آن بارد یابس و قابض
و مجفف است قروح [illegible] الدم [illegible] را نافع بود و چون ورق آن [illegible] قوة
دهد و مانع [illegible] و چون [illegible] و چون [illegible] آن [illegible] و قروح

و همچنین حاصل [illegible] رفع کند
و این بتجربه رسیده و صحیح است
[illegible]

و این را بغفار رسانند و لثه را محکم سازد و چون بنوشند قطع سیلان رطوبت مزمنه رحم کند و عصاره ورق آن چون [illegible]
خشک شود و درین افعال اقوی بود و چون تازه آن را بکوبند و عصیر آن بگیرند و صاف کنند و بگذارند تا غلیظ شود و اندکی
صمغ عربی با آن مخلوط ساخته شیاف سازند جمیع امراض ظاهر چشم و جفن را نافع بود و چون ورق لطیف آن را
بر زند سوری افتد نیکو بود و شکوفه آن قروح امعا و اسهال را فایده رساند و امعا را قوت بخشد و بیخ آن لطافت بیشتر
بود هرچی کرا تراوان خوانید علک گویند و چون علک مطلق گویند مراد از آن صمغ صنوبر بود و علک الروم
مصطکی است و بهترین اصناف علک است و بعضی از آن علک البطم و جمیع انواع نحل و مجفف و ملین و محلل اند
در ماهیت آن اقوال مختلفه است قول اکثر آنست که در بعضی از جبال هند نباتی بسیار در رطوبت مدید جمع شود و محل آن متعدی
از طول واقع برگها و شکوفه های بونانی میباشد و از غایت کثرت سیلان بر زمین ریزد و از آن اجسام شعبه بر بالای آن میبندد
و مرور ایام نضج می یابد و لطافت پیدا کند و آن عنبر است و بعضی میگویند که او در بابت ساری کیس و ابحر بعید است
و بهترین آن اشهب است پس ازرق پس زرد و بدترین همه سیاه است و طبیعت حار در دوم یابس در اول است و بهترین عطرها
و مقوی ارواح ثلثه و مفرح و مقوی طبیعت و دماغ و اعضا و عصبه و حواس و مفتح سده دماغ بود و فالج و لقوه امراض بلغم غلیظ
و اوجاع معده بارده و ریاح غلیظه معا را نافع باشد و تشنج را موافق بود و چون طلا کنند شقیقه و صداع بارد
و مفاصل بلغم را فایده دهد و مقوی اعضا باشد و چون بالبعضی ادهان مخلوط کنند مثل روغن مرزنگوش و مانند آن سعوط کنند
امراض دماغ را که از بلغم غلیظ و ریاح حادث شده باشد زایل گرداند و دماغ را برفع الجزء و رطوبت قوت دهد
و بوئیدن آن فالج و لقوه و کزاز را نفع رساند و چون بخور سازند نزلات بارده را دفع کند و چون رحم را [illegible]
حل سازند و بر فقرات ظهر مالند صدر و جمیع اوجاع عصب را نفع رساند و چشم را یا مداومت ترک کند و بر معدا افکند مقوی معده
بود و چون بنوشند اسهال متولد از برودت ضعف معده را قطع کند و چون قدری در قدح شراب کنند هر که بنوشد زود
مست شود و بیشتر از آن و ایکه بود و مضرت سکسکی و مستعد شرابا شنده و مصلح آن بوئیدن کافور و حرارت دیگر
که گفته مضرت با مبعا و مصلح آن صمغ عربی است و زهر نیز گفته که مضرت بکبد و مضعف او است و عنبر

ازان

ازان در ضعف کبد و احب بهترین آن سفید شیرین بود که پوست آن تنک شده و دانه کوچک و انکوری
که دو سه روز از چیدن گذشته باشد بر از انکور تازه چیده بود و بزرگ آنچه موافق تر بود و پوست دانه
انکور بارد و یابس است و گوشت آن حار و رطب است و مقوی بدن و مولد خون جید و مسمن باشد و سینه
و شش را نافع بود و باه را زیاده کند و بمثانه مضرت رساند و عطش آورد و مصلح آن انار ترش و پوست
آن دیر هضم شود و انکور تازه چیده نفاخ و محدث قراقر بود بیخ و غت و اندرن
او آنست که ورق آن سبز و ثمره آن زرد بود و طبع آن بارد در اول یابس در دوم است و بعضی گفته اند
حار و رطب است سرد و قابض بود و نوشیدن آب آن اورام باطنه را فایده دهد و عطش را تسکین نماید
و اورام معدا و تسقط را سود دارد و ضماد آن جمیع اورام حاره ظاهره را فایده دهد و چون
با سفیداب در روغن گل و سرکه و نمله و حمره منتشره و قوبا ضماد کنند مفید باشد و چون نرم
بکوبند و ضماد سازند عرق منفجر و معدا حاره را و صداع و اورام بیخ گوش و اورام دماغ را شفا
رساند و چون در گوش چکانند درد دندان را تسکین دهد و اکتحال بعصاره آن بصر را قوی گرداند و احتمال
آن نزف حیض و سیلان رطوبات مزمنه رحم را قطع نماید و نوشیدن ثمره آن مانع احتلام بود و غرغره
بدان اورام لسان را مفید بود و بیشتر از آن تابست درم باشد الکی گفته که مضرت بمثانه و مصلح
آن قند است مسیح گفته حار و رطب است در وسط درجه اول و حرارتش بر رطوبت غالب
بود و بعضی گفته اند بارد در اول و معتدل در رطوبت و یبوست است و مایل باندکی رطوبت است و مرد و مولد
خون خوب و مسکن حدت دم و مضعف باه و مقلل منی و خون را غلیظ گرداند و غذای آن اندک بود و معدا
بدبا شود و دیر هضم شود و سعال و ربو و خشونت سینه و ریه و وجع کلیه و مثانه را نافع باشد و چون بسیار بود
طبع را نرم کند و چون تازه و عفص بود حبس طبیعت کند و شیخ ابو علی گفته قول خوب در باب غبیرا و بیش باب آنست که
جالینوس فرموده که و ما وجدت للعناب فی حفظ الصحة و ازالة المرض اثر لکن وجدنه عسر الهضم قلیل الغذاء و زیف

وشریف کفته که چون برگ عشقه سحق کنند و بر زنند بر آنکه افشانند نفع چنان رساند که دارو دیگر درین باب به
نرسد لیکن باید که قبل از آن قدری عسل غلیظه بر موضع بر آن طلا سازند و چون پوست ساق
درخت آن بکوبند و بوزن آن سفیدآب مخلوط سازند و جراحات خبیثه را بدان پر کنند از چرک
پاک گرداند و شفا دهد و چون برگ آن در آب بپزند و صاف کرده و پنج روز هر روز نیم رطل بنوشند
حکه را از بدن رفع نماید و مجرب است و چون صمغ آن در سرکه حل کرده چند روز متوالی بر ثوبا مالند
رفع شود و ورق آن در تحذیر حس دقاق و ادرار خون است   نسیج عنکبوت چون
بر جراحات تازه بر ظاهر بدن نهند حفظ آن از تورم کند و چون بر موضعی نهند که خون از آن روان
باشد قطع کند و چون با بعضی از مراهم مخلوط سازند و بر پیشانی و صدغ [illegible] نهند تب غب را ببرد و شریف
کفته که چون نسیج عنکبوت بگیرند و سرکه بر آن ریزند و بر دمل نهند در اول ظهور و بگذارند تا خشک شود
نفع رساند و مانع ترید کردد   اصفیل است و گفته شد   بهترین وی آنست که صلب و سیاه
و ثقیل بود که مطلقا در آن سفیدی نبود و در شراب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در آن نبود و درد و کوفته
شود و طبیعت آن حار یابس است در دوم و لطیف و مفتح سده و مقوی احشا و اعصاب و مفرح و مقوی قلب و کبد و حواس
بود و دماغ را بغایت نافع باشد و بادها بشکند و چون یکدرم نیم از آن بنوشند رطوبت عفنه از معده ببرد
و شکم ببندد و چون مضغ نمایند دهن را خوشبو کند و چون بخور سازند بلغم را نزل سازد و مانع ادرار بول بود
که از برودت و ضعف مثانه بود و چون سحق کرده بر بدن افشانند بدن را خوشبو سازد و مقدار یکمثقال از آن
چون بنوشند لزوجت معده و ضعف آنرا نافع بود و [illegible] و جمع کبد و درد پهلو و ورم سپرز را عایده دهد
[illegible] است و گفته شود   کیاهیست که شاخهای آن باریک و گل
آن لاجوردی همچو گل نیلوفر و ورق آن همچو ورق شهدانه است و عصاره و شکوفه آن مستعمل بود و طبع آن حار در اول
یابس در دوم است و بعضی گفته اند معتدل است در حرارت و برودت و لطیف و جلا و مقوی کبد و مفتح سده کبد و مخرج صفرا

فرق

عود

حرف الغین

فرق و مدر حیض و در آن قبض اندک و عفونت و مرارت بسیار هست و مختار اطبا آنست که با صبر بود و اوجاع کبد و صلابت طحال
و اورام معده که از استسقا و حمیات مزمنه و ابتدای داء الثعلب را نافع باشد و چون عصاره آن با شراب [illegible]
و سکنجبین بنوشند جرب و حکه را دفع کند و با شراب قروح امعا [illegible] را فایده دهد و ورق آن چون نرم بکوبند
و با پیه کهنه بر قروح و جراحات کهنه مالند شفا یابد و بیشتر از آن نیم مثقال بود و بدل آن بوزن آن اسارون و نیم وزن
آن افسنتین باشد   بهترین آن سفید املس صلب است که زود منعقد شود و صلب و سیاه نبود
و طبع آن حار در اول یابس در دوم و بعضی گفته که مرکب است از جوهر هوایی و جوهر ارضی که حرارت آن لطیف
کرده باشند و در آن [illegible] و محلل و مقطع اخلاط غلیظه و مفتح سده و مقوی قلب و مفرح و منقی فضول دماغ
و مسهل اخلاط غلیظه مختلفه همچو سودا و بلغم و مدر بول و طمث و تریاق جمیع سموم بود و صرع و ربو و نفث الدم و قرحه ریه
و یرقان سده و ورم طحال و سعال بلغمی مزمن و جمیع اورام و اختناق رحم و مغص و عسر البول و جمیع اوجاع کلیه و سقوط و جمیع اوجاع
عارضه در باطن بدن را نافع باشد و نافض و حمیات بلغمیه را فایده دهد و چون [illegible] بنوشند [illegible]
آن بازدارد و حصاة کلیه و وجع ظهر و اوجاع عصب و مفاصل را فایده دهد و با سکنجبین وجع مفاصل و عرق النسا [illegible]
لسع هوام را عظیم النفع باشد و با [illegible] بلغمی [illegible] و بیشتر از آن دو نیم بود و تا نیم درم [illegible]
آن لسع عقرب را مفید بود و گفته اند [illegible] عقرب نیش نزند   درختیست بزرگ و قوت آن در ثمره
و ورق بود و طبع آن حار یابس است در سیم و [illegible] و ورق آن چون بشراب [illegible] دفع کند و چون
در آب آن نشینند امراض مثانه و رحم را نافع بود و چون سحق کرده [illegible] جمع کند [illegible]
سازند [illegible] و چون [illegible] مفید بود و چون
[illegible] آن با شراب بنوشند [illegible] حصاة و [illegible] بود و گفته اند که [illegible] بنوشند
به آنکه [illegible] باشد و [illegible] نهند چندانکه خواهند شراب بنوشند مست نشود و اگر چوب درخت [illegible]
که طفل در آن خواب کند [illegible] در خواب [illegible] آن در حرف [illegible] مذکور شد   و اورام [illegible] نرم کند

وچون در روغن بریان و با جرب بکار برند و در گوش چکانند تسکین وجع نماید و چون در شراب کهنه بستر را اینه کرده اند و بوییدن
آن صرع و سکته بود و صداع بارد را نافع بود و مفرح قلب بود و چون در شراب کهنه حمول سازند اورام صلبه ملین [illegible]
داد وجع بارده را مفید باشد و در رحم مختنقه فایده دهد و بر جبین [illegible] سازد   بارد در اول یابس در دوم است
و [illegible] و [illegible] و دافع معده و [illegible] صفرا [illegible] و [illegible] شکم باشد و صداع [illegible] حار [illegible] صفراوی
و اکثار بول را نافع بود و چون [illegible] سازند [illegible] باشد   مغری و مجفف
بود در [illegible] است در اول [illegible] حرارت [illegible] بود در [illegible] و چون
[illegible] در علاج [illegible] نافع بود و چون [illegible] ضماد کنند نفع رساند و چون طلا کنند بر سعفه
فایده دهد و [illegible] آتش بود [illegible] و چون [illegible] بر [illegible] طلا [illegible] نماید
در [illegible] آتش را دفع نماید و [illegible] را فایده دهد و چون [illegible] کنند
ورق و عصاره آن [illegible] بود [illegible] آن [illegible] ساقط کند
و پوست [illegible] آن کی کرده و چون بر جراحات تازه بپاشند نفع رساند و چون [illegible] دفع کند و عصاره
آن علق را از حلق بیرون آورد و ضماد آن [illegible] ابرد
[illegible] بود [illegible] سعفه [illegible] بود [illegible] آن [illegible]
و طبع آن حار [illegible] است و بعضی گفته اند معتدل است در حرارت و در آن [illegible] و تحلیل است و تفتیح و تلطیف و تقطیع و جلا
بود [illegible] سیاه [illegible] بود و جلا دهد [illegible] و وجع [illegible] مثانه [illegible] را نافع بود و [illegible]
ثمره آن [illegible] را نفع رساند و [illegible] ثمره آن [illegible] دهد و چون [illegible] آن [illegible] کرده در [illegible]
کنند [illegible] را نافع بود [illegible] کنند و [illegible] ازان [illegible] رحم دفع کند [illegible]
و طبع [illegible] آن [illegible] رحم بود و [illegible] حیض و بول براند و چون [illegible] مقدار
یک بادام ازان [illegible] این را [illegible] سازد   بهترین آن سفید معمول از [illegible]

ربا کت

بری است طبع آن حار رطب بود در اول و بعضی حار یابس در دوم [illegible] نافع بود و ملین شکم [illegible] معتدل باشد
[illegible] گویند و طبیعت آن حار یابس است تا درجه سیوم و مجفف و ملطف [illegible] بود
و بیخ آن با کرسنه و حلبه ظاهر بدن را جلا دهد و پاک و صاف گرداند و کلف و آثار قروح ببرد و ثالیل را قطع نماید
و با شراب [illegible] پاک گرداند و صلابات را تحلیل دهد و سیلان [illegible] سازد و استخوان [illegible] بیرون آورد و چون
با انجیر ضماد کنند ورم [illegible] و چون حمول سازند جنین را بکشد و بیرون آورد و ثمره آن [illegible] الصلاح
آورد و [illegible] اطراف آن [illegible] را فایده دهد و چون در اول طلوع این گیاه بنوشند [illegible] بول و سهل بلغم بود
ورم [illegible] لسع [illegible] و جمیع هوام را مفید بود و عصاره [illegible] آن [illegible] نفع دارد و چون [illegible] بنوشند صرع
و فالج را نافع بود و دفع کند و عصاره آن و [illegible] بپاشند [illegible] و اخلاط غلیظه [illegible] دفع سازد
این گیاه [illegible] است و ورق آن [illegible] بود و چون [illegible] و طبع آن حار یابس است
و در افعال [illegible] لکن [illegible] ضعف بود و چون [illegible] آن بنوشند تحلیل اورام صلبه [illegible] بود
و صرع و فالج را نافع باشد   اطبا متفقند بر آنکه [illegible] چون [illegible] در موضع لسع عقرب [illegible]
و [illegible] تحلیل کند [illegible] چون [illegible] کرم [illegible] بیرون
آرد و چون [illegible] در آن [illegible] بول را فایده [illegible] داء الثعلب را نافع باشد و چون [illegible]
شکم براند   [illegible] و حار یابس و [illegible] و چون [illegible] نفع رساند
تخم آن [illegible] بود [illegible] تازه بود و طبع آن حار است در اول
و بعضی گفته اند در سیوم و طب [illegible] گفته اند [illegible] در دوم [illegible] در درجه ثالثه و مجفف [illegible]
مولد ریاح لطیفه [illegible] بول و طمث بود و چون [illegible] ضماد کنند [illegible] قطع
[illegible] کند و آب آن [illegible] جلا دهد و چون در گوش چکانند دفع [illegible] کند و [illegible] آن غذا [illegible] دهد و غذا آن
بلغم بود و [illegible] شیر [illegible] باه بود و سعال [illegible] و وجع کلیه و مثانه را نافع باشد و چون با سکنجبین بنوشند [illegible]

وبدان غرغره کنند خناق را دفع کند و آب ورق آن سیاه جگر کند بدو یرقان و استسقا و صداع و تب ربع را نافع

و دندان را نافع بود و گفته اند که عصاره ترب با ورق چون در قیه با شستا بنوشند مفتت حصاة کلیه و مثانه

باشد و خوردن ترب بعد از طعام هاضم و ملین و معین بر نفوذ غذا بود و قبل از طعام مقئی و مانع استقرار طعام

در معده باشد و بوزن آن سکنجبین جهت تسهیل قی اقوی بود و خوردن ترب شراب [illegible] را نفع رساند

و چون آب آن بر عقرب ریزند بمیرد و مجرب است و اگر کسی را که ترب خورده باشد عقرب بگزد مضرت نبیند

و گفته اند که اگر سر ترب را ببرند و اندرون او خالی کنند و روغن گل در آن گرم کنند و در گوش چکانند

در ساعت درد گوش را ساکن گرداند و مجرب است و اگر سر آن بردارند و اندرون آن خالی کنند و ده درم تخم

شلغم در آن ریزند و باز سر آن بجای نهند و در خمیر گیرند و در میان آتش نرم نهند تا خمیر پخته شود پس ترب را

بیرون آورند و بگذارند تا اندکی سرد شود و صاحب حصاة مثانه بنوشند و سه روز متوالی بدین دستور

عمل کنند در تفتیت حصاة نفع عجب بینند و در خوردن ترب شپش در بدن زیاده گردد و ترب [illegible]

و [illegible] و معده را مضر باشد و دیر هضم شود و تخم آن حار در سیم و محلل و مشهی طعام و ملطف قوی و محلل ورم

طحال بود و چون با سرکه در حمام مالند بهق [illegible] ببرد و کلف و [illegible] را قلع کند و وجع مفاصل و سموم

و هوام را نافع بود — حار یابس است در دوم پوشیدن آن [illegible] دماغ بکشاید و خفقانی که بسبب آن

بلغم و سودا بود و نوبهر را نافع باشد و لطیف و مقوی قلب و معده بارده و هاضم طعام غلیظ بود و بوی دهن

خوش کند و دندان و لثه را محکم سازد و تخم آن چون بنوشند تخفیف میکند — کرات [illegible]

و این گیاهی است تلخ و طبع آن حار یابس است در سیم و مفتح سده کبد و طحال و منقی سینه و شش [illegible]

[illegible] و محلل و مقطع باشد و عصاره آن وجع گوش [illegible] را ساکن کند و از [illegible] سازد و [illegible]

سمع را بکشاید و چون بسعوط [illegible] فضولی که موجب صفره ارباب یرقان بود از بینی [illegible] سازد

و صفره از چشم ببرد و اکتحال بعصاره آن با عسل بصر را تیز کند و غشاوه عین و بیاض و آثار

قروح

قروح و جرب را دفع کند و اگر با نمک بر عض کلب بنهند نفع بینند چنین بر جراحات و دمامیل و خنازیر طلا کنند

نضج دهد و [illegible] تحلیل نماید و نوشیدن آن [illegible] غلیظه را دفع کند و مشیمه را بیرون آرد و عسر ولادت

آسان کند و چون ورق آنرا مضغ نمایند و بلع کنند اوجاع عارضه در آن از اسر بول و ریاح و جمیع انواع

اوجاع رجال و نسا را دفع کند و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را فایده دهد و بیشتر از آن [illegible]

بود و [illegible] گفته مضرت بکلیه و مثانه دارد و گاه باشد که احداث بول الدم کند و مصلح آن رازیانه است

[illegible] است بسیار تیز که قوت آن بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و چون با قلای

مقشر در ترکیبات آن مخلوط سازند قوت آنرا نگاه دارد و [illegible] آن مایل بصفره و شقره بود و در [illegible]

نگذارد الا بعفونت و حدیث بخلاف این بود و بهترین آن حدیث صافی زرد و بسیار تیز بود و طبع

آن حار یابس است در چهارم و عفونت حدیث [illegible] از طبیعت بود و ملطف و محرق و جالی و مسهل

زرد و بلغم از دو رکین و ظهر و [illegible] مفاصل و اعضا و سبب در عرق النسا و نقرس و قولنج و بر درد کلیه [illegible]

هوام و عض کلب کلب را نافع باشد و بیشتر از آن از قیراطی تا دانگی و چون در روغن بگدازند و بدان

تمریخ کنند فالج و خدر را نفع رساند و خوردن آن مورث غم و کرب و حرقه و زحیر بود و [illegible]

و [illegible] بوده باشد و [illegible] است [illegible] کند و با [illegible] و جمع [illegible] و رب السوس [illegible] سازند

یا بروغن بادام [illegible] کنند — حار یابس است در دوم و در آن رطوبت فضلیه است

و مفرح و مقوی قلب و [illegible] معده و مفتح سده کبد و مانع غثیان و مهیج باه و مزیل [illegible] باشد و بوی دهن

خوش کند و سعال بلغمی و لذع عقرب را نافع بود و [illegible] چون در آب [illegible] نوشند

قاطع قی و [illegible] تشنگی و مسکن عطش بود — [illegible] آن بارد یابس است باعتدال و چون با ادویه [illegible]

موافق خفقان و [illegible] کنند نفع رساند و کثرت رطوبات و بلغم لزج و عسر بول و جرب و حکه

و [illegible] حادثه از عفونت دفع کند و بیشتر از آن دانگی بود و چون با [illegible] طلا سازند نوبهر را نافع.

دهد و مثانه را مضرت رساند و مصلح آن عسل است و گفته اند چون شراب در ظرف نقره بنوشند دوست شوند
نوعی از گیاه بود و طبع آن تا بود طبیب رسیم و مولد خلط غلیظ و مورث ضرر قولنج و سکته و [illegible]
بود و اکثار مورث ... عسر البول اگر تکشه — تخم کرفس حب است و طبیعت آن حار یابس است در سیم
و منافع آن در کرفس گفته شود — تخم خیار چون مانند آن محدث ریاح و قراقر و ضعف معده و عصب
و دماغ و مولد خلط بد باشد و مصلح آن قرنفل و سنبل و مصطکی است و مانند اینهاست — تخم فادوانی
تخم نجنگشت است — حار یابس است تا چهارم رسیده آن فلفل سود بود و تازه آن خام
ابخو جالینوس گفته حرارت [illegible] و بعضی گفته اند حرارت هر دو نوع [illegible] و مخفف
قوی و محلل ریاح غلیظ معده و امعا و مقطع اخلاط لزجه و هاضم غذا و مشهی و کاسر ریاح و [illegible]
و مدر بول باشد و چون با مویز مضغ نماید قلع بلغم کند و چون بنوشند یا در بعضی از آنها بمالند [illegible] را
موافق بود و نهش هوام را نافع باشد و گفته اند چون زن فلفل سود در اول از طعام احتمال نماید
نفع بخشد و چون با زفت و مخلوط سازند ضماد زیر الخلیل نماید و با نطرون یا آرد کو و بعضی را جلا
دهد و چون با سرکه بنوشند یا ضماد کنند محلل ورم طحال بود و چون با نمک و پیاز را بر داء الثعلب ضماد سازند
موی برویانند و چون سحق کرده در بینی بکشانند و بر بدن مالند فالج و خدر را فایده دهد و اعضا که
برودت بر آن غالب بود گرم سازد و چون در اطعمه مطبوخه از گوشت داخل کنند زهومت گوشت را
ببرد و معین بر هضم بود و معده و کبد و سایر اعضا را گرم کند و چون بر استعمال آن مداومت نمایند امعا و
از تولد قولنج محافظت کند و سینه را از اجتماع اخلاط لزجه نگاه دارد و بر زوال آنچه قبل از استعمال جمع
شده باشد اعانت نماید و فالج و خدر و رعشه و سایر امراض بارده عصب را منفعت تمام رساند و گفته اند
خوردن فلفل سود محلل ظلمت بصر بود و با سرکه وجع اسنان را فایده دهد و فلفل ابیض جهت تقویت معده انسب
از سود است و نهش هوام را موافق بود و سبب خاصیتی که در وی است باه را زیاده کند و در اکتحال جهت

جلاء

دهنه ... برقی بردان
آرد و چون بر او گه طلا
کنند عرق النسا را دفع
کند م

تالیع مدر

جلاء بصر مستعمل بود — بیخ فلفل است آن چوبی است تیز و حار و یابس است در سیم و اوجاع بارده
و تشنج امتلائی و نقرس و قولنج و ریاح بارده را نافع باشد — کبابه است معروف که دانه است
رویده و طعم آن قریب بفلفل بود و طبع آن حار یابس است چون ورق و ثمره او را ضماد کنند اورام
صلبه مزمنه و بلغمیه را تحلیل دهد و نقش و کلف و آثار جراحت را ببرد — ورق آن همچو ورق
کرفس عظیم بود و ساقش بکرنج بود و باشد و املس نرم دار غوانه بود و گل آن همچو گل نرگس و در بیخ آن عطریتی
بود و طبع آن حار یابس است و قوت آن در بسیار چیز شبیه بسنبل بود و طبیخ آن بول و حیض براند و در دهلو را
فایده دهد و داء الثعلب را نافع باشد و قدر ما خوذ از آن نیم مثقال بود و گفته اند مضرت بکلیه مصلح آن
رازیانه است — بقاری رومی انیسون را گویند و طبیعت آن حار یابس است و منفع کبد و طحال و جهت ...
بود و چون با سرکه طلا کنند قوبا و برص و بهق ابیض را ببرد و جلد را از آثار پاک سازد و چون مقدار
یک درم از آن با دو درم راوند و گلقند را دهند بنوشند سقطه و ضربه را نفع رساند و ثمره آن تا سکنجبین دو درم
طحال را تحلیل دهد و سده کبد و کلیه بگشاید و با شراب ریقان و عرق النسا و فالج را فایده دهد و بول
براند و گاه باشد مولد ورم بود و دوجست کسی را که قوه تو شیدا باشد مرارو تمام را بود و ورق آن
نهش هوام را فایده دهد و چون کوفته با عسل و آب سرشته و بر ورک ضماد کنند عرق النسا را دفع
نماید و چون حمول سازند حیض براند — قوت آن قریب بقوت صندل سرخ بود و در بدن قوت و قابض
و یابس و مقوی قلب بود و چون طلا کنند اورام حار غلیظ را فایده دهد و بوی دهان خوش کند و اعضا سستی را
مستحکم سازد و لثه و دندان را قوت دهد و التهاب عین و حرارت را دفع نماید و نافع باشد و بدل آن بوزن او صندل
سرخ و الصفه و نات کثیر ترت — فوتنج نبرگونید نوع است بری و جبلی و نهری و طبیعت آن حار
یابس است در سیم لطیف معمول و مخرج و جاذب از عمق بدن و مقطع و منقی و مدر عرق و بول و طمث و مخرج
و جنین و منقی سده و مسهل فضولات سوداویه باشد و جمیع چون ضماد کنند آثار سیاه از بدن ببرد و چون

طبیخ آن در حمام بر بدن مالند جرب و حکه را دفع کند و فواق و یرقان و استسقا و لسع عقرب و گزیدن سباع
نافع بود و چون با عسل بنوشند فضول را از معا بیرون کند و چون با سرکه و آب ممزوج خورند نشیان
و حرقه معده را ساکن کند و چون خشک کرده با لبوب مانند وکی کنند سیلان را ساکن سازد و چون ضماد کنند عرق
النسا را بسبب تبرید مزاج و جذب از عمق بدن نافع بود و عصاره آن چون در گوش چکانند کرم
گوش را بکشد و بفر را چون چند روز متوالی بنوشند و بعد از آن با ... داء الفیل و دوالی را
بصلاح آورد و طبیخ آن انتصاب نفس و یرقان و مغص و هیضه و نفخ و ... و هوام را نفع رساند
و چون با انجیر بنوشند اخلاط غلیظه از سینه بیرون کند و استسقا را فایده دهد و مانع احتلام و قاطع باه
بود و از دود ورق آن هوام بگریزند و مضغ آن ازاله رایحه سیر و پیاز کند و شربت از آن یکدرم بود
و بری آن را که بود نه صحرائی گویند ضعف دیگر تهوع طعام و فواق و لدغ عقرب را نافع بود و چون با روغن
و موم بر ناسور بمالند قطع نماید و چون با سرکه بر ورم طحال ضماد کنند تحلیل دهد و چون زنان در طبیخ آن
نشینند ریاح عارضه رحم و صلابت آن را نکو دارد	بادرویه ... چون سحق کرده بنوشند لسع عقرب
و قروح اندرون را نافع باشد و چون در چشم کشند غشاوه بصر را و سبل و حرق ... را نافع بود
و دیدن آن چشم را نکو دارد و گفته اند که فیروزه با خود دارد و در چشم فرو زرد کرده ... و عرق ...
مغز ... آن بود	چون اندکی از دندان فیل بر گردن طفل ... اطفال ایمن باشند ...
علاج جوان بر ... ضماد کنند تسکین وجع نماید و چون هر روز دو درم ... علاج با آب ...
حفظ را خوب باشد و چون زن عاقر بعد از طهر هفت روز متوالی هر روز دو درم با آب ... بنوشند بعد از آن
مجامعت کنند آبستن شود و چون جزوی از آن براده با مثل آن براده حدید مخلوط سازند و بر ... مقعد
نشانند نفع ... بخشد و چون از سرگین فیل با عسل فرزجه سازند زن حمل نماید هرگز آبستن نشود
و چون بسوزانند و بر عضو رطب طلا کنند زایل گرداند و ... را نفع رساند و از دود آن

ریشه

ریشه بگریزد و اگر بخور آن در موضعی مداومت کنند پشه از آن موضع بگریزد و باز معاودت ننماید و اگر با
علاج بر موضعی از بدن نهند که استخوان شکسته باشد جذب کند و با آسانی بیرون آید و این زهر گفته اگر
در زرع و درخت انگور و سایر اشجار استخوان فیل بگور کنند هیچ کرم نزدیک آن مکان نگردد و اگر پاره از دندان
فیل در خرقه سیاه بندد و بر گاو آویزند از وبا گاوان ایمن باشند	عصاره آن حضض
هندی است	دو نوع است کبار و صغار کبار بزرگتر از نخود بود است
و پوست آن صلب بود و رنگش سرخ بود و بسیاهی زند و در آن عطریتی باشد و صغار را اهل بغداد و بابل
خوانند و بزرگ را ... خوانند و کوچک را ... و طبیعت آن حار یابس است سوم و مقلل و قابض و مقوی
معدا و معین بر هضم و منقی معده و امعا باشد و با مصطکی و آب ... قی و غثیان را نافع بود و با سکنجبین
سه روز بنوشند انواع اوجاع بارده کبد را ... دهد و سده کبد بگشاید و چون
هر روز دو درم با سکنجبین بنوشند حصاه کلیه را منفتت سازد و گفته اند مضر است
بشش و مصلح آن قند است و گفته اند صغار الطف است و ... رطوبت از سینه و حلق و معدا
کند و اعانت بر هضم زیاده دهد و بدل آن نیز کبابه و بکوزن آن نیم صغار بود و گفته اند نیم وزن
آن صغار و نیم وزن آن بسباسه باشد و بدل صغار بوزن آن قرنفل بود
سنگدان طیور چون هضم شود مولد دم محمود و کثیر غذا باشد و سنگدان دجاج زود
هضم شود و اکثار اکل آن مولد قولنج بود و با نمک و آنگاه باید خورد و پوست اندرون
آن چون خشک کرده سحق کرده بنوشند امراض معده و رکن الامعا را نافع بود و شکم
ببندد	شحم ... گویند و آن روغنی است بسته در لون و قوام مثل روغن گاو
و از یمن و هند و بلاد حبشه آورند و ... بود و طبیعت آن حار بود در دوم و اوجاع بارده
و امراض اعصاب را نافع باشد و چون یکدرم از آن در ... حل کنند و بنوشند امراض

معده و زلق الامعا را نافع بود و شکم ببندد و سعال بارد و مزمن و اوجاع بارده ظهر و خاصره را
نفع رساند و مجرب است   گوشت آن الطف لحوم است و سمین و متبدن و لطیف الهضم بود
لیکن چون هضم شود کثیر الغذا باشد و شکم ببندد و استسقا را نافع بود و زهره او چون در چشم
کشند غشاوه و ظلمت بصر را ببرد و چون سعوط سازند ذهن را زایل کند و نسیان را
دفع نماید و قوه باصره بدهد   بارد رطب است تا دوم مسکن حرارت و صفرا و ملین
و مدر بول و مسکن عطش باشد و موافق مثانه بود و بوییدن آن صاحب غشی حار را بهوش
آورد و ورق آن با عسل شرای بلغمی را فایده دهد و خوردن آن گزیدن کلب کلب را مفید بود
و مولد کیموس مستعد عفونت و مهیج حمیات صعب و مولم معده بود و مصلح آن عسل با نانخواه
حار یابس است در سوم و بیخ و ورق و ثمره آن محلل و مجفف و جالی و مسهل بود
سودا و بلغم و مدر بول و طمث بود و عصاره ورق آن یرقان و استسقا و جذام را مفید بود
و چون با شیر در بینی چکانند شقیقه و صداع مزمن را فایده دهد و چون در گوش چکانند
تسکین وجع کند و چون خشک کرده آنرا در زرور سازند آثار سیاه جلد و بهق
و جرب و قوبا ببرد و حقنه بطبیخ آن وجع ظهر و عرق النسا را نافع بود لیکن محدث
سحج بود و تنها در حقنه خطرناک بود و چون با سرکه ضماد سازند نقرس را دفع کند
و مضمضه با آن وجع اسنان را ساکن گرداند و چون با عسل و زیت کهنه بر خنک مالند خناق
بلغمی را بغایت فایده دهد و چون با روغن کنجد بزنند و بر بواسیر ظاهره و دوالی مقعد طلا
کنند نفع رساند و خشک گرداند روغن آن برد ده جسد و کلف و دوی و طنین و ثقل سمع
حادث از ریاح غلیظه را دفع کند و چون بیخ او را در آبی کنند و بر اورام پس گوش و اورام بلغمیه
گردن نهند تحلیل نماید و قدر ماخوذ از آن یک دانگ تا دانگی و نیم بود و مضر است

بشش

بشش و مصلح آن کتاسته و صمغ **قرهانا** گرو باری است بهترین آن تازه زرد فربه بود
و طبع آن حار یابس است در سیم و مقوی اعضاء باطنه و منقی سینه و مسکن سعال بارد و قاتل دود
و حب القرع بود و مغص و قولنج و وجع کلیه و عسر بول و لدغ عقرب و سایر هوام و صرع و فالج
و استرخا و وجع الورک و امراض عصب را نافع باشد و چون با سرکه طلا کنند جرب و قوبا را
قلع نماید و قدر ماخوذ از آن یک مثقال بود و گفته اند مضر است بطحال و مصلح آن انیسون است
و بدل آن از جرب اجر ملح بود **قرنفل** حار یابس در دوم و مقوی قلب و معده و کبد و اعضاء
باطنه و مفرح و مسکن غثیان و معین بر هضم باشد و بوی دهن خوش کند و لثه را محکم سازد
و البصر را تیز گرداند و غشاوه و سبل ببرد و سلس البول را قطع نماید و رحم را گرم سازد و استسقا
لحمی را نافع باشد و چون یک درم از آن سحق کرده با شیر تازه بنوشند مقوی جماع بود و رایحه البلغ
قوه دهد و قدر ماخوذ از آن یک درم باشد و گفته اند مضر است بامعا و مصلح آن صمغ عربی است
قرفه قرنفل را قرفه الطیب خوانند و آن پوست غلیظ است که طعم قرنفل دارد و طبیعت آن حار
یابس است در دوم و در افعال اضعف از قرنفل است و قرفه دارچینی است و باریک تر پوست
از قرفه قرنفل بود و در تقویه جگر و معده و سایر افعال اقوی از دارچینی است و طبع آن حار یابس است
در سیم و مقوی اعضاء باطنه باشد و فالج و صرع و وجع الورک و امراض عصب را نافع بود و چون
با سرکه طلا کنند جرب و قوبا را قلع نماید و بدل آن نیم وزن آن دارچینی باشد **قرطم**
حار در اول یابس در دوم است و صحیح گفته اند بیشتر نسبت به تحلیل دهد و شیر را ببندد و سینه را
پاک سازد و آواز را صاف کند و با عسل ماء الجبن مسهل بلغم محترق بود و گفته اند که چون پانزده درم
حب قرطم را در آب مرغ بسایند و بخورند اخلاط محترقه را دفع کند و انواع جرب را نافع باشد و چون
آن را با افتیمون بنوشند مالیخولیا و جذام را مفید بود و قرطم قولنج بکند و بادها را دفع کند و باه را

زیاده کند و زنگ را خوب کند و معده بد باشد و شیر در معده متجبن سازد و قرطم بری حار در دوم
یابس در سیم است مجفف و مسخن باعتدال بود و چون ورق آن با ثمره با مجموع آن بشراب بجوشند
لسع عقرب را انفع رساند **قرع** کدو بارد رطب است در دوم و بخشد آن غذا اندک دهد و زود
از معده بگذرد و محرور و صفراوی مزاج را تجیانست (?) و وجع حلق و جگر گرم و سعال و وجع سینه را
که از حرارت بود نافع باشد و اگر تنها خورند مولد خلط خام بود و اگر با چیزی دیگر بپزند تولید خلط
شبیه بآن چیز کند پس اگر با خردل خورند تولید خلط حریف کند و با نمک تولید خلط مالح کند و کدو قاطع
عطش و ملین شکم و مسکن حرارت و مفسد معده و مولد بلغم و بلا در معده و مسقط شهوت و محدث قولنج
بود و باصحاب سودا و بلغم مضر بود و با معاصر ضرر رساند و مصلح آن انکامه (?) و صعتر و فلفل و قوت (?)
شده و مادام که خام بود ضرر آن بمعده بیشتر از پخته چیزی نیست و چون بسرکه بپزند غلظت و لطوبت هضم
آن کم شود و لطیفه صفرا و دم زیاده کند لیکن درین حال اصحاب خشونت سینه و سرفه را خوب باشد
عصاره آن با روغن گل چون در گوش چکانند تسکین وجع گوش کند و چون در بینی چکانند
وجع دندان او صداع و اورام دماغ و برسام را فایده دهد و ضماد آن چون خام باشد تسکین
وجع اورام حاره و اورام بلغمیه و نقرس بود و طبیخ آن فضول حاره معده را فایده دهد و چون
به برگ و آب آن بگیرند با عسل و اندکی اطرون بجوشند مسهل شکم باشد اسهال خفیف
و تراشه کدو چون بر چشم ضماد کنند ورم حار در ابتدا را نافع باشد و تسکین وجع کند و چون بر
فرق سر نهند صداع حار را زایل کند و چون بر چهره ضماد سازند آثار ودع نماید و تسکین وجع
کند و پوست کدوی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون از آن روان بود بنهند
قطع خون کند و قروح ذکر و اعضاء بالبه المزاج را تجفیف نماید و چون بسوزانند و سحق
کرده با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نفع دهد و مغز تخم آن سعال و خشونت سینه و حرقة

مثانه را

مثانه را نافع باشد و شریف گفته که چون کدو با تمامه بستانند و سوراخی در اندرون آن کنند و آنچه اندرون
آن بود بیرون آورند و از خشب الحدید بکنند و سر سوراخ بگیرند و چهل روز در بار بگذارند و بعد از آن
بجنبانند و آنچه در اندرون آن باشد بیرون آورند و بفشانند و آسیاهی که از آن بیرون آید در شیشه
کنند و نگاه دارند و در وقت احتیاج حنا را بدان آب بسرشند و بر موی خضاب کنند سیاه و
خوش رنگ گرداند و این خضاب عجیب است **قراصیا** بفارسی آلوبالو گویند شیرین آن حار رطب
در دوم و فرجی معده و مزلق و مورث تخمه بود و زود از معده بگذرد و شکم براند و نفخ زیاده کند
و ترش آن بارد یابس است و در آن تخفیف با قبض هست و معده بلغمیه را بسبب تخفیف فایده
دهد و صفرا را بسبب قبض نفع رساند و بسبب برودت تسکین عطش و حرارت نماید و ترش شیرین
آن قریب باعتدال بود و گفته اند قراصیا رطب شکم براند و یابس قبض کند و صمغ آن خشن سده تجربه
ربه باشد و چون با شراب و آب بیاشامند سعال دفع کند و بصر را تیز گرداند و شهوت را برانگیزد و با
شراب تفتیت حصاة را نافع باشد **قرة العین** کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و از شجره است در آبهای
ایستاده روید و بر اعضاء آن رطوبت لزجه باشد که بدست چسپد و ورق آن شبیه بورق کرفس بود
ولیکن از آن کوچکتر بود و در آن عطریتی باشد و نوشیدن آن قرحه امعاء را نافع باشد و اکثار اکل
آن رنگ روی بد را سرخ گرداند و لون برص را خوب سازد و درد پهلو را فایده دهد و چون با برنج
و بآب آن احتمال نمایند حیض و مشیمه را ساقط گرداند **قرظ** ثمر خاریست در مصر عصاره ثمر آن
اقاقیا است **قرطاس** بهترین آن مصری پاک سفید معمول از بردی است و محروق آن نافع
نزف دم و رعاف از سینه و قاطع سعفه باشد و چون بکیدم (?) از آن بجوشند قروح معده را پاک کند
و دخان آن زکام را نفع رساند **قسط** خوشبو گیاهی است و بلغت عربی آن ابیض خفیف است و از اقسام آن بحری
گویند و هندی و آن اسود خفیف است و از اقسام تلخ خوانند و شامی ثقیل مایل بسوی (?) ...

رائحه صبر بوده و بهترین آن سفید تازه ممتلی غیر متأکل است پس هندی اسود خفیف و طبع آن حار در سیم
یابس در دوم است و مجذب است از عمق و مسخن و مفتح سده ها بود و چون با شراب و افسنتین میل نمایند اثر خفاء
حصب و قولنج و عضل و اوجاع معده و نهش افعی و جمیع هوام را نافع باشد و چون با شراب و عسل خورند محرک
شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند مخرج حب القرع بود و چون سحق کرده بعسل بسرشند تب ربع متقادم
را فایده دهد و چون با عسل لعق نمایند بهق را زایل کند و چون با عسل و آب یا با سرکه بمالند بهق و نمش و کلف
سعفه و جراحات را اصلاح آورد و چون برداء الثعلب بمالند مو برویاند و چون با زیت بر بدن بمالند
نافض را قبل از اخذ حمی و فالج و استرخاء و عرق النسا را شفا بخشد و چون سحق کرده بر قدم سرافشند
زلات بارده را مفید بود و دماغ را گرم کند و چون ضماد کنند اوجاع بارده و عضل و مفاصل را ساکن کند
و چون سحق کرده بر قروح رطبه ذرور سازند تجفیف نماید و نوشیدن و حمول ساختن و در طبیخ آن
نشستن وجع رحم بارد را فایده دهد و بخور آن در قمع حیض براند و جنین بکشد و چون بینی را بخار آن
بدارند زکام بارد را سود دارد و گفته اند قسط ابیض انفع و عظیم است در اوجاع مزمن بارده
راس و نوشیدن قسط بحری و هندی ضعف معده و کبد بارد را نافع باشد و قدر شربت از
آن یک درم بود و مضر است بمثانه و مصلح آن ورق گل و قند است و بدل آن نصف وزن
آن عاقرقرحاست **قسب** نوعی از تمر است که در نخل خشک شود و طبع آن حار یابس است
و در آن قبض بود و مقوی معده و حابس طبع و بطی الهضم باشد و تشنگی بلغم را احشا کند
قصب ورق تازه نی را چون بکوبند و بر حمره و اورام حاره نهند نفع بخشد و چون
پوست نی را بسوزانند و با سرکه ضماد کنند داء الثعلب را ببرد و منفعی که در بیخ است در حرف
الف مذکور شد **قصب السکر** نی شکر حار رطب است در اول و بعضی گفته اند معتدل است
در حرارت و لطیف و ملایم بدن و ملین طبع و مولد خون معتدل و منقی شانه و مدر بول

و جلا و رطوبت سینه و قاطع التهاب معده و مولد ریاح و منفخ بود و مصلح آن بعد از طعام خشخاش
و حلق و سعال را نافع باشد و چون بعد از اکل آن آب نیم گرم بنوشند نفخ آورد **قصب الذريره**
حار یابس است در دوم و ملطف و مجفف و جلاء البصر و محلل اورام و مدر بول باشد و در آن اندک
قبضی بود و کمودت خون مرده و تشنج عضل را نافع بود و با تخم کرفس تقطیر البول و امراض کلیه و
استسقا و اورام رحم را سود دارد و طبیخ آن چون بنوشند یا در آن بنشینند وجع رحم را نفع بخشد
و در اضمده مستعمل جهت معده و کبد داخل باشد و شربتی از آن یک درم بود **قطران** روغنیست که از
درخت صنوبر و سرو و غیر آنها گیرند و بهترین آن است که از عرعر بود و طبع آن حار یابس است
در چهارم و بعضی گفته اند در سیم و کاوی و مجمر و مقوی لحم رخو و حافظ جثه میت از عفونت بود و چون
طلا سازند جرب انسان و سایر حیوانات را و داء الفیل و دوالی و استسقا و نهش حیه مفید بود و تشنج
عضل و صداع بارده را نافع باشد و قمل و صیبان را بکشد و چون با سرکه در گوش چکانند
کرم را بکشد و چون با آب زوفا در گوش چکانند دوی و طنین را دفع کند و چون بر ذکر
نهند مشاکل انند فایده رساند و تسکین وجع کند و چون حقنه سازند کرم معده را بکشد و جنین
براند و جنین را قتل نماید و چون قبل از جماع بر ذکر بمالند مانع حبل شود و چون در چشم
کشند بصر را تیز گرداند و بیاض و آثار اندمال قرحه ببرد و چون بر حلق بمالند خناق
و ورم لوزتین را مفید بود و چون بر اطراف بمالند از نفض سرما ایمن باشند و چون
با پیه ابل بر اعضا بمالند هوام نزدیک آن نشود **قطن** لباس پنبه حار رطب است
و چون پنبه کهنه بسوزانند و جراحات را با آن پر سازند قطع خون آن کند و چون بر
دمامیل چسبانند مواد آن را جذب کنند و پاک سازد و کهنه آن چون بر گوشت فاسد نهند
فاسد را دور کند و دود آن زکام را سود دارد و عصاره ورق آن اسهال صبیان را

نافع بود و چون ورق تازه کوچک بکوبند و با قدری پنجان در آب بجوشانند و زن در ان نشیند
خناق رحم جلدی را دفع کند و تسکین وجع رحم نماید و چون با برگ خرفه بر مفاصل و نقرس حار و بارد
نهند نفع بخشد و اثر اختصی در تسکین نقرس و ضربان دایم حادث از ومست جامد که بچه
با اندک روغن گل مخلوط سازند منفعت حب ان در حرف الحا گفته شد **قطا**
مرغیست گوشت ان ضعیف الحرارة شدید اليبوسة است بسته و ضعف کبد و فساد مزاج و
استقا را نافع باشد و ردی الغذا و عسر الهضم و مولد سودا بود و روغن بسیار ضرر ان کم سازد
و استخوان ان چون بسوزانند و خاکستر ان با زیت انفاق بجوشانند و بر سر اقرع و دا الثعلب طلا
سازند مو برویاند و مجربست **قطف** سرمق است و گفته شد **قفر الیهود** قطعهای سیاه
خفیف که زود خورد سود و چون مضغ نمایند بطعم قار بود و ان چند نوع است یکنوع از نجیع
جبال پیدا شود و یکنوع از بحیره یهود از نزدیک بیت المقدس و از انجا سیسنان اپیر و
اید و بهترین ان براق قوی الرایحه است و سیاه چرکین بد بود و بزفت مغشوش کنند
و طبیعت ان حار یابس است در سیم مجفف و سخن و مقوی اعضا و هاضم غذا و محلل نفخ و در اقر
شکم و مغص بر نفث دم از سینه و مانع تورم جراحات و ملیس و محلل اورام صلبه و مدمل
قروح و جلا سپانس علین و مجفف رطوبات قروح رطبه و منضج خنازیر باشد و چون ابو بنشنید
خردی که در شکم بسته باشد بگدازد و سعال مزمن و عسر نفس و نهش هوام و عرق النسا و درد پهلو
و ریاح غلیظه معده و اسهال مزمن را نافع بود و با سراب حیض براند و چون طلا سازد
سپانس اظفار رقو یا و نقرس و وجع مفاصل و عرق النسا و کسر عظام و کوفت اعضا را فایده
دهد و نخلیس و احتمال ان تنقیه رحم و اختناق ان و اوجاع و صلابت ان مفید بود و چون
با ماء الشعیر حقنه سازند قرحه امعا را سود دارد و چون بر دندان نهند تسکین وجع نماید و خلال

الا ان دار را قطع کم

ان نزلات را قطع نماید و زرد و دال عقارب و حیات و سایر هوام و موذیات بکار برند **قلت**
ماش هندیست و ان بار دو در دوم رطب در اول است و بعضی گفته اند حار یابس است قوه ان
برد و حصاه را مفتت سازد و بول و حیض براند و شکم به بندد **قلی** بهترین قلیات انست
که رزاقی ان بکیرند و طبع ان حار در چهارم است بهق و جرب و قروح را نافع باشد و لحم زاید را
فانی سازد **قلیب** بهترین دل انست که از حیوان صغیر السن بود و ان حار صلب عسر
الهضم کثیر الغذا باشد و اصحاب کد سدا موافق بود و صلاحش انست که با لکاما یا مری
و فلفل و زیره و صعتر بخشند و بعد از ان اکل ان زنجبیل پرورده شاید **قنابوی**
حار یابس است و را اورا لطیف و جلا و مقطع و مولد سودا و مفتح سده ریه و کبد و طحال و محلل صلابت رحم و مزیل بعض
و مخرج اخلاط غلیظ بود و شکم به بندد و حاضه که بپزند و مرق ان قولنج بلغمی باید و شکم براند و خوردن و طلا کردن ان
برص را زایل گرداند و اندک روری را دفع کند و کلف و بهق را جلی دهد و ورق ان را چون ضماد کنند
قروح خبیثه بستانرا اصلاح آورده و بواسیر را قطع کند و لسع جمیع هوام را نافع باشد و رانی گفته
که قابری شکم براند و معده و کبد را خوب باشد و محرور و مبرود را ملایم بود **قنطوریون**
دو نوعست کبیر و صغیر و غلیظ و دقیق نیز گویند و طبیعت ان حار یابس است در سیم و دوران جلای
با قبض هست و کبیر ان چون احتمال نمایند مدر طمث و مخرج جنین بود و چون طلا سازند مدمل جراحات
باشد و چون دو درم از ان بنوشند نفث دم و ضیق نفس و ربو و سعال مزمن و فتح عضل و مغص و
اوجاع رحم را نافع باشد و صغیر ان مجفف بی لذع و مفتح سده کبد و طحال و ملین صلابت طحال
و اورام صلبه و منقی جراحات ردیه خبیثه و ملحم و مصر و قروح کهنه بود و مطبوخ ان مسهل
بلغم خام و صفرا و منقی اعصاب و دماغ باشد و صرع را بغایت مفید بود و چون با حقنه سازند اوجاع
عصب و ظهر و عرق النسا و قولنج بلغمی و اوجاع مفاصل را دفع کند و شربتی از ان استعمال بود و چون

بپوشند با خفه سازند مدر حیض و مخرج جنین و سکن اوجاع رحم بود و در مصاله ان چون با عسل در چشم کشند ظلمت
برد و چون با اب باران الکحال نمایند در چشم کهنه برد و چون با بوی کس سبز سایند با سرکه و در بینی
مالند جرب زایل کرد و با عسل بشویش و بیماریان بکشد و چون با روغن حنبری با سوسن در کوش چکانند
قروح کوش را اصلاح اورد و درد کم کند و با بی رق شقا گرم کوش را بکشد و دوی و طنین را
زایل کرداند و با تربیت ثقل سمع را دفع کند و چون با سرکه در بینی چکانند قروح منی در رعاف را فایده
دهد و چون با گلاب ممزوج سازند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند بکزاز
بربرد و مضمضه بدان با شراب کهنه قابض قروح منفخ دهن را شفا دهد و چون با سایند در
شقاق شقه طلا سازند فایده دهد و چون با ...ال الکحل با اب عنب الثعلب مخلوط کنند و غرغره
نمایند خناق و ورم لوزتین و سقوط لهات را سود دهد و چون بیلد که دران جو ز السرو ... سایند
باشند بسایند و بدان مضمضه کنند و بسیار در دهن نگاه دارند اسنان متحرک را محکم سازد و چون
با شراب برس سایند و بر موضع لسع زنبور مالند فایده دهد **قبیط** نوعی از کزینت
و طبع ان بارد با حنه ال بود و بعضی کفته اند حار و در اول یابس است در دوم و مفتح سده کند
و مانع سکر و غلیظ و معاطیل و محدث نفخ در حوالی پهلو باشد و مخار و سعال فهم انامانع
بود اصلاحش انست که خوب بپزند و با روغن بسیار و کوشت فربه و البکاره ... و ابار بر حاره
بنوشند **قنب** نوعیست بری و بستانی و هندی و منفعت بری و بستانی در شهدانج
کفته شد و هندی که از انا ... حشیش کویند قلیل ان مفرح و مشهی و مبهی بود و قدر ماخوذ
از ان یک درم باشد و کثیر ان قوی و محدث رعونت و جنون باشد و مداوات ان ... است
بر روغن گاو و اب گرم و بعد از ان قی نوشیدن شراب حامض **قنبیل** حار یابس است در سیم
و دران قبضی هست و مجفف قوی و قاتل و مخرج دود حب القرع و قدر ماخوذ از ان درم

بلند دیگر

باشد و جرب و بثور روی اطفال را منفعت بیند رساند و چون بر روغن گل حرب بسازند و قنبیل کوفته بر
ان افشانند نشف رطوبت قروح رطبه کند و کفته اند مضر است با معا و مصلح ان ... **قفذ**
حار است و دو نوعست بحری و بری و چون بدن کل واحد از اینها را بسوزانند خاکستر ان جالی و
محلل بود و باید را افای سازد و کوشت قنفذ بحری محلل و مجفف قوی بود و امراض کلیه و استسقا
و خنازیر و اورام صلبه و جمیع امراض عصبی را اسهال و بول در فراش صبیان و حیات منفسه و هوش
هوام را نافع باشد و کفته اند که چون کوشت او خشک کنند و بخورند مجذوم و دهند شفا یابد و چون
نمک سود کنند و خشک سازند و با سکنجبین رجع کلیه و استسقا لحمی و فالج و داء الفیل مفید بود
و سیلان مواد با حشا را نافع باشد و مداومت خوردن کوشت او مفسد مزاج معده و کبد و مضر
عسر بول باشد و زهره ان جذام را و انتشار قروح در بدن را فایده دهد و چون زنی که در شکم او بچه
مرده باشد زهره خارپشت ناموم بخورد بچه مرده بیرون اید و اکحال بزهره ان بیاض عین را اجلا دهد
و کوشت قنفذ بحری ملین شکم و مدر بول بود و معده خوب بود **قنبره** حار یابس است و مرق
ان قولنج را بکشاید و شکم براند و کوشت ان حبس کند و کثیر الغذا و بطی الهضم بود **قند** بار
زرد است **قیصوم** برکا سف است و کفته شد **حرف الکاف کافور**
انواع است و بهترین ان قیصوری و ریاحی سفید بود و ان مانند صمغی باشد در میان چوب درختی
که در بیشهای هند بود و ان چوب بیچ با سند و از ناب ان کافور معمول به تصعید حاصل کنند
و طبیعت ان بارد و یابس است در سیم و مقوی حواس محرور و مفرح و مانع اورام حاره و قاطع
اسهال صفراوی و تریاق سموم حاره باشد و چون با سرکه با اب ... روح و در بینی چکانند رعاف را
قطع کند و چون با روغن گل سعوط سازند صداع حار و ... سوء المزاج حار چشم را نافع
بود و دو فلاع سدبه را دفع کند و در ادویه رمد حار و اخل باشد و قدر ماخوذ از ان یک ... بود

واکثار استعمال آن موجب مرض حبس بول و برودت کلیه و مثانه و انثیین و جمود منی و قطع باه و تولید حصات کلیه

و مثانه کند و بوئیدن آن تنها یا با گلاب و صندل صداع صفراوی را مفید بود و بدلش بهر آورد و مصلح

آن بنفشه و نیلوفر است و بدل آن دو وزن آن طباشیر و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن

صندل سفید باشد **کالنج** حار و یابس است در سیم و بعضی گفته اند در دوم و قوه آن قریب بقوه

حب الثعلب باشد خصوصا ورق آن و کالنج صلابت نواصیر و قروح مزمنه گوش و ربو و حبس نفس و بواسیر

و قروح مجاری بول را نافع باشد و بول براند و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و گفته اند که چون هر روز

یک مثقال از حب آن بلع نمایند از یرقان یا ورم و از بول خلاص یابند و اگر زن بعد از طهر هفت

روز هفت حب از آن فرو برد حبل ابستن را منع کند و گفته اند که چون جزوی از آن با جزوی

زرنیخ زرد سحق کنند و بنوشند حب القرع و دیدان دفع شود و شربتی از آن دو درم باشد

کاوی نبات آن در بلاد عرب و نواحی عمان باشد و طبع آن معتدل است صداع را

مستاصل نماید و شراب آن که معروف است بشراب کدر حصبه و جدری را اعانت نافع باشد

کاسم رومی گیاهی است که ساقهای آن شبیه بساق شبت بود و ورق آن شبیه بورق اکلیل الملک

لکن بزرگتر از آن و خشونت باشد و تخم آن شبیه بتخم رازیانه است و در آن حرافت و عطریتی هست

و طبع آن حار و یابس است در سیم و سخن یا سیم و محلل نفخ و مدر بول و طمث باشد و سده کبد

و نفخ و قراقر و اوجاع شکم و اورام بلغمی و نفخ معده و لسع هوام را نافع بود و چون یک درم

با شراب بنوشند حمیات شکم را دفع کند و دو درم با سکنجبین مستسقی را مفید بود و در صداع

اصحاب رس حاره بود و مصلح آن بوئیدن گلاب و کافور است و اسحق گفته نوع آن

شبیه بقوه کمان است و کمان بدل آن است و بعضی گفته اند بدل آن بوزن آن حرمل

است **کبر** حار و یابس در دوم و محلل و مقطع و ملطف و مفتح و مستخرج اخلاط غلیظ

خام از معده و امعاء و مفاصل و قاطع دیدان حب القرع و مشدد اعضاء و مدر طمث و

مشهی و تریاق سموم باشد و بوی دهان خوش کند و بادها را دفع سازد و غذاء او آن

اندک بود و غذائیت در رطب آن زیاده از یابس باشد و پوست بیخ آن عرق النساء

و وجع الورک و فالج و خدر و وجع عضل را نافع باشد و چون بر قروح شهدیه عتیقه سر و

جراحات خبیثه ضماد کنند تخفیف نماید و نفع عظیم رساند و بسرکه ضماد کردن با تمر هندی برد

و لزوجت آن با سرکه و ضماد کردن آن بمار دهد و هیچ چیز باسط از برای طحال و رباشد

که اخلاط غلیظ سوداوی را بحال مستوفی سازد و گفته اند که چون سی روز هر روز یک درم ثمره آن

با شراب بنوشند ورم طحال را تحلیل نماید و بول براند و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و شراب

وجع اسنان را تسکین نماید و نفع پوست بیخ آن رطوبات سر کشد و دماغ را پاک سازد

و وجع بارد سر را تسکین نماید و غرغره به آب آن عمل کند و خضاب با آن لوبهیر را سود دارد

و چون ورق آن با پیه گوشت خنازیر و عدد و اورام بلغمی بزنند تحلیل نماید و چون بیخ آن خو

بکوبند و با ادویه عطریه خوشبو مثل سنبل و اسطوخودوس و عسل بسرشند و لعوق نمایند بلغم لزج

از سینه بنفث برون برد و اوجاع سینه و معده و طحال را سود دارد و حلیه و بلد و کلیه را نیکو باشد و

طحال را سود کند و آب ورق آن چون بنوشند انواع حیوانات متولده در شکم بکشد و شربتی

از آن چهار درم بود و عصاره آن چون در گوش چکانند کرم گوش را قتل نماید و اگر در سرکه

بپزد و در دهن نگاه دارد درد دندان را ساکن کند و طحال را محلل صلابت او و منقی معده از بلغم و کسر شهوت طعام

باشد لیکن با سعال و تشنج و اسهال ضرر عظیم رساند و دافع مضرت آن روغن بادام است

و گفته اند مضرت بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس و مضرت بمعده و مصلح آن سرکه است

و احمر و ابیض و اصفر بود و طبیعت آن حار و یابس است در چهارم و ملطف

وجاذب بود در حس بسوی برد و جامع الصحم آثار اظفار را قلع نماید و بسیار که و علک البطم ابیق

و در منقوع وقور بار ادخم کند و چون با نطرون مخلوط سازند و بدان ابدان بشویند حکه بسو

زایل کند و با نطرون زنگ از طلا کردن فایده رساند و با قطرون اکحل قروح وسحج بسو

سود دارد و چون سحق کرده بر موضع لسع هوام افشانند شفا یابند و مار از تبخیر لسع عقرب

فایده دهد و چون بخور سازند زکام سوس (?) نماید و در بول انفع بود و حیض را دفع کند و چون

زنان بخور سازند بچه بیفکنند و چون بر سبل افشانند قطع عرق کند و کبریت احمر

چون سعوط کنند صرع و سکته سود نافع باشد   حب الوعل (?) است و طبع آن حار یابس

است در اورام و مقوی شده احشاء لطیف و مفتح اعضاء باطنه و منقی مجاری بول و وجع گرده

کلیه و مثانه و مدر بول باشد و قروح عفونت اعضاء باطنیه و قلاع و وجع حلق سودمند باشد و شکم

ببندد و چون در دهن نگاه دارند او را اصلاف سازد و بعضی دهن خوش کند و چون

مضغ نمایند و آب دهن بر جراحت مالند در دفع جراحت […] زنان اندک عظیم باید و بدل آن سبل

و دارچینی باشد   حار یابس است در سیم و بعضی گویند در چهارم حار […] مقوی

و جالی و محلل قوی و سم قاتل است و چون طلا سازند بر حس بدان […] اظفار و حب

و ثالیل قلع کند و چون با سرکه بپزند و آب نیم گرم از سفید […] منفعت […] و چون آن

حول کحل کنند جرب اجفان را زایل کند و دندان آکل را متفتت سازد و بدترین

آن   بهترین آن […] فربه است […] حیوانات حار رطب […]

و بطی الانحدار و کثیر الغذاء و مولد خون غلیظ بود و بالجامه و دارچینی باید خورد

منافع جگر حیوان در ذکر آن حیوان مذکور است   بهترین آن کباب گوشت

بریده بود و طبیعت آن حار رطب و غذاء آن بیشتر از لحم بود و […] چون

ومنی او شنوع

ومنی او شنوع شده باشد نافع بود لیکن معده ضعیف مضرت است و در زیر آن گوشت پخته فربه شود

و مصلح آن اطریفل صغیر است   بارد یابس است و چون بپوشند حرارة بدان سو

باعث آن آورد و عرق را در طوبت بدان عضو خشک کند و تخفیف قروح نماید و سیح […] که

گاه که اراده لاغری بدان کنند در زمستان کتان از رزم و چون کتان را بسوزانند و در د

آن سده زکام […] آورد   صاحب منهاج گفته که در کتاب است

بهترین آن سفید است و طبع آن بارد یابس است در دوم و قوة آن شبیه

بقوه افیون بود و کافور و قوه آن در تخفیف و تقویه و ادرار و غیره […] شبیه مقطع صمغ

باشد و معانی ادویه مسهله در […] و کاسر حدت ادویه بود و سعال و خشونت سینه و حلق

و قروح ریه سود نافع باشد و قدر ماخوذ از آن نیم مثقال بود و […] قروح […] کرده

در مثانه نافع باشد   حار یابس است در دوم و قوه آن شبیه بقوه افیون بود و هاضم

طعام و معین معده و مخفف و ملطف و قاتل دیدان و مدر بول باشد و خفقان متولد از اخلاط

اخلاط ارضیه در معده و سوء هضم متولد از ضعف معده را نافع بود و شکم ببندد و بلغم در معده

بگذارد و چون بیاشامند […] نماید و آب آن فرو برند ضیق النفس سود نافع و فایده […]

و نفخ معده کم کند […] نماید و […] معده بوده نفع کند و قدر ماخوذ از آن درم باشد

حار در اول یابس در ثانیه است و منفح و جالی و ملین صلابات خصوصا

صلابت پستان و معده و ملین طبع باشد و چون طلا سازند بهق و کلف و نمش سود زایل

کند و زنگ را خوب گرداند و با عسل قروح را پاک سازد و گوشت برویاند و سعفه و قروح

شهدیه و […] را نافع باشد و سحق قروح خبیثه را نافع و با زرد […] گوشت ساقطه

برویاند و چون با عسل بسرشند رطوبات غلیظه سینه و شش از […] پاک کند و سعال را نافع بود

ونفث مادهٔ غلیظ آسان گرداند و چون با رغن لوبیا بنوشند نفث الدم و عسر البول را فایده دهد و حیض و منفعه را
آسان نماید و سنگ بشکند و چون احتقان کرده مبتلا بر نشیند و مردم را فربه سازد و بعد از آن بخورند نفع نمیدهد
و چون با شراب اسفناج سازند نشل [illegible] بود و ریزیدن حکه و لسع دو [illegible] صایم را نافع باشد و تلیح ان ثقالت
حادث از سر بلو حکار [illegible] بود و قدر ما فقد از آن سه درم باشد و آش آن مصلح و [illegible] آن الدم
بود   و تخم آن با پیه فربه شود و آن مولد غذا لطیف و قلیل الفضول باشد حکم بود و چون با چیز
بپزید انصار بملاد و حاده سل و سعال حار را فایده دهد   شکنند و امعا قلیل الغذا و در دی
الکیموس و بطی الهضم شود و مصلح آن سر که کوفته سوا [illegible] و با بریز بلطفه سل فلفل بود و از [illegible]
حیاد و دری [illegible] و تدبیر آن روی حلیب [illegible] کمار در اول الیس [illegible] ثانیه [illegible]
رطبت و تخم آن بانفاق [illegible] معده و کبد [illegible] و تسکن اوجاع [illegible] طعام
و موکر [illegible] و مدر بول [illegible] درهم بود و جل [illegible] و دیج باده و رمال
دنبال و فرح [illegible] اواحون کسی سم خورده باشد [illegible] و شقوق اطفال
و شقاق [illegible] آن بوی خوش [illegible] و در [illegible]
[illegible] را نافع بود و بعده [illegible] انواع دیگر [illegible] و عصیر ورق آن تنها
یا با عصیر ورق [illegible] سلیمی [illegible] و چون [illegible] کمال [illegible] متوالی
در حمام بمالند حکه و [illegible] دفع کند و تخم آن [illegible] طبع اقوی از ورق بود و در [illegible]
و مصدع باشد و اصلاح آن [illegible] بسر که سرد [illegible] با کاهو خورند و چند دن ان [illegible] طعام ممنوع است
و بعد از طعام اندکی موافق بود و باید که [illegible] آن منع نمایند [illegible] کم شود
و گفته اند چون زن در وقت حمل [illegible] بسیار خورد [illegible] بیرون آید و شور [illegible]
در بدن اشاد [illegible] و ضعیف [illegible] باید که در وقت [illegible] آن اجتناب

نماید چون

نماید چون با کل آن را عوض بکرد کار بر انگیخت کرده و بعضی از قدما گفته اند که از فرس مسموم
مضرت [illegible] چون قبل از سم یا بعد از آن باشد [illegible] نوشند زیرا که فرس مجاری و راه [illegible]
زردی بدل سازند لیکن بعد از آنکه قوت سم ضعیف شده باشد [illegible] فرس
مفتح سده و محلل نفخ معده و اسهال و [illegible] رجاع [illegible] بول باشد و خواص [illegible] را فایده دهد
و قوای [illegible] سازند و مضرة [illegible] سازد [illegible] بود و چون تخم آن بکوبند و با
[illegible] نماید یا بر [illegible] سازند [illegible] بود [illegible]
که بعد از آن گوشت [illegible] نمایند   [illegible] که از آن [illegible] خوانند
[illegible] و این [illegible] طبیعت آن حار در اول یابس در دوم [illegible]
و ملین [illegible] مدر بول و مصلح [illegible] و منوم [illegible] بعد از بول
و [illegible] و منوم و مولد سودا و چون [illegible] باشد و چون [illegible] گردد [illegible]
[illegible] کسی [illegible] بود [illegible] نفع
دهد [illegible] و چون [illegible] عرق [illegible]
گردد و چون [illegible] نوشند [illegible] و چون بنوشند [illegible] اصلاح کند
آن با سویق [illegible] را دفع کند با حلیب [illegible] فایده دهد
و با [illegible] دارد [illegible] اغص [illegible]
[illegible] نفع رساند و چون [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] و چون [illegible] و آب
آن [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] و چون [illegible] و چون [illegible]
[illegible] و چون بعد از جماع محلول سازند [illegible] گرداند مانع [illegible] گردد

کنند تا چند روز بیست شاهی نخودی و بدل کراث الشامی خوانند و بعضی افرسیون و بری را
کراث الکرم گویند و قوه آن متوسط بود میانه ثوم و پیاز و حرافت انواع کراث است و بهترین آن بقلی
و لطیف است که تر باشد و طبخ کنند تا حارسیان است و حرارت و پیوسته شامی کمتر بود و کراث شامی
مسخن و منضج و مدر حیض و باد و منقوط و ردی الکیموس و مدر بول و طمث و مولد خشکی [illegible] و ملطف و مجدد غشا باشد
و کمان نطفع مفتح سده و بلغمی کند و محلل و محرک شهوت مجامعت و سکن احشا با عتدال متعدد طبع بود و چون کوفته بر بواسیر ضماد
سازند بواسیر بادی را نافع بود و چون با سرکه و دقاق کنند و طلا سازند قطع دم کند خاصه رعاف و چون آب آن
با کنند تا در گوش چکانند دوی قطع نماید و چون با عسل لعوق نمایند نفث دم و قرحه ریه و جمیع اوجاع سینه
فایده دهد و چون با شراب بنوشند باشد و [illegible] بول را مفید بود و چون با سماق ضماد کنند ثالیل را
قطع نماید و بثور قروح خبیثه را قطع کند و چون تخم آن با نطرون سرشته کنند و بر آتش نهند و دود آن را
بخار آن بدارند کرم از دندان بیرون آورد و تسکین وجع کند و چون با حوزبان کنند شکم بیند
و ریاح امعا و عقلیل نماید و فسخ او ابر [illegible] کنند و ملینی که هر که بر آن مداومت نماید و از آن اندام [illegible]
کنند تا از اکثر بخور [illegible] مصدع و بخور مظلم البصر شود و [illegible] و اسهان [illegible] رسانند
و اکل آن خوابهای بد بیند   چون بر کندر حب الکوز سحق کنند و ضماد سازند صلابت را تحلیل کند
و چون شیر با یا سوق شعیر ضماد کنند ورم حار حاد و التهاب را نفع رساند و مصلح وی آنکه چون بخورند
قرص امعا و آن الدم را فایده دهد و آنچه که از درخت انگور بیرون آید و در قضبان آن ماند حمید
کرده چون با شراب بنوشند حصاة را بیرون آورد و چون با سبیل و قوبا و متقرح و غیر متقرح نماید
دفع کند لیکن قبل از طلا کردن عضو را با نطرون بشوید   کرنب سیاه نیست کرم و در یک
مسخن و قبل مسهل بلغم غلیظ و محلل و مانع ارتداع الخره در ماه کیسه رایس و دق است و در یوم
از آن قاتل بود   گوشت کلنگ حار یابس است و بطی الهضم و غلیظ بود و حمی گیر و صاحب قلیل النفع
رسانند و مصلح آن ابازیر حاره است و لوف گفته اند که چون دماغ کلنگ و زهره آن با روغن زنبق در بینی چکانند نسیان را
کثیر النسیان

کثیر النسیان چکانند چیزی فراموش نکنند و اکتحال آن شبکوری را زایل کند و چون دماغ
وی را در آب حل کنند و بکد از دند و در ورم دست و پا که از تخمه حادث شده باشد بمالند نفع عظیم کند و چون
خصیان آن را خشک کنند و خشک سازند و با سرکه سایبده سنوش کنند و بنات و اجزاء مساوی مخلوط
کنند و در چشم کشند نفع کند و چشم که از صدری حادث شده باشد بهره و چون سپیداو کند اضماد
و با سرکه و عسل ضماد چند روز مطول بنوشند نقرس را نفع بخشند و زهره آن چون بر بهق و تقشر و قراع
و برص مالند شفا یابند و چون با آب کرفس حقنه سازند سه روز متوالی در بینی صاحب لقوه چکانند
البته شفا یابد و چون با عصاره فرزنگ سحق سه روز در بینی صاحب نقص خانقیه سعوط سازند و در فن
حوز مالند و مکنند که در شنایی ظاهر شود نفع عظیم بخشد   رغوات   کثیرا
بارد در اواخر اول یابس در ثانیه است و بعضی گفته اند در کتب خبار جوهر کثیف باد از اهر جوهر
لطیف حار و در آن قبض و تحذیر است و مغلظ و مانع صعود بخار به راس و لطف
الهضم و معظم معده مجدد و مجفف و کاسر قوه باه و نفوط باشد و صداع وداوار و صرع
حادث از بخار سواری یا بلغمی و خفقان حار را نافع بود و چون مضغ نمایند نایژه سپید و بیار بیو
قطع کند بصداع آن چون با شیر زنان در چشم چکانند قرحات شدید را سالم کند و با غید
اب و سرکه و روغن گل اورام حاره را نفع رساند و با آرد جو یا کدو و خیار زیر اکلیل الملک و
مضمضه با آب بقلاع را دفع کند و حبه و دم از آن بآب لسان الحمل ... نفث الدم و دم کند
و کشنیز خشک سوده مستی در تقویه قلب و نوع هست خصوصاً در ورم حار و بریان کرده آن
منع قی کند و شکم بندد و چون با مییفخج بنوشند جشاء شکم را دفع نماید و چون بر موضع
زرف دم در دو سازند قطع دم کند و چون هر روز بلیدرم با مثل آن قند بنوشند شری را
زایل کند و طبیب آن مسموم و مانع رعاف بود و چون بنوشند سیمیان صفرا را دفع کند و چون با آب
انار ترش بنوشند التهاب معده را ساکن دهد و چون در آخر طعام خورند جشاء و حامض را ساکن

سازد و اصحاب زلق الامعا او را بسیار نافع رساند و چون خاصه انگبیر کرده و سماق
خورند و ورق آن چون رشته چشم ضماد کنند مانع سیلان مواد چشم گردد و چون با عسل و مویز
ضماد سازند اورام حاره انثیین را بغایت نافع باشد و با نان یا سویق جهت [illegible]
مفید بود و گفته اند که چون کشنیز تر بر ران زن حامله بندند که دشوار زاید در ساعت بزاید و باید که
بعد از ولادت بسرعت از وی بردارند و اکثار اکل آن موجب اختلاط ذهن و غم و غشی و ظلمت بصر بود
و مصلح آن سکنجبین و شراب است و گفته اند بدل آن در اکثر کشنیز تر تخم آن بود   پرسیاوشان
مرکب است از قوی متضاده و غالب بر آن حرارت در درجه اول است و یابس در ثانیه است قوی گشاینده و مفتح
سده و [illegible] و منضج و مخرج فضول غلیظه لطیفه از عروق و ملین طبع و مسهل [illegible] و مدر بول و حیض
باشد و چون با سرکه بنوشند فواق [illegible] ساکن کند و اسهال [illegible] نافع بود و [illegible] دیدان و حیات
[illegible] و بیماری کرده آن [illegible] سیلان رحم را قطع کند و چون [illegible]
عصاره آن [illegible] مقدار ماخوذ از آن یازده درم بود [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] است   افسنتین است   بارد یابس و غلیظ [illegible]
در [illegible] و [illegible] زیر که [illegible] خورده [illegible] بسیار [illegible]
[illegible]   [illegible] چون بریان کنند و با ادویه موافقه [illegible] نفع
رساند و چون [illegible] سموم [illegible] و [illegible] مفید بود و [illegible] چون [illegible] که [illegible]
و [illegible] ضماد کنند شفا یابد و [illegible] چون [illegible] در [illegible] دندان او
چون کسی آویزند که در خواب سخن گوید ساکت گردد و چون [illegible] دندان
[illegible] پرول آورد و چون [illegible] نافع باشد و [illegible] که
با خود دارد [illegible] ندهند   [illegible]
لیکن بسیار از آن قوی تر است و طبع آن حار یابس است در دوم و بعضی گفته اند حار است

درچهارم

در چهارم و مذیب و محلل و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مسهل مشیمه بود و در اسقاط
جنین و اسهال مشیمه نظیر ندارد و کمافیطوس گیاهیست که گل بنفش رنگ دارد و تلخ و تیز باشد
لیکن تلخی وی زیاده از تیزی بود و طبع آن حار در دوم یابس در سیم است و مفتح سده کبد و طحال
و رحم و جمیع اعضاء باطنه و مدر حیض باشد و در آن قوه مسهله بود و حلاوت را لازم سازد و [illegible]
[illegible] و مانع [illegible] و با عسل جراحات و قروح [illegible] را اصلاح آورد و چون با عسل [illegible]
[illegible] را دفع سازد و چون [illegible] روز متوالی بنوشند یرقان سوداوی را زایل کند و امراض [illegible]
[illegible] البول را شفا رساند و [illegible] قدر ماخوذ از آن [illegible] بود و بدل
آن نصف وزن آن [illegible] و ربع وزن آن [illegible] است   زراوندکیا [illegible]
[illegible] آن حار یابس است در سیم و مفتح و ملطف و [illegible] و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول
و حیض باشد و [illegible] با شراب بنوشند [illegible] آن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] طحال را [illegible] آن چون بنوشند [illegible] بول
و ابتدا استسقا و تشنج و نفخ رحم و یرقان سوداوی را نافع باشد و [illegible]
[illegible] و سه روز متوالی [illegible] هر روز سه وقیه و نیم گرم بنوشند [illegible]
و چون [illegible] و با عسل [illegible] و سه روز هر روز سه درم بنوشند [illegible]
نفع [illegible] و چون [illegible] عمل کنند و بدل آن وزن آن [illegible] است   کمون
زیره [illegible] نوع است کرمانی و فارسی و شامی و نبطی و کرمانی [illegible] بود و فارسی زرد
[illegible] فارسی [illegible] و فارسی [illegible] و هر یک از اینها بری [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] در دوم یابس [illegible] است [illegible] بول
و [illegible] باشد و در آن تقطیع و [illegible] بود و چون با سرکه ممزوج ساخته [illegible]

نفس و نفث الدم اعصاب و خفقان را در دماغ بود و با اثر انجش هوام را فایده دهد و چون ضماد بری
شقیقه کنجم سوسن و تقطیر البول و حصاة و بول الدم و مغص و نفخ در ریاح غلیظه را مفید بود و چون بشکر
براند و چون کرمای خبس نماید و چون زبان کرده و در سرکه خیسانیده اسهال رطوبی را قطع کند
و تخفیف معده نماید و چون در سرکه خیسانیده و خشک کرده سحق نمایند و در سفوف ساختن امراض
نماید قطع شهوت طین و اشیاء شبیه ان کند و چون با نمک مضغ نمایند و بلع و قطع سیلان
لعاب نماید و چون کرون برگ را با سرکه بنوشند تواتر ازایل کند و عصاره برگ ظلمت بصر را حل کند
و چشم نزوره را با زیت کهنه حمول سازند حیض را منع نماید و چون با زیت دار و با قلا بر ورم انثیین
و اثر خون عارض در زیر چشم ضماد کنند نفع رساند و چون سحق کرده بسرکه بسرشند و بیومیه با فتیله
سازند و در بینی نهند قطع رعاف کند و چون بابک مضغ نمایند و اب ان در چشم بچکانند
ظفره را نفع رساند و چون سایل در عین قطع نماید و چون رو بات ان بشوینند صداع را
و استعمال ان بقدر همین فایده رساند لیکن طلا کردن بر بدن رنگ ساز دکند و بدل ان کل
ان کرد بات **کمثری** از اغت و بهترین ان رغبت که در خراسان شاه امرود گویند
و طبیعت ان بارد در اول یابس در ثانیه است و شاه امرود معتدل است و بعضی گفته اند
بارد رطب است و ملین طبع و حسن الکیموس بود و غذا او ان بیشتر از سایر فواکه باشد
خاصه صعتران و جمیع انواع قابض بود حموضت حک کرده و مقوی معده و قلب و مسکن عطش
بود و دافع قی باشد و امرود رسیده دافع سعال و مدر بول و مشتهی طعام بود و بقراط گفته
امرود صلب سرد و مجفف و حابس طبیعت در زمان بکسته بشرین سنجر و رطب و ملین
باشد و خوردن ان بعد از غذا مانع از ارتفاع بخار براس بود و در جوع معده مضرات
او حرارت نفخ و قولنج باشد و مصلح ان دار و مصلح از ماء العسل با زنجبیل بر درد
وشکوفه

وشکوفه ان مقوی قلب و دماغ بود **کمه** چند نوع است و بهترین انواع ان
قطر است و طبع ان بارد و رطب است در دوم و بطی الهضم و ردی الکیموس و مورث
قولنج و عسر البول و فالج و اب ان چشم را اجلی دهد و چون خشک کرده سحق نمایند و اب
بسرشند و در سرمه کنند صنع قبل از وقت را اصلاح اورد و مهرب و چون خشک کرده سحق
کنند و با ابریشم ماهی محول ساخته در زیر موضع و کنند فتیل جلیان و تتر و نافع است ان را
شفا دهد **کندر** صمغ درختی است و بهترین ان سفید ذکر مدحرج که چون بشکنند اندرون
ان چسبان بود و چون بر اتش نهند رود و بسوزد و صمغ در ان هیچ مغشوش کنند و طبیعت ان
حار در دوم یابس در اول است و مقوی روح قلب و دماغ و مسخن و مقوی معده
و کبد بارد و هاضم طعام و مقوی ذهن و حافظه و مسکن قی و محلل فالج ظلمت بصر و
و منشف رطوبات سینه و مقوی و قاطع رعاف و مجلی و حابس دم و ملدغ لحم و ملدمل
جراحات تازه و قروح عین و مانع سرایت قروح خبیثه باشد و چون بنوشند خفقان و وجع
معده و اسهال و نفث الدم و سعال و نسیان و بلاده را نافع بود و چون اصحاب جرب
نا ناگاه بنوشند با اندکی مرو و زعفران حمول سازند نفع بخشد و چون بمقدار در اب خوشند
و بنوشند بلغم دفع نماید و حفظ زیاده کند و نسیان ببرد و دود ان را اجلی دهد لیکن اکثار
اکل ان مصدع و محرق دم و بلغم و مورث جذام و برص و بهق اسود بود و چون
مضغ نمایند رطوبات و بلغم را جذب کند و لثه و دندان را محکم سازد و چون عدد ماده
کنند و احس ببرد و چون با سرکه در دفت و ترا قلع نماید و با عسل بطلا قروح و ورم تنگی
و شقاق عارض از سرما را نفع رساند و چون با شراب بسرشند در گوش چکانند تنگی و وجع
نماید و با طلین قیموطیا و روغن گل او رام پستان را تحلیل نماید و چون با نطرون کرده

گرده سربدان بشویند حرارت را دفع کند و قروح سر را تخفیف نماید و چون در چشم کشند خون
محقق را تحلیل دهد و قدر ماخوذ از آن یک مثقال بود و بدل آن مصطکی بود و گویند بدل
آن بوزن و نیم آن دقاق کندر باشد و قشار کندر مجفف است در دوم و حرارتش کمتر از
کندر بود و قابض و محلل مقوی معده و حابس شکم و نفث دم و سیلان رطوبات از منه
رحم و جالی آثار قروح عین و مجفف قروح باشد و نفث دم و قرحه امعا و استرخاء معده و تهیجات
معده را نافع باشد و دخان کندر مسکن اورام داء و جاذب حاره عین و قاطع سیلان رطوبت از
از معده و عین و نابت لحم قروح عین باشد و با قطرون در داء الثعلب مو برویاند

کندس حار یابس است در سیم تا چهارم و مفرح الدماغ و محلل ریاح منخورین و منفخ سده
مصفاة و مقلع بلغم سعال و جالی برص و بهق و مدر بول و حیض و نفث مصفاة و مسهل بلغم لزج
از مفاصل و محرک جنین و مهیج قی و غشیان باشد و در خوردن از مخاطره بود و قدر ماخوذ
از آن حبه قی و انگشت تا چهار دانگ با سه عدد در زرده تخم مرغ و چون سحق کرده در بینی
عطسه آورد و دماغ را پاک سازد و مصروع و مفلوج را منبه کند و بعطسه بر دو مشیمه
اعانت کند و چون مقدار یک عدس با روغن بنفشه در بینی چکانند غشی را زایل کند و چون
سحق کرده بقدر بر بشنند از آن فتیله ... بچه مرده بیرون آرد و چون با سرکه
بسر بشنند در بینی ... زایل گرداند و صلابت طحال را بگدازد و چون با ...
... کنند و مداومت نمایند ... نافع باشد   صمغ ... سند روس و بهترین آن
سرخست که بزردی زند و آن مرکب است از قوت مایعه فاتره و از ... لطیفه و طبع آن [ ] باردی
و یابس در دوم و بعضی گفته اند حرارت اندک دارد و مقوی قلب و مفرح و دافع
الخصاب سر ... و مفرح ... و حابس قی و قاطع دم است از هر موضع که باشد و چون ...

مغافر ...

مثقال آب برد بنوشند خفقان را نافع بود و با مصطکی معده را قوت دهد و رعاف
و نفث دم و نزف رحم و مقعد و زخیر و بواسیر و سیلان طمث و حرکت شکم و عسر البول را
و گفته اند که چون بر صاحب اورام حاره بیاویزند فایده بخشند و چون بر حامله آویزند
حمل نگهدارد و چون بر صاحب یرقان آویزند نفع یابد و چون بر صاحب یرقان
آویزند نفع یابد و چون سحق کرده بر سوختگی آتش مالند شفا یابد کبیة مصطکی
داشته اند گفته خواهد شد حرف اللام لادن رطوبتی است چسبان مانند دلی که
بر گیاهی که معروفست ... بنشیند ... در محل چسبیدن و آن رطوبت را
از موی تراشند کنند و اقراص آن سازند و آنچه مشتعل گردد از آن مرتفع و لحبه او باشد
پاک باشد و آنچه با طلا ... چسبیده باشد بد بود و بهترین آن چوب
خوش بوست که لون آن بزردی زند و در روغن حل شود و ریگ و ثقل در او نباشد
و سیاه بدبست و طبع آن حار در اول و یابس در ثانیه است و لطیف و منضج
رطوبات غلیظه لزجه و محلل با اعتدال و ملین صلابات معده و کبد و مقوی شان باشد و چون
ضعف شان از رطوبت بود و در آن قوت جلا و تسخین و تفتیح افواه عروق و اندک قبض بود
و مو را دراز کند و کثیر گرداند و محافظت آن نماید خصوصا با روغن مورد و چون با روغن گل در گوش
چکانند تسکین وجع کند و سعال را نافع بود و با روغن با بونه و شبت ... و جالی بود و در علاج
صداع و ضربان وحل باشد و چون فرزجه سازند اورام رحم را تحلیل نماید و تدخین به آن
دفع خنازیر است و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب کهنه بنوشند شکم ببندد و بول براند و چون
بر مقدم دماغ ضماد کنند و مداومت نمایند نزله را دفع نماید و چون بر معده سرخ نهند
محکم شود لاجورد حار است در دوم یابس در سیم و مفرح و جالی و مسهل سودا و خلط

ضبط و هر رطوبت باشد و اصحاب مالیخولیا را بود و جمیع علتهای مثانه و سپرز را نافع بود و جبن شیری که
باسرکه ضماد کنند برص را زایل کند و ثالیل را قمع کند و مژگان بر دید لاجه از بو عارض شود و اما یابس
در دوم و بعضی گفته‌اند در چهارم و [illegible] و مسهل قوی باشد و از خواص وی آنست که چون در آب اندازند
که در آن ماهیان باشند بر روی آب افتند و بعضی ان مسهل ماء الصفر بود و استفراغ آن نافع باشد در رق
او چنین تیز بود و مستسقی بخورد با سهال زرد آب نفع دهد لبن الاتن همچو مادران و جبنت و دیگر
داء الحیة ما حرق و عضد دم باشد و چون جبنی از آن بر بدن آید [illegible] کننده و مر ادواء
با شیاء بارده و بحوس در آب سرد باشد [illegible] جد و معروفست [illegible]
وطبع آن معتدل است و بعضی گفته‌اند بارد و رطب است و بعضی گفته‌اند حار و یابس است در اول
و غلیظ [illegible] و مغلظ [illegible] باشد [illegible] ورق آن [illegible] رطل [illegible] باب [illegible] درم [illegible]
مسهل صفراء محرق بود و سعال که از جنس طبیعت بود در [illegible] امراض صدر و ریه [illegible]
حار بود نافع بود و چون با قرص [illegible] اورام مفاصل [illegible] تحلیل دهد و جبن
لب [illegible] ضعف گردد و اسهال کم شود و [illegible] از جبن [illegible]
تسکین وجع گوش نماید و صداع [illegible] را نافع بود و [illegible] لبن [illegible]
[illegible] است [illegible] و نقل [illegible]
خوانند [illegible] که [illegible] در [illegible]
و طبع آن حار در اول و یابس در [illegible] است و بعضی گفته‌اند رطب است و منضج [illegible] و محلل
و سخن و [illegible] و مدر بول و حیض و مسهل بلغم [illegible] و حابس [illegible] و مقوی [illegible]
رطب و یابس و سعال [illegible] و صلابات [illegible] و وجع [illegible] نافع بود و او [illegible]
کند و طبع را نرم سازد و صلابات رحم را نرم کند [illegible] از آن یک مثقال بود [illegible]
ان شند

ان [illegible] ان چند [illegible] روغن یاسمین [illegible] شکم [illegible] و چون
بخور کنند [illegible] و قطع رایحه عفونت کند و ماء آن با تخم [illegible] بود لبن [illegible]
از [illegible] و بهترین آن [illegible] معتدل القوام است که [illegible]
[illegible] و [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] شیر [illegible] شیر جوان
معتدل المزاج صحیح البدن است خاصه که [illegible] و [illegible] شیر حیوان است
که آن حیوان علف [illegible] خورده باشد و [illegible] باشند و [illegible] شود و در آن [illegible]
و [illegible] و حرارت و حرافت و [illegible] و [illegible] و شیر [illegible]
یا [illegible] بود [illegible] و [illegible] شیر [illegible] و بهترین [illegible]
خوردن شیر [illegible] و [illegible] مضر بود و طبیعت آن حار در وسط اول
رطب [illegible] لبن [illegible] و [illegible] و مسهل صفراء
محرق [illegible] مسهل [illegible] محرق [illegible] بحرارت بود و لبن
مقوی [illegible] و [illegible] دماغ و [illegible] و [illegible] حکه [illegible]
و جرب و حکه و اورام [illegible] و [illegible] و [illegible] و غم و وسواس
و [illegible] و [illegible] و [illegible] حاره [illegible] نافع بود و اگر در معده آن صفرا
بود و چون با عسل [illegible] قروح باطنه را پاک سازد و نفع دهد و چون با قند [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] و ظلمه بصر و [illegible]
و [illegible] و برص بود در معده [illegible] صفراء [illegible] و [illegible] ورام باطنه و
حمیات و امراض اعصاب و صداع و دوار و صرع و [illegible] و امراض بلغمیه و [illegible]
دم و [illegible] و [illegible] مضر باشد و به لثه و اسنان مضرت رساند

و باید که بعد از نوشیدن از خواب و حرکت نکنند تا فاسد نشود و تا منحدر نشود و غذای دیگر
تناول نمایند و جهت حفظ لثه و اسنان بعد از اکل آن لبن العسل مضمضه کنند و شیر اعانت
بر هضم آن لبن العسل با قند کنند و چون بجوشانند نفعش کم شود در اسهال تاب شکم رسیده و بسیار
بالد که شیر در اطفال شکم براند و خضوع در نواحی اعضا باشد و هر که پس در بدن منتشر گردد
و شروع در تغذیه کند و طبع را جبس نماید و هر علامات زیاد تا نتیجه عیوب را می دهد و ادرار و قروح
مقعده و مثانه را نشار سامیه و تنکیس و جمع کند و شیر زنان چون در چشم چکانند رمد را و جوشهها
را نافع بود و در ظاهر مواد حاره منصبه بجای را فایده دهد و چون از پستان بمکند سل و نفث الدم
سود دارد و تریاق اذهب بحری بود و چون در گوش چکانند ادرام حاره و قروح گوش را اصلاح
و شیر بز معتدل بود در رقت و غلظ و فواد ل راجس نماید و خراشه اثرا از زهر بدرد قروح
معی و قصبه ریه و کاسه و بلسه در و نفث الدم و قروح کلیه و مثانه را نافع باشد و حرارت
بدان خشان و اورام لهاة را دفع کند و مضمضه بدان قروح دهن را ازایل کند و شیر میش غلیظ
و دسم بود و کاسه را نافع بود و اوا اصابت کنند و درد و نخاع را زیاده کرد
قرقرادیغم و صفرا و بطی الانحدار بود و معده مضرات و ملایم بدل باشد و شیر گاو تر
غلیظ و دسم باشد و مثل و بر بود و نقرس و حمی عتیقه را فایده دهد و بدن فربه کند و شیر است
رقیق و مایع بود و در آن جبن و دسومت کمتر باشد و مفتح افواه رحم و مدر حیض و منفی رحم از فروح
و ملین شکم و سریع الانحدار بود و شیر شتر در اقسه و خفیه مثل شیر است بود و در بود بهر دو
و سده کبد و صلابت طحال و دیواسیر و خرازه و بسته کبد را نافع بود و مهیج شهوت غذا و جماع بود
و شیر خر رقیق تا بود و عسر نفس و اشتغال قلب و ریح بهر و امراض صدر و قروح ریه و مثانه
و مجاری بول و شرب ادویه و قتاله و ذو سنطاریا و زحیر و سل و سعال را نافع باشد

بهترین وی آنست و سکه وی بسیار بود و چنین سکه از وی بگیرند و پرورش شود و دوغ گویند و چون
و چون سکه از آن بگرفته باشند باشد خواهند و طبیعت آن باره و یابس است و بعضی گفته اند که طبیعت
بارد و تر چه حاره را موافق بود و در مزاج ایشان مهیج باه بود لیکن مولد خلط خام و بطی الهضم
و صاحب قولنج و وجع مفاصل و ظهر ورک و بهق سفید را از آن اجتناب واجب بود و دوغ
گاو معده را و کبد حار را نافع بود و حابس اسهال صفراوی و دموی و مشهی طعام و مسکن حرارت
و عطش باشد لبا اول شیر است که بعد از ولادت دوشیده باشند و طبع آن باره و رطب است
بدن را فربه کند و کبد حار را موافق بود و لیکن بطی الهضم و محدث نفخ در معده و قولنج و وجع
و خناق و فالج و مهیج فواق و مولد حصات بود و چون با عسل بیاشامند غذا البسیار دهد لبان
کندر است لحم گوشت حار و رطب و کثیر الغذا و مقوی بدن و قریب الاستحاله و بهترین آن
متوسط میان سمین و هزال بود و گوشت فربه بهتر از گوشت لاغر باشد و بهتر و لاغرتر گوشت
و گوشت نر اخف و الذ است خاصه که از حیوان سیاه بود و خصی افضل از غیر اوست و گوشت
صغیر حیوان یابس المزاج افضل از گوشت کبیر است و گوشت مرغ فربه سبکتر و بهتر بود و دسط عضل
اعدل لحوم باشد و لحم سمین سریع الهضم و قلیل الغذا و سریع الاستحاله بصفرا و دفع نفخات
و ملین شکم و مرخی معده و مصلح آن فواکه حامضه است و گوشت نمک سود و قدید مولد خلط
و غلیظ سوداوی و قلیل الغذا و مورث حکه و جرب و قولنج است و سنقر و صاحب بلغم و رطوبت
را نافع بود و گوشت بریان کرده یابس است و پخته رطب و احوال آن بحسب اغذیه و حیوانات
مختلف بود و گوشت میشینه از افضل لحوم است و بهترین آن گوشت حیوان جذع است
و طبع آن حار و رطب است در اول و ابدان معتدله را خوب بود و گوشت کوچک آن زود هضم
شود و غذاء آن لطیف تر بود و مولد بلغم باشد و مصلح مثلث و حلوای قند است و حرارت گوشت

میش کمتر از گوشت بره است و مولد خون به است و در گوشت بزغاله فضول کمتر از بره است
و حرارتش کمتر از گوشت میش باشد و معتدل در رطوبت و یبوست بود و مولد خون خوب معتدل القوام
و غلظ باشد و گوشت بز نر و ماده بد است خاصه و که و عسر الهضم و ردی الغذا و مولد خون
سوداوی بود و گوشت گاو بهترین آن جوان و افضل اوقات اکل آن آخر ربیع و اوایل صیف بود
و طبیعت آن ایبس از گوشت بز است و حرارتش کمتر از اوست و بعضی گفته اند سرد و یابس است
و چهارم و کثیر الغذا و عسر الهضم و مولد بهق و سرطان و جرب و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی
و وسواس و تب ربع و غلظ طحال و سایر امراض سوداویست و مصلح ضرر آن ادویه حاره و حریف
و فلفل باشد و چون با پوست خربزه طبخ نمایند زود مهرا شود و گوشت گوساله میزان گوشت گاو است
و بهترین آن قریب العهد بود و آن حار و رطب معتدل الغذا و مولد خون صالح است و موافق
باصحاب طحال و مصلح آن ربانه و حمام است و گوشت آهو با وجود آنکه میل بسوداویت دارد از
بهترین لحوم وحشی است و حار و یابس و مجفف و مسخن باشد و قولنج و فالج را ابرد و ابدان کثیر الفضول
فضول را نافع باشد و گوشت خرگوش حار و یابس است و بریان کرده آن شکم را ببندد و بول براند
و قروح امعا و کسانی که از فربهی عاجز باشند نفع رساند و همچنین در مرقه آن نشستن نقرس و اوجاع
مفاصل و عرق النسا را فایده دهد و منفعت آن قریب به منفعت مرقه روباه باشد و گوشت
گوسفند کوهی و خوک حار و یابس است در سیم و ردی الغذا و عسر الهضم بود و گوشت شتر
گرم است و موثر صفرا است و اغلظ از سایر لحوم است و مصلح آن زنجبیل بود و دارچینی است
و گوشت طیور در اکثر اخف و ابیض و قلیل الفضول و مولد خون رقیق باشند الا گوشت
مرغهای آبی بزرگ و کبوتر که غلیظ و موثر سودا باشند و لحوم طیور بهتر دراج و کبک و دراج
و جمیع انواع عصافیر بود اند لحم الخنزیر بنا جست که ورق از مشابه به کراهت است در اثنا

سنگ

سنگ گویند و طبع آن بارد در اول یابس در سیم است و اعضا را قوة دهد و صحت
گرداند و در آن قبضی بود برگ حنک آن عفونت را اصلاح آورد و قرحه ریه را نفع رساند
و عصاره آن نزف دم و سیلان رطوبات رحم و قروح امعا و نفث دم را نافع بود
و معده را قوة دهد و منع انصباب مواد بمعده کند باشد و شکم ببندد و همچنین کشنیز آن سعوط از دوی
حشیشه شود و جراحات عظیمه را اشفا رساند **لسان الثور** حار و رطب است و بعضی گفته قریب
باعتدال است و در آن اندک برودتی هست در طب در اخر و در اولست و مفرح و مقوی
قلب و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه بود و خفقان و وسواس و قروح
و امراض سوداوی را نافع بود و چون با قند بپزند سعال و خشونت سینه را فایده دهد و چون بکوبند
قلاع را زایل گرداند و لثه را محکم گرداند و حرارت دهان را تسکین نماید و شربت از آن
سه درم تا پنج درم باشد و از جهة خفقان دو درم با یک درم طین ارمنی **لسان الحمل**
مرکبست از مایه برده و از قبض قابضه و جالینوس گفته بارد یابس است در دوم
و ورق آن قابض در اول و مانع سیلان دم و مفتح و جلا و مدمل نواصیر و قروح خبیثه
باشد و چون بنوشند نفث دم و قرحه امعا را فایده دهد و همچنین ورق آن با شراب
بنوشند اوجاع کلیه و مثانه را نفع رساند و چون ضماد سازند اورام حاره و سوختگی آتش
و نمله و شری و حمره و اورام بلغمی و خنازیر و قروح خبیثه ساعیه و نار فارسی و قروح
مزمنه و جراحات عمیقه و داء الفیل را نافع باشد و چون در گوش چکانند وجع از گوش زایل
بود تسکین نماید و همچنین حمول سازند نواصیر و سیلان فضول رحم و نزف بواسیر را قلع کند
و مضمضه بطبیخ بیخ آن تسکین وجع اسنان نماید و همچنین در چشم چکانند رمد را
نافع بود و دفع کند و تخم آن نفث دم و سده کبد و قروح امعا و اسهال مراری را نافع

بشد لسان العصافیر حار در دوم رطب در اول است و منفعت حصاة و بهق و تقویت جماع باشد

و خفقان را نافع بود و بدل آن بوزن آن جوز بوا و نصف وزن آن بهمن سرخ است

سورنجان است بارد رطب است در سیم و بعضی گفته اند یابس است در سیم و بهق

و کلف و نمش را قلع نماید و پوشیدن آن صداع و نوم آورد و اکثار آن مورث سکته باشد

و تخم او چون با عسل و زیت بر لسع هوام بندند نفع رساند لاک است صمغ کیاهی خوشبو

طبع آن حار یابس است در دوم و مقوی کبد و احشا و مفتح سده کبد باشد و خفقان و استسقا و درد دل

و اوجاع کبد و معده را نافع بود و چون خیسانده روز با سرکه بیاشامند بدن را لاغر کند و مقدار

ماخوذ از آن یک مثقال بود و بعضی گفته اند مضر است بر اس و مصلح آن مصطکی است و مغسول آن

در جمیع افعال اقوی بود و مضرت نرساند و غسل آن چنین کنند که در آن را و نیم کوب اذخر

جوشانیده باشند بعد از آنکه از چوب پاک کرده باشند و کوفته و بدل آن در تفتیح سده

و ضعف کبد چهار دانگ وزن آن راوند و نصف وزن آن اسارون و چهار دانگ

[illegible] باشد بادام شیرین معتدل در حرارت و برودت و مفتح سده

و ملطف و منوم و مدر بول و جلای سینه و حلق و مسکن حرقت بول بود و مفتح باشد و غذا

آن در کثرت و قلت متوسط بود و به ریه و سینه و مثانه و امعاء بد [illegible] و سعال یابس

و نفث دم و ربو و ذات الجنب و [illegible] و کرده [illegible] نافع باشد و منقی سینه

و ملین شکم باشد و مصلح آن قند است و چون با قند خورند دماغ و منی را زیاده کند و غذا

بهتر دهد و بدن را فربه سازد و بادام تلخ حار یابس است [illegible]

و مفتح سده کبد و طحال را و کلیه و [illegible] اخلاط غلیظه از صدر و ریه و مقوی [illegible]

و [illegible] و قولنج و وجع کلیه و طحال و عسر بول و اوجاع و اوجاع رحم [illegible]

واختناق

و اختناق رحم را نافع باشد و چون پنج عدد قبل از شراب بخورند مانع سکر شود و چون

با سرکه با شراب طلا سازند کلف و نمش و آثار قروح و شری و جرب و حکه و قوبا ببرد [illegible]

و قروح خبیثه فایده دهد و چون در گوش چکانند تسکین [illegible] و دفع کند و چون با شراب

سر [illegible] بشویند [illegible] و چون [illegible] حیض براند [illegible] و چون [illegible]

[illegible] و مضر است بامعا و مصلح آن بادام شیرین و خشخاش و قند است [illegible]

غیر [illegible] و طبع آن [illegible] معتدل در رطوبت و یبوست [illegible] است و نفخ [illegible]

[illegible] هضم شود و [illegible] سینه و [illegible] و آب مطبوخ آن [illegible]

[illegible] و مولد خلط غلیظ [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] که با زیت [illegible]

[illegible] و بعد از آن شراب بنوشند [illegible]

[illegible] معتدل است در کیفیات اربعه و بعضی گفته اند [illegible]

و ملطف [illegible] و خفقان [illegible]

و فزع و صداع سوداوی و نفث دم [illegible] را نافع بود و قدر ماخوذ از آن دو دانگ

بود و چون در دهن نگاه دارند دل را قوه دهد [illegible]

[illegible] نافع بود و گفته اند که [illegible]

[illegible] و در ظرف کنند و آب [illegible]

آن ریزند و [illegible] که در آن سرکه باشد [illegible] چهار روز [illegible]

بعد از آن بر دارند و استعمال نمایند پوست [illegible] یابس است در دوم و مقوی معده و [illegible]

غذا و معین بر هضم [illegible] و مقوی قلب و مصلح کیفیات اخلاط ردیه باشد و [illegible]

هست و معاودت با سموم مشروبه و سهوشه کند و برص و بهق نحس بسیار را دلیکن حبس الهضم و علل
الاکحلار و حمل العدا باشند و حماض الف بارد و یابس است در سیم و عصاره ان با ثبات
فشرده باشند بارد و یابس در دوم بود و معطش و جرب و قطع اخلاط غلیظ از جم و مهر داراب
معده و شکن غلیان و معطش حدة دم و منع الضباب مراد با حشو و منبه شهوة طعام و کاسر حدة
صفرا و اکال قاطع قی صفراوی و نقب نفس باشد و شقق بران نافع خار بود و جهت حل سار تد بهت
اسود و کلف و قوبا را ببرد و جهت بوشند حمیات عفن و بثور و ادو سلام و دمامیل و ادرار حیض
دلها و لرزیدن و خناق و کرب و غم و غشی و صداع بود و اد و سدار متولد از یرقان و خفقان
را نافع بود و با زهر سم افعی و حیات و جرارات و سموم مشروبه بود و شباع ان اسهال دموی الد
ان بشمار است و در ان مضرت بخت الاکسر را که اصحاب او ضعیف بود ببرد دست بر حکا
او غالب برد و مصلح ان قند است بلعکس و جهت تیمور حار با کش جست در اول و فاد ستم است
و شربتی از ان یک مثقال تا دو درم بود با شراب باب کرم و مطوح از مقوی معده
و معین بر هضم اغذیه و مقوی قلب و کبد و مفتح سدد کلیه و مدر بول باشد و جرب و سمن
و حبا خشن کند و بلغم سعدی ببرد و فالج و استرخا و اکثر امراض بارده را نافع بود
شیاف ما بیت گویند و طبع ان بارد و یابس است در اول و قابض
و مقوی عین بود و اورام حاره و حرق النار و حمره و ابتداء رمد و درد بیخ و دمعه و نقرس
را نافع بود و جهت ناسور بر جست آنها مالند صداع را ساکن گرداند عشبة
مثموع ورق بزرگ و تنک دارد و نوعی دیگر کوچک عنیط و بهترین ان است
که برگ بزرگ داشته باشند شبیه ورق زیتون و طبع ان حار و یابس است
در چهارم و از شربت حاقست و جلا و منقی و مخرج حیات و حب القرع بود و جنین

کند و برص و بهق و نمش و قوبا و جرب را نافع باشد و با عسل قروح و سنج و چشم را دفع
کند و مضمضه بطبیخ ان تسکین وجع دندان کند و مسهل ماء اصفر بود و حقه گاه طب ان
در وقت ستگو و بعضی گفته اند مسهل صفرا و اخلاط غلیظه باشند خاصه چون با ماء و رزنان
افسنتین با عسل یا شراب بیاشامند و حب ساخته تناول نمایند و چون با شراب بیاشامند
نهش هوام و استسقا را فایده دهد و طبیخ ان عرق النسا را فایده رساند و لقاء
بکبد و گرده و مضرت وی با شش است که و شیار زرد رس و حب بیده بس باب عسل
گرفته بنوشید و حنک کنند در وقت استعمال بروغن بادام تر سازند و شربتی از ان از
دانگ بود و دو درم از ان بکرب دفی و اسهال قاتل باشد و استعمال ان در ایام حامله
در زمان حار و بلد حار ممنوع است حب الملوک است ورق ان مشابه بهار
کلیک بود بمقدار یک انگشت و ثمره ان سه سه باشد و طبع ان حار یابس است در دوم
و چون ورق ان سائیده حرد بس بنوشند استسقا را و مفاصل را و نقرس را و حرق النار
و قولنج را با سهال نافع باشد و بول براند و جهت مغص جه باشند جه بنوشند و بعد از ان
اب سرد بیاشامند مسهل بلغم و مره بود و چنین مضغ ننمایند مستعمل فراط باشند اگر جمع گشته
ان با عتدال بود و دو درم از ان مسهل بلغم و صفرا بود و اخلاط غلیظه دماغی و ورم
مضرت رساند و مولد غش باشد و مصلح از انیسون و کثیرا است
مشک درخت بیتر دوست و ان مستعمل بود و طبع ان حار یابس است در سیم
و مسهل اخلاط غلیظه و بلغم باشد و نقرس و مفاصل و وجع ظهر و ورک را نافع باشد
و بامعده مضرت رساند و اصلاحش ان است که بروغن بادام چرب کنند و کتیرا
اضافه نمایند و شربتی از ان با قند یک مثقال بود و در مطبوخ با ادویه دیگر

دو درم و از خواصش آنست که چون ورق آن کوفته در آبی اندازند که ماهیان باشند مست شوند و بر روی آب افتند بارد در اول معتدل در رطوبت و یبوست است و مجموع آن الکیموس است مخصوصا مقشر و بطی الانحدار بود و در آن اندک نفخی است و سرفه و تب و نزله را نافع باشد و آب آن شکم براند و چون با پوست در آب بپزند و آب آن را بریزند و با سماق در آب بار دیگر بپزند شکم ببندد و چون بار که بپزند جرب متقرح را نافع باشد و چون ضماد کنند وجع اعضا را تسکین نماید و دو غ و دهن را فایده دهد و مضر است بباه و مصلح آن انکه قرطم است

آب چشمه و نهر بارد و رطب است و مقدار معتدل آن غذا را رقیق کرداند و با اعضا رساند و رطوبت اعضا را افزاید و بدن را از فساد و عفونت نگه دارد و اکثار آن محدث کرار و رعشه و نسیان و نسیان بود و آب باران بهترین آبهاست و بر و دت آن کمتر از آب چشمه بود و رطوبت بیشتر و عذب و خفیف است و سعال و امراض اعصاب و ریه و کبد و کلیه و طحال را نافع باشد و اصحاب ضعف معده و اسهال و زکام و نزله و اورام و یرقان و استسقا و بواسیر و طحال و امراض قیلة اللحم را مضرت رساند و مقوی قوای اربعه و محسن لون و مقوی شهوة طعام و هاضم و مانع عفونت دم و حافظ صحت بود و آب بسیار سرد شکم ببندد و سیلان منی را ساکن کند و چون بر حوالی موضع رعاف ریزند قطع خون کند و استحکام یابد تشنج امتلائی و اورام متخلخل را نافع بود و جماع را ساکن کند و مضر است به سینه و قصبه ریه و اصحاب سده و استفراغات کثیر و ضعف باه بود و آب برف و یخ چون باعتدال آشامند مبرد معده و کبد حار و مقوی معده و مشهی طعام باشد و مضر است ببدن و سینه و حنجره و عصب و نقرس و امراض بارده

ومصلح

ومصلح آن ریاضت حمام است و آب گرم ممزوج با شراب و صرع و مالیخولیا و صداع بارد و رمد و اورام حلق و لهات و سینه و اصحاب فلاست را نافع بود و شکم براند خاصه با قند و عسل و سکن اوجاع و منضج اورام باطنه بود و غیر ممزوج با آب سرد مسقط مزاج و ذهن و هضم و مرخی معده و مهیج رعاف و محدث غشی و استسقا و ذبول باشد و دماغ را از بخار پر سازد و دفع عطش نکند و مطرد وع را مضرت رساند و آب شور حار یابس است و مسخن و مجفف و معطش و مهزل بدن و مفسد دم و محدث حکه و جرب بود و مصلح آن شیر تازه و شراب غلیظ باشد و استحمام بآن جرب و حکه و قوبا و فالج و ضعف و اورام بدنی را نافع بود و آب دریا شور منعقد در تحت جلد را تحلیل نماید و پیش نگذارد و تشقق عارضه از سرما را قبل از تقرح نفع دهد و چون بدان غسل نمایند و جلوس بدان جرب و حکه و قوبا و ضعف و اورام بدنی و لسع عقرب و سایر هوام قتاله را نافع باشد و چنین بیاشامند شکم براند و تشنگی آورد گلاب در اول بارد است و معتدل در رطوبت و یبوست باشد و بوئیدن و طلی کردن آن مقوی دماغ و مسکن صداع حار و خمار و مقوی جمیع قوای معده و قلب و مزیل غشی بود و نوشیدن آن مقوی معده و قلب و جمیع بدن باشد و غشی و خفقان حار و غم و نفث دم را نافع باشد و چون در چشم چکانند وجع عین را تسکین نماید و مانع انصباب مواد بچشم گردد و مضمضه بدان لثه را محکم سازد و کثرت استعمال آن موی را سفید گرداند و محرش سینه بود و مصلح آن نبات باشد آب سیاه بدبوست که در مازندران ماهی موجود در جو یهین معروف بکم باشد و خاصیتش آنست که چون دو حبه کسی که از آن بخورد که از موضع بلند افتاده باشد و عضوی از اعضای او شکسته شده در ساعت

بجز نو حرست عود ق الصباغین است صنوبر و گفته شد

ماش است پنج انجه است و بهترین آن سفید خفیف بود و طبع

آن حار یابس است و معین بر هضم و منقی معده و امعا و محلل نفخ باشد

و مقدار مستعمل از آن نیم مثقال بود و اسحق گفته مضر است بریه و مصلح آن

عسل ارک درختی است که ثمره آن را حب محلب گویند و در حرف الکاف

گفته شد سقمونیا است سه نوع است و بهترین آن آنست

که از شیا نگاره آورند چون یکدرم تا مثقال آن با زیت بنوشند از سم مار

و عقرب و جمیع هوام خلاص یابند و گفته اند که هر که در اول تحویل حمل سه روز

هر روز یک مثقال با شراب بنوشند در آن سال از نهش هوام ایمن باشند

و از آن مضرت نبینند بهترین آن مغز استخوان گوساله پس مغز گاو

پس مغز بز پس مغز میش و طبیعت آن حار رطب است و محلل و ملین اعصاب صلابت

و کثیر الغذا است اگر هضم شود و شقاق دست و پا را نافع بود و مغثی و مسقط

شهوة و مصلح آن ابازیر حاره است و گفته اند که چون مغز استخوان گاو کوهی بر

بدن مالند هوام از او بگریزند اورام حاره و سوختگی آتش را نافع بود

و آنرا آذان الفار و باعلس و ریحان داود و مرد خوش

نیز خوانند و بهترین آن بستانیست و طبع آن حار یابس است در سیم و

لطیف و مسخن معده و احشا و محلل نفخ و مفتح سده راس و مجفف رطوبات

معده و امعا باشد و مدر بول بود و بوئیدن آن تقویه را مفید بود و چون

بویند و یا نطول سازند سده راس و صداع را بگشاید و چون با نمک مضغ

جاوز

نمایند و آب آن بلع کنند سیلان لعاب را قطع کند و چون آب آن

با عسل سعوط کنند دماغ را از اخلاط بارده پاک سازد و چون نطول

سازند صداع بارد رطب و زکام و شقیقه حادثه از سودا و بلغم و درد گوش

و اوجاع عارضه از برودة و رطوبت را نافع بود و طبیخ آن استسقا و عسر بول

و مغص را فایده دهد و پنج درم از آن چون با عسل طلا سازند حیض براند

و آب آن چون در محجمه کنند و بعد از آن حجامت بر عضو محجوم مانع آثار

حادثه از آن گردد و اسحق گفته مضر است بمثانه و مصلح آن تخم خرفه است

صمغ درختی است در بلاد عرب و بهترین وی آنست که مایل بسپید

و حمرة بود و خوش بوی و سبک و صافی و بسیار تلخ باشد و طبع آن یابس

است در دوم و مفتح سده و محلل ریاح و اورام و مجفف بلغم و مانع

عفونت و منقی اعضاء باطنه و حابس آثار و قروح امعا و اسهال و مفتح

سده و مغص و وجع رحم و مفاصل و اوجاع کلیه و مثانه و خشونت حلق و

قصبه ریه و سعال مزمن رطب و ربو و نفس الانتصاب و اوجاع پهلو و سموم را

نافع باشد و شربتی از آن مقدار یک باقلا بود و با شراب عقرب گزیده را

نفع رساند و چون در دهن نگاه دارند و آب آن بلع کنند

بوی دهن خوش کند و آواز را صاف نماید و چون با شراب

و زیت مضمضه کنند دندان را قوة دهد و محکم سازد و مانع تأکل

اسنان شود و چون با سرکه عنصل مضمضه کنند لثه دامیه را فایده بخشند

و چون با لادن و روغن مورد طلا کنند بر تقویت و تکثیف شعر معین باشد و با جلی

دسبجز تا البل را قطع نماید و با سرکه قوبا را ببرد و جراحات متعفنه را اصلاح آورد
و چون برقروح سر افشانند خشک سازد و چون با همون و حنا بپزند بسترد و بینا
در گوش چکانند ادرام حاره و سیلان چرک از گوش را دفع کند و چون
با پر مرغ بر مخرین مالند قطع نزلات کند و چون با آب ترب بر خون
منعقد در تحت عین طلا کنند تحلیل نماید و چون این بپزد و بر کلف
طلا سازند و بدان مداومت زایل کند و چون با آب حماض
نارنج بر سعفه مالند و مداومت کنند قطع نماید و چون با سرکه
و روغن گل بر جرب متقرح و حکه طلا کنند چند نوبت تغییر نماید
دفع کند و چون با زیت بر سر نشیند و مرد بر ابهام پای راست مالد جهت
مجامعت قادر بود و چنانکه بر ابهام او باشد بر جماع قادر بود و چون یک مثقال از آن
از اخذ ناقض با فلفل بنوشند تشکیل نافض نماید و چون سحق کرده با بعضی و اباث
نقاع حمول کنند اگر در بینی چکانند مینی را ببرد و اگر در زیر بغل مالند
کند بغل را زایل کند و اگر در فرج حمول کنند رایحه منتنه فرج قطع نماید و چون
با شحم حل سازند و احتمال نمایند صلابت رحم را نرم کند و چون با سبوس حقنه سازند
مدر حیض و مخرج جنین بود و چون با زعفران و کندر شیاف سازند زهیر را فایده دهد و دافع وجع
الصداع و سدد آورد و بعضی گفته اند مرض است مثانه و مصلح آن حنظل و بدل آن عزل
آن دام تلخ یا قصب الذریره و شقایق و شکوفه ذحرباشد اوصنعت و طبع آن مختلف
بحسب انواع طبیعت بر دو یبس معتدلست در رطوبت و در آن قوه مفرحه هست و جمیع انواع آن لطیف و محلل نفخ
و مفتح سده و مقوی معده و دماغ باشد و صداع بارد و وجع معده را نافع بود و چون با شیر

دارای

و چون ... را بیاراید و ... دمان ... ازاله ...

در گوش چکانند تسکین وجع نماید و تخم جمیع انواع منضج اورام صلبه و دماغ و مفرحات
و مقوی معده ضعیفه و مزیل ضرر رطوبات و فساد امزاج و محلل ریاح بود و بریانی کرده
سحج و دوسنطاریا را مفید باشد و بریانی کرده آن مسهل بلغم باشد و بخور و برگ تازه
از در حمام گرم بیندازند صاحب ریاح و اوجاع اعصاب را نافع کند بعضی میگویند
نوعی از مرو است و خوش بو بود و بهترین انواع مرو بود و طبع آن در سیم
یابس در دوم باشد و خفقان حادث از سودا و اوجاع رحم را نافع باشد و در شراب
بنوشند بر ودت و ... شوند و چون سر را به بخار آن بدارند جمیع بخارات و صداع بارد
دفع کند الکا مرچار یابس است در درجه دوم جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملطف اغذیه غلیظه
و مسخن معده و کبد و معطش و مجفف بدن و ملین شکم و مانع اجتماع بلغم غلیظ در معده و معین
بر هضم و دافع معده و مشهی طعام باشد و بوی دهان خوش کند و چون ناشتا بنوشند
دیدان را بکشد و غرغره بدان بلغم بسیار از دماغ و حنک خارج نماید و چون صاحب حذری
اکتحال نماید مانع خروج آبله از چشم شود و اگر چیزی بیرون آمده باشد بگدازد و جهت قولنج و
اوجاع ورک و عرق النسا نافع باشد و صاحب ... و لو ... چکه ... نظر
رساند و مصلح آن شیاف حلو و دسمه بود مرکب نیز خوانند و طبع آن یابس است مایل برده
و معمول آن تا رداست و قابض و مجفف بود و در آن تقویت و تلطیف و اندک جلاست و در اکحال
بغل و بدن را خوش سازد و کلف و آثار صدری و خون منعقد در تحت جلد را زایل کند و منع عرق
نماید و جراحات عمیقه را پر سازد و لحم زاید ببرد و سحجان و سوختگی آتش و جرب و حکه را نافع بود
و چون با سرکه و زیت بر سر مالند سستی نکند و گفته اند از خواص وی است که چون آن را بند
در سرکه حمو فقه آن بحلاوت میل کند و معمول آن چشم را جلا دهد الواهب زاهبی

و فضی و نحاسی و حدیدی باشد و هر نوع از آن در لون مشابه جوهری است
که از آن منسوب است و سبب نفع آن به بصر از حجر الارد شبابی و حجر التور گویند و طبع
و طبع آن حارست در دوم یابس در سیم و در آن قبضی و تنخیر و انضاج است و جلی و قوه
آن قویست لیکن تا نرم صلایه نکنند نفع آن ظاهر نشود و چون با سرکه طلا کنند بر بهق
و سمن نفع دهد و سبرد در رطوبات محتقنه را در تحت جلد تحلیل دهد و مو را رقیق و جعد سازد
و چون با راتینج مخلوط سازند و ادرام صلبه را نرم نماید و گوشت زاید فانی سازد و محرق
و غیر محرق و مقوی عین و جالی غشاوه بصر باشد و گفته اند که چون بر گردن صبی آویزند مانع
فزع او شود   اقوی مرارات چهار پایان زهره گاو است پس زهره کفتار پس زهره بز
پس زهره میش و بهترین مرارات طیور زهره خروس است و دراج و کبک و مرارات طیور اقوی
از مرارات چهار پایان است و بهترین مرارات آنست که لون او اصفر طبیعی بود و در رنگ لاجوردی و احمر
ناصع بود و طبیعت آن حار یابس است در چهارم و مجموع حار و جالی اند لیکن بعضی از گاو
و ارنب و بعضی جالی عطش و جوع و جالی آثار در یافته مختلف اند و مجموع منقی سده مفتح و جالی
ظلمت عین اند و چون مرارات با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا طلا سازند جرب متقرح را
اصلاح آورد و چون بر ناف مالند شکم را نرم و زهره داء الفیل را سود دارد و قروح گوش و بهق
هوام نافع بود و زهره از مرارات سایر حیوانات است و منافع زهره حیوانات
دیگر در ذکر آن حیوان مذکور است   بهترین آن است و طبع آن حار است و یابس در دوم
و بعضی گفته اند یابس است در سیم و در آن رطوبت فضلیه است که بسبب آن معین بر باه است و لطیف
و مقوی دماغ معتدل المزاج و مقوی قلب و مصلح فکر و مقوی حواس و حرارت غریزی و مفتح سده
و مزیل صفره وجه و مطیب عرق و تریاق سموم است ظاهرا و نوشیدن آن خفقان و توحش و ریاح

غلیظ معا

غلیظ معا و غشی و سقوط قوه و امراض بارده سر را نافع باشد و شجاعت زیاده کند
و سودا دفع نماید و اعضاء باطنه را قوه دهد و لیکن مضر بود و مشایخ و مرطوبین را
خصوصا در زمان بارد و شهرهای بارد موافق باشد و جوانان و مردم محرور المزاج را خاصه
در فصل حار مضرت رساند و صداع آورد و تعدیل مضرات آن بکافور باید کرد و بوسه آن
بادهای رطبه مثل روغن بنفشه و گل و طلا کردن آن مقوی اعضاء ظاهره بود و چون با مخ
زعفران سعوط سازند صداع بارد و سکته را فایده دهد و اکتحال آن مقوی عین و مجفف
رطوبت و جالی بیاض باشد و چنین اند که از آن با روغن خیری بر سر و ابروها طلا کنند معین بر
جماع و سرعت انزال بود و چون با دهان مسخنه بر فقرات ظهر طلا کنند تسکین وجع آن
نماید صدر و فالج سود رساند و چون بر نواحی ظاهره طلا کنند تسکین وجع نماید
و بدل آن در ادویه جماع عصب و تحریک افعال جنسیه بیدستر باشد الا در طیب   سنگیست
که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند چون آهن بدان لبا مند و آنچه از آن حل شده باشد
برداء الثعلب مالند مو برویاند و چون بر پستان الکار و خصیه اطفال مالند مانع بزرگ شدن
آن شود و چون با سرکه بنوشند ورم طحال را تحلیل نماید و صرع را نافع بود و دس ... بشکند و با
... کرده سحق کنند و با سرکه و نطرون بر قوبا و حکه و خنازیر و سرطان و اکله مالند نفع بخشد و چون
سحق کرده بر قروح حرق النار ... خشک سازد و جلا که آن بصر را تیز گرداند و چشم را قوه دهد و
ببرد   کف آبگینه است و آن حار و جالی و مجفف رطوبت و مزیل ... باشد و چون در حمام بر بدن
مالند جرب و حکه را دفع کند   زرآلو بارد و رطب است در دوم و رطب آن مولد اخلاط غلیظ و
سریع العفونه و مولد حمیات و سرد معده و مورث ... و نفخ و ... باشد و چون
بعد از طعام بنوشند طعام را فاسد گرداند و مصلح آن ... و انیسون نفع ...

ان مسکن عطش و مسهل صفرا بود و حمیات حاره و بخر معدی را نافع باشد و روغن مقشر از پوست
ان حار یابس است در دوم و لبو بهتر را مفید بود حار یابس است در سیم
و ملطف و مخرج جنین و مدرت بول و دم بود و مخرج رطوبات لزجه از سینه و شش بود
رطمث و بول و حون نفاس و مقوی حصاة کلیه و قدر ماخوذ از ان تا مثقالی باشد و شراب
ان کرب و غشی را نافع بود صمغ درختی و ان دو نوعست ابیض رومی و انرا علک
رومی کویند و قبطی مایل بسودا و بهترین ان سفید پاک بود و طبیعت ان حار یابس است در دوم
و لطیف و قابض و محلل و مجفف و مقوی معده و کبد و کلیه و امعا و مفتح سده و معده
و مدر بول و مشهی طعام و محرک جشا و دافع قی بود و قبض قبطی کمتر بود و تخفیف دی بلغم
بکدازد و شکم به بندد و سعال بلغمی و نفث دم و مغص و وجع معده بارده را نافع بود
و چون با سرد بنوشند بلغم و رطوبت از معده ببرد و چون مضغ نمایند بلغم را
از سر جذب کنند و بوی دهن خوش سازد و لثه را محکم کند و چون بر طعام دمالند اشتها
خوش سازد و چون با روغن زنبق سعوط سازند صداع بارد را نفع رساند و چون
در زیت بکدازند و بر شقاق نشینی مالند اصلاح اورد و قطع صلابات باطنه زاد
و ادرام صلبه را نافع بود و تمام درخت ان قابض بود و قوه ثمره و ورق و پوست و
بیخ ان متساوی باشد و طبیخ بیخ ان و ورق و شجره ان نزف دم را فایده دهد و طبیخ ورق
ان قروح ساعیه را اصلاح اورد و کوشت بر دیاند و استخوان شکسته ملتحم سازد
و عقائیه سر خصر را محکم نماید و مضمضه بدان اسنان متحرک را سخت کند و روغن
درخت ان جرب را دفع کند حتی جرب مواشی و کلاب و مثل ان کویند و نیم وزن ان
صمغ البطم است و کویند بوزن ان کندر بار دیابس است در دوم حابس کر

کفه درسیم

کفه درسیم و قاطع صفرا و نفاخ و ردی الکیموس و بمعده و باصحاب سودا مضر است
و چون با کوشت چرب بپزند اندک مضرت کم شود حار در رابع رطب
در سیم است و مقوی اعضا و ملین صلابات حلقی و ربه و مسمن و محرک باه باشد و چون ضماد
سازند و فی داء الثعلب و کبر عظام و نقرس و تشنج و صلابت مفاصل را نافع بود و قدر ماخوذ
از ان یکدرم باشد نوعی از طین است از اکل سرخ کونه و طبیعت ان بارد در اول یابس در دوم
و از اقوه قابضه و مجففه و مغربه بود و جراحات را اصلاح اورد و کرم معده بکشد و چون در سرکه حل
کنند و حمره و اورام حاره و سوختگی اتش ضماد سازند نفع رساند و چون سحق کرده با زرده تخم
مرغ بیاشامند نفث الدم را قطع کند و با آب لسان الحمل قروح امعا و مثانه را مفید بود و شکم
به بندد و قدر ماخوذ از ان دو درم بود و چون با لسان الحمل و ما نداران حقنه سازند قطع افراط
خون حیض کند و خونی که از امعا و مشا اید حبس نماید مقل الیهود صمغ درختیست و ان دو
صنف است عربی و بهترین ان ازرق صافی تلخ پاک از چوب بود که زود حل شود و چون بر اتش نهند خوش
بوی باشد و طبیعت ان حار یابس است در اخر ثانیه و در صنف الدن یاده بود و در عربی تجفیف و تلیس
و محلل و مسحق و ملین و منضج و محلل اورام مقعد و انثیین و منقی رحم و مفتح سده کلیه و مثانه
و مفتت حصاة و مدر بول و کاسر ریاح غلیظه و مسمن باشد و کویند استعمال ان بر زن و ادرار حیض
و فعه ربه و بواسیر و اورام دحله و وجع اضلاع و کزاز و تشنج و طاعون و جمیع سموم را نافع باشد
و چون دو مثقال با عسل سوده با ماء العسل بنوشند مسهل بلغم بود و چون با ادویه حاره مسهله
مخلوط سازند منع حدة و تشنج امعا نماید و قوه جماع زیاده کند و نفث دم و خلط از سینه
و ریه آسان کرداند و چون بنوشند یا بخور کنند یا حمول سازند و انضمام فم رحم بکشاید و عسر
و عسر ولادت آسان کرداند و چون بنوشند یا بخور کنند یا حمول سازند و مشیمه را نازل سازد

صفات
صمغ
مقل

و حبس براند و اگر احتیاج باشد از آن آب بسته خلط غلیظه بجو و چون با آب روان اهتمام حل کنند و صحیح
خاصیه عرق و برا و سموم مهلکه و عرق النسا و نقرس و قبیله الامعا و اورام حنجره و برود تبه حادثه در حلق
ضماد سازند تحلیل نماید و چون با شراب با آب گرم حل کنند صلابت و انعقاد جفظ او را نرم سازد
و بخار آن را تحلیل نماید و چون با سرکه طلا کنند سعفه ببرد و آسیحی گفته مضر است بکبد و مصلح آن
زعفران است و مضر است به ریه و مصلح آن کثیرا است و مثقال یک نمره در حجر است که از ادوم گویند
و طبع آن بارد یابس است معده را قوه دهد و شکم ببندد و حصاه را منعقد سازد و انفجار عروق را نفع
رساند نمک انواع است از آن جمله نفطی و غیر نفطی و هندی سرخ رنگ و ملح عجیبی و بهترین آن اندرانی
سفید رقیق است و طبیعت آن حار یابس است در دوم و هر چند تلخ تر بود حرارتش بیشتر بود و دافع ثقل
دکار ریاح و مخفف و مشهی طعام و معین بر هضم و مانع عفونت و مسهل بلغم غلیظ و خام و سودا و معین بر قی
و قاطع بلغم غلیظ و خام و سودا و معین بر قی و قاطع بلغم و مانع فرود خشبه از نشاستن و ابدان اکثر آن قوم
موافق بود و بخار امضر و چون با عسل اندک استعمال نمایند لون را خوب کند و صفره او را ببرد و کثار
آن محرق دم و ضعف بصر و تعلی منی و مورث حکه و جرب بود و چون بنوشند او جاع معده با رد را تسکین
نماید و اخلاط غلیظه را بگذارد و چون با سکنجبین بیاشامند مضره فطر قتال و افیون را دفع کند
و چون با سکنجبین و آب تنها بیاشامند سده را بگشاید و بلغم لزج را قطع کند و شربتی از آن
دو درم بود و چون با عسل و مویز و بادام طلا کنند نفع دهد و با روغن و عسل منضج اورام بلغمی
و امثال آن بود و با زیت جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و حکه بلغمی و جیار را مفید بود و مانع تبسط حرق النار
شود و با جو سوخته و عسل اکله و قلاع ولثه سستر خیر را نافع باشد و یا تخم حنظل و بابونج با انیسون بر
بزرکتان لسع عقرب را فایده بخشد و با سرکه و عسل نهش زنبور و ارتیه الاربعین نافع بود و چون
ضماد سازند تسکین وجع نماید و چون با سرکه مضمضه کنند لثه دامیه را مفید بود و چون با سرکه
گرم کرده در دهن نگاه دارند وجع ضرس را دفع کند و چون غرغره کنند بلغم را خارج نماید و حلق
پاک سازد

پاک سازد و ورم لقانق را بصلاح آورد و چون با پشم پاره بدان تر کنند و بر جراحات تازه
نهند خون را قطع کند و چون نمله ساعیه و شوره خضار با سرکه و نمک چند روز متوالی بشویند
زایل کند و در ملح محرق تلطیف و تحلیل زیاده از غیر محرق باشد و دندان را جلا دهد و لثه سستر خیره را
محکم سازد و نمک تلخ مسهل سودا است بقوه و ملح هندی سیاه نیست و تلطیف وی زیاده از سایر انواع ملح است
و مسهل کیموسات مختلفه و زرداب و کاسر ریاح و ملین شکم بود و دافع بلغم و تسکین وجع فم معده و اشتهای
طعام آورد و نفطی چون با عسل و سرکه و زیت بر حلک مالند خناق و ورم لهاة و لقانق را مفید بود و
دانه دندان ذهن را تیز گرداند و کثافات ابصار را تیز گرداند و ظفره و بیاض و سبل را ببرد و چون با صبر بر زخم نهند
نزلات را قطع کند و چون سحق کرده در کرم ساخته در اول حدوث فتق و ... در فتق ضماد کنند بعد از آنکه موضع را
بزیت چرب کرده باشند تسکین وجع نماید ملوکیه نیز گویند و آن نوعی از خباری است و طبع آن بارد در دوم
و بعضی گفته اند بارد رطب است در سیم ملین طبع و مرطب سینه بود و سعال و صداع و اوجاع عین و سیلان
طمث و سعال و دمعه را نافع بود و آسیحی گفته که چون یک درم از آب آن بنوشند کمید و مراره بگشاید
طابت که بر او رسته غار و اقحوان منعقد گردد همچو خیر خشت و ترنجبین ماننده اینها و بهترین آن طرفا
و اقع شود و گزنگبین کو منه و طبع او حار در اول معتدل در رطوبت و یبوست است و سعال خشک و خشونت سینه را
نافع بود و دیگر بر درخت بلوط و اقع شود و بالیس نیز مفید ... طبع آن منفعت به است و ان نوع از الوان خبازی
غاریقون بود بیشتر بزرگی مایل بود و انواع اوی تخم درخت بیشه و طبع آن حار در دوم یابس در سیم است
و در آن رطوبت با فضل است و لطیف و قطاع و قابض و مدر بول و مفتت بود و چون سحق کرده بنوشند اوجاع کلیه
و مثانه و عسر بول را دفع کند و سنگ زایل گرداند و چون سحق کرده با عسل لعوق نمایند ریح غارض در معده
و مغص و اوجاع مفاصل و سینه را فایده دهد و چون بنوشند یا ضماد سازند ضعف کبد و برودت و نفخ زایل
کند و چون بر عانه صبی ضماد کنند بول را براند و چون سیر و زن در آن نشیند حیض براند و اکثار اکل
آن مصدع بود و آسیحی گفته مضر است بطحال و مصلح آن کرفس است در خشاش مثانه محکم بود و بهترین

ان رسیده باشد و طبع آن حار رطب است در اول و بعضی گفته اند معتدل است و بعضی گفته اند بارد و رطب و در معده

یابس و لین شکم و بکثر منی و محرک باه و مدر بول باشد و غذاء ان اندک بود و بلغم و صفرا انگیزد و مزاج را باد کند

و سعال یابس و حرقت حلق و سینه و قرحه شش و مثانه را نافع بود و سینه و کلیه را فایده دهد و کثرت اکل ان [illegible]

معده و مولد سده باشد و باید که محرور بعد از ان سکنجبین بخورد و مبرود عسل بعضی گفته اند

[illegible] و طبیعت ان حار یابس است در دوم مقوی معده و کبد بود و صداع و صرع و رطوبات [illegible] را

نافع باشد و چون حمول سازند کرم مقعده را دفع کند معده را نافع بود و قوت دهد [illegible]

و [illegible] مخلوط با هم سازند و [illegible] که از ان [illegible] حرارت [illegible] در زمان قدیم [illegible]

تا قطع حرارت ان نماید و متغیر [illegible] و طبع ان حار در ثانیه است و یابس در اول و لطیف و محلل و مقوی

روح بود و منافع ان بسیار است چون بنوشند یا طلا نمایند اورام بلغمیه و ریاح و قلع و کسر و ضربه و سقطه

نافع باشد و چون از جهت [illegible] قیراطی با [illegible] که در ان صعتر فارسی جوشانیده باشند بنوشند و از برای اسهال

[illegible] با [illegible] العسل و سپستان [illegible] روز متوالیات [illegible] و جهت خفقان قیراطی با [illegible] و جهت

تهوع و نفخ معده قیراطی با آب [illegible] و جهت صداع [illegible] بر معده و کبد قیراطی با [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] با [illegible] و از برای [illegible] و جهت [illegible]

[illegible] و جهت سموم [illegible] خشک [illegible] و از برای [illegible]

قیراطی باشد و جهت [illegible] بنوشند و جهت لسع عقارب چون قیراطی [illegible]

با روغن گاو بر موضع لسعه مالند فایده رساند و چون [illegible] شقیقه و صداع

و صرع و دوار و فالج و لقوه [illegible] دفع کند و چون [illegible] در روغن زنبق [illegible]

و چون [illegible] روغن [illegible] قطع نماید و چون قیراطی [illegible]

[illegible] با طبیخ [illegible] و جمع [illegible] از ان [illegible] و کافور [illegible]

[illegible] با روغن [illegible] نماید صداع [illegible] دفع کند و چون با روغن زنبق [illegible]

[illegible]

معبس [illegible] بود و اوجاع کلیه و مثانه را نافع باشد

[illegible]

[illegible] حار یابس است در سیم و بعضی گفته اند حار [illegible] یابس

در ثانیه است و لطیف و محلل معده و کبد بارد را نافع باشد و منفعت ان قریب بمنافع [illegible]

و بدل ان ربع وزن ان زنجبیل [illegible] وزن ان [illegible] و سدس [illegible]

[illegible] حار یابس است در سیم محلل [illegible] و هاضم و مشتهی طعام و مفتح سده و مسکن [illegible]

و دوار [illegible] چون بنوشند یا طلا کنند رنگ [illegible] زرد کند و چون با ادویه [illegible]

مخلوط [illegible] طلا کنند [illegible] کند و چون با عسل [illegible] کنند خون مقعده در تحت جلد را تحلیل دهد

و چون بنوشند [illegible] معده و برودت کبد و معده و فتح سینه و حمیات عتیقه و [illegible] نافع باشد

و نوشیدن ان با شراب [illegible] بول و طمث و مخرج [illegible] و دود و حب القرع و منقی کلیه و مثانه و دافع

ریح و مغص بود و بخور [illegible] رحم کند و طبیخ ان چون بر لسع عقرب [illegible]

و چون در رحم حقنه سازند رحم را از رطوبات عفنه پاک سازد و خوشبو نماید و چون عصاره ان را

در چشم چکانند [illegible] و خون [illegible] در عین [illegible] گفته شیر را کم سازد و مصلح ان [illegible]

[illegible] حار یابس است در سیم و [illegible] ان بارد یابس است در سیم [illegible] حار یابس است در اول [illegible]

مقوی قلب و محلل ریاح بارده و دماغ [illegible] را نافع باشد و [illegible] چون خشک کرده [illegible]

بنوشند لدغ عقرب و سایر هوام بارده [illegible] نافع باشد و [illegible] چون [illegible] سموم را دفع کند

و [illegible] معده حاره را ساکن کند و چون [illegible] بنوشند ضعف کبد و معده بارده بود

[illegible] و طبع ان حار در [illegible] یابس [illegible] مفتح و محلل و مقوی معده و کبد باشد

و فالج و لقوه و [illegible] خفقان بلغمی و اوجاع کلیه و مثانه را نافع بود و [illegible]

و چون با [illegible] بنوشند [illegible] خفقان بلغمی و اوجاع کلیه و مثانه را نافع باشد و بلغم را دفع کند و [illegible]

[illegible] ورم رحم را [illegible] و چون [illegible] رطوبات [illegible] قطع نماید [illegible]

نرگان بروبانند و آنچه گفته مضر است بربه و مصلح آن کثیرا و عسل است   جوز هندی است درخت
آن مهر و نهری و بربری را عرب بم گویند و بعضی رطب ابابی کنار خوانند و طبع آن بارد است در اول
و رطب و بعضی گفته‌اند یابس در اول و برودة تیز بزرگتر بود و برودة مائی مجموعه منبسره و جمل ارسید
عدد بکمتر بود و سریع الانحدار بود و عصص و رافع معده و جالی کهال باشد تیرش شکم براند و
مولد بلغم بود و با بیه الاحمر و بعد از آن سکنجبین کوشند و مبرود کان انکیس و سقو یابس یا بر یابس است
در اول و برودتش کمتر از برودة رطب بود و در آن تلطیف و تجفیف هست و غذا و آن اندک بود
و قابض و مقوی معده و جالی شکم و مانع نزف و قاطع اسهال معدی بعض خاصه که بریان کنند و ما استخوان آن
گویند   انواع است که اصل آن در ظرف کاسی ممنوعست خاصه چیزی حامض و حلو و دسم و کنعانه
که از مداومت شرب شراب در ظرف مس و امثال آن و جمع کبد و طحال و فساد مزاج عارض شود و چون آن را
در هاون کاس صلایه کنند غلظت حصر و حرب را موافق بود و چشم را قوه دهد و بصر را تیز گرداند و رطوبات
چشم نماید و کاس محرق روسنج است و کفشه شد   حار و یابس است در اول و در آن جلا و تنقیه بسیار است و محلل
ریاح و بلغم بسیار است و چون از آن کان با قند و روغن بادام حل سازند و بنوشند سینه را نرم کند و نفث را
آسان گرداند و سعال را آسان گرداند و شکم براند و چون گرم کرده در حوافق کنند و بر موضع ریح
گذارند تحلیل نماید و چون با سرکه کهنه بر جرب متقرح گرم ضماد نمایند به صلاح آورد و چون
با تراب تیز بند و ضماد سازند اورام پستان و بعد تخیر در آن تنقیه پذیرد و چون با آب
برگ ترب یا آب حالص بر لسع عقرب ضماد کنند تسکین وجع نماید و چون در سرکه خوب بنهند برای آتش
نهند و دهان آن را استنشاق نمایند زکام را نفع رساند   لقاری گشته کوفته آن
مرکبست از عود و مشک و عنبر و کاهی است که قدری کافور ضافه نمایند و بخور آن مسخن و مقوی
قلب و دافع سموم است   معتدل است در حرارت و برودت و بعضی گفته‌اند حار در سیم یابس در دوم و محلل
و لطیف بود و بوئیدن آن مفتح سده دماغ و مصرع روح حاره است و مصلح آن نفخه است یا کافور
و صداع جگر

و صداع بلغمی و سوداوی و زکام بارد را نفع رساند و بیخ آن جاذب است و قطع بدن و جالی
و مجفف و منضج و محرک حار و بیکان که بر جسم فرو رفته باشد را بیرون آورد و بعضی در کرسنه و دبیلات را منفجر
سازد و با سرکه کلف و بهق را جلا دهد و داء الثعلب را اصلاح آورد و اورام عصب و اوجاع
مفاصل را فایده دهد و چون دو مثقال از آن با عسل بیاشامند قی آورد و حیات شکم را بکشد
و چون چهار درم با ماء العسل بنوشند جنین زنده و مرده بیفکند و گویند که اگر چون سه درم
از بیخ نرگس کشیده بر روز شیر یا باخولیا شنند پس بیرون آورند و سحق کنند و بر ذکر بعض طلاء کنند
طلا کنند ذکر را قایم سازد و فعلی عجیب از آن ظاهر شود   گل نرگس حار و یابس است در دوم
و قوه آن قریب به یاسمین است و مفتح سده بحرین و سحق و مقوی دماغ و قلب و محلل ریاح را
و مدر طمث و قاتل جنین باشد و اصحاب بلغم و سودا و مبرود المزاج و برودت عصب و فالج و دردی
و وجع سیمان را و اورام حلق و لوزتین را نافع باشد و چون نیم مثقال از آن خشک کرده چند روز
متوالی بنوشند منع سرعت انزال کنند و چون چهار درم بنوشند قی و فواق ساکن گرداند خصوصا
سرخ و چون سحق کرده بر کلف و آثار مالند قلع نماید و بیخ آن با سرکه محلل اورام صلبه باشد
تشنه بارد و یابس در اول و بعضی گفته‌اند بارد است در دوم و در طبیعت و معده دلیل سینه و حلق و قاطع نفث الدم
و مانع نزله و زکام و تحلیل الغذا و طرد الکذار و مولد سده و مصلح آن انیسون و حلوا است مثل قند و عسل و جو
باشد بمار آن یا آب بپزند و بنوشند سعال و خشونت حلق و سینه و قصبه ریه را نافع باشد و بریان کرده آن
شکم ببندد و سحج را فایده رساند و چون در چشم کشند قروح عین و خشونت حفن را مفید بود و نافع
التهاب معاء و بعض باشد و چون با زعفران مخلوط ساخته بر ورم طلا کنند کلف ببرد و چون با شراب
افعی طلا سازند فایده بخشد   ورق ارنج است   بهترین تفاح لبنانی تازه آن و طبع آن
حار و یابس است در دوم و در آن رطوبت فضلیه است و مسخن و قابض و مجفف و مفرح و مقوی قلب و معده و مسکن
فواق و تهلالات و هاضم غذا و محرک اشتها و مانع قی بلغم و دموی و محرک شهوه جماع و مشدد ادعیه منی و قاطع ادرار

والطف از سایر بقول است و قلیل الغذا و قلیل آن نافع بود و کثیر آن نافع بود بر کثیران محرور ... خفقان
و ... را نافع باشد و چون بر زبان مالند خشونت را زایل کند و عصاره آن چون با سرکه بنوشند سیلان دم
از باطن قطع نماید و چون دو شاخه آن با چهار ... بنوشند فواق و غثیان و هیضه را ساکن کند
و چون با دقیق شعیر ضماد سازند حرارت و دبیلات را نفع رساند و چون بر سر نهند صداع را تسکین نماید و چون
بر پستان ضماد کنند تعقد لبن و ورم پستان را فایده دهد و چون با نمک ضماد کنند گزیدن کلب را نفع رساند
و چون قبل از جماع حمول نماید مانع حبل شود و چون دو شاخه آن در شیر ... ... شود و ...
چون مضغ نمایند وجع دندان را در ساعت تسکین نماید و چون مضغ نماید و بر موضع لدغ عقرب
نهند منفعت عجیب ببیند و چون صاحب خنازیر گرد ... از عصاره آن با روغن سعوط سازند منفعت عظیم
یابد و چون بر دو سر ضماد کنند نفع رساند   اسپغول ... و طبع آن حار یابس است در درجه ... لطیف
و محلل و مفتح سده و مسکن مغص و ریاح و مخرج جنین ... و مرده و قاتل دود حب القرع و مدر بول و طمث
و اوجاع ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و در ... سعال ... و درد مثانه و رحم و ... عرق النسا
... نافع است و چون بالسع عقرب طلا کنند فایده دهد   ... و طبع آن حار یابس است در سیم
و بعضی گفته اند در دویم قاطع عفونات ... و قاتل ... و کرم معده و مخرج جنین مرده ...
و محلل فضلات ... از دماغ و مدر بول و طمث ... و اورام بارده و ... و صلبه و مغص و اوجاع
عصب و اورام کبد ... را نافع است و چون در سرکه بپزند و با روغن گل بر سر مالند ... صداع
و ... فایده دهد و چون با شراب بنوشند ... را زایل کند و چون ...
بنوشند لسع هوام را نفع رساند و چون ضماد کنند لسع زنبور را مفید بود و بوییدن آن صداع بارد را
ساکن کند   چون صد عدد مورچه بزرگ سیاه در نیم وقیه روغن ... بگذارند ...
... چرک کنند ... خون آن چون بر کلف مالند بگذارد
... فایده رساند و ... حار یابس است ... بهترین چیزها ...
الخیت

الخیت   دو نوع است طبیعی و صناعی و طبع آن حار یابس است در آخر درجه ثانیه
و ملطف و مذیب ... و جاذب از عمق بدن بود و چون در حلق دمند خناق و سقوط لهاة را نافع
باشد و چون با سداب تجرع نمایند علق ... شود و چون در روغن بگدازند و در حمام
بر جرب سوداوی مالند زایل کند و چون در چشم کشند بیاض را ببرد و چون دهان ...
و در خانه بپاشند مار گرد آن خانه نگردد و چون در سوراخ مار ریزند بمیرد و چون مضغ نمایند
و آب آن در دهن افعی اندازند در ساعت بمیرد و چون با روغن ... بر ... بمالند
و بران مداومت کنند نفع بین ببینند   در استخوان ... که ... و ...
قروح خبیثه را نافع بود و چون ... تحمل نمایند ... و چون بر ...
بانی قروح ... نفع رساند و قایم مقام ... باشد   حار و یابس است و چون بر موضع
نزف الدم ذرور سازند قطع دم کند و مغول آن معتدل و یابس و مجفف ... و اکل لحم
زاید ... قروح بود و ... باشد   بارد در سیم ...
و ... قروح ... و ... طبیع و سموم و ... صداع حار صفراوی ...
و چون ... با شراب ... بنوشند احتلام کم کند و شهوت باه را بشکند و بیخ آن چون با شراب
بنوشند ... و ... و ... و سیلان منی را نافع باشد و چون ضماد کنند
وجع مقعده و مثانه را فایده دهد و چون بر ... مالند زایل کند و چون با ...
ضماد کنند نفع رساند و چون بیخ و تخم آن با شراب بنوشند سیلان رطوبت ... را
قطع کند و شراب آن ملطف و ... حرارة بود و با وجود حلاوت و سعال و ذات الجنب ...
... نافع باشد   حار در اول و یابس در ثانیه است ... و مانع نزف دم و مجفف
... و جاذب مواد از عمق بدن و ... کلف و بهق و مدمل جراحات طاره در ابدان
صلبه و محلل اورام و جراحات و قاطع سیلان دم است و چون با ... ضماد کنند ...

و قروح خبیثه و جمیع اورام را در ابتدا نافع بود و عسل با وی قروح خبیثه را اصلاح آورد و داء الثعلب
حرق النار و جراحات کلب را فایده دهد خصوصاً با آرد شیلم و زعم بعضی آنست که [illegible]
سعال صبیان که در سینه [illegible] کنند و قروح رئه و [illegible] سوداویه و ورم [illegible] طحال را نافع
باشد
بیاری اگر خوانند و بهترین آن سفید کثیف غیر متخلخل ممتلی [illegible] بود
باشد و طبع آن حار یابس است [illegible] نفخ در ریاح و [illegible] لطیف [illegible] شده [illegible]
معده و جلای بلغم [illegible] و ادرار بول و طمث [illegible] باه بود و چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] طحال و ورم [illegible] و تقطیر البول و تشنج [illegible]
و جمیع [illegible] و جمیع [illegible] و بیاض [illegible] طلی [illegible] هوام [illegible] نافع باشد
و [illegible] بهتر از [illegible] بود و [illegible] طحال [illegible] ریاح [illegible]
[illegible] درشتی [illegible] و طبع آن حار یابس است و [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] تشنج [illegible] است بیاری [illegible] بزرگ [illegible]
سفید [illegible] معده و [illegible] دم [illegible]
[illegible] بود و [illegible] قروح [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] است [illegible] و چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و چون [illegible] بزرگ [illegible]
و چون [illegible] کنند [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و تقطیع [illegible]
و [illegible] معده [illegible] و [illegible] بود و [illegible]
[illegible] رساند و چون [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]

تم [illegible]

[illegible] و تجفیف [illegible] کند و در [illegible] این [illegible] و تجفیف [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] و چون [illegible] و جمیع [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] براق و [illegible] نفع [illegible] و چون [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] رساند و چون [illegible] فایده دهد [illegible]
و جمیع [illegible] و چون [illegible] کرده [illegible]
نفع بسیار رساند و قروح [illegible] و نفع دهد و چون در حمام [illegible]
[illegible] کند و [illegible] معده [illegible]
از معده دفع کند و [illegible] نماید و [illegible] بود و [illegible] معده [illegible]
[illegible] نافع [illegible] و طبع او حار در اول [illegible]
و [illegible] تجفیف [illegible] کند [illegible]
و [illegible] و چون [illegible] نفع [illegible]
[illegible] و چون [illegible] نفع [illegible]
[illegible] که [illegible] و چون [illegible] نافع بود و چون [illegible]
[illegible] نماید [illegible] و [illegible] لطیفه [illegible] بود [illegible]
[illegible] و چون [illegible] دفع کند
[illegible] گوشت او چون [illegible]
و [illegible] دفع کند و چون [illegible] که [illegible]
چون [illegible] و چون [illegible]
[illegible] که [illegible] و چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]

وچون نرد ایک مورچه بخور کنند بگریزند وچون اوچون در چشم کشند بیاض ببرد و نفخ اد
چون در برج کبوتر نهند موذیات از آنجا بگریزند وچون بهدهد نوع همچنان در سر راه خانه
بیاویزند از سحر و چشم زخم ایمن باشند و هرکه لحم او بخورد بیادبرد مردم او را
دوست دارند واگر روده هدهد خشک کرده سحق کنند و با موش و روغن کنجد در همان علت
که ذکر کرده شد مخلوط سیاه و جعد گرداند و زبان او چون با خود دارند مراعد ظفر
شوند و دل او چون بر کسی اویزند قوة باه دهد   فاشرا است   جمرات
عود چینی است وطبع آن حار یابس است در سیم نقرس را نافع باشد و دل او نوران
قنطوریون رقیق است   حار رطب است در آخر درجه اول و اول ثانیه و جالینوس گفته
که معتدل است در حراره و برودة و لطیف و هاضم و سحق کلیه و مثانه و مسهل و مکثر منی و حالی
و مفتح سده است خصوصا کبد و کلیه و مغیر رایحه بول ملطف و مدر طمث بود و چون بیاشامند
حصاة و امراض مثانه و کلیه را نافع باشد و غذا زیاده از سایر بقول دهد چون تمر از طعام
خورند غذا بیشتر از قبل از طعام دهد و مداومت اکل آن مهیج وجع مفاصل بود و بمعده بد باشد
وگاه باشد که غثیان آورد و چون بپزند و بنوشند ملین طبع و مدر بول و وجع ظهر بلغمی
و ریحی و قولنج و تقطیر البول را برد و ظلمة بصر و تهیج ازو زایل گرداند و فایده دهد و چون
بیخ آن بپزند و طبیخ آن بنوشند عسر بول و یرقان و عرق النسا را و وجع معا را نافع بود
و منی زیاده کند و چون با شراب طبخ نمایند طبیخ آن نهش رتیلا را مفید بود و مضمضه بطبیخ آن
وجع اسنان را تسکین نماید و چون بیخ او را سحق کرده بر دندان دردناک مالند اگر
فاسد باشد قلع نماید و اگر محکم بود تسکین وجع کند و تخم آن حار رطب است در دوم مکثر
منی و محرک شهوة جماع و مفتح سده طحال و کلیه و مدر شیر بود و وجع دندان را تسکین دهد
و چون حمل نمایند حیض براند   هلیله شش نوع است مشهور زرد و سیاه و کابلی

هزار که و طبیعت آن

هزار که و طبیعت زرد بارد در دوم و بعضی گفته اند برودة آن کمتر از کابلی است و مقوی دماغ و معده
و مسهل صفرا و اندکی بلغم باشد و خفقان و استرخای معده را نافع باشد و چون بپزند قوتش کمتر
گردد و چون در چشم کشند و مداومت نمایند در چشم ستبر نماید و فایده دهد و شربتی از آن هفت درم
تا ده درم بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و بیشتر قبض نمی رساند و مصلح مدوق آن
قند است یا ترنجبین در مطبوخ عناب و سپستان و آلو و هلیله و هلیله سیاه بارد در اول یابس در دوم
و بعضی گفته اند یابس است در اول و برودة آن کمتر از کابلی است و بعضی گفته اند که حار است
و مفرح و مقوی و دافع معده و مقوی معده و مسهل سودا و محرق از سوداست و بریان کرده آن
با روغن شکم ببندد و جذام و وجع طحال و بواسیر را نافع بود و لون را صافی گرداند و ایمان
بی اصل را قوة دهد و شربتی از منقوع آن پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم
و مضرت کند و مصلح آن عسل است و هلیله کابلیه یابس بارد در دوم و پیوسته است و در آن اندکی حرارت
است و بعضی گفته یابس است در اول و مفرح و مقوی حواس و معده و حفظ اعضا
و حفظ عقل زایل کند و تنقیه بلغم نماید و استسقا و صداع و حمیات عتیقه و قولنج را نافع
باشد و مسهل اخلاط غلیظه مثل سودا و بلغم بود و گاه باشد که صفرا براند و بریان کرده آن با روغن
شکم ببندد و شربتی از آن منقوع از پنج درم تا ده بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و گفته اند
که هر که روزی یکعدد هلیله کابلی سالم در دهن نگاه دارد تا بگدازد و بلع نماید و مداومت
نماید موی او سفید نشود و مع ذلک لون او را صافی کند و ذهن او را قوة دهد و دماغ را قوی گرداند
و ضرر کثرت شرب آب را دفع کند   کاسنی است نوعی است بری و بستانی بار(؟)
و طبع آن بارد است در آخر اول و بعضی گفته اند یابس در دوم است و مقوی قلب و معده حار و کبد
حار و بارد و مفتح سده جگر و عرق و مصفی حرارة دم و صفرا و مسکن غثیان و هیجان صفرا
و عطش و حرارة معده و بطء الهضم و مفتح مجاری کلیه بود و در آن قبضی است و چون با سرکه بنوشند

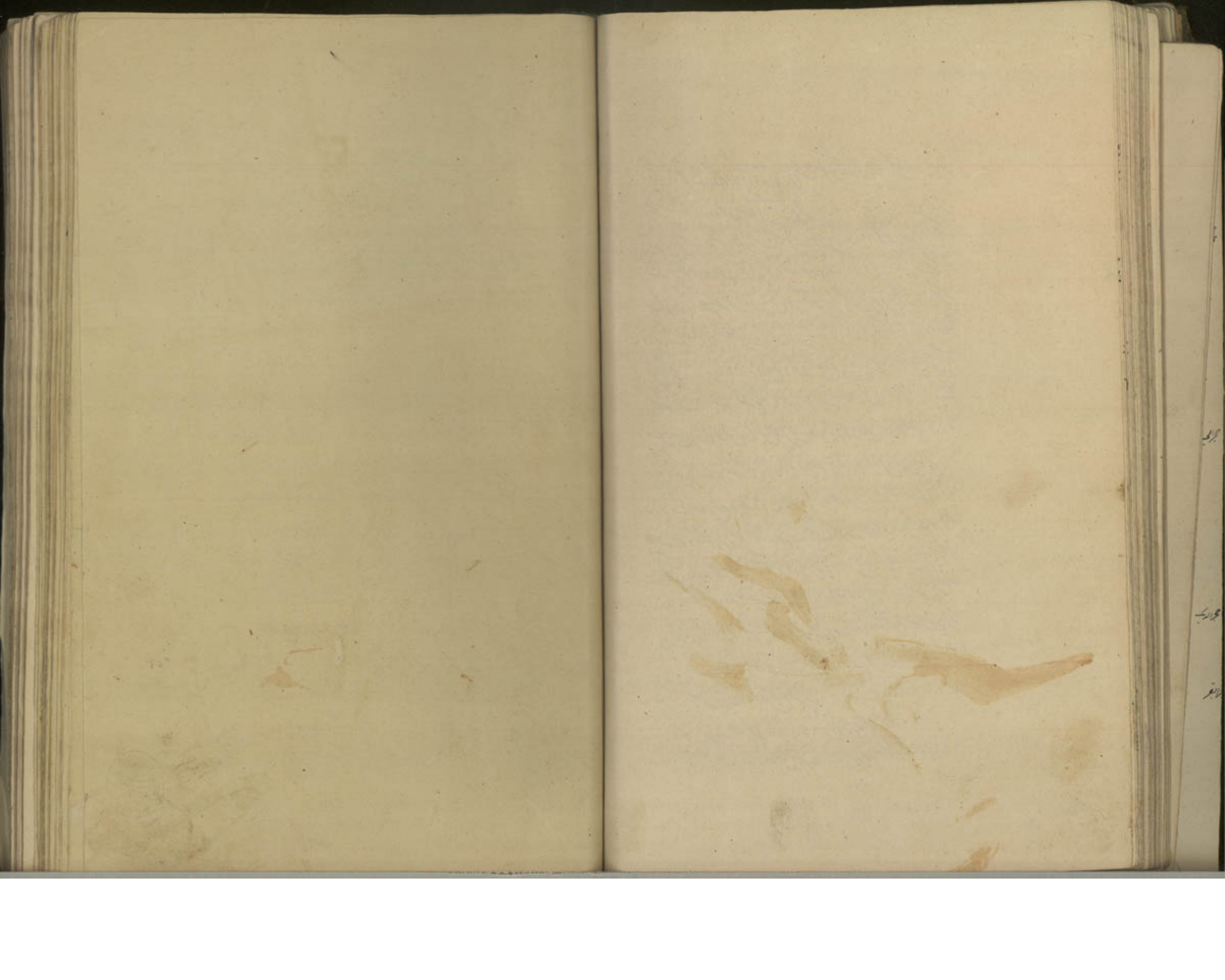
نشکم بر هند و تب ربع و حمیات بارده منتظم و ده و اوجاع کبد را نافع است و عصاره
ان با آب ترا یا به تریرقان را زایل کند و اصحاب سعال و مردم بارد المزاج را موافق بود
و چون تنها یا با سویق جو آرد کنند التهاب معده و خفقان و نقرس و رمد و اورام حاره و جمره و لسع
عقرب و مار و زنبور و سایر هوام ارض را فایده دهد و چون در آب مغز خیار چنبر حل سازند و بدان
غرغره کنند اورام حلق را فایده رساند و [illegible] مذکور شد

جالینوس گفته ثمره انرا [illegible] استعمال و افشار به [illegible] تنها نکنند و طبع ان گرم در درجه اول یابس
در آخر اول است و مسیح گفته حار یابس است در سیم و ملطف و مفتح سده و محلل اورام بارده و صلابت عظیم
و مدمل جراحات و قروح ردیه و مدر بول و حیض بود و ثمره ان اسهال صفرا و اسقاط جنین بود و طبخ ان
چون با شراب [illegible] روز متوالی بنوشند عرق النسا را شفا رساند و نوشیدن آب ورق آن
نقرس را نفع بین دهد و حمولان سوختگی آتش را فایده دهد و چون بکوبند و بر قروح [illegible] متعفنه
افشانند نفع یابند و بدل ان [illegible] آن اذخر است

ابن ماسویه گوید [illegible] سفید و زرد و سرخ و [illegible] گفته است [illegible] صغیر دارد و طبع
ان حار یابس است در آخر درجه ثانیه و [illegible] از صغیر است [illegible] و ملطف
و مقوی دماغ و مفتح سده مشایخ و اصحاب لقوه و فالج و شقیقه و زکام و عرق النسا را نفع رساند
ببرد و بوئیدن ان صداع بلغمی و سودادی [illegible] مفید بود و کثرت بوئیدن ان [illegible]
زرد کرداند و مصلحان کافور است و [illegible] چون [illegible] روز [illegible]
بیاض منقطع [illegible] کنند و مجرب است و چون [illegible] کرده [illegible] سیاه [illegible]
سه نوع است احمر و صفر و ازرق و احمر [illegible] و طبع ان معتدل است و مفرح قوی قلب و دافع
سموم بود و وسواس و خفقان و ضعف قلب را نافع باشد و حرارت غریزی را افروزد و قوت حیوانی را قوت دهد

وچون با [illegible]

وچون با [illegible] دارند دل را قوت دهد و فرح بخشد و تشنگی بنشاند و در اکحال روشنائی افزاید
و تحفه چشم نگاه دارد و چون [illegible] زمانی [illegible] گردد [illegible] طبع آن
بارد یابس است در سیم و مخدر و منبت [illegible] بود و چون بکوبند و با آرد جو بر مفاصل ضماد کنند
تسکین وجع نماید و چون [illegible] بر معده نهند خواب آورد و چون با شراب بنوشند
[illegible] بود و از جمله سموم است و ورق ان چون [illegible] بدهند قلع کند و اورام [illegible]
و دمیلات و خنازیر را تحلیل نماید و چون ورق تازه ان با آرد جو ضماد کنند اورام حاره را
موافق بود [illegible] انواع [illegible]
مشهور [illegible] عشر شبرم لاغیه [illegible] مازریون ماهودانه [illegible]
و لبن بنوع اقوی بود پس [illegible] و ورق و چون لبن بنوع مطلق گویند مراد
از آن لبن لاغیه بود و طبیعت لبن ان حار است و یابس در چهارم [illegible] و ثآلیل و [illegible] را
در جانب اطفار قلع نماید و چون بر موی [illegible] در آفتاب [illegible] و چون [illegible]
ضعیف بود و اگر مکرر بر موضع مالند موی بر [illegible] و چون با [illegible] مخلوط سازند [illegible]
و بیخ ان با سرکه [illegible] بود و قوبا را قلع کند و چون لبن [illegible]
دندان متاکله [illegible] منفعت بسیار [illegible] موضع صحیح را [illegible]
دو سه قطره از ان بر انجیر [illegible] انجیر ان بر [illegible] استعمال بسیار کند
و منفعت هر یک از متوعات [illegible] در موضع خود مذکور شد
والحمد لله علی ما انعم [illegible] هذا الکتاب بعون الله الملک
الوهاب [illegible] یوم الاثنین [illegible] شهر محرم الحرام [illegible]
سبع [illegible] الف [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیحد و ثنای بیعد حکیمی را که بحکمت بالغه نوع انسان را از سایر انواع مخلوقات برگزیده و مظهر
تجلیات جلال و جمال گردانیده و بشرف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مشرف نموده و دل
دردمندان را از دوا الشفاء غیب بعذوبت شربت و اذا مرضت فهو یشفین شفاء و
مذاق المحکمان را از شربت خانه لاریب بحلاوت شهد و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
شیرین ساخت و درود نامحدود بر رسالت پناه که خلعت و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و طراز
من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا امتیاز و سرافراز فرموده و نفوس و ارواح را از حکمت قانون
نبوی و منهاج شریعت مصطفوی و مصباح هدایت مرتضوی از تیره ظلمات جهل نجات
بخشیده صلی الله علیه و آله و اولاده المعصومین و عترته الطاهرین کتاب اول از خلاصه شفائی
مشتمل بر سه فن است فن اول در امراض مختصه بعضو از فرق تا قدم و اسباب و علامات و معالجات
آن و فن ثانی در امراض غیر مختصه بعضوی دون عضوی فن ثالث در ادویه مرکبه فن اول
مشتمل بر نوزده مقاله است مقاله اول در امراض رأس و دماغ و در آن بیست و هفت باب است باب
اول در صداع دوم در شقیقه سیوم در سرسام چهارم در سهر پنجم در سبات ششم در سبات
سهری هفتم در شوص هشتم در نسیان نهم در مالیخولیا دهم در مانیا و داء الکلب یازدهم
در سبات دوازدهم در هذیان و اختلاط عقل سیزدهم در رعونت و حمق چهاردهم در
عشق پانزدهم در دوار شانزدهم در سدر هفدهم در کابوس هجدهم در صرع نوزدهم در
سکته بیستم در فالج و استرخاء بیست و یکم در تشنج بیست و دوم در عدوه کزاز بیست و سوم در رعشه
بیست و چهارم در خدر بیست و پنجم در لقوه بیست و ششم در اختلاج بیست و هفتم در زکام و نزله مقاله دوم
در امراض عین و در آن چهل و شش باب است اول در جرب دوم در برده سیوم در تحجر

چهارم در التصاق پنجم در شتره ششم در شعیره هفتم در شرناق هشتم در سلاق
نهم در شعر منقلب در زاید دهم در انتشار اهداب یازدهم در قمل و قمقام و قراده
جفن دوازدهم در جسا اجفان سیزدهم در کمنة الاجفان چهاردهم در حکه اجفان پانزدهم در
استرخاء جفن شانزدهم در غلظه اجفان هفدهم در توته هجدهم در جذب نوزدهم در غده و
در سیلان بیستم در انتفاخ بیست و یکم در رمد بیست و دوم در وردینج بیست و سیوم در طرفه بیست و چهارم
در ظفره بیست و پنجم در سبل بیست و ششم در دوقه بیست و هشتم در دمعه بیست و نهم در قرحه
سی ام در بثره سی و یکم در بیاض سی و دوم در نکتة المدة سی و سوم در سرطان العین سی و
چهارم در نتو قرنیه سی و پنجم در نتو عنبیه سی و ششم در انتشار و اتساع سی و هفتم در ضیق
سی و هشتم در خیالات سی و نهم در نزول الماء چهلم در زرقه چهل و یکم در ضعف بصر
چهل و دوم در عشا چهل و سوم در جهر چهل و چهارم در قمور چهل و پنجم در جحوظ چهل و ششم در حول مقاله سوم
در امراض اذن و در آن شش باب است اول در وجع اذن دوم در طرش و وقر و صمم سوم در
دوی و طنین چهارم در دخول آب و کرم در گوش پنجم در انفجار چرک از گوش ششم در ادام
پس گوش مقاله چهارم در امراض انف و در آن شش باب است اول در خشم و خشام دوم
در قروح و بثور انف سیوم در نتن انف چهارم در رعاف پنجم در عطاس ششم در حکه و جفاف
انف مقاله پنجم در امراض لسان و دهان و شفتین مشتمل است بر دوازده باب اول در ورم لسان
دوم در ثقل لسان و تعسر کلام سیوم در ضفدع و عظم لسان چهارم در شقاق لسان و
حرقت آن پنجم در فساد ذوق ششم در قلاع و اکله دهان هفتم در سیلان لعاب
از دهان هشتم در بخر نهم در شقاق شفه دهم در بیاض شفه یازدهم در بواسیر شفه
دوازدهم در اورام و بثور در قروح شفه مقاله ششم در امراض لثه و اسنان و در آن

دوازده باب اول در تدبیر مختلف اسنان دوم در وجع اسنان سوم در ضرس چهارم در تغیر
لون اسنان پنجم در ذهاب آب اسنان ششم در تحرک اسنان هفتم در تبرید اسنان هشتم
در تسهیل نبات اسنان نهم در صریر اسنان در نوم دهم در حکه اسنان یازدهم در اورام
لثه دوازدهم در لثه دامیه مقاله هفتم در امراض حلق و مری و قصبه ریه و آن مشتمل است بر هشت باب
اول در اورام لهاة دوم در استرخا و سقوط لهاة سوم در خناق و ذبحه چهارم در بثور حاره محرقه(?)
در حلق پنجم در علق عظام و لقمه متعلقه در حلق ششم در دشواری بلع هفتم در اورام مری
هشتم در بحة الصوت مقاله هشتم در امراض صدر و ریه و آن مشتمل است بر هشت باب اول در
ربو و انتصاب النفس دوم در سعال سوم در نفث الدم چهارم در ذات الریه پنجم در سل ششم
در مده محتقنه در صدر هفتم در ذات الجنب و شوصه هشتم در ورم الصدر و ذات العرض
مقاله نهم در امراض قلب و آن سه باب است اول در سوء المزاج قلب دوم در خفقان سوم
در غشی مقاله دهم در امراض ثدی و آن چهار باب است اول در قلة لبن دوم در کثرة لبن
سوم در تجبن لبن در ثدی چهارم در اورام و دبیله حادثه در ثدی مقاله یازدهم در امراض معده
و آن هفده باب است اول در سوء المزاج معده دوم در وجع معده سوم در ضعف معده چهارم
در اورام معده پنجم در جراحات معده ششم در قروح معده هفتم در فساد هضم و تخمه هشتم
در هیضه نهم در جشاء دهم در بطلان شهوة و نقصان آن یازدهم در فساد شهوة دوازدهم
در شهوة کلبی سیزدهم در جوع البقری چهاردهم در عطش مفرط پانزدهم در قی و تهوع شانزدهم در قی
الدم هفدهم در فواق مقاله دوازدهم در امراض کبد و آن هشت باب است اول در
سوء المزاج کبد دوم در ضعف کبد سوم در سده کبد چهارم در نفخه کبد پنجم در اورام کبد
و عضلات بطن ششم در دبیله کبد هفتم در سوء القنیه و استسقا هشتم مقاله سیزدهم در

امراض مراره و طحال و آن مشتمل است بر چهار باب اول در یرقان دوم در سوء المزاج طحال
سوم در اورام طحال چهارم در نفخه طحال مقاله چهاردهم در امراض امعا و آن شش باب
اول در اسهال دوم در ذوسنطاریا و سحج و قروح امعا سوم در زحیر چهارم در مغص پنجم در قولنج
ششم در دیدان مقاله پانزدهم در امراض مقعده و آن چهار باب است اول در اورام و قروح
و شقاق مقعده دوم در استرخا مقعده و خروج آن سوم در بواسیر چهارم در نواصیر مقاله شانزدهم
در امراض کلیه و مثانه و آن هجده باب است اول در سوء المزاج کلیه دوم در هزال کلیه سوم در
ضعف کلیه چهارم در وجع کلیه پنجم در اورام کلیه ششم در قروح و جرب کلیه هفتم در حصاة کلیه هشتم
در حصاة مثانه نهم در اورام مثانه دهم در قرحه و جرب مثانه یازدهم در جمود دم در مثانه دوازدهم
در وجع مثانه سیزدهم در حرقة البول چهاردهم در احتباس و عسر البول پانزدهم در تقطیر البول شانزدهم
در سلس البول و بول در فراش هفدهم در دیابیطس هجدهم در بول الدم مقاله هفدهم در
امراض اعضاء تناسل و آن ده باب است اول در نقصان باه دوم در کثرة شهوة سوم در کثرت
نعوظ بی شهوة چهارم در سیلان منی و مذی و ودی پنجم در کثرت احتلام و سرعة انزال ششم
در عدم بوطه(?) هفتم در ابنه هشتم در اورام انثیین و قضیب نهم در قروح قضیب و حکه عارضه آن
دهم در فتق و قیله مقاله هجدهم در امراض رحم و آن مشتمل است بر پانزده باب اول در عقر و عسر حبل
دوم در اسقاط سوم در عسر ولادت چهارم در کثرت طمث پنجم در سیلان رحم ششم
در احتباس طمث هفتم در اورام رحم هشتم در سرطان رحم نهم در قروح رحم دهم در
نفخه رحم یازدهم در حکه رحم دوازدهم در بواسیر و شقاق رحم سیزدهم در نتوء رحم چهاردهم
در اختناق رحم پانزدهم در رجا مقاله نوزدهم در امراض اعضاء ظاهره و آن نه باب
اول در حدبه و ریاح افرسه(?) دوم در وجع ظهر و خاصره سوم در داء الفیل چهارم در وجع مفاصل

و نقرس پنجم در وجع الورک و عرق النسا ششم در وجع عقب هفتم در انتفاخ و حکه اصابع
هشتم در شقاق اطراف سرانجام نهم در داء الحس سایر امراض ظاهر مقاله اول از فن اول در
امراض رأس و دماغ و در آن هیجده باب است باب اول در صداع صداع الم است
در اعضاء رأس و سبب آن یا سوء المزاج ساذج است یا مادی یا ریاح غلیظه محتبسه در رأس یا
مشارکه معده یا آفت عضوی دیگر باشد و حس دماغ یا ضعف آن یا استفراغات کثیره و سهر
و غموم و هموم یا جماع یا شرب شراب یا ضربه و سقطه یا روائح حاده باشد یا سده حادثه از
اخلاط غلیظه یا کرم متولد در دماغ یا بحران اما صداعی که سبب آن سوء المزاج ساذج است یا حار
یا بارد آنچه حار است حدوث آن یا از اسباب خارجه است یا از اسباب داخله آنچه از اسباب
خارجه است چون حرارت آفتاب و گرمی آتش و غضب و غیر آن علامتش حرارت ملمس رأس
و عطش و جفاف لسان و منخرین و وجود سبب یا تقدم آن و عدم امتلاء بول و براز و عدم ثقل و سکون
با شیای بارده است علاجش نوشیدن اشربه بارده مثل شراب بنفشه و نیلوفر و اغذیه بارده رطبه
مثل ماء الشعیر یا اسفاناخ و کدو و تبرید رأس بمشمومات بارده مثل بنفشه و نیلوفر و صندل و
بید مشک و نطولات مرکبه از بنفشه و نیلوفر و خطمی و خبازی و جو نیم کوفته و پوست خشخاش و
تدهین رأس بروغن گل یا آنکه سرکه در روغن بنفشه بادام با شیر دختر بر بالای برف خنک ساخته
در بینی چکانند و در مکان بارد مسکن سازند و آنچه از اسباب داخله است مثل صداع حادث از
ادویه حاره و از اغذیه ضاره بدماغ مثل خمر و تمر علامتش تغیر حواس و بدی فکر و
بد اراده و وسواس و سهر و یبوست منخرین و تقدم سبب است علاجش اغذیه و اشربه مذکوره است
و تبرید رأس بادهان بارده چون روغن بنفشه بادام و روغن کدو و نطولات و سعوطات
مبرده و اطلیه بارده متخذه از صندلین و قشیا ماميثا و آب کشنیز تازه و امثال سرکه و آنچه

صداع بارد

صداع بارد است حدوث آن نیز یا از اسباب خارجه است یا از اسباب داخله آنچه از اسباب
خارجه است همچو صداع حادث از برودت هوا و نزول آب سرد و غیر آن و این صداع را
خبطه گویند علامتش برودت حواس و ثقل رأس و میل وجع بمؤخر رأس و تسکین آن بکمادات
حاره و هوای حاره و وجود سبب یا تقدم آنست علاجش تقلیل غذا و تلیین طبیعت بحبوب
مرکب از بنفشه و اسطوخودوس و گاوزبان و اصل السوس و کاسنی و ترنجبین و تدهین رأس
بادهان حاره مثل روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش و روغن سداب و استعمال
حمام و نطولات متخذه از حشایش ملطفه چون بابونه و مرزنگوش و برنجاسف و صعتر
و کمادات و مشمومات حاره و آنچه از اسباب داخله است مثل صداعی که عارض شود از ادویه بارده
ضاره بدماغ همچو افیون و کافور و از آشامیدن آب سرد علامتش برودت ملمس رأس و
انتفاع بپوشیدن سر و مقارنه سبب است علاجش نطولات حاره مذکوره و تشمیم مشک و عنبر
و نرگس و تضمید رأس باضمده حاره متخذه از جندبیدستر و حب الغار و قسط و کبابه با آب
سداب و گلاب و اما صداعی که سبب آن سوء المزاج حار است حدوث آن یا از غلبه دم
علامتش حمره وجه و عین و امتلاء و تمدد عروق و ضربان و ثقل رأس و سخونت آن و عظم
نبض و حمره و غلظت قاروره و کلال حواس و قلتی شبیه بنوم و حلاوت دهن و خشونت
حلق است علاجش فصد قیفال یا حجامت از میان هر دو شانه و اطفاء دم باشربه بارده مثل
شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب آلو و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا
آب انارین و فصد سفید و غذا آش ماش مقشر یا شیره بادام و تمر هندی و استعمال اطلیه و سعوطات
و مشمومات بارده یا غلبه صفرا علامتش صفرة لون و سوزش رأس و شدة عطش و تلخی
دهن و شعور شهوه طعام و یبوست زبان و منخرین و سرعت نبض و صفای قاروره علاجش استفراغ صفرا

بمطبوخ هلیله با آب انارین و شیرخشت با شراب دینار و مکرر با سکنجبین ساده و آب سرد و تسکین حرارت
باشربه و اغذیه حامضه بارده و استعمال طلیه و ضمادات و سعوطات و مشمومات و نطولات مبرده
یا غلبهٔ بلغم است علامتش سبات و کدورت حواس و رطوبت منخرین و ثقل راس و نسیان
و بطوء نبض و سپیدی قاروره و غلظت آن و میل وجع بموخر راس و برودت لمس راس و انتفاع بتکمیدات
حاره است علاجش استفراغ بلغم از جمیع بدن و تنقیه دماغ بعد از نضج تمام بحبوب مخصوصه آن مثل
حب ایارج و حب صبر و حب شبیار بعد از آن غرغره بمثل ایارج فیقرا و سکنجبین با خردل و
عاقرقرحا و مرزنگوش و صعتر و عسل و آب کامه و تبدیل مزاج با طلیه و ضمادها و نطولات و مشمومات
و سعوطات و ادهان و تکمیدات حاره یا غلبهٔ سودا علامتش ثقل راس و سهر و کدورت لون بدن و وسواس
و قلت عطش و دقت و بطوء نبض و رقت و بیاض قاروره که قبل از نضج و بعد از نضج غلظت و سواد آن
علاجش استفراغ سودا بحب افتیمون یا مطبوخ آن و تبدیل مزاج با ضمادها و نطولات و مشمومات
و ادهان حاره رطبه و شراب گاوزبان و شراب بادرنجبویه و شراب اسطوخودوس و شراب بنفشه
و غذا نخود آب با جوانه مرغ فربه یا گوشت بره با دارچینی و اسفناج و اما صداعی که حصول آن از ریاح غلیظه
محتبسه است در راس علامتش تمدد و عدم ثقل و دوی و طنین و انتقال وجع و خفت صداع است
علاجش نطولات محلله و ملطفه کاسره نفخ مثل نطولی که مرکب از ابنجاسف و صعتر و مرزنگوش و بابونه
و اکلیل الملک و تخم کرفس و دهان کنند و مشمومات حاره مانند مرزنگوش تازه و نرگس و مشک و عنبر
آن و عطوسات و سعوطات حاره مثل فلفل و کندش و آب مرزنگوش و تلیین طبیعت بماء
الاصول و گلقند و اغذیه با شراب بادرنجبویه یا شراب بزوری یا شراب اسطوخودوس و غذا
نخود آب با جوانه مرغ با دارچینی و زیره کرمانی و اما صداعی که بمشارکت معده باشد سبب آن یا انصباب
اخلاط غلیظه بلغمیه است بمعده علامتش تهوع و غثیان و جشاء حامض و تخمه و تسکین وجع بعد از قی

بلغم است

بلغم است علاجش تنقیه معده بمقیئات بلغم مثل طبیخ شبت و تخم ترب و عسل و آب سیر با سکنجبین عسلی
و تقویه معده و تجوید هضم بجوارشات حاره و تقویه راس ببخورات خوشبو مثل کشته یا عنبر و یا ب
یا انصباب خلط صفراویست در فم معده علامتش غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و صفرت عین و
عطش و لذع آن و حرقت معده و تسکین وجع بعد از طعام در حالت جوعت بعکس بلغمی علاجش
قی بمقیئات صفرا مثل سکنجبین و آب گرم و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و آب انارین و مانند
اینها و تقویه معده بمثل شراب فواکه و ترنجبین و سکنجبین سفرجلی و شراب غوره و تقویه راس بمشمومات
و لخالخ بارده و غذا اماش مقشر با شیره بادام با کشنیز تازه و یا سبب آن انصباب خلط سوداویست
در فم معده علامتش حرقت معده و حموضت دهن و کثرت شهوت طعام و جشاء حامض و تسکین بعد از
قی سوداویست علاجش تنقیه معده باسهال بحبوب مخرجه سودا مثل حب افتیمون و حب لاجورد
یا قی با آب گرم و صمغ کنگر یا جوز القی و تقویه راس بمشمومات حاره رطبه با استعمال اطریفلات و ادهان
مشک و عنبر و غالیه و امثال اینها و یا سبب آن سوء المزاج ساذج معده است علامتش ضعف معده
و خفت صداع است در خلاء معده و شدت آن در امتلاء علاجش تبدیل مزاج معده و اصلاح حال آن
بموجبی که در بادی مذکور شد و صداعی که حصول آن از ریاح غلیظه حادثه در معده است علامتش تقدم
وجع معده است و هیجان صداع بعد از تناول اطعمه منفخه و سکون آن بعد از تسکین وجع معده است
علاجش تحلیل نفخ و تقویه معده بجوارشات و معاجین حاره کاسره نفخ چون کمونی و
و فلافلی و اما صداعی که سبب آن آفت عضو دیگر است مثلا ورم رحم یا قرحه در کلیتین یا در کبد یا در
طحال یا در عضوی دیگر علامتش ظهور آفت است اولا در آن عضو علاجش علاج مرض آن عضو است
و تقویه دماغ بمقویات مذکوره و اما صداعی که سبب آن شدت حس است علامتش هیجان
آن از ادنی سبب مثل شنیدن آوازی بلند و بوییدن چیزهای تیز با وجود رکاکت حس و سلامت افعال

منقی سماق عدس مقشر گل سرخ طباشیر اجزاء مساوی کوفته و بیخته سه درم از آن با یک قیراط
کافور و ده درم آب انار یا آب ریباس بنوشند و اما صداعی که سبب آن سقطه ضربه و امثالها
بر راس باشد علاجش تسکین التهاب و روغن گل سرخ و اندکی سرکه و استفراغ خلط غالب
بمسهلات مخصوصه آن و تقویت راس باضمده مرکبه از برگ مورد و آرد جو و گل ارمنی و [illegible]
مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و صندل و آب لسان الحمل و دادن مقویه مثل روغن گل و روغن مورد
و روغن سوسن اما صداعی که از بوهای تیز حادث شود سبب آن یا روایح طیبه حاره
مثل مشک و عنبر و زعفران و یا اشیاء منتنه حاره مثل حلتیت و جندبیدستر علاجش
تقویه راس و منع سبب است بمشمومات بارده مذکوره و عفونت مزابل و مستنقعات و موادی که
در دماغ محتبس شده باشد علاجش حمام و ریختن آب نیم گرم بر سر و بوییدن سرکه و مشمومات لطیفه حاره
یا بارده بحسب مقتضای حال اما صداعی که سبب آن شده حادث از اخلاط غلیظه باشد علامتش
امتلاء و جع و ثقل و تمدد و تقدم اکثار طعام و راحت و ترک حمام است علاجش تلطیف و تقطیع
اخلاط مذکوره مثل منضجات مرکبه از رازیانه و زوفا و بسفایج و افتیمون و غیر آن و بعد از تقطیع تنقیه تمام
دماغ بحبوب و مطبوخات مناسبه آن مثل حب قوقایا و استمیخیقون و مطبوخ افتیمون
و اما صداعی که سبب آن گرمی باشد متولده در دماغ و قصبای منخرین چنانکه زعم حکماء هند است
علامتش لذع شدید و نتن انف و شدت صداع در وقت حرکت و قلت آن در حالت سکون
علاجش تنقیه دماغ و استعمال سعوطات قاتله دود مثل افسنتین و درمنه ترکی و ایارج
فیقرا و عصاره برگ شفتالو و ادویه که در باب نتن انف مذکور است و اما صداعی که بحرانی
بود علامتش آنست که روز بحران حادث شود علاجش آنست که معلوم کنند که میل ماده بکدام
جهت است اعانت طبیعت کنند بر دفع ماده بآنجه مثلا اگر غشیان و تقلب نفس و دوار

دماغ علاجش تلطیف حس باغذیه غلیظه مثل هریسه و کله اگر هاضمه قوی باشد و الا تغلیظ آن بنزول
بارده مثل کاهو و کشنیز تازه و خشخاش کنند و اما صداعی که سبب آن ضعف دماغ بود علامت
آن نیز هیجان از ادنی سببی است لیکن با کدورت حواس و وجود آفت در افعال دماغ علاجش
تقویه دماغ بمشمومات معطره لطیفه مقویه مثل عنبر و صندل و گلاب و اغذیه معطره چون مطبوخ
جوانرخ با زعفران و گلاب و تبدیل مزاج دماغ و اگر سوء المزاج باشد باشربه و اغذیه مناسبه آن
و اما صداعی که بعد از استفراغات کثیره و سهر و هموم و غموم حادث شود از اصداع یبسی است
علامتش جفاف منخرین و خفت راس و غور عینین است علاجش استعمال اغذیه و اشربه مرطبه و حمام
مرطب و سعوطات و ادهان رطبه است و اما صداعی که بعد از جماع حادث گردد سبب آن یا
یبوست است علامتش آنست که بعد از اکثار جماع حاصل شود و بدن نحیف بود علاج آنکه مثل علاج یبسی است
و یا آنست که در بدن اخلاط فاسده باشد و حرکت جماع شور آن اخلاط شود و بخارات آن بدماغ متصاعد
شود علامت آن امتلاء بدن و وجود علامات غلبه اخلاط است علاجش تنقیه بدن از اخلاط
غالبه و تقویه راس بمشمومات حاره مثل مشک و عنبر و غالیه یا بارده مثل صندل و بید مشک و بنفشه
و نیلوفر بحسب مقتضای حال و یا ضعف اعصاب مجامعه که دماغ بواسطه حرکات متعبه متالم شود بسبب
مشارکت آن با اعصاب علامتش رعشه و ضعف حرکت بعد از جماع علاجش تقویه اعصاب
بروغن قسط و روغن بان و تقویه دماغ بمشمومات مقویه حاره مذکوره و اما صداعی که سبب آن
شرب شراب است علاجش تنقیه بدن و معده است از بقایای شراب بقی یا باسهال و خواب
و مالیدن پایها و حمام و تقویه معده باشربه بارده مقویه مثل شراب زرشک و شراب فواکه
و شراب سیب و اغذیه لطیفه مقویه معده باشد مثل آش زرشک و آش انار و آش غوره
و تقویه راس بمشمومات بارده صفت دوائی که از تجربه خمار نافع است تخم کاسنی تخم کرفس زرشک

نخ

شقه باشد علامت آنست طبیعت مایل دفع ماده است بفوق اعانت کنند بقی بمقیات و اگر درد و
وثقل در پهلوها و سوزش شکم باشد علامت میل طبیعت باشد بدفع ماده باسهال اعانت کنند
بتلیین طبیعت بملینات خفیفه و اگر ثقل در موضع کلیه و در زیر اضلاع خلف باشد علامت آنست که طبیعت
مایل دفع ماده است بادرار اعانت آن کنند بمثل تخم خیارین با شربت بنفشه و اگر خیالات سرخ پیدا
شود و شعاع در پیش چشم باشد علامت آنست که طبیعت مایل بدفع ماده است برعاف اعانت کنند
بادویه مرعفه مثل آنکه فتیله مرکب از فودنج و نقاع و افروکنه ش در زهره گاو در بینی نهند یا برگ
در بینی چکانند و سر را ببخار سرکه بدارند و اگر در جلد لینتی و در نبض موجی باشد معرقات استعمال کنند
و نوعی دیگر از صداع است که آنرا بیضه و خوده گویند و آن صداعیست شدید و مزمن مشتمل بر جمیع
راس و سبب آن بخارات غلیظه منفصله از اخلاط غلیظه است که در تحت غشیه و حجب دماغ محتبس
شده باشد علامتش آنست که صوت آن بر سامع از صدای سیبی بهجان یابد و صاحب آن از استماع
صوت شدید و روشنائی متاذی شود و دایم بر فتح عین نباشد و آرزوی ظلمت و تنهائی و سکون کند
علاجش تنقیه بدنست و دماغ از اخلاط ردیه مولده بخارات غلیظه بعد از معرفه نوع آن خلط و نضج
تام و بعد از استفراغ دماغ را تقویه دهند بمقویات مذکوره و سعوطات و طلیه و ضمادها استعمال
کنند صفت طلائی که نافعست از جهة بیضه مزمن و صداع بارد و فرفیون و سیداج و خردل
از هر یک دو مثقال بوره ارمنی و تخم سپندان از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته باب مرزنجوش طلا کنند
صفت سعوطیکه همین منفعت دارد مشک و عنبر و میعه از مجموع مقدار یک عدس بروغن نرگس در
بینی چکانند و بدانکه واجبست در جمیع انواع صداع اجتناب از محرکات خفیفه مثل آواز بلند
و بسیاری فکر و جماع و جوع و از کثرت نوم و از کثرت اکل و شرب خصوصا شراب و از جمیع
مبخرات و از جمیع اغذیه نفاخه و بطئ الانهضام و از اغذیه کثیر الکیفیه الا در صداع مراری

باب دوم

در شارکت معده باشد و در صداعی که بمشارکت معده باشد نافع است و دیگر آنکه مضرتست باب دوم
در شقیقه و آن وجعی است که بیک از دو جانب راس باشد و سبب آن بخارات متصاعده از جمیع بدن
یا از عضوی که محاذی جانب ماؤف واقع است یا اخلاط بارده یا حاره غلیظه غیر نضجه مجتمعه در غشیه
دماغ علاجش بعد از معرفه نوع آن خلط بعلامات مذکوره استفراغ آن خلط است بمستفرغات
مخصوصه و آن تبدیل مزاج و تقویه راس بنطولات و مشمومات و طلیه و ضمادها و ادهان مذکوره
بحسب مقتضای طبیعت صفت لزوج نافع در این باب صمغ عربی فرفیون تخم کاهو کتیرا دم الاخوین
زعفران کوفته و بیخته بسفیدی تخم مرغ سرشته بر وصله کاغذ طلا کنند و بر موضع شریان اصداغ
الحاق کنند باشند و از جمله معالجات که صاحب شقیقه از آن منتفع شود آنست که بحمام رود و آب گرم
بسیار بر سر ریزد و بعد از خروج از حمام روغن پسته سعوط کنند باب سیوم در سرسام و آن ورمیست
در نفس دماغ یا یکی از حجاب غلیظه یا رقیق که محیط بدماغند یا در هر دو یا در مجموع و سبب آن غلبه یکی از اخلاط
اربعه است بر دماغ اما آنکه سبب آن دم است آنرا قرانیطس گویند علامتش تب دایم و حمره وجه
و عین و صداع و هذیان باضحک و خشونت لسان و ثقل راس و کراهه ضوء و عظم نبض و حمره و غلظه
قاروره است علاجش فصد قیفال و اخراج دم است بحسب قوه و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه و شیرخشت
و ترنجبین و مانند اینها و تنویم و تبرید دماغ بمشمومات و لخالخ بارده و تقویه دماغ مثل صندل
و گلاب و آب خیار و گشنیز تازه و روغن گل و آنکه سرکه و جذب ماده باطراف بدن بحقنه و شیاف
لینه و مالیدن اطراف و نهادن محجمه بر ساق بشرط یا بی شرط و شستن پایها با آبیکه در آن بنفشه
و خطمی و بابونه و سبوس گندم و برگ بید جوشانیده باشند و غذا شیره جو با شیره بادام و اسفاناخ و گشنیز
تازه و کدو و اما آنکه سبب آن صفراست آنرا قرانیطس خالص گویند علامتش صفرة لون وجه و عین
و لسان و شدة حرارة حمی و کثرت هذیان و سهر و خفه راس و ثبوت منخرین و شده عطش و عضب

و خفقان و سرعت نبض و نارنجی قاروره است علاجش تلیین طبیعت بملینات مذکوره و آب هندوانه با شیر خشت
و تدهین راس با دهان بارده و رطبه و تنطیل بنطولات بارده و رطبه مثل بنفشه و تراشه کدو و نیلوفر
و خطمی و پوست خشخاش و تبرید و ترطیب دماغ بنحو مذکور و مالیدن روغن گل و سرکه بر سر و نهادن تراشه
کدو و خیار و عنب الثعلب و برگ بید و کاهوی تازه بر سر و اما آنکه سبب آن سودا است علامتش هذیان
و زوال عقل و گریه و خوف و جفاف منخرین و خفت راس و حمی لیسه و صداع خفیف و صلابت و صغر
نبض و سواد و غلظت قاروره است علاجش تنقیه دماغ بحقنه و حبوب مسهله سودا و غذا ماء الشعیر و نخود
درست با شیره بادام و اسفاناخ و کدو و بعد از تنقیه تدهین راس بروغن بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه
و نمام و برگ خشخاش و اما آنکه سبب آن بلغم است از اکثر غش کند علامتش کدورت حواس
و سبات و بیاض لسان و ... و لین نبض و بیاض قاروره است
علاجش استفراغ بلغم بحبوب مسهله آن مثل حب ایارج و حب شبیار و غذا ماش مقشر و نخود درست
با شیره بادام و اسفاناخ و دارچینی و در ابتدا بروغن گل و گلاب و اندکی سرکه بر سر مالند و بعد از آن اطلیه
و اضمده محلله مثل جند بیدستر و عاقرقرحا و بوره ارمنی با آب مرزنگوش و نطولات ملطفه چون بابونه
شبت و مرزنگوش و برنجاسف و فودنج و نمام و اکلیل الملک و سداب و معطسات مانند مشک و کندش
و شونیز و جند بیدستر استعمال کنند باب چهارم در سبات و آن بخواب مفرط است خارج از امر طبیعی و سبب آن
یا سوء المزاج یابس ساذج است که بواسطه فکر یا حمی لیسیا یا استفراغ مفرط بر دماغ غالب شده باشد
علامتش خفت راس و جفاف لسان و منخرین است چنانچه در حواس حراره یابرده علاجش
ترطیب دماغ باغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر نخود بیخ یا گوشت بره یا بزغاله و اسفاناج و کدو و سکون
و آسایش و مالیدن اطراف و ترک فکر و جماع و تعب و استعمال حمام مرطب و نطولات مرطبه متخذه از بنفشه
و نیلوفر و کاهو و کشنیز تازه و پوست خشخاش و جو نیم کوفته و سعوطات مانند شیر دختر و روغن کدو و روغن بادام

والنطو

و نطول از آب کاهو و کشنیز تازه و خشخاش کوفته و روغن نیلوفر و مرطبات و مشمومات مرطبه و یا سوء
المزاج حار یابس ساذج است علامتش خفت و جفاف با التهاب و حرارت راس و عطش علاجش
علاج سوء المزاج یابس است با زیادتی در تبرید و تضمید راس بمثل تراشه کدو و برگ خرفه و لعاب
بزرقطونا و استعمال منومات و شنیدن آواز آب و صدای برگ درختان و نغمات لذیذه
و غیر آن یا سوء المزاج بارد یابس سوداوی علامتش علامات غلبه سودا علاجش استفراغ سودا
و ترطیب دماغ یا سوء المزاج حار یابس صفراوی علامتش علامات غلبه صفرا علاجش استفراغ صفرا
و ترطیب دماغ و یا رطوبت بورقیه که بر دماغ غالب شده باشد و بواسطه حدت و حرقت و لذع ابدا
دماغ رو حرا اظاهر منتشر ساخته علامتش تنبه منخرین در بعض و در بعض و اند که ثقل و رسوب در عروق
اشتباه از نوم اگر بخواب رود علاجش تنقیه دماغ از آن رطوبت بحب ایارج یا بحب بنفشه
و امثال آنها و استعمال اغذیه مرطبه تازه و ماهی و گوشت بره و بزغاله و خروس بچه و زرده تخم مرغ
نیم برشت ... و گاه باشد که سبب آن سهر و جوع بود یا امتلا و هضم
طعام علامتش وجود سبب است علاجش علاج وجع سبب است و تنقیه بدن و تجوید هضم کنند
آن مثل سوء الهضم باشد باب پنجم در سبات یعنی خواب مفرط و آن خواب گران مفرط
طولانی و صاحب آن را بدشواری متنبه توان ساخت و سبب آن سوء المزاج بارد رطب ساذج است
که عارض شده باشد علامتش برودت ملمس سر و کمودت لون و حالتی شبیه بخواب و ثقل
و بطوء نبض و قاروره است و اگر حدوث آن بعد از شرب ادویه مخدره یا رسیدن آب بر دماغ باشد
بسر علاجش دفع مضرت ادویه مخدره بمعاجین و مرکبات مخصوصه آن که در باب سموم مذکور
و تقویت دماغ با دهان حاره ملطفه چون روغن یاسمین و روغن بابونه و روغن زنبق و مشمومات حاره
مثل مشک و عنبر و یا اجتماع مواد رطبه غلیظ در مقدم دماغ علامتش سیلان آب از منخرین و کثرت

آب دهن و فالج ابروها و چشمها و ثقلی در مقدم راس است علاجش تنقیه دماغ بحقنه و حبوب
مذکوره و دلیبر غرغره و استنشاق ادهان حاره و استعمال معطسات و مشمومات حاره و تناول دواء المسک
و انقردیا و مانند آن و غذا نخود آب و مطبوخات و قلیها بجوارش و تیهو و کبک و امثال اینها
با دارچینی و زنجبیل و فلفل و یا ارتفاع بخارات رطبه ردیه چنانچه در حمیات میباشد علاجش علاج
حمیات و تقویه دماغ بگلاب و روغن گل و سرکه است و استعمال نطولات مبرده و معطسات
و مالیدن اطراف و شستن پایها با آب گرم و یا خرچه و یا قی برهنه و یا سقطه و ضربه دماغ که بعد
آن سبب کسر قحف باشد و بواسطه انضغاط و انقباض روح حرکت ظاهره دشوار شود علاجش
علاج ضربه و کسر است و استعمال ضمادات رادعه مقویه مثل مغاث و مارمش و گل سرخ و برگ مورد و یا بونه
و صندل یا ارتفاع بخارات از معده علامتش تقدم تخمه و امتلا و درد و دوار و طنین و خفقان
در خلا معده است علاجش تنقیه معده بقی و اسهال بحقنه و حبوب مسهله مثل حب کوکایا و حب ایارج
و تناول اطریفلات و یا ارتفاع بخارات از ریه و سینه و رحم و کبد و غیر آن علامتش تقدم آفت
در عضو اصلی علاجش علاج آن عضو و تقویه دماغ و گاه است که سبات بسبب ورم مخفی در مقدم
دماغ حادث میشود علامتش حمره وجه و عین و انتفاخ اوداج و حرارت ملمس است علاجش فصد
قیفال و حجامت ساق و تلیین طبیعت بحقنه لینه و تلطیف غذا و تقویه راس بطلیه بارده معمول از
گلاب و سرکه و روغن گل و مانند آن فرق در میان سبات و سکته آنست که مسبوت حرکت میکند
و تفهیم و تنبیه آن ممکن است و در سکته حس و حرکت نمیشود و فرق میانه مسبوت و مغشی علیه آنست
که نبض مسبوت اقوی و اشبه بنبض اصحا است و نبض مغشی علیه ضعیف و ساقط است و در اطراف صفره و کبودی
و شاکله بلون موتی لازمه اوست بخلاف مسبوت زیرا که متغیر نمیشود و فرق میانه سبات و مختنقه الرحم
آنست که مسبوت بتکلیف تکلم میشود و مختنقه الرحم در حال اصلا تکلم نمیشود **باب ششم در سبات سهری**

و آن عرضیست

و آن عرضیست مرکب از قوطس و لیثرغس و صاحب آن بعضی اوقات بیدار میباشد بیدار مفرط و بعضی اوقات
در خواب بود و خواب طبیعی نقیل و سبب آن اجتماع اسباب سبات و اسباب سهر است و اسباب
اکثر شرب و مستی و امتلاء از بلغم یا مره صفرا پس اگر صفرا غالب بود اثر سهر بیشتر کوید و اگر
بلغم غالب بود سهر سبات علامتش تهیج وجه با خضرت و حمرت و ضیق نفس و قصر و سرعت نبض
و اگر مرض قوی بود سر سبات از بیم کلوی مریض فرو زرد و دارزبس بیرون آید علاجش تنقیه بدن از
خلط غالب بحقنه و حبوب مخصوصه آن و تقلیل غذا و تبدیل مزاج باطلیه و مشمومات و نطولات
بحسب خلط غالب چنانکه اگر صفرا غالب باشد نطول مرکبه از ادویه قلیله الحرارة مثل بنفشه و
اصل السوس و برگ بید و جو نیم کوفته و بابونه و اکلیل الملک و اگر متساوی باشند ادویه مسخنه بیشتر
مرزنگوش و درمنه ترکی اضافه نمایند و اگر بلغم غالب بود ادویه حاره مثل سداب و فودنج و جعفری
زیاده کنند و در ضماد و طلیه و حقنه همین قاعده مرعی دارند **باب هفتم در شخوص** و آنرا جمود و اخذه
و صدره نیز گویند و آن عرضیست که هرگاه عارض آدمی شود بهمان حالت که او را دریافته بماند خواه نشسته
بود خواه ایستاده و خواه در خواب باشد و خواه بیدار و سبب آن سده ایست که عارض بطن
موخر دماغ شود از خلطی بارد یابس و غلیظ که مانع انبعاث روح گردد از دماغ باعصاب حس و حرکت
باطل گرداند لیکن با آن تشنج و پیچیدن حرکه مضطربه نباشد همچنانکه در صرع و فرق میانه شخوص و
سبات آنست که در سبات چشمها پوشیده باشد و در شخوص مفتوح و سبات نزدیک شخوص
ذهن و نبض در سبات لین باشد و در شخوص صلب و فرق میانه این مرض و سکته آنست که در سکته
صاحب این مرض چیزی فرو نمیرود و در حلق سکوت میرود و فرق میانه این و سرسام بارد آنست که
صاحب این علت قادر بر تکلم و تحریک عینین و اطباق جفنین میشود و با آن تب نمیباشد بخلاف
سرسام علامتش فساد حرکات و انفتاح عینین و انجماد است علاجش تنقیه دماغ بحقنه حاره

که در آن ادویهٔ مخرجهٔ سودا باشد مثل افتیمون و بسفایج است و هلیله کابلی و شحم حنظل و غاریقون و حبوب
و ایارجات مسهله سودا بعد از معاوده حس و حرکت و تضمید موخر راس بضمادات محلله متخذه از
بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک و شبت و برگ عنصل و تدهین با دهان حاره چون روغن حسک و روغن
سداب و روغن مرزنگوش که در آن جند بیدستر کرده شده باشد **باب هشتم در نسیان** و آن فساد
ذکر یا فکر یا تخیل است اما فساد ذکر که آن بطلان قوه حافظه یا نقصان اوست سبب اکثری آن
استیلای برودت و رطوبت بر قسم موخر دماغ که محل حفظ است و بواسطه این آنچه در وی منطبع شود
نگاه نتواند داشت زیرا که یبوست معین حفظ و امساکست و رطوبت مانع این **علاجش** مانند صداع و
ثقل راس و کثرت نوم و کدورت حواس و سیلان دموع از علامات اوست **علاجش** تنقیه دماغ بحب
حاره و در آن قنطوریون و مقل و جاوشیر و بوره ارمنی و شحم حنظل باشد و بحبوبات و ایارجات
مخصوصه آن و غرغره بخردل و شونیز و عاقرقرحا و عسل و عطوسات مثل کندش و جند بیدستر
بعد از آن تبدیل مزاج بنطولات و ادهان حاره و طلیه مرکبه از بوره ارمنی و جند بیدستر و خردل و
سداب با برگ عنصل و روغن سوسن و مداومت بتناول معجون فلافلی معجون لبان یا معجون
بولس و مربای زنجبیل و هلیله پرورده و مویز منقی و دارچینی تازه و غذا نخود آب بجوز رغ با دارچینی و زنجبیل و
فلفل یا قلیه یا مطنجن کباب و کبابست که نسیان بسبب استیلای رطوبت و یبوست بر موخر دماغ
حادث شود و بواسطه افراط یبوست دماغ قبول انطباع نمیکند **علاجش** بعلاج دایم و خفقان
سنوبین است **علاجش** تنقیه دماغ از سودا اگر مادی باشد و الا ترطیب و تسخین دماغ باغذیه حاره
رطبه و استعمال مرطبات و نطولات حاره رطبه و استحمام علی الدوام و تدهین بروغن بنفشه و بادام
و روغن کدو و اما فساد فکر و آن حالتست که مریض مطلقا در امور تفکر و ترتیب امور مقدمات نتواند کرد یا اگر
تفکر کند بواسطه قوت یکی از مقدمتین فکر او فاسد گردد و سبب آن استیلای برودت و رطوبت است

برقسم

بر قسم اوسط دماغ که محل قوت مفکره است و این نوع اگرچه به تحقیق نسیان نیست اما قریب بنسیانست
زیرا که صاحب این قادر بر استخراج نتیجه از مقدمتین نیست **علاجش** علاج بطلان حفظ از برودت و رطوبت
است **علاجش** همان علاج لیکن در این نوع استعمال طلیه و ضمده و ادهان بر وسط راس باید کرد و
در این نوع بر موخر آن و اما فساد تخیل و آن بر دو وجهست یکی آنکه خیال بواسطه ضعف ضبط صور محسوسه
مدرکه همه را ضبط نتواند کرد تا قوت متخیله در آن تصرف کند و همچنانکه در فساد ذکر معانی محسوسه شود در این
هم صور محسوسه بعد از آنکه از حواس ظاهره غایب شده باشد فراموش میکرده و سبب این بعینه سبب نقصان
ذکر است لیکن حدوث فساد ذکر اکثر از رطوبت مفرطه میباشد و حدوث این اکثر از یبوست مفرطه
و علامات و علاج هر دو یکیست لیکن در فساد ذکر طلیه و ضمده و مرطبات بر موخر راس استعمال
کنند و در فساد تخیل بر مقدم راس وجهی دیگر آنکه خیال بواسطه تشویش حفظ صور محسوسه بر خلاف
نفس غلبه کند و مریض تخیل امور غیر موجوده در خارج نماید و سبب این غلبه صفرا یا سوء المزاج حار ساذج است
بر مقدم دماغ **علاجش** سعوط ملس راس و جفاف منخرین و تخیل چیزهای رنگین در نزلات **علاجش**
تنقیه دماغ از صفرا اگر مادی باشد بحب لیسنه مطبوخ هلیله و بعد از آن و تبدیل مزاج اگر ساذج باشد
در ابتدا و اگر مادی باشد بعد از تنقیه باستعمال طلیه و ادهان و نطولات بارده بر مقدم دماغ
و غذا اماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ **باب نهم در مالیخولیا** و آن تغیر افکار و ظنون است از مجری
طبیعی بفساد و خوف و سبب این یا امتلای بدنست از خلط سوداوی غیر طبیعی که بخارات آن بدماغ
رسد اما آنچه از سبب امتلای بدنست از اخلاط سوداوی حدوث این بار احتراق دم است **علامتش**
اختلاط ذهن با ضحک و فرح و امتلاء و سعه عروق و حمره عین و در عرق و عظم نبض و سواد لون بدن
مائل بحمرت است **علاجش** تنقیه بدن بفصد اکحل یا باسلیق یا صافن فصدی وسیع تا خون سوداوی
غلیظ بیرون تواند رفت و باسهال بحب افتیمون یا مطبوخ آن و ترطیب مزاج باغذیه و ادویه

مرطبه و بکون و آسایش و استعمال حمام معتدل بعد از غذا و دوشیدن شیر جهر بر سر و استنشاق ادهان
مرطبه یا از احتراق طبیعی سوداوی علامتش کثرت هم و تفزع و گریه و کثرت فکر و خیالات ردیه فاسده
و حب تنهائی و سواد لون و لاغری و طول صمت و صلابت و امتلای نبض و سواد قاروره است
علاجش استفراغ سودا اولا بفصد باسلیق و بعد از نضج تام بحبوب و ایارجات و مطبوخات مخصوصه
آن و ترطیب بدن باغذیه و اشربه مرطبه و تکمیدات معتدله و استعمال نطولات و ادهان حاره مرطبه
و تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه و معجون مفرح و دواء المسک و امثال اینها و یا از احتراق صفرا
علامتش آنست که با آن جنون و کثرت غضب و بدخلقی و هذیان و سهر و اضطراب و التهاب و حرارت
لمس بدن و صفرت لون باشد علاجش تنقیه بدن بقی و اسهال بمطبوخ اهلیله و مطبوخ افتیمون و معجون
نجاح و ماء الجبن و مانند اینها و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باغذیه و اشربه و نطولات و ادهان مرطبه
مبرده و حمام معتدل مرطب و اجتناب از سهر و جوع و تعب و عطش و غضب و تنهائی و تقویت قلب بمفرحات
یاقوتیه بارده و یا از احتراق بلغم علامتش قلت اضطراب و کثرت سکون و قلت حرارت بدن و ثقل راس
و بلادت حواس و کاهلیت علاجش استفراغ بلغم محترق بعد از نضج بحبوب مخصوصه آن مثل حب
اصطمخیقون و حب افتیمون و تبدیل مزاج باغذیه و اشربه و نطولات و ادهان مرطبه و تناول دواء المسک
و مفرحات یاقوتیه حاره اما آنچه سبب آن امتلاء دماغ است از خلط محترق سوداوی یا آنکه در جمیع بدن
منتشر باشد علامت آن افراط فکر و دوام وسواس و لاغری راس و وجه با اعتدال کثرت بدن
و تقدم سهر و فکر و کثرت تناول در اغذیه حاره ضاره مر دماغ مثل سیر و گندنا و بط و صقر و اختلاف رنگ
در قاروره است علاجش فصد قیفال یا صافن لکن اگر خون سیاه باشد بسیار دفع کنند اگر احمر
قانی بود باعتدال و اگر سرخ صافی باشد در زمان حبس نمایند و بعد از فصد استفراغ خلط
محترق از دماغ بمطبوخات و حبوبات مناسبه آن نوع خلط محترق و ترطیب دماغ باغذیه

و اشربه

و اشربه مرطبه و نطولات معموله از بنفشه و نیلوفر و جو کوفته و برگ کاهو و خطمی و ضمادات متخذه از مغز تخم کدو
و دهن نیلوفر و بنفشه و مغز تخم هندوانه و شیر دوشیدن بر سر و استعمال حمامات مرطبه و تقویت قلب بمفرحات مرطبه و
ترک ریاضت و تعب و بسیار آسایش و سکون در جای خنک و نزدیک آب روان نافع باشد نوعی
دیگر از مالیخولیا که آن را مراقیه و علت نافخه میگویند و سبب آن یا شدت حرارت کبد و اجتماع خلط سوداوی
حادث در معده یا ماساریقا یا طحال یا مراق که حادث در آنها اخلاط فاسده و گرم کند و بخارات از آن بدماغ متصاعد
شود علامتش انتفاخ شکم و قلت هضم و کثرت جوع و جشاء حامض و سوزش معده و کثرت آب دهن
و درد شکم و بد اراقی و درد میان هر دو شانه و معده علاجش فصد باسلیق اسلم اگر قوت کرده خون
غالب باشد و ترک استفراغ بدوا اگر آنکه سبب در طحال تنها باشد یا بواسطه کثرت ماده خوف احداث
و حدوث انتشار ماده در جمیع بدن بود و در بدن حرارت نباشد و در این هنگام استفراغ با دویه نمایند
کرد که در آن حدتی و قوتی باشد که آن را انتشار رساند و تشنج یبسی در بدن پیدا کند یا موجب زیادتی ورم
گردد بلکه استفراغات بحقنه لینه یا مطبوخات لینه مرکبه از بادرنجبویه و گاوزبان و افتیمون و امثال آن
و مغز خیار چنبر و گلقند و مانند اینها باید کرد و ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی در این باب بغایت نافع است
و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه مبرده مرطبه و دوشیدن شیر بر سر اگر حرارت باشد و اصلاح کبد و تقویت آن
و تقویت معده و طحال بر همه مقدم دارند و دواء ... و اکلیل الملک و شبت و سنبل و گل سرخ بارد و تخم
مصطکی بر شکم ضماد سازند و بر موضع جگر صندل و کافور و آرد جو با گلاب نوعی دیگر از مالیخولیا که آن را قطرب
گویند علامتش آنست که صاحب آن از مردم گریزد و در گورستان و بیابانهای ... نشیند و لایزال تنها گرد
و سرگردان باشد بحرکات مختلفه چنانچه نتوان دانست که بکدام جهت متوجه است و روز در مقابر و صحراها بسر برد
و شب ظاهر گردد و ساقهای او همیشه مجروح باشد و پیوسته زرد رنگ و ... و غمناک و تشنه و خشک
اللسان باشد علاجش فصد و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن و مانند آن و تعدیل مزاج

باغذیه و اشربه و ادهان مبرده مرطبه و نطولات منومه و حمام مرطب و خواب و تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه
معتدله و اگر با این معالجات ازاله مرض نشود علاج آن زدن و داغ کردن دماغ بر میان سر نهادن است
و واجب که در جمیع انواع مالیخولیا از اعراض نفسانی مثل غم و هم و ... و غضب و از افراط
جماع و از اغذیه و ادویه مجففه مولده سودا مثل گوشت بز و گوشت گاو و گوشت شکار و قدیدهای شور
و پنیر شور و کشک و عدس و خردل و سیر و سرکه و بادنجان و باقلا و کرنب و ترب و خردل و جمیع اغذیه
و ادویه حاده حاره و مالحه و مفرطه الحموضه اجتناب نماید و مراعات حسن و تجوید هضم و تقویت دماغ و معده
بر همه مقدم دارند و در طرف بساتین و سبزه و کنار آب و شنیدن سازهای ملایم و آوازهای حزین و حمام
مرطب و تنویم و تدهین اطراف و پس گوش و خصیه بروغن بنفشه و بادام و روغن کدو مداومت
نمایند و از مسهلات قویة الحرارة احتراز لازم دانند چنانکه شیخ گفته رحمه الله و ایاک ان تسهل اصحاب
المالیخولیا بالایارجات و الحبوب القویة الاسخان فانها تبلغ بهؤلاء غایة الجنون لانها تحرق
و ما بهم جدا و تجرجهم الی غایة الیبس و الحدة باب دهم در بیان داء الکلب یا جنون ... صاحب آن
با غضب و اضطراب و جستن و نگاه کردن تند همچو نگاه کردن سباع باشد و داء الکلب نوعی از مالیخولیا
و غضب او مخلوط ببازی و ایذاء او مخلوط با استعطاف باشد چنانچه مقتضای طبیعت کلب است و سبب آن یا سودا
محترق از سودای طبیعی است علامتش لاغری و سواد لون بدن و بدخلقی است و اگر تعدیه ساکت باشد
و چون سخن کند بعد از مبالغه بسیار ساکت گردد علاجش تنقیه بدن و دماغ است از این نوع سودا
بمسهلات مناسبه آن مثل حب لاجورد و حب بسفایج بعد از نضج و ترطیب ماده بعد از تنقیه تبدیل
مزاج و ترطیب دماغ و بدن بنطولات و ادهان و اغذیه و اشربه مرطبه و استحمام دایم و یا سودا محترق
از صفرا علامتش کثرت اضطراب و بد ... و غضب و سبعیت خلقت علاجش استفراغ سودا و صفراوی
بحبوبات و مطبوخات مسهله آن مثل حب افتیمون و مطبوخ آن و ترطیب و تبرید دماغ و بدن با استعمال

حمام مرطب و اغذیه و اشربه مبرده مرطبه و تنویم بلعوق خشخاش و دوشیدن شیر بر سر باب یازدهم
در صبار و آن جنونیست مخلوط با سرسام حار صفراوی و گویا صبار مرکب از قطرب و مانیا است و
سبب آن سودای محترق از صفرای محترقست که بدماغ منصب شده و حادث شود ورم و جنون کرده علامت
آن تب و هذیان و اختلاط عقل و اضطراب نوم و سهر و نفس متواتر و نسیان و حمرت عین و سیلان
آب از چشم بلا اراده است علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است با زیادتی در ترطیب و تقویت
... اصحاب این مرض همیشه باید تا خود را یا دیگری را بقتل نرسانند و ماده از دماغ باطراف منجذب
گردد و اضطراب بسیار نکنند که موجب اشتعال و هیجان و زیادتی ماده شود باب دوازدهم در بطلان
و اختلال عقل و آن آفتی است در افعال فکری بسبب تغیر و تشویش نه بسبب نقصان و بطلان و سبب آن
امتلای دماغ است خصوصا بطن اوسط که محل قوه مفکره است یا از سودای محترق علامتش سواد لون و لاغری
وجه و کثرت فکر و تفزع و طول صمت و هذیان با غم و سوء الظن است یا از سودای دموی و علامت
آن هذیان با طرب و خنده و امتلای عروقست و یا از مره صفرا علامت آن هذیان با التهاب و
حرارت لمس بدن و اضطراب با صفرت لون و امتداد جلد جبهه و غور عین و تخیل آتش و چراغ و نور است
و یا از بلغم عفن که بواسطه عفونت حدت و حرارت پیدا کرده باشد علامت آن هذیان با سبات است
و ثقل راس و علاج این پنج نوع در مالیخولیا مذکور است و یا سبب آن حرارت و یبوست
ساذجست در مقدم دماغ غالب شده باشد و بواسطه تجفیف رطوبت ماده روح غریزی ... عقل بوده
... مقدم گشته علامتش عدم نفث و عدم علامات مواد و سهر و سخونت لمس راس و یبوست
انف است علاجش تبدیل مزاج دماغ باغذیه و اشربه مبرده مرطبه و استعمال ادهان مطلقه و نطولات
مرطبه منومه مبرده و مالیدن اطراف و شستن اینها با آبی که در آن بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ بید
جوشانیده باشند و یا سبب آن مشارکت عضوی دیگر است مثل معده و امثال آن ورم در اوعیه و غیر آن

که از آن کیفیت ردیه یا ابخره حاره بدماغ رسد و افعال او را متغیر گرداند علامتش وجود آن است که در آن عضو
علاجش علاج عضو اصلی است و سبب آن ارتفاع ابخره حاره است از جمیع بدن بدماغ چنانکه در حمیات
عفن واقع شود علاجش علاج حمی و تقویت دماغ و منع ابخره متصاعده است بدماغ باب بیست و دوم در هوس و حمق
و آن آفتی است در افعال فکری که متعلق بتدبیر منزل و مخالطت با مردم باشد بسبب نقصان یا بطلان (?)
و حالتی شبیه بحرفته و حیوانیه و سبب آن یا استیلای برودت است یا رطوبت یا غلبه یبوست بر بطن اوسط
دماغ علامتش بجواب دشوار دادن و تقدم اسباب برودت و یبوست علاجش رطوبت تسخین دماغ
باغذیه حاره رطبه مثل نخود آب گوشت ثقه (?) یا مرغ فربه یا زرده تخم مرغ و خولنجان و حلوای معتدل آلوده
قند با روغن بادام و تدهین وسط راس بروغن خیری و روغن بابونه یا استیلای برودت یا ماده بلغمیت در
تجاویف اوعیه دماغ علامات آن و علاجش در باب نسیان و فساد فکر مذکور شده باب بیست و سیم
در عشق بدانکه حکما در ماهیت عشق اختلاف کرده اند ارسطو گفته است که عشق عمی حس است از ادراک عیوب
معشوق و بعضی گفته اند که فضیلتی نفسانی است بعضی گفته اند مرض نفسانیست و بعضی گفته اند جنون الهی است
و بعضی گفته اند عشق افراط محبت و شدت میل و شوق است بشخصی از اشخاص کاینات که شخصی دیگر آن نوع
محبت نباشد و اطبا گویند آن مرضی است وسواسی که آدمی بواسطه فکر در خوبی بعضی از صور و شمایل آنرا بنفس خود
می آورد علامتش صفرت لون و کثرت فکر و طول صمت و سهر و غور عیون (?) … و صلابت و اختلاف نبض و حرکت
و پوست (?) چشم الا در حالت گریه و سرد کشیدن و نفس … بر کشیدن علاجش علاج … ترطیب مزاج
و استعمال حمام متواتر و ترطیب بدن و دماغ بادهان مرطبه و توسیع در اغذیه مرطبه و سایر معالجات که در باب
مالیخولیا مذکور شده و اشتغال نفس باشغال عظیمه مثل مخاصمات و منازعات و مطالعه علوم و …
و استماع احادیث و حکایات زهاد و اهانت و نصیحت و موعظت و … معشوق و سفر و
صید و چوگان بازی و شطرنج و نرد و کردن جماع بغیر معشوق عشق را زایل کند و اکثر …

مسیح علاج مجرب … باب بیست و پنجم در دوار و آن مرضی است که آدمی خیال کند که سر و بدن او و جمیع
اشیا میگردد و بدین واسطه بر نتواند خاست و نتواند ایستاد و اگر برخیزد بیفتد و سبب آن اخلاط رقیق یا
ریاح غلیظه است در عروق یا بطون که بواسطه غلظت آن و صفاقت اغشیه تحلیل نتواند شد پس
متحرک گردد بحرکت غیر طبیعی و در مقابل آن روح نفسانی متحرک بحرکت طبیعی ضد آن حرکت باشد پس
در میانه ایشان حرکت دوری واقع شود و بسبب آن دور در روح صاحب مرض پندارد که اشیا دایر اند و اخلاط
و ریاح مذکوره یا حاصل اند در دماغ یا متصاعد از اعضای دیگر اما آنچه حاصلست در دماغ یا باردست یا حار
آنچه بارد است یا بلغمیست علامتش ثقل راس و قلت عطش و کدورت حواس و کثرت نوم و دوار و دوی
و طنین و لطوء (?) و لین نبض و بیاض و غلظت قاروره و یا سوداوی است علامتش کثرت فکر و وسواس و ظلمت بصر
و جفاف لسان و سهر و صلابت و ضعف نبض و کدورت قاروره است و یا ریاح بارده است علامتش علامت بعینه
علامت بلغمیست و فرق آنست که در بلغمی ثقل راس است و در ریحی ثقل نیست علاج مجرب تنقیه
دماغ است بمستفرغات مخصوصه بارده مثل حب صبر و حب اصطمخیقون و تحلیل ریاح غلیظه بمشمومات
حاره مثل مشک و غالیه و عنبر و یاسمین و نرگس و عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و سعوطات متخذه
از فلفل و صبر و زعفران و جندبیدستر با آب مرزنگوش و سرکه کهنه و نطولات مرکبه از حشایش لطیفه
حاره و غرغره بایارج فیقرا یا شونیز و خردل و عسل و آب کامه و آنچه حارست یا دمویست علامتش حمرت
وجه و عین و حدت ذهن و ثقل راس و سخونت آن و امتلای عروق است علاجش فصد قیفال و
حجامت ساق و اطفاء دم باغذیه و اشربه بارده یا صفراویست علامتش صفرت لون و مرارت دهن
و افراط عطش و بیداری و التهاب و حرارت لمس راس و سقوط اشتهای طعام و سرعت نبض و نارت (?)
بول است علاجش تنقیه دماغ از صفرا بمطبوخ هلیله یا حب بنفشه و تقویت آن بمشمومات مقویه بارده
و نطولات و سعوطات بارده و استنشاق گلاب و سرکه و روغن گل علامتش بخارات حاره همان

علامات اخلاط حاره است و فرق آنست که دواری که بسبب بخارات حاره است شدید است و در رنگ (?) … و
عطش و جفاف لسان از لوازم اوست علاجش مثل علاج دوار صفراوی است و اما آنچه متصاعد است بدماغ
یا از معده است بسبب آن اخلاط بارده است علامتش علامات دوار بلغمی است و سوداوی با غثیان و قلت
هضم و تقدم تخمه و ضعف معده و جشاء دایم و صداع و سکون دوار در خلاء معده و هیجان آن در امتلا
علاجش تنقیه معده است از اخلاط بارده بقی و اسهال بحقنه و حبوب مسهله بعد از آن تقویت معده و تجوید
هضم باطریفلات و جوارشات حاره مثل جوارش مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و یا اخلاط حاره
مراریه علامتش بطلان شهوت طعام و خفقان و تقلب نفس و قی صفراویست علاجش تنقیه معده
بقی و سکنجبین و آب گرم و اسهال بمطبوخ هلیله و مانند آن و اما آنچه از عضوی دیگر است مثل رحم و مثانه
و کلیتین و رجلین و ساقین و مراق علامتش وجود آفت در آن عضو علاجش مراعات عضو مبتلا است
و جذب ماده بجهتی دیگر و تقویت دماغ و اما دواری که بسبب ضعف قلب و خفقان و سقوط قوت است چنانچه
در ایام نقاهت واقع میشود علاجش تقویت قلب است بمفرحات و اشربه مقویه قلب و اغذیه مخصوصه بدان و اما آنچه
که دوار بسبب ضربه و سقطه واقع بر راس که محرک روح نفسانیست حادث میشود علاجش فصد قیفال
و تنقیه دماغ و تقویت راس و گاه است که بسبب سوء مزاج ساذج که عارض دماغ شود حاصل میگردد
بواسطه آن سوء مزاج روح نفسانی مشوش میشود و حرکت اضطرابیه دوریه پیدا میکند علامتش خفت
دماغ و دوی و طنین و وجود سبب یا تقدم آن است علاجش تقویت دماغ و معالجه بضد سبب است باب
بیست و ششم در سدر و آن حالتیست که چون حادث شود آدمی در سر خود ثقلی عظیم و در چشمها تاریکی و در گوشها
طنین یابد و گاه باشد که با آن زوال عقل بود و سبب این مرض آنست که روح نفسانی در اوعیه
و عروق دماغ سلوک طبیعی نتواند کرد پس دماغ سرد و خدر گردد و این یا بواسطه خلط غلیظ است
که منافذ روح را مسدود ساخته باشد و این نوع را سدر خدری گویند علامتش علامات اجتماع اخلاط غلیظ

بارده است در راس چنانکه در دوار مذکور شد علاجش تنقیه بدنست اولا از آن بحقنه و حبوب مسهله
مخصوصه آن بعد از آن تنقیه دماغ بایارجات و عطوسات و سعوطات و مشمومات و نطولات و
غرغره حاره مذکوره یا بواسطه ضربه و سقطه واقعه بر راس که موجب المی باشد یا ورمی در حجب دماغ شود
و این نوع را سدر مولم نامند علاجش فصد است و تضمید راس بضماد مرکب از موم و روغن گل و
بنفشه و کثیرا و مانند اینها و نگاه داشتن سر از آفتاب و غبار و معطسات باب بیست و هفتم در کابوس
و آن مرضی است که آدمی در خواب پندارد که چیزی گران بر بالای او افتاده و او را میفشارد و در آن حالت
نفس او تنگ شود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نتواند و سبب آن بخارات حادثه اند از اخلاط غلیظه
فجه که در حالت سکون و حرکت و عدم تبعیط (?) محلل … بدماغ متصاعد شود و بواسطه برودت دماغ غلظت
او زیاده گردد و منهبط شود بعضلات قریبه بدماغ و سینه و بیشتر از بخارات غلیظه که از غایت غلظت
مرتفع نتواند شد ممتلی گردد و قوت محرکه از برداشتن عضلات ضعیف گردد و لهذا آدمی پندارد که چیزی
بر او افتاده و او را میفشارد و این بخار غلیظ یا دمویست علامتش حمرت لون و وجه و عین
و دیدن چیزهای سرخ در خواب و غلبه نوم است علاجش فصد و حجامت ساق و تقلیل غذا است و یا بلغمی
علامتش بلادت حواس و بسیاری آب دهن و بینی و دیدن چیزهای سفید در خواب و استرخاء بدنست
علاجش استفراغ بلغمست بقی و اسهال بحب ایارج و مانند آن و استعمال عطوسات و سعوطات
و غرغره و اطلیه حاره و مالیدن اعضا و یا سوداوی علامتش دیدن چیزهای سیاه در خواب و غلبه
غلبه سودا است علاجش استفراغ سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و گاه است که کابوس حادث میشود
بسبب سرمای سخت که دفعه بدماغ رسد در خواب و دماغ را قبض کرده بخار را چنانچه بخارات
تحلیل نتواند شد و در هوا غلیظ و کثیف کرده و مسالک آنرا مسدود سازد چنانچه با صحاب
منبعث نتواند شد و این نتواند بود الا بواسطه ضعف دماغ که عاجز باشد از دفع ضرر سرما علاجش

استعمال ادهان حاره فائده است مثل روغن سداب و روغن مصطکی و روغن اذخر و ضمادات محمره و مسخنه
دماغ مثل خردل و بوره ارمنی و جندبیدستر با سرکه عنصل باب پنجم در صرع و آن علتیست در دماغ که
مانع اعضای نفسانیه شود از افعال حس و حرکت منعی غیر تام و سبب آن سده غیر تامه است حادثه در
بطون دماغ و مجاری اعصاب محرکه اعضا حاصله از خلط کثیر یا خلط غلیظ لزج که مانع روح نفسانی
گردد از سلوک طبیعی در آن بطون و مجاری و خلط فاعل این مرض بالخصوص بلغم است در راس علامتش تقدم
اوجاع مختلفه است در راس و بطء حواس و دوار و حرکه مضطربه لسان و صفرة لون یا بمشارکت
اعضای دیگر است اما آنچه مخصوص براس است با بلغم علامتش ترهل اعضاء راس و بیاض وجه و غلظت قاروره
و بسیاری کف دهن است در حالت صرع علاجش تنقیه بدن و دماغ است بحقنه حاره و بمسهلات به
ایارج و حب صبر و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و مانند اینها و غرغره بخردل و عسل و ... یا
بایارج فیقرا و عسل و عطوسات حاره مثل فلفل و جندبیدستر و نفوخات مانند شحم حنظل و قثاء الحمار
و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل در ... و زوفا یون و جندبیدستر و تشمیم سداب و تناول تریاق فاروق
و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و معجون سیسالیوس و تلطیف غذا و اقتصار بر نخود آب گوشت
با جوانمرغ یا کبک یا تیهو با دارچینی و استعمال ریاضت معتدله و مالیدن کف پاها و پایها علامتش
لاغری بدن و خفقان و اختلاج قلب و حموضت کف و فزع و طول صمت و تقدم ظنون کاذبه است
علاجش تنقیه بدن و دماغ بحب اسطوخودوس یا مطبوخ آن و تقویه راس بمشمومات حاره عطره مثل نرگس
و یاسمین و گل بابونه و غالیه و عنبر و گلاب و عطوسات مانند شونیز و استعمال النطولات مطبخه
متخذه از بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنگوش و غرغره بایارج فیقرا و سرکه عنصل با خردل و عسل
و نفوخ عود صلیب نیم کوفته و بچه در دماغ بغایت نافع است و غذا نخود آب گوشت بره و ...
فربه بادام است علامتش حمرة وجه و تقطیر خون از بینی دلالت و امتلاء و دیگر علامات غلبه دم است

لون
و بسیاری آب دهن
و بسیار ... و کدورت حواس
و السطوره ...
و ...

علاجش

علاجش فصد صافن و حجامت ساق و تقلیل غذا و تقویه راس بگلاب و سرکه و روغن و اما آنچه از کثرت
اعضاست یا بمشارکه معده است علامتش غثیان و تهوع و پیش از نوبه اختلاج لب معده و کثرت آب
دهن و دهشت و لذع در معده و صادر حالت جوع و اطلاق براز و درد ... و سیلان منی در حین نوبت
و خفه صرع بعد از قی و شدت آن بعد از امتلاء و تخمه است علاجش تنقیه معده از اخلاط غالب بقی و اسهال
بمقیات و مسهلات مناسبه آن و تقویه معده و تجوید هضم بمعاجین و جوارشات مقویه معده چون جوارش
مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و تریاق اربعه و معجون فلاسفه و گلقند و زنجبیل پرورده و تضمید معده
در بلغمی بمصطکی و گل سرخ و قشار کندر و عود هندی و سنبل الطیب و گلاب و غذا اماش مقشر نخود در
با گوشت بره یا بزغاله با ... و کشنیز و جعفری برگ کاهو ... در سرکه پخته و غذا اماش مقشر
با گوشت بزغاله و تمر هندی و کشنیز یا بمشارکت عضوی دیگر است مثل دست و پا و رحم و غیر آن و سبب آن
ماده بارده یا ریح غلیظه متصاعده است از آن اعضا بدماغ و این گاهی بود که مسالک عضو منسد باشد
و روح حیوانی در آن نفوذ نتواند کرد و این ماده در آن عضو سرد و منجمد و متعفن گردد و مستحیل بکیفیت ردیه سمیه شود
و از طریق اعصاب آن کیفیت سمیه بدماغ رسد و دماغ از آن متغیر گردد و منقبض و متشنج شود علامتش
تمطی و تثاؤب و شخوص عینین و دموع و تغیر لون بسواد و تشنج و تمدد و احساس ارتفاع ریاح بارده است از
آن عضو بدماغ علاجش در حین نوبت تسخین عضو است باشیاء حاره و شد بستن ما فوق آن تا مانع گردد از
کیفیت ردیه سمیه گردد بدماغ و بعد از نوبت تنقیه بدن است از بلغم و فضول ردیه فاسده بحب قوقایا
و ایارج لوغاذیا و مانند اینها و تقویه راس و تسخین آن بشرب اسطوخودوس و سکنجبین عنصلی و تشمیم
مشک و عنبر و سداب و مرخ بروغن بابونه و مانند آن بعد از آن تسخین آن عضو بطلیه حاره مثل خردل و
جندبیدستر و فلفل و عسل و ادهان حاره چون روغن زیتون و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن سداب
و نطوح آن بعسل بلادر و حجامت بشرط یا بی شرط و داغ کردن و گاه است که حدوث صرع از صفرا می باشد

و آن نادر است علامتش صفرة لون وجه و عینین و التهاب و شده و اختلاط عقل و کثرت اضطراب در مرض که
بالفعال او تاثیر می شود و آن را ام الصبیان میگویند ... زیرا که مرض ایشان باتب ... باشد
علاجش استفراغ صفرا است بمطبوخ فواکه و مانند آن و تبدیل مزاج باشربه بارده مقویه دماغ مثل شراب ...
و شراب ... و شراب نارنج و مشمومات و سعوطات و طلیه بارده و دهن بنفشه و شیره تخم کدو ... و مالیدن اطراف
و در صرع کودکان ... مرضعه کنند باغذیه لطیفه ... چون ... مقشر و نخود و ... و بادام
و از حرکت و اضطراب از جماع و ... و از مولدات شیره ... غلیظ یا ... مواظبت کنند از چیزهای
ترسناک و مخوف و غضب و آوازهای عظیم ... و بد هضم و تکلیف کنند او را بریاضت
قبل از طعام و منع کنند از حرکت بعد از طعام و ... از تناول ... افتیمون و تشمیم سداب و سایر
ملطفات و ... بماء العسل و گاه است که صرع حادث میشود از گزیدن عقرب چون نیش او بعصب
رسد و بواسطه کیفیت ردیه سمیه مرتفع بدماغ شود علامتش حدوث صرع است بعد از گزیدن آن علاجش در باب
لدغ عقرب مذکور میشود و گاه است که حدوث بسبب حب القرع و دیدان ... از جهت ارتفاع بخارات
ردیه سمیه بدماغ علامتش صفرة لون و سیلان لعاب از دهن در وقت هیجان جوع و وجع بطن و حکه
بمقعده ... در وقت جوع و خلاء معده علاجش در باب دیدان مذکور میشود و گاه است حدوث آن
بمشارکه رحم است و اکثر آن در وقت حمل و احتباس طمث میباشد و بعد از ولادت زایل میگردد و گاه است که
بمشارکه طحال حادث میشود علامتش عظم طحال و صلابت و وجع است و بمشارکه مراق ... بواسطه
سده که در عروق آن حادث میگردد و موجب فساد و عفونت خلط در آن میشود و بخارات ردیه آن
بدماغ میرسد علامتش آن حشا حامض و قلة طعام غیر منهضم و التهاب ... اضطراب در مراق است علاجش
این انواع علاج آن اعضاست و واجب است مصروع را اجتناب از امتلاء و بدی هضم و کثرت شرب شراب
و استعمال البقولات و غذاهای غلیظه رطبه و لحوم عسره الانهضام مثل گوشت گاو و ... و ...

وباقلا

و باقلا و گزر و ترب و شلغم و بادنجان و عدس و خرما و کردکان و از خردل و کرفس و جمیع مبخرات
و از خوردن آب بسیار و افراط نوم و یقظه و از گرما و سرما بحث و نگاه کردن از بلندی به پستی
و نگاه کردن بآب روان و اشیاء و چیزهای براق و نشستن در گرد باد و از جماع و حمام کردن
و در حمام بسیار نشستن و اغتسال بآب گرم یا سرد و از سواری و سبب دوانیدن و از استماع
اصوات عظیمه هایله مثل آواز شیر و رعد نافع است مصروع را انتقال از بلده ببلده که اجرو
ابس از آن باشد باب ... در سکته و آن مرضیست که معطل میسازد اعضا را از حس و حرکت سوای
اعضای تنفس که حرکت آن در بقاء حیوة ضروریست و سبب آن سده ایست کامله تامه در بطون
دماغ که مانع ایصال روح حیوانی از قلب بدماغ و نفوذ روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این
سده یا از بلغم غلیظ لزج است یا خلط دموی اما سده که حدوث آن از بلغم غلیظ لزج است علامتش
سبات و ثقل راس و دوار و طنین و دوی و ظلمه بصر و بیاض لون و ترهل بدن و کثرت
آب دهن و بینی و برودت اطراف و اختلاج جمیع بدن و استلقای بر قفا است و سکته گاه است
که با خرخره و کف زدن می باشد و این دلالت بر صعوبت علت و عجز قوه محرکه اعضای تنفس و حصول خناق
حار غریزی و غلیان حار ناری می کند و گاه است که بی خرخره و کف زدن و تنفس محسوس است
و صاحب این شبیه بمیت است و هرچند در این نوع امید داری بیشتر است علاجش دشوار است
چنانچه بقراط گفته که السکته اذا کانت قویه لم یبرا صاحبها منها و ان کانت ضعیفة لم یسهل
بردها و فرق میان او و میت این کنند که پنبه زده بر بینی او نهند اگر حرکت کند زنده است و اگر
مرده و در مردمک چشم او نگاه کنند اگر عکس غایب باشد مرده است و اگر عکس غایب نباشد زنده است علاجش
که اولا پر مرغ را بروغن زیتون یا روغن سوسن تر کنند و بایارج فیقرا آلوده کنند و در حلق او کنند
تا قی کند و بعد از آن تریاق فاروق و انقردیا و حب جنیا و مثرودیطوس از هر کدام که باشد بمقدار

یکمثقال در ماء العسل حل کرده در گلوی او ریزند و اگر ابتدای خناق باشد انیسون و رازیانه و زیره کرمانی جوشانیده
وصاف کرده گلقند قند آب را در آن حل کرده در گلوی مسکوت ریزند یا یکمثقال جند بیدستر با ماء العسل
و سکنجبین عسلی وجور سازند و معطسات مثل شونیز و کندش و فلفل کوفته در بینی او دمند و زهره کلنگ و
آب مرزنگوش در بینی او چکانند و مشمومات حاره چون مشک و عنبر و سداب و قرنفل و لطوخات
متخذه از حشایش مسخنه مثل شبت و مرزنگوش و درمنه ترکی و فودنج و زرنباد و اکلیل الملک و
صعتر و قیسوم استعمال نمایند و بعد از تراشیدن سر تسخین راس کنند بضمادات مسخنه چون خردل و فلفل
و دال (؟) و جوزبوا و دارصینی و ادهان حاره مانند روغن سداب و روغن زیتون که در آن جاوشیر
کوفته و جند بیدستر و جاوشیر و فقه کهنه باشند و بطلیه حاره مثل جند بیدستر و فلفل و فودنج
و زنجبیل و کندش و شونیز و قرنفل و فاقله و کلاه از نمد گرم بر سر او پوشند تا به آنجا گرم کرده
بر بالای او بگذارند تا گرمی آن بدماغ رسد و جذب ماده کند و از پس با حقنه (؟) بطبیخ حاره متخذه از
حشائش و بر نخاع و شبت و قنطوریون رقیق و سداب خشک و بیخ انجره کوفته و تخم کرفس و آب کاسنی (؟)
و روغن زیتون و شکر سرخ و مقل و تربد و بوره ارمنی و شحم حنظل و سقمونیا و بعد از آن روز منضج تا چهار روز
تنقیه بدن و دماغ کنند بفصد اگر واجب باشد و باسهال بایارجات و حبوب مذکوره در صرع و بلغم و
بعد از تنقیه غرغره بطبیخ حاشا و فودنج و صعتر و زوفا با سکنجبین عسلی نافع باشد و غذا نخود آب بکوه (؟) ابزار
با کبوتر بچه و سبزه و قرطم و دارچینی و فلفل و امثال آنکه حدوث آن از خلط دموی است علاجش حمرة وجه
با امتلاء نموده و عرق جبین و امثال عروق و تنفس او فرو است علاجش فصد قیفال و حجامت ساق
و اخراج دم بقدر قوه بعد از آن تنقیه دماغ بحب بنفشه و حقنه معتدله و غرغره بسکنجبین و آب گرم یا
بماء العسل و غذا ماش مقشر و نخود و درست با جوانب (؟) و دارچینی و کاهو است که سکته حادث میشود از ورم
دماغ علاجش حمی و ثقل راس و اختلاط عقل و صداع است و سکته که بعد از ضربه یا سقطه واقع بر راس

حادث میشود از ین قبیل است علاجش فصد و اخراج دم انکه بحسب قوه و تقویه مزاج دماغ بمشمومات و
سعوطات بارده و اطلیه مقوی دماغ و بقیه علاج آن در سرسام مذکور شده باب بیست و ششم در فالج و استرخا
بدانکه در طول بدن بسبب اکثر انصباب خلط بلغمی است از بطون دماغ بمبادی اعصاب نخاع و بواسطه
انسداد دماغ قوه حساسه و متحرکه میشود از نفوذ در آن اعصاب و اگر نفوذ کند اعصاب بسبب فساد
مزاج برودت و رطوبت از آن متاثر نشود علامتش قلت عطش و کثرت نوم و بسیاری آب دهن و بطلان
حس و حرکه و بطؤ و تفاوت نبض و بیاض و فجاجه قاروره علاجش اول تلطیف ماده است بماء الاصول
یا بجلاب یا انیسون و رازیانه و بادرنجبویه و کاوزبان و ماء الاصول و سوس و گلقند قند آب بعوض آب و غذا ماء العسل
یا شربت نبات یا گلاب اگر مریض طاقت داشته باشد و الا نخود آب با جوانب و دارچینی و فلفل و بعد از نضج
تام تنقیه بدن بحقنه حاره و حبوب مخصوصه آن مثل حب صبر و حب منتن و حب شیطرج و بعد از تنقیه ترنجبین
غرات و اعضای فالجی و مؤخر دماغ بادهان حاره محلله مقویه اعصاب مثل روغن بیدانجیر و روغن بابونه
و روغن قسط و روغن زیتون و روغن سوسن و روغن فرفیون و روغن سداب و نفط سفید و نعطیس
بمعطسات قویه و تشمیم ریاحین حاره و تناول تریاق فاروق و مثرودیطوس و انقردیا و مرزنجوش
تنقیه بجلنجبین و مضغ مصطکی و کندر و زنجبیل و قرنفل نافع است و اگر فالج بحرارت باشد سر او از آنست
و اولا تسکین حرارت نمایند بسکنجبین ساده و شراب سیب و امثال آن و غذا ماش مقشر و نخود و دورست و
شوربا بادام و بعد از آن علاج فالج کنند چنانکه مذکور شد و باید که مفلوج اجتناب از مسکرات و جماع
مرطب و پرهیز آب گرم بر سر و تناول طعام شبانگاه و در طب قدیم مذکور است اوا ارد ستان ولا
یعیبک فالج فلا تنم الا و لطخک خفیف دیگر فالج مطلق کاه است که عارض میشود بسبب قطع عضوی در
عرض و آن علاج ندارد و گاه است عارض میشود بسبب سده او منافذ روح بواسطه ورم حار در نخاع علامتش
وجع و تمدد و حمی لازم است علاجش فصد و تضمید موضع نخاع متورم در ابتدا برادعات صرف چون صندل و

حرشیف با عنب الثعلب و آب عنب الثعلب و در ترید رادعات مخلوطه برخیات چون آرد جو با آب
کشنیز و روغن گل و در انتها برخیات محلله چون بابونه و برگ چغندر با روغن گل و موم سفید و گاه است بسبب
ورم بارد و نخاع عارض میشود علامتش حمی لینه و قلت وجع است علاجش تضمید بخوب الغار و میعه یابسه و جوز او
و جند بیدستر با روغن قسط و موم گاه است بسبب سقطه و ضربه حادث میشود و حدوث آن اگر فوری باشد
دلالت بر قطع عصب میکند و علاج ندارد و اگر بعد دو روز زیاده بود دلالت بر انصباب ماده و ورم کند
علاجش تنقیه بدن بفصد و اسهال و تقویت عصب بتضمید موضع ضربه با ضمادهای مقویه محلله چون جاوشیر
و جند بیدستر و فرفیون و روغن زیتون با موم که جهت (؟) و گاه است که حدوث آن بسبب سوء المزاج بارد رطب
ساذج است موجب فساد عضو شده بحیثیتی که روح در آن نفوذ نتواند کرد علاجش تقدم اسباب برودت
مرطبه از دخول ماء فایح مثل شنا کردن آب در غایت برودت و مسافرت در برف و نشستن در آب سرد
علاجش تبدیل مزاج عضو است بادویه مسخنه و گاه است که حدوث آن بسبب دفع ماده از بعض اعضا چون امعا
در جسم رسیدن بجای آن در دماغ و اعصاب و اکثر وقوع این نوع در قولنج باشد علاجش تقویه عضو و منع ماده است
از انصباب بتضمید بضمادی مرکب از بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک و رب السوس و آب کاکنج و تمریخ
بادهان معتدله الحراره مثل روغن نرگس و روغن سوسن و روغن گل باب بیست و هفتم در تشنج و آن علتیست
حادثه در عصب که بواسطه آن عضو بمبداء خود متحرک و منقبض گردد و قبول انبساط نکند و سبب آن
یا ماده بلغمی غلیظ است در فرج اعصاب نفوذ کرده و موجب زیادتی عصب در عرض و نقصان در طول
گشته و این نوع را تشنج امتلائی گویند علامتش ثقل و تمدد و علیه و امتلاء نبض و غلظه قاروره و بیاض لون
و لین ملمس و قلت عطش و کثرت نوم و استرخاء اعصاب و حدوث آن دفعه باشد علاجش تنقیه بدن بدواء
بعد از نضج تام بحب ایارج و حب صبر و تمریخ بادهان حاره و استعمال اغذیه و اشربه حاره و یا بیبوستی که
عارض اعصاب شده و بواسطه جفاف عضله بمبداء خود منجذب گشته و نقصان در طول و عرض پیدا شده

علاجش تقدم اسباب مجففه است مثل استفراغات کثیره و سهر و جوع و حمی محرقه و آنکه بتدریج اندک اندک
حادث شود و عضو لاغر گردد و این نوع را تشنج یبسی گویند و فالب علاج حیث که از ادویه بیابان (؟) و شبابان
علاجش ترطیب بدن و عضو متشنج است بانواع مرطبات از اغذیه و اشربه مثل شیر تازه و پاچه بره
و برغاله و ماهی تازه و پالوده قندی بروغن بادام و ماء الشعیر نخود و سبزه و اسفاناخ و کدو و شراب بنفشه
و شراب نیلوفر و شراب خشخاش و تدهین اعضا بروغن بنفشه بادام و روغن کدو یا مغز ساق گاو و پیه مرغ
و موم سفید و تضمید بنفشه و خطمی و آب جو و لعاب بزر قطونا و روغن کدو و تطلیل بنطولات مرطبه
چون بنفشه و برگ کاهو و جو کوفته و خطمی و برگ بید و کدو و نیلوفر و گاه است که تشنج حادث میشود
بسبب موذیه که عصب بواسطه دفع آن بمبدا گریزد و متشنج گردد و آن یا خلط حار است یا برودت
شدیده یا کیفیت سمیه حاصله از گزیدن جانوران زهرناک و از خوردن ادویه سمیه یا فساد طعام در
معده یا خلطی در جسم و اعضای عصبانیه مثل مثانه و اوعیه منی یا دیدان یا حر آتشی یا ورمی حادث در عصب
علاجش دفع سبب و منع اذیت است از عصب پس اگر سبب خلط حار بود علاجش استفراغ آن خلط
است و اگر سبب برودت شدیده باشد استعمال ادهان و نطولات و ضمادات حاره و علاج سایر
اسباب مذکوره در موضع هر یک مذکور است باب بیست و هشتم در تمدد و کزاز تمدد عرضیست که مانع قوه
محرکه باشد از قبض اعضا که از شان آن انقباض باشد و آن ضد تشنج است و کزاز بمذهب بعضی
تمدد است مرکب از دو تشنج متضاد که عضو را ایشان پس کشد و بمذهب بعضی تمدد است که ابتدا
از عضلات ترقوه کند و گردن را ایشان پس یا هر دو جانب کشند و کزاز در اسباب شریک یکدیگرند
از این حیثیت که حدوث هر دو از امتلاء و از یبوست و از موذی که عارض اعضای عصبیه شود و از
اورام میباشد و مخالفند از حیثیت آنکه تشنج نادرا از ریح میباشد و کزاز از ریح حدوث بسیار میباشد
و در تشنج یبسی نقصان در طول و عرض بوده و در تمدد و کزاز یابس نقصان نمیباشد الا در عرض و علامات

و معالجات آن در باب تشنج مذکور شد باب پنجاه و سوم در رعشه و آن علتیست حادثه از عجز قوه محرکه از تحریک عضله
یا اثبات آن بر سبیل اتصال و در این مرض حرکات ارادی یا ثبات ارادی با حرکات غیر ارادی مختلط
میگردد و سبب آن یا در قوه است یا در آلت یا در هر دو اما آنچه در قوت سبب آن یا خوف است یا
غم یا حزن یا غضب یا نگاه کردن بجای هولناک یا کثرت جماع یا امتلا یا کثرت جوع علامتش
وجود سبب متقدم است علاجش ازاله سبب و خواب و راحت و آسایش و تقویت عصب اما آنکه در آلت است
سبب آن یا سوء المزاج بارد است که عارض عصب شده و مسترخی ساخته لیکن استرخا ناقص غیر تام چه
رعشه که واقع میشود از ادمان شرب خمر و از آشامیدن آب سرد یا افراط و بعد از جماع و ریاضت علامتش
تقدم سبب است علاجش ازاله سبب و ترک شرب و تبدیل مزاج با غذیه حاره مثل نخود آب و کبوتر بچه
یا ادویه حبی و فلفلی و تدهین منابت عصاب بروغن قسط و روغن زنبق و استعمال حمام حار معرق و
مانند آن و یا سدده ناقصه حادثه از اخلاط لزجه غلیظه در عصب که بواسطه آن قوه محرکه نفوذ تمام نتواند کرد
علامتش و علاجش در فالج مذکور شد و تناول ناخن تازه و دماغ خرگوش در این علت بغایت مفید است
یا جفاف عصاب است بواسطه استفراغ کثیر یا غیر آن علامتش تقدم سبب نحیف و لاغری و تشوش
و نشف کردن روغن است بزودی علاجش ترطیب عصاب چنانچه در تشنج یابس مذکور شد
و اما آنچه در هر دو است حدوث آن بسبب اذیت عصب است و ضرر آن متأدی بقوت گو
و آن یا از گزیدن جانور زهردار یا از سرما یا حث و یا از گرما یا حث علامتش وجود سبب است
علاجش ازاله سبب و تدارک باقی اثر است باب پنجاه و چهارم در خدر و آن علتی است که احداث
فتور کند در حس لمسی یا از روی نقصان یا بطلان و حدوث آن یا بسبب ضعیف که از کسر یا خلعی که
موجب تغیر مهره آن از موضع طبیعی شده باشد و ما یا تنگی رشته عصبی که در آن عضو است منضغط گشته
و مسالک روح منسد شده یا از جلوس بر عضوی یا از بستن عضوی حادث باشد علاجش جبر عظم مکسور و رد عضو

مراق

مخلوعت بموضع طبیعی و تغیر جبائر جلوس و حل رباط و یا بسبب سده است و آن بواسطه عصب از خلط خام
غلیظ بارد که مانع قوت حسی شده از سلوک در آن عصب یا از فضله دماغ عصب آن منحصر شده
و مسترخی گشته و مجاری قوه حسی را مسدود ساخته علامتش ترهل بدن و بیاض لون و کدورت حواس علاجش
علاج فالج است که سبب آن برودت و رطوبت باشد یا از خون سیاه که از امتلا ساخته و مجاری روح
حیوانی را بسته علامتش حمره لون یا میل بسواد است علاجش فصد و تقلیل غذا است و یا بسبب سوء المزاج
بارد مجمد است که جوهر عصب را غلیظ ساخته چنانچه روح در آن نفوذ کما ینبغی نتواند کرد علامتش غلظه و کثافت
و صلابت عصاب و انتفاع بمسخنات است علاجش تلیین عصب بادهان حاره و آب گرم و تبدیل مزاج
با ضمده و نطولات مسخنه و مانند آن و یا بسبب یبوست و جفاف که بواسطه اجتماع و انطباق لیف
عصب مسالک روح را منسد ساخته علامتش علامات تشنج یابس است و علاجش علاج آن و یا بسبب سموم بارده است
مثل افیون یا عصاره شوکران یا گزیدن مار و عقرب که مزاج روح را غلیظ یا فاسد ساخته باشد علامتش تقدم سبب است
علاجش خوردن تریاق فاروق و آنچه مخصوص اسم است چنانچه در مقاله سموم مذکور خواهد شد باب پنجاه و پنجم
در لقوه و آن علتیست که سبب آن یک جانب رو بجانب غیر طبیعی منجذب شود و چنانکه قادر بر انطباق
شفتین و جفنین نباشد و بر پس منفتح اشیا ظاهر گردد و سبب آن یا تشنج که از جانبین است که جانب دیگر
بدو منجذب شود علامتش قلت آب دهن و تمدد جلد جبهه و میل آن بجانب بالا رفته است و یا استرخا که چون
جانبی مسترخی شود جانب دیگر بدان مایل گردد علامتش کدورت حواس و ضعف حرکت و لین لمس جلد و انحدار
جفن و تقطیر و سیلان دموع از جانب استرخا علاجش آنست که مفلوج را تا روز سیم بعلاج تحریک نکنند
و در این ایام بماء العسل یا نخود آب لبشره و قرطم قی کار نمایند بعد از آن اگر تشنجی باشد علاج تشنج کنند
و اگر استرخا بود علاج فالج و استرخا و لکن واجبست که تعجیل کنند در استعمال دوای حار مجفف که بواسطه
استفراغ خلط لطیف رقیق تغلیظ باده کند و موجب تجفیف و موت عضو گردد و بر دانست که لکن

او در خانه تاریک باشد و همیشه جوز بوا و قرنفل و دار فلفل و دار چینی در دهن نگاه دارد و مربای زنجبیل
پرورده بهر صباح و مسا تناول نماید و استعمال اطریفل و معجون ها و ادهان بقراط عسل کنند و غرغرات
متخذه از ورمه زرد و ریحان مرزنگوش استعمال نماید و روغن مرزنگوش با
عصاره مرزنگوش یا عصاره شهدانه یا عصاره کبیکج یا روغن سوسن یا روغن قسط
سعوط کنند و گفته اند که چون در مرهم سکنجبین
سعوط کنند در شود و غرغره ماء العسل و گفته اند که
و از مضوغات جوز بوا و عاقرقرحا کنند
عظیم باشد و نفع تمام باب پنجاه و ششم در اختلاج و آن حرکه است از جنس حرکه سریع متواتره که حرکت
حرکه از حادث او باشد و سبب آن ریح غلیظ بخاری است که در رطوبت غلیظه لزجه متولد شده باشد
و بواسطه غلظه از مسام بیرون نتواند رفت و قوه دافعه طلب دفع آن کند پس میانه ایشان مدافعت واقع
شود تا آنگاه که حرکه اضطراب عضو از آن اللطیف شده متحلل گردد اند و فرق میانه اختلاج و رعشه آنست
که رعشه در اعضای مرکبه بحرکت ارادی متحرک باشد واقع میشود و اختلاج در هر عضوی که ایشان را
و انقباض بود مثل عصاب و عروق کبد و طحال و رحم و در رعشه میل عضو بجانب سفل است و در اختلاج
بجهات مختلفه یا بی الفوق و بدانکه اگر اختلاج عام بود جمیع بدن منذر بسکته یا کزاز است و اگر دائم
در مراق بود منذر بمالیخولیا و صرع و اگر دوام او در وجه بود منذر بلقوه باشد علاجش تکمید عضو است
بکمادات مسخنه مثل سپوس و نمک گرم و تدهین با دهان حاره مثل روغن بابونه و روغن قسط و
اگر با مثال این معالجات زایل نگردد تنقیه بدن نمایند از بلغم غلیظ بمسهلات مذکوره در فالج
و احتراز از شرب آب یخ و شراب بسیار و از جمیع مبردات و منفخات و از اغراض نفسانی در این
علت واجبست باب پنجاه و هفتم در زکام و نزله سیلان فضول رطبه را از دماغ بجانب منخرین زکام گویند

و بجانب حلق نزله و حدوث آن یا بسبب سوء المزاج حار است که عارض دماغ شده و از اسباب
خارجه مثل اثر حرارت آفتاب یا تشمیم رایحه مشک و عنبر و سیر و پیاز یا وضع ادهان حاره بر سر یا تناول اشیای
حاره مثل سیر و پیاز و خردل که دماغ بواسطه این اشیا متسخن شده باشد و فضلات لطیف رقیق
گشته بجانب منافذ منصب شود علامتش سوزش و خارش بینی و حمره چشم و تقدم سبب است علاجش تبرید دماغ
بدلست اگر ممکن باشد بفصد و اسهال و استعمال اغذیه مبرده مثل ماش مقشر یا شیره بادام و سعوطات و اطریفل
معتدله مثل خشخاش و عناب و نطولات و مشمومات بارده و استحمام با آب نیم گرم و استنشاق
ادهان بارده و غرغره بطبیخ عدس و کدو و خشخاش و کشنیز و منع و بخور کردن کافور
ممنوع دارند که و یا بسبب حرارت نفس و امتلا یا حرارت خون و گاه باشد که با حرارت جمیع بدن باشد
علامتش بیان علامات مذکوره است با سرخی نبض و صفرت قاروره علاجش فصد است اگر واجب باشد
و تلیین طبیعت و تدهین یافوخ و مقعد بادهان بارده و تبدیل مزاج بنحوی که مذکور شد و یا بسبب سوء المزاج
بارد است که عارض دماغ شده از اسباب خارجه مثل آنکه آب سرد یا هوای سرد بر سر رسد و مسام از آن منسد
سازد و بخارات تحلیل نتواند رفت پس غلیظ گشته برطوبت شود و بجانب بینی منعکس گردد علامتش
تقدم سبب است علاجش تسخین سر بکمادات مسخنه و قطع سیلان به تبخیر عود خام و لادن و قسط و شونیز
ممنوع دارند که از استعمال نطولات و مشمومات حاره و یا بسبب برودت نفس دماغ است که باشد
از نضج غذا و قادر بر تحلیل ابخره متصاعده نباشد پس رطوبات گشته متوجه بنازل شود علامتش
کلال حواس و ثقل راس با حرارت و استراحت بمسخنات است علاجش تسخین سر بکمادات و نطولات
حاره و تشمیم مشک و عنبر و شونیز بریان کرده و در لته کتان بسته و یا بسبب امتلا جمیع بدنست و
ارتفاع ابخره بجانب راس و امتلای راس از آن و این بر چهار نوعست اول آنست که بر آن صفرا غالب باشد
علامتش صداع و عطش و حرارة و تلخی دهن و سوزش بینی و

وسیلان دموع است علاجش تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و امثال آن و تقلیل غذا و اقتصار بر ماء الشعیر
و تغلیظ ماده بمثل شراب خشخاش اگر رقیق بود و مضمضه بطبیخ خشخاش و عناب و عدس و اگر سده در مصفاة
باشد و خلط بجانب چشم روان شود ... نبات و کاهو و کشنیز و عنبر بخور کند نوع دوم آنست که بر
آن بخارات دمویه غالب باشد علامتش حمره چشم و ثقل رأس و کدورت حواس و حرارت دهان و
سوزش و خارش لثه در ویست علاجش فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقلیل غذا و تغلیظ ماده بشراب
عناب و خشخاش اگر رقیق باشد و اگر سده باشد تنجر لسبنی و کاهو و عدس و عود و اکحلات باب
حشایش لطیفه مثل بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک نافع بود نوع سیم آنست که بخارات بلغمیه غالب
بود و این اسلم انواع است علامتش ثقل رأس و کدورت حواس و تغیر ... لسان در جواب
و در وقت تناول طعام و عدم ادراک طعوم است علاجش تلیین طبیعت بجلاب مرکب ... اصل السوس
و زوفا و انجیر خشک و کلقند و تنجر و اکحلات باب حشایش حاره و تنجر لسبنی و کاهو و عدس و شکر
سرخ اگر سده باشد نوع چهارم آنست که بر آن بخارات سوداویه غالب باشد و این نادر است علامتش
جفاف ... و صداع و ثقل رأس و ادراک رایحه عفونت و دخان از هر چه بوید علاجش اکحلات
باب حشایش رطبه مثل بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو و غذا ماء الشعیر و پالوده قندی و اگر
سده باشد تنجر نقبند و ... سعوط کردن شوربریان کرده منقوع در سرکه کهنه
یک شبانروز و کوفته با اندکی روغن زیتون سده را از جا بگشاید و بخار سرکه کهنه بر سنگ تفته ...
مفتح سده حاره است و ادویه مانعه سیلان نوازل یعنی زعفران و شیره خشخاش حل سازند و بر پیشانی طلا کنند
و بدان اکتحال نمایند و اکتحال بحضض قطع سیلان نوازل بچشم کند و نشاسته و انزروت و آب برگ
عنب الثعلب ضماد سازند منع سیلان نزله کند گلاب با قماع الرمان کوفته بر صدغین ضماد سازند
منع نزله کند شستن چشم بگلاب نافع نزله بود و ضماد حشیش برگ حنا با گشنیز تر بر صدغین دفع نزلات

کند و ملازمت حمام در اول نزله بارده مضر است و در آخر آن نافع و در نزله حاره مطلقا نافع است سکنجبین و تخم
انفع عطسه در اول مضر و بعد نضج نافع است و بعد از نضج نافع و تقلیل غذا و شراب و نوم ... است
از امتلاء و تخمه در جمیع انواع نزله و زکام واجب است و میل ... ماده بجهة مخالفت خصوصا در نزله
حاره بمعطسات و محافظت اعضاء سینه از انصباب ماده بدان بمعرقات و مغلظات از اغذیه
مثل شیر جو و باقلای مقشر کوفته بشیره بادام و اسفاناخ و ... بشیر خمیر بنفشه و شراب خشخاش و
شراب عناب و شراب بنفشه و دیاقوذا نیز از واجبات است مقاله دوم در امراض چشم و در آن چهل و پنج باب است
باب اول در جرب و آن نیز چهار نوع است نوع اول آنست که در اندرون جفن اندک خشونتی ظاهر شود
و با دمعه و حمره بسیار بود و اکثر حدوث آن بعد از رمد باشد و این نوع را جرب منبسط گویند و
سبب آن ماده بورقیت که بجفن منصب شود یا غبار و دخان که بچشم رسد علاجش فصد قیفال است
و اسهال بمطبوخ هلیله و تکحل بشیاف احمر لین و ابیض لولوئی بعد از آن احمر حاد و کحل ... اگر
ضرورت باشد نوع دوم آنست که خشونت باطن جفن اکثر از نوع اول بود و حمرت و غلظ کمتر
با آن وجع و ثقل و دمعه باشد و این نوع را ... گویند و سبب آن بخارات اخلاط حاده متعفنه است
... و داخل جفن محتقن شده باشد و ... علاجش استفراغ بدن است
بفصد قیفال و اسهال بمطبوخ افتیمون و تلطیف غذا و تکحل به برود بنفشه و ابیض و شیاف احمر لین
و در این هر دو نوع اکتحال بشیافات حاده در غایت ... خصوصا قبل از استفراغ بدن و حک جایز نیست
مگر آنکه از اثر دواء یابس حاصل باشد و جالینوس گفته که اگر جفن را باز گردانند و مازو کوفته و بیخته
بر آن افشانند و ساعتی همچنان بگذارند و بعد از آن چشم شسته خواب کند جرب را بالکلیه
زایل گرداند چنانکه دیگر باره معاودت نکند و بهترین چیزی از برای جرب است نوع سیوم آنست که خشونت
مرض و خشونت زیاده از آن هر دو نوع بود و در اعضا همچو دانه انجیر در باطن جفن ظاهر شود و این نوع را

تینی گویند و سبب آن فساد و حدت ماده و احتراق اوست علاجش اولا استفراغ بدن و دماغ است بفصد
و اسهال بمطبوخ افتیمون بدفعات و تلطیف و تدبیر بعد از آن اکتحال بشیاف احمر حاد و باسلیقون
و شیاف اخضر و امثال اینها و اگر باینها ازاله آن نشود به نبات یا برند یا برگ انجیر یا آنچه که آنرا
وردی خوانند با آهستگی حک کنند تا خشونت زایل گردد و بحال صحت آید و بعد از آن آب زیره و نمک
در چشم بچکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل بر چشم ضماد کنند و روز دوم ... شیاف
... مغسول در چشم کشند و اکتحال بذرور صفر و غیره و شیاف ابیض و شیاف انار ...
و اندمال قرحه حادثه از حک نافع است نوع چهارم آنست که صعوبت خشونت و حکه عظیم تر از نوع
سیم باشد و با آن وجع و صلابت نیز بود و چون جفن را باز گردانند سیاه و تیره رنگ نماید و بر
بالای آن ... باشد و این نوع بدترین انواع جرب است و بزودی زایل نگردد و سبب آن ماده سوداوی
متعفن است علاجش استفراغ بدنست بمسهلات سوداوی و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه و غرغره
بایارج فیقرا و تلطیف غذا و بعد از آن حک ... که در نوع سیوم مذکور شد و واجبست که در جمیع انواع
جرب مداومت حمام و اجتناب از غبار و دخان و دود و غضب و کثرت کلام و طول سجود و ...
جیب و از جمیع مهیجات باب دوم در برده و آن رطوبت بلغمی که غلیظ شده باشد و ملتصق شده در جفن
مانند ... علاجش استفراغ بلغم است بحبوب منقیه دماغ و غرغره بایارج فیقرا و تلطیف غذا و استعمال
ضمادات مرکب محلله از اشق و بارزد و ... و صمغ البطم و سرکه و روغن زیتون و اطلا از ... سوس
و اگر باینها منحلل نشود کحالان شکافند که برده میل بکدام طرف دارد از آن طرف در عرض بیشتر
بشکافند و بکفچه ... این علت ساخته اند بیرون آورند و چشم را باب گرم بشویند و ذرور اصفر
بر جراحت پاشند باب سیوم در تحجر و آنرا ... نیز گویند و آن ... صلب و کوچک در جفن و
سبب آن فضله غلیظ سوداوی است از ماده برده بواسطه آنکه لطیف آن تحلیل رفته و غلیظ

باقی مانده منجمد و متحجر گشته و حدوث آن بیشتر از تناول اطعمه غلیظه است یا از امتناع تحلل بخارات علاجش
استفراغ اخلاط غلیظه سوداویه است بحبوب مسهله آن و تلطیف غذا و استعمال طلاء مرکب از اشق و
کاو و موم و روغن بنفشه و بادام پس مرهم دیاخیلون و اگر باینها زایل نگردد جفن را باز گردانند و بنشتر
سر آن را بشکافند و بناخن بفشارند تا بیرون آید و باب گرم بشویند و ذرور اصفر یا برود بنفشه بر آن
افشانند باب چهارم در التصاق و آن چسبیدن جفن است بملتحمه یا بقرنیه یا بهر دو یا چسبیدن هر دو جفن
بیکدیگر و این گاه است که در یک کنج چشم حادث شده و گاه در میان چشم و گاه باشد که ... بالکلیه چشم
بسته میشود و سبب آن یا قرحه حادثه است در عین یا در جفن یا در هر دو چون ... چشم بر هم داشته
باشد یا خرق قرنیه یا ملتحمه یا قطع جفن که کحال در حالت برداشتن سبل یا بریدن ظفره یا حک
جرب بزیره و نمک داغ کرده باشد و رعایت آنچه واجبست نکرده باشد علاجش در ابتدا چون
معلوم شود که التصاق خواهد بود آنست که روغن بنفشه بادام یا روغن گل در چشم بچکانند و فتیله را
بروغن چرب کرده در میان جفن و ملتحمه نهند و دواهای خشک که بکشند مانند سرمه و توتیای مغسول
و شادنج مغسول بر آن بپاشند و اگر التصاق شده باشد میل را در اندرون چشم کشند و جفن را
بردارند و موضع بر هم چسبیده را بدان آلت که ناخنه بر میدارند از هم بگشایند با احتیاط چنانکه
آسیبی بقرنیه نرسد پس باب زیره و نمک بشویند و فتیله از پنبه کهنه بسازند و بروغن گل و زرده
تخم مرغ بیالایند و در چشم نهند روزی دیگر احتیاط کنند اگر تمام گشاده باشد دیگر با فتیله بهمان
دستور استعمال نمایند و اگر چیزی مانده باشد بگشایند و همچنان آب زیره و نمک در چشم بچکانند و فتیله
بهمان دستور حمل نمایند و اگر التصاق بقرنیه باشد که میل در اندرون چشم نرود کنج چشم را بشکافند و
میل را در اندرون فرستند و بمقراض از هم بگشایند و لیکن علاج آن در غایت صعوبت باشد و در بریدن
آن مخاطره بود باب پنجم در شتره و آن کوتاهی و بازگردیدن جفن است ... که جفن ...

جفن بنحوی کمی شود که منطبق نتواند شد و بیاض جفن را نتواند پوشانید و سبب آن یا خلقت و آن قابل علاج
نیست و یا قطع جفن و بد خیاطه آن و یا لحم زاید و یا غدد نابته در جفن یا تشنج یا استرخاء عضله جفن است
علاجش آنچه سبب آن قطع جفن و بد خیاطه است تا آن که آن موضع را بشکافند و نیکو تر بدوزند و مرهم
سفید آب و مرهم منبته لحم استعمال نمایند تا گوشت بر رویاند و این حالت از تعذر نیست و آنچه سبب آن
غده است بعلاج دستوری که در بیرون دیگر مذکور شد علاج کنند و آنچه سبب آن لحم زاید است اگر بدارو های
تیز چون شیاف احمر حاد و شیاف اخضر زایل نشود فبها و الا بمقراض برند و دارو های تیز
چون باسلیقون و کحل روشنائی بپاشند و یا برزه و زنگار داغ کنند تا معاودت نکند و آنچه سبب آن
تشنج عضله جفن بود علاجش اگر امتلائی بود استفراغ بلغم و تبرید بادام و علاج رطبه مثل روغن بادام
و روغن نرگس و روغن سوسن و اگر تشنج یبسی باشد استعمال حمام معتدل و نطولات مرطبه و ادهان
مرطبه ملینه و اغذیه و اشربه مرطبه و تضمید بنفشه و خطمی و اشربه نافع بود و آنچه سبب آن استرخاء عضله بود
ادویه قابضه مقویه چون اقاقیا و مرد و شیاف مامیثا و برگ مورد و کحل ضماد کنند باب
ششم در شعیره و آن ورمی است مستطیل مانند شعیره که بر کنار جفن در رستنگاه مژگان ظاهر شود و سبب آن
فضله غلیظه محترقه دمویه است که بدان موضع منصب شده و متحجر گشته باشد **علاجش** اولا فصد
قیفال و حجامت و تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه و تقلیل غذا و ترک طعام شبانگاه و احتراز از اغذیه مولد
دم و مولدات سودا و در ابتدا صبر و حضض و شیاف مامیثا و کحل ارمنی با آب کاکنج طلا سازند
و در انتها مرهم داخلیون با سکبینج در سرکه حل کرده یا طلا از نانخواه یا صبر در آب حل کرده
طلا کنند یا بمقراض ببرند و بگذارند تا یک ساعت خون از او برود پس ذرور اصفر بر او بپاشند باب
هفتم در شرناق و آن زیادتی است حادث شده از زیادتی شحمیه غیر منتوک که متشبث بجفن اعلی و سبب آن رطوبت
غلیظه منصبه بجفن و در اکثر این است که صبیان و مرطوبان را بسیار واقع شود **علاجش** آنست

که چون جفن بدشواری برود چون دو انگشت ابریشم گشوده را بر بالای چشم نهند و هم کج کنند در میان هر دو انگشت
نتو ظاهر گردد و صاحب این علت از روشنائی آفتاب متأذی گردد و حکه سخت بجفن بر او غلبه کند **علاجش**
استفراغ است بالفصد یا حجامت اگر دم غالب بود و اسهال بحب بنفشه یا حب ایارج و تلطیف غذا و اغذیه
مزاج و استحمام بمیاه عذبه و کحل بغبار لولو یا باسلیقون و استعمال اطلیه محلله مثل مرکب از صبر و شیاف مامیثا
و اقاقیا و حضض و مر مغسول و اندکی زعفران با آب مورد تر و اگر باین امثال ابتهال از این مرض نشود
علاج آن دست کاری است و چنان است که مریض را بر پشت بخوابانند و میان رطوبت را بشکافند یا
چنانچه نشتر بباطن جفن نرسد و چون پیه ظاهر گردد و بلته کتان بگیرند آهسته آهسته می‌فشانند و کشند
تا تمام بیرون آید و نگذارند که بگسلد و چون تمام بیرون آمده باشد جراحت را بانزروت و دم الاخوین
یا ذرور ملکا یا پر سازند و کاغذ پاره تر ساخته بر بالای آن نهند و بر آن چسبانند و بگذارند تا کاغذ
خود از آن باز افتد و اگر جزوی از آن ماده بماند نمک در آب حل کرده بزنند تا از آن بسوزانند و اگر ورم
پیدا شود شیاف مامیثا و آب کاکنج طلا کنند **باب هشتم در سلاق** و آن غلظ جفانست و سبب آن
ماده غلیظه بورقیه است که بجفن منصب شود و جفن را سوراخ کند و بسیار مژه بجفن کند و این علت
مؤدی به تاکل و تقرح رستنگاه مژگان میگردد **علاجش** در ابتدا و زمان حدوث است که تنقیه
طبیعت کنند بنقوع فواکه و سماق را در گلاب خیسانند و صاف کرده در چشم بچکانند و برگ خرفه
کاسنی کوفته با سفیده تخم مرغ و روغن گل سرشته بر جفان ضماد کنند و صباح در حمام شوند و مداومت
حمام از انفع معالجات است و چون مرض مزمن گشته و کهنه شده باشد علاج آن فصد قیفال یا عرق
جبهه و حجامت ساق یا میان هر دو شانه است و تنقیه دماغ از خلط بورقی است بمطبوخ هلیله مقوی
بقاریقون و کحل شیاف احمر لین یا شیاف عدسی یا شیاف ابیض انزروتی و استعمال اضمده مذکوره
و حمام مع الادام **صفت** ضمادی نافع نحاس محرق نیم درم زاج سه درم زعفران و قلقطار از هر یک

کوفته و بیخته بشراب ناریسیده بر بالای جفن ضماد کنند و اگر بعد از مدتی حادث شده باشد این شیاف را در جفن بمالند
صفت آن زاج محرق و زعفران و سنبل از هر یک جزوی و نوشادر ده جزو کوفته و بیخته شیاف سازند **باب نهم در شعر
زاید و منقلب** شعر منقلب آنست که ناهموار در موضع مژگان رسته باشد و سر او داخل چشم شود و باشد و شعر زاید
موی زیادتی است که بر خلاف نسج طبیعی رسته باشد و منبت آن در غیر موضع مژگان بود و سبب آن کثرت رطوبت
عفنه است که در جفان مجتمع شده باشد **علاجش** تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله و غرغره بایارج فیقرا و تقویه
دماغ بمشمومات حاره چون عنبر و گشته نرگس و اکتحال بشیاف اشو و اکحال حاده منقیه جفن مانند شیاف
احمر حاد و اخضر و دیگر و کحل روشنائی و باسلیقون و اگر باینها فایده نشود علاجش یکی از این سه چیز باید کرد
تشمیر و الصاق و کی و نظم بپاره و نتف بمنقاش تشمیر چنانست که بیمار را به پشت باز خوابانند و در پوست
ظاهر جفن سه قلاب بند اندازند یکی در میان و یکی در جانب چپ و یکی در جانب راست و هر سه را اندکی بالا
بالا کشند و جفن را نیک بمالند تا پوست از عضله جدا شود آنقدر که باید بمقراض ببرند و بعد جراحت را
هم گیرند و بدوزند و ذرور اصفر یا ذرور ملکا بر آن پاشند و بعضی ظاهر جفن را آنقدر که خواهند بدو
دو انگشت یا بطباره بر میدارند و در میانه دو شاخه چوبی نهند و سر دو شاخه را محکم می بندند چنانچه بدو
غدا اندو زین در قرب ده روز ساقط می شود و اثر جراحت ظاهر نشود و الصاق آنست که شعر
زاید یا منقلب بدبق و مصطکی و اشق و صمغ عربی و انزروت و صبر و کثیرا و کندر محلول بسفیده تخم مرغ
و امثال اینها بموهای طبیعی بچسبانند و این عمل کاری توان کرد که شعر منقلب یا زاید زیاده از دو
و سه نباشد و کی چنانست که بموی زاید و منقلب را برکنند و جفن را باز گردانند و پاره خمیر بر دور گرد
بر فتیله نهند تا گرمی داغ بدو نرسد و سوزن را گرم کنند و بر موضع آن مو نهند و داغ کنند و زرده
تخم مرغ و روغن گل بر جفن ضماد سازند و چون آن موضع مندمل شود موی دیگر را همچنین کنند
و نیز این عمل قمتر توان که موی زاید از دو و سه بیشتر نباشد و نظم بپاره آنست که سوزن را در پهلوی

شعر زاید و یا منقلب از باطن جفن بظاهر او فرو برند و موی و سوزن را در هر دو سر ابریشم بر نهاده در سوراخ
سوزن کنند و سوزن را با آن موی بیرون کشند چنانکه حلقه آن موی بماند پس شعر زاید یا منقلب را
در آن حلقه کنند و بیرون کشند و یک شبانروز چشم را ببندند و بچسبانند تا آن سوراخ بهم آید
و این عمل نیز کاری توان کرد که موی زاید از یکی نباشد و نتف با نقاش چنانست که موی زاید یا منقلب را
برکنند و ادویه مانعه انبات مثل خون خوار پشت و زهره او و زهره بز با چند بیشتر و خایه مورچه
شیره انجیر و زهره هدهد و خون کبوتر و خون وزغ و پیه آهو هر کدام که باشد بر آن موضع طلا کنند و از منه
و نوشادر و سم خر سوخته و سرکه کهنه طلا کنند و نیم ساعت بگذارند دیگر باره موی نروید و این مجرب
و خون بکس سگ یا خاکستر با زرنیخ طلا و توتیا و صدف سوخته با قطران سرشته یا زبد البحر
بلعاب بزرقطونا سرشته طلا کردن نافع است **باب دهم در انتشار الاهداب** و آن ریختن مژگانست یا غلظت
و حمره و تقرح جفان یا بی غلظت و سبب آن یا عدم غذاست چنانچه در آخر امراض حاده صعبه میباشد
علاجش اغذیه مرطبه کثیر الغذا است و حمام معتدل و ترک استفراغ و استعمال مرطبات و دادن
مفرحات و اکتحال بکحل روشنائی و باسلیقون و حجر ارمنی صلایه کرده مغسول و یا فساد غذاست که در
رستنگاه مژگان بصفرا یا سودا مختلط شده باشد و میل بحده کرده باشد **علاجش** طلامات غلیظه بیکی از مرام
خلط مذکور است یا سوزش و خارش جفن **علاجش** تنقیه بدن و دماغ است از آن خلط و تبدیل مزاج و
تسکین حدت خلط بطلا کردن شیاف مامیثا و آب کشنیز تازه بر جفن و تدهین راس بادهان مرطبه
مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و بعد از آن تکحیل بادویه منبته شعر مثل لاجورد و استخوان خرما
سوخته و دخان کندر و پوست صنوبر و سنبل **صفت** کحلی نافع سرگین کرک سوخته و پشک گوسفند
سوخته از هر یک یک درم زعفران و مر سوخته از هر یک چهار درم شادنج سه درم کوفته و بیخته استعمال

سه درم سنبل رومی و دو درم کوفته و بیخته استعمال نمایند صفت کحل دیگر همین منفعت دارد استخوان خرما سوخته
و لاجورد مغسول و دخان کندر مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند و اگر سرگین موش با یک برده خاکستر
ن مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند جفن را باریک کرده اند و اگر سرگین خرگوش سوخته ثبت درم
با سه درم سرگین بز کوهی کوفته و بحریر بیخته در چشم کشند مژگان زاید بر آید و بغایت نافع باشد و اگر مگس
سر کنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه خرس بر سرشته و طلا کنند مژگان زاید بر آید و سیاه
کند و طلا کردن شقایق با روغن زیت سحق کرده موی مژگان را سیاه کند و یا خلط غلیظ لزج ...
بر مسام چسپیده باشد و مفسد شده و مانع حصول غذا الشعر شده و این نوع از جنس داء الثعلب ...
علاجش بعد از معرفه نوع خلط غلیظ استفراغ آن خلط است بعد از آن کحل روشنا و باسلیقون
بمیل بر کناره جفن کشند و ادویه منبته شعر خصوصا سرگین موش سوخته و عسل سرشته طلا کنند و بیخ
سوخته و جعده و سرگین موش سوخته بر روغن سوسن طلا کردن نافع است باب یازدهم در قمل و قمقام و قرده
حادث در جفن قمل شپش کوچک است که در بیخ مژگان ظاهر شود و لون او سفید بود و قمقام بزرگتر از قمل است
و رنگ او احمر باشد و قرده از آن بزرگتر بود و پایهای او باشد و ماده او اقوی و اغلظ بود و سبب مادی
آن رطوبت فاسده و غلیظه است که طبیعت با جفان دفع کرده باشد و سبب فاعلی آن حرارت غریبه غیر
طبیعیه که آن را متعفن کرده و مستعد صورت حیوانی ساخته باشند و کثیر این علت از اطعمه غلیظه و قلت
ریاضت و تعب و قلت استحمام حادث شود علاجش تنقیه بدن و راس است از رطوبات متعفنه بحب
قوقایا و غرغره بایارج فیقرا یا ایارج ... و تلطیف غذا و مداومت حمام و تدهین اجفان بروغن مغز
استخوان زرد و آلوی تلخ یا با روغن بادام تلخ و شستن اجفان بآب زاج و آب نمک و آب چغندر و
قمقام و قرده را بمنقاش بر کشند بعد از آن شب یمانی و مویزج از هر یک جزوی و صبر دو ... از
از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته بسرکه عنصل بر سرشته و طلا سازند یا بوره ارمنی و مویزج کوفته بر مژگان

مالنه یا زیبق مقتول با خیار و نمک بر آن طلا سازند یا میل را در زیبق فرو برند و در جفن کشند کحل روشنائی نیز
در چشم را نافع است باب دوازدهم در خیال جفان و آن صلابت عارضه جفن است و سبب آن بخارات غلیظه
یابسه بود که از خوردن اغذیه غلیظه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر شور و لبنیات و مانند اینها حادث
شود و گاه باشد که بعد از رمد عارض گردد علامتش آنست که حرکت جفن بعد از بیدار شدن از خواب
دشواری بود تا جفن را نرم سازند و ساعتی بمالند نتوان چشم گشود و گاه باشد که در کنج چشم ریمی خشک
حاصل شود علاجش بعد از نضج استفراغ بدن است بمطبوخ افتیمون و استعمال نطولات بطبخه متخذه
از بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه و اکلیل الملک بجهت اجتناب از اغذیه یابسه و غلیظه و اقتصار بر اغذیه
لطیفه و مداومت حمام و شستن چشم بآب نیم گرم و اکتحال شیاف احمر لین و تدهین سر بروغن بنفشه
بادام و کدو و تضمید پلک چشم در محل خواب بسفیده تخم مرغ و روغن گل یا پیه مرغ و لعاب بذر قطونا
و روغن گل و موم سفید یا بنفشه و عناب و مغز بادام کوفته با شیر دختر و شستن آن صبح بآب نیم گرم
نافع باشد باب سیزدهم در التصاق الاجفان و آن بادی خلیط است در جفن که چون صاحب آن از خواب بیدار
شود پندارد که ریگ یا خاک در چشم اوست علاجش تلطیف غذا است و استعمال حمام علی الدوام و
اکتحال بشیاف ورد و شیاف ... طلیقان و امثال آن باب چهاردهم در حکه الاجفان سبب آن انصباب رطوبة
بورقیه است بجفن علامتش حمره جفن و دمعه و خارش است و گاه باشد که بسبب آن حکه قروح در اجفان
عارض شود علاجش تلطیف غذا است و استحمام علی الدوام و تدهین راس بروغن بنفشه و بادام و روغن
کدو و سعوط کردن و اکتحال بشیاف سماق و برود و خهرم و شستن جفن بآب گرم یا بآب سماق یا بآب
گرم که در آن سماق و عدس و گل سرخ جوشانیده باشند باب پانزدهم در بثر اجفان سبب آن رطوبة منفردات
که بعضها در جفن غالب گرده و از آن استحاله سازد علاجش تلطیف تدبیر و استفراغ ماده رطبه
بمسهلات و غرغره بمطبوسات مذکوره و استعمال ضماد و طلیه قابضه مقویه جفن مثل صبر و اقاقیا

و شیاف مامیثا و زعفران در باب سوره و اگر با اینها زائل مرض نشود علاج آن بشربت ... که مذکور شد
باب شانزدهم در غلظت جفان سبب آن اجتماع بخارات غلیظه بارده بود در جفن علامتش آنست که بیرون جفن سرخ
و سطبر بود و چنانکه هر که ببیند پندارد که جرب است و چون باز گردانند یک لوحه باشد علاجش تلطیف
غذا است و اکتحال بشیاف احمر لین و استعمال طلائی مرکب از شیاف مامیثا و حضض یکی و زعفران و استحمام
دایم و اجتناب از طعام و شراب شبانگاه باب هفدهم در توته و آن گوشتی سرخ و نرم است که
بسیاهی زند مانند توت و اکثر حدوث آن در اندرون جفن باشد و از آن خون سرخ یا سیاه روان
گردد و گاه باشد که عمیا بود و از آن خون نیاید و سبب آن خون فاسده محترقست علاجش فصد است
و تنقیه بدن و اجتناب از اغذیه مبخره و محرقه و اکتحال بشیافات و اکحال حاده مثل شیاف اخضر و احمر
حاد و کحل روشنائی و باسلیقون و اگر با اینها فائده نشود بصنارة بر دارند و ببرند و مستاصل سازند و آب
زیره و نمک در چشم چکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و بعد از آن ذرور احمر در چشم کشند
باب هجدهم در غرب و آن ناصوریست حادث در ماق اکبر و سبب آن خراج یا بثره است حادث
از ماده ردیه منصبه از راس بدان موضع که متقیح و منفجر گردد علامتش آنست که هرگاه انگشت بر آن
نهند چیزی مانند چرک بیرون آید گاه باشد که بهوا از ... کند و گاه باشد که در اندرون بینی منفجر
شود و از آن ماده منتنه روان گردد علاجش تنقیه بدن و دماغ است بفصد و اسهال بحب قوقایا
و حب ایارج و تلطیف غذا بعد از آن غرب را از رم پاک کنند و شیاف غرب را بآب سائیده
در سوراخ آن چکانند یا آب سیاب تر یا آب انار ترش بچکانند یا فتیله بزنگار کرده بنهند و در آن
سوراخ نهند و اگر با مثال اینها زائل نگردد داغ کنند و آن چنانست که اول خمیر یا وصله
کتان خشک ساخته بر چشم نهند تا از حرارت داغ متاذی نشود پس میل را بکار بر سر میل
را که از جهت این عمل ساخته باشند در آتش سرخ کنند و چند نوبت در سوراخ غرب فرو برند تا

گوشت متعفن را فانی ساخته باستخوان رسد بعد از آن جراحت را بمرهم سفیداب علاج کنند
باب نوزدهم در غده و آن افراط زیادتی گوشت ماق اکبر است از مقدار طبیعی و چون غده عظیم
شود مانع رمص و دمعه و امثال آن فضلات بمنخرین گردد پس در آنجا محتقن و متعفن شود و حدوث
غرب کند علاجش تنقیه بدنست از خلط غالب بعد از آن شیاف زنگار را اکتحال نمایند و بمرهم
زنگار ضماد سازند و اگر با اینها فائده نشود بصنارة بر دارند و بمقداری که زیاده بود ببرند و آب زیره
و نمک خائیده بچکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند باب بیستم در سیلان و آن روان شدن
آب از چشم است و سببش نقصان گوشت ماق اکبر است از مقدار طبیعی بمرتبه که مانع سیلان
رطوبات نتواند شد علاجش اکتحال بذرور اصفر و کحل زعفران و کحل دمعه و ادویه قابضه و منبته
لحمت مثل کندر و سماق و شیاف مامیثا صفت شیافی نافع زعفران و دخان کندر از هر یک
دو دانگ صبر سقوطری نیم درم شیاف مامیثا یک درم شب یمانی محرق دانگ کوفته و بیخته بشراب
سرشته شیاف سازند و هر یکی از آن بشراب سائیده در چشم بچکانند باب بیست و یکم در شتراغ و آن
ورمیست بارد در چشم و سبب حدوث آن یا ریح است یا بلغم یا فضلات یا سودا اما آنچه
سبب آن ریحست علامتش آنست که دفعة عارض شود و مابین کنج چشم بود و قبل از حدوث آن در
ماق اندک سوزش و خارش پیدا شود و اول آن سفید بود و این نوع اکثر در تابستان واقع شود علاجش
در ابتدا اکتحال بشیاف ابیض انزروتی و ذرور اصفر است و طلا کردن صبر و شیاف مامیثا و صندل و
فوفل با آب کشنیز و در انتها اکتحال بشیاف احمر لین و طلا کردن صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب
و تلطیف غذا و استعمال طرفلت و اجتناب از منفخات و اما آنچه سبب آن بلغم است علامتش
آنست که بارد و ثقیل و از رنگی باشد و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و اثر آن بماند علاجش
استفراغ بلغم بحبوب و ایارجات مسهله و غرغره بسکنجبین و آب گرم یا بمنضج و مرخار شنبر ...

رزانه و کحال او لاشیاف احمر لین پس ذرور صغیر یا شیاف احمر حاد و اما آنچه سبب آن فضول بلغمی است
آنست که با آن وجع و خارش و ضربان نباشد و اثر انگشت فرو رود و آن اثر زود زائل شود و در گرمی
بود علاجش استفراغ ماده بلغم بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا و بعد از آن کحال بکحل مذکور ترتیب نمایند
و استعمال نطولات محلله مرکبه از بابونه و اکلیل الملک با آب رازیانه و اما آنچه سبب آن سودا است
علامتش آنست که با آن وجع معتدبه نباشد و با صلابت و تمدد بود و لون آن تیره باشد
و حدوث آن اکثر بعد از رمد و صداع باشد علاجش تنقیه بدن از سودا و حجامت حب الدوام و استعمال
اکحال و ضماد و نطولات مذکوره باب سیوم در رمد رمد ورمی است در طبقه ملتحمه و ماده آن
یا دم است یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ریح اما آنچه ماده آن دم است علامتش شدت حمرت عین و
ضربان صدغین و ثقل و امتلای عروق و عظم و انتفاخ ورم و کثرت تمدد و رمص و سایر علامات غلبه
دم است علاجش فصد قیفال از جانب مأوف و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب
بنفشه و مانند اینها و بعد از روز سیم کحل شیاف ابیض از روز دوم یا شیاف بوما با سفیده تخم مرغ
یا لعاب حلبه با شیر دختر و تضمید عین بصندل و حضض و اقاقیا و شیاف مامیثا با آب گشنیز و غذا
ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و کدو و اما آنچه ماده آن صفرا است علامتش آنست که سوزش و خارش
و وجع و ضربان کمتر از دموی باشد و ورم و ثقل و رمص و انتفاخ و تمدد و حمرت و سیلان دموع کمتر بود
علاجش تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب انارین با قند سفید و تضمید بعصارات بارده مثل عصاره
کاهو و کاسنی و برگ خرفه و عنب الثعلب و گشنیز تازه و تقطیر لعابات بارده مثل لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه با شیره جهران و کحل شیاف ابیض افیونی اگر وجع عظیم باشد و اما آنچه ماده آن بلغم است
علامتش تهیج و غلظ انتفاخ و قلت حمرت و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن در خواب و ثقل رأس
علاجش تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات مسهله بلغم و غرغره با ایارج فیقرا و اما تقطیر لعاب حلبه

کوند

مغسول و لعاب بزرکتان مغسول و کحال او توتیاء مغسول پس شیاف احمر لین و طلا کردن صبر و
حضض و زعفران و شستن چشم با آب نیم گرم و اما آنچه ماده آن سودا است علامتش قلت رمص و کدورت لون و جفاف
عین و قلت التصاق است علاجش استفراغ سودا است و ترطیب مزاج دماغ با اغذیه مرطبه مثل شیره جو
یا شیره بادام و اسفاناخ و کدو و اشربه مرطبه چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و مداومت حمام و
استنشاق ادهان بارده رطبه و نطولات و ضمادات مرطبه و اجتناب از مجففات و استعمال
مسهلات الابدفعات بعد از نضج تام و کحل شیاف و نیار(؟) چون این مرض اگر چه در حقیقه رمد نیست
لیکن چون در بعضی اعراض مثل حمره لون و امتلاء عروق و غیر آن مشابه رمد حقیقی بعضی از اطبا آنرا
از انواع رمد شمرده اند و اما آنچه ماده آن ریح است علامتش تمدد و عدم ثقل و سیلان رطوبت و
قلت حمرت است علاجش نطولات متخذه از بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کمادات یابسه
چون سپوس و کاورس و استحمامات محلله و نوع دیگر از رمد است که آنرا انگدر گویند و آن حرارتیست که
عارض ملتحمه شود از اسباب بادیه مثل حرارت آفتاب و غبار و دخان و غیر آن علامتش … معه
باشد که حمرت و سوزش و وجود سبب بادی … علاجش ازاله سبب است و فصد اگر واجب باشد و تلیین
طبیعت بشراب بنفشه و شراب نیلوفر و کحل شیاف ابیض و تقطیر سفیده تخم مرغ و شیره جهران و واجب است
جمیع انواع رمد اجتناب از غبار و دخان و جمیع منعوظات و جماع و تخمه و امتلا و طعام شبانگاه
و خواب روز و افراط در خواب شب و کثرت بیداری و تدهین رأس و ادهان در گوش نشستن و چشم را
سرد از شب … و تناول اغذیه غلیظه و ماهی و حریفه و … و نظر کردن بروشنائی
و سفید سیاه و در چیز نگاه کردن بدانکه نظر از آن بگردانند و نیز واجب است که مسکن صاحب رمد در
خانه تاریک باشد و فرش خانه و جامه او سیاه بود و چیزی سیاه در برابر چشم بیاویزند و بالین را
بلند سازند و ماده را جذب کنند باسافل بدن ببستن عضدین و ساقین و مالیدن اطراف باب

باب سوم در ودیج ودیج ورمی است عظیم در ملتحمه که مانع تغمیض و انطباق جفن گردد و سبب آن انصباب ماده دمویه است
از افواه عروق بعین علامتش انتفاخ جفن و انقلاب آن بخارج و ارتفاع ملتحمه بر سواد عین است بمرتبه که حدقه را
بپوشاند و گاه است که بواسطه عظم ورم جفن از وجع شکافته میگردد و از آن خون بسیار بیرون آید
و این مرض اکثر صبیان را عارض میشود بواسطه بسیاری ماده و ضعیفی … چشم علاجش فصد قیفال
و حجامت میان هر دو شانه است و تلیین بمطبوخ هلیله و ترنجبین و تلطیف تدبیر و در ابتدا اقتصار بر
تقطیر شیر دختر یا لعابات و عصارات بارده در چشم و تضمید بزرده تخم مرغ و روغن گل یا … بریان
پسته و عدس و حضض و شحم رمان با آب کاسنی و روغن گل یا آرد جو و عدس و گل سرخ و روغن گل …
یا بیه خرس و زرده تخم مرغ بهم سرشته و بعد از روز سوم کحل ابیض شیاف و در صورت … محلله
ذرور ملکایا ذرور صغیر و در آخر … شیاف احمر لین و تضمید بشیاف باسلیقون و حضض و صبر و آب
عنب الثعلب نافع باشد باب چهارم در طرفه و آن نقطه سرخ است یا سیاه در ملتحمه از خون تازه یا کهنه
که از انفجار بعضی عروق حادث شده باشد و سبب آن یا امتلاء عروق است و غلیان دم یا ضربه و صدمه
و در عین یا چیزی که … علاجش فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر سفیده تخم مرغ با شیره جهران و تضمید
عین بزرده تخم مرغ و روغن گل اگر ورم و وجع باشد و بعد از آن تقطیر خون کبوتر یا خون فاخته
خود که از زیر بال پر او چون بکنند بیرون آید همچنان گرم بچکانند تنها یا با کحل ارمنی و اگر کرم
در ابتدا و تنها خون کبوتر را با محللات مثل کندر و مرداسنج زعفران مخلوط کرده بچکانند و
اکلیل الملک و عدس و دم الاخوین و اصل السوس و زعفران با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند
و نانخواه و صعتر و زوفا خشک در آب بپزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر چشم نهند و اگر بانها
متحلل نشود آب نانخواه یا آب نمک اندرانی را در چشم بچکانند و اگر با اینها نیز تحلیل نیابد آب
ترب بچکانند و پوست ترب … را با سرگین کبوتر ضماد کنند و … کنند و سرگین گاو تضمید

یعنی

عین بمویز منقی و برگ عنب الثعلب و صبر و امثال آن کنند و طرفه را نافع بود صفت شیافی که طرفه را نافع بود
شادنج مغسول سه درم مس سوخته دو درم اثمد و مروارید ناسفته از هر یک یکدرم و نیم صمغ عربی و کثیرا
از هر یک دو درم و نیم فوفل چهار درم و نیم اسفیداج ارزیز یکدرم زنجار … دم الاخوین و زعفران و کهربا
از هر یک نیم درم کوفته و بیخته بخون خروس بچه سرشته شیاف سازند و بشیره جهران سائیده بچکانند
اکحال شیاف احمر لین نیز نافع باشد باب پنجم در ظفره ظفره زیادتی عصبانی است نابت در طبقه
ملتحمه و اکثر از ماق اکبر ابتدا کند و دائما بر ملتحمه جاری بود و گاه باشد که منتشر و متعدی گردد و
دراز میشود تا ثقبه را بپوشاند و فرق میانه ظفره و سبل آنست که ظفره از یکجانب معین ابتدا میکند و
هیچ آن پیدا میشود و سبل گرد جمیع جوانب عین برآید و هیچ از آن منتشر نشود و بدان علاجش فصد
قیفال و تنقیه بدن و دماغ است از فضول … بعد از آن استعمال کحال حاده مثل
کحل روشنائی و باسلیقون و شیاف دینارجون و شیاف قیصر و شیاف … و شیاف زنجار و شیاف
طرخاطیقون و برود جهرم و حالیسون که گفته که هیچ … ضعیف را زائل کند و اگر کهنه شده
ساعت در آب گرم بگذارند پس صاف کرده در چشم کشند بغایت مفید بود و عسل با زهره … در چشم
کشیدن نافع باشد و بعضی گفته اند که اگر حوصله … را برشته و بکوبند و نیک صلایه کنند و
با روغن پنبه دانه چند روز در چشم بچکانند ظفره را فایده سازد چنانچه احتیاج بر کار نباشد و واجب که
پیش از استعمال اکحال و شیافها بحمام روند و سر را ببخار آب گرم دارند چندانکه چشم گرم شود و زود
سرخ گردد و نیز واجب است اجتناب از ترشیات و دسومات و اغذیه غلیظه مولده بلغم لزج و اگر ظفره غلیظه
و مزمن باشد علاج آن بعد از تنقیه کشط و سلخ است و آن چنانست که مریض را بر پشت باز خوابانند و
دیگری او را امر فرمایند تا جفن او را بگشاید و … و بعد از آن صناره را در میان ظفره اندازند و
آهسته بکشند تا ظفره از جای برخیزد پس بمعراض ببرند چنانکه از ظفره هیچ بقیه نماند تا دیگر باره نروید

و باید که در بریدن جهت احتیاط باشند تا اجزای چشم چیزی بریده نشود که از بریدن گوشت ماق سیلان [illegible]
و از بریدن جفن التصاق و از بریدن ملتحمه لحم زاید و از بریدن قرنیه قرحه و فرق میانه ظفره و گوشت ماق
آنست که ظفره سفید و صلب باشد و گوشت ماق سرخ و نرم و اگر ظفره بحدقه رسیده باشد سوزن را از آنجا
که قرنیه بملتحمه می پیوندد در زیر ظفره گذرانند و بطرف دیگر بگذرانند و موی اسب را در سوزن کنند و سوزن بر
کشند و هر دو سر موی را بگیرند و آهسته میکشند تا ظفره تمام از سطح قرنیه برخیزد باید که بهتر است از قرنیه
اش بردارند با آنکه جایکه هیچ آسیبی بقرنیه نرسد و نمک و زیره بخایند و در چشم بچکانند و زرده چشم مرغ
با [illegible] که روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و چشم را ببندند و مریض را بالا فرمایند تا بر پشت [illegible] اگر
مید به تا چنین بر ملتحمه نچسبد و روز دیگر بگشایند و بار دیگر آب زیره و نمک خاییده در چشم بچکانند و بعد از
سه روز کحل [illegible] باسلیقون و کحل روشنایی در چشم کشند تا بیخ ظفره بار نیاید **باب [illegible] در چشم در غشاوه**
و آن غشاییست که خارج چشم شود از انتفاخ و امتلای عروق ظاهره در ملتحمه و قرنیه از خلط و خون غلیظ و
و انتساج چیزی [illegible] و دخان در میان آن عروق و سبب آن امتلای در عروق و استعداد عضو قبول ماده [illegible]
و گاه است که بعد از رمد حادث میشود و سبب آن افراط اطلیه و ضمده و کحل بارده است که ...
آن ماده غلیظ شود و سبب آن تحلیل نتواند برد و سبل بر دو نوعست نوع اول آنست که عروق [illegible]
باطن ملتحمه باشد و بر ظاهر چنین غشاء رقیق سپید نسج عنکبوت مرئی شود و با آن سوزش و خارش
و عطسه متواتر و ضربان در قعر چشم و کثرت دموع باشد و صاحب آن در آفتاب و روشنایی نگاه نتواند کرد
و این نوع را سبل رطب گویند و نوع دوم آنست که امتلاء در ظاهر عروق ملتحمه باشد و بر ظاهر قرنیه
غشاء باشد و مثل دخان [illegible] گرد و آن حمرة بود دایم و حرارت [illegible] و عدم سیلان دموع بود
و صاحب آن بر آفتاب و چراغ نگاه نتواند کرد و هر گاه [illegible] بجانب خود کشد چنان نماید که [illegible]
سبب آن ندی ملتحمه برنخیزد و این را سبل یابس گویند و سبل از امراض معدیه و متوارثه است **علاجش** [illegible] استفراغ

بدن

بدن باسهال و فصد قیفال و عرق جبهه و ماق بعد از آن تنقیه راس بغرغره با ایارج فیقرا و مانند آن
و تعدیل غذا و مداومت حمام بناشتا و تقویت دماغ بمشمومات مثل صبر و لادن و غیر آن و تقویت [illegible]
کحل الجواهر و احتیاط از مبخرات و اطعمه غلیظه و حلویات و لبنیات و شراب [illegible] و غبار و دخان
و [illegible] چپ [illegible] بالین و استعمال ادویه و کثرت [illegible] و جماع و طول سجود و کثرت نوم و نگاه کردن با تش
و آفتاب احتراز نمایند و این سعوط استعمال کنند **صفت آن** کندش یکدرم مرصافی ده [illegible]
کم [illegible] صبر چهار [illegible] کوفته و بیخته آب مرزنگوش [illegible] سرشته و حب سازند هر یک مقدار عدس
و سه روز متوالی هر روز یکی از آن [illegible] و [illegible] ناشتا با شیر [illegible] حل کرده در بینی بچکانند **صفت [illegible]** که دماغ
را پاک سازد و سبل را نافع باشد کندش و حب البلسان و کحل سرخ مساوی کوفته مقدار [illegible] در بینی
دمند و [illegible] و [illegible] و کحل روشنایی و باسلیقون در چشم کشند و چون [illegible] باشد [illegible] بعد از آن
بحمام روند و اگر سبل حرارت باشد [illegible] استعمال نمایند و اگر با آن [illegible] استعمال
کنند بلکه [illegible] و جذب ماده با [illegible] و [illegible] قرنیه [illegible] سپیده [illegible] مرغ [illegible]
و علاج سبل کهنه قوی لطف و آن [illegible] که مریض را بپشت بخوابانند و دیگری را گویند تا جفن
کبر هر دو جفن را بگشاید چنانچه رگهای جفن ظاهر گردد پس [illegible] از اطراف و جوانب در آن رگها اندازند
و دست چپ بگیرند و نگاه دارند و بدست راست بمقراض سر [illegible] و ابتدا از ماق [illegible] کنند
و چندان بکشاید که میل در آن فرو رود پس میل نرم در آن فرو برد و از هر طرف بجنبانند تا سبل از
ملتحمه برخیزد و [illegible] این موضع زنند تا بماق اکبر رسد و نیک احتیاط کنند تا چیزی از اجزای چشم بریده
نشود و [illegible] هیچ از سبل باز نماند و الا عود کند و بعد از قطرات آب زیره و نمک خاییده در چشم بچکانند
و زرده چشم مرغ و روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و ببندند و مریض را بفرمایند تا بر پشت
چشم میکرداند تا التصاق نشود و روز دیگر کحل [illegible] در بگشایند و ضماد کنند و چشم او را

بگشایند و بدان آب بشویند و میلی را بروغن گل چرب کرده در چشم بگردانند تا اگر التصاق شده باشد [illegible]
و دیگر بار و آب زیره و نمک خاییده بچه روز بدین دستور عمل نمایند و بعد از آن [illegible] احمر لین و [illegible]
و باسلیقون بترتیب میکشند تا سبل بکلی فانی گردد **باب [illegible] در [illegible]** و [illegible] صلب شبیه بزره
در طبقه ملتحمه و لون آن سفید یا سرخ بود و موضع آن گاه نزدیک ماق اکبر و گاه ماق اصغر و گاه از [illegible]
و گاه حوالی سواد عین بود لیکن کوچک و کثیر العدد بود [illegible] مروارید منظوم و این مرض اکثر در اشفار [illegible]
حادث گردد و سبب آن حصول فضول غلیظه است در ملتحمه **علاجش** فصد قیفال است اگر دموی باشد
و استفراغ بلغم اگر بلغمی بود بعد از آن [illegible] احمر لین در چشم کشند و [illegible] را [illegible] سازند
در چشم بندند و بیمار را بخوابانند و اگر [illegible] ماده بازگردد و [illegible] شود [illegible] احمر یا [illegible] آبار با
شیاف کندر استعمال نمایند **باب [illegible] در دمعه** دمعه آنست که دایم چشم تر بود برطوبات
مائیه [illegible] در آن [illegible] شعر منقلب یا غیر آن باشد و گاه باشد که رطوبت بسیار بود [illegible]
باشد و سبب آن نقصان گوشت ماق اکبر است از مقدار طبیعی و علاج او در مبحث [illegible] چنانچه در سیلان
[illegible] و یا امتلای راس و عین و ضعف ماسکه و یا ضمه عین است **علاجش** اسهال و حجامت و فصد و [illegible]
اگر واجب باشد و غرغره و عطوسات و کحل اکحال [illegible] و مقویه عین مثل توتیای مغسول و توتیای [illegible]
هلیله پرورده و گاه است که دمعه حادث میشود بواسطه حرارت دماغ و عین **علاجش** [illegible]
جفن و حمرة و سعه [illegible] عروق عین و حرارت و وجع است لهذا دمعه که از گریه بود [illegible] زیرا که
سبب آن ذوبان رطوبات بکثرت حادث شده از حرارت قلب بود **علاجش** اکتحال باین کحل است
صفت آن شادنج مغسول و توتیای مغسول و [illegible] از هر یک یکدرم و مروارید ولسد از هر یک نیم [illegible]
و [illegible] و صبر از هر یک [illegible] کوفته و بیخته استعمال نمایند و گاه است که حرارت آن بسبب [illegible]
مزاج دماغ و عین باشد که موجب انصباب رطوبات گردد چنانکه در زمستان [illegible] دمعه عارضه [illegible]

[illegible]

ازین قبیل است زیرا که سبب آن فراخ شدن اوعیه و اوضیه سر و سینه و تمدد اعصابست که موجب
ضغط و انعصار رطوبات میشود **علاجش** بروده و تغلیظ دموع و تطویه که بجفان و ضیق [illegible]
علاجش اکتحال باکحال حاده مثل برود و حجر و باسلیقون و کحل روشنایی **صفت آن** کحل که این نوع دمعه را
نافعست فلفل و نمک هندی از هر یک یکدرم دار فلفل دو درم و زنجبیل نیم درم سرمه [illegible] ده درم [illegible]
و بیخته استعمال نمایند **صفت** کحل که عضلات چشم را قوت دهد و دمعه باز دارد توتیا [illegible]
یکدرم شادنج مغسول یکدرم و نیم [illegible] طلا چهار [illegible] کوفته و بیخته در آب هلیله و آب غوره و آب [illegible]
بپرورند و در چشم کشند کحل دیگر که همین منفعت دارد استخوان هلیله زرد سوخته و نمک [illegible] مساوی
کوفته و بیخته استعمال نمایند **باب [illegible] در قرحه** سبب قروح عین انصباب اخلاط حاده محرقه
لذاعه است **علاجش** شده ضربان و حس وجع و کثرت دموع است و قروح قرنیه بر هفت نوع
چهار نوع از آن در سطح قرنیه حادث میشود و سه نوع در باطن آن اما آن چهار نوع که بر ظاهر قرنیه
باشد نوع اول آنست که بر سواد عین نقطه بزرگ ظاهر شود که در لون شبیه دخان باشد و آن را
قتام گویند و نوع دوم آنست که نقطه ظاهر شود که شبیه بر سواد عین عمیق تر و کوچک تر و سفید تر
و آنرا سحاب خوانند نوع سوم آنست که بر کناره سیاهی چشم که آنرا اکلیل السواد گویند ظاهر گردد
و آنکه قرحه بر بیاض ملتحمه مرتسم باشد و آنرا اکلیلی خوانند و بزبان یونانی [illegible] یعنی [illegible] زیرا که
آنچه در ملتحمه و بیرون اکلیل بود سرخ نماید و آنچه در اندرون قرنیه و اکلیل باشد سفید نوع چهارم آنست
در ظاهر حدقه بمو [illegible] چشم کوچک پیدا گردد و این نوع را [illegible] و [illegible] گویند اما آن سه
نوع که در باطن قرنیه باشد یکی آنست که عمیق و ضیق و پاک صافی اللون باشد و شبیه [illegible]
باشد و آنرا بیونانی بوثریون گویند یعنی حب و نوع دوم آنست که فراخ تر از نوع اول بود
و عمق آن کمتر باشد و آنرا [illegible] خوانند نوع سوم آنست [illegible] وسخ و خشک ریشه باشد و آنرا [illegible]

گویند و این نوع بدترین انواع قرحه است و در ثقبه آن مخاطره بود و منجر بسیلان رطوبات عین گردد **علاج جمیع**
فصد قیفال چشم و حجامت ساقین و تنقیه بدن و دماغ بدجاب مطبوخات و طبیخات و نقوعات
مناسبه لکن مثل مطبوخ هلیله و نقوع و فواکه و ماء الشعیر انتها و تلطیف تدبیر و جذب ماده باسافل بدن
و تقطیر شیر دختران اولا پس لعاب حلبه مغسوله بالعاب تخم کتان معمول در چشم تا آنزمان که نضج
ظاهر شود بعد از آن تکحیل شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ و شیر دختران بکشد و اگر ماده غلیظ و کثیر باشد
و در مزاج حرارت نبود شیاف کندر با ذرور انزروت استعمال نمایند و بعد از آنکه ماده پاک شده باشد
شیاف اخضر بکشند تا مغز قرحه را پر سازد و برویاند **صفت** کحلی که همین منفعت دارد و شادنج مغسول
و سرمه اصفهانی پرورده از هر یک یکدرم شیح محرق مربا دو درم توتیا پرورده نیم درم مروارید ناسفته نیم
درم کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند اگر قرحه وسیع باشد لعاب حلبه شسته و عسل بکار برند و اگر قرحه
در جانب یمین باشد مریض را بر جانب یسار خسبانند و بعکس و واجب است که از حرکات مثل قی و عطسه
و آواز بلند و غضب و از تنگی جیب و پستی بالین و امتلاء و حمام و از اطعمه مالحه و حریفه و مبخرات و نفخات
اجتناب نماید **باب سیزدهم در بثره و ماشرا قرنیه** سبب حدوث آن رطوبت مجتمعه است در میان قشور و طبقات
قرنیه و بثور مختلفه بحسب موضع و بحسب ماده در رقت و کثرت و حدت و عذوبت و ملوحت و رقت و غلظ و اما
اختلاف بحسب موضع چنانست که بثور در زیر طبقه اول باشد اسهل و اسلم است و لون آن سیاه
و صافی نماید و بثره که در زیر طبقه سوم باشد در وجع و آفت اکثر و اعظم بود و لون آن سفید نماید و بثره
که در زیر طبقه دوم باشد در مخاطره و وجع و لون و صفا میانه بود و اختلاف بحسب ماده در رقت و کثرت
چنانست که هرگاه ماده کثیر و با حدت باشد وجع و ضربان و آفت بیشتر و اعظم بود و اگر ماده
قلیل و غلیظ بود بر خلاف آن باشد و اگر ماده عذب بود سوزش کم بود و سلیم العاقبه بود و
اگر ماده مالح یا تیز باشد چنانکه آن موضع را بسوزاند و سوراخ کند لیکن اگر آن سوراخ کوچک باشد

داخل شده

و از ثقبه عنبیه دور بود امید سلامت باشد و اگر برابر ثقبه یا نزدیک آن بود آفت عظیم باشد و بیم
از عمی بود و فرق میانه خروج بثره و قرحه آنست که بثره در ابتدای خروج مانند نقطه سرخ نماید و قرحه در
ابتدای خروج سفید **علاج جمیع** در ابتدا فصد و اسهال و تلطیف غذا و استعمال شیاف ابیض انزروتی
و ذرور ملکایا اگر وجع عظیم باشد شیاف ابیض افیونی بشیر دختران بکار برند و در انتها شیاف ابیض
کندری استعمال نمایند و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مزمن گردد و تحلیل نرود ادویه حاره منضجه کثیره
التحلیل مثل کحل روشنائی و شیاف حلبه استعمال نمایند **باب چهاردهم در بیاض** سفیدی که در چشم
ظاهر شود بر دو نوع است یا رقیق که در سطح ظاهر قرنیه حادث شود آنرا اثر و غمام و سحاب گویند
دوم غلیظ غائر که در عمق قرنیه باشد و آنرا بیاض مطلق خوانند و سبب هر دو نوع اگرچه قرحه و بثره
بود تمامه زایل نشود بلکه آنمقدار که اثر قرحه بود باقی ماند و علاج ندارد و اگر حدوث آن بعد از
رمد یا بعد از شقیقه و صداع شدید بود **علاج جمیع** بعد از زوال سبب تمامه اگر رقیق بود حمامات
و دوام تبخیر بآب گرم و هر صباح زبان را مالیدن بر بیاض و لکن باید که اول نبات یا نمک اندرانی
بر زبان مالند تا خشونت در زبان پیدا شود پس زبان را به بیاض مالند در حمام تا بعد از خروج
از حمام یا بعد از تبخیر بآب گرم و عصاره شقایق النعمان تنها و عصاره قنطوریون رقیق با عسل در
چشم کشند و اگر غلیظ باشد بیاض را اول نرم سازند در حمام و تبخیر بآب گرم داشتن بعد از آن
اکحال جالیه قویه مثل کحل روشنائی و شیاف احمر استعمال نمایند و اکتحال بذر و عسل یا مرارات
تنها یا نمک اندرانی مغلوا با قطرون یا روغن زیتون یا پوست تخم مرغ مکلس با نبات مساوی
یا سرگین خطاف با عسل سرشته نافع باشد **صفت** کحلی که بیاض را رنگ کند چنانچه پیدا نباشد مازو
و اقاقیا از هر یک یکدرم قلقند نیم درم کوفته و بیخته بآب شقایق تر سرشند و در سایه خشک کنند
و دیگر باره بکوبند و باز بآب شقایق تر سرشند و چند نوبت بدین دستور عمل نمایند بعد از آن شیاف

سازند و در چشم بچکانند **صفت** کحلی دیگر که همین منفعت دارد سرمه اصفهانی سه درم مروارید ناسفته و زعفران
از هر یک یکدرم مشک تبتی و کافور ریاحی از هر یک دانگی دوده چراغ روغن زیتون دو درم کوفته
و بیخته استعمال نمایند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد در چشم بچکانیدن بیاض و زرقه را رنگ کند
صفت کحلی که بیاض را قلع کند زبد البحر سحوق خار بعر الضب نبات از هر یک سه درم وج و مامیران
از هر یک دو درم وج و مامیران را کوفته در پنجمن آب بجوشانند تا پنجاه درم باز ماند پس باقی ادویه
و داروهای دیگر را کوفته و بیخته بدین آب تر سرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره صلایه کنند
و هم بدین آب تر سرشند همچنین تا چهار نوبت بعد از آن کوفته و بیخته استعمال نمایند **صفت** شیافی
و بیاض صبیان را نافع باشد کندر دم الاخوین انزروت صبر سرمه اقلیمیا نقره مساوی کوفته
و بیخته بآب خالص شیاف سازند **باب پانزدهم در کمنة المده** کمنة المده و آن احتباس مده است
در زیر طبقه قرنیه و این علت بر دو قسم است یک نوع آنست که اندک موضع را از قرنیه گرفته باشد و در
شکل مشابه بظفره بود و نوع دیگر آنست که ماده منبسط بود و جای بسیار گرفته باشد چنانچه گاه بود
که سواد عین را تمام بپوشد و سبب حدوث آن یا قرحه ایست حادثه در تحت قرنیه و منفجر نشده
باشد تا مده را منع ساخته باشد و انچه ساکن گشته یا رمد ایست شدید که رطوبت در فضا خود را
متحلل ساخته باشد و بعده متحلل گشته در تحت قرنیه ساکن گردد **علاج جمیع** اولا تنقیه بدن و دماغ
بحسب تنقیه یا بحسب لایح بعد از آن استعمال اکحال و قطورات منضجه محلله بتحلیل آن اعتدال بود
مثل شیاف ابیض انزروتی و ابیض کندری و ذرور ملکایا و ذرور اصفر بشیر دختر و لعاب حلبه مغسوله
و بزر کتان معمول و چون ضماد نضج کند شیاف کندر و شیاف احمر لین استعمال نمایند و اگر باین
اینها متحلل نشود مرقشیشا و اقلیمیا نقره با شیاف و ردکشد و اگر بدینها نیز تحلیل نیابد شیاف
حلبه و شیافات مستعمله در نزول الماء استعمال نمایند و اگر باین نیز زائل نشود علاج قدح ثقبت

بحله

چنانچه در نزول الماء مذکور است **باب شانزدهم در سرطان** و آن ورمی است صلب حادث در طبقه قرنیه و سبب آن
انصباب سوداء محترق از صفراست در آن موضع **علامتش** شدت وجع و تمدد و عروق و حمرت ملتحمه و سواد
نحس شده و منتهی بصداع عین و صداع و سقوط شهوه طعام است و این مرض بر دوام است و علاج ندارد و لکن
تسکین وجع و توقف مرض بفصد قیفال و تلیین طبیعت بماء الجبن و تکحیل شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ
صفت کحلی نافع توتیا و شادنج مغسول و نشاسته از هر یک یکدرم شیاف مامیثا و دم الاخوین از هر یک نیم
درم مروارید ناسفته دو دانگ صلایه کرده استعمال نمایند و برگ خطمی و خبازی و عنب الثعلب با روغن
بنفشه یا روغن بادام بر پشت چشم ضماد کنند و تناول شیر تازه و اغذیه معتدله الکیموس مثل ماش مقشر
با خروس بچه یا گوشت بره و یا گوشت بزغاله یا اسفاناخ و کدو نافع باشد **باب هفدهم در نتو قرنیه**
فرق میانه نتو قرنیه و بثره حادثه در آنست که نتو صلب باشد و چون میل بر او مالند فرو نشیند
و بثره با دمعه و ضربان بود **علاج جمیع** تنقیه بدن از اخلاط غلیظه لزجه بعد از آن اکحال قابضه مثل
شادنج عدسی مغسول و سرمه اصفهانی مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند و سر بخار آبی که در آن اکلیل
الملک و مرزنگوش جوشانیده باشند بدارند و چشم را بر فاده ببندند تا باز نشیند و اگر باینها زایل نگردد
شیاف احمر حاد و شیاف اخضر و مرد چهارم بکشند **صفت** آن شیافی که نتو را دفع کند چشم را
قوت دهد نوشادر و زعفران از هر یک دو درم قلقطار سفید نیم درم و درم سنبل یکدرم اقلیمیا نقره هشت درم
کوفته و بیخته با دو آب بادیان تر سرشند و شیاف سازند **باب هجدهم در نتو عنبیه** و آن خروج طبقه
عنبیه است و در اطراف قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا جراحت واقعه در آن و آن بر چهار نوع است
نوع اول که قرنیه شکافته شود و اندک از عنبیه بلند گردد و از آن شکاف بیرون آید و سر مورچه شبیه
بود و لهذا آنرا راس النمل و مورسرچ خوانند و هر که در آن نگاه کند پندارد بثره است و فرق میانه نتو
و بثره آنست که مورسرچ در سواد و سهل و زرقه مانند عنبیه بود و در حدقه و صفرا یا عدسی بود

سده باشد و تیره بر کره چشم بود و حدقه از جای طبیعی خود کشیده باشد نوع دوم آنست که چیزی زاید
از نوع اول بیرون آمده باشد و شبیه بر مگس بود و آنرا ذبابه نیز گویند نوع سوم آنست که متورم زیاده
از آن باشد و بدانه انگور ماند و آنرا عنبی خوانند نوع چهارم آنست که اعظم از عنبی بود در مرتبه که
از جفن در گذرد و مانع انطباق گردد و آنرا تفاحی گویند و چون مزمن شود و قرنیه بر او ملتحم گردد
مسماری و فلکی خوانند **علاجش** مادام که در طریق تکون بود علاج قروح و بثور رسیت از فصد و حجامت
و تلیین طبیعت و تنقیه دماغ و بدن و هرآن و پیش از آنکه لبهای جراحت قرنیه غلیظ شود چشم را
بر فاده مدوره ضیغطه محکم ببندند و شیافات اسمیان را استعمال نمایند و بعد از آن ادویه قابضه خشونت داشته
باشد مثل شادنج مغسول و قیمیا نقره و شیح سوخته شسته و ودع محرق مغسول با آب برگ زیتون یا
عصاره عصی الراعی در چشم بچکانند و توتیا با آب برگ زیتون یا آب مورد پرورده نیز نافع باشد و
در نوع سوم و چهارم تخته سرب باندازه چشم به وزن یک نخود ساده و درم بود با خرقطه از سرمه طلا کرده
پر سازند و در میان رفاده نهند و بر پشت چشم ببندند و چون کهنه شده باشد و برفاده باز نگردد از جهت
تحسین ... و عدم قبح منظر زنند و آن چنان باشد که ریسمان را با سوزن در زیر نتو کشند و ریسمان
دیگر را گرد او ببندند و اندک بکشند و ببرند و زود در وی شادنج مغسول یا سرمه مغسوله بر آن
فشانند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم ضماد کنند و قبل آن برکشند **ایشار و چشم و انتشار و اتساع**
انتشار آنست که ثقبه عنبیه او سع از مقدار طبیعی شود و نور باصره منتشر گردد و انتشار باصطلاح قدما
مرادف اوست و نزد متأخران فرق میان ایشان آنست که اتساع در عنبیه حادث میشود و انتشار
در نور پس اتساع مرض باشد و انتشار عرض و سبب آن یا اسباب بادیه است خلط غلیظ یا بخارات
ماده غلیظه یا کثرة رطوبة بیضیه یا بیوست عنبیه یا ورم حادث در عنبیه اما آنچه از اسباب
بادیه است مثل ضربه و صدمه و قحه بر جبین هر طبقه عنبیه را متمدد سازد و ثقبه را فراخ کند

فصد قیفال و حجامت ساقین و حقنه لینه است و استعمال مبردات و تقطیر
شیر زنان با خون خروس بچه در چشم بچکانند و در ابتدا لوازم طخیه عدس مقشر با صندل و شیاف مامیثا
با آب برگ بید یا آرد جو و آرد باقلاء مقشر با آب برگ خرفه و در انتها ضماد بنفشه و خطمی
و آرد باقلاء مقشر با زرده تخم مرغ و در انحطاط و تسکین مرض وجع به بابونه و روغن
گل اضافه کنند و بعد از زوال ورم با سلیقون و ملح روشنائی در چشم کشند و از اطعمه
غلیظه و جماع و نگاه کردن بر روشنائی و خواب کردن بر ظهر احتراز نمایند و اما آنچه
سبب آن خلط غلیظ است تا بخار است غلیظه است که از دماغ بعروق عنبیه منصب
شده ثقبه را فراخ سازد و غرض آن بعد از صداع یا سرسام یا ماشرا حادث شده
بعد از معالجه امراض مذکوره و تنقیه دماغ بمسهلات قویه اکتحال بمین است شیاف
مرارات و اما آنچه سبب آن کثرة رطوبة بیضیه است که عنبیه را مزاحمت سازند و ثقبه را فراخ
سازد **امتلا** عظم عین و کثرة دموع و تشد و آن در اثنا و بعد از اکل و خواب
و خفت آن در حالت جوع و ریاضت است **تنقیه** بدن و دماغ بحبوب و ایارجات
و غرغره و تقلیل غذا و اکتحال شیاف مرارات و شیاف حلتیت و ریختن آب شور یا سرکه
بر سر و اما آنچه سبب آن یبوست طبقه عنبیه است که آن را با اطراف ممتد سازد و یبوست در رطوبة
نیز پیدا شود و ثقبه را فراخ گرداند **علامت** آنست که سواد عین کوچکتر شود و در حالت
جوع و ریاضت محلله و استفراغ اشتداد کند و بعد از اکل و نوم خفت یابد
ترطیب بدن و دماغ است با نطولات ماء رطبه و تدهین راس با دهان بارده رطبه و ترشح
شیر دختران و تقطیر روغن بنفشه یا بادام و شیر دختر در چشم و اما آنچه سبب آن ورم حادثه
در عنبیه است **علامت** صداع شدید و دمعه و وجع و ثقل و حمرت عین است

فصد قیفال و تلیین طبیعت و اکتحال شادنج مغسول المستعمل زیاده بر عین
ضیق آنست که ثقبه عنبیه تنگتر از معتاد باشد و آن بر دو جهت طبیعی و غیر طبیعی بود محمود و پسندیده
است زیرا که نور باصره مجتمع باشد و در بینائی قوی بود و اما آنچه عرضی باشد محمود نیست و علاج
از آن شایسته است سبب آن یا رطوبت غالب است در طبقه عنبیه که آن را مسترخی سازد و ثقبه را تنگ گرداند
یا رشحات یابس خشک که چون آن را آلتر کند و آن را مسترخی سازد و چشمهایش تنگ شاید **علاماتش**
علامات غلبه رطوبت بود **استفراغ** بدن بحب ایارج و حب قوقایا و تدهین راس با تحلیل
مسخنه و اکتحال شیاف زعفران از اشق و زعفران و زنگار از هر یک یک درم
اخلاط زعفران چهار درم کوفته و بیخته شیاف سازند **صبر و دیگر شیاف**
مامیثا و گل سرخ و نشاسته و صمغ عربی و زعفران از هر یک مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند
صفت دوای معسل که همین خاصیت دارد اشق زعفران از هر یک دو مثقال زنگار چهار مثقال
نعوالصلب ... مثقال صمغ عربی یک مثقال کوفته و بیخته بعسل سرشته استعمال نمایند و یا سبب آن نقصان
رطوبه بیضیه است که بواسطه آن غذاء مدد عنبیه کم شود و چشم کوچک گردد **که صاحب این**
مرض بزرگتر شکل خرد می شوند که و اشخاص بغیر از اشباح شوند دیده این علامت اکثر به پیران واقع
شود و حادث آن بعد از سرسام جایز میباشد **استعمال** مرطبات از قطورات
و سعوطات و نطولات و توسیع در اغذیه مرطبه دسمه و حمام مرطب و در آب عذب صافی بسیار
نشستن و در میان آن چشم با زکردن نافع باشد
خیالات آن است که در برابر چشم الوان و اشکال مثل شبه مگس و پشه محسوس شود و سبب آن یا
بخارات متصاعده از معده است **آنست** که خیالات در هر دو چشم باشد و در
لون و مقدار و زمان هر دو مساوی باشند و بعد از امتلاء و تخمه حادث و شدت او پیدا یکدشته

گردد و در حالت جوع و خلو معده خفت یابد و کمتر شود و در چشم کدورتی نباشد
تنقیه معده است بقی و اسهال بحبوب منقیه آن مثل حب شبیار و حب کوکایا و استعمال اطریفل
و اکتحال بمقویات عین مثل زرور رمادی و اغبر لولوی و بادوق و چیزی غیر شفاف
در میان رطوبه جلدیه و مصریات **آن است** که اگر در یک چشم باشد و اگر
در هر دو بود بحسب لون و زمان و قوام مختلف باشد و دایم بر یک حال بود و بعد از تنقیه
معده ساکن نشود و لا یزال کدورة در بصر زیاده گردد و این نوع منذر نزول است
لیکن اگر شتاء مستمر شود و نزول آب شروع نباشد الا آن ایمن باید بود
اولا تنقیه بدن است با ایارج و مدفعات با ایارجات منقیه مثل حب ایارج و حب ...
بعد از آن تنقیه راس بغرغره مثل ایارج فیقرا و ماء العسل و سعوطات و مسعوطات و بعد از
تنقیه بکحل با کحال جالیه ملطفه چون شیاف مرارات و باسلیقون و شیاف اصطفطیقون
و شیاف حلتیت و زهره افعی و زهره خوک با عسل با زهره کفتار با زهره و گرگ با زهره ماهی
که آنرا شبوط گویند **شیافی** که در این باب نافعست حرق سفید دو درم
فلفل پنج درم اشق یک درم با آب تره شیاف که در این باب نافع است حل سازند و اکتحال
با آب پیاز ترشها یا با عسل و حلتیت با عسل و روغن زیت کهنه مرهما و وج مسحوق مثل غبار
محفوظ بود و تکمیل در آن یکی از افضل از جمیع ادویه است و اکتحال بعصاره شقاق مرشا
و سر مرزی با آب آذان الفار و سداب تنقیه آب کند و اگر زعفران و بوده در راز
بایه و کندنا و لوبی نیز زند و صاف سازند و در آن اجمل کنند و در چشم کشند از
نزول آب بغلاص باشند و سعوط کردن زهره خروس با شونیز و استعمال شمومات حاره خصوصا
مرزنگوش و یاسمین و شادول اطریفلات و معجون روح نافع باشد و تقلیل غذا و

و احتضار را اغذیه حجفه مثل کباب و مطنجه و قلیه و امثال آن از اطعمه بارده رطبه خصوصا ماهی و لبنیات
و فواکه و بقول و امراق و لحوم غلیظه و مغلظات و کثرت شرب آب و از امتلاء و تخمه و طعام
شبانگاه و جماع و حمام و شرب شراب من جمیع مخرات و اجب دانند و گاه است که خیالات
سبب قوت حس حادث قوة الابصار و سلامة حواس و تحقق و صفای
علین است تغلیظ تدبیر دیگر حرکت است بشاول هر لیه و گاه که مهو و حس و حس دکا
که حدوث آن بسبب سوء المزاج است که عارض اجزاء معینه رطوبات علین شود و آن یا بار در طبیعت
که بواسطه تغلیظ و تکثیف موجب تغیر لون و از اله اشفاف گردد و تبدید آن اجزاء سیاهی گردد
شود و یا حار است که موجب غلیان رطوبات گردد و بواسطه تبخیر از آن هوائی که مخالط
رطوبت حادث شود و سبب عدم اشفاف گردد یا رده و سپید است که سبب جمیع اجزا
و تکثیف مزیل اشفاف بود لهذا که بعد از امراض دماغی بارید حادث
شود و در قوت باصره ضعف بود و در چشم مرضی طاری نباشد ازاله
سبب است تا استعمال اکحال و شیاف مناسب آن و تلطیف تدبیر
آب رطوبت است که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد
و مانع دیدن گردد بسبب منع نفوذ اشباح به بصر چنانچه مذهب طبیعیین است یا خروج
نور بمبصرات چنانچه مذهب ریاضیین و جمهور اطباست سبب حدوث آن یا امر خارجی است
مثل ضربه و سقطه واقعه بر سر که بواسطه آن دماغ ارتفاع خود بکند و چیزی از رطوبات
فحشه در بطون دماغ روان شود و بعضی به مجوفه منصب گردد و بچشم نزول کند و در میان
قرنیه و بیضیه بایستد و یا امتلاء بدن از رطوبت که از بخارات غلیظه مرتفع گردد و در ثقبه
بماند و رطوبت غلیظه شود و یا صداعی که بواسطه شدت الم اختلاط شود و رطوبات بر آن بر

سازد و گاه باشد

سازد و گاه باشد که ثور آن از سبب متعدد مجری آن جمع کنند و رطوبات را فاسد و از
شرا نیز و سار از عصبه مجوفه بچشم نازل گردد ابتدا و خیالات مذکوره منزله
بجا است با احساس کدورت در علین در ابتداء بعض علاج خیالات مذکوره
است و چون مستحکم شود مانع دیدن گردد منع تام علاج آن قدح است اگر قابل قدح
باشد و علامتش آنست که صافی و معتدل القوام بود و گاه لون آن مایل بسفیدی مثل لون
هوا باشد یا مانند مروارید سفید و روشن و درخشان بود و چون انگشت بر آن نهند
و فشار نمود معوق گردد و تا جمع گردد و مریض احساس روشنائی آفتاب
و چراغ کند و چون یک چشم را هم نهند حدقه چشم دیگر اگر مفتوح باشد فراخ گردد بخلاف
آنکه سده در عصبه مجوفه باشد که در آن حدقه چشم مفتوح فراخ نگردد و علامت آن
دیگر آن که بتوانند تا مریض چشم باز کند و پنبه پاره بر چشم او نهند و بدمن بادی گرم
بدان دمند پس پنبه را از روی بردارند و نگاه کنند اگر آب جنبیده باشد و لون او
نیکو باشد قابل قدح است و آنچه قابل قدح نباشد مثل آنکه گوشت مکانی در زیبق و امثال
نکایی و شش رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و بهر اسباب لطیف غذا و تقلیل
غذا و ترک غشاء الطوی غلیظ و بقول و فواکه و خوردن ماهی و ترک شراب و جماع و حمام و
اکحال ملطفه مثل مرارات قابل قدح گردانید مثل آنست الارقیق منتشر که آن
را غلیظ تدبیر و خوردن ماهی قابل قدح توان گردانید باید که چون آب تمام نزول کند
و قابل قدح باشد زودی قدح کنند تا غلیظ و منجمد نگردد و در زمستان سرد و تابستان
گرم قدح نتوان کرد بلکه وقتی باید کردن که هوا معتدل باشد و مریض از صداع و
سعال و زکام و نزل و فساد اخلاط و امتلاء در بدن نباشد و بعد از تنقیه بدن

در دماغ

در دماغ بیمار را انجام فرشد باب نیم گرم غسیال بمانید و بعد از حمام قدری شراب لیمون یا
شراب لیمو بنوشند تا آن غثیان و قی ایمن باشد و باید که در آن حال معده آن ممتلی نبود
و در آن روز ابر و باد و ساد نباشد هوا صافی باشد و مریض را در سایه و موضع روشن رو بجانب
آفتاب کنند و او را بر بالش نشانند و بگویند تا هر دو زانو با سینه بان نهند و هر دو دست
بیمار در ساق بهم آورد و کحال بر سر او بنشیند تا در چشم مریض چون نگاه تواند کرد
و آن چشم که قدح خواهد کرد بپوشند و بیمار را بگویند تا نظر بسوی ماق اعلی و بینی کند پس میل
از جانب ماق و حشی در میان ملتحمه فرو برد و اگر میل فرو نرود مشتر را بشکافند و میل
در اندرون فرو برد و بدست دیگر بانگشت ابهام و سبابه چشم را نگهدارد تا
چشم شوانکرداند و چون میل فرو برد نگاه دارد تا بیمار ایمن گردد و انگاه بعد از
بیمار را حلقه آورد و از آن فرو بلند شده پس میل را باهستگی براند تا از پس قرنیه
بلند که سر میل بالای آب رسد پس دنبال میل را اندکی بالا برد و آب را بسر میل
فرو نشاند و چون ببیند که آب فرو نشسته و محل عنبیه او را جذب کند صبر کند و میل را
بیرون نیارد و نگاه کند اگر بار دیگر آب بالا آید باز فرو نشاند زیرا که بسیار باشد که محل
عنبیه تنگ بود و آب بدشواری جذب کند و شاید که آب غلیظ تر یا رقیق تر بود و دیر
فرو توان نشاند و اگر آب جسبنده باشد و نشیند دنبال میل را سوی ملتحمه بجنبانند تا
لزوجت های ملتحمه اندکی خفیف بدان سوراخ فرو رود و آب بی مزاحم شود و در حال بنشیند و
باز گردد و قدری نمک سوده در پنبه نرم کنند و بر چشم نهند تا آن خون که نشف
کند و چون آب نشاند میل را باهستگی بیرون آورد و در حال زرده تخم مرغ با روغن
گل را بر چشم ضماد کنند و هر دو چشم را بر جاده بندند و بیمار را در خانه تاریک بر قفا

خوابانند چنانچه

خوابانند چنانچه سر را از هیچ طرف نتواند گردانید و در روز هفتم بسته دارد و چیزی که باید
جوابد نخورد و از حیوانی پرهیز کند لیکن از زرده تخم مرغ نیم برشت دهند که سه روز
سخن نگوید و حرکت نکند و چون از عطسه پرهیز نگاه دارند و اگر عطسه آید سر بینی بمالند
و اگر سرفه آید اندکی حلاب با روغن بادام بنوشند و بعد از هر روز چشم را بگشاید و
بانگی که در آن گل سرخ جوشانیده باشند بشویند و هر روز نوبت زرده تخم مرغ با سر
ضماد کنند و چون بدانند که چشم سلامت است پرده سیاه پیش چشم فرو گذارد و از حرکات
و اعراض نقصان احتراز نمایند و هر روز چشم را بالکلاب نیم گرم باهستگی بشویند تا زیاده از
دی برود و بعد از ده روز شادنج مغسول باسرمه بکشند و مدت چهل روز محافظت کند
و اگر درد عظیم باشد ضماد شیر و افیون کوفته در شیر زنان و روغن گل حل کنند و بعد از سه
روز بر پشت چشم طلا کنند و آن بر دو قسم است اصلی و عارضی
سبب اصلی باکثرت باصره یا صفاو نورانیه آن و یا عظم رطوبت جلیدیه یا سواد آن یا قلت
رطوبت بیضیه یا صفاء آن یا قلت سواد عنبیه و سبب حدوث عارضی یا سور رطوبت جلیدیه
است که بواسطه یا دق رطوبت زجاجیه یا ورم حادثه در طبقه صلبه و مشیمیه و شبکیه
منطفو است شده باشد و یا آمده آن که معده مرض رشته المت
فصد قیفال و حجامت ساق و تلیین طبیعت و تنقیه و تقلیل غذا و کحل مثل شادنج و دارفلفل
و زنجبیل و دار چینی و هلیله زرد اگر مزاج بارد باشد و یا باشیاف بارد و مثل توتیا و طباشیر و صمغ
عربی اگر مزاج حار باشد و تسعیط بروغن گل در مزاج حار و بارد بنفشه یا نیلوفر مزاج طبیعت
عنبیه است از رطوبات غلیظه که بواسطه آن سواد عنبیه ظاهر نباشد چنانچه در صبیان واقع
میشود و این نوع را رمد العیان گویند علامت آن عدم اسباب نوع اول علامت است

استفراغ بدن و دماغ بایارجات قویه مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا
و غرغره و تعطیس منجمات و تبدیل مزاج بمعاجین حاره و تکحیل بزعفران و دهن آن و
عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست انار شیرین و عصاره پوست خربزه و عصاره برنج
نافع بود و اگر فندق را بسوزانند و با روغن زیتون بسایند و بر یافوخ صبی ازرق طلا
کنند چشم زرقه کند و این از مجربات است و اگر سیاهی در میان حنظل تر کنند و در چشم ازرق
کشند سیاه کند و گفته اند که قوه آن در مرتبه ایست که اگر در چشم گربه کشند سیاه کند
سبب ضعف بصر یا سوء المزاج ساذج است یا مادی که مشارکه معده
و یا کدورت رطوبت جلدیه الا آنچه سبب آن کدورت سوء المزاج ساذج است یا حارست که
اجزای بصر را گرم سازد و تجفیف رطوبات کند و سبب آن روح باصره کم شود
عدم رؤیة اشیاء بعیده و قلت سیلان رطوبات از چشم و یبس و حمود و غور و عین و اشتداد
آن بعد از اسهال و ریاضات محلله در حالت جوع و نصف النهار و خفت آن بعد از
اکل و نوم است شادل اغذیه و شربه مرطبه و تدهین رأس و تسعیط با
دهان بارده رطبه و تقطیر روغن بادام و شیر دختران در چشم و یا بارد است که موجب تکثیف
و انجماد رطوبات گردد و باصره را غلیظ و کثیف نماید صغره چشم علی جف
و بطوء حرکت است تبدیل مزاج دماغ با اغذیه و سعوطات و ادهان
و نطولات حاره و تکحیل اشیاف اخضر و اصفر و اما آنچه سبب آن سوء المزاج مادیست یا
حار رطبیت که موجب تکثیر رطوبات و امتلاء عین از فضول شود حمرة
و انتفاخ عین و تمدد عروق است فصد قیفال و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و
تکحیل بتوتیا و آب غوره پرورده یا هلیله کوفته و بیخته که بکحل پرورده و جتناب از اغذیه

مالطه و نفیه ...

مالطه و نفیه مبخرات و یا بارد رطبیست که ترطیب دماغ و تغلیظ روح باصره کند و الله البصر
مشعر گردانند تعذر رؤیت اشیاء قریبه و عظیم عین و دمعه و مص و کدورت بصر و عدم
وجع و حمره و اشتداد آن بعد از اکل و نوم و تخمه است تنقیه دماغ بحب دیگر
و غره و منضج و مسهلی و تکحیل باسلیقون و کحل رشادی و کحل عزیزی و توتیاء مغسول و
آب فرز نگوش با آب رازیانه با آب بادروج و اما آنچه بشارکه معده است آن که علتی
در چشم باشد آن است که دائمی نباشد بلکه در امتلاء معده و تخمه باشد در
حالت جوع مطلقا ضعیفی در بصر نباشد تنقیه معده است بمستفرغات مخصوصه
آن و تقویت معده بجوارشات مقویه و اما آنچه سبب آن کدورت بیضیه و قلت شفاف او است و حدوث
آن یا از استیلاء اخلاط سوداویست بر بدن که از آن بخارات غلیظه سوداویه مرتفع
شود بدماغ و در عروق عین نفوذ کند و بواسطه غلظت سوداویت بیضیه را تیره سازد و یا از کثرت
استفراغ و افراطی جامعه است که موجب تجفیف رطوبات و تکثیف و عدم اشراق نورانیه
بیضیه گردد و یا امتلاء و ادخال طعام و مداومت غشاوت که احداث رطوبات غلیظه
کند آن است که مریض در پیش چشم خود غشاوتی سیاه بیند و مرئیات علی ما
علیه ادراک نتواند که در دهات چشم او اشوان دیده کدورت در ابر نقوبه باشد
مراعات قوت و تبدیل مزاج و ازاله سبب است و در امتلاء استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون
و مانند آن و الا آنچه سبب آن کدورت رطوبت جلدیه است که بواسطه اجتماع رطوبات
غلیظه سوداویه در دماغ و سیلان آن بچشم تیره شود آنست که لا یزال کدورت
زیاده شود تا چشم بیکبارگی تاریک شود بی آنکه علامت اشیاء و نزول ماء ظاهر باشد
و زوال امتلاء مذکوره زائل گردد استفراغ سوداست و تلطیف ... و

هست که بر اثر ضعف البصر حادث شود بواسطه ضعف حرارة غریزی و نفاد رطوبات
و کثرت بخارات بد بسبب ضعف مزاج دماغ و قوت حساسه و آن را علاج منع مالیخولیا از جهت
توحش مریض و عدم از دیاد تنقیه دماغ است از رطوبات فضلیه و تکحیل اکتحال
با اکحال جالینوس و تسل شادنج در بد الحوت و طلیه زرد دارچینی و یکبار دیگر بادروج مقویه مثل
توتیا و سرمه و مانند آن و نوشیدن شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و دارچینی و جمیع ملینات
و مقطعات فضول که در معده است مانع بخارات معده و دافع مضرات رطوبت باشد
و چشم به بخار آب گرم داشتن و سر در پیش راه بر بدر چند نوبت شانه زدن خصوصا پیران
را و روغن بنفشه بادام در بینی چکانیدن و مالیدن و در سبزه و آب روان نگاه کردن
و سر در آب صاف فرو بردن و در میان آن چشم باز کردن خصوصا جوانان را نافع بود
و مداومت اکتحال بر خضض مکی و مدید خضض قوت بصر کند و آب بادروج تنها یا با اندک
شیر و آب پیاز با عسل و مامیران با روح کوفته بیخته در چشم کشیدن بصر را قوی کند
و خوردن شلغم خام و پخته بصر را قوت دهد چنانچه گفته اند من اکثر الشلجم مبادا
مطبوخا دعا علیه البصر و ان کان قد عاد بالله هلیله و از ادویه موثره در بصر
توتیاست خصوصا مروق و مروارید بالغه و مسک و صبر سقوطری در بیت کهنه و خور
بواد پوست فندق سوخته و مرارات با آب رازیانه و آب غوره و آب برگ سالی
بصر باشد و جهت سبب کدرت جمیع انواع ضعف بصر از امتلاء و تخمه و جماع و کثرتی
و کثرت غبار و دخان و جماع و فصد و حجامت خصوصا از قفا و از جمیع مستفرغات و از فرط
نوم خصوصا بعد از امتلاء و کثرت تغیظ و خواندن خصوصا خطوط دقیقه با فراط
و بر قفا خسپیدن و ریاد کردن و نگاه کردن بقرص آفتاب خصوصا در وقت کسوف

و نظر کردن ...

و نظر کردن در برف و چیزهای سفید و درخشان و تناول مغلظات و مبخرات و مجففات
مثل عدس و باد روح و شیرو باقلا و رب و بر کتان و کاهو و سیب و خرفه و زیتون و کنجد
و سیر و پیاز و کرنب و سبب بسر که وحلیه و نمک و اطعمه مالحه و اغذیه غلیظه و جرابها اجتناب
نمایند و جالینوس گفته که خوردن کاهو بصر ضعیف را تقوی بسکر داند و قوی را ضعیف
عشا آن است که روز چیزی ببیند و شب نه بیند و آن را
شبکور گویند و سبب آن بخارات غلیظه است که روح باصره را غلیظ و کثیف و تیره گرداند
در روز چون سبب ضوء آفتاب روح که لطیف بخارات مذکور و لطیف شود چیزی توان دید
و شب چون بواسطه برودت هوا و سکون و ظلمت اجزاء مذکوره متکاثف و غلیظ و غرغره با
ایارج فیقرا و عسل و تعطیس بفلفل و کندس و خضاب ترد مسک و صبر و تلطیف تدبیر و اجتناب
طعام شبانگاه و شاول شراب رقیق یا سفوف مرکب از سنا و خشک و سداب کوفته
و شراب کهنه بعد از هضم طعام و استعمال نطولات ملطفه محلله و اکتحال اشیاف مرارات
و کحل روشنایی در رد و هضم نافع باشد و کشیدن خون کبوتر و قمری و لکلک بچگان گرم
در چشم فایده دهد و زهره بز کوهی و زهره کبک ... را با آب رازیانه در چشم کشیدن عشا
را زائل گرداند و اگر جگر بز را در کارد زده در آتش نهند و دار فلفل و نمک هندی
یا سودی بر وی کرده از آن بیرون آید و افشانند و در چشم و در حالت انشوا سر را
به نخار آن بدارند و از آن آنکباب کنند شبکوری را زائل گرداند چنانچه محتاج به علاج
دیگر نباشد و اگر روح و دار فلفل در جگر بز فرو برند و بر بالای آتش نهند و رطوبتی که
از آن بیرون آید در چشم کشند بغایت نافع بود
حهر آن است که در شب چیزی ببیند و در روز نه بیند و آن را روز کور گویند و سبب آن قلت

در قه روح باصره است که برشناق آفتاب مبتلا شود و متحلل گردد و در ظلمه بر روده هوا جمع گردد
ترطیب دماغ است باغذیه و اشربه مرطبه و تسعیط بشیر دختران و روغن بنفشه بادام و نشستن در آب معتدل و در میان آن چشم باز کردن و تغلیظ بشاول معلظات مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت بره و کاهو و خیار و تقویه دماغ بمشرومات صندلی بارده رطبه و اجتناب از اطعمه مالحه و حریفه و حامضه و استفراغات

و آن کلال است که بصر را حادث شود از دوام نظر در ضوء و سیاهی غالب که بسبب آن روح باصره مستغرق و متلاشی شود و ضعیف گردد و اشیا مرئی نشود یا از نزدیک مرئی شود و از دور نه و چون صاحب آن نظر بالوان مختلف کند پندارد که بر آن سفیدی هست و این مرض در برف نگاه کردن بسیار عارض میشود

او کحتین خرقه سیاه است در پیش چشم و پوشیدن جامه سیاه و نگاه کردن در سیاهی و کبودی و تقطیر عین بعسل و عصارات اسیر و یا آبی که در آن که در آن گاه گندم جوشانیده باشند در بینی و اکتحال بغبار شراب که در رنگ سیاه ریخته باشند یا بغباری که در آن حشایش ملطفه محلله مثل پودنه و اکلیل الملک و بابونه در زنگوش جوشانیده باشند
و آن نتوء و بروز مقله است بسبب آن باشد انتفاخ و ثقل و امتلاء مقله است از ماده رطبه و غلیظه
آن است که با محوطه شوعین عظم در حجم باشد
تنقیه بدن و راس است بفصد و حجامه و حقنه حاده و مسهلات بحسب ماده و حمل اشیاف سماق و یا شده از ضغاط مقله بخارج چنانچه در صداع و خناق شدید و بعد از قی و زیاد و نسار البعد از حلق واقع میشود
احساس تمدد عین از داخل بخارج و وجوب تا تقدم است

فصد قیفال و حجامه قفا و میان هر دو شانه و اسهال که بتنقیه دماغ واجب باشد و تخفیف غذا و قلت حرکت و نوم بر قفا و بستن چشم بر فاده که در میان آن و صکه برب یا فوطیه سرمه باشد و التضمید عین بارد باقلا و گل سرخ و کشنیز یا سفیده تخم مرغ و وضع اطلیه قابضه مثل اقاقیا و پوست انار و عصاره لحیه التیس چشم و غسل چشم بآبی که در آن اقاقیا و گلنار و برگ زیتون و پوست خشخاش و عصی الراعی جوشانیده باشند و سرمه خته و حجوطی که زنان را بعد از طلق واقع میشود اکر با آن قلة انعکاس غشاوه باشد از ادویه دارواج حبین نافع است و اگر انضغاط فقط بود علاج آن قوابض مذکوره است و یا سرخ
علاقه مقله و عضلات حافظه علاقه اوست
عدم عظم عین و اضطراب حرکات مقله و عدم تمدد او است از باطن بخارج
استفراغ رطوبات مرخیه است بایارجات کبار و غیره و شمومات و نطولات حاره بعد از تنقیه و تضمید عین با دویه قابضه مثل استخوان خرما سوخته و گل سرخ و کلنار و کندر و سنبل
و آن زوال مقله است بجهتی از جهات لیکن اگر زوال آن بجهت علو یا سفل باشد یک چیز را دو بیند و اگر بجهات دیگر باشد بصر را ضرر متعدبه نباشد و احول یا مولود است یا عارض لاکن آنچه مولود است علاج ندارد و اما آنچه عارضیت حدوث آن یا اطفال مولود یا کبار را الا آنچه اطفال مولود علاج آن بتکلیف طفل است بنگاه کردن بجانب مخالف میل مقله یا آنکه چیزی که طفل بو نظر کردن مائل خوش آید بر آن جانب بنهند مثل آنکه اگر میل مقله بجانب ماق انسی بود بر بینی او چسپانند یا آنکه در شب چراغ سو برابر او بنهند و در روز چیزی سرخ را بر ابر چشم او بیاویزند تا همیشه نظر بر آن داشته باشد تا اعضاء طفل صلب شود و قبول علاج سهو کند تهاون بدین نوع معالجه

سا باید کرد و اما آنچه بسیار بود و سبب آن یا تشنج عضله از عضلات محرکه مقله است و سبب آن یا پوسته است چنانچه بعد از امراض حاده و قرانطیس عارض میشود و یا رطوبته و علامات و معالجه هر دو نوع در باب تشنج مذکور شده و یا استرخاء عضله از عضلات محرکه مقله است و علاج آن در باب استرخاء مذکور شده و کشاکرش کو سفند را کوبیده و سرمه را بدان آب برچینه برد و بند در چشم احول کنند نافع باشد
و در آن شش باب است
و سبب آن یا سوء المزاج است یا ورم یا قرحه الا آنکه سبب آن سوء المزاج است حدوث آن یا از دم است یا صفرا یا از بلغم یا سودا یا ریح آنچه از دم است
حمره وجه و ثقل راس و جبهه و حاله سمود شده و ضربان و صداع و دموعه است
فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر آب تعلب الحقا و شیر دختران و یا آب خیار و لکد و کشنیز تر با روغن لابابسه را ابراز آن بسرکه کوفت کنند تا سرکه برود و روغن بماند و قطور سازند و استعمال ضمادات بارده مثل صندل و کشنیز و کاهو و آب برگ خرفه و تدلیه راس بابهای بارده و لطیفه و تلطیف غذا نافع باشد و آنچه از صفراوات شده وجع و تخس و التهاب و صفرة لون وجه و شده و حرارة ملمس راس و عطش و سهر و اختلاط بارده و استامیدن آب سرد است
تلیین طبیعت و تقطیر اشیاف ابیض با سفیده تخم مرغ و ادهان بارده در گوش و اگر وجع در غایه باشد یک حبه افیون بشیر دختر شیاف ماميثا و اندکی صندل و کافور سازند و یا شیاف ماميثا بچکانند یا کافور را در روغن بنفشه یا بادام حل کرده قطور سازند و قدری فلونیا شاول نمایند و اضمده بار متخذه از شیاف ماميثا و ادرد و صندل و کافور با آب کشنیز و کاهو و ضمه که بدان آن بنفشه و خطمی و نیلوفر و امثال آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از بلغم است

ثقل راس و بله مغرین و کثرة آب دهن و عدم حمره و التهاب و کثرة نوم و انتفاع باشیای حاره و تقدم تدبیر مبرد است
تنقیه دماغ بحب و ایارجات و غیره و بایارج فیقرا و اسطوخودوس بعد از آن تقطیر ادهان حاره مثل روغن سرتب و روغن بابونه و روغن زنبق یا روغن بادام تلخ با آب سرتب و کرکش و آب مرزنگوش در گوش چکانیدن نافع باشد و آنچه از سوداست
خفت سوزش و حمره و عدم حمره و حرارة و تسکین باشیاء حاره است
تنقیه بدن و دماغ از سودا و استعمال اغذیه و اشربه حاره رطبه و شیر دختران بسر و تقطیر ادهان حاره چون روغن نرگس و روغن بادام در گوش و آنچه از ریح است عروض آن از ریاح حاره حاده است که از معده متصاعد باشد
سکون
حرقة فم معده و عطش و احتراقه و استامیدن آب سرد در دمه و وجع بآن است
فصد باسلیق اگر واجب باشد و تلیین طبیعت و تبرید معده باغذیه و اشربه بارده مثل ماش مقشر با شیر و بادام و کشنیز تازه و کاهو و شراب خشخاش و تقطیر روغن گل با سرکه جوشانیده در گوش و وضع اطلیه بارده متخذه از صندل و اشیاف ماميثا و آب کشنیز و کاهو بر آن و یا آنکه ریاح حاره که از حرارت آفتاب یا اغتسال آب گرم یا آب شور حادث شده باشد خفة راس و صداع و عطش و جفاف منخرین و حرارة راس و اذن است
فصد قیفال اگر واجب بود و جلب ریاح و ابخره باشقال و بمالیدن پایها و ساقها و بستن و تقطیر روغن گل با سرکه جوشانیده در گوش و ترطیب و تبرید دماغ با طلیه و نطولات و مروخات و سعوطات بارده رطبه
غلیظه که از معده متصاعد شده باشد
غثیان و کثرة آب دهان حادة
چون روغن سداب و روغن سیر الخیر که در آن جند بیدستر و فرفیون گداخته باشند

درگوش واستعمال فتیله که در آن چیزهایی ملطفه محلله جوشانیده بود و یا از ریاح بارده
که از فضلات آن گوش رسیده باشد   دوی و طنین و صداع و ثقل گوش است
شقیقه دماغ با ایارجات و غرغره و اگر ماده در غایت برودت بود زهره گاو را با
روغن چیزی بجوشانند تا زهره فانی شود در روغن بمانند و در گوش و یا از ریاح بارده
بود که از برودت هوا و غسال یا سبب دیگر حادث شده باشد   وجع موخر
راس و عدم تمدد و ثقلست   تسخین گوش باستعمال ادهان حاره و تحلیل
ذات و نطولات متخذه از شبت و بابونه و مرزنگوش و سذاب و قیصوم و ضماد آن گوش در حمام
سر با آب گرم و خوردن شراب صرف کهنه و خواب کردن و لا انچه سبب آن ورمیت حادث
در گوش یا جانبست   شده وجع و حمره و ضربان و ثقل در راس و وجه
و کثرة لهیب و اضطرابست   فصد قیفال و تلیین طبیعت و در ابتدا تقطیر
شیاف ابیض یا شیر دختر در گوش و تقطیر طلاء الرب یا کشنیز و آب عنب الثعلب و آب کاسنی در
اشیاء لعاب و در زرد تخم مرغ یا شیر دختر قطور سازند و ازشاول لحوم و اغذیه حاده
و سجات احتناب نمایند و یا بارد بلغم است   ثقل و تمدد و عدم صداع
و ضربانست   شقیقه دماغ بحبوب و ایارجات و غرغره و تقطیر ادهان حاده
مذکوره در گوش و تضمید بضمادات محلله مرکبه از حلبه و بابونه و بار زرد و موم و روغن زیتون
و لا انچه سبب آن قرحه است   وجع و حکه و تقدم ورم گوش و خروج
مده است   تلطیف غذا و تلیین طبیعت و اماله ماده بجانب بینی و دهن
بمعطسات و غرغره و بعد از آن اگر قرحه نو باشد مرهم سفیداب با روغن گل بچکانند
و فتیله را بماء العسل تر کرده در گوش نهند یا فتیله را بعسل بیالایند و بانزروت و تخم

مرود بزرگان

مرود بزرگتان کوفته بر و انند و در گوش نهند تا قرحه را از ریم و چرک پاک سازد و بعد از
آن فتیله را بمرهم سفیداب برسانند و در روات مجففه مثل انزروت و دم الاخوین و کندر
و عصارة الحیه کرفته بر آن افشانند و اگر قرحه کهنه باشد فتیله را بمرهم مصری یا مرهم باسلیقون
برساخته استعمال نمایند و قطور آن عسل با زهره کاو یا زهره کلاغ یا شیر زنان قطور سازند
و بعد از آنکه چرم را پاک کرده باشد فتیله از قردمانا و قطرون و عسل و اخیر دانه و پرمان کرده
بسایند و ساخته در گوش نهند و از مسکنات وجع اذان که سبب آن ورم و قرحه باشد
آنست که یک حبه افیون و دو حبه جند بیدستر با شیر دختر در گوش بچکانند و دوا
که آنچه در گوش تقطیر کنند خواه از جنبه حرارت بود و خواه برودت نیم گرم باشد
طرش عبارتست از نقصان سمع و وقر بطلان قوه سامعه است
و صمم عدم تخالف صماخ و تجاویف که هر یکی را بجای اند دیگر بسبیل مجاز استعمال میکنند و
آن یا مولودیست و صاحبان آن قابل علاج نیست و یا عارضیست و حدوث آن نیز
اگر بعد از ضربه یا سقطه بود یا از مرض و تمکن بود که ده سال برآن گذشته باشد علاج ندارد
و آنچه حدوث آن از غلبه صفرا و ارتقاء آن بدماغ بود چنانچه در انتهاء امراض حاده صفرا
وی پیدا شد   علامة غلبه صفراست و طنین و حمی و التهاب
استفراغ صفرا و اماله آن باسافل بدن و استعمال مرطبات و اجتناب از مولدات صفرا و بعد از
شقیقه صفرا روغن گل با سرکه جوشانیده با آب کاهو یا آب عنب الثعلب یا شیاف مامیثا
یا شیر دختران قطور سازند یا دانه انار ترش را از پوست بیرون کنند و نغار زنند و آب
آن را با روغن گل و کند ر با سرکه در اندران آن پوست انار ریزند و بر آتش نهند تا
بجوشانند و بقوام آید و در گوش بچکانند و آنچه سبب آن سوء المزاج الات سمع است

وجع در عمق گوش بود و ثقل و تمدد و سوء المزاج اگر بارد باشد اشتداد آن از شرب
و بعد از استعمال مبردات بود و اگر حار باشد الضعف این بود و التهاب و حرارت در جوانب
گوش محسوس شود و اگر یابس بود علامت آن لاغری روی و ضمور طنین و تقدم لضعف
و رطوبت   این نوع طرش بتبدیل مزاجست با شربه و اغذیه و نطولات و دهو
نات و قطورات که مقتضای مزاج و آنچه سبب آن نقصان و انصباب ماده بلغمیه
است بعصبه مفروشه آلت سمع   ثقل راس خاصه در حالت سجود و کثرت نوم و بلادت
حواس و ظلمت بصر و انتفاع یا شیاء حاره و عدم التهاب و حمره و تقدم تدبیر مبردات
شقیقه دماغ با ایارجات و حبوبات و غرغره و بعد از آن تقطیر ادهان حاره
مثل روغن شبت و روغن ترب و روغن بادام تلخ با جند بیدستر در گوش و تکمید کردن
پس گوش با ادویه محلله چون بابونه و شبت و مرزنگوش و عاقرقرحا و استعمال نطولات
ملطفه مثل مرزنگوش و سذاب و برگ اسفرم و صعتر و بابونه و سداب و افسنتین و قیصوم که در آن
ملطفات مذکوره جوشانیده و نهند و فتیله مستعمل از خردل و لوبیا و شونیز دانه بریان
کرده کوفته در گوش نهند و سه روز بگذارند و بعد از آن بیرون آورند و بشیاف ثقل
سمع آورد روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند یا عصاره افسنتین در روغن بابونه
یا زهره گاو با آب برگ عسل یا بوره ارمنی با سرکه و عسل قطور سازند یا سه درم
جند بیدستر و یک درم و نیم نطرون و یک درم و نیم خربق سفید کوفته با آب برگ سیر سرشته از دهن
سازند و در وقت حاجت با روغن بادام تلخ در گوش بچکانند و گفته اند که اگر ابهل
با روغن کنجد در ظرف آهنی بجوشانند تا سیاه شود در گوش بچکانند صمم را زایل
گرداند و آنچه سبب آن انسداد حادثست در صماخ که مانع وصول هوا گردد و بعصبه یا از چرک

بسیار است که

بسیار است که در آن مجتمع شده باشد   علامت که چون گوش را برابر آفتاب دارند
و در آن نگاه کنند بتوان دید   آنست که سرکه را در بورده در گوش بچکانند
یا بحمام روند و گوش را ساعتی بر تابه گرم حمام نهند تا نرم شود و بعد از آن از گوش بیرون
آورند بآلتی که بجهت این کار ساخته باشند یا به تقطیر روغن گل یا به بخار آب گرم نرم
سازند تا بیرون آید و عصاره برگ شاهدانه مفتح شده گوش است چون در آن بچکانند
و یا از سنگ یا از ریگ یا غیر آنست که در گوش افتاده باشد   آنست
که اولا روغن بادام تلخ را در گوش بچکانند تا مجری را لزج سازد و بعد از آن معطسات
را استعمال کنند و دهن و بینی را بگیرند تا بقوة عطسه بیرون افتد و یا از کرم زاید یا نو
لولیست که در آنجا تولد نموده باشد   بر بدان است اگر کرم باشد و الا ادویه
اکاله مثل نطرون و زرنیخ احمر با سرکه استعمال نمایند و بعد از آن معالجه قرحه کنند
و آن صوتیست که آدمی آن را بشنود و از خارج بدن نباشد و سبب آن
یا حرکه ریاح غلیظه است که از فضلات راس متولد شده باشد   تمدد
و عدم ثقل است و یا فضله منصبه است بگوش و علامتش ثقل و تمدد و دوام طنین است
شقیقه دماغ بحبوب و ایارجات و غرغره و بعد از استعمال نطولات ملطفه و تقطیر ادهان حاره
مذکوره و شیاف ثقل سمع با روغن بادام تلخ یا خربق سفید و جند بیدستر و روغن
مساوی با سرکه در روغن حنا در گوش و یا ریاح ابخره متصاعد از معده
همچنان در حالت امتلا و سکون در حالت خلو معده است   شقیقه معده و تقویه
آن کوارشات و منع ابخره متصاعده باستعمال اطریفلات و مانند آن اطراف و بسته
پیوسته و خلاء بدن است   اشتداد در حالت جوع و سکون در حالت سیری

وتقدم محبقات است   ترطیب مزاج دماغ باستعمال اغذیه مرطبه و تقطیر
ادهان مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو در گوش و ریختن آب گرم و شیر دختر بر سر و ضعیف
سامعه است چنانچه ناقها را مناسب باشد   تقویه دماغ است بمشمومات طیبه و قطر
و تدهین راس بروغن مورد و تقطیر روغن گل در سرکه جوشانیده مانندی افیون در گوش
و واجبست که در تجنب انواع حیله از حرارت آفتاب و آتش و حمام و محرکات عنیفه و تقلیل شنیدن
آواز بلند و اصوات عظیمه مانند مثل صوت طبل و برق و رعد و از رعاف و کثرت کلام
و امتلاء طعام و از اغذیه غلیظه و جمیع منجرات اجتناب نمایند
اما دخول آب در گوش   السبب که بعد از آب جستن
یا دخول حمام حادث شده باشد و با آن ثقل سمع و وجع گوش   آن شکر کریک
پای که از جانب آن گوش بود بلند کند و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهد تا
آب بیرون آید و یا چوب شبت یا چوب بزرگ یا نخشک یا بردی را که طول آن از یک
شبر باشد یک سر با پنبه در گوش مستحکم سازد و یک سر دیگر را به پنبه پیچد و بروغن چرب سازند
و برافروزند چون حرارت آن باندرون رسد یکبار بیرون آورند یا انبوبه کوچک در
گوش نهند و بمکند تا آب بیرون آید بعد روغن بادام قطور سازند و پوست خشخاش و
اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و برگ کتان و آرد جو با شیر دختر ضماد کنند و آب برگ
و آب پیاز جوشانیده در گوش چکانند و بحال عطسه در این باب نافعست و اما کرم در گوش
و آن یا از خارج داخل شده باشد یا متولد گشته سبب تولد آن یا مواد عفنه مزمنه است
یا دن قرحه عفنه دران   وجع و خاریدن بسیار و احساس حرکت کرم و احیانا
تا بیرون آمدن آنست   قتل کرم است به تقطیر ادویه قاتله دود مثل صبر

و بوره ارمنی را با سرکه یا عصاره افسنتین یا شحم حنظل با آب برگ شفتالو یا آب برگ آلو
بالو یا آب پیاز یا آب در سنه ترکی و آب مرزنگوش ترب یا قطران یا عصاره قثاء الحمار
یا با سقمونیا و بعد از قتل کرم پنبه را بسر میل بپیچند و به دهن و آب برشیم بگردانند و در
گوش کنند و کرم را بیرون آورند یا دو درم شراب با سه درم عسل و یک درم روغن
گل و سفیده تخم مرغ مخلوط سازند و پشم پاره بدان ترکنند و در گوش نهند و ساعتی
بر آن طرف تکیه کنند بعد از آن یکبار بیرون کشند و معطسات استعمال نمایند و بینی و دهن
را بگیرند تا بقوه عطسه کرم بیرون آید و آنچه از خارج داخل شده باشد   آن است
که وجع گاهی هیجان نماید و گاهی ساکن شود و حرکت کرم بقدر حجم آن محسوس شود
لعینه علاج کرم متولد است از قتل و اخراج دخول حیوانات دیگر مثل پشه و پشش و مورچه درونی
در گوش بهمین طریق است   و آن یا بر طریق کوبانست و جاری
مجاری را فراخ رعاف کرده است حبس و قطعش جایز نیست مادام که موذی الضعف و غشی نشود یا
از ضربه و صدمه و یا از امتلا که موذی بانشقاق یا انقطاع یا انفتاح عرق شده باشد
اگر با حمی و حرارت باشد آن است که عصاره عصی الراعی و لسان الحمل
با شیاف ماینا داخل قیا در گوش چکانند یا سرکه که در آن مازو جوشانیده باشند یا
کافور بچکانند یا انار با پوست در سرکه جوشانیده بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش چکانند
و در حالت اعتدال مزاج کنند انار را در سرکه بجوشانند و با اندکی کافور قطور سازند یا کرده
کاورا با قدری از پیه آن   سازند و نیم پخته گردانند و بعد از آن بکوبند و آب
بگیرند و در گوش چکانند و این از مجربات است و مایه خرگوش با سرکه قطور سازند
نافعست   و آن را نبات الاذن گویند و در حدوث آن یا اورام

محاصره بود لیکن اگر سبب آن حرارت خون و امتلا بود و سبب آن یا دمست یا صفرا یا بلغم یا سودا
دموی حمره و ثقل و ضربان و ضیق مجاری است و علامات صفراوی شدة وجع و تلهب و علامات
ثقل و علامات بلغمی اشتعال و لین و قلة حمره و علامات سوداوی قلت وجع و صلابت
نه همچو معالجه سایر اورام است که در ابتدا اوراد عاف استعمال نمایند خصوصا ورم حاری
بلکه جذب ماده کنند بجانب مخالف بحجامت و اگر دو دماغ بشتر تقلیل ماده کنند بفصد و
ملینات طبیعه و در ابتدا احتراز حاره رطبه مرخیه مسکنه وجع چون بابونه و برگ کتان و گوشت
کوفته با روغن گل و موم نیم گرم استعمال کنند یا برگ کرنب پخته با روغن گاو ضماد سازند و اگر وجع
شدید بود البته باب نیم گرم ترکنند و بر آن نهند و اگر وجع میانه بود و سر ورم ظاهر بود و ادویه
منضجه محلله مثل آرد گندم و تخم کتان کوفته با ماء العسل و بابونه با آب حلبه یا با قلا و حلبه
کوفته با عسل ضماد کنند و اگر معلوم شود که منفجر خواهد شد و بتحلیل نخواهد رفت انجیر کوفته
با پیه بط یا پیه مرغ خانگی ضماد کنند و اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل استعمال نمایند
و آن مشتمل است بر شش باب
خشم است که قوت شامه ادراک رایحه مشمومات
نتواند کرد و سبب آن سده است در مجرای انف یا در مصفاة سبب بلغم مجری یا ورمیست حادث
در آن که آن را اکثیر الارجل گویند   آن است که اندرون و بیرون بینی رگهای سرخ
و سبز با یکدیگر متصل ظاهر باشد و این ورم گاهی است که منفرج میشود و از وی چرک می آید و گاهی است که
منجر بسرطان میگردد و صلابت آن بیشتر میشود و عروق آن اخضر و متمدد میگردد و شکل
بینی را فاسد   در ابتدا و تنقیه دماغ است بمستفرغات خصوصا ایارج و بعد از آن
حضض و مرد یا زوفا رطب و در ذریره و مرداسنگ با لعاب حلبه و برگ کتان طلا کنند تا ورم

شود و پشتر بشگافند یا علق بر آن را بران نهند تا جذب ماده کند و سرطانی را با دوائی که
شکافتن و رسیدن لتوتی برسانند تا منفرج نگردد و بلکه مواد سوداویه ردیه را از بدن
اخراج کنند و موم روغن را استعمال نمایند تا صلابت آن اوکم شود و بالجمله رایت تسعید
غذدی باید در آن و آن را ناسور آکل الانف گویند   بعد از فصد و مسهل
آن است که فتیله مولد از زنگار و شیان و مرهم باسلیقون در بینی استعمال نمایند یا شب
یمانی و مرو قلقطار و مازو ساییده کوفته و بیخته در بینی دمند یا خرنوب نبطی تر
بکوبند و پشم پاره بدان ترکنند و در بینی نهند یا اقاقیا سرکه سوده را هر صبح و شام در
بینی دمند یا آلتی که از جهت این عمل ساخته اند بزنند یا بتراشند و مرهم زنگار استعمال
نمایند تا بالکلیه زائل گردد و بعد از آن مرهم اسفیداج ... کنند و یا
خلطی غلیظ لزج است در بطون دماغ مجتمع شده و بخوم رطوبه منعقد شده و جلد گشته
مجری را مسدود ساخته   آن است که مریض لعلی در تقدیم راس و تنقیه
منخرین باید   تلطیف و نضج است بجلاب مرکب از اسطوخودوس و بنفشه و راز
و گاوزبان و اصل السوس و زوفا و گلقند بعد از آن تنقیه بحبوبات و غطوسات و شمومات
حاره ملطفه و غرغره بعسل و الکامه و بعد از انضاج سده و جریان خلط اذان الفار
و سداب یا جندبیدستر بینی بچکانند و نطولات مرکبه ملطفه از بابونه و مرزنگوش و شیح
استعمال نمایند و یا ریح غلیظه است که مجری منفذ ساخته   آن که حوالی مریض
باد را در بینی محبوس مند و بدشواری بیرون آید و پیوسته یک جانب بینی مستلا باشد
بعد از تنقیه دماغ از ماده مولده ریاح غلیظه استعمال معطسات مثل فلفل و جندبیدستر
و نطولات محلله مثل کرفس و خردل و زیره و در سنه و نمام و نانخواه و قرنفل و تقطیر

فلفل و میل کوفته با روغن بادام و شحم در انف وپا خنیق مجری مولود است

آن است که از ادنی چیزی که اندر دماغ بیرون آید بسته شود تنقیه دماغ و منع

سیلان و نزول فضولات ساطریفلات سوسیه و مصفاة خلط غلیظ و رقت

عدم سیلان فضول بنجوید و تغیر کلام لغیه است بعد از تنقیه تلطیف خلط

دماغ است که مریض دهن را پراز آب کند و برشت خسپد و سر را به پس نگون سازد

و بعد از آن ادویه ملطفه سعوط مثل شونیز و دوتح و شحم حنظل کوفته و بیخته با بول شتر اعرابی

در بینی چکانند یا شونیز کوفته و با روغن زیتون سعوط سازند و نطولات ملطفه مفتح استعمال

نمایند و فساد شم آن است که قوه شامه از جمیع مشمومات ادراک نکند را یحه طیبه

یا منتنه سبب آن یا سوء المزاج مقدم دماغ است علاقه آن در امراض راس مذکور شد

تبدیل مزاج است و ازاله سبب بعضه و استعمال اطلیه و احمده بر مقدم دماغ و خلط

فاسد است در مقدم دماغ که را یحه آن محسوس شود و علامات هر یک از انواع خلط را که

آن خلط است مثلا اگر رایحه فلفل و سنبل محسوس شود خلط حار بود و اگر رایحه عفونه مدرک

شود خلط عفن باشد و اگر رایحه حامض بود خلط سوداوی باشد و قس علی هذا

استفراغ آن خلط است از دماغ مستفرغات مخصوصه آن و گاه باشد که در مقدم

دماغ ماده عفنه بود و قوه شامه بان مالوف باشد و سبب آن رایحه طیبه محسوس شود و منتن

محسوس نگردد تنقیه دماغ است و ادمان تشمیم روایح طیبه حاره و تسعیط مسک

و عنبر و مانند آن و استعمال فتیله معمول از سعد و صبر و سنبل و گل و قرنفل و آب فودنج و سورد

و گاه باشد که در مقدم دماغ دم یا بلغم طبیعی باشد و حرارت مفرطه در آن اثر کند و در

حالت احتراق از دا بخره لطیفه ملایمه منفصل گردد و قوه شامه بواسطه الف بان

باآن حس روایح طیبه نتواند کرد و رایحه منتنه محسوس شود بعد از تنقیه دماغ تشمیم و

تسعیط اشیا منتنه حاده است چون جندبیدستر و مرزنجوش و جاوشیر و امثال آن

قروح انف بر سه نوع است و آنچه از آن سبب از رطوبات کاسده

اکاله نازله از دماغ است فصد قیفال و حجامت ساق و اسهال است بعد از

آن استعمال مرهمی مرکب از سفیداب و مرداسنگ و جوز الفضه و سرب سوخته و موم و

روغن گل و آنچه خشک است سبب آن اخلاط محترقه است بعد از تنقیه نشوق

آب کرنب هر صبح و شام و استعمال مرهمی معمول از مغز ساق گاو و موم سفید و روغن

بنفشه بادام و لعاب بهدانه یا از کتیرا و خطمی و سپیده موم و روغن گل و آنچه عفن است

سبب آن یا طول مدت قرحه است یا انصباب رطوبات مستعفنه به انف بعد از

تنقیه آن است که هر صبح و شام به بوره ارمنی و صابون یا سرکه بشویند و عروق السود و عفص

سیاه و اکوفته و بیخته در بینی دمند یا عدس و شب یمانی و مازو و مرو عنوان در سرکه منقوع

سازند دوایی که در این باب نافع است زاج سیاه و قلقطار و مرازهر یک

درم قلقدیس شش درم شب یمانی و زراوند مدحرج و مازو و توبال از هر یک چهار درم

کندر یک درم کوفته و بیخته در سی درم سرکه کهنه بجوشانند تا بقوام آید و فتیله را بدان بیا

لایند و در بینی دهند آنچه که از روغن و موم و روغن مورد و مرداسنگ

سنگ و گلاب بنداندکی سرکه مرهمی سازند و استعمال نمایند

سبب آن یا بواسیر متعفنه یا قروح مزمنه است در انف و علاج این هر دو نوع مذکور شد

یا ارتفاع بخارات عفنه است از معده یا نواحی صدر و ریه به انف بعد از

تنقیه آن عضو بینی از شراب ریحانی بشویند و سنبل و سعد و گل سرخ نقوع سازند

و یا انحدار رطوبات عفنه است از دماغ بان بعد از تنقیه دماغ که موجب سیلان آن

است که اولا اسطوخودوس بردی ادخر و قرنفل کوفته غرغره کنند بعد از آن سنبل و قرنفل و گل

در شراب بجوشانند و بدان غرغره کنند و شراب ریحانی استنشاق نمایند و هر صباح بینی

را ببول شتر اعرابی بشویند و قصب الذریره و گل نسرین و سنبل الطیب کوفته در بینی

دمند یا مر و حماما و اقاقیا و مساوی کوفته بعسل سرشته و فتیله بدان بیالایند و در

بینی نهند و مرباب فودنج سعوط کنند و بول حمار مالوف انف را نیز نافع است

رعاف که آن را حس حابر نیست الا وقت افراط و خوف از ضعف و علامتش

آنست که وقوع آن در حمیات حاده یا غیر آن از امراض حاده و در روز بحران باشد و

آنچه سبب آن امتلاء و کثرت دم معه عروق است مادام که انتفاخ و سرخی شده و حمرة لون و

ثقل بدن زایل شود حبس و قطع آن نیز جایز نیست و آنچه سبب آن حدة دم است

آنست که رقیق بود و اندک اندک آید فصد قیفال است از رگ

جانب که خون آید و فصد صافن بدفعات و تسکین حدة دم با شربه و اغذیه بارده و حافظ

مثل شراب عناب و شراب خشخاش و شراب سیب و برنج و عدس با شیره بادام و مرد و سرکه و گشنیز تر

و غورا و ریباس و تشامیدن آب سرد و در دهن نگاه داشتن و در کشیدن آن به سر

و در آن نشستن و استنشاق آب گشنیز تازه و آب بادروج یا آب برف و بستن اطراف

و مالیدن و نهادن در آب سرد و استعمال ادویه قابضه و مبرده مجففه و مغریه و گاه و نافع است

مثل آنکه فتیله بآب بادروج تر کنند و در زاج و کاغذ سوخته و خاک کندر بیالایند و در بینی

ادخال کنند یا فتیله به عصاره سرگین خر و اسفیداج تخم مرغ به هم آمیخته تر کنند و مازو و گشنیز خشک

و گرد آسیا و کندر بیالایند و در بینی نهند و فتیله در آن افیون و گل گرد آسیا و گلنار و ما

و مازو از هر یک نیم درم به عصاره سرگین خر تازه سرشته و بخانه عنکبوت مخلوط سازند

و در بینی نهند یا سر بکار سرکه کهنه ریخته بر سنگ آسیا گرم که بدارند و عصاره لحیه

با اندکی کافور یا عصاره بادروج با کافور یا آب لسان الحمل با عصاره عصی الراعی

و گل مختوم با کافور یا گل مختوم و عصاره سرگین خر تازه قطور سازند و لسبک محرق و

مروارید و کهربا و صلابه کرده مساوی در بینی دمند یا مازو و گلنار و اندکی افیون به سرکه

سرشته و بر پیشانی طلا کنند یا گل ارمنی و نشاسته با سرکه کهنه و آرد جو مرهم

سازند و کرسنه کتان بدان بیالایند و بر پیشانی اندازند دوایی مجرب در حبس

رعاف خانه پر سوک که حل در خانه ها اگر ملیسا زند خانه او را که روبقبله باشد بر داشته

باب رزم نموده بر پیشانی ضماد سازند فی الحال ساکن گردد و اما آنچه سبب آن انتفاخ

و انفجار است عروق مثل ابن سبک است آنست که بعد از صداع شدید و بعد از

امراض حاده یا بعد از غلبه حمره و وجع عین یا بعد از ضربه و سقطه بر راس حادث شده باشد

و خون بسیار در پی هم آید و این نوع رعاف عسر العلاج است فصد قیفال است

از جانب موافق و فصد عرق جنین و حجامت ساق و نهادن محجمه بر قفا و بر موضع کبد با شرط اگر اعان

از جانب یمین باشد و طحال اگر از جانب یسار بود و بر هر دو طرف باشد اگر از اطراف حرف جنین

و بند نهادن و ادنی نشستن در آب سرد و کشیدن آن بسر و استعمال ادویه کاویه نافع باشد مثل آنکه

فتیله بمداد تر کنند و زاج کوفته بر آن افشانند و در بینی نهند یا فتیله معمول از زاج و کاغذ سوخته

و فشار زنجه کنند بآب بادروج استعمال نمایند در نگاه رعاف که را صل کرده در بینی چکانند و

غذا مزوره زرشک و سماق یا غوره و زرده تخم مرغ و ماست و بنیر حساب ولقمه اند

که دماغ دجاج بهترین غذا در عوق است عطیه حرکه قوه دافعه

دماغست باتحانه هوا استنشق ازجهت دفع مودی ازراه دهن وبینی وسبب باارتفاع

است مثل غبار ودخان وروایح حاده وغیران که لذع ان بعضی از الات تشم رسد ودماغ

لسبب مشارکت ازان متاذی کردد ویا ازدواجلبست وآن کاهی باشد که دماغ بسکبار

گرم شود وسبب آن رطوبتسلزانیست به بطن مجاری دماغ روان کردد ودماغ ازان

متاذی شود عطسه در ابتدا زکام ونزله وذات الصدر وذات الریه وامراض راس

مصر دمانع نضج است وکثرت آن در ابتدا حمیات موجب سقوط قوت وامتلاء دماغ بود

ومرعوف سبب انفتاح عروق مضرت   بربد دماغست بتسعیط روغن گل

وروغن بید وروغن بنفشه وبادام وماننداان وتقطیر روغن گل نیم گرم درگوش واستحمام بآب

عذب نیم گرم واستشمام صندل وکشنیز تر وکثرت نوم ومالیدن اطراف واجتناب ازغبار

ودخان ومانند ان   خلاف آنست که ادمی در وقت

استشاق هوا وبار در بافت شود سبب آن یا انجره حاده لذاعه حاصله از احتباس اخلاط

حریفه است در بطون دماغ یا ارتفاع بخارات حاره لذاعه از بدن ریسها باشور بارز لعات

یا مقدمه رعاف یا صداع   انچه ازبخارات حاده بود که شواغ دماغ است ونقیه

بدن وتعدیل مزاج باغذیه دافره بسرد مرطب وشاول ادهان کشنیزی وتقویة دماغ بلخلخه

معموله از صندل وگلاب وکافور وروغن گل و آنچه از امراض مذکوره باشد علاج هر یکی

موضع خود مذکور است   سبب حفاف یا حرارت شدید بود که افنا رطوبات کند

چنانچه در حمیات باشد   بربد دماغ است باددیه بشربه دوا کبار دکشوفات

ومرودخات مرطبه وحمام مرطوبه واجتناب ازریاضت وسهر وقلت طعام وسایر مجففات دماغ

لنج باشد که سبب حرارت هوا در سموم خشک کردیده مانع رکیخین رطوبات از دماغ بینی

شده

شده   تلبیس خلط الرحت با دهان وتموبات طلیه وشقیه دماغ با پرهان کب

بنفشه ومانند ان   ودر ان جرارده با

سبب ورم لسان یا دم است یا صفرا و یا بلغم یا سودا یا ریح

سموم انچه سبب آن دم است   حمرت زبان وقلت سیلان لعاب ووجع شدیدست

فصد قیقال یا فصد عرق تحت اللسان است اگر ضرورت باشد وطلیتن طبیعه

کشک لنیه یا مطبوخ فواکه ودر ابتدا غرغره ومضمضه یا سکاشی عنب الثعلب وکاهو وعناب

یا ابی که در آن عدس وگل سرخ وپوست انار وصندل وکاهو وخرنوب جوشانیده باشند ودر ترتیب

ودر انتها با مبخ کج و آب گرم ملعاب بزرکتان ودر اخلاط لبابی که در ان بابونه واکلیل

الملک وبنفشه جوشانیده با منفرد چنانچه دیگر سبب آن صفرا است   صفره لسان

وشدت وجع ولهیب   همان علاج دموی است الا فصد که درین نوع جایز نیست

وانچه سبب آن بلغم است   بیاض لسان وکثرت سیلان لعاب است

حق آنست که در ان اندک حلاقی باشد ومضمضه بعسلی که در ان بوره اصول حلبه جوشانیده

باشند وغرغره یا یارج فیقرا وما لیدن عسل یا صعتر یا ارج بر زبان وانچه سبب ان سودا

سواد لسان وقلت آسید لمان وپوسته زبان است   اسهال

بمطبوخ افتیمون ومضمضه بشیر یا شیر خیار یا روغن بنفشه یا بادام یا روغن کدو وغرغره با بی

که در آن انجیر وحلبه در کتان جوشانیده باشند یا روغن بنفشه عسل فعلوس خیار چنبر

عصاره کاهو وکشنیز وکاسنی تازه در دهان وانچه سبب آن شرب سموم است مثل فطر وافیون

علاج ان است چنانچه در مقاله سموم مذکور خواهد شد

سبب ان تشنج عصبی عضلات لسان است   قصر ولد غری

زبان وعروض ان بواز جذابات حادثه است   امساک لعابات طلیه در دهان

مثل لعاب مرو وبهدانه وخطمی وتخم بیان کردن بر کوش باد نان مرطبه مثل روغن بنفشه وروغن کدو

وغیران ومضمضه با عنب الثعلب وآب عصی الراعی وآب کشنیز تازه با شیره وادان مرطبه مذکوره

وبا تشنج امتلای است   غلظت لسان وکثرت آب دهان است   تنقیه

دماغ باسهال وغرغره وروغن بشه وروغن بابونه وتدهین راس بادهان محلله وتصفیه

با ضماده محلله مرکب از بابونه واکلیل الملک شب وحلبه وفرفیون ویا تبرخاد وخایست مخصوص زبان

یا مشارکت دماغ آنچه سبب آن مخصوص زبان است   سلامت حس وحرکت

وسایر اعضا که حس وحرکت از دماغ میبایند وانچه بمشارکت مبدء دماغ است   کدورت

حواس وبلادت حرکت وسیلان لعاب از دهانست   اولا تنقیه بدن است بعد از

ان غرغره ومضمضه بروح خشخاش درسرکه عسل یا با مکامه با سرکه ومرزنجوش با سنجار عسل یا

بابونه که در ان فلفل وزنجبیل وعاقرقرحا وصعتر وخردل جوشانیده باشند وما

لیدن نوشادر یا دوع بر زبان واگر استرخا مرتبه باشد که مانع تکلم گیرد   مضمضه است

بنوش در وعاقرقرحا وفلفل وخردل ودار فلفل وزنجبیل ومیویزج وصعتر وشونیز وفرفیون یک

هندرسیاوی وبالکامه ومالیدن فرفیون وکندش کوفته بر زبان واسکن مرکب

از فرفیون وکندش کوفته وپنچه عنبر ولادن واتبایخ در زیر زبان وشاول مشک وطیوب و

دمرباد مشک بنیاد مالیدن ایارج بر زبان وکاهیست که ثقل زبان وتغیر کلام بعد از برسام

وبرسام حادث میشود سبب آن اندفاع فضله است از دماغ با عصاب وعضلات

زبان   قبل از زبان مالیدن مشک اندرانی ونوشادر است بر زبان وصبیان

جوان در تکلم انداعسل ومشک اندرانی بود بالیشان مالند به تکلیف واجبار تکلم گردانید

بلیه در دهن

ضفدع شبیه بغده است صلبه حادثه در تحت لسان

که لون آن سبب مخالطت لون سطح زبان وعروق که در زیر است مشابه لون وزغ است واندک

سوضفدع گویند سبب آن یا بلغم لزجت یا دم که لطیف ان تحلیل رفته وباقی صلب

گشته   فصد قیفال است یا عرق تحت اللسان اگر دم غالب بود واسهال وتبدیل

ادویه ملطفه مقطعه محلله چون صعتر وزوفا ونمک ولهوت انار وادویه اکاله مثل نوشادر

وزاج محرق وزنگار با سرکه ویا زاج محرق وبورق کان سفیده وتخم مرغ واگر با مثال اینها

زایل نشود بکاوند وبرون آورند چنانچه لشریان تحت لسان ضرری نرسد بعد از ان سرکه

واسفیضرکنند وعظم لسان یا از غلبه دم است   بعد از فصد مالیدن زبان است

بادویه مقطعه حامضه مثل ریباس ورب حصرم نرم وحصل وانار ترش ویا از رطوبات بلغمیه

غلیظه   بعد از تنقیه بدن مالیدن زبانست بنمک سرکه یا زنجبیل یا نوشادر

ونمک یا سرکه وعسل یا زنجبیل وفلفل ودار فلفل ونمک اندرانی

سبب شقاق لسان یا کثرت یبوست مزاج دماغست

اما که سپستان وبزرقطونا است در دهان ومالیدن کفی کهاز دو وصله خیار بر ناله

برون آید بر زبان وسهی اغذیه مرطبه مقویه مثل ماء الشعیر وماهیچه ورزده تخم مرغ نیم برشته وجبات

ازاطعمه مالحه وحامضه وحریفه ویا بخارات اخلاط محترقه در معده است   حشاد فایق

وکیفیت طعم وفرج مذکور است   تنقیه معده است بسفوفات موافقه آنکه اکس

سپستان در دهان وسبب حرارت لسان یا حرارت مزاج معده است یا دماغ یا بشاول اشیا حاد حریفه

یا مالحه باره ویا انصباب اخلاط حاده   امساک لعابات بارده مثل

لعاب بزرقطونا در دهان ومضمضه بعصاره بارده مثل عصاره کشنیز تازه وشیره خرفه داد

لسان الحمل حتی که امساک آن در دهان نافع است تخم خرفه و تخم خیارین
تخم کدو نشاسته کثیرا مغز بادام شیرین کوفته با آب ترنجبین یا جلاب حب سازند
سبب آن اختلاف مخصوص بزبان یا مشارکت معده یا جمیع بدن یا
دماغ اما آنچه مخصوص بزبان است اگر ماده رقیق باشد بسرکه و گلاب و شراب
توت و کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ بود بعد از آن تنقیه بمسهلات موافقه بسکنجبین عسلی
با عاقرقرحا و خردل کوفته و الکامه غرغره کنند و اما آنچه بمشارکت است اولاً تنقیه
اخلاط ردیه است از اعضای اصلیه بمسهلات مذکوره بعد از استعمال غرغره با ادویه مناسبه آن
قلاع قرحه است حادث در سطح دهان و زبان یا انتشار
و اتساع و سبب آن یا دم است یا صفرا یا رطوبت بالیه بلغمیه یا خلط سوداوی محترق
دموی حمرة و حرارة لسان و قلت سیلان لعاب از دهان است فصد
قیفال است یا چهار رگ یا حجامت یا بیتین طیبوت ملطف تر و مضمضه با سماق و سرکه
که در آن گل سرخ و کشنیز خشک و عدس و عنب الثعلب جوش انیده باشند و استعمال ذر
ذرات مرکب از گل سرخ و سماق و کشنیز خشک و طباشیر و عدس و کف با اندکی کافور
صفراوی صفرة و شدة حرارة و حدوث حادة و جفاف لسان است
استفراغ صفرا و مضمضه با شیر تازه و رشک و عدس و شراب توت یا رب ربان و عسل و صندل
و کافور و استعمال ذرورات معموله از صندل و کشنیز خشک و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و کافور
بلغمی سپیدی لسان و عدم عطش و کثرت لعاب و قلت وجع است تنقیه
با اسهال و غرغره لعاب قرقر و میویزج و مضمضه بسرکه که در آن ماميران و هلیله و عاقرقرحا جوشانیده
باشند و استعمال ذرور مرکب از ماميران و برگ زیتون و کزمازج و سعد و قاقله و شب

بالا و بلیله زرد

سماق و هلیله زرد سوداوی جفاف و سواد لسان و قلة دهان و لذع شدید و عدم طیب
تنقیه دماغ بحبوب مسهله و مطبوخات سوداوی در ابتدا مغز گاو و طلا کنند بعد از آن بسرکه
که در آن ادویه بارده و قابضه مثل بادروج و پوست انار و گلنار و سماق و کشنیز خشک جوشانیده
باشند مضمضه نمایند و ماميران و پوست انار و سعد و حنا کوفته و بیخته ذرور سازند و اگر دهان قلاع
شدید است که مانند رادیه گردیده باشد و در اندک زمان منتشر گردد و آن اقرب خشک
نامند و سبب آن انصباب خلط عفن لذاع اکال است به کهی در دهان اولاً
فصد است و بعد از آن مضمضه بسرکه و سماق و رب غوره و بعد از آن استعمال اقلیمیا و نوشادر و سور
نجان و مضمضه بسرکه که در آن حب الآس و کزمازج جوشانیده باشند یا بالجمله ادویه
قابض مخلوط سازند و بدان مضمضه کنند و کثیرا و نشاسته و طباشیر و قند کوفته بر دهان
زنند و بدان موضع چسبانند سبب آن یا حرارت در حرارت
معده کثرت سیلان در حالت خلای معده و تعلیل غذا فصد باسلیق
و استعمال اغذیه خفیفه مثل آش زرشک و آش غوره یا کباب مرغ یا تیهو یا گوشت بزغاله و رب
حامض مثل رب غوره و رب به و رب انار و فواکه بارده و قابضه مثل سیب و به ترش و مضمضه
با آبی که در آن سماق و عدس و برگ سعد و گلنار جوشانیده باشند و خوردن کاسنی تازه
یک دسته با یک درم نمک نیم کوفته نافع باشد و کثرة رطوبت و برودة بلغمیه است در معده
ضعف هضم و غلظت اوراق لعاب و حموضت دهان است قی بعقب طعام و تناول
اغذیه خفیفه مثل مطنجن و کباب و استعمال اطریفل صغیر و جوارشات حاره مثل کمونی و قرص
و خوردن الکامه نیاشتا و مضغ کندر و مصطکی و مسواک کردن بدان نافع باشد
سبب کر با حرارت غریبه معده است کر رطوبات که در آن باشد

سطح دهان و بیخ دندان است استیلا یافته باشد و احداث عفونت کند تخفیف
بعد از تناول طعام و شدت آن در حالت جوع است تطفیه حرارة معده بماء الشعیر و آب
انار یا قند و هندوانه و خیار و آلو و شفتالو و زردآلو خشک نوشند و اغذیه حامضه مثل زیره بریان
غوره و سماق و تناول نمایند و با دوبه مبرده قابضه مضمضه کنند یا بلغم متعفن در معده که از
کثرت تعفن مرتفع شود سیلان رطوبات از دهان خاصه در حالت خواب و علامت
سکون آن بعد از تناول طعام و شستن دهان و قلت عطش است تنقیه معده
بقی و اسهال و بعد از آن تناول زنجبیل پرورده و بلیله پرورده و اطریفل صغیر و گلقند و سکنجبین
عسلی و شراب افسنتین و سپیدباج و الکامه نیاشتا هر صباح و سعتر و برگ مورد و مویز منقی مساوی کوفته نعناع
بکوبند و نوشند و اغذیه خفیفه مثل مطنجن و کباب و قلیه با دارچینی و فلفل و زیره تناول نمایند و ان
فواکه و تناول رطبه و کثرت شرب آب و اغذیه دسمه و غلیظه و مولده بلغم اجتناب کنند و ملاومت
مسواک و مضغ مصطکی و قرنفل و کبابه و جوز بوا و قاقله و دارچینی واجب دانند و یا فساد
عفونت است از انصباب ماده حاره یا رطوبت فاسده متعفنه از راس بدان موضع آن
است که چون صاحب آن با شیاء حامضه و مالحه مضمضه کند رطوبات از اضراس و اوابیه عوض
کنج دهان او روان گردد و مع ذلک از آن زائل نشود تنقیه دماغ است با یارجات
و مضمضه بسرکه عنصل یا بسرکه که در آن برگ مورد و گلنار و مازو جوشانیده باشند و ازالت رگ
حالت بد دهان بمسواک و مضغ عود و مصطکی و قرنفل و پوست ترنج و تناول مرورات ملازمه
نافع باشد و فساد لثه و عفونت او است بسبب مزاج حار و سیلان خون از او فصد
قیفال یا چهار رگ و حجامت و اسهال و مضمضه بسرکه که در آن ادویه قابضه مقویه لثه مثل برگ
مورد و گل سرخ و سماق و غیر آن جوشانیده باشند و ملازمت مسواک و استعمال سنونات مقویه لثه

که در آن فواید

که ذکر آن خواهد شد و اگر عفونت لثه بسبب قرحه خبیثه باشد بمازو و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا
و سرکه مضمضه کنند یا اقلیمیا و نوشادر استعمال نمایند و با عفونت و تآکل و فساد دندان است
تنقیه دندان است از اوساخ و عفونت بشدت و استعمال سنونات قابضه معموله از بلیله و ازربد البحر
و نمک و صدف سوخته و برگ مورد و مازو و سعد و مصطکی و گل سرخ و اگر با بخار زایل نشود
دندان را قلع نمایند حتی که چون درد بیخ دندان نگاه دارند بوی خوش کنند خوش بوی
قله کافور و قرنفل و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم مشک دو دانگ کوفته و بیخته با رب سیب
یا رب بسرشته حب سازند بوی بد کوی دهن خوش کنند و فساد عفونت از نافع
باشد اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و املج و مصطکی و قرنفل و عود
خام و قرنفل و پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک دو دانگ
کوفته و بیخته استعمال نمایند و سبب آن یا سوء المزاج یابس
باشد تدهین ناف و مقعدست هر شب بروغن بنفشه یا بادام و امساک کثیرا
در دهان و گردانیدن او بر زبان بر لب طلا کردن بکثرت لعاب و صمغ عربی خیار و تخم بالنگو بیسیره
باشد یا لعاب اسپغول یا لعاب بزرقطونا و بهدانه و طلا کردن مازو و سفیداب ارزیر
نشاسته و کثیرا کوفته با پیه مرغ خانگی از غوبات نافع است و اگر شقاق عمیق باشد مصطکی
و علک البطم و روغن شمع را بهم حل کرده ضماد کنند و تو کله در اندرون آن یا اندرون تخم مرغ
باشد بر روی آن نهند و اغذیه مرطبه مثل ماهیچه و زرده تخم مرغ و لحم بره بچه تناول نمایند والله
اعلم سبب آن فساد دم است یا رطوبت بلغمیه و نقصان
حرارة غریزی در اعضای رأس و وجه و اگر با ان تغیر شود دلالت بر سوء المزاج یابس
ساذج یا با حرارت غریبه مجففه منشفه رطوبت کند سهال بلغم است و تعفن

باد دهان لطیفه مثل روغن ناردین و روغن مصری و روغن بکاین و روغن زعفران و اکربان بود
مالیدن کثیرا المنافع بلیه از قبیل لعاب بهدانه و لعاب خطمی و زرکتان با موم و روغن از پیه کردن
از وقت دو سوفه نباشد   و ان غلیظ است بقدر دانه انکور و کاهی چاره
در سطح لب زیر یا بیست متصله د موی محترق است که از شعبهای عروق بیرون امده باشد و در
میانه جلد و لحم مانده باشد و لون ان مایل بسواد است یا محمره و انچه لونش مایل بسواد است
فصد و فیفال و حجامت کردن و اسهال بمطبوخ افتیمون و مانند ان بعد از ان شکافتن بنشتر و سرکه
بران مالیدن کویند که زهره ادمی حجت لو ایرشفه نافع است مجرب و انچه لونش مایل
بحمره بود   الثت که ضمادات متخذه از عدس و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و جبه بازره
لحم و مرغ با استعمال نمایند یا مرهم معمول از اخبث الحدید و مرداسنک و اسفیداب و زعفران و شاه موم
در روغن کل بران نهند دستکافتن و دستکاری بتوضیح ان رسانند زیرا که این نوع خوب
و مشغله از اطراف شراین حرارت شکافته خون روان شود و حبس او دشوار باشد
سبب ادرام شفه زیادتی اخلاط است   اشواع
حار باغذیت لفصد و اسهال بعد از ان اکر صفراوی یا دموی است عدس و عنب الثعلب و زرد چوبه
و کشنیز طلا کنند و اکر بلغمی یا سوداوی بود بابونه و اکلیل الملک و حضض و زرکتان و کلابه ضماد کنند
با صندل و شیاف ماثا و حوض و زیبدی ما که کشنیز طلا کنند سبب شقاق یا صفرات است
فصد و فیفال و اسهال بمطبوخ هلیله و سبب ان قروح اکر تنقیه شود باستعمال مرهم اسفیداب با مروار
د مانند ان کفته و موم و روغن سرخ ان رزد الو   و دران جوارده باب
حافظ صحة دهان او است مراعات ده چیز اول احتراز
از تخمه و بعد از طعام و درمعده مثل انکه اغذیه سریع الاستحاله چون فواکه و ماهی و شیر تازه و مانند

نکرند و در تناول اغذیه ترتیب رعایت کنند چنانچه در باب حفظ صحة معدات دوم اجتناب
کثرة تن خاصه بعد فی مواضع سیم احتراز از مضغ اشیاء علکه خصوصا حلوه مثل ناطف و انچه خشک
چهارم از دخوصات مخصوصا که عصفه حامض پنجم اجتناب از تناول حار بعد از بارد و بارد بعد از
حار ششم احتراز از اشیائی که بانی صیه یاسنان مضرند مثل کندنا و جوز و خرما هفتم اجتناب
از تناول حار که اشیاء مصلبه سنان هشتم تنقیه دهان اسنان از چرک و بقیه طعام و
طوبات از ته چنانچه بر اشد و عمور عفرت رسند و دندان را بحنبانند نهم استعمال سواک باعتدال چنانچه
ابد دندان و بیرون دوانشه و عمور و عفرت رسانند و سواک اسنان و اشه عمور را قوت دهد و خوراک بارد
و معده بوش کند و دندان از اصل بجنبد دهم تدهین اسنان در محل خواب و روغن کل اکر بهر مطلوب
باشد روغن ناردین یا روغن مصطکی اکر احتیاج به تسخین بود و اول اشیا که تولا اصیل باشد از
کتب ستوده های نرم سر دندان مالند بعد از ان استعمال ادویه نمایند و نیز باید که حافظ صحة اسنان
در ماهی دو بار شرابی که در ان بیخ سوغات خوش سائیده باشند مضمضه کنند تا از وجع دندان امین باشد
حالیه و منقیه اسنان مثل نمک و مثل سرشته سوخته و شعبانی ربیان لکه سر که ترکرده باشد و استعمال نماید
سونی که از خزینه حفظ صحة اسنان مجرب است تخم کاو لوبی کوفته و زنبانج و سعد و کل سرخ و سنبل
الطیب از هر یک جزو نمک اندرانی واکلی کوفته و بیخته سنون سازند   سنون دیکر که دندان را جلا
و بلد و حفظ صحة ان کند پوست بیخ کرد اسیل سوخته قرنباد و نبالودو خمره نمک اندرانی مساوی
کوفته و بیخته استعمال نمایند   سبب درد دندان یا سوء المزاج حار است
استراحت یا بیو با اسهل و وجع شدید و وجود ورم حار و التهاب و حمره و ضربان است
فصد و فیفال و حجامت و اسهال بمطبوخ فواکه بمطبوخ هلیله مضمضه بلبن کرم عنب
الثعلب و کشنیز تر و لسان الحمل با اب برک سرو در تر با سر که در ان ... جوشانیده باشند کرم

دیا عنب الثعلب و بزرالبنج و پوست خشخاش جوشانیده باشند که با کلاب و روغن کل و ماسک کلاب
و سرکه درد دهان و درعاله نهند اد وجع اندکی کاهو اضافه ان نمایند بعد از ان روغن کل بازیر
سورد در دهن نکاه دارند و اکر وجع شدید بود قدری افیون داخل کنند و با اب برف یخ در دهان
سکنند چون نیم کرم شود بیرون ریزند تا دندان می جنبد شود در ساکن شود و یا فلونیا از بو شند و قدری
در دهن دارند و یا سوء المزاج بارد است   الثت که دهان مرطوبان حار است در وجع
و ورم در اثه نباشد و بعد از شراب سرد هیجان یابد و باشتاد حال اساکن کردد   تنقیه
بدن و دماغ است اکر مادی باشد و مضمضه بسرکه که در ان فوتنج و عاقرقرحا و صعتر جوشانیده باشند
عاقر قرحا و بوره و زنجبیل و فلفل دار طرح کوفته و بیخته سنون سازند و تریاق اربعه و تریاق الاسنان
و فلونیا و بارد سفنا بر دندان نهند و کلدیش اکر کمخه در کنند و اساقه قبل از طعام
بریکی کاد سازند و روغن بابونه ... کرم در دهن نکاه دارند یا دندان از رده و تخم مرغ بچه
کرم مرغ بچه با نان کرم نهند و افیون و جند بیدستر ساوی کوفته بلک حب یا در حب با روغن
کل در دهن نکند و اکر باشد ال انها ساکن نشاید بر دندان دوام کنند و ان چنان بود که میخ
بر دندان نهند و اکر و اکر دندان را کچیز بپوشانند و حوال جوزی یکار مکه با بذر و ان نشوند و فرسند
و بر دندان نهند چند کرت و اکر روغن کرم کرده را در انبوبه چکانند همین عمل کنند و اکر دندان
کاوا باشد لعین انبیق و زنجبیل در سرکه پرورده و تو پال مس بران نهند تا منفعت کند و بعد از
ان که سار سنبل او پیاخته باشد تا قوت دواد دران تاثیر کند یا قطران ابسل کرم کرده
کرشند و دران سوراخ نهند و اکر اینها کافی نباشد و در شده و ورم بود دندان ارکنند
و کاه باشد که درد دندان بشارکة معده بود   الثت که بعد از تناول اغذیه کثیره
غلیظه و امتلاء معده هیجان یابد   تنقیه معده است و تقلیل غذا و تقویت هضم و تسهیل

الطریق یا حرارتش عروق و جتناب از غشاء و امتلاء و طعام و کاه باشد که وجع اسنان از ریاح
غلیظه متدفع از راس یا صول اسنان حادث کردد   وجع ممتد منتقل است از جائی
بجائی دیکر   تنقیه دماغ است از رطوبات مولده ریاح بحبوب مسهله و مضمضه بسرکه که دران
حنظل و انیسون که جوشانیده باشند و نمک و لیمو بسوس و کادرس و بابونه از مکیه و تقویه اسنان
مثل صمغ البطم و فلفل و پوست بیخ کبر و شبانه و اصیل و سبب کرم دندان است که وجع و صید
الثت که تخم کندنا و زرانج و تخم پیاز کوفته بر سر یا موم بخور کنند و دندان را
بخار ان ملازمت کنند و سبب الضداع و ...ارسنان نیز وجع و صیا شود یا نمک دجای خود جنبد
الثت که عاقرقرحا و افیون وقت کرسند کوفته و بیخته با شیر معجون سازند و بر دندان
نهند و اکر این علاج کافی نباشد داغ کنند   مرض خلاریست که عارض
دندان شود و سبب محتی که از خارج ملاقی کردد مثل مضغ اشیاء حامضه و قابضه و عفوصه که
سبب محوال انکشاف یا بر دندان جرمی رقیق لطیف در وم دندان عوض کند و احداث بردوة
و خشونه نماید یا از داخل بدن وارد شود مثل انکه بلغمی حامض یا سوداوی در فم معده باشد و بخار
بیرون اید یا از ان اکر و غلیظه حامضه سنان مودی کند و احداث بردوة و قبض خشونه
کند و انچه سبب از خارج باشد   اشیاء و مسخنه است که ازاله بردوة و قبض خشونت کند
یا اشیاء دهنیه علکه که باعث قبض را زایل کردند مثل مضغ صعتر و بادروج و عسل و علک
مغز جوز و فندق و نارجیل و مغز بادام تلخ و علک البطم و حب الغار و زراوند طویل و حلتیت و مثل مضغ
نقل المقل و موم و مغز بادام شیرین و مضمضه بشیر و خمر و روغن بان و زیتون کرم و امساک
ان در دهان و انچه سبب ان از داخل بود   اولا تنقیه معده است از بلغم غلیظ یا
سوداء انقیه یا اسهال و بعد از ان تناول غذا دقیق و استعمال مرضوعات مذکوره

خورخبر لیت مشابه بود ربیع الثعف کبر بیخ دندان نشسته

بود و بیخ گوشت بخشیّی که قلع آن از دندان متعسر باشد و لون آن سیاه یا سبز یا زرد و سبب آن

انصباب بخارات رطبه غلیظه است از معده و بدانکه بخور کردن زبان پاک شود و در بیخ دندان باقی ماند و

بمرور ایام منعقد گردد و از لون آن استدلال بنوع خلطی کنند که از آن بخارات متصاعد گشته

تنقیه بدن و معده است از آن خلط و تنقیه دهان بتر شیدن یا مسواک یا سنونات جالیه مثل زبد

البحر و دمکندی زاج و صدف سوخته و مقو یا دشیح سوخته و شاخ گوزن محرق در زاوند مدحرج و دقاق

بیخ نی و جو سوخته و ذغال چینی و سبب تغیر لون نفوذ ماده ردیه است در جوهر آن و اگر لون آن

مخضره و یا باذنجانیه یا صفره یا حمراء که بیان خلطان فند مشغول دانند تنقیه

بدن و دماغ از آن خلط بحبوب و غرغره بعد از آن که دندان زرد باشد با عنب الثعلب و سرکه

مضمضه کنند و علک و جو سوخته را با سرکه بر دندان نهند و اگر سیاه بود دوای بخار ذیح کرده

افسنتین و دشتوان و مصطکی و شبه کوفته باروغن استعمال نمایند و سرکه که در آن حنظل یا دانه

جوشانیده شده مضمضه کنند و اگر حفظ لون دوم روغن معمول از سپر فرع در روغن حنری بهم

و قدری زراوند و دانه کی شیره گندم استعمال نمایند و سرکه که در آن حنظل یا دانه جوشانیده

باشند مضمضه کنند که سیاهی دندان را نافع باشد قنبیل ده درم فلفل ده

درم حماما ساذج هندی از هر یک سه درم مادوی سوخته دو درم کوفته و بیخته سنون سازند

ذهاب آب دندان آنست که دندان بمحل حیزی بارد یا حار

بالفعل یا صلب شده باشد و سبب اکثر آن برد و تکثف جوهر دندان است که بواسطه آن

روح در آن نفوذ نتواند کرد و در آن نوعی از خدر حادث گردد آنست که

دندان سوختان گرم یا سرد بیان که گرم یا زنده تخم ترنج بخته گرم کرده فرو برند و ساعتی

لتعامه داسند

دارند تا آب از چشم بیرون آید و جب الغار ریشه یا بابونه در زراوند طویل و ابار و فنقاد بیخ دندان

مالند و روغن مصطکی یا روغن خردل گرم کرده در دهان نگه دارند و گاه باشد که سبب آن

حرارت بود و آن نادر است حمرة و حرارة لثه و حرارة ملمس دندان است

آنست که روغن گل یا کافور و صندل سائیده بمالند و ساق تعلب الجهالی دیگر آن مضمضه

نمایند سبب آن وحرافی سانب سنان است یا بوسته دهمور فندان

و یا ضربه و سقوط واقع بر آن یا رطوبت مرخیه لثه و یا ورم حار یا سرخاله سبب ضعف و قلت

دم یا نقصان لحم لثه اما آنچه سبب آن فراخی سانب سنان است چنانچه صبیان را حادث

میشود بواسطه آنست که طبیعت باذن خالق سبحانه و تعالی اراده سقوط دندان صغیر ضعیف نموده

دندان اعظم قوی کند پس منابت فراخ ساخته تا مکان دندان اعظم و اقوی از دندان

اول تواند شد آنچه سبب آن پوسته و حمور سنان است اگر تب کهنه را عارض شود علاج ندارد و اگر

شبان را بسبب جوع متوالی یا در ایام نقاهت عارض شود علاجش للاغری و ضعف مجیح

وجوع سابق است تر طیب دماغ بدن و دماغ با غذیه سمینه و شیر بیرون طبیه که توم

را علتلده و دهالیس و سکون و استعمال حمام مرطب و در وقات مرطبه و اجتناب از مجففات

و تقویه بیخ دندان بسنونات قابضه بارده مثل گل سرخ و طباشیر و گلنار و سماق و کزمازج

و آنچه سبب آن ضربه و سقوط واقع بر سنان است نیز استعمال قوابض بارده است

و آنچه سبب آن رطوبت مرخیه است از لثه استفراغ و ترهل بدن لثه و سیلان لعاب

از دهان و از دیدن ملکین در وقت سخن کفتن و کم دندان است مثل علاج فالج

است و مضمضه با آنچه که در آن ادویه قابضه حار مثل عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و حماما و سعد

و اشنه و گل سنبل جوشانیده باشند و استعمال سنونات قابضه مجففه سنونی قابض

کلنار و پوست انار ترش از هر یک شش درم از زنجبیل سرخ و شبانی از هر یک سه درم

گل سرخ و سماق از هر یک هشت درم سنبل و از عود از هر یک ده درم کوفته و بیخته بر لثه فشانند

دیگر سماق و پوست انار ترش و هیجوان هلیله زرد و گل سرخ و سنبل و کلنار

و کزمازج و شبانی مساوی کوفته و بیخته سنون سازند دیگر سعد و گل سنبل و نمک

اندرانی و کزمازج و شاخ گوزن محرق مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند دیگر مصطکی

سعد کلنار و قرنفل سنبل جوز السرو مساوی کوفته و بیخته بشب در بیخ دندان ریزند و آنچه

سبب آن ورم حار لثه باشد که بواسطه ممتد و ورم لثه از دندان متحرک گردد

شده وجع و ضربان است علاج ورم لثه از فصد چهار رگ و دهقال و رگ زبان و استعمال

ادویه بارده قابضه در ابتدا مثل طباشیر و پوست هلیله زرد و کلنار و سماق و مضمضه با آب

لسان الحمل و آب خرفه و در انحطاط ادویه محلله مثل آب کشنیز تر و روغن گل و آنچه سبب آن

استرخاء لثه و علاج سبب ضعف و قلت دم است سانح لون لثه است

تقویه لثه با طعمه کثیر الغذا مثل گوشت بره و زرده و مرغ فربه و زرده تخم مرغ و استعمال سنونات

قابضه حار مثل سعد و سنبل و عود و مصطکی و گل سرخ و آنچه سبب آن نقصان لحم لثه است

فصد و اسهال و حجامت و شادل و فقره سماق و انار و نشک و اجتناب از ترب

و لحوم و طوبات و مولدات دم و استعمال دوائی که مرکب از کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین

و کرسنه و بیخ سوسن کوفته و بیخته بعسل یا بر اعضاء معجون سازند و اگر لثه متعفن و فاسد

گشته باشد قلقطار و استعمال نمایند و بعد از آن بسرکه مضمضه کنند سنونی جهت

لحم لثه اسهل پوست بیخ کبر عاقرقرحا زیره کرسنه جو کوفته و بیخته سنون سازند و جهت آ

در حمیع انواع اجتناب از کثرت کلام و مضغ طعام و جنبانیدن دندان بدست و زبان

باهجم فرابلهان

بدانکه دندان چنانکه قبول غذا میکنند قبول مواد

فضلیه نیز میکنند و غلیظ میشود و حجمش زیاده میگردد پس آن زیادتی اگر با وجع باشد دلالت

بر انصباب خلط حار کند فصد و اسهال بدنست و شادول مالیدن شیره و خشخاش

و مضمضه با سماق و گلاب و وضع ادویه بارده قابضه مثل جوز السرو و کزمازج و ماز و

کوفته بسرکه سرشته بر دندان مالند و اگر خالی از وجع باشد دلالت بر انصباب خلط بلغمی

کند بعد از تنقیه منقیه بلغم و مصطکی و سعد و مالیدن سنگ آب بعد از آن با سر

و روغن بخته بر دندان و اگر درد دندان در طول زیاده نشود آنست که بدو

انگشت یا آلتی محکم بگیرند چنانچه متحرک نشود و سوهان بسایند و گاه باشد که بواسطه

ورم حادث در لثه دندان طویل گردد فصد و اسهال و مضمضه با عنب الثعلب

و گلاب و استعمال سنونات معتدله و دهان

تدبیر دندان صبیان چون بدشواری بیرون آید آنست که به لطف و پیه مرغ و پیه گاو و روغن

گاو و دماغ خرگوش بخته بر منابت دندان مالند و اگر با آن وجع باشد عصاره عنب الثعلب

با روغن گل نیم گرم طلا کنند و صبی را از رضاع شیر منع نمایند و چون دندان اندکی ظاهر

گردد سر و گردن و فکین او را چرب کنند و روغن نیم گرم در گوش او چکانند

سبب آن ضعف عضلات فکین و کثرت ریح غلیظ یا

انصباب فضول است از دماغ با صول اسنان و این حالت اکثر صبیان را بود و اما بزرگان

و مشایخ را عارض میگردد اکثر نسوان و شیخ را باشد که بعد از تنقیه دماغ

گردن و مساوی عضلات فکین را با دهان حار معطره و قابضه مثل روغن سوسن و روغن

زنبق و روغن خیری چرب سازند و چون صبیان را عارض شود تنقیه ایشان بعلاج نشوند

وبگذارند تا که ادراک و بلوغ رسد بسبب شداد حرارت زایل گردد

سبب حدوث آن رطوبات مختلفه ردیه الکیفیت است مثل شور و ترش
وتلخ یا ورق یا تناول اطعمه ردیه که از آن اخلاط لذاع حریف متولد شود و اندکی از
آن به اصول دندان منصب گردد — آنکه گرد دندان یا بیخ آن حادث شود و خلخال
شود که مریض نتواند که ساعتی دندان بر دندان نهد یا چیزی را بخاید — شقیه (؟)
دوماغ است از افلاط ردیه حرافه مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله مضمضه بسکنجبین عنصلی یا
سرکه که در آن بیخ کاهو جوشانیده باشند یا سرکه کهنه و گلاب و احتناب از اغذیه ردیه
حرافه و مالحه و اقتصار بر اغذیه لطیفه مثل ماش مقشر و گوشت بزغاله یا خروس بچه بالکه دو صفاع (؟)
سبب آن یا دمویست یا صفراوی یا رطوبت فضلیه آنچه سبب
آن دمویست — وجع ضربان و حمرت لون و حرارت ملمس است — فصد جهار رگ
و قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه و مانند آن و مضمضه بآنچه که در آن ادویه قابضه مثل عدس کشنیز
خشک و گلنار و برگ مورد و صندل و بیخ و فوفل و سماق جوشانیده باشند یا بعصارات بارده
قابضه مثل عصاره عوسج عنب الثعلب و لسان الحمل احتناب از لحوم و حلویات و شراب و اقتصار بر
اغذیه لطیفه و مزورات — دوای نافع در این باب گلنار و مازو و جوز السرو و پوست انار
و طباشیر و طراثیث و فوفل و گل سماق کوفته و بیخته بر لثه افشانند و آنچه سبب آن صفراست
وجع شدید و سوزش و التهاب و قلت حجم ورم و تسکین وجع از آبها و دهنهای
بارده بالفعل است در دهن — فصد و قیفال و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و مضمضه
سرکه که در آن برگ مورد و بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند و آنچه سبب آن رطوبت فضلیه است
سپیدی لون و برودت ملمس است — مضمضه از آب عسل و روغن زیتون
و بعد از آن باقی

و بعد از آن بایی که در آن بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و حلبه جوشانیده باشند با
بزرگمان (؟) — علاج خون آمدن از گوشت بیخ دندان فصد
قیفال و جهار رگ و حجامت اگر خون غالب شود و استعمال ادویه قابضه مقویه مثل دوایی
مرکب از برگ مورد و عدس سوخته و حب و سماق و اقاقیا و مازو کوفته و بیخته مقویات
لثه مثل صندل و سعد و کافور و شب یمانی و گل سرخ و گلنار و صندل و لوت سطلین (؟)
و گزمازج (؟) و اقماع الرمان و اگر کرش خص یا مطبوخ در سرکه و پوست هلیله زرد و عفص
و لور و ارمنی و نمک هندی و مامیران چینی و اریسا — دیگر شبانی سوخته
که در محل سوختن سرکه بر آن ریخته باشند یک درم نمک طعام دو درم زاج سرخ یک
درم و نیم کوفته و بیخته بر لثه افشانند دوایی دیگر برگ مورد و عدس سوخته از هر یک یک درم
زاج سرخ دو درم قلقاح (؟) از هر سه درم کوفته و بیخته بر بیخ دندان پاشند
گل سرخ با اقماع الرمان و عفص بلوط و گلنار و حب الاس از هر یک چهار درم خرنوب
نبطی و سماق و عاقرقرحا از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال نمایند — گرما (؟)
زنج (؟) گلنار طباشیر سماق گل سرخ پوست انار ریشه شاخ گوزن سوخته و بیخته بر بیخ دندانها
پاشند و از تناول لحوم و حلویات و شراب و مبخرات و اغذیه حرافه و حاره احتناب نمایند
و بمعاطات (؟) مثل شراب عناب خشخاش و مرزنجوش و ... مداومت کنند

و آن مشتمل است بر هشت باب

و آن یا دمویست یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی — دموی
حمرت زبان و انتفاخ و حرارت و التهاب و حلاوت دهان و ثقل وجع است — فصد
قیفال و حجامت و غرغره گلاب و سماق و سرکه یا سکنجبین در آب گرم یا رب توت و مانند آن

کل و صندل و کافور و کفار بر ان   صفراوی گرمی و التهاب شدید و عطش و جفاف
و مرارت دهن و شدت وجع است   علاج طبیعت است سپس خشت و تمر هندی و عناب
ان و غرغره با عنب الثعلب و گلاب و رب توت و رب ریباس و رب جوز با ملعابات و
عصارات بارده مثل لعاب بهدانه و لعاب بهدانه و آب کشنیز و لسان الحمل با مغز خیارچنبر
بلغمی رخاوت ورم و سپیدی لون و قلت وجع است   علاج استفراغ بلغم بحبوب
مسهله ان و غرغره با الکامه یا سکنجبین با خردل کوفته مالیدن مانند و نوشادر و نمک
و شب یمانی بر آن   سوداوی صلابت ورم و کدورت لون است و علاج بعد فصد تنقیه بدن از
اخلاط سوداویه مسهلات و غرغره با شیاء ملطفه محلله مثل اصل السوس و لعاب حلبه و صعتر و بزر
کتان و انجیر تازه و مغز خیارچنبر در روغن بادام با اندکی نمک

سبب ان یا سوء المزاج حار رطب دموی است   حمرة و
حرارت است   فصد قیفال و سایر معالجات ورم اللهاة دموی و یا سوء المزاج بارد
رطب بلغمی   عدم حرارت و حمرة و کثرت سیلان لعاب لذعه است
است که بماء العسل و آب زوفا و اشیاء قابضه مجففه منشفه رطوبات مثل شب یمانی و برگ
مورد و آب شیم انار بن غرغره کنند و لهاة را با شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر
و مازو بر دارند و معاجین و اقاقیا و گل و دود خورده و سرس و بزر قطونا مجموع کوفته سوی
بزرقطونا سبز که در ان برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند سرشته و بر ان موضع
طلا کنند   خناق امتناع نفوذ نفس بود در ریه و قلب یا دشواری آن
و سبب آن یا ورم لوزتین و عضلات خارجه محیطه با ان است و از ان خناق مطلق گویند
و اسلم انواع انست که ورم در عضلات داخله نبود و حدوث آن یا از دموست یا از صفرا یا از بلغم

یا سودا

یا سودا   دموی حمرت وجه و لسان و عینین و امتلاء ضربان عروق و وجع شدید و ضیق
النفس و جحوظ عینین و حلاوت دهان است   فصد قیفال این یا عرق تحت اللسان
و حجامت ساق و مالیدن اطراف و اکثر علاج طبیعت مخففه لینه و بعد از ان تنقیه بدن
اول سه که و گلاب یا سکنجبین با آبی که در ان عدس و عناب و عنب الثعلب و تخم
کاسنی و تخم کاهو و کشنیز خشک جوشانیده باشند یا رب توت غرغره کنند و در روز
سوم عنب الثعلب و گل سرخ و اصل السوس و کشنیز خشک جوشانیده با مغز خیارچنبر
و در روز سیم و چهارم با عنب الثعلب و رازیانه و مغز خیارچنبر غرغره کنند و لسان الحمل و کاسنی
و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه و بگلاب ضماد کنند و چون ورم نرم گردد
و نکس از حمرت صفرت شعیر گردد با انگشت یا با آلتی که آن را میل نان گویند بکشانید تا
انکه چرک ازان بیرون آید   صفراوی وجع شدید لذاع و لهیب و کرب و شدت
عطش و رقت و حرارت دهان است و صفرت لسان و کرب و اضطراب است   علاج
فصد باسلیق طبیعت مطبوخ فواکه و غرغره سکنجبین و آب سرکه با آنچه که در ان عدس و تخم
کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند یا رب توت و استعمال اشربه و اغذیه سرده مثل شراب
عناب و شراب توت و شراب آلو و ماء الشعیر و در ابتداء گل ارمنی و صندل سفید و فوفل
و شیاف مامیثا با عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب با اندکی سرکه بر خارج حلق طلا
کنند و در انتهاء ادویه جاذبه مثل نفت و قردمانا و سداب و خردل است و انچه باشند و حب مرکب
از تخم کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و نشاسته و سماق و کثیرا و کافور و لعاب بزرقطونا در زیر
زبان نگاه دارند   بلغمی تهبج وجه و عینین و سپیدی لون و کثرت لعاب و ملوحت دهن
و قلت وجع و عدم حمی و عظم ورم است   علاج طبیعت کعقبه جاده معوله لذا التحلیل

الملک و شب و انجیر و سوس مدبوره و رب شب هندی و قنطوریون و تخم حنظل و ترید در عرض تنبول و شکر
سرخ و الحجامه و غرغره بعسل و الحجامه با سکنجبین عنصلی یا رب توت یا بجوز یا سویق و عاقرقرحا یا
سکنجبین عسلی یا رب توت یا رب جوز مدبوره یا سکنجبین و در انتها مطبوخ انجیر مدبوره یا ماء الحمص لطیف
یا مسیح غرغره کنند مدبوره و حلبه و نوشادر یا تخم رب توت و سلیخه و خردل و حلتیت ساده
در حلق دمند و در ما داخل لطیف با سرکه یا زبل الکلب یا عاقرقرحا و عسل بر خارج حلق طلا کنند

سوداوی صلابت ورم و کمی درد و لون موضع ورم و صلابت و سرخی و دهانیت

اولا فصد باسلیق و حجامت ساقین و پس شراب مسهل که مبرد مرطب و غرغره بالعاب مطبوخ
انجیر و ادویه محلل لطیف یا مع الجل مایا با العسل یا رب توت یا رب جوز یا لعاب حلبه و تخم خیار چنبر
و یا شیر تازه و اما خناق که سبب آن ورم عضلات داخل حلق است یا زوال مهره گردن
از سبب ضربه سقط یا رطوبت ماده یا بادی غلیظ که در میان مهره ها در آید یا ورم عضلات یا
مری یا تشنج عضلات حادث شود و مهره ها به داخل میل شود و آن را خناق فقاری گویند و علامات
النوعیت انچه سبب آن ورم عضلات داخله است آنست که صاحب آن همیشه
دهن باز دارد و زبان از دهان بیرون آمده فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت
کنند ماده و استعمال غرغره مذکوره و انچه سبب آن زوال مهره گردن است رد فقره
رانیده است بجای با آلتی که از جهت این عمل ساخته اند لهذا آن ادویه قابضه مثل عفص و ورد
اقاقیا و مورد و پوست و صبر و لعاب بزرقطونا بر گردن ضماد کنند و با اشیاء قابضه مثل گلنار
و مازو و کزمازج و شب و امثال آن غرغره نمایند و بعد از چهار روز به فصد و حقنه مشغول
شوند و ذبحه ورم حار است حادث در عضلات بر دو جانب حلقوم که مجاری بلع اند و در عضله
موصوفه بر فم مری و قصبه ریه و در سطح باطن مری و سبب آن خون حاد غلیظ فاسد است

علامات آن

مرطوب عنبرین و سیلان لعاب از دهان است و اگر صاحب آن قادر بر تکلم و بلع
نباشد و اگر در بلع جهد کند از بینی بیرون آید و گاه باشد که از خارج حلق هلالی از گوش تا گوش مثل
طوق ظاهر بود فصد قیفال است و عرق تحت اللسان و حجامت نقره و دوم اند
فراخ کردن با شرط با یه شرط اخراج دم القدر قوت و تلیین طبیعت کنند لهذا و غرغره به رب
دار کشته و عنب الثعلب و عدس و فلوس خیار چنبر در روز ترتیب بنجات و نوبت و اگر مرض قوت
داشته باشد در سه نوبت دیگر فصد کنند و هر نوبت ده درم یا پنج درم خون اخراج نمایند و لوگ
چاذ و مثل بوره و قسط و حب نیل سترد کبریت بر خارج حلق ضماد سازند و ما الشعیر در دهان
او ریزند و چون چهار روز بگذرد شیر تازه و لعاب مرو و خیار کش غرغره کنند و اگر با شیال
اینها زایل نگردد به جز و الدبیا یا زبل الکلب که سه روز سگ آن خورده باشد یا مازو
و صعتر و تخم خیار غرغره کنند و بر خارج حلق ضماد سازند
سبب آن ماده دمویه است یا صفراویه و اکثر حدوث آن در حلق و در بست
و نادر در قصبه ریه حادث شود وجع و رقت و هر لست در حال بلع و مرور غذا خصوصا غذای
که از اغذیه حار مثل موحشه و ملوحه و حرافه باشد فصد قیفال است و تلیین طبیعت
به نقوع فواکه و امثال آن و غرغره بلعاب به دکشتان یا روغن گل و سماق و العابات و اغذیه ملینه مثل حسو
معمول از روغن بنفشه و شیر دشت یا ماء الشعیر با روغن بادام و حلوای به زر قطونا با لعاب
بهدانه و اجتناب از لحوم و حلویات و حموضه و ملوحه و آب سرد و چون متقرح شود موم روغن
نیم گرم و مرهم کافوری سه تا یا با رزده تخم مرغ در دهان نگاه دارند تا سکینا ار دو خود میرید
علاقه علق متعلقه در حلق عم و از کر نفث آلدم قیحوبات
آن است که مریض را در برابر آفتاب بسر دهان باز نمایند و در آن انگاه کنند اگر شود

دیده نمعاش بکر بندد آهسته بیرون کشند چنانچه بگسلد و کلبتین ازنی نرسد و اگر شوان دید سرکه
برشا با با نمک یا سرکه که در ان افیون حل کرده با سرکه و حلتیت یا سیر و سرکه یا کردل و نوشادر
مساوی و با سرکه با با ارسا با سرکه غرغره کنند و شونیز و خردل کوفته در دهن دمنده یا قدری آب
بخورد و کام گرم رود بسیار تشنه بود و ساعتی آب سرد کرده به برف و یخ در دهان نگاه دارد
و میریزد تا علق بواسطه میل با برف سرد کنند در پایان آید یا قدری سیر میل کرده در اقلیم شتند
دهن باز کنند و کوزه آب سرد بر لب برند تا علقه بواسطه آن بیرون آید یا ... را در کیسه کرده
در دهن نگاه دارد و بعد از آن تشنگی بسیار کشیده باشد تا علقه بواسطه خواستن اشتیاق میل به آب
دهان کند و بیرون آید و محلب بغوزیر در دهان گرفتن و بر لب نهادن همین عمل کنند و اگر بعد از سقوط
علقه نفث الدم باشد طبیخ گلنار و سماق و پوست انار غرغره کنند و کندر و گلنار دردم الاخوین
دنث ایسته کوفته در حلق دمند و اگر علقه معده فرود رفته باشد در معده ترک و قیصوم و افسنتین
و شونیز و ترمس و قسط و زیت کاملی تعشر و حرمل از هر یکی ده درم با سرکه ممزوج که بیاشامند
و سیر یا پیاز یا حردل بپاش مندوق کنند تا بیرون آید و اگر از حلق یکجانب چپی زرد شونیز و عصاره
قثاء الحمار و فوق با سرکه سعوط سازند لقمه و آنچه شما باید رسته باشد در حلق کسی
بماند آن است که دست بر گردن و میانه هر دو شانه او زنند و ار کنند تا آنکه بیرون آید اندک
اندک با آب بنوشند تا فرو رود و آنچه شما باید داشته باشد مثل استخوان و خار و چوب اگر توان دید
لعابات داد دهان و پشایه از آن مثل نخ ایسته و اگر دو یا قلاده با روغن بادام بیاشامند تا فرود
رود و دق کنند تا بیرون آید یا انجیر در صمغ غرغره کنند یا آن سولنجای خود بخاند در پی
آدرند و اگر با بینا معالجه نشود در صله گوشت یا انجیر خشک سیاه در ریسمانی بندند و اندکی بجاییند
و فرو برند پس ریسمانی سوا لرعت بکشند یا اسفنج که آن را ابر گویند در ریسمانی بندند و فرو

و چون ازان

و چون ازان چیز که در حلق متعلق باشد ملکزند و قدری آب بنوشند و بسرعت بیرون کشند
از ارجای خود جدا شده بیرون آورد سبب آن یا ...
الزاج مرارت یا حرارت عطش و انقطاع باشد میدان آب سرد تجرع اشربه
بارده مثل شراب سکنجبین ساده یا شیره تخم خرفه یا لعاب بزرقطونا و شادول ذوع و غرغره بعصاره
بارده چون آب کاسنی و کشنیز تازه و کاهو و مالیدن صندل و کافور و آب کاهو و خرفه
کشنیز تر با روغن بنفشه و موم سفید بر بالا بر دو شانه و یا باردات ضد
علامات حرارت نوشیدن شراب مادرکجو به با طبیخ افسنتین و مصطکی و سنبل و غیر
غرغره با آب بادیانه و دار چینی و شبا منبع و تضمید ماء الکعثی ببل مصطکی وانیسون
و چند بید ستر و تدهین بروغن خیری و روغن زرنب و روغن قسط یا رطوبت
کثرة آب دهن و سپیدی لون لسان الهیات لبد از شقیقه معده و اصلاح آن استعمال
ادویه منحه قابضه عطره است مثل مصطکی و انیسون و بزرالکعثی و بهمن سرخ و سفید و سنبل و قرنفل
و دین و ساذج هندی و کندر و شراب سرسیپ و حب الآس و تدهین بروغن ناردین
و روغن زنبق و روغن مصطکی و روغن قسط و غرغره بطبیخ بهمنین و گل سرخ و مامیثا و کرمدانه
و یا یابس است ضد علامات رطوبت استعمال اشربه و اغذیه و
ادویه رطبه مثل شراب بنفشه و نیلوفر با لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در زرده تخم مرغ نیم برشته
و گوشت بره و بازغاله یا کدو و اسفاناج و غرغره بشیر تازه و تضمید با ماء الکعثی و گل
و بنفشه با لعاب تخم مرو و به و حاق و دهن ساق گاو و دهن بادام شیرین و تدهین بروغن
بنفشه و کدو و آنچه سبب ضعف قوة است علاقه نزدیکی بوتیست سهر آن
تقویه قوت است و تدهین به خوان عنق و ماء الکعثی بروغن بنفشه و موم سفید و آنچه

سبب آن ورم و زوال خوره کردن است علامات و معالجش در باب خنازیر گفته ایم
اورام مری یا حارست حمی و عطش شدید و وجع پاپین الکتفین خفقان
در حالت بلع فصد اکحل است و در ابتدا تجرع اشربه بارده مثل شراب نیلوفر و شراب
فواکه با شیره تخم خرفه یا لعوقات مرکب از عدس مقشر و طباشیر و تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و آب
کدو و شاول ماء الشعیر و مانند آن و استعمال ضمادی معمول از صندل سفید و آب مورد و آب عنب الثعلب
و آب برگ خرفه و روغن گل و موم سفید بر مابین الکتفین و در انتها تجرع اشربه و اغذیه
مخلوط بمحللات مثل شراب بنفشه با مغز خیار چنبر و آب گرم یا لعوقات معموله از رب السوس و انجیر
و بزرکتان و بنفشه و خطمی و لعاب بزرقطونا و شاول احسو معمول از نی اله و قند و روغن بادام
و استعمال ضماد مرکب از آرد جو و بابونه و بنفشه و خطمی و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و روغن
گل و موم و یا بارد است ثقل و عدم وجع کثیر است کرع است
که در آن شبت و بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان جوشانیده باشند یا مینختج یا لعوقی مرکب
از آرد کرسنه و آرد جو و اصل السوس و اندک بیخ سوسن با عسل و تدهین مابین الکتفین
بروغن بابونه و روغن زنبق و امثال آن و استعمال ضمادات مرکبه از آرد و با منضجه محلله مثل حلبه
و بابونه و اکلیل الملک و سقاقل و صمغ البطم و اشق و امثالها
سبب گرفتگی آواز یا نزلات حاده است که بحلق و قصبه ریه نازل میشود در رطوبات لزجه
که مانع گرفتگی آواز بموده است سکین و صفا بود سراپردو الشکعات
آن احساس خشونت و لذع در این موضع کند منع نزلات است بحشخاش مانند
آن و غرغره بمطبوخ پوست خشخاش و عناب و تخم کاهو و خرفه و عدس و نشاسته و صمغ
عربی و استعمال اطلیه و نطولات مغلظه بر سر و یا سوء المزاج حار ساذج جو خوه است که سبب
تخفیف و انقصان

تخفیف و انقصان رطوبت خشونت حادث کرده و دوا کز عروض آن در حالت
پیوسته و بان عطش و علامات التهاب است تبرید و مرطبه مبرده مقویه مثل ماء الشعیر و تخم خیار
و نشاسته و مغز بادام و شراب عناب و شراب بنفشه و لعوق خشخاشی و لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه
و یا سوء المزاج بارد ساذج خوه است که بواسطه قبض حجاب او ادای خشونت کند
حیث که در سرما و یا از شرب آب برف و یخ و محلل بهبوب ریاح شمالیه حادث شود و
با آن نفث نباشد دوا الجلت غرغره است فلفل و حلبه
و خردل و غرغره با ساذج بعسل معجون سازند و یکدرم نبات تناول نماید و حب مرکب از خردل
و زیان که و فلفل و مرد میوه بارزد و عسل در زیر زبان نگاه دارند حب دیگر که
همین منفعت دارد فلفل و خردل غرغره و جنتل و قرنفل بسباسه و دارچینی مجموع مساوی صمغ
عربی ربع مجموع قند بوزن کل حب ساخته در دهن نگاه دارند و یا سوء المزاج رطب که
عارض شود و قصبه ریه شود دوا آن رفع او مسازد علامات احداث خشونت و التهام از موانع
مذکوره و تقدم رطوبات و احساس ثقل در موضع غرغره با چیزی که در آن انیسون و
درازیانه و زیره جوشانیده باشند یا عسل و شاول زنجبیل پرورده و عسل و مویز و
منقی و انجیر و اشربه میلان ماء الاصول و سکنجبین عنصل و لعوقات متخذه از حلبه و حلوه و رب
السوس و میوه و عسل یا سوء المزاج یابس که تخفیف قصبه ریه خوه کند است
که یا گرفتگی و از افزوده و صفای آواز کند یا خشونت و وجع خوه و اگر حادث شد از غبار
و دخان باشد کرع روغن بنفشه یا بادام تازه یا روغن کدو و لعاب بزرقطونا
با قند و شاول اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر با گوشت بره یا ماغاله و اسفاناخ و کدو و کاهو
باشد که بخته الصوت از فریاد و کثرت کوی بسیار حادث گردد و موجب ورم خشونت الهم

ضع عربی از هر یک دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک چهار درم افیون دانگی ساخته حب
ساخته در دهان نگاه دارند لعوق دیگر که در این باب نافع است خشخاش سفید
و اصل السوس محکوک از هر یک پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی مغز
تخم خیار بهدانه بزرقطونا از هر یک سه درم بزرقطونا و تخم خطمی را لعاب بگیرند و کتیرا و صمغ عربی
را در آب باران حل کنند و ادویه دیگر را یک شبانه روز در دهن دردو من آب باران خیسانیده
بجوشانند تا بنصف آید پس بدست بمالند و صاف نمایند و لعابها و صمغها را اضافه نمایند
و با نیم من قند بقوام آورند و هر روز دو درم از آن بنوشند و سر تراشیدن و چربی دوشت بر
مالیدن بسبب جذب ماده و نطاره و انفتاح مسام و تحلیل ماده نافع باشد و یا رطوبت بلغمی
ریه است چنانچه در مشایخ و مرطوبین بهم میرسد نوقرار سینه حصوصا بعد از نوم
و جسپیدن بلغم در حلق و کثرت نفس است شقیه ان از اخلاط بغایت لعاب از مع
تمام بطبیخ رازیانه و تخم کرفس و اصل السوس و زوفای خشک و پرسیاوشان و انجیر و مویز منقی
و استعمال لعوقات حالا معموله از رب السوس و زوفا و ایرسا و مغز بادام تلخ و عسل و شاول
معجون السعال از هر یک آن مغز چلغوزه سه درم متولس چهار درم مغز
بادام مقشر و لعاب بزرکتان از هر یک دو درم فانید مجموع بهم سرشته مقابل نخود و ک
چیپ مرکب از رب السوس و رازیانه و فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ و اندکی حلتیت با عسل
در دهان و نوشیدن اغذیه لطیفه مثل قلیه و کباب در این باب نافع باشد و یا سوء المزاج
حار است و المثلث آن از دم صفراوی عظم النفس سرعه نفس وترة
عطش و استراحت از هوای بارد و حمرة و جه و عدم نفس است فصد باسلیق و دیگر
حرارت مزاج بمبردات مثل شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عناب و لعاب بزرقطونا و شیره بنفشه
و لعوقات بارده

و لعوقات بارده معموله از تخم خیار و مغز بادام شیرین و بنفشه و کتیرا و عناب و سپستان و تخم خطمی
و نبات و استعمال اطلیه بارده مثل صندل و کافور و تراشه کدو و آب گشنیز تر و کاهو و گلاب بر
سینه و تدهین سینه بموم و روغن معمول از موم سفید و روغن بنفشه بادام و کتیرا و لعاب خطمی
و آب کاهو و کشنیز تازه و امساک حبس السعال بارد در دهان و غذا اشربه و جو و شیره بادام و دوغها
تاج و کدو و یا سوء المزاج بارد است قلت عطش و انتفاع باستنشاق هوای حار
و حمام و مدیا حست لون است حصر نفس است اگر از اسباب حارجی باشد
مثل شرب آب سرد و مجاورت برف و اگر از اسباب بدنی بود نوشیدن شراب زوفا یا عسل
با طبیخ انجیر و مویز منقی و اصل السوس و پرسیاوشان و یا یک مثقال معجون اطیفل در روغن بادام
و استعمال لعوقات حاره مذکوره و تمریخ سینه با دهان حاره مثل روغن خیری و روغن
سوسن و روغن پسته و روغن نسرین و امساک حب السعال حار در دهان و یا سوء المزاج
حار یابس مخفف ریه است سرعه نفس و صلابته و تواتر نبض و ضیق النفس
و علام نشو لاغری بدن و اشتداد آن در وقت حرکت و جوع و عطش و سکون در دو زوال حمام مرطب و
سر ریه بر رطوبات است نوشیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و آب خیار با قند سفید
و امساک حبوب مبرده و مرطبه معموله از رب السوس و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و نشاسته و کتیرا
و بنفشه و صمغ عربی و خشخاش و مغز بادام و لعاب بهدانه در دهان و تضمید با ضماد مرکب
از آب کاهو و آب کشنیز تازه و سفید و تخم قرع و روغن بنفشه بادام و موم سفید و دهنهای
اطراف روغن بنفشه و روغن کدو و اگر با آن سبب باشد است میلان شیر و زنباتیت
نافع باشد و یا خشونت قصبه ریه است از غبار دود دخان و غیر آن
و جو سبب با تقدم آن است تمکین قصبه ریه بلعوقات متخذه از لعابهای

(۸)

و جوزه و قصبه ریه گردد   طعام معتدل است و شال زرده تخم مرغ نیم برشته و جو
مقشر مغسول از نشاسته در روغن بادام و شیر و لعوقات متخذه از مغز تخم خیار و مغز بادام و تخم خطمی
و رب السوس و کتیرا و مغز بهدانه و لعاب بزرقطونا و امثال آن حب بلبله مرکب از صمغ عربی و کتیرا
و کتیرا و خطمی و خشخاش سفید و منوم ضیق النوع و بنفشه و لعاب بزرقطونا

مقاله هشتم

در امراض صدر و ریه و آن مشتمل است بر هشت باب باب اول در ربو و انتصاب النفس ربو علتی
حادثه در ریه که صاحب آن را در حالت سکون از نفس متواتر حاصل شود و از اسهر و ضیق النفس
گویند و انتصاب النفس آن است که مادام که راست ننشیند و گردن بلند بالا نکند نفس نتواند
کشید و سبب آن یا بلغم غلیظ است که اقسام قصبه ریه را پر ساخته باشد   سعال نفس
و نحو و در سینه و ضیق النفس است فاصد روقت مرکه   ملطف حلطات باشد
ملطفه محلله مثل شراب زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات حاره که در آن سخونت بسیار نباشد
مثل لعوق مرکب از انجیر و حلبه و زرانه و دار و ساسنوق و اصل السوس و پسپتان و پرسیا
وشان و زوفای خشک با عسل و غرغره یا لعوق مرکب از کتان و روغن بادام و عسل و...
شقیه و لعوق باب بر ترعسل و اسهال کم ابارج و مانندان و شال وش روباه و شش خر
گوش و شش آهو و مرقه خروس و ماء العسل نافع باشد و اجتناب از طعام مرطوب... باید
اکثار و کثرت نوم خصوصا خواب بر امتلاء و شراب بر بالای طعام از واجبات است
و یا امتلاء ریه و صلابت اندکی از قلب   عظم النفس شدت عطش عظم
نفس است   فصد باسلیق اند است و سکین حرارت قلب به ماء الشعیر و شراب
نیلوفر و شراب صندل و شراب سیب و شیره تخم خرفه و استعمال طلاء مرکب از صندل و آب برگ
خرفه و گشنیز تر و برگ کاهو بر موضع دل و نوشیدن سیب و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور

و مالیدن اطراف

و مالیدن اطراف و شد و ماء الجبن و سکنجبین کار و حب باشد و یا استرخاء عضلات صدر
و ضعف حرارت غریزیست   لین نفس و فرش الکلبات   فالج
است و سعال طبیخ حلبه با عسل و تدهین صدر به روغن سوسن و روغن نرگس و روغن بان
و لصیده شونیز کوفته و عسل و روغن شبت و دیاخلیون شیره ریه است   ترطیب
ریه شاد ال ماء الشعیر و گوشت بزغاله و گوشت بره و اسفاناج و کدو و شیر تازه ما قبل عید
و لعابات و عصارات و لعوقات مرطبه و استعمال الطلیه و مراهم مرطبه بر صدر و ریه و یا از
ورم اعضاء مجاور است مثل ورم حجاب و کبد و طحال   علاج اورام
عضلات اعضاء مذکور است چنانچه مذکور خواهد شد (دوم سعال) سعال حرکتیست
صدر و ریه است که بدان طبیعه موذی را از ریه و اعضاء متصله دفع کند و سبب آن یا
خلط غلیظ لزجیست که در ریه محتبس شده باشد   آن است که بعد از اکل غذای
منجر و در گام حادث شود و بعد بدشواری بیرون آید و آنچه بیرون آید غلیظ و لزج بود
تلطیف طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و اصل السوس و ایرسا و سپستان و پرسیاوشان با عسل
و یا چیزی رقیق حاد است که از دماغ نازل شود   سعال یابس و عدم نفث
و اشتداد آن در شب و بعد از نوم است و اکثر این نوع سعال مزمن گردد و موذی به سل میشود
منع نزلات به شراب خشخاش و دیا قوزا و غرغره به اشیاء قابضه مثل آب...
و پوست خشخاش و بزر السج و باقلاء نیم کوفته و برگ مورد و تخم کاهو و گل سرخ جوشانیده
باشند و امساک حب الرمان مرکب از بنفشه و تخم خیار و تخم کدو و نشاسته و کتیرا و مغز
بادام مقشر و باقلاء و خشخاش و رب السوس و صمغ عربی و نبات به لعاب بزرقطونا و در...
حب دیگر خشخاش تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم بزر السج نشاسته کتیرا

و لعاب بزرقطونا و بنفشه و کتیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشخاش سفید و صمغ مرکب از شکر و
خشخاش سفید و قند و روغن بادام و گاه باشد که سبب سعال ذات الجنب و ذات الریه و سل
و ورم سینه و ورم معده و جگر بود   معالجه امراض مذکور است چنانچه در موضع خود مذکور
خواهد شد   بیرون آمدن خون از دهان یا از لثه و عمور و یا از حلق و حلق
یا از ریش و دماغ یا از جوزه و قصبه ریه یا از مری و معده و یا از کبد یا از ریه یا از سینه آماز آنچه
از لثه و عمور است   آن است که به تیزی بیرون آید   مصلحه است با اشیاء قابضه
مثل طبیخ مورد و گلنار و مازو و شب یمانی و اگر در جای قرحه تازه باشد کندر و دم الاخوین را حاجت شد
تا قرحه را خشک کند و هیلیدن دم را قطع کند و آنچه تعلق است علاقه و علاج آن مذکور شد و آنچه
نزول آن از سر و دماغ است   آن است که به تنحنح بیرون آید و با آن علامات...
مثل حمره وجه و علامات و احساس چیزهای سرخ در اوقات برابر چشم و خفقه را آن باشد
فصد قیفال و حجامت نقرت و منع نزله شراب خشخاش بادام الاخوین و صمغ عربی و مانند آن و غرغره
با اشیاء قابضه مثل طبیخ گلنار و پوست انار و سماق و عصاره لحیه التیس یا رب غوره و ریه
و استعمال اطلیه بارده و قابضه مذکوره در باب رعاف و مانند آن و آنچه از جوزه و قصبه ریه است سبب
جراحتی که در آن جا حادث شده باشد از ضربه و سقطه بر صدر یا از سرفه صعب یا از فریاد بسیار
یا از قی عنیف   آن است که اندک خون به تنحنح بیرون آید و با آن وجع باشد
فصد قیفال است اگر مانع نباشد و غرغره و استعمال اطلیه مذکوره و امساک قرص
نفث الدم معمول از گل ارمنی و کهربا و گل مختوم و صمغ عربی و دم الاخوین و طباشیر و نشاسته و کتیرا
و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیه التیس یا بسان الحمل با شربت خشخاش در دهان و تناول اغذیه
لزجه مثل زرده تخم مرغ نیم برشته و ماء الشعیر و بزغاله و ماهی تازه و آنچه از مری و معده است

علامتش

وجع میان کتفین و خروج دم بقی و وجود آن در کبد و معده است   در اعراض
معده مذکور است و آنچه از کبد است علامتش خروج دم بقی و وجود آن در کبد است و اکثر آن در
اسهال کبدی بود و این از علامات ریه است و علامتش در موضع خود مذکور خواهد شد و آنچه از
ریه است سبب آن انشقاق و انخراق عروق ریه بود یا از اسباب خارجه مثل ضربه و سقطه
و فریاد بسیار و یا از اسباب داخله مثل تاکل از اخلاط حاره مراریه یا مالحه بورقیه و انصداع
و انفتاح افواه عروق آن از شدت امتلاء یا از سرما و الزام بارد یابس بکثف
آن است که با آن خروج دم سعال باشد و سعال خروج دم باشد و انصداع و انفتاح بدی بود
و با آن وجع نباشد و اگر سبب آن جراحت ریه بود و در ابتدا خون اندک بیرون آید بعد از
آن بسبب زیادتی جراحت شود و خون رقیق بود و با آن تب باشد و اگر سبب انصداع عروق بود از امتلاء
خون دفعه بیرون آید و در سینه در آن زیاده بود و دوام آن بیشتر باشد و از خروج آن راحت در خفت
حاصل شود و این نوع اکثر منجر به سل میشود و اندر بعض را از آن خلاصی و نجات است
فصد باسلیق است با صاحب و اقوا ادام و فعات و حجامت ساق و مالیدن اطراف و نوشیدن
شراب انجبار و شراب حب الآس با آب بسان الحمل با آب برگ خرفه با آب عصی الراعی با گل مختوم
و در یاد غذا ماء الشعیر با اسفاناج و کدو و نوشیدن عناب تر و جو اسیدان برگ خرفه و آب بسان الحمل
ز روی بدن لعابیت نافع بود و آنچه از سینه است   آن است که خون با سعال شدید بیرون
آید و اندک سیاه و غلیظ بود و با آن وجع سینه باشد   علاج نفث الدم است اگر دیر پا
این محافظه که در آن رقت و نشیت و ضعیف سینه بر بسان الحمل قطره وارد و عصی الراعی با آن
و موم سفید و روغن گل یا لبد حو و فاق کنند و اقاقیا و سفیده تخم مرغ در این نوع نافع باشد و دوست
در جمیع انواع احتباس از کثرت کلام و فریاد و خشم و حرکت و جماع و حموضات و نگاه کردن در چیزهای

علامتش

سرخ و از شراب الطبع و تنقیه دماغ به چیز منخبات و حلویات مثل کرکراف کنند و بلغم کرشه

وان در طب عمار از ورم حادث از ماده دمویه یا صفراویه یا بلغم

مالح عفن و گاه باشد که حدوث ان بعد از زکام مزمنه یا ذات الجنب یا ذات الریه بحران باشد برسبیل انتقال ماده مرض بریه حمی دایمه حاده و سعال و ضیق النفس و

وجع ثقیل در مقدم سینه ممتد بجانب پشت و میان هر دو شانه و حمره و انتفاخ وجه و عینین

و لقمع عینین و غلظه احتمان و عطش و خفقان اشتیاق بهوا بارد و موجیه نبض و صفوة

فارورة فصد باسلیق و تلیین طبیعت به طبیخ عناب و سپستان و نیلوفر و بنفشه

و خطمی با مغز خیارچنبر و ترنجبین و امثال آن و اشربه مثل ماء الشعیر و تغمید سینه اولا با مخدره مثل صندل و آرد جو و اندک روغن بنفشه بعد از آن با محللات و مرکبه از آنها مثل بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و آرد جو و خطمی با روغن بابونه و گاه است که در

ریه ورم رخوا از ماده بلغمیه ساذجه حادث میشود شدة ضیق النفس و کرة آب و حس ثقل

واره در صاصیلون و ضیق است در ابتداء علاج ورم حار است تلیین و تغمید را

دهات و در انحطاط و سکون حمی علاج سعال بلغمی و گاه باشد که در ریه ورم صلب حادث شود

ضیق النفس در زیاده شدن آن روز بروز و سعال یابس بی نفث و عدم حرارة

در صدر است تلیین طبیعت بلعاب بزرکتان و خطمی با روغن بادام و برود ران و تغمید

سینه بلعاب خطمی و حلبه و بزرکتان در روغن بنفشه و موم سفید

سل قرحه است در ریه و حدوث آن یا بعد از ذات الریه یا ذات الجنب الدم یا نزله که از سر

کیفیته ریه باشد حمی لازم ساکنه دقیه و سعال با نفث المده و حمرة خدین و هزال و

انحلال اطراف است و دق سیاه مده و بلغم خام است که مده سد ریه بود و منتن خامه که بر آتش

نهند و اگر در آب

نهند و اگر در آب ریزند بعد از فرو ساقه شده آب فرو رود و گاه باشد که با مده خون یا خط سبز نشسته بر خر بیرون آید در ابتداء فصد باسلیق و آش میدان شیر خر یا شیر زنان و شادل ارشته و ماء الشعیر با سرطان یا بیاو شبرسا اندمه نمک خاکستر پاک شسته بعد از انکه شکم شکافته باشد و حرز دان چوزک بچه و پاچه بزغاله و پالوده که از نشاسته و قند و روغن بادام و تنقیه حبوب و لعوقات مذکوره در سعال که سبب ان نزله حاده بود و حمام معتدل و نشستن در آب زلال پیش از طعام و بعد از طعام و فروج انجام و تمریخ اعضا بروغن بنفشه و بادام و روغن کدو و اشتیاق بهوا رطب و نشستن در خانه که آب زده باشند و در آنجا بنفشه و نیلوفر و کدو و برگ بید نهاده باشند غنمت و اجتناب از اغذیه واد دیه ملحه حاده و از ریاده خشم و غضب و غم و تعب و جماع و کثرة کلام و بهال و صوت غلیظه و اجب باشد و بدانکه این مرض در ابتداء عسر العلاج است و بعد از استحکام نه قابل علاج بل این ما سویه گفته الصحیح و السل و ان لا یمکن و ان ابیران و القول بعلاج خاص فضل و دلیل بر عدم امکان این مرض که قرحه ریه ملتحم الا بعد تنقیه مده و تنقیه مده بسعال بسبب از دیاد سعال بسبب ریاد توسع قرحه که الم درد است بسبب جذب مواد موجب ریادتی مده واند مال قرحه بسکون متعذر است در ریه دایم الحرکه باشد بعد از ما شده میانه دوارریه موجب ضعف قوة دلیست و دواء بارد نفوذ نمی تواند کرد و دواء حار موجب ریادتی تب بود و دواء رطب مانع التحام و دواء مجفف باعث مصر و علاج قرحه ریه با دویه مجففه مانع نفث که در آن موارد باشد که قوة دوا به ریه تواند کو و تداواة حمی دقیه با شربه و ادویه رطبه باید کرد و ظاهر است که این معالجات بعضی نقیض بعضی دیگر است پس تدبیر صواب آنست که اول حرارة حمی را تسکین کنند تا بعلاج قرحه مشغول شوند یا ادویه ملحمه یا اشربه بارده مخرج

سازند یا یک روز بعلاج حمی مشغول شوند و روز دیگر بعلاج قرحه و هرگاه که در تب ماده زیاده شود شیر در آن دادن نافع باشد و بهترین شیرها شیر زنان است که از پستان بمکند بشرطی که زن خوش اطبع که موافق معالجه بود و شادل نموده باشد بعد از آن شیر خر تازه بشرط آنکه خر جوان باشد و چهار ماه از زاییدن او گذشته باشد و چرانیدن مد ماه مثل برگ پستان المحلل و الحلاب و برگ سپیدار و دو عصی الراعی و امراف که در پا الطف مدقیه مثل حاشا و جعده و قیصوم و قشمین و ده فرسه ترک و باید که روز اول پانزده درم شیر زیاده ندهند و در روز دوم سی درم و در روز چهارم چهل و پنجاه درم الشیر و انا که هضم تواند کرد و بیک دستوری می افزایند تا طبع نرم گردد و هر روز دو ستر مجلس اطلاق شود و شیر را اولی آنست که سکنات کنند بعد از آنکه با قدری آب صحیح گرده باشند و اگر سر و صعوبت داشته باشد شیر را با شکر دو درم کمتر دهند و اگر دست گرم با شکر دادن اول بود شیخ الرئیس روح الله روحه فرموده که از چیزهائی که من بکرات و مرات از نموده ام در ابدان مختلفه و بلدان مختلفه تجربه کرده ام شاول گلقند تازه است هر روز از آن مقدار که مریض تواند خورد پس اگر سبب تخفیف در ضیق النفس پیدا شود شراب زوفا مدارک آن کنند و اگر تب و حرارة آن زیاده گردد قرص کافور بدهند و در این قانون معالجه باشد تا کار بر مریض آسان گردد و مرض او زیاده نشود

سبب آن دبیله حادثه در صدر است که منفجر شده باشد و مده در فضای سینه جمع گشته و غلیظ

و ارفقه و کثافت حجاب محیطه ریه و ضعف قوة مریض نفث بیرون نتواند آمد

وجع ثقیل در صدر و سعال یابس و ضیق النفس و حمی دقیه است تلطیف ماده

بطبیخ زوفا و انجیر و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان و لعوق مثل یا روغن بادام و کتیرا و نبات و بعد از ادرار بول تا ماده بسبیل مثانه منفع گردد و اگر موضع از سینه که

در آن ماده جمع باشد

که در آن ماده جمع باشد داغ کنند تا ماده بسبیل رشح بیرون آید نافع باشد و موضع ماده را بوجع و ثقل و تمدد و لهیب و صوت و بیان و حرکه مده معلوم کنند

ذات الجنب خالص ورم پیست حار در غشاء مستبطن اضلاع صدر یا در حجاب حاجز که آن را غشاء قوغا گویند در جانب ایمن یا در جانب ایسر و مخاطره در ذات الجنبی که در جانب ایسر بود سبب مجاورت قلب بیشتر است علامات مطلق آن حمی لازمه و وجع ناخس تحت اضلاع و ضیق النفس و سعال و منشار نبض است و حدوث آن از دم صفراوی یا دم صفراوی یا دم سوداوی یا دم بلغمی انچه از دم صفراوی است تمدد و حمرة و دم در نفث و فار وره و عظم نبض و تواتر نفس است فصد باسلیق در ابتدا و از جانب مخالف و بعد از آن در روز سیم از جانب محاذی وجع و تلیین طبیعت بکلاب یا در آب آلو و بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان با شیرخشت و ترنجبین و شادل ماء الشعیر با شراب بنفشه و اسفاناج و کدو و تغمید جنب بضمادات ملینه مثل موم روغن معمول از روغن بادام و کتیرا و خطمی و آرد جو و موم سفید و انچه از دم صفراوی است شدة تمدد وجع و حدة حمی و صفوة نفث و سرعه و تواتر نبض و شدة عطش و اشتیاق بهوا بارد و هذیان و رقة قاروره است فصد باسلیق از جانب محاذی وجع و تلیین طبیعت بجلاب مذکور و اطفاء حرارة باشربه بارده مرطبه مثل شراب بنفشه و نیلوفر یا شراب بنفشه با لعاب بزرقطونا و تغمید پهلو با خطمی و کدو و انچه از دم سوداوی است شدة کمی و حفاف دهان و خشونت و سواد لسان و کدورة لون و شدة حمی و دشواری نفث و هذیان و اختلاط عقل و سواد و نتن لون نفث است و این نوع بدترین انواع است از ذات الجنب و اکثر آن قاتل باشد معالجات مذکوره است و استعمال احشاء لینه و ملاوقات اتخذه متخذه از برگ کرنب و بنفشه

دبابونه و تخم خطمی و خبازی آب گرم بر آن موضع و آنچه از دم بلغمیست خفقه حمی و قلة عطش
و کثرة آب دهن و قلة تحمل و وجع ثقیل و کثرة نوم و سیاهی نفث با اندک صفرتی و بطوء نبض و سپیدی
قاروره است و این نوع اسلم انواع است فصد باسلیق است و اخراج خون اندک و
تلیین طبیعت بحلاوی مرکب از [?] سپستان و عناب و شلغم و بنفشه و پرسیاوشان و مویز
منقی و آنچه ازین باب باشد و نخود با بادام و تخم خیار چنبر [?] اشیره جو با نخود در مدت [?] باشد
و شیره بادام و ذات الجنب خالص غیر صحیح گویند است که کسی بیش از یک نفس در آن
کشتر بود و با آن نفث نبود و گاه باشد که ورم از خارج ظاهر بود و چون دست بر آن نهند درد کند
مثل علاج ذات الجنب خالص است لکن انضاج را چندان در این نوع بیشتر بود و خصوصاً
ورمیست حادث در حجابی که بر اضلاع خلف است زیر حجاب حاجز آن است که [?]
و گردن ممکن نباشد و مطلقاً [?] از جهات [?] شوند [?] عطش و لهیب و کرب و حمی
و سهر و وجع و ضیق سایر اعضا درین نوع اشد از انواع دیگر اند ذات الجنب بود فصد
باسلیق است و تلیین طبیعت بملینات مذکوره و تنقیه [?] انفع بود از فصد و استعمال
[?] مضر باشد ذات الصدر ورمیست در حجابی که سینه را
بدو نصف کرده در جانبی که بر سینه موضوعست آن است که در اضلاع احساس وجع
در راس سینه از آنجا که بر تمام معده کند و قادر نظر کردن بر بالای سر و بالا کردن [?] فوق
و خواب بر پهلو و پشت نباشد و ما آن حمی لازمه و وجع با خس و اضطراب و شدة عطش و کرب و سعة
و صغر و نفض نبض و صفره قاروره باشد و ذات الوضع [?] ورمیست در حجابی که قاسم صدر [?] و چنبید
قوت آن است که در نفس احساس وجع در میان هر دو شانه [?] شوند
و بجانب راست و چپ نگاه [?] که در وقت سرفه سبب وجع [?] آرام شود و با آن [?]

علامات ذات الصدر بود هر دو مثل علاج ذات الجنب است الا آنکه در ذات الوضع
استعمال اضمده بر صدر کنند و در ذات الوضع بر میان الکتفین و در ذات الجنب بر پهلو
و در آن سه باب است سوء المزاج قلب یا ساذج حار باشد
و آنچه ساذج حار است یا حارست عظم نفس و شدة عطش و سرعة و تواتر و عظم نبض
و حمرة و قلة قاروره و شدة و حرارة ملمس صدر و استراحت بهوای بارد و لاغری تمام
بدن و کرب و غم و لهیب و کثرة شعور صدر و سرعة غضب است استعمال اشربه
بارده مخصوصه بقلب مثل شراب سیب آس و صندل و شراب سیب و شراب نارنج و شراب انار
با عرق بید مشک و غذا مزوره زرشک و آش انار با خروس بچه یا گوشت بزغاله
و تضمید صدر با ضمده بارده مثل صندل و کافور و گلاب و نوشیدن مفرح یاقوتی
بارد و پوشیدن پیراهن صندل [?] و نشستن در مسکن بارد و [?] بیابان بارد است
صغر و بطوء نبض و تفاوت نبض و ضعف نفس و کثرة نوم و قلة شعور صدر و سپیدی
با صفرة لون و عدم لطافت وجه و خوف و بد دلی و کاهلی و کسل و استراحت بهوای حار
استعمال اشربه حاره مخصوصه قلب مثل شراب گاوزبان و شراب بادرنجبویه یا عرق
گاوزبان و گلاب و غذا قلیه کوفته با کبوتر مرغ یا تیهو و کبک یا دارچینی و زعفران و [?]
دواء المسک و مفرح یاقوتی حار و معجون مفرح و امثال آن و تضمید صدر با ضمده مسخنه
عطره مثل سنبل و قرنفل و گل سعد و دارچینی با آب بادرنجبویه و آب بادروج و [?] است
صلابت و تواتر و صغر نبض و لاغری بدن و سپیدی قاروره است و عسر قبول
الفعلات نفسانیه و ثبات آن بعد از قبول است اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر
با شیره بادام و اسفناج و یا گوشت بزغاله و شیر تازه و پالوده و قندی و استحمام

معتدل و تضمید سینه به موم روغن معمول از روغن بنفشه بادام یا روغن کدو و یا کتیرا از رطوبت
آن بطوء نبض و لین و اختلاف نبض و سپیدی و غلظت قاروره [?] کاهلی
و سرعة الفعلات یا سرعة زوال آن و کثرة آب دهان و قلة عطش است
ملطف و تقلیل غذا و استعمال اغذیه مخففه مثل قلیه و [?] و کباب و ادویه مخففه قلبیه مثل قرنفل
و زعفران و بادرنجبویه و [?] معتدله و آنچه بادیست اولاً استفراغ خلط غالب
بفصد یا باسهال یا دو مخصوصه آن نوع خلط غالب بعد از آن تقویت قلب و تبدیل مزاج
قلب بوجهیکه مذکور شد و آن حرکتیست اختلاجی که عارض قلب شود
بسبب آنچه بدو اندازه رساند و حدوث آن یا بسبب سوء المزاج قلب یا امتلاء عروق او [?]
یا حصول اخلاط سوداوی در عروق قلب یا ضعف قلب یا شرکت معده یا حاره شده
حس قلب آنچه بسبب آن سوء المزاج است علامات و معالجات آن مذکور شد و آنچه بسبب
آن امتلاء دمویست ارتفاع عروق و ثقل و امتلاء [?] و قلت [?] و عظم
و سرعة و امتلاء نبض و حمرة و غلظة قاروره است فصد باسلیق از جانب
[?] و نوشیدن [?] و قرص کافور و مزوره زرشک و مانند آن و آنچه بسبب آن
حصول اخلاط سوداویست در عروق قلب فکر و خوف و وحشت و حکایت
قریب بمالیخولیاست و علاج مالیخولیاست که حصول از دم سوداوی
او با تقویت قلب و آنچه بسبب آن ضعف قلب است که موجب شدت انفعال او از ادنی چیزی گردد
حالتی حتی از آنچه غذا حدوث آن یا از اثر نزف دم است یا از کثرت فصد یا بکثرت
تدبیر در مأکول و مشروب که موجب فساد و رقت دم گردد تقدم [?] است
الکتاب بخون معتدل القوام به [?] الاغذیه مسمنه صالحة الغذا مثل گوشت بره

و گوشت بقلی و جوانمرغ فربه و زرده تخم و نان گندم و تدهین بدن با دهان مرطبه و استعمال
حمام مرطب و استعمال خواب و آسایش و سکون و اجتناب از جوع و صوم و سهر و جماع و
ریاضات محلله و آنچه بسبب آن مشارکت معده است از غثیان و مغص و قی و [?] آن
در وقت خلاء معده و اشتداد آن در وقت امتلاء تنقیه معده بقی و اسهال و تقویت
قلب و معده و آنچه بسبب شده حس و ذکاء قلب است آن است که از ادنی اتفاقی
که بآن متأذی شود متولد گردد با سلامت بدن و صحت افعال و بقاء قوت و عظم نبض
شادی اغذیه غلیظه است مثل هریسه و کله و تقویت قلب بادویه عطره ملائمه
مزاج و آن معطل شدن روح و از [?] و حرکتست
بواسطه ضعف قلب و اجتماع تمام روح حیوانی باو یا قلت روح بحیثیتی که زیاده از موجود در معده
نباشد و سبب آن یا امتلاء [?] ماده خانقه روح یا استفراغ کثیر محلل روح یا سوء
المزاج قلب یا ورم بارد قلب یا شرکت اعضا یا گزیدن جانوران زهرناک یا شرب سموم یا
سدّه [?] شریان وریدی [?] برد اطراف و ضعف نفس
نفس و صغر و ضعف نبض و صفرة لون و ظهور عرق بارد است و آنکه چون مغشی علیه را آواز
کنند متکلم نشود و [?] که او از پس دیوار جای دور میآید در وقت غشی
افشاندن آب سرد است بر روی و تشمیم روائح عطره موافق مزاج [?] که
معالجه آن به تشمیم روائح منتن است در بینی و دوا مشک یا سیب در گلو اگر مانعی از آن
نباشد و مالیدن فم معده و اطراف و [?] مغشی علیه و تطلیل اطراف و نواحی
اعضای رئیسه بگلاب و در غیر وقت نوبت آنچه سبب آن امتلاء دمویست
استفراغ خلط غالب است بفصد یا اسهال آنچه بسبب آن استفراغ کثیر محلل روح است مثل اسهال

وقی و عرق و رعاف و ادرار و طمث و نفاس و نزف دم از عضوی دیگر و اسهال شدید

و ریاضات مخلله و بعضی از اعراض نفسانی مثل فرح مفرط از این قبیل است

قطع سبب است و تقویه جمیع بدن خاصه قلب با اغذیه کثیر الغذا سریع الانهضام بکوارده

تخم مرغ نیم رو آب گوشت شراب ریحانی و نخود آب با گوشت بره یا جوجه مرغ فربه با زعفران

و زعفران و باشره معطره مثل شراب سیب و شراب صندل و شراب نارنج و اطعمه مسکه لطیفه

و گلاب و آنچه سبب آن سوء المزاج قلبیه است تبدیل مزاج قلب است بشربت

و اغذیه و مفرحات مذکوره در باب سوء المزاج و آنچه سبب آن ورم حار قلب است آن را

غشی قلبی گویند و ورم در جوهر قلب بود یا در غلاف اگر در جوهر قلب بود مریض زود هلاک

شود و اگر در غلاف بود مریض اندک اندک لاغر گردد تا هلاک شود و آنچه سبب آن مشارکت

اعضاست مشارکت دماغ بود یا مشارکت جگر یا معده یا امعا یا رحم یا جمیع اعضا آنچه مشارکت

دماغ بود چنان بود که آلات قلب که منبعث شوانند و آنچه مشارکت جگر بود حدوث آن

بواسطه ضعف یا سوء المزاج یا ورم جگر بود و آنچه مشارکت معده بود حدوث آن از کثرت امتلاء

معده از اخلاط ردیه و سوء المزاج و وجع و شورش و اورام معده باشد و آنچه مشارکت امعا باشد

عروض آن بواسطه دیدان و حب القرع باشد که بخار فاسد از ایشان بقلب رسد و آنچه از رحم

بود و آنچه از رحم بود سبب آن ارتفاع بخار ردیست از رحم و امعا بقلب چنانچه در اختناق

رحم می‌باشد و آنچه مشارکت جمیع بدن بود سبب آن حمیات و بائیه و محرقه و نظایر آن باشد

علامات و معالجات آن هر یک در موضع خود مذکور است و آنچه سبب آن گزیدن جانوران

و شرب سمیات است شاول جراحات المتسمه و تریاق و فاد زهرات معرفه و ادویه

مذکوره در مقاله سموم است و آنچه سبب آن انسداد مسالک شرایین در بدن است

که مواد در ذاویه بقلب می‌رسد و اگر به دخانیه از قلب به ریه می‌رسد و در و مندفع

میشود اختلاف نبض است در صغر و عظم و ضعف با قوت یا عدم امتلاء

تنقیح سده با ادویه و اشربه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین عنصلی و تقویه قلب

بمفرحات با قوت و آنچه سبب آن انسداد مسالک شرایین است که در روح حیوانی

در دار قلب بجمیع بدن می‌رسد که غشی شدید بود و حسی ظاهر نباشد و این

نوع مهلک است بفجاة چنانچه بقراط گفته من اصیبه مرارا کثیرة غشی شدید من غیر سبب

ظاهر فقد یموت فجاة والله الشافی ودر آن چهار باب است

قلت اللبن بسبب قلت دمست و آن چهار نوع یا از افراط و مست

بفصد یا نزف آن یا اسهال و طمث و رعاف و غیر آن یا از سوء مزاج جمیع بدن یا از سوء المزاج

ثدی یا از قلت اکل از اکل آنچه از آن دم محمود متولد شود و وجود یکی از اسباب

یا تقدم آن است قطع سبب مانع تولد دمست و اکل سخون صالح

با اغذیه مرطبه موافقه یا سبب فساد دم که یکی از اخلاط ثلثه بر وی غالب باشد

صفوه لون لبن و قلت و رقت و حدت او ست یکسب طعم مالحه و علامات بلغمی شده سفیدی لبن و بیاض

و میل او بحموضت در طعم و رائحه و علامات سوداوی شدن غلظت و قلت او ست

تنقیه بدن از اخلاط غالب و تغذیه با ضد آن خلط است مثلا آنکه در صفراوی با شیر بز

و شیر گاو با شکر و ماهی تازه و ماء الشعیر و قلیه شوربا با گوشت بزغاله و بره با اسفاناخ و کدو

و آش آلو چه و آش انار و تمر هندی باید داد و آش آش با بید مفرد و در بلغمی قلیه کرز نخود آب با گوشت

نقلی با جوانع با رازیانه تر با حسو معمول از آرد گندم و حلبه در روغن سرشته و عسل دهند و عسل

و حرکه و تعب فرمایند و در سوداوی حلیم گندم و نخود آب با گوشت بره و شیر اسپان بیش و شیر

و شکر و شونیز کلاه و اشال آنها دهند و ضمه خطمی و آرد جو در روغن گل ضماد کنند ضمادی

که شیر را زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج نیم درم کوفته با آب بادروج سرشته ضماد

کنند و جمیع اغذیه و ادویه مکثره مثل نخود و در ابن شحمیش و تخم گزر و تخم بادروج و تخم رشته

و شبت و کرفس و رازیانه و حلبه و نخود و آنچه در این باب نافع باشد

کثرت و لبن چند اسباب قلت او ست آن محققان و علامات آن است

و استعمال طلاء مرکب از سرکه و مرداسنگ و روغن گل و زیره و عدس و تخم کشنیز و امثال آن

که در این باب نافع باشد در بند شدن مثلا از سبب بسته شدن آن در پستان

یا حرارت مفرطه یا برودت مجمده است اگر سبب حرارت باشد آن است که آب حکم گرم

پستان بگیرند و بر بدن مالند و موم و روغن معمول از روغن بنفشه بادام و موم سفید و کشنیز

تر و سماق استعمال نمایند و کشنیز و سماق و خرفه تازه با برگ عنب الثعلب و برگ کاهو و برگ کدو ضماد

کنند و خرفه با سرکه با روغن گل ممزوج ساخته ترکنند و بر پستان نهند یا سرکه و روغن بنفشه

داخل حلبه کوفته ضماد نمایند و اگر سبب برودت باشد موم روغن مرکب از روغن حیری یا روغن

سوسن یا روغن نرگس یا روغن قسط و موم زرد استعمال نمایند و با ان سلاه و آرد جو و حبس و حلبه

و خطمی و تخم کتان کوفته مساوی سرشته ضماد کنند و لعاب مرکب از رازیانه و شبت و بابونه

و حلبه و قیصوم و نانخواه بنوشند و اگر شیر در پستان منجمد و متحجر گردد چند بار از پستان تا مستوی شود و یا

مغز نان گندم و آرد باقلا در روغن بگیر ممزوج ساخته ضماد کنند یا آرد کتیرا در روغن گاو و

عسل و آرد باقلا و نان گندم کوفته ضماد نمایند روزی دو سه بار و حلبه و خطمی و کتان با بعد از آن

حرارت نیز و طول ساختن نافع باشد ورم پستان

یا حار است یا بارد آنچه حار است صلابت و التهاب و وجع و حمره لونست

در ابتدا از فصد و ادرار و سکنات و وجع استعمال نمایند مثل آنکه خوردن البر که و آب که ترت

سازند و بر پستان نهند و با باقلا و جو و موی کوفته با سرده تخم مرغ و کشنیز تازه ضماد کنند و یا

سکنجبین در روغن گاو و آرد باقلا با آب کدو ممزوج ساخته یا برگ عنب الثعلب و روغن گل ماده

ضماد نمایند و در وقت انتها و تسکین حرارت از اطلیه محلله مثل تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک

و کتیرا کوفته با موم سفید و روغن بگذارند ضمادی نافع در این باب نان گندم

و آرد جو و آرد باقلا و حلبه و خطمی کوفته از هر یک پنج درم و سه درم زعفران با زرده تخم مرغ

ضماد سازند و اگر پستان درد کند فصد کنند و صندل و اقاقیا طلا سازند تا سرطان حادث

نشود و آنچه بارد است آن است که از کوفته بابر از زیانه بابونه که در شیره

استعمال نمایند و اگر ورم صلب گردد روغن بنفشه با دام بازرد که تخم مرغ یا روغن زیتون

با زهره گاو یا در سرکه با موم و روغن گل و قطران و آب کافور ضماد کنند سلعه و غدد

حادثه در ثدی است که از سقطعالوه و برگ سداب ترکیب شده ضماد سازند و پله ندی

آن شکه تخم کتان و کتیرا و بیخ سوسن و سیعه رطبه و اشک زیور کتان کبوتر و انطرون در بیلیچ

مساوی کوفته و با روغن کتیرا و سوسن ساق گاو در روغن خیری ممزوج ساخته ضماد کنند

و در آن معده و باب است

سوء المزاج معده یا ساذج است یا مادی است آنچه ساذج است یا حارست سبب آن استعمال اغذیه

و اشربه و ادویه حاره و هوای حار است عطش و پوسته دهان و جشاء دخانی و قلت شهوة

طعام و دفع اغذیه لطیفه و تقلیب حرارت در معده و انتفاع باشیاء بارده است

نوشیدن اشربه و ادویه بارده مثل شراب غوره و شراب حماض و شراب ریباس و شراب

نارنج و شراب لیمو و رب انار و سیب و به با گلاب و آب یخ با برف و اسفناج و کدو

وآب سرد بسیار بالای طعام نوشیدن یا سرکه و تناول اغذیه حامضه غلیظه مثل آش غوره یا سماق
آش سماق بگوشت کاو مطبوخ   ودفع یا ماهی تازه و فواکه بارده بی نافع باشد و اگر
حرارة بر سبیل تپ لو که معده را ضعیف ساخته باشد سکنجبین سفرجلی و شراب انار و آش زرشک
و آش انار و آش غوره یا ریباس یا خرفه بچه پیوسته بنوشند و صندل و گلاب و آب برگ خرفه و آب برگ
بید و آب به بر معده ضماد کنند و یا بارد است   ضعف هضم و لین و انتفاخ و ریاح
و قلة عطش و کثرة تشنه طعام مطبوخ نزول الطعام از معده و تغیر آن بحموضة و جشاء حامض است
تناول جوارشات و معاجین و تریاقات حاره از معده و تغیر آن بحموضة مثل
جوارش عود و جوارش مصطکی و فلفل و معجون نانخواه و شدیار یقون و کمونی و زنجبیل پرورده
و کلاهل و غذا نخود آب بجوانرم مرغ با دارچینی و مصطکی و فلفل و یا رطبت
قلة عطش و کثرة آب دهن و شهوة از اغذیه رطبه و دسومات و سرعة نزول الطعام از معده
و غثیان و تقلیل لعس و متاذی شدن از آب سرد و تناول فواکه رطبه و بقول بارده است
تناول اطریفل صغیر و زنجبیل پرورده و جوارش مصطکی و قرص ورد و تدبیر فم
معده بروغن مصطکی و غذا قلیه و مطجن مرغ با فلفل و زیره و تقلیل شرب آب و یا
یابس است   عطش و خفاف قلة آب دهان و لاغری بدن
یا اغذیه رطبه است   ترطیب معده بنوشیدن شیر ماهی تازه و ماء الشعیر و خروس بچه
و اسفاناج و کدو و استحمام مرطب و نشستن در آبزنات مرطبه و تدهین معده بروغن
بنفشه و بادام و یا حار یابس است   عطش و خفاف لسان و لاغری بدن
و بیاوشه ... است   تبرید و تلطیف مزاج معده بنوشیدن شیر خصوصاً
شیر گاو و با آلو ده قیدی ماهی تازه و ماء الشعیر با خروس بچه و اسفاناج المحمید
معده الصندل

معده الصندل و گلاب و آب کاهو و آب لعاب خرفه و آب کدو و تدهین بروغن بنفشه یا بادام و یا
حار رطب است   سیلان لعاب از دهان و کثرة صداع و تغییر طعام بحموضة د
است   تبرید و تجفیف معده یا طرح فضلات و ترک ورد اغذیه بارده یابسه مثل مزوره
زرشک و غوره و غیر آن و یا بارد یابس است   قلة شهوة از طعام و کثرة اشتهاء دیگر
هضم و جشاء حامض مطبوخ و صغر نبض و بیاض قاروره است و این نوع صعب العلاج است زیرا
که ازاله برودة ممکن نیست الا بتسخین و تسخین سبب تحلیل موجب زیادتی یبوست شود
طبات معادل برودة   اغذیه و اشربه حار رطبه است که در آن بخور بسیار باشد
مثل ماء الشعیر مزروج با نه عسل کف کرده و شراب گاوزبان و شراب انار و کلقند و تدهین
معده بروغن مصطکی و روغن بادام یا سوم یا بارد رطب است   سپیدی لون و رهل
بدن و کاهلی و رقت بران است   تسخین حار یابسه مثل مطبخات یا زیره و فلفل و
جوارش عود و جوارش مصطکی و کمونی و فلافلی و زنجبیل پرورده و شراب افسنتین و تدهین
معده بروغن قسط و ناردین و زیتون و مصطکی و روغن زیتون و الا انچه مادیست یا حار یابس صفرا
لاغری و عطش دایم و لهیب و کرب و حرارة دهان و صفرة لسان و خروج صفرا
بقی یا بیراز و حشا منتن بعد از اکل و صفرة قاروره است   تنقیه معده از صفرا بقی
سکنجبین و آب گرم و اسهال بمطبوخ فواکه و نظایر آن بعد از آن تبدیل مزاج معده برطوبت
حامض صفراویه و سکنجبین سفرجلی و اشربه و اغذیه مذکوره در سوء المزاج ساذج و انچه حار رطبت
یا ماده رطوبیه   غثیان و قلة شهوة طعام و کثرة آب دهان خصوصاً از رقت
خلاء معده و تغیر طعام بحموضة و فساد است   قی بسکنجبین بزوری و آب شبت
و تناول کلقند با طباشیر و ملیله پرورده و جوارشات مجففه که در آن حرارة بسیار نباشد

دیا بارد رطبت یا ماده بلغمیه لزجه   جشاء حامض و انتفاخ بطن و تخمه و قلة شهوة طعام
و میل با غذیه حریفه و غثیان و تغیر لون به بیاض و رهل بدن و بیاض و رقت قاروره و بطوء
و لین نبض و خروج بلغم احیانا بقی   تنقیه معده بقی بطبیخ شبت و تخم ترب با عسل
السوس و نمک و عسل و بعد از ان تقطیع و تلطیف خلط بکلاب مرکب از انیسون و رازیانه
و اصل السوس و زوفا و کلقند بعد از آن تناول جوارشات حاره مذکوره و زنجبیل پرورده
و سکنجبین عنصلی و غذا قلیه و مطنجن با دارچینی و فلفل و زیره و نخود آب بجوانرم مرغ با دارچینی
و فلفل و زعفران و غذا قلیه و مطجنه   یا ماده سوداویست   کثرة
شهوة طعام با ضعف هضم و کثرة نفخ و حرقه معده و حموضه دهان خاصه قبل از اکل طعام و تغیر
لسان و صفرة لون یا سوداو غلظة و سواد حار در مطبوخ و صفرة و تواتر نبض غلظ طحال
و خروج سودا احیانا بقی   تنقیه معده از سودا با اسهال با افتیمون و نظایر آن
بعد از آن تبدیل مزاج معده با اشربه و اغذیه و ادویه مواقعه مذکوره در سوء المزاج بارد ساذج
سبب وجع معده یا از سوء المزاج است یا از ریاح ممدده یا تناول
طعام مودی یا ضعف معده از هضم غذا و دفع آن یا اورام و قروح حادثه در آن یا انصباب
اخلاط ردیه بدان   سبب آن یا سوء المزاج معده است علامات و معالجات آن
در سوء المزاج ساذج و مادی مذکور شده و انچه سبب آن ریاح ممدده است حدوث آن با زر
اخلاط غلیظه و نفاخه است یا از ضعف حرارة غریزی و علامات آن نفخ و رطوبات محسوسه در معده
قراقر و جشاء و قراقر و تمدد شراسیف و بطن و هیجان درد جانب چپ بالا طحال
بعد از تناول اغذیه نفخه و بعد از گذشتن طعام از معده مستراحه که وجع دفع است
کسر نفخ و تجویدهضم به تناول معجون و جوارشات کاسره نفخ مثل کمونی و فلافلی و
دفع الریاح

دفع الریاح و سفوف ساده معجول حب الغار و مضغ کندر و مصطکی و کمون و نانخواه و ضماد بج
و کرویا و تکمید معده و استعمال ریاضات محلله و دقت خلاء محللات و انچه سبب آن تناول
طعام مودی بکیفیت یا کمیت است   تنقیه بدن است از آن طعام و از نفخه
آن بقی و تناول جوارشات تقویه معده مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و اغذیه موافقه
آن و خوردن طعام بدفعات و اندک اندک و انچه سبب آن ضعف معده است از هضم غذا
و دفع آن   که وجع بعد از اکل هیجان یابد و ساکن نگردد الا بقی یا اسهال
تنقیه معده است اگر در آن اخلاط ردیه باشد و تقویه آن بجوارشات مقویه و قرص
لوگیس و جشاء از تناول اغذیه غلیظه البطی الهضم و حبوب منفخه   سبب ان اورام و قروح
معده است علامات و معالجات آن مذکور خواهد   و سبب ان اخلاط ردیه است
بمعده حدوث آن یا از انصباب خلط سوداویست از طحال بمعده استقرار آن در قعر معده
آن که طحال مأوف بود در ضمن ناقص و التهاب و حرارة نباشد و هر گاه که بعض
طعام تناول نماید بعد از آن ده ساعت درد در معده او وجع حادث گردد و جریان
ترش چون سرکه بر زبان غلیان نماید پس از آن ساکن شود   اولاق است بتعقیب
قوی بعد از آن اسهال سوداویه و تقویه معده تناول قرص لکک   کیلدر شراب صرف
و استعمال ضمادات حاره و تناول مدری عسل قبل از طعام   قرص که در این باب
نافع است انیسون و تخم کرفس از هر یک سه درم افسنتین رومی ده درم سنبل الطیب ده درم
فلفل و مروجند پستر و انیسون از هر یک چهار درم و نیم کوفته و بیخته اقراص سازند و قرص
یک درم   قرص دیگر کندر و مصطکی و شونیز و نانخواه و کمون و سپرواله سته و عود خام
ساده کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال قبل از طعام نافع

بود و یا انصباب خلط صفراوی است از کبد بمعده آنست که نقصان در هضم باشد
ولذع والتهاب و حرارت در کبد و تلخی دهان و عطش و سایر علامات صفرا بود و وجع نیز زوال طعام از معده بکلی
گردد و در فم معده حرقتی باشد و چون مریض طعام شاول نماید حرقت زایل شود و اختلاف در حرقت
میان خلط صفراوی حاد و سوداوی آنکه مریض لیکن در سوداوی حرقت کمتر باشد و در صفراوی بیشتر
استفراغ صفرا نمودن است بقی و اسهال و تقویت کبد و معده و شاول اسکنجبین بزوری و شراب فواکه و شراب
نارنج و نعناع و شراب زرشک و شراب لیمو و مزوره زرشک و غوره و امثال آن و تضمید معده
بصندل و گلاب و آب غوره و آب برگ بید بدانکه مراد از ضعف
معده ضعف هیچ قوای اربعه است اگرچه مردم ضعف معده را بضعف هاضمه اطلاق میکنند و در حرقت
از سوء المزاج ضعیف میشود لیکن بقوه جاذبه اکثر از برودت و رطوبت ضعیف میگردد و در قوه
ماسکه از رطوبت و دافعه از کثرت یبوست و هاضمه از برودت و یبوست ضعف جاذبه
آنست که چون مریض اشتها داشته باشد طعام که حاضر شود از آن متنفر گردد و طعام زود
از معده منحدر نشود و زیاده از عادت بماند و ثقل و تمدد در معده ظاهر باشد
شاول اغذیه لطیفه سریع الانهضام است مثل نخود آب و آب مرغ با تیهو و لیک با
دارچینی و مصطکی و تضمید فم معده باضماد مرکب از گل و مصطکی و سنبل و قرنفل و گل
و افسنتین و صبر و آب برگ مورد یا آب سیب و بعد از شاول طعام بر پهلوی راست خسپیدن
و اطراف را مالیدن و ریاضت باعتدال کردن نافع باشد ضعف
ماسکه آنست که طعام زود از معده یا معا نزول کند و مریض پندارد که اگر طعام نخورده
است باید که چیزی را چون خواهد استعمال اطریفل صغیر است و فنجنوش و جوارش کمونی
و جوارش خوزی و امثال آن است و تضمید معده بضماد معمول از عود خام و لادن و کندر

و گل و کندر

و گل و کندر و سنبل و شاول کباب و طنجن مرغ و تیهو و مانند آن ضعف دافعه
آنست که طعام از پس چهار ساعت در شکم ماند شاول سیاه
فواکه و فلوس خیار شنبر و آش مقشر و روغن بادام و اسفاناج و تمر هندی و آش رطبه مالیده تر و تازه
است ضعف هاضمه آنست که طعام در معده بگندد و جشاء بوی طعام ناگوار داشته
باشد و ثقل محسوس شود و براز سست بود شاول گل عسل است با مصطکی و عود و جوارش
عود و زنجبیل پرورده و معجون فلافلی تدهین معده بروغن مصطکی و بر پهلوی چپ خسپیدن و کنجد
بسنگ گرم کشیدن معده هاضمه را اعانت دهد و قوی گرداند

ورم معده یا حار است یا بارد حار یا صفراوی یا دموی و بارد یا بلغمی یا سوداوی است
علامت حار لازمه و خشونت و حرقه و ثقل و قی و غثیان و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و وجع
ناخن و عطش و التهاب در موضع علامات فصد باسلیق و اجتناب

از مسهلات و تقویت قی و نوشیدن آب سرد و آب صرف و جهت تلیین
طبیعت در ابتدا و ملینات خفیفه مثل آب عنب الثعلب و آب کاسنی با مغز خیار شنبر و روغن بادام
واقتصار بر ماءالشعیر اغذیه ملینه مثل ماء الشعیر و آش مقشر با شیره بادام و کدو و تضمید
معده در ابتدا با ضمادی که در آن ادویه عطره و قابضه باشد مثل آرد جو و پوست کدو و
ترو تعلب و حماض و صندل و گلاب و آب سیب و موم سفید و روغن گل و در انتها مخلوط
محللات مثل بابونه و اکلیل الملک و زعفران و بیخ خطمی و عنب الثعلب و مصطکی و افسنتین و گل و سنبل
با روغن سه در روغن مصطکی و موم سفید صفراوی صفرت لون و جفاف لسان و مراره
دهان و شدت دهان و حرارت حمی و کثرت التهاب و حرقت معده و شدت عطش و قی و غثیان

مثل علاج دموی است لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب دراین نوع بیشتر است   بلغمی
انتفاخ معده و عدم صلابت و قلت شهوه و کثرت آب دهان و شدت بیاض لسان و غلظت
والتهاب و حجم و ترهل و رصاصیه لون و طربت و سبب آن بدی هضم و قلت ریاضت و کثرت
رطوبت مجتمع در معده است   بلغمی طبیعت بطبیخ زوفا و رازیانه و تخم کرفس و پر
سیاوشان با ملوکی خیار شنبر و گلقند یا ما الاصول با مغز خیار شنبر و گلقند و روغن بادام و
نزیای معده به روغن گل و روغن ناردین و تضمید بکاسنی پاک و سعد و اذخر و سنبل و فستق آبی
باسنه که در روغن ناردین بعد جوشانیدن و اقتصار بر اغذیه لطیفه مثل ملیون و سلاب
بار و غن بادام و کرنب و چغندر با روغن زیتون که پخته باشد و نوشیدن آب کرفس تازه و آب
بادیان با روغن بادام هر صباح و ترک آب الا بعد و قصار نیوان و عوض آب ماء العسل نافع
باشد   ضمادی که در هر باردانافع شد حلوه اکلیل الملک و شیق زعفران بحالها با یک
شب سعطکی حار شربتقل معتبر از هر یک ده درم فستقین و سنبل از هر یک بیست درم
صبر بیست درم کندر شش درم پیخ خطمی پانزده درم پیه بط و پیه مرغ از هر یک بیست درم
موم از دمس درم ضماد نمایند   صلب سوداوی اثقل و صلابت معده و کثرت کواس و تغییر
لون بسیاه و کمود و دوضعف عین و لاغری بدن است   تلیین طبیعت با آب رازیانه و آب
کرفس تازه با مغز خیار شنبر و روغن بید انجیر و ما الاصول و بعد از نضج تمام تنقیه با ایارجات
کنار بود و بعد از تنقیه بسهال و قرص سنبل با سکنجبین و تضمید با ضماد ملینه محلله در آن اصولی
عطره باشد مثل ضمادی معمول از سنبل و مقل و حلبه و سعد و تخم کتان و بابونه و فستقین
و زعفران با آب کرنب و پیه مرغ و مغز ساق گاو در روغن زیتون   ضمادی نافع
تخم کرنب و مغز بادام تلخ میویزج مصطکی سعد اذخر شق مقل سنبل ساق گاو جنوبی آذر آب

حل کنند و داروهای دیگر را بدان آغشته ضماد سازند   ضمادی دیگر حلبه پیخ درم
سنبل و مصطکی از هر یک سه درم سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یک دو درم حلبه بیست درم
گل بابونه و خطمی و بنفشه و آرد جو از هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب تخم کتان سرشته و
معده را بروغن ناردین قبل از طعام بچهار ساعت چرب سازند و این ضماد را استعمال نمایند
و غذا ابا شوربای که در بلغمی مذکور شد و بعوض آب ماءالعسل یا شیر شتر نافع باشد
سبب صلابت معده ایضا خلط غلیظ سوداوی است
معده با مداخلت مذکور بجرم آن می بدهد   ظهور تهیج در گوش و کنج چشم و کثرت آب
دهن و الم در حالت سجود و بلع لقمه کبیره صلابت با عدم علامت ورم و گاه باشد که در وقت
لمس صلابت در معده ظاهر گردد و محسوس گردد   اگر فراج حار باشد و قاروره سرخ
فصد باسلیق مسهل است و اجتناب از لحوم و تضمید معده با ضماد مبرده مرکب با ادویه محلله ملینه
مثل عنب الثعلب و بابونه و بنفشه و آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و اصل السوس با موم در روغن
در روغن بنفشه و اگر فراج بارد بود و قاروره غلیظ ماده حقنه سازند و محلل اخلاط غلیظه مثل حلبه
و سفایج و اصل السوس و قرطم و بابونه و اکلیل الملک و رازیانه و مغز خیار شنبر و ماء العسل در روغن
تضمید معده با ضماد ملینه محلله مثل بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و رازیانه و حلبه و آرد جو
و حب البان و سنبل و مقل با دام تلخ بابلی تخم کتان در روغن سوسن و موم و فرق میان صلابت
معده و صلابت عضلات آن لشکلیت علامات افعال معده و عدم آن بانکه در صلابت
معده افعال معده با فته صلابت مستدیر بود و در صلابت عضلات افعال معده سالم و صلابت
مستطیل باشد بطرف آن غلیظ و دیگری رقیق مثل ذنب الفار   علاج عضلات نیز مثل علاج
معده است که اگر فراج حرارت غالب باشد تنقیه بطبیخ شاهتره و رازیانه با مغز خیار شنبر

وتخم کاشی و اصل السوس با منوخیا خیرو ترکیبی کنند بنفشه و گل سرخ و اکلیل الملک و بابونه و غ
حنظل با روغن گل و موم ضماد سازند و اگر برودت غالب بود شقیق الطیبه رازیانه و پوست بیخ رازیانه
و سفالیج و تخم کرفس و اصل السوس و پرسیاوشان و افتیمون و میویز منقی و گلنار و بادرنجبویه و شبیه
اینها با غاریقون کنند و مقل و اشق و خاکستر بیخ کرنب و حبه سیاه و سعتر و زعفران با لعاب حلبه
در روغن زیتون و پیه کهنه ضماد سازند علامات قروح معده آنست که
در وقت تناول اشیاء حامضه و ترشیها الذاع و وجع در زیر استخوان سینه بهم رسد اما باید آن قروح در معده
بود و در بالای ناف اگر در قعر باشد و در قی پاره از جرم بابده ظاهر گردد و با آن گرسنگی بیشتر
بود و بیوسته با آن باشد اگر ریاح بود فصد باسلیق است و نوشیدن شیر در رم دوغ و گ
با لعاب بهیدانه و گل سرخ و تخم خاص از هر یک یک درم و اگر کهنه شد علامت نوشیدن منقیات مثل
ماء الشعیر و ماء الحشیش و جلاب در ربع دیگر بعد علامت مثل قرص کهربا یا قرص طباشیر بعد استعمال ضمادی که مرکب
از مطلب و تر کشد که در خطمی و سماق و گلنار و ماذو و آمله و گل سرخ و آس سیب و آب کبود
اگر با اسهال باشد و اگر با اسهال احتیاج افتد مناول منوخیا خیربا بکند
فساد هضم آنست که طعام در معده بکمال چنین هضم نشود و بلکه متغیر گردد بعضی کیفیات
ردیه سبب آن تناول اطعمه کثیره و ردی الکیفیه است یا بدی تدبیر در ماکول و مشروب یا تری
که مانع استقرار طعام در قعر معده شود مثل حرکه عنیفه که معقوطه مانند اینها بعد از تناول طعام
عن الانهضام تقدم سبب و حرقه معده و جشاء دخانی منتن و صفرت
لون و تمدد شراسیف و نفخ و قراقر و مانند اینها علاج تنقیه معده از طعام فاسد بقی
یا طبیخ شبت و نوشیدن با عسل و نمک و سکنجبین و اسهال کلقند و جوارش شهریاران که مسهل
مسهل و جوارش تمری و مانند اینها و ترک غذا حتی الامکان طلب نشد بعد از آن
شاول الغذ

شاول اغذیه لطیفه و سرلعه الانهضام مثل کودانیکو الزرع با تیهو و دارچینی و مصطکی و اندکی
زعفران و استعمال جوارشات و مرکبات مقویه معده مثل جوارش عود و سپید و قرص عود
و سکون و نوم و تدهین معده بروغن ناردین و بر شکم خسپیدن درین باب نافع بود دگر
آنست که طعام در معده مطلقا هضم نشود بلکه فاسد گردد و تحیل کوهر غریب گردد
یا بر حالت خود باقی ماند و متحدر نشود یا موجب اسهال یا فراط گردد سبب آن سوء المزاج ساذج
است یا مادی یا ضعف جرم معده و وستی اسبح التعمای در انچه سبب سوء المزاج معده است
علامات و معالجات در سوء المزاج ساذج و مادی مذکور شده و انچه سبب آن ضعف جرم
معده است آن است که بعد از قی بسیار حادث شده باشد و طعام
قلیل هضم شود و زیاده از آن به عسر تحلیل گردد تناول اطریفل و جوارشات
مقویه معده است مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و جوارش عنبر و المستعمل الجمده مقویه
مرکبه از سنبل و سعد و اذخر و مصطکی با به و تدهین معده بروغن ناردین و مانند اینها
والله الشافی هیضه حرکت مواد به سوی غیر مضطرب
با نفصال از طریق معده و امعا بقی و اسهال و سبب آن یا فساد تغیر طعام است مضطرب
که صعب لطیف و صاف آن به قی دفع کند و ارضی سوی با اسهال الا آنست
که با آن کرب و غثیان و عطش شدید و لسب و غلق و التهاب و اضطراب و وجع معده
و امعا و برد اطراف و ضعف نبض و انحطاط و صبه در وقت التفعلو و گاه باشد که با فراط
رنجاند بمرتبه که مریض مرتضی غشی کند و نبض ساقط گردد و اطراف متشنج گردد
اعانت طبیعت است بقی و باب کرم تا معده نقاوت تمام حاصل کند بعد از آن تسکین
قی و اسهال بتناول اغذیه الان و قرص طباشیر ممسک باشد و بعد قابضه

حامضه مثل سکنجبین غوره و رب انار و رب به و شراب رمان منعنع و شراب فواکه و مانند اینها
و تبرید معده از خارج به برف و اضمده مبرده متخذه از صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی
و گل سرخ و آب مورد و قند یا بروغن گل و تشمیم روایح طیبه مثل صندل و به و سیب و گلاب
و لمس اطراف در کتان تر پیچیدن و مالیدن و صبر بر تشنگی نافع بود و با تغییر طعام است
به برودت و ملوحت   رجوع بلغم حامض تنگ سهال   آنست که آب گرم
که در آن انیسون و زیره و مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشند تا جنبش قی اطلاق
واقع شود و امعا حاضر پاک گردد بعد از ان قرص عود و سفوف جالینوس تناول نمایند
و دهن مصطکی بر معده و حوالی ناف مالند و در غمز کل اطراف   ضمادی که مرض را
نافع بود در جمیع اوقات لحیة التیس اقاقیا سماق گلنار زیره و گل ارمنی صندل پوست انار
آرد جو عدس ساوی کوفته با برگ مورد و آب سیب و آب برگ تاک ضماد کنند
و اگر باین نوع معالجات سکون حاصل نشود محاجم بر عضلات ساقین و قدمین نهند بی
شرط و بعد از قطع مرض یک ماه روند اندک طعامی لطیف تناول نمایند و نوم و احتراز در مکان معتدل
اختیار کنند و در تقویت معده اهتمام نمایند   جشاء حامض آنست
که حادث شود از ریح که مستنوع گردد بعد از معده بطریق دهان و چون جشا بسیار
گردد طعام را با خود بدهن معده آرد در هضم فاسد گردد و سبب آن خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی
یا ضعف معده است آنچه سبب آن خلط غلیظ است   تنقیه معده است بقی و اسهال
و تقویه معده نقلاجلی و لکون در کجیل سپرده و اجتناب از اطعمه غلیظه عسرة الانهضام و آنچه
سبب آن ضعف معده است معالجه آن در ضعف معده مذکور است و جشا حامضه از امتلای بر
نافخ است جشا و دخانی سؤال مادی بود از شدت شراب فستق و اگر بی ماده باشد [illegible]

فواکه بارده و اغذیه مبرده نافع باشد و چون جشا دائم و معلا محبس شود و منع نگردد معده
را ایذا رساند   تناول معجون اهلیلج و جوارش کمون و جوارش انجدان و معجون حب
الغار و دهن القوان و زنجبیل و مضغ سداب و تخم و سعتر و کمون و نانخواه و کرویا و اهلیلج
و کندر و مصطکی و ترک نقل و نعناع و [illegible] طبیخ انیسون نافع باشد
سبب بطلان شهوت یا سوء المزاج بارد مفرط یا انصباب خلط سوداوی
یا مراری مالح بمعده یا حصول خلط بلغمی لزج در معده یا حدوث خلط عفن در آن یا آنکه
استغنا بدن از غذا یا قلت تحلیل یا ضعف کبد یا قلت انصباب سودا بفم معده
یا بطلان حس فم معده آنچه سبب آن سوء المزاج حارست   عطش مفرط
و مرارت دهان و کراهت از اغذیه حاره و استراحت باشامیدن آب سرد و جشاء
دخانیت   تعدیل مزاج معده است بمبردات قابضه مثل شراب انار و شراب سیب
و شراب فواکه و سکنجبین سفرجلی و شراب ریباس و مربای زرشک و انار و مانند آن
و آنچه سبب آن سوء المزاج بارد مفرط است که عارض جمیع بدن یا معده شود و تبرید کرده کنند
و بجاورت شهوت را ساقط کرداند علامات و معالجات در باب سوء المزاج مذکور شد و
آنچه سبب آن انصباب خلط مراری یا مالح است بمعده   لذع و حرقت معده و شدت
عطش و غثیان و قی و شدت اشتیاق باشامیدن آب سرد و مرارت دهان یا ملوحت
است   اولا تنقیه معده است از اخلاط بقی و اسهال و بعد از ان تناول اشیای
بارده مقویه معده مثل سکنجبین سفرجلی و شراب فواکه و رب غوره و مربای زرشک و غوره
و آنچه سبب آن حصول خلط بلغمی لزج است در معده   آن است که با آن [illegible] عطش
باشد و مریض آرزوی چیزی تند و تیز داشته باشد الا آنچه بالفعل بود و از تناول آن نیز نفع

و غثیان و تمددی که ساکن نشود الا بقی حادث گردد   تنقیه معده است بقی
بمقیئات بلغم و تقویه معده بجوارشات مثل جوارش عود و عنبر و سکنجبین عسلی و سکر
و نعناع و پیاز و سیر و الکامه و آنچه سبب آن حدوث خلط عفن است در معده
غثیان و تقلب نفس است و بخور از شدید العفونت است   تنقیه معده بقی و تقویه
آن باشیاء عطره مثل دارو و مشک و جوارش عنبر و آنچه سبب آن استغناء بدن است
از غذا بسبب امتلاء از اخلاط بلغمیه فجه   امتلاء و ثقل و تمدد و تقدم طول راحت
قلت اکل و شرب و کثرت ریاضت و حرکت و حمام معرق و آنچه سبب آن
قلت تحلل و عدم احتیاج است ببدل ما یتحلل   صلابت جلد و صبر بر ترک تناول
غذاست   حمام معرق و مالیدن و تفتیح مسامات بریاضت و تقویه و استعمال اطریفل
که در آن حشایش مفتحه مثل ابونه و اکلیل الملک [illegible] جوشانیده باشند و تمریخ بدن
بادهان حاره مفتحه چون روغن سوسن و روغن خیری و آنچه سبب آن ضعف کبد است که
کیلوس را از معده جذب نتواند کرد تا سده در کبد که مانع جذب کیلوس شود   براز
مختلف الالوان است   مقویات کبد و مفتحات سده آنچه در جای خود مذکور شد
خواهد شد و آنچه سبب آن قلت انصباب سودا بفم معده است که بواسطه عدم دغدغه معده
مشتهی نشود و تنقیه معده نیز بدان حاصل نگردد   آن است که مریض گرسنه
نشود و اگر طعام تناول نماید منهضم گردد و چون حموضات یا قوابض تناول کند معده
مشتهی گردد و مریض گرسنه شود و با آن عظم طحال باشد   علاج عظم طحال است
و تفتیح مسالکی که میانه طحال و کبد و معده است بسکنجبین بزوری و سرکه که در آن افسنتین و افتیمون [illegible]
و دقی بمقطعات ملطفه مثل تخم ترب و [illegible] و سکنجبین عسلی [illegible] نافع است در این

نوع دیگر آنچه سبب آن بطلان حس فم معده است که بواسطه آفت عصبی که از دماغ بمعده می آید
حادث شود   آنست که اگر معده از تناول اشیاء حریفه متاذی نشود
و احساس حرارت نکند و فواق و غثیان حادث نگردد و سایر افعال معده از هضم
و امساک و دفع صحیح باشد   تنقیه دماغ است بحبوب و ایارجات مخصوصه
تنقیه آن و اگر آفت عصب سوء المزاج مادی بود تقویت آن بمعاجین و ادهان و روایح
موافقه واجب باشد و اسباب نقصان شهوت بعینه اسباب بطلان شهوت است
چون ضعیف و قلیل باشد   علاج فساد شهوت آنست که
آدمی آرزوی اشیاء ردی الکیفیه مثل گل و انگشت و گچ و مانند اینها کند و زنان
در حمل نیز کنند و سبب آن اجتماع اخلاط ردیه است در فم معده که مخالف طبع معتاد بود
پس طبیعت بواسطه ازاله مرض مشتاق بچیزی باشد که ضد آن بود و اشیاء مذکوره بسبب
تنشیف و تجفیف اخلاط مذکوره زائد کرده باشد که آن آرزو از جهت دفع اذیت طلب طبع
بود بلکه طلب او خاص اشیاء و مشاکل خود را باشد و فرق میانه هر دو آنست که اگر
طلب مشاکله است تخمه با آن محفوظ نیست و در جائی که طلب طبیعت ضد است با آن
محفوظ است و این مرض اکثر زنان حامله را در ابتداء حمل تا ماه سیم عارض میشود
بسبب اجتماع فضول طمثیه و عدم احتیاج جنین بواسطه صغر بدان و در ماه چهارم که
کبر جنین و احتیاج او بغذا زایل میگردد   تنقیه معده است بقی و اسهال بعد از ان
استعمال جوارشات مقویه معده مثل جوارش معمول از مصطکی و انیسون و هلیله و بلیله
و آمله و زیره و نانخواه و دارچینی و زنجبیل و فلفل و سداب با نبات و سکنجبین
[illegible] آشامیدنی [illegible] و تناول اغذیه لطیفه سریع الانهضام

مثل جوان مرغ و کبوتر بچه و زیرباج مجموع بریان کرده و گوشت گوساله یا آهو قلیه
کرده با نمک و خرنوب و مصطکی و انیسون و کمون و نانخواه و نمک و مشغول
کردن با دام تلخ و پسته شور بریان کرده و شاه بلوط و مویز منقی و کنار نیم
بریان کرده نافع باشد — دوای نافع قاقله صغار و کبار و کبابه
مساوی نبات مثل مجموع کوفته و بیخته یکمثقال از آن با آب گرم ناشتا بنوشند
قطع شهوت طین نماید — واما اشتداد و زیادتی
شهوت است و حرص ماکول و سبب آن سوء المزاج بارد مکتسب است که عارض
فم معده شده باشد خاصه که مزاج سایر اعضا حار باشد یا کثرت انصباب
در فم معده یا دیدان و حب القرع آنچه سبب آن سوء المزاج بارد کثیف است
کثرت تغلق و نفخ و قلت عطش و تمدد معده یا دیدان و کثرت سیلان
لعاب از دهان و لینت طبیعت و قلت هضم است — علاج حرص
تنقیه معده از آنهم اگر سوء المزاج مادی باشد بحب ایارج و نظایر آن
و تسخین معده بسفوف جلنجبین سکر و فلفل و فنجنوش و استعمال اطریفل و مربای زنجبیل
و قرنفل و جوزبوا و مضغ مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه و کندر
و نوشیدن شراب شیرین نبات و تناول اغذیه دسمه غلیظه بطی
الهضم اگر غذا بسبب حرارت سایر اعضا در معده لبث ننماید بلکه بدن
از آن جذب کند و محافظت طبیعت از لینت بمثل اطریفل صغیر و جوارش
خوزی و حب لود و آنچه سبب آن کثرت انصباب سودا بفم معده است
قلت عطش و حموضت جشا و حرقت و لذع فم معده در حالت
جوع بکرت

جوع یا کثرت اکل و شرب و امثال آنست — اسهال سودا
بمطبوخ افتیمون و فصد باسلیق ایسر و تسخین جلاب و تناول
اطعمه دسمه و آنچه سبب آن شدت تحلل بدن است
وجود اسباب تحلل یا تقدم آنست مثل حرارت هوا و حرکت و سهر
و کثرت جماع و غضب و جوع و طول جلوس در حمام و آنکه در هضم آفتی نباشد
و براز بمقدار ماکول شود — تناول اطعمه لزجه بلیده و غلیظه
بطی الهضم است مثل کله و هریسه و لحوم و نان فطیر و ماهی و لوزینه و
سماق و نشستن در آب سرد و مکان بارد و تمریخ بدن بموم روغن معمول از
ادهان قابضه مثل روغن مورد با آب سبزیش و موم و ترک ریاضت
و حرکت و استعمال سکون و راحت و آنچه سبب اشتیاق و احتیاج جمیع
بدن است بغذا بواسطه استفراغ کثیر یا جوع طویل اعضا طلب غذا کند و
از معده جذب نماید و مقتضی آنست [illegible] از حمیات [illegible] ازین نوع است
تقدم اسباب استفراغ و تحلل و شدت جوع و سهر و یبوست طبیعت
و کثرت عطش است — تناول اغذیه کثیرة الغذا است بدفعات
و اجتناب از تعب و سوداوی و حرکات بدنیه و نفسانیه و جماع و استحمام
و سایر محللات و محافظت طبیعت از لینت [illegible] و اغذیه قابضه و آنچه سبب آن
احتقان اخلاط حامض لطیف در فم معده — جشاء حامض و قلت عطش و کثرت
براز رطب و حموضت دهانست — تنقیه معده از آن اخلاط بحبوب
و ایارجات مخصوص آن و تناول نخود آب بکوزان مرغ با دارچینی و صعتر و زیره

و قلقلان و آنچه سبب آن دیدان و حب القرع است که کیلوس را از معده جذب کنند و بدن و معده
گرسنه بماند علامات و معالجات آن مذکور خواهد شد — و از انواع [illegible] گویند و آن
انهضامست با سیری معده و سبب آن سوء المزاج بارد فم معده است که قوت حس و جذب را ساقط کند
چنانچه طلب غذا نباشد اگرچه احتیاج و اشتیاق غذا باشد — لاغری بدن و ضعف قوت و اطلاق صفره
و عسر است و [illegible] سوء المزاج بارد را در سرما بسیار واقع میشود — در علاج غشیان سبب آن
سرد و کباب بنیاد خربی بویات مثل مشک و عنبر و غالیه و کشته و ریحان و بستن اطراف
اندکی و کشیدن موی و فرو بردن سوزن بسته پای مریض و منع خواب و تنقیه معده بماده
مقویه مرکبه از خالو سنبل و عنبر و لادن و عود و ابله و دهن مصطکی و در وقت افاقه تناول نان
ترکرده بشراب ریحانی و گلاب و عرق گاوزبان و بیدمشک یا با آب سیب و اغذیه سریعة الانهضام
مثل آب گوشت با کدو و مغز خام در دارچینی و زیره و اندکی زعفران بعد از آن تبدیل
مزاج فم معده با طریفلات و جوارشات و معاجین حارة مثل تریاق کبیر و سنجبار
در هراو المشک و یا استعمال اضمدا حار او که باشد اگر از اخلاط غلیظه بلغمیه لزجه
مثلا فم معده حادث گردد — غثیان و تهوع و سایر علامات سوء المزاج
مادی بارد است — تنقیه فم معده و تسخین و تقویه آن که به باشد که سبب ضعف
شدید در فم معده باشد و حرارت جمیع بدن حادث شود و انواع سوء جوع عنی گویند
گرسنگی و سبب عطش و یبوست طبیعت و عدم صبر بر گرسنگی و [illegible] اگر نشود
دیر تناول نماید غشی و توش ساقط گردد — در وقت افاقه تناول اغذیه بدره لطیف
والقوه است [illegible] فم معده مثل نان تر کرده در آب انار و آب سیب و سایر [illegible]
غشی و سوء المزاج حار معده مذکور شد — تشنگی بیاد حرارت دمویه بود
با حمله و تسبیح

با حرارت جمیع صدر و سر و حرارت قلب یا ورم و سوء المزاج کبد یا سده حادثه در میان معده
و کبد یا سوء المزاج حار کبد و طحال یا اجتماع اخلاط غلیظه یا اخلاط غلیظ شدید الغلظ در فم معده یا تناول
ادویه و اغذیه حاره یا تناول اشیاء غلیظه از یاقوت یا شراب کثیر بسبب آنکه سیلان حرارت و یبوست معده یا حرارت
صدر و سر و قلب علامات معالجات آن در انواع امراض مذکوره مذکور است و در [illegible] حرارت معده
و حرارت امراض مذکوره [illegible] ادویه حرارت معده بسبب [illegible] از استنشاق هوای بارد و تسکین
حرارت [illegible] ایضا است و آنچه سبب آن ورم و سوء المزاج کبد و سده حادثه در میان معده و کبد است
که مانع نفوذ نفوذ است ... در تسقیا ... باشد یا سوء المزاج حار ... در فصل ... علامات
و معالجات ... مذکور خواهد شد و آنچه سبب آن اجتماع اخلاط غلیظه یا اخلاط ... است
در فم معده از عطش نمی ... — ... از آب ... سایر ... گردد
... مخصوص ... باشد — تنقیه معده است ... مثل ... سکنجبین
عسلی و آب گرم ... اغذیه معده اخلاط غلیظه مثل ... تناول اغذیه لطیفه مثل کبوتر
... در دارچینی ... و آنچه سبب آن تناول اغذیه و ادویه حاره است مثل ... طعام
... شدید ... — علاج آن ... اگر ... باشد
... در ... حار ... مثل ... و ... در ...
... غلیظ ... مثل ... حرارت ... معده
... کرده — تناول ... مثل سکنجبین و آنچه ... شرب
... قلیل ... — ... مثل ...
... آنچه سبب ... — ... معده ...
... در ... مثل ... معده است ... کرده در ...
... معده ...

حالات اخلاط نا سده موذیه معده است که به یا کیفیت که اکر بجوف معده ریخته شود
قی آورد و اکر بجرم معده منتشر و مداخل شده باشد و در میان طبقات او غوص کرده
تنوع آن حار صفراوی است یا بارد بلغمی یا سوداوی آنچه بسبب آن حار صفراوی است
تلخی دهان و خشکی زبان و تشنگی عطش و التهاب فم و صفرات
قی
تنقیه معده از صفرا بقی سکنجبین و آب کرم و اسهال مطبوخ
هلیله و نظایر آن با حقنه لینه و تعدیل مزاج با اغذیه و اشربه ملایمه مطره مثل قلیه
دوغ شکر و غوره با عود خام و کلاب و مثل شراب انار ملیح و شراب غوره
و شراب سفرجل که شراب سیب و شراب صندل با کلاب و تقویه معده بصندل
و اقاقیا و کل سرخ و سعد و مورد و کافور با آب بهی و کلاب
سفوفی که درین باب نافع است طباشیر و کل سرخ از هر یک دو
درم عود خام یک درم و نیم سماق و زرشک و حب الآس از هر یک پنج
درم پوست بیرون پسته یک درم کوفته و بیخته سفوف سازند آنچه بسبب آن
بارد بلغمی یا سوداوی قلت عطش و عدم التهاب و حموضت یا ملوحت یا طلاوت و بوی قی
آید و قراقر و نفخ و شغورا اغذیه رطبه و دسومات تنقیه معده بشراب انار ملیح
و شراب عود و شراب افسنتین و سفوف سک و بیمعده و اطریفل و جوارشن عود و هنداد
نخود آب بکرم یا انکاره ده مثقال با حب سعد و تقویه معده با دویه عطره
حاره مثل مشک و جوزبوا و قرنفل و عود و افسنتین و زعفران مصطکی
و سنبل و قصب الذریره با شراب کهنه و اجتناب از غذا کرطبه و لعبات
و دسومات قرصی که قی بلغمی سوداوی را دفع کند

و معده را قوت دهد پوست بیرون پسته و کل سرخ از هر یک
چهار درم عود خام و مصطکی از هر یک سه درم املج پنج درم
کوفته و بیخته با آب سیب قرص سازند شربتی یک مثقال و کاه باشد
که اخلاط مذکوره از عضوی دیگر مثل کبد و طحال و مماره بان
منصب کردد آنست که امراض مذکوره دایم نباشد
بلکه بعد از قی ساکن کردد تا وقتی که چیزی دیگر از آن عضو بمعده
منصب شود تنقیه معده است و آن عضو و تقویه معده
بربوب فواکه با ادویه عطره قابضه و بستن اطراف و نهادن
در آب کرم و مالیدن دست بر حوالی ناف و ما بین الکتفین
نهادن نافع باشد و کاه باشد که غثیان و قی از فساد ماکول در کیفیت
یا در کیفیت یا در سبب تدبیر حادث شود تقدم اسباب است
تنقیه معده از غذاء فاسد و قی و تقویه معده بشراب فواکه
و شراب انار منعنع با جوارش مصطکی با عود یا عنبر بحسب مزاج
و حدوث قی بر سبیل بحران نیز میباشد آنست که مریض
در مرض حار و روز بحران قی نماید اعانت طبیعت است
بر قی و قطع آن جایز نیست الا در وقت افراط
خون که بقی بیرون آید یا از معده و مری بسبب انفجار یا انصداع
عرقی است از معده و مری فصد باسلیق است و اخراج خون
بدفعات و نوشیدن صمغ عربی و کل ارمنی و نشاسته کند و دم الاخوین

و حب نوب بلا اثبه یا قرص کهربا یا قرص کلنار یا رب مورد یا رب بهی
دوائی مجرب در حبس قی الدم بزر البنج کل ارمنی کلنار افیون بزر البنج
صمغ عربی اجزا را مساوی کوفته و بیخته شربتی نیم مثقال با رب
سیب و ابلسان الحمل مفید بود و تضمید معده بصندل لین و اقاقیا
و املج با کلاب و غذاء مزوره سماق با مویز کوفته و مغز بادام
و مانند آن نافع باشد و یا از انصباب دست از بعضی اعضا مثل
کبد و طحال و راس که کاهی بر عاف بجز بمعده ریخته باشد
آفت عضو و تغییر حال دست بسواد و غلظت اکر از طحال منصب شود و خروج آن
احیانا از مجرین و دهان بر نهج اکر از راس بود تدبیر آن
عضو است و فصدکاه باشد که دم در وقت حصول در و منجمد کردد و کیفیه
رد بر سیمه از آن حادث شود و این کاهی بود که مزاج معده بارد باشد
غشی و عرق بارد و نافذ و کرب است قی بابی که در آن توبیخ و شعب
و نمک جوشانیده باشد با سکنجبین و نوشیدن جمیع انافح خصوصا انفحه
خرکوش درین باب نافع است و علاج محض لبن در معده نیز بهمین طریق
فواق حرکت طبیعت داخله معده است از برای دفع موذی
و آن یا چیزیست که لذع فم معده کند از اخلاط حاده حریفه یا غذا حار
لطیف محتبس در فم معده یا در طبقات آن یا در مری و یا در خوبا کثیره چسبیده
بجرم معده یا طعام کثیر غلیظ یا سوء المزاج بادیکر عارض معده شود آنچه سبب
آن چیزیست که لذع فم معده کند از اخلاط حاده حریفه یا غذای حار

حریفه حرقت فم معده و حدوث آن بعد از اکل غذا یا دواء حریف
یا بعد از قی صفرا یا سودا باشد قی است بسکنجبین و آب کرم
و مانند آن بعد از آن نوشیدن لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن
بنفشه بادام و روغن کل و کلاب با تجرع آب کرم با روغن بادام و
تضمید معده بصندل و آرد جو و خطمی و بزر قطونا و کل سرخ با آب عنب
الثعلب و روغن کل و غذا شیره جو و شیره ماش مقشر با روغن بادام
و کدو و خوردن مسکه نیز نافع باشد و آنچه سبب آن ریح غلیظ محتبس
بود در فم معده یا در طبقات آن آنست که بعد از قی و تخمه
و فساد هضم حادث شود و با آن قراقر و انتقال از مکانی بمکانی
باشد و صبیان را بعد از خوردن شیر بسیار حادث کردد
مسخنات فم معده و مسکنات ریاح است مثل تناول کمونی و جوارش
مصطکی و جوارش عود و مضغ مصطکی و قرنفل و زنجبیل و کندر
و نانخواه و زیره کرمانی و استعمال حمام و آنچه سبب آن رطوبات
کثیره چسبیده بجرم معده است کثرت آب دهن و ثقل معده
و بدی هضم طعام است در معده تنقیه معده است بقی
و اسهال بعد از آن حرکت و ریاضت و تناول سکنجبین عنصلی
و هلیله پرورده و کمونی و سفرجلیا و تریاق فاروق و تریاق اربعه
و فنادیقون و نیم درم جندبیدستر با سرکه فواق بلغمی و ریحی را
زایل کرداند قرصی که در هر نوع نافع است کند رپنج درم

راس فونیج مرص بوک سداب انهریک سرد سعد وناخواه ادهریک
یکدرم ونیم کوفته وبخته اقراص سازند شربتی یکمثقال باب بزره کرمانی
وانچه سبب ان طعام کثیر غلیظ است   تقدم سبب تناول طعام
مذکوره وترک ریاضت واستحمام است   تنقیه معده از ان
طعام بقی وتقلیل غذا وحرکت وریاضت وتناول کمونی ومضغ صعتر
وناخواه ومصطکی وفوبج وزنجبیل وکندر وناخواه وزیره کرمانی
واستعمال حمام وانچه سبب ان رطوبات کثیره بود قرص مذکوره دریره نیز
نافع بود وانچه سبب سوء المزاج بارد است که عارض معده شود بسبب
آشامیدن آب سرد یا برف یا غیر ان   قلت عطش ومیل باشیا مسخنه است
ویران بواسطه ضعف حرارت بسیار واقع میشود   تسخین معده
باغذیه واد ویه حاره مثل نخود آب بجوانمرغ با دارچینی وزیره وزنجبیل
وتضمید معده باغذیه واد ویه وسنبل وانیسون ووج وفوبج با روغن
زیتون کهنه وغضب وغم وفرح وفزع وجمیع اعراض نفسانی وحبس
نفس وجستن وفریاد کردن وبرجوع وعطش صبر کردن فواق ریحی
وامتلائی وبارد را بسبب شعال وتحریک حرارت غریزی نافع
باشد وعطسه در قلع ماده فواق تاثیری عظیم است ونوم طویل ودبن
للزاف ونهادن محجمه بر معده ومابین الکتفین شدید النفع است وگاه
هست که فواق بسبب بیوست وجفاف معده عارض میشود واحداث
تشنج بر سبیل دان میکند واین نوع فواق بدست وازجمله علامات

ردیه مهلکات است ودران مخاطره عظیم باشد   آنست که بعد ازان استفراغ
کثیره وحمیات حاده محلله رطوبات اصلیه حادث شود   شربت بنفشه
شیر تازه وروغن بادام ولعاب بهدانه وبا قند سفید وتضمید فقرات کردن
بخطمی وبنفشه وموم سفید وروغن بنفشه بادام وغذا آب بعضی نوع نافع
وگاه باشد که فواق بسیار که کبد بسبب حدوث ورمی عظیم دران حادث گردد
حمی حاده وغشیان مفرط وجمیع علامات ورم کبد است   فصد باسلیق
ونوشیدن آب عنب الثعلب وآب کاسنی با مغز خیار چنبر وسایر معالجات که در باب
ورم کبد مذکور خواهد شد   ودران هشت باب است
علامات سوء المزاج حار حمی والتهاب وشدت عطش ومرارت
دهان وخشونت لسان وقلت شهوت طعام وحرارت موضع کبد پی وجع
وصفرت لون بدن وسرعت وتواتر نبض وحمرت قاروره وپیشتر بران
وقی صفراوی واسهال صفرا است اگر با ماده صفراوی باشد
تبرید کبد است باشربه واغذیه وامراض بارده مثل آب کاسنی با سکنجبین وآب
انار با قند سفید وشراب زرشک وشراب تمرهندی با عرق کاسنی
وقرص زرشک وقرص طباشیر ومزوره زرشک وانار وماء الشعیر
بااسفناج وگوشت بزغاله وخروس بچه وماهی تازه وماننده اینها
وتضمید کبد باضمده بارده مثل عصاره کدو ونشاسته وآرد جو
وعدس وفوفل وصندل وگل سرخ واستفراغ ماده اگر مادی باشد
بفصد باسلیق واسهال صفرا بطبوخ هلیله بالو وخیار چنبر واجب است

کرمیا الغذو تبرید کبد نکند بلکه مبردانی استعمال کنند که با آن جلا وتفتیح
باشد   سوء المزاج بارد تهیج وجرو فساد لون وقلت عطش
وبیاض لسان وشفتین وشدت جوع وقلت هضم وبطوء نبض وبیاض
قاروره است واگر ماده بلغمی بود علامتش غلبه بلغم بود وغلظت قاروره
باشد   آن تسخین کبد است بمعاجین وتراکیب حاره اثاناسیا
ودواء المسك ودواء الکرکم وقرص افسنتین وقرص ریوند وشراب
افسنتین با سکنجبین عسلی وباضمده حاره واغذیه حاره مثل نخود آب بجوانمرغ
یا تیهو با دارچینی وزیره کرمانی وخولنجان واستفراغ بلغم اگر مادی
بود بماء الاصول حار وماننده ان   سوء المزاج یابس عطش ولاغری
غری بدن ویبوست دهان وقلت دم وصلابت نبض وبیاض قاروره ودقت
آن وقلت بول است   ترطیب است باشربه واغذیه مرطبه مثل شراب نیلوفر
وشراب خشخاش با عرق کاسنی ومثل دماغ بزغاله وماء الشعیر با خروس بچه
یا گوشت بزغاله واسفاناج وتضمید کبد باضمده معموله از آب کدو وکاسنی
وکاهو با روغن بنفشه بادام وموم   سوء المزاج رطب تهیج وجرو عین
وقلت عطش وکثرت آب دهان ورطوبت لسان وکثرت نوم وکاهلی وبدی هضم
وبطوء نبض وبیاض وقاروره غلیظ ولین طبیعت است   استعمال
ریاضات وتقلیل غذا وتناول مجففات غیر مفرطه است از اغذیه مثل قلیه
ومطجنه مرغ با دارچینی ومصطکی وقرنفل وزعفران واز ادویه مثل
اطریفل ودواء الکرکم واجتناب از لبنیات وشرب آب وعلامات امزجه مرکبه

ومعالجات ان از بسایط باید معلوم کرد   سبب ضعف کبد
یکی از انواع سوء المزاج ساذج است یا حصول درکبد یا مرض الی یا تفرق الاتصال
حادث درکبد وسبب ضعف کبد اگر قوی باشد جمیع قوی را ضعیف گرداند
واگر قوی نبود بعضی قوی ضعیف شوند علامت مطلق آن قلت شهوت
وفساد لون ولاغری بدن واسهال شبیه بخونابه گوشت تازه ووجع ضلع
اخر از اضلاع ایمن خاصه در وقت نفود وغذا نکند   تعدیل
مزاج است بانچه در او عطوبت وقبض وتفتیح وانضباح وتلیین باشد که تقویت
قوی وجرم کبد کند وسده را زایل گرداند مثل زعفران وموین بادیان
ودارچینی وتفاح اذخر وریوند وعصاره غافث وافسنتین وغاریقون
وسنبل وسلیخه ومقل ومصطکی وانار وزرشک وآب کاسنی بقند
یا عسل بحسب مزاج واز مرکبات شراب دینار وقرص زرشک وقرص ورد
وشراب ریحانی واز اغذیه زرده تخم مرغ نیم پخته وغذایی مرکب از مویز وانار
دانه کوفته با دارچینی وماننده آن   ضعف جاذبه کثرت لین وبیاض
براز ولاغری بدن است وحدوث اکثر از برودت ورطوبت باشد   ادویه
حاره عطریه است وقلت استعمال ادویه قابضه   ضعف ماسکه لین
طبع ولاغری بدن ومیل بول بحمرت است وحدوث آن اکثر از رطوبت است
استعمال ادویه قابضه مثل گلنار وطراثیث وگل سرخ با ادویه
حاره عطره مثل سنبل وسعد ودارچینی ومصطکی   ضعف
هاضمه تهیج وجرو فساد لون وبول واسهال غسالی است وحدوث آن

اکثر از رطوبت و برودت بود   استعمال ادویه حاره عطره مثل سنبل
و بسباسه و جوزبوا و مصطکی و قصب الذریره و سعد و فقاح اذخر و علامت
و علامت ضعف قوت مغیره قلت صبغ براز و بول و ترهل بدن و قلت شهوت طعام
و صفرت و سواد لون مخلوط به بیاض و قلت بول و براز است و حدوث
آن اکثر از افراط بیهوشات   استعمال ادویه مفتحه مسام و مسخنات
کلیه است و اینچه سبب آن سوء المزاج کبد است علامات و معالجات او مذکور شد
و اینچه سبب آن خلطیت در کبد که حدوث آن یا بسبب سده است عارضه در آن یا
اخلاط در آن محتبس شود بسبب سده یا محللی واقع در محاذی آن مثل امعاء و
طحال و کلیه و مثانه و رحم که هر یک جذب فضول منفعه به ایشان نتوانند
کرد و در کبد باقی ماند و خلل در افعال او پیدا شود و ضعیف گردد
آن هر یک وجود آفتی است در عضو   در موضع خود مذکور خواهد
شد و اینچه سبب آن عروض المیت در کبد مثل سده یا تفرق اتصال مثل ورم
و مثال آن و علامات و معالجات آن نیز مذکور خواهد شد
و آن از امهات امراض کبد است و حدوث آن اکثر در جانب مقعر و سبب آن یا حرکت
و ریاضت و دخول حمام و شرب شراب بعد از اغذیه است خصوصا غلیظه
لزجه حلوه مثل حلوای جیصرو پالوده و قطایف یا ماکولات قابضه مثل گل
و شراب تلخ و انگشت یا فواکه شدید القبض مثل امرود و زعروره و یا احتباس
اخلاط غلیظه لزجه عسرة النفوذ در عروق کبد   آن ثقل در موضع
کبد است بی وجع و حمی و اگر سده در جانب محدب بود   آنست

که با وجود

که با وجود علامات مذکوره بول رقیق و قلیل بود   آن دفع ماده سده است
با ادویه مفتحه مدره از شروبات و اضمده به حجاج و اگر سده در جانب مقعر
بود   آنست که براز رطب کثیر بود   دفع ماده است با اسهال و تنقیه
یا حاره و استعمال اضمده بادویه مفتحه بمقتضای طبیعت و مفتحات حاره
اسارون و سلیخه و قطراساليون و ایرسا و زراوند مدحرج
و غاریقون و افتیمون و اسطوخودوس و بابونه و جعده و عنصل و خیطانا
و قنطوریون رقیق و مرمکی و اشق و تخم کرفس و قسط و غافث
درمنه ترکی انیسون دارچینی زعفران پسته عود دارفلفل
زنجبیل سنبل کبابه چینی جدوار و از مرکبات سکنجبین عسلی
سکنجبین نوماء الاصول حار سکنجبین بزوری حار قرص لک
افسنتین دواء اللک دواء الکرکم اثاناسیا تریاق اربعه
سنجرنیا ارسطون معجون حیطیانا معجون ریوند شهریاران
فلافلی نوتنجی دواء المسک مرمثرودیطوس قرص سنبل قرص
انیسون مفتحات بارده تخم کاسنی تخم خیار تخم حماض تخم
خیارین تخم خربزه آب برگ بید عنب الثعلب شاهتره لسان الحمل
گل سرخ و از مرکبات قرص زرشک سکنجبین ساده سکنجبین
سفرجلی شراب انار شراب زرشک مفتحات قریب باعتدال
که استعمال آن در سده مقارن حرارت مزاج و برودت
جایز است افسنتین دار زیانه کرفس کسوث انجیر خشک ریوند چینی

غافث تخم مغز بادام تلخ کمافیطوس هلیطون حرفا ری مغز حبا حنبر قند
شیر شتر اعرابی و از مرکبات شراب دینار و شراب بزوری معتدل سکنجبین عسلی
معجون ناردین   سرخ و پوست بیخ کاسنی و ناردین از هر یک
سه درم افسنتین رومی ده درم کوفته و بیخته با سکنجبین ساده یا با عسل
معجون سازند شربتی سه درم   قرصی که سده بگشاید و جگر را
قوت دهد لک نوه انیسون تخم کرفس اسارون افسنتین مغز بادام تلخ
قسط ریوند چینی زراوند طویل و عصاره غافث مجموع مساوی کوفته
و بیخته قرص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساده   ضمادی
که سده بگشاید بابونه برنجاسف شبت از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
ضماد سازند و ضمادی مرکب از جعده و افسنتین و ریوند و بیخ کرفس
و قرص با آب کاسنی نافع باشد   گاه باشد که در اجواف
کبد در تحت غشاء آن بخارات مجتمع و محتبس و کثیف گردند و به ریاح ناخر
مستحیل شوند بسبب کثرت یا سده کبد یا ضعف غشاء محلل منفذ نیابد آن را
نفخ کبد گویند و سبب آن یا ضعف هاضمه بود یا تناول اغذیه مولد
ریاح   قراقر در وقت دست مالیدن و تمدد در تحت ضلع ایمن
بی ثقل و بی حمی و بی تغیر سحنه است   استعمال مفتحات مفرده و مرکبات حاره
مذکوره است و حمام ناشتا و مالیدن و شراب صرف ناشتا و اغذیه مجففه
و ضمادها یا سبز بخن و ضماد مرکب از مصطکی و اذخر و سنبل و حب البان و روغن
ناردین و اگر نکنید تحریک نفخ کند و مایل بجانب امعا سازد اول مسهل دهند

بعد از آن

بعد از آن تحلیل نفخ نمایند و اگر نفخ را بحال شراب یا خلف ما بل بنیل ملمدات
استعمال نمایند بعد از آن علامات نفخ و واجبست اجتناب از تناول بقول و فواکه
رطبه و اغذیه نفاخه و شراب آب خالص
ورم کبد یا حاره دموی یا صفراوی یا بارده چون بلغمی یا صلب سوداوی است آنچه
دموی است سبب آن سوء المزاج حار کبد است که مانع هضم و دفع شود یا سده
یا ضعف معده یا ضربه واقع بر کبد   حمی و عطش و ثقل و وجع و حرقه
در موضع کبد و سقوط شهوت طعام و موجی نبض و ظهور ورم و حمره
وجه و لسان و سعال یابس و فواق اگر ورم عظیم بود معده را از آن
زحمت رسد و اگر ورم در جانب مقعر باشد با علامات مذکوره فی صفراوی
و یبوست طبع و غشی و برودت اطراف بود و فواق و ذهاب
شهوت و وجع بیشتر بود و اگر در جانب محدب بود سعال و ضیق نفس
و احتباس بول و ثقل و احساس ورم به تجسس و انجذاب چنبر کردن
بر اسفل باشد و اکثر باشد   فصد باسلیق ایمن یا اکحل است
و نوشیدن ماء الشعیر و اشربه بارده و تضمید موضع کبد اولا باضمده
بارده معموله از آب کاسنی و آب عنب الثعلب و کشنیز تازه و تراشه کدو
و عصاره برگ تاک با صندل و گلاب و روغن گل و کافور و بعد از
سه روز بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و خطمی اضافه نمایند و
در انحطاط فوفل و صندلین و گل سرخ و افسنتین و اکلیل الملک
با روغن بابونه ضماد سازند و در اشربه رازیانه و آب کرفس

وآب لسان الثور نیز باده کنند — ضمادی که در التهاب نافع باشد
صندلین گل سرخ از هر یک پنج درم بابونه واکلیل الملک وبنفشه وآرد جو
از هر یک چهار درم افسنتین وفوفل وشیاف مامیثا از هر یک سه درم
مصطکی وسنبل از هر یک دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ
کوفته وبیخته بروغن بابونه وروغن بنفشه وموم ضماد کنند
ضمادی که در اخلاط نافع است صندلین وفوفل وبنفشه ونیلوفر
وسنبل ومصطکی ومیعه از هر یک سه درم گل سرخ وبابونه وتخم
کتان وافسنتین واکلیل الملک وپرسیاوشان از هر یک پنج درم زعفران
یک درم ونیم بروغن بابونه وموم زرد ضماد کنند وواجبست تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا ترنجبین وشیرخشت وتمرهندی اگر ورم در جانب مقعر باشد
نوشیدن مدرات مثل تخم خیارین وتخم خربزه با آب کاسنی وسکنجبین بزوری معتدل
با آب انارین یا سکنجبین ساده اگر در جانب محدب بود — سفوفی که ورم
محدب را نافع بود ریوند چینی یک درم ونیم گل سرخ وزرشک تخم کاسنی ورازیانه
وکرفس از هر یک سه درم مغز تخم کدو وخربزه وخیارین از هر یک ده درم
کوفته سفوفی سازند شربتی سه درم — که همین منفعت دارد
تخم کاسنی و... مغز تخم خربزه کشوث از هر یک سه درم طباشیر یک مثقال
ریوند چینی یک درم لک مغسول یک درم کوفته با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب قرص
سازند شربتی یک مثقال وآنچه صفراویست — آن صفرت وجه ولسان
وجوشش زبان وشدت حمی وحرارت والتهاب وعطش ووجع ناخوش وسرعت

نبض ونارِیه قاروره وصفرت براز است وحدوث آن در وقت کثرت تولد
صفراست وسده کبد که صفرا از کبد بمراره مندفع نتواند شد
اسهال صفرا بمطبوخ مرکب از ادویه مفتحه بارده مثل شیرخشت وتمرهندی
وترنجبین واگر ورم در جانب مقعر باشد تبرید کبد باشربه واطلیه که در آن
قبض وبرودت بسیار نباشد مثل شراب نیلوفر وشراب آلو وسکنجبین ساده
وریوند وطلائی مرکب از آرد جو وصندل وشیاف مامیثا وگلاب وآب کاسنی
واگر ورم در جانب محدب باشد اکثر مدرات استعمال نمایند وآنچه بلغمی سبب
آن سوء المزاج بارد کبد است یا سده یا ضعف معده — آن بیاض وجه
ولسان وقلت عطش وترهل بدن ووجع واحساس لین ورم وثقل وعدم
وجع وحمی وبطوء ولین نبض وبیاض قاروره وبراز است — استفراغ
بلغم است بحقنه حاده مرکبه از بیخ کرفس وبیخ رازیانه واذخر وانیسون وغافث
وزوفا وفوه وغاریقون وتربد وقنطوریون دقیق وسورنجان یا بخیر یا شکر
سرخ واگر ورم در مقعر بود بادرار مثل طبیخ کرفس وانیسون ورازیانه
نانخواه وبیخ کاسنی باسکنجبین بزوری اگر در محدب بود وبعد از آن تسخین
کبد با قراص معموله از گل سرخ وانیسون وکرفس وفقاح اذخر ومصطکی وسنبل
واسارون وریوند وفوه ولک مغسول وزعفران وغذا نخود آب وجوجه مرغ با زیره
ودارچینی وابکا وآنچه سبب آن صلب سوداویست سبب آن اجتماع اخلاط غلیظه
سوداویه در کبد یا بواسطه سدد واقعه در مجاری که میانه کبد وطحال است یا تقدم ورم
حار یا ورم بارد یا ضربه واقعه بران — احساس صلابت وثقل در تحت

اضلاع ایمن وفساد لون ولاغری بدن وقلت تولد وسقوط شهوت وعدم وجع وحمی
وگاه باشد که با حرارت مزاج بود — اسهال سوداست وبعد از آن تلیین طبیعت
وتنقیح تمام بماء الاصول بعد از استعمال سکنجبین بزوری [illegible] وعنصلی ودواء
الکرکم واثاناسیا وقرص [illegible] وقرص لک مقل [illegible] جلبه
و[illegible] وانجیر ومقل واشق واکلیل الملک وسداب وگل سرخ وسنبل وصندل با روغن
گل وموم — ضمادی نافع حلبه تخم کتان از هر یک ده درم کندر هفت درم
اکلیل الملک وبابونه از هر یک کف لادن وحماما از هر یک سه درم موم وپیه
بط از هر یک پنج درم بروغن ناردین یا روغن بنفشه ضماد سازند واغذیه حاره
مثل نخود آب باکبوتر بچه ودارچینی وزیره وابکامه با قند سفید بنوشد وفرق
میانه ورم کبد وورم عضلات آنست که ورم کبد هلالیست [illegible] وطرفی دقیق
ومیان غلیظ وورم عضلات مستطیل یک طرف دقیق ودیگر غلیظ وبا آن اعراض
لازمه ورم کبد نیست وورم عضلات دایما محسوس است وورم کبد خصوصا
ورم مقعر گاه هست که محسوس نیست — مثل علاج کبد است از فصد واستعمال [illegible]
[illegible] وغیره لیکن در علاج ورم کبد رادع [illegible] با آنکه مخلوط بملطف
باشد ومحللات صرف با آنکه [illegible] جایز نیست ودر ورم عضلات جایز است
وورم عضلات چون منضج شود بنشتر بشکافند وانتظار انفجار بادویه
نکشند وفرق میانه ورم کبد وجانب ذات الجنب آنست که مریض را امر کنند
تا نفس برکشد چندانکه تواند واز او سؤال کنند که در تحت شراسیف وبالای
آنست ثقلی می یابد یا نه اگر می یابد ورم کبد است والا ذات الجنب ونفث ومشابه

نبض نیز از علامات ذات الجنب است وواجبست صاحب ورم کبد را اجتناب از نشادر وفواکه
قابضه واطعمه غلیظه وشیر وشراب غلیظ شیرین وعسل وجمیع حلویات وملاحظه حرارت
وبرودت مزاج مریض نیز از واجبات است تا بحسب آن اضمده واشربه وسایر مرکبات
استعمال نمایند ونیز واجبست که در ادویه که حرارت وبرودت آن قوی شدید باشد در معالجه
امراض کبد استعمال ننمایند چنانچه ابن سراپیون گفته است که علاج الکبد بالادویه
التی لا یکون تبریدها واسخانها ظاهرا قویا بل یعالج بما جوهره فان
القوی للتبرید یودی الی الاستسقاء والقوی للتسخین یودی الی الذبول ثم یغیر
علاجه — اکثر حدوث دبیله کبد بعد از ورم حار بود چون
ورم بتحلیل نرود خواهد که در باطن کبد مجتمع شود دبیله گردد اکثر حدوث
دبیله کبد بعد از ورم حار بود — آنست که حمی وعطش وحرقه کبد وحس
وذهاب شهوت وسایر اعراض اشتداد یابد ومریض را بر قفا خسپیدن متعذر
باشد چه جای آنکه بر جانب یمین ویسار تواند خسپید وچون ورم مجتمع گردد
ورم نرم تر شود جمیع اعراض ساکن تر گردند وچون منفجر شود نافض وقشعریره
حادث گردد ومده یا چیزی مانند دردی شراب بر اسهال بیرون آید ومریض
از ثقل خفت وراحت یابد وگاه باشد که مده بطریق قی یا بادرار مندفع شود
وباشد که بفضای اندرون میان [illegible] منصب گردد وعلامت آن بود که ورم
کمتر بود واعراض آن ساکن گردد ومع هذا بول یا براز یا قی چیزی بیرون نیاید
ودر وقت انفجار وانصباب مده به اندرون بود قشعریره عارض شود
در وقت ظهور آثار نضج استعمال منضجات ومفتحات وملطفات نمود

متنفح ومنفجر شود اگر اولا باسهال بیرون آید اعانت طبیعت بملینات کند واگر
باد را دفع شود بمدرات خفیفه تا ضرر بمثانه نرسد وبعد از انفجار اول لعقیات
مدره مثل شراب ماء الشعیر با سکنجبین یا جلاب ماء العسل بقدر حرارة بنوشند وبعد
از دو سه عشرات مدولات قرص مخلوط بادویه که قوة آنرا بکبد رسانند مثل دم
الاخوین وکندر وتخم کاسنی وتخم کرفس وسکنجبین یا ماء العسل استعمال نمایند
دوائی نافع مصطکی وتخم کاسنی وگل مختوم از هریک یکدرم کندر
دم الاخوین وگل سرخ طباشیر از هریک دو درم کوفته وبیخته شربتی سه درم
با سکنجبین یا ماء العسل یا جلاب بنوشند واد ویه قابضه متقویه کبد مثل صندل
ولسان الحمل ومصطکی وریوند ومانند آن بالکلاب بر موضع کبد ضماد سازند وبا غذیه
لطیفه مثل زرده تخم مرغ نیم پخته وماهی تازه وخروس بچه وپالوده وقندی
وماء الشعیر وادهان رطبه واطلیه محافظة قوة کند
سوء القنیه فساد مزاج کبد است واستیلاء ضعف بران تمیع اطراف وجه
واجفان وفساد هضم وقلة بول وکثرة نفخ وقراقر در بطن واستحالة
لون وجرو بدنست وصفرة وبیاض وآن مقدمه استسقاست
علاج خفیف استسقاست از استعمال مفتحات وملطفات ومدرات ومسهلات ومخففات
وریاضت معتدل واستحمام معرفه ونوشیدن شیر شتر اعرابی وشراب افسنتین بنبات
وتقلیل شرب آب واجتناب از کثرت غذا وتناول اغذیه رطبه بطی الهضم مثل نان
تازه ولبنیات ودنبه وروغن کنجد وپالوده وقطایف وبرنج واستسقا
مرضیست مادی که بعضی اعضا یا جمیع بسبب ماده بارده غریبه متنفره در خلل

وفروح آن براید وآماس کند وآن برسه نوع است لحمی وزقی وطبلی استسقاء لحمی
آنست که جمیع اعضا آماس کند وجهت آن ضعف قوی کبد وبرودة مزاج
آن بسبب استفراغات کثیره از اسهال وعرق وبول ونزف الدم بواسیر وحیض
که محلل روح وحرارة غریزی باشد یا بسبب احتباس دم که بواسطه امتلاء موجب
انطفاء حرارت غریزی گردد ویا سبب نوشیدن آب بسیار سرد خصوصا بناشتا وبعد از
حرکت مفرط وجماع ودر جماع وبعد از حمام ودر شب بعد از بیدار شدن
از خواب یا بسبب آفتی عارض بعضی از اعضا گشته که شوش مثل طحال که بواسطه
آفت از جذب سودا عاجز گردد ودر کبد باقی ماند ومزاجش را سرد گرداند یا حرارة
آنرا بواسطه آفت امتلاء وضد به مزاج سوء مطفی سازد مثل معده که بواسطه
سوء المزاج بارد از هضم تام عاجز گردد وطعام خام در کبد نفوذ کند وکبد
از تنقیح واستحالة آن بدم قاصر آید ومزاجش سرد شود واغذاء غذاء غیر منهضم را
جذب کند ونتواند که آنرا مستحیل بجوهر سازد پس در میان فرج لحم باقی
ماند واین نوع را لحمی گویند واین اسلم انواع است موجبه نظم
نبض ولین وطبع وبیاض ورقه قاروره وانتفاخ جسد وبیاض لون بدنست
وچون انگشت بموضعی از بدن نهند فرو نشیند ولحظه همچنان گود باند
پس بجای خود رود اما اگر سبب سابق استیلی محافظه معالجه سوء المزاج
بارد کبد با معاجین وتراکیب مذکوره در باب سوء المزاج وقید قرص واسهال
وبد نمایند مثل کلانج ومالحین وشیر شتر اعرابی که قیصوم ودر منه ترکی ومانند
اینها چریده باشد وتناول اغذیه لطیفه قلیلة الفضول مثل مطنجنات ونخود آب

بجوارش باکبوتر بچه با دارچینی وفلفل ومصطکی واستعمال ادویه مدره مثل کرفس
ورازیانه ونانخواه وفوه وانیسون وتخم کاسنی وتخم هلیون وماکنج ووج و سنبل
ودوقو وفطراساليون وفودنج واسارون دوائی که ادرار بول
کند کادوبوس کافیطوس جعده تخم کرفس رازیانه از هریک سه درم سنبل
الطیب وسلیخه از هریک یکدرم کوفته وبیخته شربتی دو درم با سکنجبین بزوری
روجیست کادوبیر مستعمله مذکوره را نرم صلایه کرده تا قوه آن بنفوذ
بجانب محدب رسد واضمده ناشفه مثل خاکستر چوب تاک وسرگین گاو وبنگ
بزرود وع شوخته وبوره ارمنی ودرمنه ترکی با سرکه کهنه بر شکم واطلاف
ضماد سازند ونافع است ضما استسقاء لحمی رابجوع وعطش شدید وغلبه
دریک گرم ودبناء بر گرم حمام وعرق کردن در آفتاب وتنور گرم وبنهان
شدن در ریک گرم واستعمال با آب مالح وبورقی وشبیه آن احتراز از آشامیدن
آب خالص وریاضت بعد از تناول غذا واز امتلا وتناول اغذیه بارده
وغلیظه ولحم وبقول وفواکه رطبه ومایعات واگر با استسقا حرارة باشد
علاج اشیاء غریبه باعتدال مثل آب عنب الثعلب وآب کاکنج وآب کرفس وشیر
شتر اعرابی با قند یا شکر العشر وقرص زرشک وسکنجبین بزوری
وشراب دینار با عرق کاسنی بنوشند انار وچند انکه تواند خورد نافع باشد
سفوفی که استسقاء با حرارة را نافع است وغافث وریوند چینی
از هریک پنجدرم لک مغسول وتخم کشوث از هریک دو درم مغز تخم خیارین
از هریک یکدرم تخم خربزه نیم درم شربتی یک مثقال اما اگر سبب استسقا

لحمی احتباس دم بواسیر یا حیض باشد فصد اکحل یا بلی اسلان باید واستسقا
زقی آنست که مائیه در میان صفاق وثرب یا در میان ثرب وامعا جمع شود وسبب
آن انسداد مجری الطبیعت که مائیه از کبد بکلیه میرود پس آن مائیه مترشح شود
بفضای شکم یا بجروح کثیره از آن منفصل شوند ودر اینجا جمع گردند یا آنکه
بنا فغایید کرده از عروقی که در حالق که اندر چنین بود بنا فذی اید
وچون منفذ نافذ منسد باید بدهان عروق شکافته شود ومائیه
بفضای مذکور منصب گردد وگاه باشد که در مجری که غذا بکبد میرود
تفرق اتصال واقع شود ومائیه از آنجا بفضای شکم رود وموجب استسقاء
زقی شود واین نوع بدترین انواع استسقاست ثقل وعظم
شکم ودرشتی پوست آن وهیج اطراف واجفان وشکم ومانند آن چون خیکی
پر آب نماید وچون دست بران زنند یا از پهلو بر پهلوی دیگر گردد از آن
آواز آب مسموع شود علاج ورم کبد است اگر سبب انسداد مجری در
باشد وتبدیل مزاج کبد اگر حار بود بسکنجبین بزوری وآب کاسکنی
واگر بارد باشد بسکنجبین بزوری وشراب اصول ومانند آن بعد از آن
استفراغ مائیه قی یا بحقنه یا باسهال باهستگی ودفعات مثل حب
مازریون وکلانج حار یا بارد وبجبخاخ وقرص شبرم بندریج از دنگی
ونیم تا قریب یکدرم در چهار روز یکنوبت تناول نماید ودر ایام راحت
قرص زرشک بنوشند وبعد از آن استعمال مسهلات یکشبانروز غذا تناول نماید
ومقویات کبد مثل قرص زرشک وشراب انار بنوشند وبعد از آن مصلحات

مزاج مثل تریاق فاروق و دواء الکرکم و دواء المسک در بارد و آب کاسنی با قند سفید
در حار تناول نمایند و مدرات و معطشات و استحمام بماء مذکوره و مفرحات و ضمادات
منشفه مرکبه از سرگین کبوتر و حب الغار و ایرسا و بول صبی در بارد نافع باشد
ضمادی نافع بوره ارمنی و بیخ سوسن از هر یک چهار درم قردمانا میویزج از
هر یک سه درم سرگین گاو و زوفا و آرد جو از هر یک نود مثقال تخم کرفس هفت درم بشک
بن پنجاه درم کوفته و بیخته با آب زیانه یا بول شتر ضماد سازند و تقلیل و تلطیف
غذا و مراعات قوه و تقویت آن باشیاء عطره از واجبات و استسقاء طبلی آنست
که ریاح غلیظ با اندک رطوبتی در فضای شکم مجتمع گردند و سبب آن حرارت مزاج کبد
یا برودت معده اگر طعام کما ینبغی هضم نشود و کبد بجهت خامی آن قادر بر هضم آن
نباشد و آن را بریاح و ابخره گرداند و در احشا مجتمع شود بیرون مهد
ناف و تمدد ماننده خیک پرباد و عدم ثقل آن و چون دست بر شکم او زنند آوازی مثل
آواز طبل مسموع شود فی الاست و اسهال رطوبات با آهستگی باد و نیز کره احداث
حرارت کبد نکند بعد از آن تقویت معده بر صبر و خندیقون و تحلیل ریاح به مضغ
کندر و زیره و مصطکی و نوشیدن معاجین کاسر ریاح مثل سنجرنیا و فلافلی دیقون
و کمونی و تریاق اربعه و معجون حب الغار و استعمال کمادات سخنه و ادهان
محلله مثل روغن سداب و روغن شبت و شیافات معموله از سداب و تخم سپند و رازیانج
و تخم کرفس و شربت دینار با شکر سرخ و آب سداب و اجتناب از حبوب و لبنیات
و فواکه رطبه و اطعمه غلیظ لزج و اگر حرارت غالب بود آب زیانه و کرفس بنوشند
و بر موضع جگر ضمادی مرکب از صندل و عود و لادن و مسک استعمال نمایند

و خوردن

و خوردن شیر شتر اعرابی با بول شتر ممزوج کرده مستسقی را نافع باشد و نوعی دیگر
از استسقاء طبلی هست که آن را اجل گویند و آن بعینه همان نوع است که ریاح
و رطوبات او قبضه متحلل شده باشد و صلابت باقی ماند انتفاخ
و عظم شکم و عدم بر جع ... است در شکم او و در جمیع احوال شکم صلب بود
تحلیل ریاح غلیظات باستعمال شیافات محلله و ضمادات مرکبه از بابونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و سداب و جند بیدستر و خاکستر چوب کرم
و بوره ارمنی با آب سداب و بول شتر و نشستن در آبهای کبریتیه و بوره
و شبیه بآن نافع باشد و در آن چهار باب است
و آن تغیر لون بدن است بصفره یا سواد تغیر فاحش بواسطه
جریان خلط اصفر یا اسود بجلد و آنچه در بالای جلد است بی عفونت اما یرقان
اصفر سبب آن یا دفع طبیعت است صفرا را بجلد و ظاهر بدن بر سبیل بحران
یا سوء المزاج حار کبد یا سوء المزاج حار مراره یا حرارت مفرط جمیع بدن یا ورم
کبد و یا سده کبد و یا ورم مراره یا ضعف جرم مراره از جذب صفرا یا سده
حادث در مجرای که میان کبد و مراره است یا سده واقعه در مجرای که صفرا
از مراره با معا مندفع میشود یا استحاله بعضی اخلاط در بعضی اعضا
بصفرا بواسطه حرارت غریبه آنچه سبب آن دفع طبیعت است بر سبیل
بحران تقدم حمیات صفراویه و الم احشا و غثیان و وقوع مرارت
دهان و یبوست طبع و عطش و سهر و قلت شهوت طعام و حدوث آن
در روز بحران بود و اگر وقوع آن پیش از روز هفتم بود علامت

بد بود و دلالت بر کثرت ماده صفرا و عجز طبیعت کند معاونت طبیعت است
بر دفع ماده باستحمام و نشستن در آب گرم و استعمال مدرات و معرقات و
غسولات مرکبه از بابونه و حلبه و درمنه ترکی و مرزنگوش و حسک و اقحوان
و شبت و حماض و بنفشه و تدهین بروغن بابونه و روغن شبت و نوشیدن سکنجبین
و آنچه سبب آن سوء المزاج حار کبد است اگر غذا مستحیل بصفرا گرداند و تقلب و
سایر بدن رساند شدت عطش و مرارت دهان و قی صفراوی
و سقوط شهوت و صفرت عین و سرعت نبض و شدت صفرا یا سواد بول
و کف زرد بر بالای آن باشد تبرید کبد است باشربه و اغذیه و
اضمده مذکوره در باب سوء المزاج کبد و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ
هلیله و نظایر آن و آنچه سبب آن سوء المزاج حار مراره است که صفرا زیاده
از مقدار طبیعی جذب کند پس بواسطه افراط حرارت در آنجا غلیان
نماید و در جمیع بدن منبسط گردد و فرق میان این و آنچه از سوء
المزاج حار کبد است آنست که آن کثرت عطش و قلت شهوت و حمرت بول و قی
صفرا باشد و در اینکه از حرارت مراره بول در ابتدا سفید باشد
پس زرد پس سیاه گردد و در آخر غلیظ شود و فرق میان این و آن
که از سده کبد بود آنست که این اندک اندک حادث گردد
و حدوث سده دفعی باشد آن صفرت لون بدن و سواد و جرب تنها
و بیاض لسان و لاغری و یبس طبیعت و قرمزی بول است علاج اول
آن تبدیل مزاج مراره است باشربه بارده مثل شراب آلو و شراب

انار

انار و سکنجبین ساده و شراب زرشک و یا آب کاسنی و تنقیه بدن از صفرا
بمطبوخ فواکه و نظایر آن و آنچه سبب آن حرارت مفرط جمیع بدن است
که موجب تغیر دم و استحاله آن بصفرا شود سخونت ملمس بدن و لاغری
و حکه جمیع بدن و یبوست براز و قلت شهوت طعام و کثرت عطش و عدم ثقل
در موضع کبد و خروج صفرا است و بول و براز است و آنکه حدوث آن اندک
اندک باشد استفراغ صفرا است از جمیع بدن بمطبوخ هلیله
یا فواکه و مانند اینها بعد از آن تعدیل مزاج با غذیه و اشربه مبرده
و سایر فواکه و بقول بارده مثل آب انار و آب صندل و انبر و خیار
و کدو و خرفه و کاسنی و استحمام بآبی که در آن ادویه بارده رطبه جوشانیده
باشند و بعد از حمام تدهین بروغن بنفشه بادام نافع بود و آنچه سبب
آن ورم کبد است که بواسطه آن مجرای صفرا از کبد بمراره منصب میشود
منضغط و منسد گردد و صفرا در کبد محتبس شود و موجب زیادتی
سخونت کبد و تولید صفرا گردد و علامات و معالجات او در باب ورم کبد
مذکور شد و آنچه سبب آن سده کبد است که صفرا بمراره و امعا منصب شوند
شد آنست که با یرقان علامات سده کبد بود و بول و براز سفید
باشد علاج سده کبد است چنانچه مذکور شد و اجتناب از اشیاء قابضه
مجففه و آنچه سبب آن ورم مراره است حمی لینه و خشونت لسان و وقوع
و عدم ثقل در موضع کبد است علاج ورم کبد است و آنچه سبب آن ضعف جرم
مراره است از جذب صفرا آنست که با یرقان غثیان و قی صفرا باشد

بثقل در موضع کبد علاج ضعف کبد آنچه سبب آن سده حادث است
در مجرای که میانه کبد و مراره است قی صفراوی ولحوق دهان واندک ثقل در موضع
کبد وسفید شدن براز است اندک اندک استفراغ صفرا از بدن بقی واسهال
بعد از آن تفتیح سده بمفتحات حاره یا بارده بحسب مزاج واستعمال مدرات وآنچه سبب آن
سده واقعه در مجری که صفرا از مراره بامعا میرسد آنست که براز
یکدفعه سفید شود وبتدریج زرد آید وبا آن قی صفرا نباشد وگاه باشد
که با آن قولنج حادث گردد تناول مفتحات قویه واستعمال حقنه حاده

دوائی که یرقان سدی را نافع باشد ریوند چینی وعصاره غافث از
هر یک یکدرم ونیم افسنتین رومی سه درم کوفته وبیخته شربتی دو درم با آب
رازیانه یا آب کاسنی دوائی دیگر که همین منفعت دارد افسنتین وانیسون
از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ سه درم شربتی دو درم با سکنجبین ساده وآنچه
سبب آن استحاله بعضی اخلاط در اعضا بصفرا بواسطه حرارت غریبه حادث وآن
یا از لدغ جانور زهرناک است مثل جرارات ورتیلا وزنبور یا از شرب ادویه
حاره مثل چون زهر پلنگ وزهر افعی چون بحد هلاک نرسد تقدم
صحت وخوبی اخلاط ونیکی تدبیر وکرب ومغص وعطش شدید وحمره وجه
نوشیدن اغذیه واشربه وادویه بارده تریاقیات مثل ماء الشعیر
وشیر تازه با دهن بادام وآب انار وآب سیب حامض وزرشک ولعاب بزرقطونا
وآب کاسنی وقرص کافور وتضمید کبد باضمده معموله از صندلین وبنفشه ونیلوفر
بگلاب وآب بید ویا از شدت هوا است که تولد صفرا کند ودم را مستحیل بصفرا کند

وبظاهر بدن منجذب سازد عطش ووجع معده وقی صفراوی وضعف
شهوه است واین نوع اکثر صبیان ونسوان را بسبب تخلخل ولین بدن واقع میشود وبا آن
اغلب غب دایمه محرقه میباشد نوشیدن اطعمه وفواکه وبقول بارده مثل [illegible]
وآش زرشک ودوغ با برف ومثل ریباس وانار وسیب وآبی ترش وهندوانه
وکدو وخیار وکاهو وپوشیدن پیراهن صندل ونشستن در مسکن بارد و
بدانکه انجذاب صفره در چشم وسایر بدن اصحاب یرقان را ببرد استحمام است
ونشستن در ابزنی که در آن پرسیاوشان جوشانیده باشند ودر حمام استنشاق
سرکه چند نوبت بیابی وبعد از حمام نوشیدن طبیخ پرسیاوشان ونحو آن اگر حرکت
نباشد وغرغره بسکنجبین که در آن افسنتین جوشانیده باشند وتنقیط
سویه وشحم حنظل وآب چغندر ونگاه کردن بچیزهای زرد ونشستن مکان
بارد وشستن چشم بگلاب وسرکه وآب کشنیز وآب برف وآب انار ترش وکشیدن
شیاف علاج در چشم وتناول گوشت خارپشت بواسطه ادرار وفرو بردن
ماهی کوچک ریزه بالخاصیه صاحب یرقان را نافع است واما یرقان اسود
که او را یرقان سدی گویند سبب آن یا سده ایست حادث در مجرائی که میانه
کبد وطحال است که بواسطه آن سودا بطحال منجذب نشود ودر کبد بماند ویا دم
در بدن جاری گردد یا سده حادث در مجری که میانه طحال ومعده است
که بسبب آن سودا بمعده منصب نشود ودر طحال بسیار گردد وبکبد عاید شود
ویا دم در سایر بدن گردد هر دو ثقل وتمدد در جانب چپ قلت شهوت
ولاغری بدن وسواد لون وحجر وبطوء نبض است وانکه حدوث آن از اینک

باشد فصد باسلیق یا اسلم از دست چپ واسهال سوداویه بمطبوخ افتیمون
وماء الجبن وامثال آن وتفتیح سده بمفتحات قویه ویا از شدت حرارت کبد است
که دم را محترق گرداند وسودا سازد ودر بدن جاری شود خشونت وغم و
وسواس بی سبب خارجی است اخراج دم فاسد بفصد باسلیق واسهال سوداویه
بمطبوخ افتیمون ونظایر آن بعد از آن اصلاح کبد باشربه واغذیه واطلیه
مبرده ویا ضعف جاذبه طحال است که بسبب آن سودا منجذب شود سقوط شهوت وکدورت
وبیاض عین است ویا ضعف ماسکه او که سودای منجذب را نگاه ندارد ویا دم در سایر
بدن ساری شود کدورت بیاض عین وخروج سودا بقی واسهال
هر دو تقویه طحال است باستعمال اضمده مقویه آن مثل ضمادی معمول از افسنتین وسنبل
وکزمازج وقردمانا وتفاح اذخر وحاشا وقنطوریون وبیخ کبر از هر یک جزوی
گل سرخ دو جزو ومقل یکجزو ونیم اشق هفت جزو با آب چوب گز یا آب سداب وسرکه
نهادن محجمه بر موضع طحال بی شرط ومالیدن خرقه خشن بر آن وریاضت ناشتا
واستعمال غسولات مرکبه از شب بوره ونمک وسداب وفوتنج وسرکه کهنه نافع باشد
وفرق میان یرقان کبدی وطحالی آنست که کبدی قلیل السواد بود وبا آن تمدد وثقل و
صلابت ووجع در جانب ایمن باشد وگاه باشد که بول وبراز نیز سیاه بود وحدوث
یرقان اسود بسبیل دفع طبیعت وبحران طحال نیز میباشد آنست که بعد
از امراض طحال حادث گردد ومریض از آن خفت یابد اعانت طبیعت است
باستحمام وتدهین بادهان مطلقه مثل دهن بادام ودهن بنفشه وشبث وسوسن وتعاطی
در یرقانی که سبب آن حرارت باشد اجتناب از [illegible] کثیره وحمام در ابتدا

علامت سوء المزاج حار عطش والتهاب در موضع طحال وصفرت
یا کمودت لون واختلاف نبض وصفرت وحجر وحمره قاروره مایل بسودت وسواد براز
تنقیه بدن از اخلاط سوداویه بفصد باسلیق یا اسلم از چپ اگر سوء المزاج مادی باشد ونوشیدن
آب کاسنی وآب عنب الثعلب وامثال آنها واغذیه که در سوء المزاج حار کبد مذکور شد
قرصی که تسکین حرارت طحال نماید گل سرخ چهار درم طباشیر وتخم خربزه وتخم خیارین
وتخم خرفه از هر یک سه درم ریوند چینی واسقولوفندریون از هر یک یکدرم ونیم زعفران یکدرم
کافور نیم درم کوفته با آب بید یا آب کاسنی قرص سازند شربتی یکمثقال با سکنجبین
ساده وتضمید طحال باضمده بارده معموله از آرد جو یا آب برگ گز وسرکه نافع است
سوء المزاج بارد وسقوط شهوت وکثرت قراقر وجشا وعدم عطش است
تسخین طحال به نوشیدن سکنجبین بزوری معمول از تخم کرفس ورازیانه وانیسون وسداب
وتخم کشوث وتخم شلغم وتخم فنجنکشت وبیخ کرفس وبیخ رازیانه واصل الکبر وسرکه
وقند وقرص فنجنکشت وفلفل وقسط وسلیخه وابرسا ووج وسنبل با سرکه وآب
برگ کبر وآب برگ گز وغذا نخود آب بجوانمرغ یا کبوتر بچه با دارچینی وسرکه وتضمید
طحال باضمده مرکبه از برگ سداب وبیخ کبر وثمره طرفا با شراب یا سرکه سوء
المزاج یابس صلابت طحال وکثرت نزع وخبط غرق وسواد بدن است ترطیب
باستعمال اشربه واغذیه مرطبه مثل شراب بنفشه ونیلوفر وخشخاش وماء الشعیر
با خرفه وکدو واسفاناج وتضمید طحال باضمده مرکبه از مغز تخم کدو وتخم خربزه
وتخم خرفه وخطمی بالعاب ودهن بنفشه وشیر زنان سوء المزاج رطب
ترهل بدن وکثرت آب دهن وقلت عطش وسواد بدن مایل به بیاض است تجفیف است

باغذیه مجففه واقراص معموله از گل سرخ وبیخ کبر وریوند وسنبل والله خوله زرشک بارکی
واضمده مرکبه از فودنج بوره وسداب وثمره طرفا با سرکه کهنه   سوء المزاج حار طحال ثقل
بدن وثقل در جانب یسر وعدم عطش والتهاب وکدورت لون بدن وسواد قاروره است
نوشیدن سکنجبین بزوری وتضمید باضمده مرکبه از گل سرخ ومغاث وصندل وثمره طرفا
باب کزو سرکه   سوء المزاج بارد با حار بی حرارت قدمین وساقین وشدت عطش والتهاب
ویبوست براز وحمرت وصفای قاروره وعدم رسوبات   تضمید باضمده مرطبه
مبرده مثل عنب الثعلب وعصای الراعی ولسان الحمل وبزرقطونا وسایر معالجات سوء
المزاج حار یابس مفرد   سوء المزاج بارد رطب وبارد یابس از سوء المزاج مفرد
معلوم باید کرد وحرارت وغلظت طحال نافع این مرض وسوء المزاج است
ورم طحال یا حار دموی یا صفراوی یا بارد رخو بلغمی است وحدوث این مرض نادر است یا صلب سوداوی
وآن اکثر واغلب است   دموی وجع وثقل در جانب یسر والتهاب وعطش وحمی حاده
باشند ادر [illegible] وسرعت نبض وسواد وغلظت قاروره است   فصد باسلیق یا اسهال
بآب کاسنی وآب عنب الثعلب با مغز خیار چنبر وماننداین ونوشیدن آب باران وآب
حداد ان وآب برگ کن وآب برگ بید وآب کشوث با بیر سیاوشان نرد ودرم
تخم خرفه با سرکه وآب لسان الحمل خشک کرده مقدار یک لعق سفوف کردن نافع باشد
وغذا مزوره زرشک باقند واغذیه مذکوره در سوء المزاج حار کبد واضمده بارده
معموله از صندل واقاقیا وشیاف مامیثا وکشنیز تازه وسرکه بر موضع طحال استعمال نمایند
یا سبوس گندم را با سرکه بپزند ونمدی را باندازه سپرز بدان ترکنند گرم بر جای سپرز نهند و
سبوس را بر بالای نمد بریزند وببندند یا مریض را در حمام برقفا خسپانند وسرکه را گرم کنند

ونمدی را

ونمدی را باندازه سپرز بدان ترمیکنند وبر موضع سپرز مینهند چند نوبت واگر قیراطات
وضع نمد مذکور دو مثقال از تخم کاسنی وتخم خرفه وتخم معکت با سکنجبین صادق الحموضه
بنوشند اولی باشد   صفراوی حمی حاده باشند ادعیتی وشدت عطش وثقل وصفرت
عین ولسان بااندک سواد وحرقه مفرط در طحال وصفرت قاروره وبراز است
استفراغ صفرا بطبوخ فواکه وتضمید طحال باضمده بارده رطبه مرکبه از آرد جو وخطمی
وبا آب کاسنی وسرکه   بلغمی که آن را ترهل طحال گویند زیادتی حجم طحال وقلت وجع
وتغیر لون وصفرت بیاض لسان وعین وقلت عطش ونبض بطی وبیاض قاروره وبراز است
باتیرگی لون   تنقیه بدن از بلغم بحبوب مرکبه از افتیمون واسقولوقندریون وتربد وغاریقون
وایارج فیقرا واشق بعسل شرشر وحقنه معموله از پوست بیخ کبر وبیخ کرفس وبیخ رازیانه
وبیخ اذخر وانیسون وانجیر ومویز وتربد وبوره ونمک وآبکامه وشکر سرخ وروغن
بادام تلخ بعد از آن استعمال معاجین واقراص حاره موافق آن مثل تریاق اربعه وقرص
کبر وقرص بنجنکشت وقرص فوه وقرص ایرسا واضمده مرکبه از خاکستر کرنب وصو
واکلیل الملک وشبت وقصب الذریره وسداب وبابونه گل وسرکه   صلب سوداوی
انتفاخ بطن ووسواس وغم ونفس منقطع وخروج طحال از موضع خود وشدت صلابت آن
ومنادی شدن تناول طعام وتغیر لون بکموده وفساد هضم ولین طبع وسرعت
نبض وشریان کبیر ودر حلقوم واقع است چنانچه جس بصر مدرک شود وکلان شدن بدن بقدر
عظم طحال بود چنانچه بقراط گفته اذا اعظم الطحال هزل البدن واذا صغر الطحال
خصب البدن   فصد باسلیق یا اسیلم است اگر کثرت دم بود واسهال
بمطبوخی مرکب از افتیمون وتخم کشوث وافسنتین وشاهتره وتخم کرفس ورازیانه

وبسفایج واسقولوقندریون وبیخ کبر وماننداینها بعد از آن تناول اقراص حاره مذکوره
وسکنجبین بزوری وعنصلی وسرکه کبر وانجیر واغذیه سریع الانهضام مثل نخود آب وبیخ مرغ
یا کبوتر بچه با سرکه وکرویا ودارچینی وزعفران وکبر واستعمال اضمده مرکبه از سداب
وفودنج واشق وبیخ کبر وخردل وسرکه بنا شتا بعد از آن حمام باضماد معموله از سداب
وبیخ کبر وافسنتین وفودنج وصعتر با سرکه گرم کرده بر بالای نمدی تازه باندازه سپرز
کشند وبدان موضع نهند هر گاه که سرد شود بردارند ودیگر گرم کرده بنهند تا قریب
بیست بار بنا شتا   ضماد دیگر اکلیل الملک شش درم بیخ سوسن ولشک بنز
از هر یک ده درم حلبه تخم کتان وآرد جو وباقلا از هر یک پنج درم بیخ کبر چهار درم
مقل سه درم انجیر شیا یکشبانروز در سرکه خیسانیده دو عدد ضماد سازند با سداب
وفودنج در سرکه بپزند ونمدی را باندازه آن در سرکه ترکنند وبر موضع سپرز نهند
یا انجیر واکلیل الملک در سرکه بپزند وبرگ سداب خشک وبوره کوفته بدان بسرشند
وضماد سازند یا عسل را بر کاغذ بان اندازه سپرز بمالند وخردل ناکوفته بدان
افشانند وبر موضع نهند وچندانکه مریض تحمل تواند کرد بر روی گذارند وبدانکه
معالجات اورام طحال قریب بمعالجات کبد است لیکن ادویه مستعمله در اورام طحال اقوی
از آن باید وبا آن ادویه ملطفه وقابضه ومقطعه بحسب اخلاط ودر علاج هر دو
ومخالف [illegible] استعمال نباید نمود تا ماده غلیظ نگردد وورم صلب نشود وسرکه در جمیع امراض
طحال نفع عظیم دارد با جمیع ادویه در آن ممزوج باید ساخت وپوست بیخ کبر با سکنجبین ماده
سوداویه بطریق نجف وبراز بیرون آورد وشب خشک با بول شتر اعرابی خصوصا شتری
که کرفس ورازیانه وشیح چریده باشد نافع بود وبسیار دیدیم وتخم بنجنکشت وپوست بیخ کبر وتخم

کرفس

خرفه وتخم سداب وزوفا خشک مساوی شربتی ده درم با سکنجبین از مجربات است خوردن
طعام وشراب نکاسه که از چوب گز ساخته باشند تحلیل بود وصلابت سپرز را تحلیل نماید
وتناول لبنه ومغز چلغوزه وانجیر خشک وکردکان با زیتون وسرکه وحب الخضرا وکبر
وچغندر وتره مخلوط بعسل بر سرکه پرورده ومقداری از جگر وبا سپرز خرگوش وسکنجبین
مطبوخ را نافع یافته‌اند که اگر مطبوخ هر روز وکف از بول خود بنا شتا بیاشامد
شفا یابد   تحجر طحال بسبب برودت مزاج طحال وکثرت سوداء است
تمدد [illegible] وصلابت چنانچه اگر انگشت بر آن نهند فرو
نشیند ودر آن حالت قراقر وحبشا ظاهر گردد وعلاجش استعمال محللات ریاحست
مثل بنجنکشت وزیره وسداب ونانخواه وقرص بنجنکشت وماننداآن وتقلیل غذا
وتناول آن نخودات وصبر کردن بر تشنگی ونوشیدن شراب کهنه بعوض آب وبنهادن
محجمه با آتش بر موضع طحال وتدهین بروغن ناردین وروغن قسط وتکمید
بکمادات محلله وتضمید بضمادات مرکبه از سداب ودطروق وتخم بنجنکشت
واشق ومقل وزفت وجاوشیر واکلیل الملک وبابونه وانجیر در سرکه
پخته نافع باشد   وآن مشتمل بر شش باب است
حدوث اسهال یا از جهت [illegible] یا از اعضای دیگر بجهت آن یا بسبب آن با کثرت تناول
اغذیه اگر معده بر هضم آن قادر نباشد وفاسد شود یا غذای لزج که قبل از هضم
منزلق گردد یا غذای بد که طبیعت بواسطه بشاعت قبول آن نکند ومندفع
شود یا خوردن بی شهوت که موجب نفرت طبیعت گردد یا اغذیه نفاخه
مولده ریاح مانع اشتمال معده بود بر غذا یا بی تدبیری در ماکول ومشروب که موجب فساد

غذا و سستی طبیعت یا برد شده   مجموع تقدم این اسباب   منع سبب و تقلیل
غذا و اختیار غذاء موافق مزاج و تقویت معده بمقویات مناسب آن و با سبب آن ادویه مسهله
که قوت آن در معده و امعا بماند و قوی معده را ضعیف کرده باشد   تقدم سبب است
بستن اطراف و حمام و تعریق و مالیدن و تناول ادویه قابضه مثل صمغ و طین
الطین و بزر قطونا بریان کرده و بروغن گل چرب ساخته با آب سیب و بر استعمال
شمومات طیبه و اضمده قابضه و از جمله مجربات آنست که سه درم حب الرشاد بریان
کرده در دوغ بجوشانند تا منعقد گردد و بنوشند اگر حرارت نباشد و اگر باشد
اینها حبس شود محذر را مثل فلونیا استعمال نمایند و آنچه از اعضا یا از بعضی اعضا
اما آنچه از جمیع اعضاست آن را اسهال بدنی گویند و سبب آن اجتماع فضلات در تمام
در عروق بدن بسبب ترک ریاضت و قلت تحلیل و کثرت اسباب یا حبس استفراغات معتاده
مثل رعاف و بواسیر و غیر آن   تقدم سبب و قلت شهوت و خفت بدن
از آنست   فصد و اسهال و ریاضت و حرکت و حمام معرق و مالیدن
و گاه باشد که از ذوبان اعضا بود چنانکه در آخر حمی دقیه عارض میشود
التهاب و حرارت و نتن و اختلاف الوان براز آن با عدم علامات آفت در عضوی که موجب
اسهال شود و با آن لحم شحمی صدیدی غلیظ یا دسومت بود و در آخر مثل شحم متشابه
القوام کرده و با آن لحم احمر نیز در اول صدیدی بود لیکن با آن نباشد و در سبیل
بحران نیز میباشد   علامتش امتلا و قوت و در عقب آن حصول خفت است
و در قطع آن مخاطره بود و لیکن آنچه از بعضی اعضاست یا از عضو معین است یا غیر معین
آنچه از عضو معین است آمدی بود و غیر آمدی آنچه آمدی باشد سبب آن انفجار دبیله در عضو

از اعضا

از اعضا   تقدم ورم در آن عضو و حدوث نافض و تشعر بر آنست   اولا
استفراغ مده است بعفا مده مثل قند و کلا با شیر و تخم کاسنی و شراب سیب و آنچه غیر مدی بود سبب آن
اجتماع فضله یا در آن عضو یا زیاده که چون آن عضو ممتلی شود با امعا مندفع گردد و مستفرغ شود
آنست که در آن عضو قبل از اسهال وجع ظاهر شود و بعد از آن راحتی پیدا آید
و معرفت نوع خلط بر از نوادر او وجع ظاهر شود مثلا اگر در آن غلبه صفرا یا شد و اگر
دبع بود سوداوی و اگر مرطوب باشد بلغمی و این نوع اسهال را دور البطن گویند و اگر دوری
نباشد بلکه وجع دایم بود لیکن در بعضی اوقات اشتداد یابد خلط فاسد از خون باشد
تنقیه بدن آن از خلط غالب بفصد و اسهال و حقنه حاده و تدبیر بحیثی که از ضعف لاغری
مریض پس تقویت عضوی که در آن فضله مجتمع شده و آنچه از عضو معین است آیا از دماغ یا از معده یا از کبد
یا از طحال یا از مراره یا از امعا سبب اسهال دماغی سوء المزاج دماغ است که بواسطه آن فضلات
بسیار حادث شود و بعضی از مجاری بیرون رود و بعضی بمعده از طریق حلق نازل
گردد و غذا را در معده فاسد سازد و هر دو باهم مندفع شوند   آنست که در اول روز
بعد از خواب چند مجلس دفع شود پس ساکن گردد و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ
باشد   تنقیه دماغ است بفصد و حجامت و اسهال بحسب مقتضای مقام و اصلاح
مزاج دماغ و تخفیف آن بمشمومات و اضمده و نطولات مذکوره در امراض دماغ
و منع نزله بشراب خشخاش با گلنار و صمغ عربی و عصاره لحیة التیس و زعفران و قرص
معمول از گل سرخ و صمغ عربی و خشخاش و نشاسته و کثیرا و تخم کاهو و زعفران و حب آن
بجاییع یکی مانند و شستن پایها بطبیخ بابونه و اکلیل الملک یا ترابشک و مالیدن
خرقه خشنه و طلا کردن ادویه حاده مثل خردل و فرفیون و شکبران و اجتناب

از حبس طبیعت و منع اسهال او از نوم بغفا و ارتفاع بالین واجبست و باید در محل خواب
سر مریض نسبت با بدن او متصل بالا و بیرون خسبد تا ماده میل بمقدم دماغ کند و از بینی بیرون
آید و چون از خواب برخیزد قی کند تا خلطی که از دماغ بمعده منصب شده باشد بدین طریق
مندفع شود و آنچه در قعر معده مانده باشد یا بر امعا نازل گشته باشیاء مزلقه مثل تخم
ریحان و مرو و بزر قطونا دفع کنند و سبب اسهال معده یا رطوبت لزجه حادثه بر سطح معده است
که بواسطه آن ماسکه ضعیف گردد و غذا قبل از هضم منزلق شود و در معده مکث نکند
بیرون آمدن طعام از معده بی تغیر و احساس ثقل الطعام و فرود آمدن
آن بیک دفعه بر مثال سنگی که از بلندی ساقط گردد   قی است و تناول سفوف
خرنوب و سفوف زریب و جوارش خوزی و جوارش کندر بدین نسخه   آن کندر
و گلنار از هر کدام ده درم فلفل نانخواه سنبل انجدان انیسون شونیز از هر یک دو درم
بعسل سرشته شد   دوائی دیگر نانخواه کندر گلنار رسانی مویز با مانند کوفته معجون
سازند و هر صباح و مسا مقداری گردکان از آن تناول نمایند و ضمادی مرکب از شونیز
و زیره و مازو با شراب ممزوج بر سطح معده و غذا مرغ و کبک و تیهو کباب کرده با سماق
و انار دانه بریان کرده و یا شوربا و فروج واقع بر طبقه داخله معده است که چون طعام
بمعده وارد شود واقعه بواسطه لذع و اذیه آن در زمان دفع کند و نگذارد که اصلا در معده
توقف کند و این نوع را مادة البطن گویند   جوشش زبان و حرارت و یبوست دهان
و تحرق عطش و حدوث قدح و حرقه در معده بعد از تناول طعام و سکون آن بعد از
نزول الطعام از معده و خروج طعام غیر متغیر با صبغ زرقوانست   فصد قیفال
و حجامت ساق است اگر مانعی در معده نباشد و هرروز نیم درم صمغ عربی با دو درم

بزر قطونا

بزر قطونا بریان کرده و بروغن گل چرب کرده در آب سرد بنوشند یا بزر قطونا بریان کرده
تخم ریحان و مرو و بارتنگ با اندکی آب بجوشانند تا منعقد گردد و روغن گل
بر آن چکانیده تناول نمایند و ضمادی مرکب از جلاس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار
و مازو و صندل و ارنگ و قرظ و طراثیث و سماق و برد سرکه پخته و اقاقیا و امثال
آن از هریک یکدرم کافور نیم درم با آب مورد استعمال نمایند و اغذیه قابضه
مبرده مثل ماش و برنج با شیره بادام بریان کرده و کشک جو بریان کرده و با برنج
و شیره خشخاش نافع باشد یا کثرت بلغم در معده است که میان طعام و معده حایل
گردد و موجب برودت معده و ضعف هاضمه شود   کثرت آب دهن و غثیان
و ثقل و بیاض براز و قلت تغیر طعام است لیکن خروج آن نه بر عث باشد چنانچه در ضعف
ماسکه   قی است بعد از آن تقویت معده بسفوف حب الرمان و سفوف
مقلیاثا و جوارش خوزی و جوارش کندر و فنجوش و امثال اینها یا سوء المزاج
حار مادی معده است که بواسطه حدت و لذع معده آن ماده را با کیلوس و ثقل
دفع کند   عطش شدید و حرقه و التهاب و حرارت دهان و صفرا بر آنست
علاج اسهال مراری چنانچه باید و اسهال کبدی یا ضعف است
یا کیلوسی یا دموی یا صفراوی یا غلیظ سپید بدبوی شرابی رنگ و قوام
آنچه ضعف است سبب آن انفجار دبیله کبد است و مثلا و علامتش مذکور شد و آنچه
غسالی و کیلوسی سبب آن ضعف قوای کبد است بسبب سوء المزاج یا سده و ورم و علامت
و علامتش مذکور شد و آنچه غسالی است نیز مذکور شد و باید که اگر سبب آن سده
یا ورم باشد ادویه قابضه و اضمده بارده استعمال ننمایند و آنچه دموی است از آن

ذوسنطاریا کبدی گویند سبب آن امتلا کبد است از دم یا سبب احتباس دم معتاد از رعاف
یا بواسیر یا غیر آن یا بسبب قطع عضوی کبیر مثل دست و پا — تقدم اسباب مذکوره
وسعت کثرت مقدار و آمدن خون با دراز و لاغری بیکبار و عدم علامات سحج از وجع
و اختلاط دم بر براز و عدم و قلت مقدار — آنست که مادام که مریض ضعیف
نشود حبس جایز نیست تا دم بعضی از اشرطها ساشل اللطف و ماغ منصب نشود و چون
خوف از ضعف و سحج باشد ماده را بجهت دیگر مایل سازند یا استفراغ مثل بستن
اطراف و تدهین خصیتین و نهادن محجمه بر مواضع کثیره از بدن بعد از آن ادویه
قابضه مثل قرص کهربا و قرص طباشیر و سفوف الطین با شیره تخم خرفه با آب لسان الحمل
استعمال نمایند و یا سبب آن تحول اتصال عارض در کبد است بواسطه انفجار و در
یا استنشاق از کثرت امتلا یا ضربه یا سقطه واقعه بر آن — استعمال اقراص
قابضه ملحمه معمول از طباشیر و نشاسته و عصاره لحیة التیس و دم الاخوین و گل ارمنی
و در یوند و گلنار با آب لسان الحمل و آنچه صفراوی است سبب آن امتلاء کبد از خلط صفراوی و قوت او
و انفعال — آنست که با آن الم و مغص نباشد و بادرار آید و مریض از آن
آن استراحت یابد و براز مخلوط نبود و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا
خورد ساکن گردد تا آخر هضم — آنست که حبس نکنند و قوابض استعمال ننمایند بلکه
تعدیل مزاج و تسکین حدت خلط کنند بنوشیدن ماء الشعیر و اشربه بارده و مکرر آن قبض نیابد
نباشد مثل شراب خشخاش و شراب انار شیرین و شراب سیب و چون در این نوع اسهال خوف از سحج هست
با اشربه مذکوره معرب مثل بزر قطونا و بارتنگ بریان کرده با روغن گل و چرب کرده و صمغ عربی و نشاسته
استعمال نمایند و آنچه شبیه بدردیست سبب آن انفجار دبیله یا انفتاح سرطان یا احتراق شدید است

که عارض

که عارض کیموس شود و لطیف آن را افنا کرده اند و غلیظ باقی مانده چنانچه مردم محرور را لاغر کرده باد
صعب و تشنج بسیار عارض شود — مثل علاج صفراویست فرق میان این نوع اسهال و اسهال
سوداوی آنست که سوداوی اسود و ارقی باشد و مفتن نبود و انتفاخ متن باشد و فرق میان
اسهال معدی و کبدی آنست که معدی کثیر المقدار غیر منهضم کیلوس نشده باشد و حدوث
آن اکثر در روز نبود و با آن ثقل در معده باشد و در کبدی کیلوسیه و فعل معده تمام بود و با آن
ضرر و آفتی در معده نباشد و حدوث آن اکثر در شب بود و لون معده مایل بحمرت بود و بکبد و ریح
زند و لون مکون مایل بصفرت باشد و سبب اسهال طحالی امتلاء طحال از سودا و کثرت انصباب آن
بمعده است — لذع و حرقت معده و بثور دهان و حموضت لسان و عدم التهاب و کثرت شهوت
طعام و سواد براز است — فصد باسلیق و اسیلم اگر قوت قوی باشد و تنقیه معده و امعاء
از سوداء بمطبوخ افتیمون و نظایر آن و تکمید طحال بمسحات قابضه و نهادن محجمه بر آن
و تقویت معده و امعاء و اصلاح حال طحال و اجتناب از تناول حموضات و حلویات واجب است
سبب اسهال مراری انصباب صفرا است از مراره بمعده زیاده از مقدار طبیعی
حرارت دهان و شدت عطش و خروج صفراء صرف یا مختلط ببراز و وقوع آن بعد از حمیات
محرقه و صفراویه و غب خالصه یا بعد از تناول اغذیه و ادویه حاره و شراب صرف و بعد
اعانت طبیعت آنست بر دفع آن اگر اندک اندک آید با آب انار ترش یا قند یا شراب ... مکرر یا
هلیله زرد با قند بعد از آن نوشیدن قرص طباشیر ... یا سفوف حب الرمان با رب ... تا بصر
مثل رب بهی و رب غوره و رب ریباس و گل سرخ و کهربا و گلنار و طباشیر بنوشند
و صندلین و اقاقیا و گل سرخ و فوفل و مازو و آمله با آب برگ تال بر معده ضماد کنند
و سبب اسهال معوی که آن را زلق الامعا گویند تا ثبو ... عارض بر سطح داخله امعا حادث شد از برودت

چاره — فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و استعمال حقنه مبرده معمول از برنج و جو بریان کرده
و پوست خشخاش و خطمی و تخم مرو و صمغ عربی و نشاسته و روغن گل و اصمعه مرکبه از طلب ... و آرد جو
و پوست خشخاش و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل و گل ارمنی و اقاقیا با آب مورد یا آب حماض و نوشیدن شیره
جو بریان و کاورس ... پوست کنده با روغن گل و اغذیه مبرده مثل برنج و ماش با شیره بادام بریان کرده و ادویه
معزبه مثل صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و تخم ریحان و مرو و بزرقطونا و بارتنگ بریان کرده با شراب
خشخاش یا شراب به و اجتناب از ادویه و اغذیه حامضه حریفه یا شورحادث بر سطح خارج
آنست که در براز ریم نباشد و موضع وجع معین نبود بلکه گاهی در فوق و گاهی زیر احساس شود
فصد و تسکین حرارت بنوشیدن مبردات مثل طباشیر و تخم خرفه با آب و تضمید بطحلب تراشیده
کدو و برگ بزرقطونا و لسان الحمل و حی العالم و آرد جو با آب برگ بید سکون در موضع بارده
و یا رطوبات فاسده لزجه مجتمعه در امعا که بثقل آن منزلق سازد و قوت ماسکه را ضعیف سازد
صفرت لون و لاغری بدن و قلت طعام در امعا و خروج رطوبات با طعام قلیل الانهضام و خوبی حال
معده است — تنقیه معده از رطوبات مذکوره و قی اگر ممکن باشد و اسهال با ایارج فیقرا و بعد از آن
نوشیدن اغذیه مجففه و سفوفات و اقراص قابضه مثل سفوف حب الرمان و سفوف ... و سفوف
مقلیاثا و قرص گلنار بدین نحو — آن گلنار تخم حماض از هر یک سه درم سماق و مازو ... و اشنه
و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک یک درم و نیم زعفران نیم درم مجموع کوفته یک درم
و بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند — ضماد نافع ... مثل ... و زعفران از هر یک
پنج درم جلنار و مازو و آس و قصب الذریره از هر یک ده درم مجموع را کوفته با آب مورد
ضماد سازند و یا سوء المزاج بارد رطب امعاست که موجب ضعف قوت ماسکه شود — زلق الامعا
رطوبتی غیر از خروج رطوبات مختلط بطعام — نوشیدن اقراص و سفوفات قابضه مذکوره است

و از جمله

و از جمله حوابس اسهال تنویم است و حمام و مالیدن و نهادن محجمه بر شکم و نوشیدن دوغ
سکه کرده آهن تا در پنیر کهنه ... بریان کرده و گفته اند ما بر خرکوش ... حبس
اسهال کند و گفته اند که اگر پلاس ... و نیم درم از آن سحق کرده بنوشند
اسهال کهنه را حبس نماید و اگر کافی نباشد زیاده کنند تا یک درم لیکن از قولنج بر حذر
باشند و صبیان را چون در حالت نبات اسنان اسهال شود خشخاش و کندر و جلنار ...
و سعد از هر یک نیم درم کوفته در شیر مرضعه دهند
اسهال دموی معوی را ذوسنطاریا مطلق گویند و فرق میان او و ذوسنطاریا کبدی و معوی
آنست که کبدی باد و اربود و از اول تا آخر خون محض یا غسالی باشد و مخلوط با حوائج
نبود مگر آنچه با فراط انجامد و سطح امعا ... باشد و معوی متصل غیر ساکن باشد و بدل ... نمی
نگردد الا در وقت افراط و با آن وجع شدید و منتن نباشد و در اول مراری بود بعد از آن
خون مخلوط بمراره و اجسام غریبه الا آنکه سبب انفتاح عروق بود و سبب ذوسنطاریا
دموی یا انفتاح امعا یا سحج آنچه سبب آن انفتاح است یا انفتاح امعاء غلاظ است
که عبارت از اعور و قولون و مستقیم بود — آنست که براز اول با خون ... آید
و آخر بی خون و با آن علامات بواسیر مثل وجع مقعد و ثقل و حکه آن و خروج دم قطره
قطره غیر مختلط ببراز نباشد و یا انفتاح امعاء دقاق که اثنا عشر و صائم
و دقیق باشد — آنست که اول خون رقیق نازل شود بعد از آن غلیظ ...
و با آن علامات اسهال کبدی و سحج نباشد — فصد باسلیق است اگر
در خون کثرت بود و قوت مساعدت کند بعد از آن نوشیدن ربوبات قابضه مثل رب غوره
و به و ریباس و سیب و جلاس ... و ادویه مغریه مثل گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی

دکل مختوم اگر زحیر از حادّ فاقد بود و استعمال الحقنه حابسه معموله از برنج و جای آس و گلنار و گل ارمنی
و آرد جو و عدس مقشر چون شاید با صمغ عربی و نشاسته و دم الاخوین و عصا الحیة النبطی و کاغذ
سوخته و سفیداب با رزیر و ردع سوخته و پیه کرده بز و زرده تخم مرغ و روغن گل و اگر در امعا
غلاظ باشد غذا برنج با شیره خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و کوشت و انجره سبب آن
سحج و انجرده از سطح امعا حادث و آن یا از مواد صفراوی حادّه اگر با امعا نازل شود
و رطوبت زجاجی اند و بر سطح امعا ... حقنه تولید سحج کند
آنست که اول صفرا مختلط به خراطه فرود آید بعد از آن بجوش و خراطه و لزوجه کرده امعا
باشد و یا مغص و وجع امعا بود پس اگر سحج در امعا علیا و دقاق بود وجع شدید در ناف
و بالای آن باشد و خون با براز شدید الاختلاط بود و با آن کرب و عطش و خراطه صغیر
شبیه به نخاله باشد و این نوع بواسطه قرب امعاء دقاق بکبد و قلب و قلّت لبث ... ادراک
بدترین انواع باشد و اگر سحج در امعا سفلی و غلاظ باشد وجع در زیر ناف بود و اول
خون و خراطه غلیظ کبیر شبیه به اغشیه نازل گردد و بعد از آن براز و این نوع ...
قطع سبب و تقلیل غذا و منع انصباب صفرا بامعا بوجوه مذکوره مثل ربّ غوره و ربّ انار
و ربّ ریباس و ... بعد از آن معالجه سحج بنوشیدن بزر ... لعاب ... بریان کرده
با آب سرد و ... مخلوط با ... مثل گل مختوم و صمغ عربی و ... الطین و سفوف
ابن ماسویه و قرص کهربا اگر سحج در امعا علیا بود و استعمال حقنه حابسه مذکوره
اگر در امعا سفلی باشد   حقنه که سحج و قروح امعا را نافع است برنج و جو مقشر
از هر یک سی درم بپزند کرده ... نمک ... در ... اسب ... شانند و چون مهرا
شوند صاف کرده مقدار یک رطل از آن استعمال نمایند و غذا شیر تازه با آهن داغ

کرده بجوش

کرده تا غلیظ شود و یا زرده تخم مرغ در آب سرکه پخته یا برنج یا کاورس یا پیه کرده بز
یا جگر مرغ فربه بریان کرده یا ماهی تازه بریان کرده و بیضه کهنه شسته بریان کرده نیز نافع
باشد و یا از بلغم مالح بورقی که فعل صفرا از و صادر شود در طوبت امعا ابتر اشد
و در ... موجب سحج شود و یا بلغم شدید اللزوجه که بسطح امعا مستحکم گردد و تنها
منقطع نشود و چون بعنف از آنجا منقطع شود در وقت انقطاع و انقلاع چیزی
از جرم امعا با آن بیرون آید   تقدم استفراغ بلغم لزج و عدم منع براز
و کثرت ریاح و قراقر و وجع ثقیل لازم غیر منتقل و خروج بلغم با خراطه و دم ...
و حدوث آن اکثر بعد از زحیر بود   بعد از ازاله سبب استعمال ادویه حابسه
ملطفه رطوبات لزجه مثل خردل و کمون و حب الرشاد و نانخواه و تخم کرفس و تخم کتان
و سفوف مقلیاثا و نوشیدن برف ... معربات مثل تخم ریحان و بزر قطونا
و بارهنگ بریان کرده و استعمال حقنه قابضه معموله از طبیخ حب الآس و اقماع الرمان
و جفت بلوط و کاغذ سوخته و اسفیداج با پیه کرده بز یا زرده تخم مرغ و یا از
مواد سوداوی بسیار اگر بسبب حدت و حموضت و حرافت بعد از جهل احداث سحج نماید
مغص دایم و کرب شدید و خروج براز مختلط به ... که رایحه حموضت داشته
باشد و همچو سرکه بر زمین غلیان نماید و گاه باشد که بر زمین غلیان نماید
فضل سوداوی باشد که طبیعت دفع کند برای امید عافیت است
بعد از انصباب سودا بامعا و اصلاح حال ... نوشیدن سفوف ... الطین و بزر
لسان الحمل ... استعمال الحقنه ... معموله از آب برنج پخته با نشاسته و صمغ عربی
و کتیرا و گل ارمنی و دم الاخوین و زرده تخم مرغ و روغن گل و اجتناب از حموضات

و سولد سوداوی و یا از ثقل غلیظ خشک است که بسبب عسرت و خشونت امعا را بتراشد
تقدم احتباس بطن و مرور ثقل یابس خشن و سکون وجع در وقت لین طبیعت و گاه باشد
که سبب سحج در امعا باقی بود و با آن یبس طبیعت باشد و از مواضع سحج خون و خراطه
آید و چون قوابض استعمال نمایند موجب هلاک گردد   تلیین طبیعت باشیاء
مزلقه مثل لعاب بزر قطونا و مانند آن باشد و بعد از نقاء امعا از ثقل یابس استعمال
حقنه مغویه و یا از شراب و دیگر حقنه‌ها مثل زرنیخ و نوشادر   قی است و نوشیدن شیر
تازه و گل مختوم و یا از شراب و دیگر سمها که اگر بواسطه حدت کیفیت و ... خلط سحج حادث
شود   نوشیدن دوغ است و ادویه مبرده با آب سرد و استعمال حقنه معموله از ... درم
روغن گاو و یک درم باسر ... دم الاخوین و نوشیدن چهار درم صمغ عربی کوفته
و در آب سرد حل کرده در ابتدای سحج نافع بود و دیگر چیزی ... سحج و اسهال
دم خاصیتی عجیب است خاصه اگر با آب لسان الحمل دهند و طبیخ بیخ خطمی سحج و قروح
امعا را نافع باشد صفت حبی که قطع اسهال الدم کند و سحج و قروح امعا را نافع باشد
افیون مازو و کهربا از ... صمغ عربی مساوی کوفته و بیخته حب سازند قدر دو دانگ صفت
سفوفی نافع در این باب مایه خرگوش مازو و افیون از هر یک دو دانگ شربتی نیم مثقال
و قروح امعا و ... بخرات ... مناکله   ... آنست که مدت بکما یل بر بیاض ... بود
و سبب آن انفجار و ریش در امعا با سحج که قرحه باشد و اکثر در غلاظ بود و فرق میان مدت و بلغم
آنست که مدت به آب فرو رود و بجرکه متفرق و متحلل گردد بخلاف بلغم   اول حقنه
جالیه مثل حقنه معموله از ... و اقماع الرمان و برنج و جو مورد با ... بعد از آن
حقنه مدملة معموله از عصاره لسان الحمل و تونخام با صمغ عربی و دم الاخوین و عصاره

لسان الحمل

لحیة التیس و کاغذ سوخته   مناکله آنست که مدت که بر الیجه مایل بسواد باشد و با آن
وجع زیاد بود   استعمال حقنه قرصی مرکب از زرنیخ است لیکن بعد از احتیاط
و ملاحظه تمام   زرنیخ احمر و اصفر و شب یمانی و مازو و پوست سوخته و آهک
آب ندیده از هر یک شش درم افیون و زعفران از هر یک چهار درم کوفته بعصاره
لسان الحمل قرص سازند و خشک کرده باشند و مقدار نیم تا یک درم با طبیخ برنج و عدس
و جو استعمال کنند بعد از آن که نقا قرحه شود حقنه قابضه مدمله عمل نمایند
زحیر حرکت امعا مستقیم که مریض خواهد تا براز را با اضطرار
دفع کند و چیزی از او بیرون نیاید الا اندک رطوبتی مخاطی لزج صرف یا مختلط
بخون و آن بر دو نوع است حق و باطل و آن را صادق و کاذب نیز گویند سبب زحیر باطل
ثقل یابس محتبس در امعا دقاق بود که بواسطه یبوست ثقل و بعد مکان او چیزی
بیرون نتواند آمد و موجب تمدد جرم امعا و وجع شود و رطوبت لزجه که بر سطح داخل
امعا باشد و عصاره ثقل بیرون آید و لهذا بعضی توهم اسهال کنند و قوابض استعمال
نمایند و مریض را هلاک سازند و فرق میان زحیر حق و باطل آن که اگر مریض را مکرر بنید
نادانند خرنوب یا بزر رازیانه مثل بزر قطونا و تخم ریحان بلع نماید اگر بیرون آید
حق است و الا باطل لقل بطن و الم ظهر و مغص و خروج ثقل یابس و تقدم اغذیه یابسه
مجففه باشد   تلیین طبیعت و اخراج ثقل آب نوشیدن لعابات مثل شراب بنفشه و فلوس
و خیارشنبر با روغن بادام و گاه باشد که آش ... که چون تنها کافی نباشد استعمال حقنه
لینه احتیاج افتد و سبب زحیر حق یا رطوبت غلیظ است اگر با امعا مستقیم ریزد و اشتیاق خروج
بلغم مالح یا رطوبت مخاط ...   نوشیدن سفوف مقلیاثا با ربّ به و غذا برنج با پیه کرده بز

و ذیره بیان کرده و استعمال اشیاء خیره و تکمید شکم بکاورس و نمک گرم کرده و نشستن در طبیخ
با بونه و قیصوم و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنگوش و برگ کرنب و شبت بعد از آن که معده را
با روغن بزرکتان چرب کرده باشند شیافی نافع کند زرد و زعفران و تخم زغبیش
ساوی کوفته و بیخته شیاف سازند شیافی بکر زعفران و کندر و چند بیدستر
و افیون مساوی کوفته شیاف سازند و با خلط صفراوی حاد است خروج بلغم صفراوی بازار
و حرقه و حرارت و لهیب مقعد بود نوشیدن بزرقطونا بریان کرده و بروغن گل چرب ساخته
با رب به و قرص طباشیر ممسک با آب غوره و غذا اکشک جو بریان کرده و برنج با لحم و رب به یا با شیره
خشخاش بریان کرده و استعمال شیاف معمول از اقاقیا و گلنار و مازو و مرداسنگ و سفیداب
و شب یمانی و نشاسته و دم الاخوین و صمغ عربی و گل ارمنی مساوی کوفته و بیخته
با زرده و سفیده تخم نیم برشت و ضماد مرکب از پوست خشخاش و گل سرخ و بزرالبنج و گل
خطمی و پوست انار بر شکم و ضماد از عدس و گل سرخ پخته و بروغن گل چرب کرده بر مقعد
و نشستن در طبیخ گل و عدس و سماق و عنب الثعلب و یا برودت که بمقعد رسد از باد سرد یا نشستن بر زمین
سرد یا غیر آن که مقعد منتجر سازد و معاء مستقیم متمدد گردد تقدم وصول
برودت بمقعد و استرخاء آن از آب گرم است نوشیدن دو درم حب الرشاد بریان کرده
ناکوفته با آب گرم و تکمید مقعد و عانه و سرین به پیه و کاورس و نمک گرم کرده و تدهین بروغن
قسط با روغن زیتون گرم ساخته و نشستن در آب گرم و بر زمین حمام یا بر خشت گرم و یا طول
جلوس بر زمین صلب یا مثل آن ارخاء مقعد آن بود و روغن معمول از روغن بابونه
و مقل و موم و بزر شبث و تخم مرغ گل سرشته نیم گرم و یا عروض ورم حار در معاء مستقیم
حرارت و ضربان و ثقل در آن موضع است فصد و تقلیل غذا و استعمال شیاف

محمد ...

معمول از گل خطمی و خبازی و تخم کتان و ضماد مرکب از بنفشه و نیلوفر و برگ کاکنج و عنب الثعلب
و خطمی و خبازی و برگ اسیقولوفندریون شانیده کوفته با روغن گل و روغن نیلوفر و حقنه معمول
از طبیخ عنب الثعلب و جو کوفته و روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ با حقنه از روغن کنجد
نیم گرم چند نوبت و نشستن در طبیخ خطمی و خبازی و بنفشه و تخم کتان و حلبه و برگ
کرنب و خطمی و پیاز پخته با آنکه مقل استعمال نمایند و غذا شیر تازه جو نمایند نافع
باشد مغص و وجعی است حادث در امعاء و سبب آن یا ریح غلیظ محتقن است
که امعاء را ممتد سازد و بسبب غلظت خود قادر بر تحلیل آن نباشد قراقر یا شفاخ
و اشتغال وجع و تمدد و ثقل و سکون وجع از خروج ریح است تحلیل ریاح بتناول
کمونی و فلافلی و سنجرنیا و فلاذریطوس و معجون حب الغار و بزور کاسر ریاح مثل تخم کرفس
و انیسون و رازیانه و نانخواه و تکمید به سپوس و نمک گرم کرده باشد بی سداب و مرزنگوش
و تدهین بروغن سداب و نهادن محجمه با آتش بر شکم و استعمال ریاضات لطیفه قبل از طعام
و تقلیل اکل و قلت شرب آب خصوصا بناشتا و اجتناب از نفخ و لداید ریاح و حرکت بر طعام و غذا
نخود آب بجوز غرغاو و راچینی و زیره کرمانی یا مرق خروس پیر دوانید یا شیت و فلفل
و دارچینی و زیره کرمانی نافع باشد نافع انیسون تخم کرفس نانخواه شونیز
مصطکی صعتر کمون کرمانی از هر یک دو درم چند بیدستر مانخدان و سداب از هر یک
یک درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با آب گرم شیافی که تحلیل ریاح کند زیره
برگ سداب از هر یک کمی بخور مریم و قرطینا از هر یک دو درم بوره ارمنی یک درم
بعسل سرشته شیاف سازند و یا انصباب خلط حاد مراری است با معاء عطش و التهاب
و ثقل قلیل و شدت لذع و خروج صفراست بر براز نوشیدن بزر قطونا

باردة مثل بزرقطونا و بارتنگ و تخم ریحان با آب سرد و روغن گل و تضمید با صندل
بارد مرکب از عنب الثعلب و شکوفه نارنگ و افسنتین و اگر تسکین نشود علاج حس
استفراغ بر ثمر هندی و شیرخشت و مغز خیار چنبر و غذا ماش مقشر با شیره
بادام و کدو و اسفناج و تمر هندی و یا سوء المزاج حار ساذج که بواسطه
تناول ادویه حریفه و اغذیه حادة الکیفیة عارض امعاء شود
عطش و لهیب و حرقت و لذع است تبدیل مزاج بر آب انار میخوش یا بزرقطونا
که بگلاب و روغن گل زده یا با لعاب بزر نانخواه و لعاب بزرقطونا در کرده بر سر و یا شیره
تخم خرفه با قند و طباشیر و غذا ماش مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناج و
یا خلط بورقی مالح لذع و ثقل و قراقر و عطش و خروج بلغم است با براز
تنقیه امعاء بحقنه معمول از بنفشه و سپستان و عناب و تربد با فلوس خیار چنبر
و روغن گل و غذا نخود آب بگوشت بره و اسفناج و یا خلط بلغمی غلیظ لزج است
که با امعاء ملتصق شده باشد و بواسطه غلظت اسند فع نشود ثقل است و قلت عطش
و کثرت آب دهن و لزوم وجع در یک موضع بی انتقال استفراغ خلط منه
که در تقیه اگر در امعاء علیا باشد و بحقنه لینه اگر در سفلی باشد بعد از آن
تبدیل مزاج و تقویه هضم بر تناول جوارشات حاره مثل کمونی و فلافلی
و جوارش کندر و جوارش عود و نوشیدن ماء العسل با حب الرشاد کوفته و انیسون
و وج و حب الغار و زراوند طویل و قنطوریون و عود و بلسان و حب بلسان و تخم
کرفس و رازیانه و قردمانا منفرد و مرکب بطبیخ و نوشیدن حب البان و حب بلسان از هر یک یک درم
در آب گرم هر صباح و مساء مغص و وجع بلغمی نافع باشد و سبب حدوث قراقر اغذیه نافخه یا کثرة الکمیة یا ردیة

الکیفیة تقبل

الکیفیة تقبل عارضی بر هضم باشد حدوث قراقر بعد از اکل اغذیه مذکوره است تحلیل ریاح
و تجوید هضم بتناول کمونی و فلافلی و مربی و جوارش خوزی اگر با سهال باشد و استعمال ریاضة
و استحمام و مالیدن شکم و اجتناب از اغذیه کثیره و نفاخه و بقول بارده و یا ضعف و برودة
امعاء که قادر بر هضم اغذیه نباشد اگر چه در کمیت و کیفیت صالح بود حدوث قراقر است
بی سببی خارجی و عدم تناول غذای ردی تقلیل غذا و تقویه امعاء و نوشیدن شراب کهنه
و صرف و تناول اطریفل و سنجرنیا و معجون حب الغار قولنج مرضی است در معاء
قولون که با آن خروج ثفل و فضلات دشوار باشد و حدوث قولنج حقیقی در معاء غلاظ بود خصوصا
قولون و فرق میان مغص و قولنج آن است که وجع مغص بکال الذاعت اگر سبب آن خلط بورقی یا مراری
باشد و با آن نمی نیست و بعد از آن بیک ساعت یا دو ساعت طبیعت منطلق میشود اگر صاحب آن
کرم باشد و اسبابی متقدمه مثل تخمه و سقوط شهوة و تناول بقول و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه
بر آن شاهد باشد و فرق میان وجع کلیه آن است که وجع کلیه بحقنه و خروج ثفل و ریح بر تخفیف
نیابد بلکه حقنه بسبب مزاحمت و انضغاط مضر بود و با آن علامات اورام کلیه یا دمل یا احتباس
یا قلت آن باشد و وجع از موضع کلیه ابتدا و در نشود و صغیر و مایل بخلف بود و وجع قولنج منبسط
کرده و منتقل بفوق و یمین و یسار شود و اشد بود بحیثیتی که منتاذی بغشی و عرق بارد گردد
و بحقنه و خروج ریح و ثفل تخفیف یابد و فرق میان قولنج و وجع رحم و کبد و طحال و معده
بموضع و تقدم وجع و سایر اوجاع اعراض امراض اعضا مذکوره و فرق میان قولنج
و وجع دیدان آنست که وجع دیدان اندک باشد و موضعش بحسب انتقال دیدان مختلف شود
و با آن احیانا خروج دود بود و قولنج به پنج نوع است بلغمی و ریحی و ودی و التوایی و ثفلی
سبب قولنج بلغمی احتباس بلغم غلیظ زجاجی مختلط بثفل است در امعاء که بواسطه غلظت و برودت

اثقال از خروج امساک نماید شدت وجع و عدم اشتغال و تقدم تخمه و تناول
طعام غلیظه و سقوط شهوت و ثقل و شدت احتباس و خروج بلغم غلیظ لزج با ثقل قبل از حدوث
قولنج و قلت خروج براز است الاّ منع غذا است و استعمال اشیا ملینه مسهله معموله
از شیر خشت و تخم حنظل و بوره و انزروت و نمک و شکر سرخ پس اگر طبیعت منطلق نشود حقنه
قویه بحسب قوت و سبب شدت اعراض عمل نمایند و بعد از تلیین طبیعت جوارش‌ها مسهله مثل جوارش
شهریاران و تمری و امثال اینها تناول نمایند و اگر با آن قی و غثیان باشد سکنجبین
ایارج فیقرا نوشند و کمادات مسخنه مرکبه از تخم کرفس و نانخواه و کاه و سبوس حلبه
و ادهان حاره مثل روغن قسط و روغن شبت و روغن سداب و روغن بید انجیر و امثال آن که در آنها بابونه
و اکلیل الملک و شبت و فیجکو و حک و کرنب تمام و عنب الثعلب جوشانیده باشند استعمال
استعمال کنند و سبب قولنج ریحی احتباس ریح غلیظ است اگر در میان حرد و طبقات امعا گرد یا
غلظه و کثافت جرم امعا در عرض و سطوح متخلل نشود و امعا را متمدد سازد چنانچه
مریض پندارد که امعا او را به جوالدوز سوراخ کنند تقدم قراقر و نفخ و اشتغال
و خروج جشا و عدم ثقل و حدوث آن بعد از تناول اغذیه و اطعمه رطبه و اطعمه غلیظه بارده
و ابول نفاخ و کثرت شرب آب سرد و شراب ممزوج بود و گاه باشد که با آن لینت
طبیعت بود و خلط غلیظ مندفع شود لیکن سبب احتباس ریح غلیظ منتفع نباشد
و باشد که شود در مواضع انتفاخ بحس بصر با تجسس محسوس شود ترک آب و غذا است
چندانکه توانند و استعمال اشیا فالکاسره ریح معموله از بوره و مقل و جاوشیر و تخم سداب و چند بیدستر
و شحم حنظل و شکر سرخ و حقنه مرکبه از طبیخ سداب و تمام و بابونه و قیصوم و مرزنگوش و تخم
کرفس و رازیانه و شبت و سبعلایح و زیره و قرطم و نانخواه و انجیر با عسل و بعد از آن استعمال

حقنه مسهله استعمال معموله از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و سداب و نانخواه و شونیز و کمون
با روغن زیتون و جندبیدستر و تکمید بکمادات مسخنه و تدهین با دهان حاره ریحی مثل سداب و شبت و یاسمین
و غار و دبن و دهان مجمر با آتش بر شکم و خواب بسا النه که موضع ریح و نوشیدن شراب کهنه و فلافلی
و مثرودیطوس و سنجرنیا و تریاق فاروق و امثال اینها و اگر احتلاف نشود جوارش نانخواه و شهریاران
بنوشند و گاه باشد که سبب حدوث قولنج و ریحی انصباب سودا بود به شکم که بواسطه ضعف معده و قصور هضم شکم
منتفخ گردد چنانچه در مالیخولیا مراقی مبتلا حموضت جشا است و انتفاخ شکم بیکدفعه
و عدم وجع شدید تجرع آب گرم محکم در آن کمون و کرویا جوشانیده باشند و تکمید بطبیخ
قویه و سداب و جعده و صعتر و شونیز با سرکه کهنه و استعمال اشیا فات و ادهان مذکوره و حقنه که
در آن بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس باشد و در حالت صحت مطبوخ افتیمون و نطایران
و حمام و ترطیب بدن و تناول اغذیه دسمه و اشربه حلوه سبب اکثری قولنج و رمی ورم حار است
در موضع امعا که مکان را تنگ سازد و مانع خروج ریح و ثفل گردد حمی حاده
و وجع شدید ممتد ثابت در یک موضع و ثقل و قی صفرا و امتلاء عروق و ضربان و حمره لون
و تهیج عین و احتباس بول و شدت عطش و التهاب و حدوث آن اندک اندک بود
فصد باسلیق یا صافن و اخراج دم بقدر حاجت اگر سن و قوه و حالت مقتضی آن باشد
و ضماد خرفه و صبر و قلیل کافور و سرکه بر موضع وجع در زمان ابتدا و تقمیل ضماد ملینه
و محلله مرکبه از بنفشه و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ عنب الثعلب و اکلیل الملک و بابونه
با موم و روغن بابونه و روغن کتان بحسب حرارت و دم و قلت آن بعد از زمان
تزید و تدهین با دهان فاتره و تطلیل بمیاه حارة بالفعل و تلیین طبیعت بشرب بنفشه
و شیرخشت و فلوس خیارشنبر با روغن بادام و استعمال حقنه معموله از طبیخ تخالة و عنب الثعلب

و جو کوفته و حلبه و تخم کتان و بابونه و خطمی و خبازی و بنفشه و عناب با فلوس خیارشنبر و آب جیند
و روغن بنفشه و بادام و غذا ماء الشعیر با مغز بادام و اگر سبب این ورم بارد بلغمی بود لیکن
نادر و قلیل الوقوع باشد تقدم تناول لحوم غلیظ و فواکه و بقول بارده رطبه و لبنیات و لحم
و انتفاخ بلغمی بر آن است استعمال اضمده متخذه از قیصوم و شبت و بابونه و اکلیل الملک
و سایر محللات ورام بارده و سبب قولنج التوائی التواء امعا بسبب ریحی شدید که او را باید و ورم
بپیچد و با فتق که موجب اندفاع معا بر نواحی ارببه و خصیه گردد آنست که بواسطه حرکت عنیفه
مثل جستن و کشتی گرفتن و چیزهای گران بردن یا از بلندی افتادن یا سببی دیگر شدید بیکدفعه
حادث شود وجع مستقل نشود از موضعی بموضعی چنانچه در ریحی و زیاده نگردد چنانچه در ثقلی بلکه
در احوال خود متشابه باشد و باشد که مراق منتو شود که پیش از آن عظم ظاهر بود التوایی
آنست که بیمار را بجنبانند و شکم او را بر فوق بمالند تا امعا بجای خود رود و اگر بدین معالجه شکل
خود باز نگردد پاهای او را بر ریسمانی محکم بربندند و برکشند و بجنبانند تا بجای خود رود و درد
ساکن شود و اگر بدین نیز معالجه نشود مریض را بگو قبه زیبق غیر مقتول بدهند و بفرمایند تا زیبق
بیرون آید و باید که قبل از نوشیدن زیبق و بعد از آن شوربای جو بنوشند و چند روز
بدین غذا اقتصار کنند و اگر زیبق بیرون نیاید بعد بعضی سرنگون بیاویزند تا زیبق
از گلو بدر آید فتقی آنست که مریض را بر پشت بخوابانند و دست بر موضع فتق نهند
تا قوت کنند که معا بجای خود رود و اگر بجای خود نرود پاهای او را بر دارند چنانچه
پشت و سر شیب و شکم در کوه باشد و حرکات مختلفه متحرک سازند و دست بر آن موضع نهادن
تا بجای خود رود و محکم بر بندند و چنان بخوابانند که پشت او دو ونشود و بر آن شکل چند روز بگذارند
و باید که در آن محل معا او خالی باشد تا باسانی بجای خود رود و اولی آنست که اول قی نماید

پس شیافی استعمال کنند که معا از ثقل و باد خالی گردد بعد از آن بعلاج فتق مشغول شوند
و اگر بعد از معالجه فتق و قولنج اعراض آن بحال خود باشد علاجش بطریق قولنج ثقلی و ریحی باید کرد
و باقی علاج فتق در موضع خود مذکور خواهد شد و سبب قولنج ثفلی تناول اطعمه یابسه مثل برنج
و جاورس و نان خشک یا قلت تناول اطعمه یا حرارت امعا یا یبوست آن یا ذهاب حس آن یا کثرت بول
و یا کثرت تحلیل رطوبات بواسطه تحلل بدن یا حرارت هوا و کثرت تعب مطلوب آن ثقل شدید
و عدم انتقال وجع و وجود اسباب مذکوره قبل از حدوث آن الم نوشیدن آبکامه و روغن بادام
گرم کرده یا مرقه خروس پیر و انبذ یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و مغز خیارشنبر با روغن
بادام پس استعمال حقنه لینه معموله از طبیخ بنفشه و خطمی و نخود و سپستان و قرطم و حلبه و تخالة و ابارج
چغندر و آبکامه و شکر سرخ و مغز خیارشنبر و روغن کنجد بعد از آن که زوال قولنج شود بعلاج
سبب مشغول شوند بعد از معرفت آن بعلاماتش مثلاً اگر بسبب یبوست اغذیه یا قلت مقدار آن بود
تقدم سبب استعمال آن بحسب ضد آن بود در کمیت و کیفیت و اگر بسبب حرارت امعا بود جفاف
لسان و عطش و التهاب در ناحیه قد و یبوست آن و نتن براز و سواد آن مایل بابتدا حرقت و درد
بیبوست ثقل قبل از قولنج نوشیدن شراب بنفشه و لعاب بزرقطونا و قند با روغن بادام
و آب عنب الثعلب با مغز خیارشنبر و فواکه بارده رطبه مثل آلو و زردآلو و ماء الشعیر با اسفاناخ
و اغذیه دسمه بارده و دخول حمام و اگر بسبب یبوست امعا باشد همین علامات است لیکن
التهاب نبود و سواد براز است همان علاج آورده‌اند حسن امعا بود
آنست که اغذیه حریف تقاضا بقیام ننماید و در بعضی احیان حرکت حاده نکند و اخراج ثفل
نماید شکم او ممتنع نشود و با آن وجع معتد به نباشد تناول تریاق فاروق و مثرودیطوس
و دیطوس و فنداذیقون و حندقوق و شراب کهنه است و استعمال ادهان مقویه امعا مثل

روغن قسط و بید انجیر و اگر سبب کثرت ادرار بول بود آنست که بعد از ادرار کثیر
حادث شود نوشیدن [illegible] و ثمر هندی و مغز خیار چنبر و حلوای مرکب از نشاسته
و روغن گاو [illegible] و شراب بنفشه و انجیر و شکر سرخ در روغن کنجد حل کرده و غذا به
دسمه سازند و اگر سبب تحلیل باد شد وجود اسباب التحلیل کردن موضع بارد سکنی
سازند و در آب سرد نشیند و موم روغنی معمول از ادهان مکثفه مثل روغن گل
و روغن مورد استعمال کنند و اغذیه دسمه تناول نمایند و واجبست اصحاب قولنج را
اجتناب از آب سرد و شراب ممزوج خصوصا بعد از تناول اغذیه غلیظه و بقول
فواکه بارده و نفاخه و قابضه خصوصا نان فطیر و گوشت گاو و هریسه و تتماج و کعک
و خیار و باقلا و ترب و امرود و سیب و زرشک و سماق و غوره و دیبا و بادام
و گردگان و سکر و فقاع و کشک و پنیر و جمیع لبنیات و اجبن [illegible] نافع است
قولنج را معجون زبل الذئب نفعی عجیب و نشستن بر پوست گرگ و خواب کردن بر پوست گرگ
و تناول روده او خشک کرده و مرق [illegible] و مرق خروس پیر و اینکه شکم او را
افزون و شبت و بسفایج و کرویا و انیسون و [illegible] و سداب و فلفل و سیر پر کرده
باشند معجونی که قولنج ریحی و ثقلی و بلغمی را نافع باشد سکنبینج و جند بیدستر
و تخم کرفس از هریک جزوی سقمونیا نیم جزو سکنبینج را در عسل و سقمونیا را در روغن
بادام حل کنند و ادویه دیگر را کوفته و بیخته با آن ممزوج سازند شربتی یک مثقال
تا [illegible] مثقال ضمادی که طبع را نرم سازد و قولنج را نافع باشد شونیز و میویزج
کوفته با زهره گاو و بر حوالی ناف ضماد کنند ضمادی دیگر علک البطم شش درم
تربد [illegible] میویزج و عاقرقرحا و مرزنگوش و حب الغار و تخم انجره و [illegible] و شحم حنظل

از هریک

از هریک یک درم و نیم سقمونیا چهار درم کوفته و بیخته با زهره گاو [illegible] و بر حوالی
ناف ضماد سازند حقنه که قولنج بلغمی و ریحی و ثقلی را بگشاید تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و تخم شبت از هریک چهار درم بجوشانند و صاف کرده هفت درم
بوره ارمنی و ده درم شکر سرخ بگدازند و با ده درم روغن کنجد حقنه سازند
و اگر هفت درم [illegible] باشد در حال قولنج بلغمی و ریحی را بگشاید شیافی نافع بوره
ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم شکر سرخ پانزده درم شیاف سازند
هریک بدرازی چهار انگشت مضموم و اگر [illegible] را بدرازی شیاف [illegible] باشد
و استعمال نمایند نافع باشد و ایلاوس نوعی از قولنج است اگر در امعا دقاق حادث شود
بسبب اسباب قولنج و این مرض قلیل البرء زیرا که طبیعت بسبب فساد معده و امعا قبول ادویه
ماکول نکند و حقنه و شیاف بموضع علت نرسد مطلق آن آنست که وجع در بالای
ناف بود و مطلقا چیزی از سفل بیرون نرود و حقنه منفع نشود و هر چه بخورد
قی کند و باشد که ثفل بیرون آید و [illegible] شود و باشد که جمیع بدن [illegible]
شود و علامات اسباب آن مثل علامات انواع قولنج لیکن اشد از آن باشد قریب
بعلاج قولنج است لیکن اقوی از آن و مشروبات انفع از حقنه و حمولات و حقنه معین
مشروبات است خواه مقدم از آن باشد و خواه مؤخر و هر کدام را که مقدم دارند دیگر اضعف از آن
باید معجونی که فی الحال [illegible] قولنج بگشاید و ایلاوس را نافع باشد مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و فلفل و جوزبوا از هریک یک درم سقمونیا شش درم کوفته و بیخته با نبات
در آب شیرین [illegible] شربتی از یک درم تا دو درم بدهند سبب تولد
دیدان رطوبت غلیظه بلغمیه است که بسبب طول لبث در امعا متعفن شده باشد و حرارت غریبه ضعیف

در آن عمل کرده کرم متولد گردد و آن بر سه نوع است طوال و عراض و صغار اما طوال که آن را حیات خوانند
مادۀ آن رطوبتی است که متفرق و منقسم نشود و بسبب [illegible] منقطع نگردد و بمرور [illegible] و تولد آن
در امعاء دقاق بود [illegible] معده [illegible] و سقوط شهوت و [illegible] طعام و [illegible]
و گاه باشد که بسبب [illegible] قلب و دماغ سعال یابس و اختلاف نبض و خفقان و صرع و تشنج حادث گردد و باشد
که سبب [illegible] قولنج و [illegible] و شهوت کلبی و استسقا گردد استفراغ بلغم و قتل
و اخراج دود [illegible] مثل برنگ کابلی و درمنه ترکی و [illegible] هندی و [illegible]
[illegible] و حب النیل و قسط تلخ و ترید و مغز بادام تلخ و فراسیون و فرحامانا و [illegible]
و افتیمون و قرطم و بسفایج و کمافیطوس و قنطوریون و مشکطرامشیع و رازیانه و تخم کشوث
و سیر و صعتر و تخم گندنا و افسنتین و زیره بریان کرده و بیخ انجدان [illegible]
و انیسون و تخم کرفس و [illegible] و شونیز و [illegible] و کاسنی و برگ شفتالو و پوست درخت [illegible] و باید
که مریض چهار روز [illegible] هر روز بناشتا [illegible] درم شیر با ده درم شکر سرخ بیاشامد و غذا [illegible]
باشد و قرطم و صعتر و دارچینی بنوشد و صباح روز پنجم بعد از [illegible] جوع [illegible]
کباب بکند و [illegible] و ادویه مذکوره را کوفته بعد از احتیاج با شیر و شکر ممزوج ساخته یکبار بیاشامد
چنانچه [illegible] بشام [illegible] نرسد و بعد از آن چندانکه تواند حرکت کند و صبر نماید تا آخر روز
اگر دیدان مندفع شود فبها و الا [illegible] بنوشد و [illegible] تخم کرفس [illegible]
و کشنیز خشک [illegible] آب [illegible] یا آب گرم [illegible] دفع کند و اگر [illegible] اسهال باشد [illegible]
قابضه [illegible] مثل سماق [illegible] و تخم [illegible] و عصارۀ لسان الحمل و کشنیز خشک و مورد
و فوفل با دوغ یا آب گرم بنوشد و [illegible] باشد عظیم النفع است و گویند کرم را بکشد و باسهال
بیرون آورد و واجبست اجتناب از تخمه و ضعف هضم و اغذیه لزجه مثل گندم و لوبیا و باقلا و گوشت

خام و کباب

خام و کباب و هریسه و کله پاچه و ماست و شیر تازه و جمیع لبنیات و بقول و فواکه رطبه و از اغتسال بآب گرم
بعد از طعام و جماع بر امتلاء و حمام بعد از اکل و اما [illegible] که آن را حب القرع گویند ماده آن
رطوبتی که منقسم شود بسبب [illegible] لیکن [illegible] انقسام ماده صغار و تولد آن در امعا
غلاظ بود و این نوع بدترین انواع است کثرة شهوت و عدم سیری از طعام و ضعف قوه و [illegible]
[illegible] جوع و خروج آن احیانا از ثفل [illegible]
شفتین در خواب و [illegible] و صفرت لون از علامات مشترکه است علاج طوال [illegible] لیکن قوی
از آن و ادویه مخصوص آن برنگ کابلی و [illegible] قسط تلخ و پوست درخت توت و قنبیل و تخم
حنظل و عصارۀ [illegible] و طبیخ پوست [illegible] معجونی که دیدان را دفع کند درمنه
ترکی ترمس از هریک یک درم [illegible] چهار درم شکطرامشیع سه درم با عسل معجون سازند شربتی
[illegible] کرده گان دوای دیگر [illegible] برنگ کابلی مغز کرده گان از هریک ده درم مجموع کوفته
در [illegible] دوائی دیگر شحم حنظل [illegible] از هریک دو دانگ کوفته با زهره گاو
سرشته بلع نمایند دوائی دیگر [illegible] حب القرع برنگ کابلی سه درم تربد سفید
دو درم قنبیل یک درم نمک هندی نیم درم [illegible] معجون سازند ضمادی
که کرم را بکشد و باسهال بیرون آورد صبر و افسنتین و شحم حنظل و [illegible] با زهره
گاو ضماد سازند طلائی که اطفال را نافع است درمنه ترکی و [illegible] از هریک
نیم درم کوفته با آب برگ شفتالو بر حوالی ناف طلا کنند و اما صغار که [illegible] متولد
در [illegible] ماده آن رطوبتی که بسبب کثرت [illegible] مرور ثفل منقسم و متفرق گردد و تولد
در معا مستقیم بود و اطفال را بیشتر حادث شود حکه و دغدغه مقعد و خروج آن با براز
[illegible] معالجه حقنه معموله از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و [illegible]

وقنطوريون با ابكامه ودروغن مغز استخوان شفتالو وقنطوريون با ابكامه وآب عدس بازهم مخلفات كه وصله كوشت ضرب نمك سودرا بر بيماري بزند ودر معقد حسا كرمي نهند وساعتى بكذارند تا كرمي ان بواسطه حرص بران جمع شونه پس آن كوشت را بيرون كشند وباز اعاده ان كنند تا نقا تمام حاصل شود والله الشافى

وآن مشتمل بر چهار باب

اورام مقعد اكثر عارض مى شود صفراوى يا دموى

باشد وحدوث آن اغلب بعد از شقاق يا قروح مقعد يا معالجه بواسير بقطع يا بداء حار بود

حمى حاده ووجع شديد وخوف تشنج ورعاش فصد باسليق است

يا صافن وتليين طبع بشراب بنفشه ومغز خيار چنبر وتضميد موضع بر بنفشه وكل خطمى وعدس وعنب الثعلب وخبازى پخته با روغن كل وبنهادن مرهم سفيداج ايام همى كه سوزش

وروغن كل بزرده تخم مرغ وآب كشنيز تازه درهاون سرب ساخته بران واكر ورم از زمان قبل باشد كه جمع مده خواهد كرد وتحلل نخواهد شد انتظار نضج نكشند بلكه بشكافند تا ماده ميل

بعقود نكند وناصور كردد علاج قروح مقعد تجفيفات قويه مثل ابار محرق ومرداسنج وبرك سماق وبرك مورد ومرهم اسفيداج ومرهم زنكار واكر وجع شديد بود تخدير حسن آن با بنج

وما نند آن كنند سبب شقاق مقعد يا حرارت ويبوست است يا دم حاد باشد ويبوست وغلظت ثفل يا بواسير يا قوة اندفاع دم بعروق مقعد تعديل مزاج است ومعالجه دم بواسير

تسكين حركت دم وتليين طبيعت بمثل شراب بنفشه وترنجبين ولعاب بزر قطونا وتناول اغذيه مبرده مرطبه واستعمال مرهم شادنج ومرهم كافورى ومرهم مقل معمول از مقل وكوهان شتر

تازه وپيه بط وموم سفيد وروغن كل ونشستن در آبى كه در آن عنب الثعلب وعدس وكل سرخ وجو كوفته جوشانيده باشند واجتناب از نوشيدن آب سرد وجميع اشياء

قابضه

قابضه واكر با آن سيلان بود قرص كهربا وقرص كلنار واشال اينها با آب بنوشند ودر آبى كه در آن مازو ومورد وكلنار وپوست انار وكل سرخ وجوز السرو وثمره طرفا جوشانيده باشند بنشينند ودر وراث مركبه او ودع سوخته وفتاركند وغبار

آسيا وسرمه بر آن افشانند وسبب حكه مقعد يا ديدان صغار است يا مقدمه بواسير يا اخلاط مرار يه بورقيه قتل ديدان اكر سبب ديدان صغار باشد

والا فصد باسليق وحجامت عصعص وتنقيه بدن واصلاح دم با غذيه مبرده مرطبه ومالش روغن كل با سركه بر مقعد جهت حكه مقعد مقل يا روغن مغز استخوان زرد الو وكرد كان با پوست سوخته وصبر سقوطرى وزهره كاو وروغن كل وسركه

ضماد سازند استرخاء مقعد آنست كه

خروج ثفل وريح بى اراده بود وسبب آن يا آفتى است كه بعضله ماسكه مقعد رسيده بواسطه قطع وفسخ عصب آن آنست كه بعد از ضربه وسقطه بر ظهر يا قطع بواسير بيكدفعه

حادث شود وان علاج ندارد يا برودت مزاج وتشنج عضله مذكوره است ماده رطب را آنست كه بتدريج حادث شود وبا آن علامات برودت مزاج باشد علاج قابض جنس

از استفراغ ماده رطبه وتبديل مزاج وتمريخ فقرات سفلى صلب با دهنهاى حاره مثل روغن قسط وروغن زنبق وناردين وخيرى وپلا بخير ونشستن در آبى

كه در آن ادويه قابضه مثل سنبل الطيب وقسط ومرو ابهل وجوز السرو وپوست انار واذخر ومورد وكل سرخ وجفت بلوط جوشانيده باشند وسبب خروج مقعد يا ورم يا ريت

نشستن در آبيست كه در آن مسكنات وجع ومرخيات ورم مثل بنفشه وخطمى وخبازى وپوست خشخاش وبابونه وبرك كرنب وشلغم وتخم كتان ومرهم جوشانيده باشند وتمريخ مقعد

بروغن شبت وروغن بابونه وموم سفيد باشد استرخاء عضله مقعد است بسبب كثرت رطوبت آنست كه چون دست بران نهند ببرون رود وسهولت باز كردد وبداخل رود آنست

كه او لا مقعد را بروغن كل چرب كنند پس ادويه قابضه مثل سفيداج آب زيره كلنار ومازو وشياف مرمر وجوز السرو واقاقيا وكندر ولحية التيس وودع سوخته وجوز السرو وجفت بلوط بقدر احتياج كوفته وبيخته بر آن افشانند واقتصار بر ثنا ولا غذيه وادويه

قابضه واجتناب از فواكه رطبه ولبنيات وحمام واجب است ونشستن در آبى كه در آن ادويه قابضه مقويه اعضا مثل مازو وكلنار وجفت بلوط ومورد وجوز السرو وعدس

وكل سرخ جوشانيده باشند نافع باشد بواسير زيادتى حادث در افواه عروق مقعد متولد از دم سوداوى غليظ وآن بر سه نوع است ثولوليه صلبه شبيه بثولول صغار وعنبيه مقرحه مستديره شبيه بدانه انكور سرخ وتوتيه رخوه بشكل توت يا دهن ليك

از آنها بيرون مى افتد خونى ومانده عميا باشد اولا استفراغ اخلاط سوداويه است بفصد باسليق ومابض وحجامت عصعص واصلاح حال كبد وطحال وتليين طبيعت بحب مقل

واطريفل مقل ملين ومانند اينها واصلاح دم با غذيه رطبه صالحة الكيموس مثل كوشت بره وجوجه مرغ فربه وزرده تخم مرغ نيم پخته وخاكينه با كندنا وپيازو روغن كاو ومثل روغن كنجد وروغن بادام وپيه بط وموميز وحلبه ومغز بادام وكردكان وپسته

ونارجيل وجلغوزه واجتناب از اغذيه حاره غليظه محرقه دم ومولده سودا خصوصا عسل وخرما وكوشت كاو وكوشت شكار وقديد وكرنب وعدس وسير وبادنجان واشال اينها وازشرب آب

وشراب صرف وسكر متواتر واز جلوس بسيار بر چيز سخت ومن كرمى كه صاحب اين علت در آن برآن كرده باشد پس اكر با آن وجع والم نباشد برك مورد وجوز السرو ودنبالان بادنجان وپوست

بيخ كبر

بيخ كبر وبيخ حنظل واشنان واشترغاز وبيخ سوسن وبيخ كرفس وزرد چوبه وخردل وبيخ حماض وانزروت وقنه وطرفا وتخم كندنا وبلادر ومرو وتخم حنظل وپوست مازو ومقل مفرد ومركب بقدر حاجت بر آتش پيك شير بخور سازند تا بمدت مديد ساقط كردد ويا قدرى پنبه بعصاره خربق

تازه تر كرده احتمال نمايد يا مقعد را بروغن زيتون چرب كنند واشنان سبز كوفته بر آن افشانند يا پنبه را با بهل تر سازند وشونيز سوخته كوفته بر آن افشانند واستعمال نمايند ويا كل بادنجان در سايه خشك كرده ويا مثل آن مغز بادام تلخ كوفته با روغن بنفشه طلا كنند

واكر خرما را با روغن زيتون بجوشانند ومادام روغن بر مانده بواسير مالند وبدان ادمان كنند قطع كند واكر سر ودم سوسمار هر دو بر زردرد بادورد داخل كرده وبنوشند بواسير را زايل كرداند ودبكر عود نكند واكر ماهى شور را نزديك آتش خشك كرده باشند ويا مثل

آن پنير خشك كوفته مخلوط سازند وبران بر زر كنند نافع باشد وغاكرد دنبال ماهى شور با شونيز كوفته از زرور عجيبة النفع است وكفته اند سوختن بادنجان را خاصيتى عجيب در بواسير باطن هست چون نيم درم از آن سحق كرده بروغن كوسفند سرشته پنبه را

بدان تر كنند ودر بر احتمال نمايند در شب يك احتياج بعادت آن نباشد واكر بواسير عميا وممتلى بود وازان چيزى بيرون نيايد وبا آن وجع باشد اولا

تليين اجسام ونشستن در آب كرم وتمريخ مقعد بروغن مغز شفتالو ومغز ساق كاو وكوهان شتر ومقل واستعمال شير بتفتيح بفصد صافن ومابض بعد از ان استعمال مفتحات افواه عروق مثل انكه پشم پاره را تر كرده بآب پياز خام وزهره كاو ومرطنيشا

استعمال كنند يا شياف از كيج كبوتر وميويزج وزهره كاو واستعمال كنند داين مفتحى قوليست واكر بسبب حدت ادويه وجع حادث شود پنبه پاره بروغن كل چرب كنند وبنهند

یا ادویه سکن وجع مثل خطمی و اکلیل الملک و بنفشه و نیلوفر و افیون و زعفران و تخم کتان
و زرده تخم مرغ و پیه مرغ و مقل و بعضی ابلیر و مغز ساق گاو و کوهان شتر و پیاز و روغن کاو تنها
بر مقعد ضماد سازند یا کندنا ناشسته را پاره پاره کنند و در پاتیلی افکنند و سر پاتیل را بپوشند
و بر آتش نرم بنهند تا بخار و تری خود بیرون دهد پس دهن کاو یا روغن مغز زرد آلوی تلخ
بریان کرده و زرده تخم مرغ اضافه نمایند و در هاون بمالند و ضماد سازند و اکر وجع شدید
بود مرهم سفید یا مرهم کافوری استعمال نمایند و اکر حرارت باشد اسکنجبین و مقل از هر یک
دو درم بیعه رطب بکدرم افیون و جند بیدستر از هر یک نیم درم روغن مغز زرد آلوی تلخ
پانزده درم ضماد کنند و اکر بواسیر را میبرد و از آن خون بیرون آید حبس نکنند زیرا که از
سیلان آن امان است از صرع و الم و جنون و مالیخولیا و وجع الورک و وجع کلیه
و صداع سوداوی و خفقان و حمره و سرطان و جرب و قوبی و جذام و ذات الجنب و داء
الثعلب و سرسام و اکثر امراض سوداوی و اکر خون معتاد را حبس کنند خوف از حدوث این امراض
و سل است قائم بود لیکن چون مفرط شود موجب ضعف و صفرت لون و استرخا و رکبه
و استیلاء خفقان کردد و خون سرخ صاف باشد و در آن شیافی باشد حبس باید کرد
بنوشیدن قرص کهربا با شراب انجبار و حب مقل و معجون خبث الحدید و مانند اینها و
نشستن در آبی که در آن کلنار و عفص و سرو و اقاقیا و شب و صمغ عربی و امثال آن
جوشانیده باشند نافع باشد حب مقل که خون بواسیر را دفع کند کهربا و ودع محرق
کلاه ... از هر یک دو درم هلیله سیاه و بلیله از هر یک پنج درم تخم کندنا سه درم مقل
ده درم مقل را در آب کندنا ناشسته حل سازند و سایر ادویه را کوفته و بیخته
بدان بسرشند و حبها سازند شربتی سه درم با آب کندنا شیاف کرمانی خاصیت

دارند هم چنین

دارند صبر کندر دم الاخوین کلنار شب اما میثا کوفته و بیخته خانه عنکبوت یا پشم خرکوش و سفیده
تخم مرغ نرکس و بدان بیالایند استعمال نمایند و علاج قامار ... قطع آنها بانکه بنهادن دواء
حاد مثل ... و ... و فلدیفون و مانند آن بوان تا ساقط شود و لیکن تمام آنها
بواسیر را قطع کردن جایز نیست بلکه صواب آنست که یکی را قطع کنند و باقی را بکذارند
و بعد از صحالجراحت بقطع و علاج آن مشغول شوند و همچنین تا یکی باقی ماند
که از آن تا خون فاسد از آن روان شود و منتهی بامراض مذکوره نشود و اکر بعد
از زوال آن حرقت و وجع باشد موم روغن معمول از پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق کاو
و کوهان شتر و روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کتیرا و خطمی کوفته استعمال
نمایند یا مان سفید کوفته با زرده تخم مرغ و اندکی افیون ضماد سازند و ریح البواسیر
ریحیست غلیظ عسر التحلیل موجب وجع در حوالی کلیه و خاصره و علامتش آنست که کاهی
بظهر و شراسیف و کتف صاعد شود و کاهی بخصیتین و قضیب و عانه و حوالی مقعد نازل
کردد و با آن تکسر اعضا و درد مفاصل و ضعف باه و ثقل اعضا بعد از نوم بود و کاه
قبض طبیعت باشد و کاه لین بی سببی از اسباب آن و این و باشد که با آن صداع و دوار
و خفقان نیز بود تنقیه سوداست و نوشیدن جوارشات کاسر ریح و اجتناب
و مواظبت از اغذیه غلیظ سوداوی و فواکه رطبه نفاخه و آب سرد و استعمال
ریاضت سوداوی و حمام و مالیدن دوائی که ریاح بواسیر و درد کرده نافع باشد
زنجبیل ده درم هلیله سیاه بلیله شطرج عاقرقرحا نوشادر فلفل تخم کندنا مقل
مساوی مقل را در مویز آب حل کنند و ادویه دیکر را کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی
دو درم تا سه درم با آب کندنا نافع باشد والله الشافی

وآن قرحیست خبیثه و غائره حادث در مقعد نزدیک معا مستقیم که از آن ریم و زردآب
روان شود با درد و نوع آن نافذ کرد آن و بر از ... راه پیدا آید و چون میل را در آن کنند
تا جای دیکر نفوذ کند و غیر نافذ که بر خلاف این بود نافذ را باید یا بنهادن ادویه
حاده بران تا کوشت فاسد فانی شود و کوشت صحیح بروید لیکن در وی معالجه
مخاطره است غیر نافذ آنست که و لا بفشارند تا آنچه در وان باشد بیرون آید و سوراخ را
بر زرد روی معمول از صبر و قشار کنند و مروایر سا و اندروت و کرشته و توتیه و جاوشیر
و دم الاخوین کوفته و بیخته سازند یا هر صباح و مسا از صبر و کهربا و صلایه کرده
پر کنند یا پنبه کهنه بر سر شلی پیچیده بر تقیع صمغ عربی تر کنند و بر ذرور مرکب
از صبر و کندر و اندروت و دم الاخوین و سرسر و شب یمانی و کلنار و اندکی زنکار
بکردانند و بقعر ناصور فرستند و مثل را بر کشند و پنبه را باز رو نکذارند و اکر
میل در اندرون نرود و دره و اد ماء العسل حل سازند و هر روز صباح و مسا
چند قطره از آن بچکانند تا خشک شود **مقاله شانزدهم در امراض کلیه و مثانه و** آن مشتمل
بر هیجده باب است سبب سوء المزاج کلیه اشارت نمایند یا بواد و بد ...
و خواب بر بستر سرد و دو ... واستعمال ریاضت یا غلبه دم و صفرا عطش
شدید و حرقت موضع کلیه و کثرة شهوة باه و سرعت نبض و ناریه قاروره فصد
و تلیین طبیعت و استفراغ صفرا بنقیع که ماده باشد و اسراحت و ترک ریاضت و نوشیدن
اشربه و ادویه بارده مثل شراب بنفشه و نارشیرین و خشخاش و سیب و به و ریباس و قرص
طباشیر ملین و قرص کافوری و شیره تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و دوغ کاو و شیر بزو ماء
الشعیر و کله و آبغوره با روغن کل و استعمال حقنه معمول از آب خیار و خرفه و عنب الثعلب

و روغن کل

و روغن کل و ضماد اضمد بارده مثل ضماد مرکب از کل سرخ و برک مورد و اقاقیا
و کلنار و صندل و عصا الحیة التیس یا آب برک تاک یا برک مورد یا آب کاهو بر موضع
کلیه و کافور را در تبرید کلیه تاثیری عظیم است لیکن افراط در تبرید کلیه مبطل فعل
اوست و مقطع باه بود و سبب سوء المزاج بارد تناول اغذیه و ادویه بارده و آشامیدن
آب سرد خصوصا بعد از حمام و ریاضت و خواب بر زمین سرد و بستر کتان یا غلبه بلغم
قلت عطش و نقصان شهوة باه و ضعف ظهر و بیاض و غلظت بول
استفراغ بلغم اکر غالب باشد بقی و تسخین کلیه بعسل و کونی که اجزاء آن لایک
مثلا کرم باشد و پسته و نارجیل و فندق و جوز و حب الصنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم
و حب الفلفل و مویز و انجیر و نخود آب و قلیه جوانمرغ و کنجشک و کبک و طیهو و کبوتر
با دارچینی و زیره کرویا و شلغم و تدهین موضع کلیه بروغن قسط و زنبق و جوز و بادام
تلخ و حبة الخضرا و قسط و استعمال حقنه حاده معمول از طبیخ حلبه و شبت و قرطم
با روغن دنبه و ادهان مذکوره و اجتناب از فواکه رطبه و اشیاء حامضه و لبنیات
نافع باشد سبب آن یا سوء المزاج است با کثرة جماع و یا کثرة استفراغ
مسهلا یا مدر است کثرة ادرار بول و بیاض آن و وجع لین در صلب لاغری
بدن و قلة شهوة باه نوشیدن دواء الترنجبین و توسیع در اغذیه و ازالة
سبب تناول لبوب مثل مغز بادام و نارجیل و فندق و پسته و حبة الخضرا با قند و هریسه
و باچه و زرده تخم مرغ و حلوائی که در آن خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار
باشد و شحوم مثل مرغ و بط و سبز کرده و بزان و شحم کرده آن را از پانیز و اندکی
زنجبیل و لبوب مذکوره باشد قبل از مزاره فعل از آن و استعمال حقنه مسمنه کلیه

معمول از طبیخ کله بره و گندم و نخود و لوبیا و باقلا و روغن کنجد و قرطم و جبن الخضرا

باشد و هریسه و مغز ساق گاو و شیر نافع باشد   سبب آن یا هزال

کلیه است یا سوء المزاج یا اتساع مجاری کلیه بسبب کثرة جماع یا کثرة استعمال مدرات

یا تعب سواری و پیاده رفتن بسیار و ریاضت و حرکت با صدمه و ضربه واقعه بر آن

آنچه سبب آن هزال کلیه و سوء المزاج است علامات و معالجات او مذکور شد و آنچه سبب اتساع

مجاری کلیه و سستی گوشت و شکمان ضعف حقیقی است   بول غسالی شبیه بآبی که

در آن گوشت تازه شسته باشند و قلت شهوة طعام و باه و ضعف بصر و صداع و قلة

بول است یا عدم وجع در صلب و مادام باکر باآن وجع باشد   الا منع سبب موجب آنست

و استراحت و ترک استحمام بسیار و تقویت کلیه با غذیه مغریه قابضه لزجه مثل پاچه

و کله و هریسه و گرده گوسفند یا حموضات مثل سماق و غوره و زرده تخم مرغ با گرده

و شیر میش و گاو میش یا گل ارمنی و نان شخم با سماق یا پی از ریانر و با شربت مثل

شراب سیب و به و حب الآس و طین و ریباس با گل ارمنی و صمغ عربی و بر فواکه مثل زعرور

و امرود و خرما قبل معاجین مثل ابحوب و معجون و فلاسفه و استعمال حقنه ممسک

مسمن مذکوره و اضمده مرکبه از گل سرخ و [illegible] و خرنوب و آرد جو و برگ سماق و عصا الراعی [illegible]

و گل ارمنی و خرنوب و برگ مورد با آب سیب یا آب مورد و امثال آن   سبب آن

یا ضعف کلیه است یا ورم یا حصا یا قرحه یا ریح غلیظ در کلیه و حوالی آن آنچه سبب آن ضعف

کلیه است علامات و معالجات آن مذکور شد و آنچه سبب آن ورم و حصا و قروح است مذکور خواهد شد

و آنچه سبب آن ریح غلیظ است در کلیه و حوالی آن   وجع و تمدد یا اشتعال و عدم

ثقل و علامات حصا و خفقان در خلا معده و هضم حدیث و ضعف هضم و سقوط شهوت

و غثیان

و غثیان تابع اوجاع کلیه   اجتناب از اغذیه نفاخه است و استعمال مدرات مخرجه ماده ریح

محلل ریاح مثل رازیانه و تخم کرفس و فودنج و تخم سداب و فنجنکشت با ماء العسل یا جلاب

بحسب مقتضای حال و تضمید با ضمادها از روغنها مثل زیره و برگ سداب و بابونه و شبت و تکمید

به نمک و خاکستر و سپوس و تدهین بروغن قسط و زنبق و خیری و سداب و استعمال اربعات معموله

از طبیخ بابونه و شبت و برگ کرنب و خطمی و سایر ادویه ملطفه مسکنه وجع جمیع اوجاع کلیه را

نافع بود   سبب آن ورم کلیه است لاجمیع بدن یا عضو شارک آن بجهت کثیر

و کیفیت یا بیج حصا یا الم ضربه یا احتباس بول و آن یا حار دموی یا صفراوی یا بارد بلغمی

یا صلب سوداوی آنچه حار است   حمی مختلطه یا برد اطراف و قشعریره یا التهاب و ثقل

در حوالی خاصره وقت انکباب بر روی و اضطجاع بر جانب صحیح و وجع قطن از جانب کلیه

علیله مایل بفوق نزدیک کبد اگر در جانب یمین باشد و مایل باسفل و نزدیک شانه

اگر در جانب یسار بود   اولا فصد باسلیق اگر دم غالب بعد پس تلیین طبیعت

بماء الشعیر و شراب بنفشه و لعاب بارده و ترنجبین و مغز خیار چنبر و تضمید

بصندل و شیاف مامیثا و خطمی و آرد جو و باقلا با آب عنب الثعلب و کاسنی

و کدو و روغن بنفشه و اجتناب از مسهلات قویه و مدرات و شراب [illegible]

و تناول لحوم و حلویات و حموضات و ملوحات و استعمال حمام و جماع و بعد از

مضی یک هفته که وجع اشتداد نیافته باشد و ثقل زیاد گشته و ورم بجمع و انحلال نیافته

از ماده بمیره با علامات [illegible] استعمال اضمده منضجه [illegible] مثل ضماد مرکب از بابونه

و اکلیل الملک و خطمی و حلبه و تخم کتان و شبت و آرد جو و برگ کرنب با انجیر و روغن

کنجد و نطولات که در آن ادویه منضجه مثل اکلیل الملک و خطمی و تخم کتان و شبت

و حلبه و نخاله و بنفشه جوشانیده باشد و بعد از نضج تام و سکون وجع و زوال حمی و بقاء ثقل

در ضمادات اشیاء مجففه مثل دارچینی و سرگین کبوتر و کرسنه و گرد آسیا زیاده کنند

و چون منفجر شود و مدّه از طریق بول بیرون آید بنادق البزور و بزرها و شیرها مدره

مثل تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو و رازیانه با شراب بنفشه و شراب خشخاش

یا شیر خر با قند بدهند و بعد از نقاء مدّه ادویه ملحمه مثل تخم کتان و کاکنج و خشخاش

و نشاسته و گل ارمنی با شراب خشخاش استعمال نمایند تا مندمل شود و غذا ماش

مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناج نافع باشد و آنچه بارد بلغمی است

نفخ و وجع و عین و رطوبة نبض و بیاض و غلظ بول و رقت و برودت منی و ثقل

در قطن نزدیک خاصره بی وجع و التهاب و حمی بود و باین نوع شبیه بوجع قولنج

باشد و فرق در میان ایشان در باب قولنج مذکور شد   فصد است و تلیین

طبیعت بنوشیدن جلاب مرکب از آب و ادویه مدره مثل رازیانه و تخم کرفس و انیسون

و حسک و پرسیاوشان و هلیون با کلکل و تلوین خیار چنبر و استعمال حقنه معموله از طبیخ

بابونه و اکلیل الملک و شبت و سداب و برگ کرنب و حلبه و بسفایج با انجیر و مغز خیار چنبر

و روغن کنجد و نمک هندی و بوره ارمنی و تضمید با ضماد مسخن مثل بابونه و تمام و ورق

الغار و مرزنجوش و شبت و تخم کتان و [illegible] و حلبه و تخم خبازی و خطمی با آب رازیانه

و تدهین با دهنهای حاره مثل روغن قسط و حسک و نرگس و غذا نخود آب با شیره قرطم

و جوانه مرغ و آنچه صلب سوداوی است اکثر حدوث آن بعد از ورم حار یا بارد بود که لطیف

آن متحلل شده باشد و غلیظ مانده و اینها باستسقا منتهی گردد   ثقل شدید

با وجع قلیل و رقت و قلت بول و ضعف ساقین و هزال در کمین است

نوشیدن

نوشیدن بزورهای ملینه محلله مثل تخم کتان و [illegible] و حلبه و تخم خطمی و قرطم مخلوط با ادویه مدره

مثل تخم خیارین و تخم خربزه و تضمید قطن با ضماد محلله مرکب از بابونه و اکلیل الملک و تخم

کتان و حلبه و خطمی و مقل و اشق و پیه خرس و مغز ساق گاو و تدهین با دهنهای ملینه

مثل روغن بابونه و قرطم و زنبق و تنطیل بنطولات معموله از طبیخ بابونه و حسک و تخم کتان

و بنفشه و بسفایج و انجیر و حلبه   سبب آن فتح کلیه انصداع

و انقطاع عرق یا انفجار رمیله یا مروره داخله حادثه مراریه یا بواسیر یا قروح حصاة

وجع در قطن بی ثقل و تمدد و خروج مدّه و دم و قشور دران سفید و موضع

عانه بود   اولا تعدیل اخلاط و اما الذی عن مراریه و بواسیر و بعلامت مثل تناول

هندبا و خیار و خشخاش و سیب و به و امرود و انار مزمز و اجتناب از تناول ادویه

و اغذیه حریفه و مالحه و حامضه و شدیده الحلاوة و از کثرة حرکت و ریاضت و جماع و کثرة شراب

و اقتصار بر اغذیه صالحة الکیموس مثل زرده تخم مرغ نیم پخته و ماء الشعیر با [illegible]

و کدو و اسفاناج و شیر شیره و ماهی تازه و لبوب مثل مغز بادام بریان کرده و پسته

و فندق و چلغوزه و اخراج ساده و اما الذی عن قصد تلیین طبیعت و [illegible] اطراف

بعد از آن معالجه قرحه با اقراص و ادویه ملحمه و قروح مثل قرص کهربا و قرص خشخاش

با شراب بنفشه و مثل دم الاخوین و گل ارمنی و کاغذ سوخته و کندر با [illegible] مثل نشاسته و کثیرا

و صمغ عربی و با مدرات مثل تخم کاکنج و خطمی و گاه باشد که بسبب کثرت وجع احتیاج بجذب آن مثل

قرص کاکنج و غیر آن باشد   وجود کلیه عبارت از انجماد [illegible] صغار حادثه در آن و سبب آن

اخلاط حاره مره و [illegible] است   وجع و بول دم و مدّه و خروج قشور صغار و حکه

و دغدغه در موضع کلیه یا حس بود   اولا تنقیه بدن بفصد باسلیق یا صافن

وقی وحقنه لینه پس تبرید و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و بقول و فواکه رطبه و نوشیدن بنادق
البزور با شراب خشخاش یا شراب بنفشه والله الشافی — سبب فاعلی آن
حرارت ناریه خارج از اعتدال است و سبب مادی خلط غلیظ لزج که حرارت آن را طبخ ان کند و
منصلب و متحجر سازد خصوصا که این مزاجی واقع در میان مثانه و کلیه و ضیق باشد در
تجویف لطیف بول اندک اندک بیرون رود و غلیظ باقی ماند و متولد ریگ که گاهی که ماده آن غلیظ و لزج
کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و تولد حصاة کاهی که شیم کرم ماده بیشتر بود و غلظ و لزوجت او اشد
و اکثر بکلیه منتفث شود و بحرارت ناریه منعقد کردد و لایزال اندک اندک اضافه شود
وجع موضع کلیه و عسر بول و صفا و رقت قارورهٔ آن بعد از آن کدورت و غلظت و ثقل رملی مایل
بحمرت و صفرت و ثقل در قطن و تمدد جلد خصیه مریض بیدار مرکه چیزی از قطن او او بخترا است خاصه
در انکه بر آید و هرگاه او ثقل محسوس کردد در موضع کلیه درد پیدا شود و گاه باشد که درد خصیه
که بجاری کلیه علی الیه بود الم حادث شود و در زجل موازی آن وجع با یاخذ و باشد که بوجع قولنج
مشتبه شود و فرق میان هردو در باب قولنج مذکور شد — اولا قطع ماده و منع تولد آن بقطع
سبب آن بقی و حقنه معتدل و مسهلات ضعیفه و باجتناب از امتلا و از شناو لا اغذیه غلیظه
همچو شیر تازه و جمیع لبنیات و مطجنات و حلویات لزجه و لحوم حیوان اکثر الحیوان فطیر و نان
و هریسه و پاچه و هر او رشته و شیر برنج و بریان و تخم مرغ تمام پخته و فواکه غلیظ مثل سیب
خام و شفتالو و امرود و از شراب غلیظ و آب کدر و بر تعدیل ماکول و اقتصار بر اغذیه لطیفه
سریعة الانهضام مثل قلیه کدو و زردهٔ تخم نیم پخته و نخود آب یخنی مرغ و تیهو و گوشت بزغاله
با دارچینی و هیل و کنکر و شیره قرطم و اسفاناج و تقویت معده و تجوید هضم و ریاضت معتدله
در وقت خلاء معده و تلیین طبیعت بطبیخ سپستان و انجیر و اصل السوس و خطمی یا ترنجبین و مغز

خیارچنبر

خیارچنبر و ادرار بول بادویهٔ مایله با اعتدال مثل تخم خیارین و کدو و هلیون و کاکنج و خسک و پرسیاوشان
و رازیانه و برگ کرفس و آب نخود و آب کنگر و تربد یا استعمال حمام و ابزن و خواب کردن بر بستر
کتان و در پیش طعام آب خربزه بعد از آن استعمال ادویه ملطفه غیر شدیدالحرارة مثل
خسک و افستین و کرفس و هلیون و کاکنج و رازیانه و کشوث و حرشف و پرسیاوشان
و کرنب و رطبه و حمص اسود و ذوقه و تخم خطمی و عنصل و سرکه و سکنجبین آن و بقل و عود بلسان
و حب البلسان و عصی الراعی و کرنب بری و کافیطوس و حسد و تخم ترب و بیخ ترب و سنگ زنبوری و
سداب بری و بوره ارمنی و سعد مصری و حجر الیهود و شکطرامشیع و باید کرد وقت ترکیب ادویه
مدره قوی مثل دج و نحو اا سارون و نانخواه و سیسالیوس و اذخر و فرمانا و ادویه
سریعة النفوذ مثل فلفل و دارچینی و فوتنج و ادویه مقویه بعضی مثل سنبل و سلیخه و جوز بوا
و زرنباد و تخم ملحک و کل سرخ و صندل و کلنار و رب فواکه قابضه و ادویه مسکنه
اوجاع و حافظ ادویه خصوصا حبوب کلیه چون تخم کتان و فندق و تخم خطمی و صمغ عربی و نشاسته
و صمغ حبن بحسب مقتضای حال و مزاج با آن ممزوج سازند و در وقت هیجان وجع اگر
دم غالب بود علاج آن بفصد کنند و استعمال حقنه لینه خیار کر طبیعت یابس بود و
استحمام و نشستن در آب آن مطبوخ از بابونه و شبت و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش
و کرفس و کرنب و رطبه و حلبه و قرطم و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه و برگ سمسم و بقلة الحمقا
و بعد از خروج از آن تدهین قطن با دهان حارة محلله مثل روغن شبت و بابونه
و زنبق و خسک و نرگس و خیری و اگر وجع شدید بود و مریض بیطاقت باشد فلونیا بنوشند
اگر وجع کلیه با ریح در آمیخته بسبب حرارت زیادتی الم کردد و بعد از نهر فتن آن بعلامات ادویه
کاسر ریح سداب و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و کرویا و شونیز و ماء العسل بنوشند و ضماد

سازند یا در حقنه استعمال کنند که حصاة در مجاری بایستد حقنه معمول از لعاب مرزنگوش لعاب
خطمی و بزرکتان و حلبه با روغن قرطم استعمال کنند و روغن بادام با مغز خیارچنبر نوشند
و مجمره را با سفل حصاة بنهند و بکشند تا حصاة از ایمان موضع منجذب سازند و بمثانه منجذب
گردانند و اگر در مجاری قضیب بماند قضیب را در آب گرم بنهند لعاب او ادهان بالند و در
احلیل چکانند تا بیرون آید و در آن روغن حجرالخضر او با نخود آب خوردن و حلوا ساختن
کرده را پاک سازد و بادام تلخ ما مسحوق سنگ را بریزاند و خربزه و خیار و انگور سفید
و انجیر تر و پسته و سرکه کبر و زیتون پرورده و شراب سفید و معجون حجرالیهود حصاة را نافع
بود و نوشیدن پنج درم بوشادمن با عسل رشته با آب ترب در شکستن حصاة را بیرون
آورد و دو درم سرگین کبوتر یا سرگین خروس از جغر و کوچک نیمه یا ساوات
نبات کرده و شامل از سنگ و ریگ پاک سازد و اگر فلفل و نمک اضافه آن کنند
و با طبیخ شکطرامشیع دهند نافع بود و گفته که اگر هیفده عدد کوفته را کوفته
هفت قرص سازند و در هفت روز بنوشند کرده و مثانه را از سنگ پاک سازد و نیم
مثقال تا یک مثقال ابگینه سفید شامی صحیح باده وارده مثقال آب گرم سنگ را
بریزاند و با بول بیرون آید و تناول مقدار یک معلقه خون تیس خشک کرده در وقت
سکون وجع با آب کرفس فعل عجیب کند و این عمل چنان باید که تیس چهار ساله را در اول تیر
عبث ذبح کنند و خون او اول و آخر او را بریزند و خون میانین را در ظرفی سفالین کنند تا بسته
شود و بعد از آن حلقه حلقه سازند و بر پشت غربال بنهند سر او را بپوشند و در آفتاب خشک کنند
و در وقت حاجت استعمال نمایند و گفته اند که خوردن سنگی که از کرده بیرون آید حصاة را نافع
بود و جالینوس گفته سزاوار آنست که در وقت صاحب حصاة انگشتری از آهن بدو دهد پای

ادموزه

اوموزه که مسمار آهن داشته باشد حصاة را مانند سنگ بباند تا بیرون آید بعد از آن
شولیدنی نیز دشوق — دوائی که سنگ را از کرده بیرون آورد تخم خربزه نانخواه تخم کرفس
سعد تخم ترب بذر کرنب تخم بادام تلخ مساوی شربتی دو درم با طبیخ پرسیاوشان
دوائی که سنگ در مثانه را بریزاند و همچو گل بیرون آورد خاکستر کرنب
نبطی و خاکستر پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد و حجرالیهود مساوی
شربتی یک ملعقه با شراب کهنه — دوائی دیگر جامع حب البلسان نوشیح بری حجر اسفنج تخم
خیارین بادروج خشک مساوی کوفته و بیخته شربتی یک ملعقه با چهار وقیه شراب بنوشند
دوائی دیگر مغز تخم خیار تخم کرفس کوهی سنبل دارچینی حب القلب از هریک یکدرم
عاقرقرحا و جند بیدستر و فرفیون از هریک چهار درم با سکنجبین و آب نخود سیاه
دواء دیگر که حصاة یا حرارت مزاج را نافع باشد تخم خیارین و تخم خربزه از هریک
دو درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون از هریک سه درم حب المحلب
چهار درم کوفته و بیخته شربتی سه درم با سکنجبین ساده یا بزوری و علاج ریگ کلی
مثل علاج حصاة است لیکن در معالجات آن ادویه حاره و مدرات قویه استعمال نباید
کرد — در حصاة مثانه اسباب تولد حصاة مثانه مثل اسباب تولد حصاة کلیه است
وجع در موضع مثانه و نواحی آن و حکه قضیب و انتشار آن و عسر و احتباس بول
و بیاض و رقت آن و ثقل رملی مایل به سپیدی و بیاض و خروج مقعد و فرق میان
حصاة کلیه و مثانه آنست که حصاة مثانه کبیر و خشن بود و حصاة کلیه صغیر و املس و وجع
حصاة مثانه مجوف و وجع حصاة کلیه باشد مگر آنکه سنگ در مجرای بول ماند و سبب احتباس بول
وجع شدید حادث کرده و حصاة مثانه اکثر اوقات مایل بحمرت در قضیب مایل باشد

وهرگاه از بول کردن فارغ شود باز خواهد که بول کند وحصاة مثانه اکثر اطفال
وصبیان را عارض میگردد از امراض متوارثه است وبدانکه حصاة مخصوص
بگلیه ومثانه نیست بلکه جمهور حکماء قدما معتقدند بر آنکه تولد آن در تجا
ویفی که در آن رطوبت غلیظ باشد مثل کلیه ومثانه ومجاری البول وامعاء وقولون
وکبد وریه ومفاصل بشرط وجود فاعل باشد   حصاة مثانه مثل علاج حصاة کلیه است
لیکن بسبب بعد عضو وبرودت آن وعظم حصاة علاج بادویه قویه باید کرد
مثل رماد العقارب ورماد الزجاج وسنگ اسفنج وخون تیس خشک کرده
وخاکستر پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد وسرگین کبوتر وسرگین
خروس وخبازی بجفه وروغن عقرب خاصه تقطیر آن در احلیل وبعضی
خون تیس در وقت ذبح کردن او در حمام بر عانه مریض بغایت نافع بود واز
مرکبات نافعه تریاق کبیر است وشرودیطوس ومعجون سنجرنیا واثاناسیا ومعجون عقرب
دوائی قوی که سنگ گرده ومثانه را نافع بود تخم خربزه آبگینه سوخته
وماش هندی مساوی با آب نخود بنوشند   دوائی دیگر جامع گندنا
معجون تری فطراسالیون فلفل ابیض وانسون از هر یک سه درم زنجبیل وسنبل
وسلیخه ودارچینی وحجر واسارون از هر یک دو درم کوفته وبیخته
بعسل صاف معجون سازند شربتی یکدرم واگر سنگ صلب وبزرگ بود وبا مثال
اینها منفعت نکند عنق مثانه را بشکافند وبیرون آورند لیکن در این معالجه
مخاطره بود   اگر ورمی عارض مثانه شود حاد
دموی یا صفراوی بود وسبب آن حصاة که بواسطه خدشه ووجع مواد حاده

موجب انواع

شود خبر آن موضع شود یا زخم وآسیبی که بدو رسد   وجع شدید با نخس
در عانه واحتباس بول وقی صفراوی وبرودت اطراف وحمرت عین وسرعت نبض
ونادرا قادوره وحمی حاده محرقه وهذیان وعطش وسواد لسان واشقاق
عانه وگاه باشد که حمرت در خارج عانه ظاهر گردد وباشد که با آن اجتناب
غایت بود   فصد باسلیق ونوشیدن ماء الشعیر با شراب خشخاش یا شراب
بنفشه وتقطیر لعاب بزرقطونا وشیر زنان در احلیل وتدهین عانه بروغن
بنفشه واستعمال حقنه معموله از حلبه وخطمی وتخم کتان وبزرقطونا وروغن
بنفشه وامثال آن وابزن که در آن ادویه بارده لینه مثل بنفشه وخبازی
وخطمی جوشانیده باشند ضماد مرکب از کنجد مقشر ونان سفید وشیر
وروغن بابونه وروغن بنفشه یا از شلغم پخته وبرگ کرنب وبابونه
وخطمی یا از بنفشه وخطمی وبرگ کاسنی وعنب الثعلب وکاکنج یا موم سفید
وروغن کنجد وباید که ضماد ادویه قابضه بارده نباشد تا ماده آن
بسبب برودت وعصر عضو محتبس ومتصلب نگردد وبعد از مضی یک هفته
واقل زمان اختلاط ادویه که در آن اندک تحلیل باشد مثل بابونه وتخم
کتان محلل نباید داد که وجع ساکن شود ووجع زیاده گرداند ومنضجات استعمال
نمایند پس مفجرات پس مدرات پس ملحمات ومدملات چنانچه در اورام کلیه
مذکور شده وگاه باشد که در مثانه ورم بارد صلب حادث شود واکثر حدوث آن
بعد از ورم حار یا بعد از ضربه وسقطه بود   دشواری خروج
بول وغایط وثقل در ناحیه مثانه وخدر وضعف در ساقها واحساس

ورم مثانه اگر عظیم بود   نوشیدن ادویه مسکنه مثل طبیخ تخم خیارین وهلیون وانیسون
وپرسیاوشان با فلوس خیار چنبر وروغن بادام ونشستن در آبزنی که در آن
ادویه محلله ملینه مثل بابونه واکلیل الملک وتخم کتان وحلبه وخطمی وپرسیا
وشان وخطمی جوشانیده باشند وتضمید ادویه مذکوره بر مثانه وتدهین
بادهان محلله مثل روغن زنبق وروغن خطمی در روغن نرگس وروغن بابونه
با پیه مرغ وپیه بط وتقطیر ادهان مذکوره از مجرای قضیب باید شد والله
الشافی   سبب قروح مثانه ماسیدن(?) اخلاط حاره یا از
حصاة یا انفجار ورم در آن   حرقه ونتن وعسر بول وخروج مده وقطعه لحم
سپید وتصفایح ونخالها   اولا نوشیدن منقیات قروح مثل ماء العسل یا شربت
تخم خیارین با قند پس ملحمات قروح مثل قرص کهربا وقرص طباشیر با شراب خشخاش
واگر وجع شدید باشد قرص خشخاش یا قرص کاکنج با شراب بنفشه یا شراب خشخاش بنوشند
وشیاف ابیض افیونی با شیر دختران در احلیل قطور سازند واگر چرک بسیار بود ماء العسل
با لعاب تخم مرو بنوشند وابزنی که در آن خاکستر چوب انجیر یا خاکستر دیگر ترکی
ریخته باشند ضماد کرده در احلیل حقنها واغذیه مغریه حسنه الکیموس مثل برنج
بشیر وزرده تخم مرغ پخته وشیر خر واشکنه بزرگ وماء الشعیر با خرد بجو(?)
تناول نمایند واز اطعمه حریفه ومالحه وحامضه وشدید الحلاوه واز کثرت شرب آب
واز ریاضت وحرکات قویه احتراز واجب دانند   سبب جرب مثانه فضله مالحه بورقیه
که احداث شود   مقترح گرم باشد   حرقه ونتن بول ووجع شدید با حکه وبرآمدن
نخالی ولاغری بدن وگاه باشد که از آن خون روان گردد وباشد که علی الدوام رطوبت

مر هیر سایل

مر هیر سایل بود   استعمال مغریات است مثل لعاب حب السفرجل وبزرقطونا با روغن بادام
ومثل نشاسته وصمغ عربی وکتیرا با شراب خشخاش وتناول اغذیه مغریه
مذکوره وهریسه بگوشت مرغ وتقطیر ادهان مثل شیر زنان ولعاب حب السفرجل وبزر
قطونا در احلیل   علامت آن سبق بول بدم یا ضربه وسقطه
بر مثانه ولحوق کرب بر اطراف وغشیان وصفرت لون وصغر نبض ونفس
وعرق بارد وگاه باشد که با آن نافض باشد   نوشیدن سکنجبین عنصلی
تنها یا با قدری خاکستر چوب انجیر یا دو دانگ مایه خرگوش با آب نخود سیاه
یا با سرکه یا طبیخ شبت وبابونه ویا طبیخ ادویه مقطعه مثل سرکه وبرنجاسف
وتخم کرفس وسداب بری وتخم ترب با سکنجبین عنصلی وچکانیدن مایه خرگوش
با آبی که خاکستر چوب تاک یا چوب انجیر در آن ریخته باشند در احلیل ونشستن
در آبی که در آن ادویه محلله مطلقه مثل اکلیل الملک وحاشا واذخر وافسنتین
وبابونه وسداب واقحوان جوشانیده باشند واگر با این معالجه کافی نباشد
مدرات ومفتتات حصاة استعمال نمایند وغذا نخود آب با جوجه مرغ ودارچینی وشبت
ضماد نافع مجرب حب الغار وشبت وحماما واکلیل الملک وآرد نخود سیاه
وبابونه از هر یک ده درم دوقو وتخم ترب وتخم کرفس بستانی وکوهی از
هر یک هشت درم با آب کرنب وروغن سوسن ضماد سازند   دوائی
نافع قوه ورد وفودنج(?) مانا وابهل واسقولوقندریون مساوی حب ساخته شربتی
یک مثقال با ماء الاصول ومعجون سنجرنیا واثروسیا ودواء الکرکم در این باب
نافع باشد والله الشافی   سبب آن یا ریاحت یا سوء المزاج یا قرحه
یا جرب یا حصاة یا نفخ بسبب ریاح است حدوث آن از اغذیه نافخه یا کثرت رطوبات

بود یا ضعف در مثانه که فاد بر نضج و تحلیل آن نباشد   تمدید ثقل است خاصه که مستقل
شود   نوشیدن ماء الاصول با روغن بید انجیر و تدهین عانه با دهنهای حاره محلله مثل
روغن سیب و روغن سداب با جند بیدستر و مسک و غالیه و حلتیت و ثافسیا و تضمید بسداب
و فودنج و تخم حرمل و جند بیدستر و تقطیر عصاره سداب با مسک یا روغن زنبق با غالیه
در احلیل و اجتناب از سنبحات و فواکه و بد هضم و انچه سبب سوء المزاج آید یا ساذج حار بود که
عارض مثانه گشته یا از کثرت تناول مدرات و اشیاء حاره   وجع و لهیب در موضع مثانه
و عطش است   نوشیدن اشربه بارده لینه مثل شراب بنفشه یا شراب خشخاش با شیره تخم خرفه
و خیارین و تخم کدو و تخم کاهو و تخم کاسنی و تضمید عانه با ضماد بارده مثل صندل و فوفل و آرد
جو و عنب الثعلب با آب کاسنی و تدهین با دهنهای بارده مثل روغن کدو و بنفشه و بادام و تقطیر ادهان
مذکوره در احلیل و یا سوء المزاج بارد بود   آنست که بعد از نوشیدن اشربه بارده مثل کافور
یا بعد از هبوب ریاح بارده عارض شده باشد   نوشیدن مدرات حاره است مثل طبیخ رازیانه و کرفس
و فودنج و انیسون و تخم کرفس و سداب با شراب دینار و تضمید با ادویه مسخنه مثل سداب و برنجاسف
و شبت و فودنج و انیسون با حلتیت و جند بیدستر و انچه سبب آن ورم یا قرحه یا جرب مثانه یا حصات
معالجات هر یک مذکور شده   سبب آن یا مجاری بول   نفث بول و خروج
مده و اشیاء تخالیه است   در باب قروح کلیه و مثانه مذکور شد و یا ضعف و بوری قصیر بول بسبب حرارة
مزاج و غلبه صفرا است   علامات حرارت مزاج و حمره یا صفره قاروره و عدم خروج تشنج و عطش
و تقدم ماکولات و مشروبات حاره است   قی است و اسهال صفرا و نوشیدن لعاب بزر قطونا با شراب خشخاش
و بنادق البزور یا شراب بنفشه و چکانیدن لعاب تخم مرو و بزر قطونا و لعاب کدو و تناول اغذیه
بارده مثل ماء الشعیر و شیره بادام با خرفه و کدو با اسفاناج و اجتناب از اطعمه مالحه و حامضه
و حریفه و شدید الحموضه و حلاوه و از تعب و جماع و ... از ... کرده ...

تعدیل حدة بول بسبب کثرت جماع و تناول مدرات و اطعمه مالحه و حاده و حریف   خروج دم
و مده و تقدم اسباب مذکوره است   ترطیب بدن به تناول اغذیه مرطبه مثل زرده تخم مرغ
نیم پخته و پاچه بره و بزغاله و حلیم گندم با جوجه مرغ فربه و اسفاناج و ترک جماع و تضمیدات
و تقطیر لعاب تخم مرو و لعاب بهیدانه با صمغ عربی و سفیداج و سفیده تخم مرغ با شیاف ابیض افیونی
با شیر زنان در احلیل و امثال آن است   سبب آن در مثانه یا باد ریح یا ریح بود
باد را آنکه عضله یا باد رقیقه یا در عضوی دیگر که شارک و مجاور مثانه بود انچه در مثانه بود
یا سبب ... احتباس یا جوی دم یا ریح غلیظ و علامات و علاج هر یک مذکور شده است
و یا سبب احتباس ... بول بواسطه آنکه مریض را حادث شود از کثرت شغل یا نشستن در محلی
که برخواستن دشوار باشد یا غیرت آن که بدان سبب مثانه منتفخ و ممتلی گردد و قوة دافعه
از دفع بول ضعیف و عاجز شود   آنست که بعد از امری از امور مذکوره عارض شود
استعمال آبزنات مرخیه ملینه است معمول از تخم کتان و قرطم و برگ زعفران و
تناول اشیای مذکوره مثل شیره بنادق البزور و خربزه و پسته و مغز حب الخضرا
و مغز تخم خربزه با قند و غذا نخود آب با شیره قرطم و جوجه مرغ با دارچینی و زیره
و کرفس و یا سبب ضربه واقعه بر مثانه است که احداث ورم کند و قادر بر دفع نباشد
فصد باسلیق است یا صافن و ترک غذا یک دو روز و تقلیل شرب آب و مدرات
و تدهین بادهان قابضه مقویه و تضمید مثانه بخطمی و برگ کرنب که کند با پیاز پخته و حمام
و نشستن در آبزنات و جهد کردن که در انجا بول کند و انچه در مجاری بول است تا سبب
لحم نابت است در آن   آنست که بعد از اندمال قروح حادث گردد و این نوع مانع
تمام بول نمیشود و این در مافوق مثانه است ثقل و خلاء مثانه دال بر آنست

و اکر در ما تحت است ثقل عانه و مثانه و وجع شدید و تمدد مفرط و صلابت مثانه ...
اکر در مجری و قضیب بود توسیع مجاری با لتی که ان را قاثاطیر گویند و اگر مجری است که میان
کید و مثانه است علاج ... سوی تلیین ... مطبوخ از بابونه و بنفشه و خطمی و حسک و برگ
کرنب و پرسیاوشان و تخم کتان و بضمادات ملینه مرکبه از آرد حلبه و خبازی و بنفشه و بابونه
و اکلیل الملک با آب کرفس و روغن خسک و یا سبب خلط لزج است که در مجری بول ... تضییق
می آید چسپیده باشد و احداث سده کرده   تقدم اسباب تناول اطعمه غلیظه لزجه و تقدم
راحت و آسایش و احساس ثقل در عانه و خروج خلط خام در بول و عدم علامات
حصات و ورم و وجود دم و مده در مثانه است   نوشیدن مدرات قویه مثل فطراساليون و دوقو
و دوقو و مرو حماما و سیسالیوس و قسط و وج و شبت با آب ترب یا آب نخود سیاه
یا آب خسک یا عصاره کرفس و رازیانه و نشستن در آب زنی که در آن مرزنجوش
و ورق الغار و بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و کرفس و رازیانه و ...
جوشانیده باشد و تدهین بادهان حاره مثل روغن خسک و شبت و سوسن و خیری
و تقطیر سرگین کبوتر ... با سرکه یا موش یا موسیائی و طبیخ شبت در احلیل و یا سبب
خلط حاد است که بمثانه نازل شده باشد و احداث لذع در مجری بول کرده و این نوع
موجب عسر و تقطیر میشود نه احتباس   تقدم تدبیر مسخن و حمره و صفره
بول و حرقة در طرف احلیل و وجع شدید در وقت خروج بول است   نوشیدن
اشربه و لعابات و ادهان بارده مثل شراب بنفشه و خشخاش و عناب و لعاب بزر قطونا و بهیدانه
و تخم کدو و روغن بنفشه و بادام و اجتناب از مسخنات و مدرات و یا بسبب شورش و قروح مجاری
بول است که هر گاه بول بدانجا رسد درد کند و مریض در وقت تقاضا بول کردن بواسطه

هر بار از الم عصر مثانه بعضل بطن نکند لیکن اگر جهد نماید و صبر کند بول بمجرای طبیعی بیرون
آید و در این نوع بیش عسر یا تقطیر بود   علاج قروح مثانه است و تقطیر مقطرات مثل
افیون با مفرحات در احلیل و یا سبب حرارت شدیده است که موجب فنای رطوبات و منشاء قبض
و جفاف مجاری بول گردد چنانچه در حمیات محرقه واقع میشود   حدت بول و التهاب و اشتعال
بر طبانات و انکه بول قلیل بیرون نیاید و کثیر بواسطه ترطیب و توسیع مجاری باسانی بیرون
آید   استعمال مرطبات مثل لعاب بزر قطونا و بهیدانه با شراب بنفشه و روغن کل و شیر
و ماء الشعیر با شیره بادام و اسفاناج و کدو و ... و ادهان مرطبه مثل روغن بنفشه
و کدو و روغن بابونه و شبت و انچه در آلت بسبب استرخاء عضله عاصره مثانه است   آنست
که چون دست بر مثانه و بر بطن نهند بول بیرون آید بسهولت لیکن جمیع جوانب مثانه منعصر نشود
و بول بقوة بیرون نیاید   نوشیدن معاجین حاره است مثل مثرودیطوس و اطریفل و دواء
الکرکم و امروسیا و تدهین مثانه با دهنهای حاره مثل روغن ناردین و قسط و سداب و بید
انجیر و سوسن با جند بیدستر و فرفیون و یا سبب تشنج عضله مثانه و مجاری بول است بواسطه انصباب
بلغم با عصاب و یا امثال آن   علامات تشنج است و علاج تشنجها علاج و انچه در قوه آنست
سبب آن ضعف قوة حساسه مثانه است که احساس لذع و حرقه بول نکند   تدهین
بروغن یاسمین و نرگس و سوسن است با جند بیدستر و مسک و استعمال اضمده مقویه عطره
مثل نعناع و شبت و سوسن و اکلیل الملک و ورد و نرگس و برگ ... مثانه و نوشیدن
تریاق فاروق و مثرودیطوس و تقطیر ادهان مذکوره در احلیل و انچه در عضو
مشارک سبب آن ورم کلیه یا احشاء طحال یا ورم مقعد و امعاء و رحم و امثال آن است
که بواسطه ضغطه مجاری بول را منسد سازد   علاج اعضاء مذکوره است

ونهادن ریشه زعفران و شبث و راحلیل و طلا کردن سیر و پیاز بر عانه در اکثر
انواع احتباس بول نافع است و احتمال الشیافی معمول از نمک طبرزد مدر و ملین بود
وگفته اند که اگر بچه کبوتر را بکشند و خون او را چون بر عانه چکانند و سینه او را
بشکافند در وقتی که هنوز گرم باشد و بر عانه نهند تحریک قوت دافعه کند و تقطیر جمیع
مرارات در احلیل هم تنبیه قوت دافعه باشد والله الشافی
وآن حالتی است میانه احتباس و استرسال بول و سبب آن یا حدت بول است که بواسطه لذع یا بندا
مثانه اجتماع آن متعسر باشد و ایلام مجری ارسال آن با تمام متعذر و این جا
بسبب بسیار عارض شود حرقت و صفرت لون بول و تقدم تناول اغذیه و ادویه حاره
وسایر علامات غلبه صفرا نوشیدن اشیاء بارده مثل تخم خربزه و خشخاش
وکدو و هندوانه و کاهو و شیره تخم خرفه و خیارین و شراب خشخاش یا شراب غوره یا ریباس
وماء الشعیر با شیره بادام و اسفاناج و ما مسک البول بارده مرکب از طباشیر و کشنیز خشک
وتخم حماض و گل ارمنی و صندل و گلنار و صمغ عربی با آب کاهو و یا ضعیف جرم مثانه
وبرودت مزاج اوست که بواسطه قوت ماسکه ضعیف گردد و تا در بر امساک
اندک مقداری از بول نباشد تا بسیار از آن جمع شود و روان گردد یا دافعه
ضعیف است که بر دفع نباشد مگر اندک اندک بیاض لون بول و تقدم تدبیر
بارد و عدم حرقت و عطش و خروج بول اندک اندک بود تناول معجونات حاره
مثل معجون مثرودیطوس و اطریفل کبیر و جوارش کندر و سنجرنیا که مخلوط بر بعضی قوابض مثل
جفت بلوط و جلنار باشد دوائی نافع حب الرشاد و خردل هر یک از هر یک پنج درم
مغز جوز ده درم سعد سه درم به عسل معجون ساختن شربتی یک مثقال تناول نماید معجونی
دیگر مجرب

دیگر مجرب هلیله کابلی سیاه و سک از هر یک پنج درم و جند بیدستر از هر یک یک درم و نیم
کهربا و سعد از هر یک ده درم به عسل معجون سازند و هر روز یک مثقال تناول نماید
معجونی دیگر مجرب هلیله کابلی بریان کرده سه درم بهمن سرخ و قرنفل از هر یک یک درم و نیم
حب الآس فودنج مرزنجوش از هر یک یک درم راسن و حب المحلب از هر یک شش درم به عسل آمله
معجون سازند شربتی سه درم و نوشیدن انجیر خشک و مویز منقی و مغز جوز و سیر و ما السلس البول حاد
معمول از کندر و بلوط و سعد و خولنجان و قرفه و حب الآس باشد و حب الآس نافع باشد که از اسباب عسر بول
مثل ورم و حصاة و رطوبت لزجه و غیر آن تقطیر حادث گردد عسر ما تقطیر بود علامتش
عسر البول که جا بجا مذکور شد سلس البول یا ارادت و سبب آن یا افراط برودت
مثانه و استرخاء عضله محیط اوست یا کثرت رطوبت بیاض بول و عدم حرقت و تشنگی
علامات سوء المزاج بارد است و نوشیدن اطریفل کبیر و صغیر که اجزاء آن را بریان کرده به روغن
گاو و چرب ساخته باشد و جوارش کندر و کمون که اجزاء آن را نیک صلایه کرده با ادویه حاره قابضه
مثل کندر و سعد و خولنجان و وزن آن مخلوط به جفت مثل شاه بلوط و جلاس و گلنار و تمرهندی
بادها حاره با سک و جند بیدستر و اجتناب از شرب آب سرد و مدرات و لبنیات و فواکه رطبه
واغذیه بارده و اقتصار بر اغذیه مجففه مثل مطنجن و کباب و قلیه با دارچینی و خولنجان
و زیره و یا حرارت مفرط که آب بسیار مثانه جذب کند و مجاری را فراخ سازد
عطش آن و حرارت مزاج و طبع تا دور و ضرر یافتن از سخنات نوشیدن اقراص بارده
حابسه بول متخذ از طباشیر و گلنار و گل ارمنی و تخم خرفه و کاهو قرص نافع گل سرخ
و کشنیز خشک و گل ارمنی از هر یک پنج درم طباشیر ده درم تخم کاهو و تخم خرفه از هر یک
پانزده درم گلنار دیگر کافور نیم درم صمغ عربی دو درم با آب فاتر اقراص سازند

وسبب بول در فراش استرخاء عضله مثانه است یا کثرت رطوبات و استغراق در نوم معین بران
باشد سلس البول آورد مارغ و کلیه خرگوش یا شراب نقدار و دنت بچه خرگوش سوخته
وکوفته با آب گرم بیاشامد درین علة نافع بود دوائی نافع بلوط در سرکه خیسانیده
چهار درم کندر سفید حب الآس هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک سه درم سعد پنج درم
به عسل معجون سازند شربتی یک مثقال دوائی دیگر زیره کرمانی کندر و حب الآس ساوی
کوفته و بیخته هر صباح دو درم بنوشند و باید که در وقت خواب بول کند و معده را از طعام و آب
خالی دارند و مکان بول خود را محترم نمایند دیابیطس آنست
که چون آب بیاشامد در اندک زمانی از مخرج بول بیرون آید بی تغیر و سبب آن افراط
سوء المزاج حار کلیه است که مائیت را زیاده از مقدار طبیعی از کبد جذب کند و سبب
ضعف و اتساع افواه مجاری کلیه بذوقه مندفع گردد و بالضروره کبد نیز از ما سار بقا
ومعده جذب نماید بواسطه بقاء حرارت در کلیه لایزال جذب واقع بود لهذا این مرض را
دولاب گویند شدت عطش و عدم حمی و بول سفید رقیق دایم شبیه با آب خورده
وعدم تدرج بر حبس آن تلیین طبیعت او و تعریق و تبرید و ترطیب به بقول
و فواکه و اشربه و حبوب بارده غیر مدره مثل کافور و خشخاش و شراب غوره
و حماض و رتب و سیب و رب ریباس و گلاب و دوغ ترش سرد کرده و فقاع معمول
از آرد جو و قرص کافور و قرص طباشیر با آب کدو و قرص دیابیطس و تسکین عطش
با مساک مصل و سماق و انار دانه و استخوان تمر هندی در دهان و خوردن آب بسیار
و قی کردن و تضمید قطن با ضماد بارده متخذ از صندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی
و آرد جو و عدس با آب کاهو و بوئیدن کافور و بنفشه و گل سرخ و شکوفه بید و سیب و برگ
بید و تناول

بید و تناول اغذیه بارده قابضه مثل زرشک غوره و سماق و انار و ماش تازه و یا چه و اجتناب
از تعب ظاهر و از تناول مدرات و گفته اند که اگر عقیق سبز بیضه یک شبانه روز در سرکه شد نگاه دارند
و بیاشامند بغایت نافع بود و گاه باشد که دیابیطس از برودت مستولیه بر جمیع بدن یا بر کلیه حادث
از شرب آب سرد و سرما خوردن عارض شود لیکن نادر الوقوع باشد عدم علامات حرارت
الا عطش که این نوع نیز خالی از عطش نبود تنقیه بدن به نقه و حقنه لینه و تسخین
بدن بکماد و بخورات و حمام حار و مالیدن و نوشیدن شراب ریحانی و مثرودیطوس و امثال آن و تدهین
صلب با دهان مقویه مثل روغن قسط با جند بیدستر و عاقرقرحا سبب آن یا شقاق
وانشقاق عروق کلیه است یا ضعف کبد یا تاکل عروق از اعضای بول انفجار انشقاق و انشقاق
آنست که خون بسیار خالص بی قیح و مده آید و با آن وجع و حدوث آن بعد از ضربه
یا سقطه یا عقیب تناول طعامات حریفه و یا ادویه حاره محیبه بود و گاه باشد که خروج دم
از کلیه باد و اریح قبل از آمدن خون الم در حوالی قطن پیدا شود و چون در وقت خون بیرون
ساکن گردد فصد باسلیق او بستن اطراف و سکون و راحت و نوشیدن اقراص نفث الدم
و قرص کهربا با شراب جلاس و تناول اغذیه لزجه مثل ماهی تازه و پاچه مسکه و پالوده قند
با روغن بادام و شیر برنج و زرده تخم مرغ نیم بخته و تضمید موضع ضربه بگل ارمنی
و آن وصبر و حضض و اجتناب از سواری و پیاده رفتن بسیار و خواب بر حرکت نوبه
عنیفه و از تناول اطعمه حریفه و مالحه و حلوه و شدید الحموضه و از جماع و حمل اشیاء
ثقیله قرصی که نافع است خشخاش و گل مختوم و کثیرا و عصا الجبه التیس و صمغ الوسیا
و کهربا مساوی با آب خرفه قرص سازند شربتی دو مثقال و اگر بخار از ضعف کلیه است
آنست که غسالی مایل به بیاض و غلیظ و منتن باشد و اگر از ضعف کبد است غسالی مایل

جمره و رقیق بدم اشبه بود هر دو مذکور شد وآنچه از تاکل عروق اعضا بول بود التنت
که بعد از قروح بود و اندک اندک آید و با آن مده و نتن رایحه و وجع شدید بود علاج قروح
کلیه و مثانه است **مقاله هفتم در امراض اعضاء تناسل** و در آن ده باب
سبب آن یا ضعف شهوات یا استرخاء آلت اما آنچه ضعف شهوت است سبب آن یا ضعف بدن و قلت غذاست یا قلت منی
یا دوام ترک جماع و نسیان نفس آن را و قلت اهتمام طبیعت بتولید منی یا امور وهمیه یا ضعف قلب
یا ضعف معده و کبد یا ضعف دماغ یا ضعف کلیه آنچه سبب آن ضعف بدن و قلت غذاست **علاج** تغذی
و ضعف قوه و صفره لون است **تقویت بدن** بشراب بحا و اشربه مقویه و اطعمه باهیه کثیر الغذا
و شغل مغز بادام و جوز و پسته و نارجیل و جلغوزه و حبة الخضرا و استعمال ریاضت معتدله بعد از
غذا و حمام معتدل و خواب و عیش و آسایش و طرب و لهو و لعب و ترک جماع مدتی مدید و آنچه سبب آن
قلت منی است حدوث آن یا از یبوست آلات منی بود **غلظت منی** و اشتغال بحمام مرطب و دخول
در آب و کثرة غذا رطب **تناول** اشربه و فواکه و اغذیه مرطبه و دوا آلو النرنجین و یا
از برودت آلات منی است جمود منی و عسر خروج آن و اشتغال بجمیع مسخنات مثل جوع و حرکات
معتدل و ادویه مسخنه **تناول** زنجبیل پرورده و مربی شقاقل و معجون فلاسفه و لبوب
و زدعونی و معجون بزور و مثرودیطوس و معجون سقنقوری و استعمال حقنه معموله
از طبیخ حلبه و زنجبیل و شیر و روغن جوز و شیافات مرکب از مغز پنبه دانه و فنن
و عاقرقرحا و پیه شیر و یا از حرارة آلات منی است **غلظت منی** و سهولت خروج
آن و سرعت انزال و اشتغال به سردیات **تبرید** بمثل تخم خرفه و دوغ کاسنی
و آش زرشک با گوشت بزغاله یا خروس بچه و یا از رطوبت آلات منی است **رقت**
منی و بیاض و غلظت قوام و رائحت ادویه باهیه مثل اطریفل و اغذیه مجففه

مثل کباب و مطنجن و قلیه جوان مرغ با دارچینی و زیره و صعتر و سداب و آنچه سبب آن
دوام ترک جماع و قلت اهتمام طبیعت و تولید آن در غذا است **ترک جماع** امتلای
و قلت التفات نفس بدو **تناول** ادویه باهیه و نظر کردن بر نسا و ندیم جوانان
و استماع احادیث حکایات در باب مجامعت و مطالعه کتب مصنفه در احوال و اشکال
جماع و استعمال روغنها و ادهان باهیه مثل روغن سوسن و خیری و نرگس و زنبق
با موم و زهره گاو و آنچه سبب آن امور وهمیه است مثل زهد و **یا اعدام**
محبت مجامع یا محبت مفرط و یا احتشام او یا سحر و یا توهم انکه
مبادا در آن نفوط شی یا تصور آنکه او را سحر کرده اند و رجولیت او رفته
دفع ازاله این افکار و تصورات و اوهام فاسده از نفس و آنچه سبب آن ضعف
قلب است یا بسبب تعب بیا و جوع مفرط و طول مرض و سایر محللات روح و حرارت غریزی
باشد **قلت انتشار** و ضعف و لین نبض و نقصان حرارت جمیع بدن **تقویت**
قلب بمفرحات یا تو بیر و عدد المسک و یا سبب حرارة خارج از اعتدال آن **عطش و حرارات**
و خفقان **تعدیل مزاج** و تقویت قلب بمفرحات یا قوتیه بارده و آنچه سبب آن
ضعف معده یا کبد است **قلت شهوة طعام** و قلت هضم و سایر علامات ضعف معده
و کبد است **تقویت معده** و کبد و اصلاح مزاج ایشان بسبب تقیضات طبیعت و آنچه
سبب آن ضعف دماغ است **کدورت حواس** و بطوء حرکات **تقویت دماغ**
بمعاجین مناسبه و شمومات طیبه و سعوطات مرطبه و اطلیه موافقه در مواضع که مذکور
شد و اما استرخاء آلت حدوث آن یا از ضعف عصب است یا ترک مجامعت یا قلت نفخ در اسافل
بدن یا برودت اعضا **فیما** آنچه از ضعف عصب است علامات و علاجش مذکور شد و آنچه از ترک

مجامعت است **تعطیل عضو** از عمل **تغلیظ** و شموم عضو و آنچه از قراط که شد
الحمل بغلظه و العطلة بدبله **مالیدن** و در شیر و آب گرم نهادن و زفت
بر آن چسبانیدن و خراطین مجففه طلا کردن و آنچه از قلت در اسافل است
قوة بدن و سلامت اعضا و کثرة منی و اشتغال با غذیه منفخه **ضعف انتشار**
و عدم حرارت و نفخ است **تناول** اطعمه نفاخه مثل لوبیا و نخود و باقلا و شلغم
و جزر و بیاض و شیر تازه و انگور و انجیر و هریسه با دارچینی بیا و اجتناب از ادویه
بارده و کاسر نفخ مثل کاسنی و کشنیز و بزر قطونا و خرفه و لیلوفر و کاهو و صندل و تخم
فنجنکشت و زیره و مرزنگوش و حرمل و فودنج و آنچه سبب آن برودت اعضا است **فیرا**
کدورت و کثرة و رقت منی و سهولت خروج آن و عدم انتشار آلت **اکر**
مزمن نباشد و در ابتدا مستعمل شود و لاغر و ضعیف الحس نبود **علاج** فالج و استرخاست
و تدهین بادهان حاره مثل روغن زنبق و روغن سعد و روغن پنبه دانه
و استعمال روغنها معموله از سعد و عاقرقرحا و میویزج و حلتیت و مشک و پیاز و عنصل
با پیه شیر و روغن خیری و بدانکه منافع جماع باعتدال و بشهوت صادقه دفع فضلات
از بدن و قوت شهوت طعام و هضم غذا و صحت قوه عصب بدن و تسکین غضب و دفع
ظلمت بصر و صداع و دوار و ماليخوليا و افکار ردیه و اکثر امراض سوداویه و وجع کلیه
و ورم خصیتین و وجع ظهر و خاصره و صرع و سایر امراض بلغمی و مضار جماع
با فراط بغیر شهوت حدوث صداع و صرع و سکته و نسیان و دوار و طنین و فالج و رعشه
و زردی لون و ستر و رمد و سام جگر و یرقان و استسقاء و خفقان و ضیق النفس
و سعال و سل و نحو آن و ضعف شهوت طعام و ورم طحال و وجع ظهر و کلیه و مثانه

و اوجاع مفاصل و قولنج ریحی و ضعف حواس و بدن و سل و دق و حمیات ماده محرقه خصوصاً
ابدان یابسه اصحاب ضعف قلب و معده و احشا و عطش بعد جماع و در گرما و سرما و بعد
و بعد از تخمه و استفراغات و بر امتلاء و جوع و عطش و بعد از خوف و فرح مفرط
و غم و غضب و حرکات نفسانیه و بدنیه و در مستی و خمار و بعد از سهر طویل و در حمام
و بعد از حمام و تعب ریاضت مضر است و حبس منی در وقت جماع و نوشیدن آب سرد
و شراب صرف بعد از جماع جایز و عوض آن مجففات و مستفرغات و محللات ریاح و تعب
در حمام معرق و مبرد آن و کثرت شرب آب بارد و جماع حایضه و عجوزه و غیر بالغه
و مریضه و کوهنا اللقا و بکره و جماع کثیر متواتر و ضعف قوت اعضا جماع بود
و ادویه و اغذیه باهیه مثل نخود و باقلا و لوبیا و شلغم و جوز و کرنب و نعناع
و کندنا و حلبوب و تخم اسپست و ترط و بیخ کنگر و پیاز و کنجد و حب الصنوبر و حب الفلفل
و حب الزم و حب الصنوبر و حبة الخضرا و پسته و فندق و فرفیر و دارچینی و نشاسته
و خشک و لسان العصافیر و بهمنین و تودریین و زرنباد و قسط حلو و خصیه
الثعلب و شقاقل و زنجبیل و خولنجان و اسارون و عاقرقرحا و بوزیدان
و سورنجان و مخاث و سقنقور و ماهی رعاد و مابر شتر و قضیب گاو و خشک
سائیده و انجیر و انگور شیرین و شراب و شیر تازه و قند و عسل و ترنجبین و روغن
گاو و ماهی کوچک طری و بیضه مرغ و کبک و کبوتر و گنجشک مجموع نیم پخته
با دارچینی و نمک و سقنقور و شیر و خاکینه و نان میده سفید و هریسه و کباب
و گوشت تقلی و مرغ و مرغ فربه و بط و گنجشک و کبوتر بچه بریان کرده و قلیه گزر
با دارچینی و نخود و پیاز و شلغم مجموع نافع باشد و دو مثقال حلتیت با شراب

از جهت سرد دین عظیم النفع است و احتمال شیافی معمول از عاقرقرحا و جند بیدستر و فلفل و بطم و دردی
نارجیل نافع بود و طلا کردن حلیت در روغن قسط حل کرده سنفط و شونیز ...
و استعمال شیافی از ستیه جاد عجیب النفع بود   بدانکه کثرة شهوت
اکر نا فرموده و محترق مزاج بود و مقدم بر جماع و عدم نضر ان باعرض شبق و نبدی
آن شغولی نباید شد و اکر سبب آن مضرت باعضا رئیسه یا باعضا یا بغیران برسد معالجه
آن واجب است و سبب آن یا امتلا بدن و کثرة دم و منی سبب آن یا حدت منی یا کثرة رطوبات مهیه
از برای منی یا شوری حکه حادث در او عیره منی یا کثرة نفخ آنچه سبب آن امتلا بدن و کثرة
منی و دم است   قوة نبض و حمرة لون و فقد ضرر کثرت مباشرة و عظم نبض و کثرة
احتلامات   فصد و اسهال و تقلیل غذا و تناول اغذیه مایله بحموضة مثل انار
غوره و انار و ریباس و دوغ و اشربه و ادویه باردة مثل شراب عناب و نیلوفر و غوره و انار
و کاهو و خیار و کدو و اسفاناج و کشنیز و هندبا و عدس و ترید ظهر بالطلیه اطعمه
باردة متخذه از صندل و کافور و کلاب و اقاقیا و گل ارمنی و طرانیب و کلنار و آب مورد
و خواب کردن بر بستر کتان و برک بید و گل نیلوفر   دوائی که تقلیل منی و قاطع شهوت
جماع است تخم خرفه و تخم کاهو و تخم فنجنکشت و سیاهدانه و تخم سداب و کشنیز خشک مساوی با آب
بسرشند شربتی سه درم با ده درم آب انار ترش یا دوغ نافع باشد و آنچه سبب آن حدة
منی است   سوزش خروج منی با خرفه و حدوث زکام و شیر و ما و دوغ و استعمال ...
بارد مقلل منی مرکب از تخم کاهو و بزرالبنج و شاهدانه و کشنیز خشک و بلوط و نیلوفر
و تخم خرفه و صندل و سماق و کلنار و طباشیر و عدس مقشر و گل سرخ و کافور و ورق الخس
و نشستن در آب سرد و بستن صفحه سرب بر قطن و آنچه سبب آن رطوبت

کثرة ودقة

کثرة ودقة

بنا بر اصح قول مطلقاً مولد خلط بلغمی ...

کثرة و دقت و بیاض منی و کثرة نفخ است   اغذیه حاره و ادویه کاسر نفخ
مثل کبک و تیهو و صعتر و سداب و فودنج و مرزنکوش و کمانی و دواء حار مقلل منی
مرکب از شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت و فودنج و مرزنکوش و آنچه سبب آن شوری
و حکه حادث در او عیه منی است   آنست که جماع موجب فنی یا دق شهوت کردد
و مباشد که بعد از جماع الم حادث شود   فصد و اسهال ماده صفراوی و بلغمی
و تعدیل مزاج با دویه بارده مثل شیره تخم خرفه و خشخاش و لعاب بزر قطونا
با شراب خشخاش و نشستن در آب سرد و مکان بارد و آنچه سبب آن کثرة نفخ است
کثرة نفوظ و تقدم تناول منفخات و مزاج منفخ سوداویست   اکر تغیر
و نفخ از قوة حرارة باشد نوشیدن مبردات مثل شیره تخم خرفه و کاهو و کاسنی با شراب
نیلوفر و اکر ضعف حرارة و کثرة رطوبت بود مجففات محللة ریاح و اکر از کثرة سودا
بمطبوخ افتیمون و نظایر آن   و آنرا فرابیطس کویند
سبب آن کثرة ریح غلیظ است در اعضا جماع که حدوث آن در رطوبت کثیره و حرارت قاصره
از تحلیل بود   اکر با حرارة باشد و کثرة دم   فصد و تناول اغذیه
و اشربه بارده و استعمال اطلیه و اضمده مبرده مرکبه از کلنار و تخم کاهو و تخم خرفه
و خیار و نیلوفر و کدو و سایر محللات منی و بستن صفحه سرب بر ظهر و عانه
و خواب کردن بر کل و نیلوفر و کاهو و بستر کتان و اکر با رقة منی و بیاض آن بود
فی و تقلیل غذا و تلطیف تدبیر و تدهین بروغن سداب و بابونه و استعمال ادویه
کاسر نفخ که در آن تحلیل لطیف بود چون تخمین بسیار مثل نطولات متخذه از بابونه
و تخم فنجنکشت و اجتناب از اغذیه غلیظه و نفاخه و مولده بلغم و منی و ادویه

حاره چون بهر واز کثرت نوم بر قفا و از جماع و اندیشه آن و از نظر کردن بحرکات شهوت
سبب سیلان منی بی ارادة کثرة منی است یا حدة آن یا استرخاء
اوعیه منی به برودة مزاج و ضعف ماسکه آن یا تشنج عضله اوعیه منی یا ضعف کلیه یا کثرة
فکر در جماع آنچه سبب آن کثرة منی است بواسطه قلة مباشرة و کثرة نفخ و تناول مبردات
منی   کثرة خروج منی است و وقت جماع بی ضعف   استفراغ منی بجماع
معتدل و تقلیل غذا و استعمال ادویه مقلله منی بحسب مقتضای مزاج و آنچه سبب آن حدة
منی است که بواسطه لذع اوعیه طبیعت محتاج بدفع آن بود   احساس حرارت
در وقت خروج و صفرة لون منی   استعمال اشربه و ادویه باردة قابضه
مثل شراب خشخاش و عناب و کاهو و خرفه و کاسنی و بزرالبنج و آنچه سبب استرخاء
اوعیه منی برودة مزاج و ضعف ماسکه است   رقت منی و نزول آن بی نفوظ و سایر
علامات برودة مزاج است   قی و تقویت موضع با دویه که در آن حرارة با قبض
باشد مثل تودری و بهمنین و کوکنی و فنجیوش و دوائی مرکب از تخم فنجنکشت
و فودنج و سعد و کلنار و تخم سداب و بهدانه و زیره و صعتر و تناول معجونات و تلبیه
و کباب و تدهین بروغن قسط و روغن زعفران و آنچه سبب آن تشنج عضلات و عیره منیست
که بعصر موجب سیلان منی کردد   اقتران با انعاظ است   علاج تشنج
و آنچه سبب آن ضعف کلیه و ذبان است مراودت   علامات ضعف کلیه و سوء المزاج
او و لاغری بدن و خروج ماده منی بعد از بول بی دفق شانه و لذة و چون بول ماند
بعد از آن باقی ماند   علاج ضعف کلیه و سوء المزاج اوست و آنچه سبب آن کثرة
فکر در جماع اکر محرک روح اعضا منی شود بی انتشار و اخراج و ودی   تفوت

قوة ماسکة

قوة ماسکة

قوة ماسکه با اطریفلات و ماء الجبن و شغل نفس باشغال و مهمات و ترک جماع و استحمام
و حکایات در آن باب   سفوفی که سیلان منی و ودی و مذی را قطع کند تخم کاهو و تخم
سداب و تخم فنجنکشت از هر یک سه درم سعد و شاهدانه از هر یک دو درم کلنار
یکدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم با آب سرد   و سعتر
انزال کاه باشد که جهة منی از فرط برودة اعضا ناسل بسبب ضعف شهوت و بطوء
انزال در وقت جماع با وجود این در خواب بسبب توجه حرارة بباطن و سخونة منی
احتلام بسیار واقع شود   جمیع ادویه مسخنه و ادهان مذکوره در نقصان
باه و خواب کردن در بستر کتان و برک بید و گل نیلوفر و بستن صفحه سرب
بر ظهر در وقت خواب و اجتناب از نوم بر قفا و بر فرش حریر و سبب سرعة انزال
یا ضعف ماسکه است بسبب برودة و رطوبت   کثرة و رقة منی و عکس علامات
حرارة است   استفراغ بدن بقی و تدهین خصیه و عانه بروغن زعفران
و سوسن و نرکس و قسط و نوشیدن شراب فنجیوش و اطریفلات و معجون خبث الحدید
و یا از حدة منی است   لذع و حدة و در وقت خروج آن   نوشیدن مبردات
و مرطبات که در آن قبض باشد مثل شراب سیب و به و با شیره تخم خرفه و کاهو و غذا
برنج و عدس با شیره خشخاش و یا از ضعف اعضا رئیسه است و این نوع با نقصان
باه باشد علاجش مذکور شد   علت غذیوط آنست که در جماع وقت
انزال بسبب کثرة لذت و افراط تحلیل روح مسترخی کردد و براز بی اختیار دفع شود
و این مرض را غذیوط کویند و اکثر علامات که این را عارض میشود که شبق و آرزوی جماع
بر ایشان غالب شود و بدل مسترسل شود   آنست که بعد از تبرز و غلاة اعضاء جماع کند

واغذیه واشربه دادهها ومراهم واضمده وابزنها بعضو مقوی عضله مقعد استعمال نمایند
وشیاف مرکب معمول از اقاقیا وراملك وگلنار وکندر ومازو وصمغ با آب مورد احتمال نمایند
خاصه در وقت جماع ودر کثرت حدوث منی و نفوذ نیز قلبی دماغ گویند — مرهمی نافع کهربا
واقاقیا وسوسن خشك وحنا کوفته وبیخته با روغن بید وروغن حنا مرهم سازند و
بپوشه بر عضله مقعد نهند — وان علتیست که عادت شود کسیرا که بالاو
وطی بسیار کرده باشد وبدان عادت کرده ومنی او بسیار شود وشهوت غالب لکن بسبب
ضعف قلب وسقوط نفس وقلت انتشار بمباشرت قدرت نداشته باشد وبعضی از ان قبیل
باشد که از پس عمل بجماعت قادر شوند وبدان لذت برند وبعضی بواسطه انتقال
ملتذ شوند وبعضی بمجرد وطی ایشان التذاذ حاصل شود واین علت از خباثت
نفس وخساست طبع وردائت عادت وانوثیت مزاج وعدم وغیرت وحمیت بود واکثر
شعرا را حاصل شود وقرشی گفته که هرکه درد بر نوجه بسیار دخول کند ایمن اند
صاحب نیز نباشد وشیخ الرئیس شیخ ابوعلی گفته که جاهلترین مردم آن کس باشد
که خواهد این علت را معالجه کند زیرا که این مرض وهمی است نه طبیعی ومزاجی واکثر
ایشان را علاجی نافع بود جز آنکه اسباب شهوت مثل غموم وهموم وجوع
وسهر وحبس وضرب واذا واهانت وهلاکت ومخاصمات واشتغال بعلوم عقلیه
وورع وصوم وقعت نافع باشد وگفته اند که بر زمین سرد نشستن وبر بستر کتان
وبرگ بید ونیلوفر خسبیدن وگرفتن ... بستن وشیاف از ...
... واستعمال نمودن وجماع بسیار کردن وشراب ... حقنه ساختن وانواع
ولعب وخوشدلی ونوشیدن شراب وطلای باد ... واغذیه باهیه اجتناب نمودن

از معالجه نافع بود

از معالجه نافعه این علتست اگر بزمین نباشد لهذا — دوائی که شهوت جماع را
کم کند ومنی را کم سازد گل سرخ پنجدرم بزر قطونا ده درم تخم کاهو تخم خرفه
وکاسنی از هریك سه درم کشنیز خشك دو درم کوفته وبیخته سه بزر قطونا
شربتی سه درم با پنجدرم سرکه با شیره ممزوج ساخته نافع باشد وگاه باشد
که در معا مستقیم حکه از بلغم مالح حاصل شود که زایل نگردد الا بمنی چنانکه
نفسا را در رحم حاصل میشود وعلاج آن استفراغ بلغم مالح بود رقیت
واستعمال حقنه معموله از لعابات وروغن بنفشه
وان یا حارده ... صفراوی یا بارده بلغمی یا صلب ... وانچه حار ...
حمرت لون وعظم حجم وحمی ومرارت والتهاب وعطش وصفرت قاروره است
فصد باسلیق واستفراغ صفرا وتلیین طبیعت وتعدیل مزاج واجتناب
از لحوم وحلویات ودر ابتدا نهادن خرقه تر کرده بسرکه وگلاب ولعاب بزر قطونا
برای تضمید بر طحال وآرد جو وعنب الثعلب یا آب برگ نی یا عدس کوفته ...
برگ کاسنی یا آرد جو وآرد باقلا واندکی زعفران با روغن گل وآب کشنیز تازه
ودر زمان تزید ودر انتها آرد جو وآرد باقلا ونخود وخطمی وبنفشه ولعاب
بزر کتان ضماد کنند ودر انحطاط محللات مثل بابونه واکلیل الملك و...
وشبت با روغن گل وزرده تخم مرغ — وانچه بارده بلغمی است بیاض لون
ولین ملمس وقلت وجع وبیاض قاروره وعدم حمی وعطش — قی وتلیین طبیعت
وتضمید باضمده محلله متخذه از آرد باقلا ونخود و... وبابونه وحلبه واکلیل الملك
وبزر کتان ومقل وتقطیر دهانها روغن زنبق وراجیل وانچه صلب ... اولیت

صلابت وکمودت لون وبیاض قاروره وعدم وجع است — استفراغ سودا وتضمید باضمده ملینه
محلله مثل بابونه واکلیل الملك وبرگ کرنب ومقل واشق ومیعه ومغز ساق گاو وپیه بط
ومغ ... والله اعلم — علاج قروح خارجی قضیب
وخصیه اگر تازه بود صبر ومر وعروق ... مغولی بشراب ... یا مرهم ... وگدی
خشك کوفته وشادنج وگلنار وزاج محرق واگر کهنه باشد فاسد گردد وگاه ... وتوتیه و...
ومرو واگر آکله بود فلدفیون ومانند آن لیکن بعد از اصلاح غذا وتعدیل مزاج واستفراغ خلط
غالب — قروح داخله قضیب تقطیر شیر دختران با روغن بنفشه بادام وشیاف مامیثا در احلیل
وتناول اغذیه ... وسایر معالجات قروح و... قضیب وخصیه اگر
ماده صفراویه یا بورقیه یا دم سوداوی متعفن بود بدان موضع — فصد ... مطبوخ هلیله
وشاهتره واستعمال طلا مرکب از شیاف مامیثا وسرکه وروغن گل وآب کرفس — طلائی
نافع اقاقیا وشیاف مامیثا از هریك نیم درم ونوشادر وصبر از هریك ... اشنان یکدرم ونیم
زعفران نیم دانك کوفته وبیخته بروغن زنبق طلا کنند وسرکه وروغن گل واندکی بوره در حمام طلا
کردن نافع باشد واگر حکه صعب بود اندکی میویزج اضافه نمایند وبعد از خروج از حمام سفیده تخم
مرغ طلا سازند واز باطن دوز قرنبیا بموضع حاجت کنند وعلقه بران نشانند
سبب آن یا انشقاق صفاق وفتق جنبی قریب بران یا اتساع یکی از دو مجری که بالا انثیین است
یا انحراف تهیئت هر دو مجری وحدوث آن یا از حرکت مفرطه است مثل زیر وبر جستن وفریاد کردن وجماع
بناشتا کردن وحمل بار گران ویا از ریح غلیظ ... یا از رطوبت ... یا از جستن ... یا از نزول
منی متعمدا در وقت جماع یا از ضعف وزن بر مرد وجسم نافذ ترتیب معا یا ریح یا رطوبت و
نفوذات اگر از نکه بکیس انثیین بود آنرا ادره وقیله گویند لیکن اگر نافذ ثرب یا معا باشد

قیلة الامعا

قیلة الامعا گویند واگر ریح بود قیلة الریح گویند واگر رطوبت بود قیلة الماء گویند واگر
نفوذ ان بکیس انثیین نبود ودر عانه وحوالی آن محتبس باشد فتق خوانند — علامت
وصغر وعسر رجوع وعدم قرار قبل حدوث آن اندك اندك بود و... وجوشش مثل ریاح باشد
وبا آن اندك قرار بود وگاه باشد که با آن اعراض قولنج باشد علاج هر دو آنست که بر فتق ...
بمحل خود باز گردانند واگر باز نگردد مریض را در آب گرم نشانند وروغن بابونه گرم کرده
بمالند تا بمجری خود مرجع شود وباساتی باز گردد وانزروت وکندر وجوز السرو واقاقیا
وسریشم ماهی وگلنار ودم الاخوین ومر وصبر و... ومقل وحضض ... با سرکه ضماد سازند
ومرفاید ... بر بند وسه روز نگشاید — ودر جمیع بسهولت وقرار شدید وخفت ...
نوشیدن محللات ریاح مثل کمونی وسنجرینا وتضمید بدان ... ووج وفودنج
ومرزنگوش وشیح وتدهین بروغن قسط وزنبق ونار دین وتقطیر ادهان مذکوره در احلیل
وبستن برفاید حریقه — وطول ... بول وثقل در موضع وعدم رجوع است — اگر قلیل بود
تنشیف مایه ودر طوبت ... مثل خاکستر چوب بلوط وخاکستر برگ کرنب وسعد وآرد جو
وسرکه ... وبا روغن زنبق با زیتون ومثل فلفل وحب الغار وبوره وزیره با روغن زیتون وتقلیل
شرب آب وتناول اغذیه مجففه مثل ... وکباب وقلیه با فلفل وزیره واگر کثیر بود بزل نیشتر واخراج
رطوبات بدفعات واستعمال دوا منبت لحم بموضع بزل ... اعانت قوه وواجبست که صاحب این مرض از امتلاء
وحرکت بران وانواع اطعمه غلیظ وبقول وفواکه وسایر نفاخات خصوصا ولبنیات واز شرب آب بسیار
وشراب ممزوج وخام واز جماع خصوصا بعد از طعام واز دویدن وپیاده رفتن وفریاد کردن وبرجستن
وسایر حرکات عنیفه واز کثرت حمام وطول جلوس در آن اجتناب نماید والله اعلم — مقاله هجدهم در امراض رحم
ودر آن پانزده بابست — سبب آن یا در آلتی است یا در ماده یا در ... خطاء

باطاد اما آنچه در آلت است یا در رحم است یا در قضیب علم بر این که عقر از جانب مرد است یا زن یکی از چند
طریق است اول آنکه یکی از مبخرات مثل سیر در زیر رحم زن بخور کند و خود را بجامه
چنان بپیچد که بخار از آن بیرون نرود اگر بوی آن از بینی یا از دهان بیرون آید عقر از جانب
او نیست و احتمال دادن سیر به رحم نیز همین حکم دارد دیگر آنکه در دو ظرف یکی از
حبوب مثل باقلا یا نخود یا گندم یا جو بکارند و در یکی مرد بول کند و در یکی زن
در هر کدام که دانه زودتر بعد تقصیر از جانب او خواهد بود دیگر آنکه هر کدام از منی مرد و زن
که بر بالای آب بیند تقصیر از و بود و دیگر آنکه هر دو علیحده بر بیخ کاهو بول کنند
از بول هر کدام که آن بیخ خشک شود عقر از جانب او باشد والله اعلم آنچه در
رحم است اسباب آن یا سوء المزاج بارد منکثف است که افواه عروق رحم را منضم سازد و مانع
ورود منی گردد و اگر وارد شود منجمد و بارد گرداند و استعداد قبول صورت را
باطل سازد   قلة رقة طمث و قلة حمرة آن و قلة شعر عانه است   تنقیه
بدن اگر از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی باشد و ممتلی بود پس تبدیل بجوارشات و معاجین
حار مثل مثرودیطوس و سنجرنیا و دحمرثا و دواء المسک و تریاق اربعه و تدهین
قطن و عانه بروغن زنبق و نرگس و اجتناب از نوشیدن آب سرد و حموضات و استعمال
فرزجه و تبخیر رحم معمول از زعفران و سنبل و اکلیل الملک و ساذج هندی و دهن
و پیه مرغ و بط و روغن و زرده تخم مرغ و تبخیر رحم به زرنیخ و میعه و جوز السرو
و قنه و حب الغار   فرزجه که تقویت و تمکین و تسخین رحم کند و معین حبل
باشد زعفران عود خام شب یمانی سماق ساده کوفته بعسل سرشته و پشم پاره بروغن گل چرب
کرده بدان بکار برند و سه روز متوالی بعد از طهر بدارند و بعد از آن مباشرت کنند

فرزجه قوی

فرزجه قوی از آن پشم پاره را از مایه خرگوش و زهره ماهی و زهره شیر بیالایند و
استعمال نمایند و بول کفتار کرکس با مایه خرگوش و سرگین او را با عسل بکوبند
و بعسل بسرشند و زن سه روز استعمال نماید آبستن شود اگر چه عاقر باشد و احتمال
مایه خرگوش با مسکه یا روغن بنفشه همین عمل کند و گفته اند که اگر زن عاقر بعد
از سه روز پیاپی هر روز دو درم نشاره عاج با ماء العسل بنوشد و شب چهارم
مرد با وی مباشرت کند آبستن گردد و گفته اند که اگر بول فیل را در زن با خاصیت عجیب است
در آبستنی چون قبل از مجامعت زن بیاشامد و نوشیدن تخم سیاه البول از مجربات است یا
سوء المزاج حار مجفف رحم و محرق منی است   لاغری بدن و صفرة لون و کثرة شعر عانه
و حرارة و غلظة و سواد و قلة طمث است   تبدیل مزاج با شربه بارده مثل شراب
بنفشه و نیلوفر و خشخاش با شیره تخم او و اغذیه سخنه مثل گوشت بره و بزغاله و خروس و مرغ
با اسفاناج و کدو و استعمال ادهان و لعابات و اضمده بارده رحم و یا سوء المزاج یابس مجفف
منی مفسد مزاج اوست که قبول تخطط و تشکل نکند   لاغری بدن و قلة منی و طمث
و یبوست فرج است   ترطیب مزاج و توسیع در اغذیه و اشربه مرطبه و مداومت حمام
مرطب و ابزن مرطبه و تدهین بادهان بارده مرطبه مثل روغن بنفشه بادام و کدو و پیه
بط و پیه مرغ و استعمال فرزجه ملینه معموله از مغز ساق گاو و شتر و شیر دختر و
لعاب بهدانه و پیه بط و روغن بنفشه و یا سوء المزاج رطب مضعف قوت ماسکه و مزلق منی است
سیلان رطوبت دایما از رحم و سقوط جنین اندر روشنی و عظم اگر آبستن شود   تنقیه از بلغم
و رطوبات با اسهال و قی و تناول اغذیه مجففه منشفه با فلفل و دارچینی و زنجبیل پرورده و زیره
و استعمال فرزجه معموله از شحم حنظل و انزروت و شب یمانی و مر و زعفران و عود کوفته و بیخته
با عسل و احتمال غالیه و مسک و طیوب حاره و ایارج و یا ریح غلیظ است که مانع اشتمال شود

انتفاخ ما بین ناف و فرج و استفراغ قبل از کبر و عظم و شادی از اطعمه غلیظ نفاخ
نوشیدن ماء الاصول و روغن بید انجیر است و جمیع ادویه کاسر ریاح و سایر معالجات
سوء المزاج بارد رحم و اجتناب از فواکه و اطعمه منفخه یا مرضی مثل ورم صلب یا ثالیل نماید
یا بولول یا غیر اینها که فم رحم را مفسد سازد و مانع وصول منی گردد برحم
ازاله سبب بتدبیر حاده یا بآلة معموله جهت این عمل اگر ممکن باشد یا انضمام فم رحم است
استعمال مرخیات از ادهان و لعابات و نطولات و بنوشیدن منفخات مثل زیره و
کرفس و انیسون و جماع کردن بسیار و استعمال امیلی از ریح دایما و غلیظ کردن
آن بند ریح و یا میلان رحم است بیک جانب و ازاله فم رحم از محاذات فرج
سیلان منی و وجع رحم در حالت مجامعت   فصد صافن از جانبی
که رحم از آن میل کرده باشد اگر سبب امتلا و امتداد عروق بود و استعمال ملینات
از مروخات و حمولات و حقنه و حمام مرطب اگر سبب یبوست و قبض و تکاثف بود
و استفراغ رطوبات به ایارج و حلتیت و غیر آن اگر سبب کثرت رطوبات و اخلاط غلیظ
باشد و یا افراط فربهی زن و کثرت شحم ثرب است و انضغاط رحم از آن بحیثیتی
که مانع وصول منی گردد برحم   لاغر کردن به ریاضت و تقلیل غذا و
استعمال مجففات و استفراغ بفصد و حقنه حاده و مداومت اطریفل صغیر
و کمونی و دواء اللک و مانند اینها و آنچه در قضیب است سبب آن یا کوتاهی آلت
یا بسبب کجی یا اعوجاج قضیب که کوتاهی و باطل کند که چون منی بیرون آید با استقامت
جاری نتواند شد تا فضای رحم   تقویم قضیب و جذب آن بجانب خصیه
و عدم خروج بول با استقامت است   تلیین به اطلیه و مراهم ملینه مثل پیه بط و مرغ

و مغز ساق

و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و موم سفید و لعاب بهدانه بعد از آن کشیدن
و راست ساختن و محکم بستن بر چیزی راست تا مستقیم گردد و اما آنچه سبب
آن در میان هر دو باشد یا از جهت فساد منی و سوء المزاج مخالف تولید است یا عدم صلاحیت
عضو از برای تولید مثل منی مرضی و سکران و صبیان و مشایخ و کثیر الجماع
و معاوف الاعضا یا موافقت منی مرد با زن و مزاج منی زن   امالة مزاجات
باعتدال بادویه و اغذیه مناسبه و ازاله و اعتدال بنوعیکه مزاج منی او
موافق منی مرد باشد بر وجهی که مزاج منی او ضد مزاج مرد بود تا در حالت
امتزاج اعتدال حاصل گردد و یا از جهت احتباس طمث است   مدرات طمث
باشد چنانچه مذکور خواهد شد و اما آنچه سبب آن در میان هر دو بود از ضعف دماغ
و معده و کبد یا اوجاع راس و تخمه و ضعف هضم و امراض نفسانی مثل غضب شدید
و حزن و خوف و هم مفرط   ازاله سبب بعد و تقویت اعضا مذکوره و اما آنچه بسبب آن
خطا ها و یا در حالت انزال قبل از اشتمال بود مثل اختلاف انزالین یا بعد از اشتمال
مثل حرکات عنیفه و سرعت قیام بعد از انزال قبل از استقرار منی در رحم و مثل جوع مفرط
و اوجاع شدید و استفراغ اخلاط و کثرة استحمام و طول مقام و سایر اسباب
اسقاط   محافظت از اسباب مذکوره   معجونی که بی توقف موجب حبل
شود بهمن سرخ کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج از هر یک
یک مثقال مروارید ناسفته خردل سفید از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بعسل
بسرشند و سه روز پیاپی هر روز یک مثقال بخورند بعد از آن مجامعت کنند
هو الله المعین   اسقاط یا از اسباب خارجه یا داخله آنچه

از اسباب خارجه است مثل ضربه و سقطه و ریاضت مفرطه و برجستن و چیزی گران برداشتن
و اعراض نفسانی مثل غضب شدید و خوف و حزن مفرط و کثرت استحمام و طول لبث در آب
و افراط حرارت و برودت هوا و شمام روایح شدیدة الکیفیه   محافظت زن
و احتراس از اسباب مذکوره است و احتراز از اسباب داخله یا از آلام بدنیست مثل امراض
و اسقام و اوجاع و افراط جوع و استفراغ کثیر و تخمه و افراط جماع
ازاله سبب است و نوشیدن مقویات قلب و معده و یا از رطوبت مزلقه رحم و سببش فم رحم است
کثرت سیلان رطوبت از رحم و ترهل بدن و تفتیح اجفان و کثرت آب صافات   تنقیه رحم
از رطوبات مزلقه بحبوبات و ایارجات مسهله و مقیات و تدهین قطن بروغنهای قابضه [illegible]
و روغن مصطکی و تناول اغذیه مجففه و ایارجات مسهله و معاجین حاره مثل دواء المسک
و مفرحات یاقوتیه و مثرودیطوس و سیحزنیا و دحمرشا و اجتناب از ارز و فواکه
و حمام و یا از ریاح غلیظ در رحم که بسبب تمدد رحم جنین مندفع شود
انتفاخ عانه و قراقر و نفخ در معده و استفراغ حس قبل کبر و عظم آن   نوشیدن
کاسر ریاح و تدهین قطن بروغن زنبق و نرگس و سوسن و خیری و یا از شدت
لاغری زن که بواسطه آن غذا بجنین نرسد   تمهیل است بتوسیع
در اغذیه و تناول اطعمه سمینه مثل هریسه و نان ملیده با روغن گاو و تدهین
بدن بروغن بنفشه و روغن بادام و دخول حمام بعد از تناول غذا و خواب و راحت
و آسایش و ترک ریاضت و تعب و فاعل با قند خاصیتی عجیب در حفظ جنین
و آن یا بسبب علت آیا جنین یا مشیمه یا رحم و یا مجاورات و مشارکات
یا اسباب بادیه اخیر بسبب علت آیا ضعف و [illegible] جمیع و امراض بود یا عدم [illegible] و وضع حمل

با وجود خوف

با وجود خوف و بدلی یا تنم و تنزاک و عکس صبر بر وجع یا شدت فرح و کثرت تشنج
تملل و حرکات مختلفه که بدان سبب بچه از آن شکل بیرون تواند آمد بگردد و آنچه
بسبب جنین است یا غلظت جرم بدن جنین و کبر راس او باشد یا صغر و حقارت که بواسطه
عدم ثقل باسانی فرود نیاید یا خروج او نه بر شکل طبیعی بود یا بچه زیاده از یکی باشد
یا ضعیف و مرده بود یا پیش از وقت بیرون آید و آنچه بسبب مشیمه است یا غلظت مشیمه بود
که بقوت مشیمه جنین شکافته نشود یا رقت آن که زود شکافته شود و رطوبات مزلقه نماند
یا جنین بلا مزلقه سازد و بیرون آورد و آنچه بسبب رحم است یا ضیق و صغر رحم باشد یا تدبیر
و عدم رطوبت مزلقه یا حدوث مرضی از امراض رحم مثل قلعون و شقاق و بواسیر رحم
و آنچه بسبب مجاورات و مشارکات او است از نه بود یا عسر بول یا قولنج یا بواسیر مقعد یا حجر یا اسباب
بادیه است یا شدت سرما بود که بواسطه تکثیف و انضمام فم رحم جنین بسهولت بیرون نیاید یا صعوبت
گرما که قوی را ضعیف سازد و یا کثرت غموم و هموم که موجب ضعف قوی گردد یا کثرت
تشمم معطرات که بواسطه آن رحم بفوق منجذب گردد   علاج آن دخول حمام است و استعمال
نطولات ملینه مرکبه از حلبه و تخم کتان و خیارزه و خطمی و کرنب و شبت و مرو [illegible] متخذه از پیه
بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و بادام و موم سفید و تدهین عانه و قطن و
حوالی ناف بروغن خیری و زنبق و بابونه و بوئیدن معطرات مثل کندر و [illegible]
و غیر اینها بشرط آنکه در وقت عطسه دهن و بینی بگیرد و نوشیدن امراق دسمه و بقول
ملینه و لعابات مزلقه و طبیخ حلبه تنها یا با تخم کتان و پرسیاوشان و شکر طبرزد و شبیع
و اهل یا طبیخ لوبیا و نخود با روغن گنجد [illegible] چهار مثقال قشور خیار شنبر

جنبانید و هر گاه [illegible] شود در حال وضع حالات [illegible] و فرمهای طبیخ اهل و [illegible]
و حلتیت بغایت نافع باشد و اگر تخم کتان کوفته در ماء العسل و روغن گنجد بجوشانید بر عانه و خاصره
ضماد سازند و بیشتر پاره [illegible] و طبیخ تخم حنظل [illegible] احتمال نمایند جنین زنده
بیرون آید و تخمیر جاوشیر تنها یا با کوکر و مر و با زهره گاو رشته بچه زنده
و مرده را بیرون آورد [illegible] در [illegible] که رفتن و بریان [illegible]
تسهیل ولادت کند و خاکستر سم خر و سم اسب و چشم ماهی را بریان [illegible] شیر [illegible] آب
معجونی که در تسهیل ولادت بی نظیر است [illegible] از هریک یک مثقال و دارچینی اهل
از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت دو مثقال   حمول نافع اهل
درم [illegible] درم [illegible] چهار درم حلتیت [illegible] از هریک سه درم کوفته و بیخته
حب سازند و در وقت حاجت [illegible] سه درم از آن در طبیخ اهل و شکر [illegible] بنوشد
ضمادی که جنین و مشیمه را بیرون آورد تخم حنظل برگ سداب خشک از هریک سه درم
مر یک درم بزهره گاو بسرشند و بر ناف و عانه و حوالی آن ضماد سازند
سبب آن یا امتلاء بدن است از دم که طبیعت آن را دفع کند   امتلاء
و حرارت و بدن و پری عروق و عدم ضعف بدن و صفرت لون و حمرت آن از سیلان آن
در وقت افراط فصد باسلیق و باصافن است و بستن هر دو بازو و بیخ ران
و زیر پستان و نهادن محجمه بر ساق و زیر پستان بشرط و نوشیدن قرص کهربا با اشربه
و ربوب قابضه مثل شراب [illegible] و شراب حب الآس و ربیب و غذا مزورات سماق و غوره
و زرشک و ما شابه اینها و استعمال [illegible] معمول از سرو و گلنار و [illegible]
و [illegible] ساز و قطار کند و آقاقیا با آب عصور [illegible] فرزجه معمول از آقاقیا و لسان الحمل

وقتار کند

و قتار کند و کرناج و دم الاخوین و مازو و گل سرخ اجزاء مساوی با آب عصور [illegible]
و لیکن مادام که ضعف و تغیر لون بدن حاصل نشود بحبس آن مشغول نباید شد
و یا از رقت و حدت و لطافت دم که از افواه عروق ضعیفه بیرون آید   ضعف بدن است
و تغیر لون وجه و صفرت لون طمث و شدت عطش و لهیب   اماله دم است باطراف
بدلک و مالیدن و نهادن محجمه بی شرط و تناول اقراص قابضه و استعمال اشیاف و فرزجه مذکوره
و کافور و نوشیدن اشربه و اغذیه و ربوب باردة قابضه و سفوفی مرکب از ورد [illegible]
و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده و لسان الحمل و آقاقیا مساوی و شربتی یک مثقال
با یک مثقال آب خرفه تازه یا آب لسان الحمل در این باب بی نظیر است و خوردن
سرکه بسیار مفید باشد و یا غلبه مائیه و رطوبت بود در دم که موجب ترقیق دم و ارخاء فوهات
افواه عروق باشد   علامات غلبه بلغم او ظهور بیاض لون طمث بر پنبه خشک
کرده که زن در شب احتمال نموده باشد   تنقیه بدن از بلغم و رطوبات بحبوب و ایارجات
مسهلات پس احتمال حابسات مثل قرص گلنار و قرص کهربا با ربوب قابضه و یا غلبه
خلط سوداوی که مفتح افواه عروق بود   علامات غلبه سودا ظهور سواد لون طمث
بر پنبه موضوعه   بعد از استفراغ خلط سوداوی استعمال حابسات مذکوره نمایند
دم   آنست که پنبه او را نوبتی باشد غیر از نوبت حایض و گاه باشد که او را
نوبتی نبود و هر گاه که بدن ممتلی گردد و خون پیدا شود   علاج بواسیر رحم است
و یا قروح رحم   آنست که دم با مده بود و با آن نتن و الم و حرقت باشد
علاج قروح رحم است و گاه باشد که بعد از مجامعت حادث شود   علاج نوع
اول باشد   سبب رطوبت عفنه و سیلان آن از رحم یا ضعف قوه هاضمه [illegible]

که از هضم غذا عاجز باشد صفرة لون بدن وضعف قوة بدن وامتلاء رطوبات باد واراست
تقویت قوة هاضمه باغذیه لطیفه سریع الهضم مثل جوجه مرغ وتیهو وکبک بریان
کرده واشربه وادویه مقویه کبد ومعده وشراب فواکه وشراب زرشک وشراب
به ومعجون فنجوش ونوشدارو وبا کثرة فضول واخلاط مجتمعه در رحم بسبب رفع طبیعة
بر آنست علامات غلبه نوع اول آنست خلطات بلون رطوبات مستفرغه وبلون پخته
میوه وعوات تنقیه بدن از خلط غالب بفصد واسهال پس تنقیه رحم بنوشیدن
اقراص جابسه وربوب قابضه واستعمال فرزجه معموله از خرنوب وجفت بلوط ومازو
جوشیده بآب مورد وحقنه معموله از طبیخ مازو وگلنار وپوست انار واذخر ومورد
سببش یا قلة دم است در بدن یا غلظ دم یا سد افواه عروق رحم یا ورم رحم یا رتق
وقروح منسد رحم یا سیلان رحم یا افراط فربهی آنچه سبب آن قلة دم است در بدن
لاغری بدن وصفرة لون وتقدم جوع واستفراغات وتعب واعراض محلله است
توسیع در اغذیه وتناول اطعمه مولده دم واشربه ومفرحات وتقویت قلب ومعده وترک
تعب وریاضه واختیار سکون وآسایش وخواب وحمام معتدل وآنچه سبب آن غلظت
دم است بسبب مخالطات با اخلاط غلیظه ترهل بدن وبیاض لون وثقل وغم
وبطوء نبض وکثرة بول وبلغمیه براز وغلظه وبیاض قاروره است فصد صافن وحجامت
ساق قبل از دور نوبت ونوشیدن قرص ورد وطبیخ ادویه مسخنه وملطفه مثل تخم
کرفس وانیسون ورازیانه ومشکطرامشیع وفوتنج وپرسیاوشان با عسل ونشستن
در آبیکه در آن پخته مرزنکوش وفوتنج وسداب وبابونه واکلیل الملک وصعتر وبرنجاسف
وتخم کرفس وابهل جوشانیده باشند معجون کرکم نفع تمام در ادرار طمث کند مشکطرامشیع

قسط ریوند

قسط ریوند چینی اسارون حماما حب الغار جعده از هریک سه درهم رازیانه تخم کرفس انیسون از هریک
دو درهم کوفته وبیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال با آب لوبیا یا آب نخود سیاه فرزجه مدره
طمث فوتنج وابهل وسداب خشک وکندش از هریک سه درهم دو جزو کوفته وبیخته با روغن زنبق
فرزجه ساخته ادویه ملطفه مفتحه معطره مثل سنبل وقرنفل وداچینی سلیخه وحب بلسان وجوزبوا
وهیل وقسط وتفاح اذخر وحماما نیم کوفته در آب جوشانیده در کیسه کنند وبنیم گرم بر عانه ونان
نهند حیض بگشاید تبخیر حنظل تنها در زمان ادرار طمث نماید آنچه سبب آن سد افواه عروق
رحم است حدوث آن یا از حرارة مجففه مقبضه است التهاب وجفاف رحم بود یا برودت مکثفه
بیاض لون بدن ونفاخ وبطوء نبض وبرودت عرق یا یبوست مکثفه یبوست رحم ولاغری بدن باشد
هریک در باب عقر مذکور شد وآنچه سبب آن ورم رحم است علامات ومعالجات آن مذکور خواهد شد
وآنچه سبب آن رتق وقروح منسد رحم است فصد واخراج دم وتنقیه بدن از فضلات
طمثیه واستعمال ریاضت تا ماده محلل کرده ومجتمع نشود وآنچه سبب آن سیلان رحم است علاج در عقر مذکور
شد وآنچه سبب آن فربهی است کرسالت وتجاویف رحم را تنگ سازد لاغر ساختن وفصد صافن
ونوشیدن مدرات طمث نزدیک نوبت اکثر اورام رحم صلب باشد یا حار دموی
وسبب ورم حار یا ضربه واقعه بر رحم است یا احتباس طمث یا نفاس یا اسقاط جنین یا عسر ولادت
یا کثرة جماع حمی وضربان وعطش وتلخی دهان وسواد لسان وصداع واختلاط عقل
وسرعت وتواتر نبض وتنفس ووجع قطن وخاصره وحوالی ناف ووجع وعسر بول واحتباس بطن
وفساد معده است در ابتدا فصد باسلیق وصافن وقی وتقلیل غذا ونوشیدن اشربه ملینه با اغذیه
بارده واجتناب از شرب آب چندانکه ممکن باشد وتضمید عانه وناف بخطمی وبنفشه وآرد جو وباقلا
با آب کاسنی وکشنیز تازه واندکی کافور واستعمال حقنه وفرزجه معموله از لعابات وعصارات
وادهان بارده ودر انتها نطولی مرکب از طبیخ بابونه وخطمی وتخم کتان وعنب الثعلب

واکلیل الملک وخبازی واگر متحلل نشود واعراض لازمه مثل حمی ووجع وحدوث قشعریره اشتداد
یابد ورم در طریق جمع بود اعانت طبیعت باید کرد بجمع مده باستعمال حقنه معموله از لعابات
حاره مثل لعاب حلبه وتخم کتان وتخم مرو با روغن زنبق وخیری در رحم واضمده مرکبه که
از بابونه وخطمی وبنفشه وتخم کتان وانجیر بر عانه ونشستن در آب گرم وبعد از نضج تمام
وانفجار در رحم ماء العسل که در آن تخم کتان جوشانیده باشند حقنه ومدرات خفیفه مثل شربت
ستر تخم با شراب انار شیرین بیاشامد ومرهم سفیداب با روغن گل در قبل حقنه کند وسبب اکثری
ورم صلب ماده سوداویه است یا باشد که بعد از ورم حار حادث شود ثقل
واضطراب حرکت ساقین وکاهلی در حرکت وصلابت در موضع عانه است تنقیه بدن
از اخلاط سوداویه بفصد صافن وتنقیه رحم به دیاخلون یا باسلیقون با روغن زنبق یا نرگس
یا بابونه یا سوسن در رحم وتمریخ بپیه بط وپیه مرغ ومغز ساق گاو ومقل وپیه زرد
ادهان مذکوره بر حوالی ناف وعانه وتضمید بخطمی وطحلب وامثال آن با ضمادهای ملینه محلله مرکبه
از مقل ومیعه واشق وحلبه وبابونه وبرگ کرنب با روغن بابونه ولعاب کتان ونشستن در آبزن
معمول از طبیخ اکلیل الملک وشبت وبابونه وحلبه وتخم کتان ومرزنکوش وبرنجاسف وبرگ خطمی
وکرنب وبنفشه دو روز یک مرتبه بار حدوث آن اکثر بعد از ورم حار باشد
وچون منفجر شود ومتحلل نگردد صلابت با حرارت وضربان است فصد باسلیق
اگر واجب باشد وتنقیه بدن از سوء مزاج وترتیب علاج تا نضج یابد نشود واز جهة تسکین وجع درد
شدت وحرارت وضربان علاجها بارده واضمده مرکبه از خشخاش وخطمی وکشنیز تازه وعصا الراعی
با روغن گل وسفیده تخم مرغ استعمال نمایند ودر محل تسکین حرارت ادویه تلیینه التحلیل مثل
مرهم داسلیقون ومرهم دیاخیلون با مقل وروغن بابونه وپیه مرکبه از طبیخ حلبه وبابونه وتخم
کتان وبرگ کرنب واکلیل الملک وشبت وخطمی وخبازی واگر منفجر باشد

وجع شدید

وجع شدید در ارنبین وعانه وظهر وسیلان رطوبت منتنه مایل بسوادی یا حمرة است
تسکین وجع آن به تقطیر شیاف ابیض افیونی با شیر دختران ونوشیدن حلاب مرکب از عناب
وسپستان وآنچه با آن ... روغن بادام ونشستن در آبزن معمول از برگ خطمی
وکرنب وبنفشه وتخم کتان واین علة را براء نیست علاج ندارد والله احفظ
حدوث آن یا از ضربه وسقطه یا عسر ولادت ووجع شدید کرموی حیض وهتک
غشاء رحم باشد وجع وجود سبب خروج دم خالص صافیست فصد وتناول قرص کهربا
با آب لسان الحمل واشربه واغذیه مبرده قابضه واستعمال فرزجه معموله از کندر وانزروت
ودم الاخوین ومر وشب یمانی وپوست انار وجوز السرو با آب لسان الحمل یا عصا الراعی یا مورد
ویا انصباب خلط حار مراری بر رحم وجع شدید وضربان وعطش وصفرة لون است
واگر با آن خروج دم منتن بیاید دلالت بر اکله رحم کند تنقیه بدن است
وتناول اغذیه لزجه وبقول بارده واستعمال المراهم مصلحه اکله است واگر وجع
در غایة شدة باشد افیون وزعفران با شیر دختران در رحم چکانند واگر مده صدیدیه
بیرون آید تنقیه مده باستعمال معموله از ماء العسل چهل درم حلبه
وعدس کوفته از هریک دو درم واگر از قرحه چیزی شبیه بغساله گوشت تازه
بیرون آید دلالت بر قرحه وسیحه متعفنه کند استعمال حقنه معموله از طبیخ
ادویه بارده قابضه مثل عدس وبیخ وپوست انار وگلنار وجفت بلوط با روغن
گل واگر آنچه بیرون آید سفید وغیر منتن باشد دلالت بر نقا قرحه کند استعمال
مدملات مراهم منبته لحم است مثل مرهم مرکب از مرداسنگ وسفیداب وانزروت
اجزای مساوی با موم وروغن گل وهم باسلیقون با روغن گل نافع باشد

سبب حدوث آن سوء المزاج بارد مضعف است که سبب بد هضمی غذا گردد و وارد شود هضم نتواند کرد و ستحیل به ریح گردد ورم صلابت و انتفاخ در عانه و حوالی ناف و وجع و تمدد و منتهی به فخذین و از تبین و صوت از آن مسموع مثل صوت طبل بود استفراغ فضول با ایارجات و حب و مسهلات و نوشیدن کمونی و سکنجبین با ماء الاصول و استعمال ضمادات و فرزجات و نطولات و کمادات مسخنه محلله ریاح مرکب از مثل بابونه و شبت و مرزنگوش و سداب و تخم کرفس و رازیانه و قنطوریون و برنجاسف و زرنب و نانخواه و انیسون و فودنج و بلیجر و تدهین عانه و ناف به روغن سداب و روغن قسط سبب آن اخلاط حاده صفراویه یا مالحه بورقیه یا اکاله سوداویه یا منیه در غایت حدت است نوع اخلاط طبق لون طمث است به بچه معمول مجفف تنقیه بدن از اخلاط مذکوره بقصد اکحل و اسهال و استعمال اطلیه مبرده مرکب از مثل صندل و شیاف و پوست انار و عصاره الحیة التیس و آب کشنیز تازه و آب کاهو و سرکه و روغن گل و احتمال فرزجه معمول از برگ نعناع و پوست انار و عدس مقشر جوشانیده در آب و کسر سورت منی با دویه و اغذیه باردة مثل ماء الشعیر و عدس و جاورس و کاهو و کشنیز تازه سبب حدوث بواسیر رحم خلط سوداوی است تنقیه بدن از خلط سودا و تعدیل مزاج با اغذیه و اشربه مرطبه و تدهین به روغن نرگس و سوسن و استعمال ابزن معمول از طبیخ خطمی و بابونه و تخم کتان و حلبه و اکلیل الملک و مرهمی مرکب از اقلیمیا و دم الاخوین و مردارسنگ و موم و زیتون و سایر ادویه مستعمله در بواسیر مقعد و شقاق رحم بیشتر مفرط حادث از ولادت است وجع در حالت جماع و خروج ذکر خون آلود از فرج و ادرار عرق لسعی استعمال مرهم با سفیداب با پیه بط و پیه مرغ و روغن بنفشه با مغز ساق گاو با زفت و روغن بنفشه و مراهم مستعمله در شقاق مقعد

وانزا اقلاب رحم نیز گویند حدوث آن یا از جذب مشیمه یا جذب جنین میت بعنف یا عروض ولادت یا سقطه یا ضربه یا بسبب یکی از اینها با دبیله و ضعف اعضا و استرخاء رباطات رحم شود یا غلبه رطوبت بلغمیه از جمله مرخیه رباطها باشد وجع عظیم در عانه و مقعد و قطن و ظهر و عسر و کذاد و خوف و سبب احتباس چیزی شدید بر عانه اولا حقنه با روغن زنبق که در آن زعفران و غالیه کدا باشد پس در جنبی رحم به موضع خود باهستگی که زن بر پشت خسیده باشد و دانها از کشیده باشد بر پشم پاره نرم مرغزی که در آب یا شراب خام که در آن ادویه قابضه مثل طرانیث و اقاقیا و مانند و خرنوب برگ مورد جوشانیده باشد آب بعد از آن تضمید عانه و حوالی ناف و فرج با دویه قابضه و تشمیم اشیاء طیبه و اجتناب از اشیاء منتنه دماغ و معطسات و محللات و اگر سبب رطوبت بلغمیه بود اولا تنقیه بدن از بلغم و رطوبات مرخیه بعد از آن استعمال حقنه و معالجات مذکوره و این علت شبیه به صرع و غشی و سبب آن کثرت منی و احتباس آن در او رحم عبیه گرم رحم را منقبض و متشنج سازد و بواسطه مشارکت که ضرر آن به قلب و دماغ رسد و نیز حیض طمث حارة عزیزی و انصمام منی بکیفیت ردیه متشنج و از آن بخار ردی سمی بقلب و دماغ متأذی کردد یا طول زمان احتباس طمث که آن نیز موجب فساد آن مذکور شود و این مرض از نوابیات دوار باشد نزد یک وقت نوبت صعوبت و عسر نفس مریض را به وجع انکه چیزی از عانه به قلب مرتفع است بعد از زمانی نسیان و اختلاط عقل و ابطال حس و ضعف نبض و غشی و انقطاع صوت حادث شود و فرق میانه این علت و صرع آنکه در این علت نسیان و کمی و بطلان حواس با لمرة یا لکلیه نیست بخلاف صرع و مثل جنبیدن به ترک شدت و خنق و اختناق و سعه بادنزره و سیردو بیاز و مانند آن و بسبب مختلف محلل بخار اشیاء بارده سمیه

و مانند اینها و استعمال مدرات حیض از شربات و حمولات و ضمادات و محللات ریاح مرکبه از قرد مانا و صعتر و فودنج و بابونه و جاوشیر با آب کرفس و اگر سبب ورم صلب رحم باشد به علاج آن مشغول باید شد چنانچه مذکور شد **مقاله دوم در امراض اعضاء ظاهره** و در آن نیز بابهاست حدبه و زوال فقرات است به قدام و داخل ظهر و از احدب مقعد و تقطع خوانند و یا بخلف و خارج ظهر و آن احدب مؤخر و حدبه مطلق نیز نامند یا به یکی از جانبین و این را التوا گویند و سبب آن یا ورم حار سبب حادث در عضلات موضوعه بر فقار که بواسطه ضغط فقار را از موضع خود زایل کرداند حمی حاده ایمه و ضیق النفس و بادنکی ساق و وجع شدید در ظهر و عظم نبض و شدت حرارة و صغر و ناذیه قاروره است فصد باسلیق و تلیین طبیعت نوشیدن فلوس خیار با روغن بادام و استعمال حقنه معمول از ادهان حاره که در آن ملینات چون بیخ خطمی و تخم کتان و امثال اینها جوشانیده باشند و اضمده و تبرید آن لباب مثل لعاب حلبه و تخم کتان و سپید مرغ و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و خطمی و تدهین فقار با دهان حاره بالفعل به سبب اخلاط و تلیین طبیعت نافع باشد یا ریح غلیظ محتقن در تحت فقرات که سبب غلظت آن بسبب غلط و فقار و زوال آن از موضع خود شود و این نوع را دیاح را افرج خوانند حدوث بعد از وجع ظهر و عدم حمی و عطش و لهیبات تلیین طبیعت بطبیخ اصول بندر کاسر ریاح با روغن بید انجیر و استفراغ رطوبت مادیه ریح به حب سورنجان و مانند و استعمال ادویه اضمده مقویه عضو و کاسر ریاح با روغن بید انجیر و محلل رطوبات غریبه غلیظه مثل ضماد مرکب از سکبینج و قسط لذریره و ابهل از هر یک ده درم فرفیون یک درم روغن ناردین به قدر حاجت و نطولات معمول از طبیخ ادویه محلله ملطفه مثل شبت و مرزنگوش

متصاعده به دماغ و بسبب نتن هابط و نازل رحم با سفل و تدهین رحم به روغن حاره عطره مثل روغن یاسمین و روغن زنبق که در آن عنبر و مشک و غالیه و کدا حشو باشد و تبخیر به مسک و عنبر و عود و مانند اینها و مالیدن ساقها و بستن ساقها و محجمه بر آن نافع باشد و بعد از نوبت تنقیه بدن به حبوب و ایارجات کبار و بعد از نوشیدن مثرودیطوس و جندبیدستر و دواء المسک و اگر سبب کثرت منی بود به تزویج و دفع منی و نوشیدن ادویه حاره مقللات آن و با استعمال فرزجه معمول از نمام و زنجبیل و فلفل با روغن زنبق معالجه کنند و اگر سبب احتباس طمث باشد مدرات طمث خصوصاً استعمال حمولات که مدر حیض و مفتح فم رحم شود مثل کرمدانه و فلفل و فرفیون و غالیه و امثال اینها مفرداً و مرکباً و ابزن معمول از طبیخ شم و حلبه و تخم کتان و مرزنگوش و برنجاسف و نوشیدن جندبیدستر و امثال مرکبات با ماء العسل و سکنجبین و دحمرثا و فلافلی و کمونی با آب لوبیا علاج نمایند رجا مرضیست شبیه با بخبر در احتباس طمث و تغیر لون و سقوط شهوت و انضمام فم رحم و گاه باشد که با آن صلابت و احساس حرکت مثل حرکت جنین در بطن باشد سبب آن یا انصباب مواد ردیه بر رحم باشد حارة یا ورم صلب رحم یا ریاح غلیظ محتقنه در صفاق رحم و فرق میانه این علت و آبستنی آنست که در این علت شکم صلابت بر بطن و بدی هضم و قراقر و نفخ در شکم و ترهل اطراف بود و گاه باشد که امتداد آن در وقت حرکت جنین به خارج متجاوز باشد و تا چهار یا پنج سال ممتد شود و گاه باشد که تا آخر عمر امتداد یابد و قابل علاج نباشد و با استسقاء طبلی مشتبه میشود و فرق میانه این به صلابت و بدخلقی و خبث نفس و بدخلقی عدم علامات استسقاست نوشیدن ماء الاصول با روغن بید انجیر و استفراغ با ایارجات بعد از آن تناول دحمرثا و دواء الکرکم و تریاق اربعه با طبیخ ترمس و ابهل و مشکطرامشیع

وسعال بعد از خروج نخاع و تمام و نهادن محجمه با آتش بر موضعی که منقطع خواهند شد بداخل تا آنرا
بخارج جذب کند و با خطمائی مالیدن که مرخی رباطات و مزیل فقرات از موضع فقرات خود
باشد   بیاض لون و برودت ملمس تقدم تدبیر مرطب فلذا انتشاف موضع دو عنق را
که بران ماند   استفراغ رطوبات مرخیه مجبوس تو بر و استعمال انطولات
محلله مذکوره و با سقطه و باضربه و انعصار بان که موجب زوال فقرات از موضع خود
شود   رد فقرات بموضع خود بالید باید و بکیدن محجمه و نهادن اطلیه مجمده
حادث بر دم مثل زفت و مقل با اندکی عاقرقرحا بران و گاه باشد که سبب آن تشنج
رباطات بود لیکن نادر و قلیل الوقوع بود و سریع القتل باشد و علاج ندارد
سبب وجع ظهر یا برودت مزاجست یا بلغم کثرت بلغم خام یا تعب
و کثرت جماع یا ضعف و هزال و امراض کلیه یا امتلاء عرق کبیر موضع بر صلب انچه
بسبب آن مزاج است یا کثرت بلغم است   بیاض لون و بطوء نبض و بیاض قاروره و قلت
عطش و ازمان علت و سکون آن بمشی و ریاضت و اشتداد آن بعد از نشستن و خواب
گران و حدوث آن اندک اندک باشد و علاج حقنه و اسهال بحب سورنجان اگر مادی
باشد و تدهین ظهر بادهان حاره مثل دهن قسط و سداب و نرگس و خیری و سوسن
و فرفیون و تضمید با ضماد حاره مثل مقل و اشق و جاوشیر با بونه و حب الغار با
لعاب تخم کتان و روغن بید انجیر و تضمید پشک شتر با ادویه کاسره نفخ در دو دور
شراب حل کرده در حمام معرق از مجربات است و تناول هلیون و معجون فلاسفه و تریاق
اربعه و سنجرینا و اجتناب از جماع و تناول فواکه و آب سرد و اطعمه غلیظه و امتلاء و طعام
شبانگاه و انچه سبب آن تعب و کثرت جماع است   راحت و خواب و حمام است و تدهین بروغن

حب بادام و غیره

بنفشه خیری با روغن بنفشه ممزوج و ترک تعب و جماع و آنچه سبب امراض مرکبه کلیه است
وجع قطن و ضعف باه است   علاج امراض کلیه چنانچه مذکور شد و آنچه سبب آن امتلاء عروق
کبیره موضع بر صلب است چنانچه در حمیات مطبقه میباشد   اشتداد وجع در جمیع ظهر
و عطش و التهاب و حرارت جلد ظهر و حمرت لون و ضربان و سایر علامات غلبه دم است
فصد باسلیق و نوشیدن آب انار شیرین با قند و جو حل در آب سرد و خواب کردن در جای نمناک
و سبب اکثری وجع خاص بلغم و ریح بود   علاج نوع اول از وجع ظهر را استعمال
شیافات مسخنه معمول از مقل و اشق و ابدیون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان
و ماهی زهره و مانند اینها در این باب بسبب وضع علت سریع التاثیر باشد و نوشیدن
معجون مرکب از سورنجان و بوزیدان از هر یک یک درم اشترغاز ده درم عسل سه وزن
ادویه هر روز مثل یک کرده که نافع باشد و این از مجربات است
دوالی اتساع عروق قدم و ساق است بسبب کثرت نزول خون سوداوی غلیظ بدان و این
علت منزو علت اکثر حمالان و بیوج و پیادهروان و امثال اینها عارض شود
ظهور عروق سبز غلیظ در هم پیچیده بر ساق است   فصد باسلیق و تنقیه بدن
از خلط سوداوی بعد از آن فصد عروق حماملیه مذکوره و دست مالیدن بران
تا خون غلیظ بتمامی متفرق گردد و عضو لاغر شود و واجب است که صاحب این
علت از تناول اغذیه مولده سودا و غلیظ و از کثرت مشی و تعب اجتناب نماید
و داء الفیل آنست که ساق قدم غلیظ و عظیم گردد چنانچه در غلظت و عظم
شبیه بپای فیل بود و سبب آن یا انصباب خون سوداوی محترق است بقدم یا خلط غلیظ
آنچه سبب آن انصباب خون محترق است   کبودی لون ساق   بعد از تنقیه فصد

عرق

الرکبه و حجامت ساق و استعمال اطلیه مقویه عضو مثل اقاقیا و عصاره لحیة التیس
و ماء سلم و خاک کره و پشک بز و ثمره طرفا و آرد حلبه و تخم ترب و تخم حرف
کوفته با آب چغندر یا چوب انجیر با روغن زیتون و بستن پا از قدم تا زانو
و در طبیخ ترمس نشستن و نطول کردن و طلا ساختن ترمس کوفته نافع باشد
و واجب است از طول قیام و کثرت مشی و حرکات مبرحه و آویختن پاها و سواری
و غیر آن اجتناب و از اغذیه غلیظه مولده سودا و آنچه سبب آن خلط غلیظ
بلغمیست   غلظت ساق و قدم بی حمرت و حرارت و التهاب و گاه باشد که ملمس
آن بارد بود   مداومت قی در هفته یکبار و اسهال بحب سورنجان و
نظایر آن و تقلیل غذا و تناول اطریفل صغیر هر روز دو درم یا کندر و زنجبیل
از هر یک نیم درم و استعمال طلای مرکب از صبر و مر و اقاقیا و جوز السرو با آب
برگ سرو و اجتناب از تناول فواکه رطبه و بقول بارده و اطعمه غلیظه و آب
سرد و پیاده رفتن   وجع مفاصل المی حادث
در مفاصل اعضا لیکن اگر در مفاصل قدمین مثل کعب و اصابع خصوصا
ابهام باشد آنرا نقرس گویند و سبب آن ضعف مفاصل و انصباب یکی از اخلاط
اربعه زیاده بدان لیکن حدوث مفاصل از سودا یا بلغم تنها یا با اخلاط صفرا
و از صفرا صرف نادر است   دموی حمرت و عظم و انتفاخ و شدت ضربان و حرارت
ملمس و سایر علامات غلبه دم است   فصد از جانب مخالف رگ قطن و بعد
از تنقیه تام اسهال بمطبوخ سورنجان و تناول اغذیه مغلظه دم و در ابتدا
استعمال اطلیه رادعه که در آن قبض باشد مثل گل ارمنی و صندلین و فوفل

و شیاف مامیثا

و شیاف مامیثا با سرکه و آب کاسنی و کشنیز تازه و آب برگ نی اگر مادی اندک باشد
در وقت شدت وجع اضمده مخدره مثل افیون و خشخاش و بزر البنج و بیخ لفاح
با آب کاهو بقدر تسکین آن و در اضمده محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت نافع
باشد و واجب است که در جمیع اضمده و مسهلات در اوجاع مفاصل حار و بارد سورنجان
داخل کنند چرا که آنرا خصوصیتی باین مرض هست از حیثیات متعدده   صفراوی
صفرت لون و قلت انتفاخ و شدت وجع و التهاب و اشتعال با اشیاء مبرده و سرعت
نبض و صفرت قاروره و قلت انتفاخ سایر علامات غلبه صفراست   فصد
باسلیق اگر صفرا مختلط باشد با دم و قی و اسهال بمطبوخ هلیله و مانند آن و
تناول اغذیه مبرده و تضمید موضع با ضماد و اطلیه بارده که در آن قبض نباشد
مثل بزر قطونا و آرد جو با سرکه و ریختن آب سرد بدان و در حالت اشتداد وجع
تضمید با ادویه مخدره بقدر تسکین وجع و نوشیدن ادویه مسکنه اوجاع مثل
علک معشر و استخوان خشک و سورنجان و خشخاش و تخم کاهو و در این نوع بسبب
لطافت ماده و کثرت حرارت احتیاج بادویه محلله نباشد   بلغمی بیاض لون و قلت
التهاب و ورم و وجع و عطش و اشتعال بمسخنات و نطولات و بطوء و اختلاف نبض و غلظت
و بیاض قاروره و سایر علامات غلبه بلغم   مداومت قی و اسهال بعد از
نضج تام بحب مرکب از ادویه مخصوصه آن مثل شحم حنظل و بوزیدان و سورنجان
و تربد و ماهی زهره و قنطوریون و حب النیل و تناول اغذیه حاره و لحوم
خفیفه و استعمال سعوطات و اضمده ملینه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت
و خطمی و سعتر و مر و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و تخم کتان و ادهان
حاره مثل روغن قسط و فرفیون و روغن زیتون که در آن کفتار یا روباه جوشانیده باشند

و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون فلاسفه   سوداوی علامتش
ورم و کمودت لون و درشتی اعضا و قلت وجع و انتفاع بمسخنات رطبه و یابس
علامات سوداست   استفراغ بفصد اکر غایت غلظت نبود و یا خون از عروق
بیرون شواند آمد و اسهال بعد از نضج تام بحبوب مخصوصه آن و اصلاح حال طحال
و استعمال اضمده ملینه محلله مثل بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر
و رازیانج و انجیر با پیه بز کداخته و روغن کاو و ادهان حاره رطبه مثل
روغن کاو و ادهان حاره رطبه مثل روغن قسط و بابونه و سوسن با پیه مرغ
و بط و موم و پیه کرده بزوابن مات معمول از طبیخ بابونه و مرزنکوش و نوتنج
و حاشا و زوفا و علامات مرکبه از خلط یا زیاده ترکیب علامات و قلت انتفاع
بمعالجات حاره یا بارده مفرده و اختلاف اوقات انتفاع بوجهی که بحسب آن اشیا باشد
انتفاع باید و علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب خلط غالب

وجع الورک نوعیست از انواع اوجاع مفاصل که الم در مفاصل
ورک بود و از آن تجاوز نکند چون مفصل ورک مفصلی عمیق است و بدان کوشت بسیار
هست علاماتش سوداوی و اورام بران نیک جاری و ظاهر نمیشود و در بعضی اوقات علاجش
مخالف علاج سایر اورام و اوجاع باشد چه در ابتدای این علت اضمده و اطلیه رادعه
مضر بود زیرا که ماده عمیق است و رادع موجب میل ماده بعمق میشود و مفصل را بخلع
مهیا سازد بلکه در ابتدا جهت تسکین وجع ادویه مرخیه مثل بابونه و خطمی و خبازی
و تخم کتان و روغن خیار و روغن شبت موافق باشد مگر آنکه ماده بسیار رقیق بود
و رادع موجب تغلیظ و مانع انصباب آن کردد و استفراغ ماده درین علت اکر دموی
بود بفصد باسلیق کنند از دست مقابل ورک دردناک و اکر بلغمی باشد به حقنه و شیافات

مخرج بلغم لزج و بکر مثل و استعمال ادهان حاره مثل روغن زنبق یا جند بیدستر
و نشستن در طبیخ کفتار یا روباه و تضمید باضمده حاده مجربه منطقه مثل بیخ
کبر و عاقرقرحا و دود و رایج و سیر و سرکین کبوتر و عسل بلادر نافع باشد
و اکر امثال این معالجات کافی نباشد و مرض مزمن کردد بداغ کردن احتیاج
باشد و عرق النسا نیز صنفی از اصناف اوجاع مفاصل است که الم در آن از مفصل
ورک تجاوز کند و از جانب وحشی نازل شود و تا زانو یا کعب برسد و که باشد
که اصابع امتداد یابد و امتداد آن بحسب کثرت و قلت ماده بود   مثل علاج
وجع الورک است لیکن اکر فصد در جمیع انواع مفاصل از اغذیه غلیظه رطبه
الا نهضام و فواکه و بقول غلیظه و شراب و آب بناشتا و مشی متواتر و امتلا
و تخمه و بکی تدبیر در ماکول و ترک ریاضت و افراط در ریاضت و خواب بر بالای طعام
و کثرت جماع و ترک استفراغ معتاد و از مسهلات قویه حاره اجتناب نمایند
و این مرض را نرفل ما کویند و سبب آن انصباب خلط حاد سیال یا خلط بارد غلیظ بجز
انفجار است و اخراج مده و توسیع دهن جراحت بالته یا باد و بیرا کالر و شستن
حنا و مازو و برگ مورد شسته بران یا انباشتن جراحت بخاکستر بلوط با پیه سرشته
و اکر درین منفجر شود و صلابت نیز با نه بران بنهند تا پوست آن نرم شود بعد از آن
بشکافند و که باشد که سبب وجع و خفقان ضربه یا سقطه یا ضغط موذی باشد
نهادن در آب سرد و طلا کردن شیاف مامیثا و کل ارمنی است بران
سبب آن حبس فضول و انجماد است در اصابع بواسطه تکاثف جلد و انسداد مسام
حادث از برودت هوا   شستن اصابع با آب طبیخ چغندر یا شلغم یا با آب کرم کردن آن

نمک و سوسن جوشانیده باشند یا با آب طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شلغم و مانند آن با پی کرده و
انجیر و کرنب و عدس مقشر و کرسنه و ترمس جوشانیده باشد و تضمید باضمده یا بخور خشک
در شراب پخته و اکر بانها زایل نشود با طبیخ بن لفت بشویند
بدانکه چون سرما باطراف بدن رسد حرارت و دم و بخارات حاده
جهت دفع سرما و اصلاح فسادات متوجه بدان موضع شوند و بسبب انسداد مسام
و استحکام جلد در آن محتقن کردند و تحلیل نتوانند شد و موجب موت و تعفن
و احتراقات اعضا شوند پس باید که در محل سرما اطراف را محافظت کنند بهر طریق
که ممکن باشد و اغذیه که در آن روغن کاو و سیر و پیاز و جوز و خردل و فلفل
و زنجبیل بسیار باشد بخورند و اطراف را بروغن زیتون یا ناردین یا زنبق یا
سوسن چرب کنند و اکر از سرما اذیت یابد مادام که متورم و فاسد نگشته باشد
تدهین بادهان حاره و دخول حمام و حرکت و مالیدن اطراف و اجتناب از قرب
آتش و کفته اند که اطراف را در برف و آب سرد نهادن نافع باشد و اکر متورم شده
لیکن هنوز سبز و سیاه نکشته باشد   استعمال آب کرم که در آن بابونه و شبت
و اکلیل الملک و نخاله و کاه کندم و شلغم و کرنب و شیح و نمام و مرزنکوش و قیصوم
و تخم کتان و حلبه جوشانیده باشند بعد از آن تدهین بادهان حاره مذکوره و اکر
سبز یا سیاه باشد   عمیق و نهادن در آب کرم تا خون فاسد بتمام بیرون آید
بعد از آن کل ارمنی در آب سرکه کداخته طلا کنند و بعد از یک شبانروز بشراب نیم کرم
یا آب سرکه بشویند و اکر کار از خضرت و سواد درگذرد و عضو ابتدا عفونت کند
برک چغندر و کرنب با روغن کاو پخته بر موضع بنهند تا آنچه سیاه و سبز و متعفن
شده باشد ساقط کردد بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند

داحس ورم رطب حاد حادث در اصول اظفار و سبب آن انصباب ماده دموی
غلیظ است   وجع شدید و ضربان قوی و تب و که باشد که با آن حمی و التهاب و کرب نیز
بود و اکر ورم در تمام پیچ ناخن عام ناخن ساقط کردد و که باشد که بتقرح و تاکل و
فساد اصبع متادی شود   فصد و اسهال و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اغذیه بر
بارده و تلطیف تدبیر و در ابتدا طلائی معمول انما نوی سبز و سرکه یا دوائی مرکب
از صبر و کلنار و کندر و ماز و با عسل یا چراک کوش و حضض با مرهم سفیداب
و مرداسنک و کافور و افیون استعمال نمایند و در سرکه کرم بنهند خصوصا که با آن
نخاله و پوست جو جوشانیده باشد و اکر وجع شدید بود برک لفاح و افیون با سرکه و بزرقطونا
با سرکه ضماد سازند و پیوسته در آب سرد نهند لیکن این اعمال در اول باید کرد و بعد از آن
جایز نیست و اکر با امثال اینها تسکین نیابد چند نوبت در روغن کرم کرده
بنهند تا محلل کردد و اکر بتحلیل نرود ادویه منضجه مثل تخم کتان و مرو در آب
و روغن پخته یا پیاز با روغن پخته ضماد سازند تا نضج تام یابد و منفجر شود
و اکر با اینها زایل و منفجر نشود و مده مجتمع شده باشد بشکافند و
جراحت را بمرهم مدمله علاج کنند   بیاض الاظفار آنست که بر ناخن
نشانهای سفید مثل نقطه ظاهر باشد و سبب آن وقوف رطوبت لزج فاسد است
در تحت ظفر   بعد از تنقیه بدن از خلط بلغمی تضمید موضع آن بزفت رطب
و علک البطم یا دنه و قنا و دبق با سرکه یا تخم کتان و حرف کوفته با آنک
سرکه یا تخم کتان با موم و عسل یا اندنج سرخ و زرنیخ و زفت با زرنیخ و جوز
السرو با سرکه   سبب صفرت الاظفار قلت دم و استیلای صفراست
تضمید بتخم جرجیر و سرکه یا بماز و و شب یا پیه بط یا زهره کاو

جذام الاظفار که ناخن غلیظ و مجتمع و متعفن گردد و سبب آن
و سبب آن انصباب خلط سوداوی حاد است بدان   استفراغ سودا و فصد اکحل و اصلاح دم
با غذیه لطیفه جیده الکیموس و اجتناب از سودا و سعوط و تدهین با دهان ملینه با مغز
ساق گاو و پیه بط و موم سفید و استعمال مرهم دیاخیلون و روغن بنفشه و بادام
سبب تشقق الاظفار که آن را اسنان الاظفار گویند غلبه سودا
و کثرت یبوست است   شقیره بدان از اخلاط سودا و بیرها الجبن و ترطیب
مزاج بنوشیدن شیر تازه با روغن بادام و امثال آن و تضمید بلعاب تخم کتان
و بهدانه و خطمی با پیه بط و مرغ یا برشته نمک کوفته
سبب وجع ظفر اجل و کوفته شدن آن یا ضربه و سقطه   تضمید برگ
مورد و جوز السرو و برگ انار یا جوز السرو و اجل و پشک بند و سرگین
گاو با سرکه پخته یا زیت و نمک و مغز جوز با مغز پسته کوفته با آرد
گندم و روغن زیتون با سیراندک گوگرد   موت دم
در تحت اظفار و تضمید با آرد گندم با زفت است یا برطان نهر پخته
با ورد پخته سرخ و یا بقطران و مصمح   سبب قلع و تقطع اظفار
یا اسفرخاروس اصابع است بسبب افراط رطوبت که اظفار را از جای خود
بجنباند و بر کنند یا منقطع گردانند   آن است که یا آن الم
نباشد   شقیره بدانستن از بلغم و ادمان قی و با حقنه دم کر
اصلی و نبات اظفار و افاسد گرداند   نخس و شده
الم   فصد و حجامت و تسکین حده دم
بشراب عناب والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لعالی الوری ❊ والصلوة علی محمد المصطفی ❊ و آله مصابیح الدجی فن ثانی
از کتاب دوم خلاصه شفائی در امراض غیر مختصه بعضوی دون عضوی
و اسباب و معالجات آن مشتمل بر هفت مقاله مقاله اول در حمیات و آن مشتمل بر چهارده
باب است   اول در ماهیت حمی و بعضی از احکام و اقسام آن دوم
در حمیات یومیه سیم در حمیات دقیه چهارم در دق شیخوخیه پنجم
در سونوخس و مطبقه ششم در غب هفتم در محرقه هشتم در نوائب و النفضه
نهم در حمیات ربع و خمس و سدس و سبع و مانند آن دهم در لیفوریا و
ولیقوبا یازدهم در حمی عتیقه خلطیه دوازدهم در حمی وبائیه سیزدهم در حمی جدریه و حصبه
چهاردهم در حمیات مرکبه مقاله دوم در بحران و در آن پنج باب است اول در تغییر
بحران و اقسام و احکام و علامات آن   دوم در ایام بحران و غیر آن
سیم در علامات محموده چهارم در علامات ردیه پنجم در ادوار و تجارب
مقاله سیم در اورام و بثور و جذام و در آن بیست و سه باب است اول در فلغمونی دوم
در حمره سوم در ماشرا چهارم در طاعون پنجم در دبیله ششم در خراج هفتم در دمامیل
در نفاطات نهم در اورام سرطانی دهم در ورم رخو یازدهم در سلعه و غده و خنازیر

۱۱ در ورم صلب و سرطان ۱۲ در ورم ریحی ۱۳ در شری ۱۴ در علة جاورسیه ۱۵
در جمره و نار فارسی ۱۶ در سعفه ۱۷ در حصف و نبات اللیل ۱۸ در ثبور لبنیه و لجنجیه و لعلم
و توثه ۱۹ در ثالیل ۲۰ در عرق مدنی ۲۱ در حکه و جرب ۲۲ در قوبا ۲۳ در جذام ۲۴
مقاله چهارم در جراحات و کسر و خلع و امثال آن و در آن پنج باب است ۱ در جراحات ۲ در قروح بسیط ۳
در قروح عسرة الاندمال ۴ در ناصور ۵ در قروح ساعیه مقاله پنجم در ضربه و کسر و امثال آن
و آن مشتمل بر چهار باب است   اول در ضربه و سقطه ۲ در کسر ۳
در خلع ۴ در دوثی و دوالی مقاله ششم در زینت و در آن شانزده باب است اول
در حرارت ۲ در داء الثعلب و داء الحیه ۳ در انتشار شعر و ضلع ۴ در شیب ۵ در ادویه
متعلقه با حوال شعر ۶ در قمل و صیبان ۷ در کثرت عرق و عرق دم ۸ در صنان
و امثال آن ۹ در شقوق جلد ۱۰ در سوختگی آتش و آب گرم و مانند آن ۱۱ در آثار قروح
و جدری و کبودی بر بدن ۱۲ در سیاه و فساد لون ۱۳ در برص و بهق ابیض
و اسود ۱۴ در کلف و نمش و برش و خیلان ۱۵ در هزال و سمن مفرط مقاله هفتم
در سموم و در آن چهارده باب است ۱ در تحرز از سموم ۲ در انواع سموم و علاج
آن بر وجه کلی ۳ در نهش هوام بر وجه کلی ۴ در لدغ عقارب ۵ در لدغ رتیلا و عنکبوت ۶
در لدغ زنبور ۷ در گزیدن سام ابرص ۸ در گزیدن انسان و سباع ۹ در گزیدن کلب
مقاله اولی در حمیات   و در آن چهارده باب است باب اول در ماهیت حمی
و بعضی از احکام و اقسام آن حمی حرارتی است غریبه ضاره با فعال منبعثه از قلب با عضا
و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلط و حمی یوم آن است که سبب
حرارت غریبه اول روح منتشر شود پس حرارت آن از قلب برسد و از آنها بواسطه شرایین

۳ در سموم معدنیه
۴ در سموم نباتیه
۵ در سموم حیوانیه
۶ در طرد هوام

به اعضا و اخلاط ساری گردد و آن در ابتدا سهل المعالجه است و در آن مخاطره نیست لیکن اگر
تدبیر خطا شود و دائم شود بحمیات ردیه دقیه یا عفنه منتقل میشود و آن تب در یکروز زایل میگردد
و گاه باشد که دو روز یا سه روز باقی ماند و اگر از آن تجاوز شود دلالت بر انتقال بحمیات
عفنه یا دقیه کند و حمی دقیه آن است که چون حرارة غریبه اول در اعضای اصلیه خصوصا قلب
تاثیر کند اگر در ماتع اعضا سرایت نماید تا رطوبت بدن را فانی سازد و شروع در افنا
رطوبت طلیه نشبه بر اعضا کند و این مخصوص است باسم دق و در تب دوم آن است
که حرارت رطوبت طلیه را فانی سازد و در افنا رطوبة قریبه بانعقاد شبیه باعضا شروع
و این مرتبه را دبول گویند و مریض چون باینها این مرتبه رسد ما در اخلاص با بر دقتر
سیم آن است که حرارة رطوبة قریبه بانعقاد را فانی سازد و در افنا رطوبة که تصال اعضا
بدو است شروع نماید و این مرتبه را مفتت نامند و مرتبه سه را حمی دق خوانند
و آنچه در مرتبه اول بود نفوس آن و علامتش شکل و حمی خلطی آن است که حرارة
غریبه در اول متعلق با خلاط بدن گردد و متشخص باز لیس سخونة آن متأدی بروح
و قلب شود و از آنجا بسایر اعضا و سخونة خلط اگر به عفونة بود و آن را حمی عفونیه نامند
اگر اسوء حس گویند و اگر با عفونه در داخل عروق باشد حمی دائمه و در داخل عروق بود
الا در اوردة عظیمه گاهی که دم بسیار در آن جمع شود و متعفن گردد و در عفونه حرارة غریبه
التهاب نماید بطریق مجاورة و التهاب آن بقلب رسد و بسبب دوام سریان عفونة
بقلب حمی دائمه استداد باشد تا وقتی که در آن نضج یابد و ماده آن استفراغ گردد
و حمی دمویه عفنه را مطبقه خوانند و تعفن صفرا اگر در داخل عروق بود غب لازمه
و محرقه گویند و اگر در خارج عروق بود غب دایره و عفونة بلغم چون در داخل عروق بود

لثغه خوانند و در خارج عروق مواظبه و تعفن سودا در داخل عروق ربع لازمه و در خارج
عروق ربع دایره نامند و بدانکه ابدان حاره رطبه را استعداد حمیات زیاده از سایر
ابدان است خصوصا گاهی که رطوبة انسان بر حرارة غالب بود و ابدان حاره
یابسه را استعداد حمیات حاره بیشتر باشد خصوصا یومیه و ابدان بارده یابسه
و بارده رطبه بعید از استعداد حمیات است بود سیما حمیات یومیه باب دویم در حمیات یومیه
علامات مطلق آن عدم تغیر فاحش در نبض خصوصا و قاروره است الا در غضبیه و عشقیه
و تخمیه و عدم خشونة لسان و تدارک نفس و حرارة لذاع ابتدا آن با نبض و قشعریره
و انقلاع بعرق کامل داخل بلکه حرارة آن مثل حرارة باید که از حمام یا شراب
حادث شده باشد و باندک نداوتی مفارقت کند و اسباب آن افراط غم
و هم و فزع و فکر و غضب و فرح مفرط و سهر و تعب و سهال و وجع و جوع و عطش
و سدة و استحصاف جلد و ادوام اعضا ظاهره شده و حرارة آفتاب و غیر آن و تناول
اغذیه حاره مثل شراب صرف و ترک استحمام معتاد است اما حمی غمیه که سبب آن
حرکت روح بداخل و سخونة روح حیوانی در قلب بسبب حصول حار غریزی و استیلای غم است
علامتش ذبول لون و حرارة آن در وقت فزع و نوعی صفرة وجه و ضعف
نبض علاجش تسکین غم با خبار مسرت آثار و الحان و نغمات طرب افزای و لذت لعب
و ظرف بساتین و گلگشت و دخول حمام و ادهان مرطبه و تدهین بادهان رطبه و تناول
مفرحات یاقوتیه بارده و تبرید قلب باشربه و اغذیه بارده و تبرید قلب باشربه
و اغذیه بارده مقویه و رطبه معموله از صندلین و کافور و گلاب و علامات و علاجات
همیه و فزعیه و فکریه قریب بعلامات و علاجات غمیه است لیکن چون در همیه و فکریه

سخونة در روح نفسانی است غایت بکال اطباء بیشتر باشد و ادویه معطره بارده استعمال باید نمود
و غضبیه که بسبب حرکت عنیفه روح بخارج حادث باشد علامتش حمرة و انتفاخ وجه
و جحوظ و حمرة عین و تواتر و عظم نبض و حمرة بول است علاجش تسکین بعبارات
طیبه از حکایات مضحکه و نغمات و کثرة لهو و لعب عجیب و مقویه و حمام معتدله و دخول
در آب نیم گرم اول پس در آب سرد اندک زمانی و بعد از آن تدهین بادهان مرطبه و خواب
و آسایش و ریختن گلاب بر سر و سینه نافع باشد و علاج فرحیه مثل علاج غضبیه است
و اما به مریض و تحقیر آنچه موجب فرح شده و سبب آن که روح بسبب افراط حرکه متسخن
گردد علامتش غور عین و ثقل و تهیج جفن و صفرة و انتفاخ وجه و صغر و ضعف نبض
و بیاض و کدورة بول است علاجش نوم و سکون و راحت و آسایش و استحمام و استعمال
ادهان و نطولات بارده رطبه و اغذیه و اشربه و تعبیه که بسبب کثرة تعب روح
متسخن شده باشد علامتش تقدم تعب و زیادتی سخونة مفاصل بر سایر اعضا
و پیوسته حلقه و احساس حرکة عماد کاهش حرکه و صغر نبض و رقة قاروره است علاجش
آسایش خواب و راحت و حمام معتدل و مالیدن و استعمال ارباب معتدله و ادهان
بارده رطبه و تناول فواکه و اغذیه بارده رطبه حسنة الکیموس و اسهالیه که بسبب حرکة
و اضطراب اخلاط و استفراغ رطوبات کثیره و سخونة دواء مسهل روح متسخن گردد علامتش
حدوث تب بعد از اسهال مفرط است علاجش حبس طبیعة باستعمال اشربه و اغذیه و اقراص
و سفوفات قابضه و تضمید قلب و معده با ضمادهای بارده مقویه مثل صندل و گل سرخ و گلاب
و اقاقیا باب مورد و گلاب و وجعیه که بسبب شدة وجع روح متسخن گردد علامتش وجود وجع
در عضوی از اعضا است بسبب تفرق اتصال یا سوء مزاج مولم علاجش تسکین وجع

و مداومة قرص مولم و پس معالجه حمی مموجی که در تعبیه مذکور شد و جوعیه و عطشیه که بسبب حدة
ابخره حمی متولد گردد علامتش ضعف و صغر و صلابة نبض و صفرة لون است علاجش تناول
اغذیه و اشربه و رب و بقول و فواکه بارده رطبه و نوشیدن آب سرد و استعمال حمام معتدل
و ادهان بارده و غشیه که روح بسبب اضطراب حرکة متسخن گردد علامتش مقارنة غشی و سقوط
قوة و ضعف و اختلاف نبض است علاجش علاج غشی و تناول اغذیه سریعة الهضم حسنة الکیموس
و تقویة قلب با دویه معطره مفرحه و استعمال مبردات مرطبه و سدیه و استحصافیه که بسبب اغتسال
باب بارده و آبهای قابض شد ایابای زاجی و شبی و سرما و عاصر قابض فوهات
عروق منسد شود و جلد بدن متکاثف گردد و موجب حقن و احتباس بخارات
حاره و سخونة روح شود و سدیه تا سه روز یا زیاده امتداد می یابد و اگر سده قوی بود
اکثر بحمیات عفنه منتقل میگردد علامتش عطش و التهاب است و سرعة و اختلاف و عظم
نبض و حمرة یا صفرة قاروره و حرارة متجاوز از سایر حرارت انواع حمیات یومیه است
علاجش فصد است اگر واجب و علامات غلبه دم اگر ظاهر بود پس تلیین طبیعة و تفتیح
سده بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر یا قبد بعد از انحطاط حمام معتدل و تعریق و مالیدن
نخاله و آرد باقلا و تخم خربزه و مغز بادام تلخ با اندک اشنان کوفته بر بدن و آب گرم
شستن و تخمیه که بسبب امتلاء طعام و صعود ابخره ردیه است که موجب اشتعال
حرارة و تلهب روح شود خصوص در ابدان حاره علامتش تغیر جشا بطعم خورده شده و
نتن بول و براز و عرق و عظم نبض است علاجش تنقیه معده و امتناع از طعام تا مدتی
و سهال و خواب و نوشیدن اشربه بارده مقویه معده مثل سکنجبین سفرجلی و شراب فواکه و تدهین
معده بروغن مصطکی و ناردین و در ادهان بعد انحطاط استعمال حمام و تناول اغذیه لطیفه سریعة الهضم

جیة الکیموس مثل آش زرشک و سماق و غوره با جو المقشر و دریه که حدوث آن از ادام
بعضی غذاها ظاهر بود که موجب سوختگی روح و ذبول گردد علامتش حمره و انتفاخ و جود عین
و تواتر و عظم نبض و بیاض لون است علاجش فصد است و مهمات تلطیف تدبیر و مداواة
امراض ادام و استعمال اطلیه مبرده قابضه بر بدن و اجتناب از حمام و تناول لحوم و شراب و حرارة
حادثه از شدت حرارة هوا و حمام و امثال که موجب سوختگی روح و ذبول گردد و حیوانی شود
علامتش تقدم سبب و حرارة و التهاب و در اماس و عین و عظم نبض و سرعت و صغر نبض علاجش
استعمال مبردات از نطولات و ادهان بارده بر سر و سینه و نوشیدن اغذیه و اشربه بارده
و آب سرد و نشستن در مسکن بارد و بوییدن نیلوفر و بنفشه و صندل و گلاب و امثال اینها
و ریختن روغن گل با سرکه که سرد کرده بر سر و نهادن خرقه تر کرده بگلاب و سرکه بر
سینه و بعد از انحطاط دخول حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر و بعد از آن
از خروج حمام تدهین راس با دهان بارده و تغذیه و شربه و شرب شراب صرف که موجب
اشتعال و زیادتی سوختگی دم متولده در کبد و اشتعال روح طبعی گردد علامتش حمره وجه و عین
و مرارة دهان و جفاف لسان و حرارة و لهیب در موضع کبد و تلیین طبیعت مثل شیرخشت
و تمر هندی با آب انار ترش با قند و نوشیدن سکنجبین بارده با شیره تخم کاسنی و ماء الشعیر و شربت
زرشک و انار شیرین و ماش مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناخ و تمر هندی و تضمید معده
و کبد با ضمادهای بارده مقویه مثل صندل و گلاب و کافور و عصارات بقول بارده و استراحت
و آسایش و خواب و مانند که نشستن در موضع بارده و مهب شمال و بعد از انحطاط
دخول حمام و اغتسال با آبهای معتدله و تنقیه حادثه از ترک استحمام معتاد و موجب خفقان بحره مندفعه
از تمام در ترک استحمام بود علاجش دخول حمام است و مالیدن نخاله و تخم خربزه و آرد باقلا ...

تلخ با اندکی بوره کوفته بر بدن و شستن با آب گرم باب سیم در حمی دقیه حدوث حمی دقیه با اسباب بدنیه است
مثل حمیات محرقه که گاهی که بسبب آن انجماد حرارة و رطوبة قلب و اعضا اصلیه تاثیر کند و شدت
و ورم حار حادث در صدر که بسبب مجاورة حرارة از وی بقلب متعدی شود و رطوبت قلب و شرایین را
نشف نماید و موجب تجفیف اعضا اصلیه گردد و یا از اسباب بادیه مثل هم و غم و غضب و تعب
و سهر و جوع و سایر مجففات و مسخنات مفرطه است خصوصا محرور المزاج را در سن شباب
و در فصل صیف علامتش آنست که نبض دقیق و صلب و متواتر و ضعیف و ثابت بر یکحالت
بود و با آن کثرة حرارة و لهیب و قلق و اضطراب نباشد و حرارة ملمس در ابتدا اندک ظاهر
باشد و چون یک ساعت دست بر آن بگذارند ظهور آن بقوة و لذع بود و دلالت زوال نمو
حرارة زیاده نماید و مواضع عروق و شرایین اسخن از مواضع دیگر بود و از ادله قویه است
که حرارة بعد از تناول طعام بیک ساعت تا دو ساعت زیاده شود و نبض قوی گردد و انحطاط
میل بعظم کند و چون از مرتبه اول تجاوز کند و بمرتبه ذبول رسد علامتش شدت علامات
ضعف و صغر و سرعت و تواتر نبض و فرورفتن اضلاع و یبوست بدن و لاغری و ذوبان
در قبه و بتو و حنجره و صفرا اذن و غور عین و کثرت رمص و یبس و تمدد جلد جبهه و ذهاب
ملوس جلد و ظهور رفتیه و جفاف ذبول است علاجش در اول تبرید و ترطیب است و نوشیدن
اشربه و اغذیه و بقول و فواکه بارده رطبه مثل شراب خشخاش و شراب عناب با شیره تخم خرفه
با آب هندوانه یا آب خیارین با قند سفید یا شراب سیب یا عرق بید مشک و ماء الشعیر با روغن
و ماهی تازه و گوشت بزغاله و اسفاناخ و مثل کاهو و خرفه و خیارین و انار شیرین و سیب
و شفتالو و بوییدن فواکه و ریاحین بارده رطبه مثل سیب و به و امرود و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم
و بید مشک و شکوفه فواکه و دخول در آب معتدل و بعد از خروج تدهین بدن بروغن بنفشه و کدو

و نهادن اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و کافور و آب خرفه و گشنیز تازه بر سینه و نشستن در موضع
بارد و مهب شمال و کنار سبزه و آب روان و ترطیب مسکن بفواکه و ریاحین معطره مذکوره و بر سر بید
و نفرشهای کتان و پاشیدن آب و گلاب بسیار در آن و استراحت و خواب نمودن بر بستر کتان
نرم بر پنبه نموده زده و تفریح نفس بحکایات مضحکه و نغمات مطربه و اجتناب از غم و هم و جوع
و تعب و غضب و فکر و ریاضت و سهر و عطش و جماع و اسهال و عرق و تناول اغذیه حاره یا بسه
و حریفه و مالحه و اما گاهی که علامات ذبول ظاهر شود علاجش آن است که مریض را در ربع
آخر شب شیره تخم خرفه با قند و بجو کافور در آن حل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب
بکقدح ماء الشعیر با قند و بعد از دو ساعت در آب نیم گرم نشانند که در آن کدو و خیارین
و خرفه و کاهو و جو مقشر و نیلوفر و بنفشه با روغن کدو در بدن مالند و در گوش روغن
چکانند و ساعتی استراحت و آسایش فرمایند پس اغذیه مذکوره بدفعات بقدر هضم
میل نمایند و بر فرش کتان بر پنبه زده خواب کنند و اگر با آن حمی عفنه نباشد شیر
شیر تازه زن یا شیر خر یا شیر بز جوان تن درست که حشایش و بقول بارده رطبه
مثل کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیارین و گشنیز و علف ... خورده
باشد هر صباح بیست درم یا بیشتر یا کمتر بحسب قوة و ضعف معده با ده درم قند
سفید و یکمثقال قرص کافور بغایت نافع باشد باب چهارم در دق شیخوخیه
و دق هرم هم گویند و آن استیلا یبس است بر مزاج بی حمی و سبب آن استیلاء برودة
با ضعف بدن که عاریه از فعل خود باز دارد و از استبدال ما یتحلل عاجز گرداند چنانکه در آخر
در آخر عمر عارض میگردد یا استیلاء حرارة که تحلیل و تبدید رطوبات ثانیه کند و فانی
سازد و فناء آن موجب جمود حرارة غریزی و حدوث برودة و یبوسة شود چنانکه در حمیات محرقه
وادجاع

و اوجاع شدیده عارض میشود و یا افراط استفراغ که موجب استفراغ روح و تحلیل قوی و ضعف
حار غریزی باشد یا افراط در تدبیر حمیات بشرب آب سرد و استعمال اضمده و اطلیه بارده رطبه
بحیثیتی که عارض حار غریزی منطفی سازد علامتش علامات ذبول است با عدم اشتعال
و التهاب و گاه باشد که برودة ملمس محسوس گردد و نبض صغیر و متفاوت بود الا در وقت
اشتداد ضعف که متواتر گردد و بول سفید و مایی باشد علاجش تدبیر مسخن مرطب است
از حمام و آبزن بعد از طعام و تناول اغذیه مرطبه مسخنه مثل شیر تازه با عسل و زرده
تخم مرغ نیم پخته و آب گوشت و جوانه مرغ فربه و کبوتر بچه و تدهین با دهان حاره رطبه
مثل روغن نرگس و خیری و سوسن یا موم سفید و باید که تبدیل اسخانات قویه استعمال
ننمایند تا تغییر مزاج دفعه سبب هلاک مریض نشود بلکه بتدریج استعمال نمایند باب پنجم
در سونوخس مطبقه سونوخس تبی است که حدوث آن از غلیان دم باشد بی عفونت علامتش
حمره وجه و عین و انتفاخ عروق و تمدد و ثقل و ضیق النفس و امتلاء و عظم نبض
و حمره و غلظت بول و عدم انحطاط آن تا انقضا تب ... علاجش فصد و اخراج
خون بسیار و تقلیل غذا و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمر هندی و ترنجبین را
با آب انار ین با قند سفید و نوشیدن اشربه مبرده مثل شراب عناب و شراب انار
و شراب الورد و اجتناب از لحوم و اقتصار بر مزورات حامضه و مطبوخ بقلیه ... عفونت
ترایده و تعفن اکثر از تحلل باشد و متناقصه که تحلل اکثر از تعفن بود و متساویه که تحلل
مساوی تعفن علامات سونوخس است با قلق و کرب و لهیب و تواتر نبض علاجش
فصد و تلیین طبیعت و نوشیدن آب سرد و اشربه مطفیه دم و قرص کافور باب ششم
در غب تب غب تبی است صفراوی که تعفن ماده آن در خارج عروق بود و آن

و آن بر دو نوع است خالصه دایره و غیر خالصه خالصه آنست که حدوث آن از صفراء خالص بود
و غیر خالصه آنست که حدوث از صفرا مختلط با بلغم باشد لیکن اختلاط ممتزج متحد علامات
خالصه آن است که ابتدا اقشعریره کند پس نافض برد شدید صعب قلیل البرد
لیکن زمان نافض با طول نباشد بلکه بدن مبدری گرم شود گرمی سخت و با آن
صداع و شدة عطش و سهر و غثیان و تلخی دهان و قی صفراوی و اختلاف نبض
در ابتدا و سرعة و عظم و استوا در انتها، و نایره و عفونة و صده و در اکثر بول باشد
و اکثر نوبت آن از چهار ساعت تا به نیم نلثة بود و از دوازده ساعت متجاوز نشود
و بعرق بسیار مفارقت کند و غالب به دور چهارم منتهی شود و از دور هفتم نگذرد
علاجش اولا تلیین طبعت است و استفراغ صفرا بقرص طباشیر و ملین و نقوع و دواکه
و آب انار بن ناجیند و شراب ورد مکرر با سکنجبین ساده و شیر خشت و تمر هندی در تخنین
و امثال انها بعد از آن تبدیل مزاج و اطفاء حرارة غریبه باشربه بارده مثل
سکنجبین ساده و شراب آلو و نیلوفر و تمر هندی و اقتصار بر اغذیه بارده خاصه
مثل ماء الشعیر با تمر هندی با ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و کدو و کشنیز تازه
و تمر هندی غب غیر خالص است بجب قرب بعد این از آن و بعد از نضج تام
استفراغ و بلغم صفرا نقی بعد از طعام و اسهال و حقنه و ادرار و بعد از تنقیه نوشیدن
شراب افسنتین با سکنجبین ساده با گلقند با قرص ورد و غذا ماش مقشر و نخود
درست با شیره بادام و اجتناب از هر که در یاضه باب هفتم در محرقه
و آن تبی است صفراوی لازم دایم با اشتداد غبی تعفن ماده آن در خارج عروق جمیع
بدن بود یا عروق نواحی قلب یا نواحی فم معده یا کبد و گاه باشد که از بلغم مالح متعفن

در عروق نواحی قلب حادث شود و اعراض این نوبت اقوی و اشد از اعراض غب دایره باشد
و با آن خشونت و صفرة یا سواد لسان و صداع و هذیان و اختلاط عقل و احتباس عرق الا در وقت
بحران و ضربان صدغین و غور عینین بود علاجش علاج غب خالصه است با زیادتی مبالغه
در تبرید و اطفاء حرارة به استعمال طلیه بارده معموله از صندلین و گلاب و روغن گل با اندکی
سرکه بر سر و خرقه کتان تر کرده بگلاب و صندل و کافور بر سینه و موضع جگر و لخلخه
متخذه از صندل و گلاب و سرکه و آب خیار و شیر دختر و نشستن در موضع بارد و مهب شمال
و نزدیک آب روان و نهادن برگ بید و خیار و نیلوفر و گل انبه و شکوفه فواکه در مکان
و غیر آن در مکان نشستن و شستن اطراف به نخاله و آب گرم و پوشیدن پیراهن کتان مصندل
و نوشیدن مندوحات و اشربه بارده و اقراص کافور و شرب آب سرد بغایت
نافع باشد چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده الحمی من فیح جهنم فابردها
بالماء باب ششم در موظبه و لثقه موظبه تبی است بلغمی دایر که نوبتش
هر روز بود علامتش آنست که ابتدا با نافض صادق البرد کند و بدن بر دی گرم نشود
چون گرم شود حرارتش اقوی نبود و با آن قلة عطش و صغر و اختلاف نبض و قلة شهوة
و ترهل بدن و وجه و صفرة لون و غثیان و کثرة آب دهان و قی و قلة عرق باشد
و آنچه سببش بلغم زجاجی بود ابتدا با نافض اشد بود و آنچه بلغم حامض بود
و بلغم مالح قشعریره و آنچه سببش بلغم حلو در اوایل ناخیه نوبت این هر سه حالت
نباشد و زمان نوبت آن هجده ساعت بود و زمان راحتش شش ساعت علاجش
تلطیف بلغم است بسکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده با گلقند و قی در وقت نوبت
و اسهال با ادویه مسهله بلغم و نوشیدن دواء التبرید و قرص ورد و ادرار با ادویه ملطفه

مثل انیسون و تخم کرفس و کشوث و تقلیل غذا و مالنده گی و تقویة فم معده به تناول گلقند
و مصطکی و استعمال ضمادی از صبر و الذریره و گل سرخ و سک در امکان هر یک درم
زعفران نیم درم کوفته و بیخته با آب مرزنگوش سرشته بر آن و نوشیدن اغذیه
ناشفه مثل نخود آب با جوالمرغ با تیهو با کبک یا دارچینی و مصطکی بعد از نوبت
تا چهار ساعت قبل از آن تا چون وقت نوبت در رسد طعام از معده بگذر شده
باشد و لثقه بلغمیه لازم است علامتش علامات بلغمیه دایره بود و لیکن با این نافض
و برد و قشعریره و عرق نباشد الا در وقت مفارقت و این تب مشابه دق بود
و فرق میانه ایشان آن است که در لثقه حرارة بعد از تناول غذا اقوی شود و سحنه
و در آن ممتلی و منتفخ بود و صعر لین و اشتداد آن بر طریق موظبه باشد و فترت در
شبانروزی شش ساعت بخلاف دق علاج آن علاج موظبه است الا آنکه
بر ملطفات و منضجات قویه اقدام نباید نمود مگر بتدریج باب نهم در حمیات ربع و خمس و سدس
و سبع و غیره حدوث ربع دایره اکثر بعد از حمیات عفنیه بود و بعد از ورم
طحال و سلش آن است که با آن ورم طحال نباشد و سبب آن اخلاط غلیظه سوداویه
محترقه بود علامتش آنست که در ابتدا نافض ضعیف بود و بکسر شدید کند و چون بدن
گرم شود حرارتش اقوی از حرارة موظبه و اضعف از حرارة غب باشد و با آن وجع مفاصل
و صلابة و اختلاف نبض و ... که پنهان بود و زمان نوبت آن بیست و چهار ساعت
باشد و زمان فترت چهل و هشت ساعت و بعرق بسیار مفارقت کند و اگر در علاج
خطا نه و اقع نشود موت و طول آن یک سال بود و گاه باشد که تا دوازده سال ملازم بود
و ربع متطاول مودی با استسقا است و ربع سلیم موجب خلاصی از امراض ردیه سوداویه شد

جذام و برص سوداوی مالیخولیا و جرب و صرع و سکته و فالج و تشنج یابس علامات نضج ماده این
تب برد نافض است علاجش مجملا آن است که مریض را در وقت نوبت که روز نوبت
باشد از طعام و شراب خاصه آب سرد و استفراغات منع نمایند الا قی که در روز نوبت
قبل از نوبت نافع باشد و در روز بعد از نوبت حمام معتدل مرطب استعمال نمایند و در دیگر
باستفراغ اخلاط محترقه مشغول شوند و اگر حدوث آن در تابستان بود تا چهل روز
ماده تحریک نمایند بلکه بسکنجبین ساده یا گلقند و با غذیه لطیفه معتدله مایل بحرارة
و رطوبه مثل نخود آب با جوالمرغ فربه با گوشت بره با اسفاناخ و مانند آن کفایت
نمایند و در جمیع حالات از اغذیه غلیظه و مولده سودا و فواکه رطبه و لبنیات و سایر
مولدات ریاح و ادویه حاره یابسه و از اعراض نفسانی و حرکات بدنی اجتناب
واجب دانند و تقویه معده و کبد و طحال بهم مقدم دارند بعد از آن ملاحظه سبب
نموده بعلاج موافق مشغول شوند آنچه سبب آن بلغم محترق بود علامتش بطو
فترت و صلابة نبض و قلة لیب و غلظة بول و طول دور و حدوث آن بعد از موظبه
باشد علاجش اسهال و قی با ادویه مقطعه و نوشیدن سکنجبین بزوری و بعد از آن که تنقیه
نموده باشند در هر هفته دو دانگ از تریاق کبیر یا مثرودیطوس نافع بود و آنچه
سبب آن دم محترق باشد علامتش حمرة و غلظة بول و تواتر و عظم نبض و حدوث
آن بعد از مطبقه و سایر علامات غلبه دم است علاجش فصد باسلیق بعد از آن
روز نوبت و اسهال سودا با حب افتیمون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و نوشیدن سکنجبین
افتیمونی و نظایر آن و آنچه سبب آن صفرای محترق بود علامتش عطش و التهاب
و تلخی دهان و سرعة نبض و قصر دور و کثرة عرق و حدوث آن بعد از صفراوی باشد

علاجش اسهال صفرا با ادویه مبرده مرطبه و نوشیدن سکنجبین ساده و شراب لیمو با عرق کاسنی
و کاهو و زبان و نشستن در آبزن معتدله و آنچه سبب آن سوداء طبیعی محترق بود علامتش
خبث نفس و کدورت قاروره و سایر علامات غلبه سودا است علاجش بعد از نضج تام
تنقیه بدن از سودا باسهال متواتر قبل از روز نوبت و ادرار و عرق و مالند کی
و نوشیدن شراب افسنتین علامات ربع دایمه علامات ربع دایره است و با آن
اشتداد ربعی و فترت در سایر ایام و عدم نافض و قشعریره و عرق باشد
و این تب قلیل الوقوع باشد علاجش فصد باسلیق است پس صافن و تنقیه سودا با اسهال
و ادرار و استعمال شربه و اغذیه مایله باعتدال مثل سکنجبین ساده با گلقند بزوری
و حدوث تب خمس و سدس و سبع و مانند آن از سودا و بلغمیه مفرط الغلظ
قلیل المقدار است علاج اصناف این حمیات استعمال ملطفات و بعد از نضج
تام اسهال اخلاط غلیظ و قی در روز نوبت با ادویه ملطفه مقطعه و حمام حار
معرق و سایر علامات و معالجات ربع و تلطیف تدبیر و جوع و صوم و نوم در بین انواع نافع بود
و واجب است که در علاج این حمیات اهمال ننمایند تا مودی بربع نشود اگر اخلاط در بدن
بسیار بود و دق اگر رطوبه کم باشد باب دهم در تب انقیالوس و لیفوریا انقیالوس تبی است که باطن
در آن اعضاء باطن سرد بود و ظاهر گرم و حدوث آن از بلغم زجاجی حاصل در اعماق
بدن است که عفونت عارض بعضی از آن شود پس آنچه غیر متعفن بود بسبب برودة باطن را
سرد کند و آنچه متعفن باشد بسبب عفونت و انتشار بخارات در ظاهر حرارة پیدا سازد
و این تب غالبا هر روز اشتداد یابد و مدت نوبتش از چهار ساعت تا بیست و چهار ساعت
باشد علامت آن تبی است بلغمی علاجش قی و اسهال و تقویة فم معده و غیر آن و لیفوریا

تبی است که در آن باطن گرم و ظاهر سرد باشد و سبب آن بلغم غلیظ متعفن است در قعر بدن
که بواسطه عفونت باطن را گرم سازد و بسبب غلظت و لزوجت و شدة برودة بخارات حاده
قویه از آن منفصل نشود و اگر اندک بخاری ضعیف الحرارة از وی جدا شود و بجلد رسد در زود
گردد لهذا سرد باشد و این نوع اگر بارد بود علاجش علاج مواظبه است و یا ماده صفراوی غلیظ
قلیله است که در باطن متعفن گردد و مواضع مجاوره را گرم سازد و از آن ابخره
کثیره متحلل نشود که ظاهر را گرم کند علامتش آن است که لازم نباشد صبر را آغاز
و با آن سواد لسان و عظم نبض باشد و عطش و کرب و لهیب و قلق و اضطراب باشد و این
علامات بد است زیرا که دلالت کند بر وجود سودا در باطن و میل روح و حرارت
غریزی بدان علاجش مرکب از علاج تب صفراوی و بلغمی است و تناول سکنجبین و گلقند
و مانند آن و الله شافی باب یازدهم در حمی غشیه خلطیه حدوث آن بسبب کثرة
اخلاط بلغمیه فجه متعفنه در بدن که در وقت حرکت و عفونت قوة را مقهور سازد و بعضی
از آن بفم معده منصب شود و بسبب مجاورت ایذاء آن بقلب رسد و غشی حادث گردد علامتش
آن است که در آن اغلب در حمیات بلغمیه بود و با آن ترهل بدن و تهیج وجه باشد
و این تب عسر العلاج است زیرا که در علاج آن استفراغ ماده است و استفراغ ماده بواسطه
حرکت ماده و وصول آن سبب غشی بود و معده بریض موجب تقویه حمی و ازدیاد ماده مشتعله
قوة کرده و تقلیل غذا اسقاط قوة باشد علاجش استفراغ بتدریج و تنقیه و اعاده عرق
غریبه آن استعمال حقنه لینه که در آن اندک حدت بود و تنقیه باقی اعضا بمالند که
دخواب و در وقت جوع و ابتداء نوبت تناول ماء الشعیر با جبن یا عسل و در وقت سقوط
قوه نان منقوع در جلاب یا ماء العسل و نوشیدن گلقند و تخم کرفس با سکنجبین بزوری

هر صباح نافع باشد یا بسبب اخلاط صفراوی که سمی در غایت حدت و رقت مثل صفرای زنجاری
و کراثی که عارض آن شود علامتش آن است که غالب مدور غب دایره بود و با آن
عطش و کرب و لهیب و انحطاط و ذبول بدن بسرعت و سقوط قوه و شهوة
و صغر و تواتر نبض باشد علاجش نوشیدن اشربه و اغذیه مبرده است مثل آب
انارین یا قند و شراب تمر هندی و آلو سیاه با آب سرد و تناول فواکه و بقول
بارده مثل سیب و به و خیارین سرد کرده ببرف و ماء الشعیر و امثال آن
و در وقت نوبت تناول نان منقوع در آب انارین و تضمید سینه بصندل و گلاب
و کافور و نشستن در مهب شمال و نهادن برف و فواکه و ریاحین بارده عطره
در آن مکان باب دوازدهم در حمی وبائیه وبا تعفنی است که عارض هوا شود
بسبب اختلاط او با بخار و دخان خبیثه ردیة الکیفیة و تعفن هوا مزاج روح قلبی را فاسد
سازد و بسبب آن رطوبتی که در حوالی قلب است متعفن شود و بواسطه حرارة غریبه
در بدن منتشر گردد و عفونت در جمیع اخلاط موجوده در بدن حادث نماید و این حالت
ابدان ضعیفه و ممتلیه از اخلاط ردیه و اصحاب مسامات وسیعه را عام بود علامتش
آن است که ظاهر بدن ساکن بود و باطن کرب و با آن تواتر نبض و ضیق نفس و شدة
عطش و کرب و جفاف لسان و غثیان و سقوط شهوة طعام و وجع فم معده
و عظم طحال و غشی و سقوط قوه و اختلاط عقل و عرق منتن و قی و براز سودای
منتن باشد و علامات وبا مثل کثرة رجوم و شهب و ریاح و ابر خریف و کدورت
هوا و قلة باران و گریختن حیوانات زکیة الحس مثل موش و مار و عقرب و کثرة ضفادع
و حشرات متولده از عفونة ظاهر بود علاجش فصد و اسهال و ادرار رطوبات

فضلیه از بدن و نوشیدن اشربه و ربوب قابضه حامضه مثل شراب لیمو و حماض و رب به و انار
و سیب ترش و ریباس با آب برف و قرص کافور و اغذیه حامضه مجففه مثل زرده غوره
و زرشک و انار و سماق و تضمید سینه بصندل و گلاب و کافور و تبرید مسکن بپاشیدن
گلاب و آب بید و نهادن فواکه بارده عطر و ریاحین خوشبو در آن و تبخیر مصلحات که هوا
مثل صندل و کافور و مورد و پوست انار و سیب و به و آبنوس و چوب گز و پوست ترنج
و اجتناب از امتلا و تناول امراق و فواکه و شراب و از حمام و ریاضت و دخول در حرکات
عنیفه و اعراض نفسانیه و جمیع محرکات اخلاط و حفظ بدن و الله حافظ باب سیزدهم
در حمی حصبه و جدری سبب آن غلیان خون است یا اندک عفونتی و سبب غلیان
یا طبیعی است چنانچه صبیان را عارض شود که طبیعت آن با خون ایشان مخلوط است از فضول
رطبه متولده از شیر و خون حیض تا نفض پیدا سازد تا خون ایشان امن و اقوی از اول باشد
یا غیر طبیعی که حدوث آن از اسباب خارجه بود که موجب ثوران اخلاط شود و ابدان استعداد
آن داشته باشند چون ابدان حاره و ممتلیه دم و کسانی که شیر و شراب و تمر و گوشت و عسل
و مانند اینها بسیار تناول نمایند و فرق میانه حصبه و جدری آن است که حجم حصبه از صفرا
و ماده آن کمتر و میل آن بصفراویه و پوست بیشتر باشد و حجم جدری اکبر و ماده اکثر
و برطوبت امیل بود و جدری مخصوص بظاهر بدن نبود بلکه عروض آن در جمیع اعضا ممکن است
الاجزاء ظاهره بود و باطنه حتی حجب و اعصاب ممکن بود و اسلم آن سفید و بزرگ و سهل الخروج
و بعید و اندک بود بی کرب و اضطراب و اردی آن سیاه باشد پس بنفش پس سبز پس سرخ
پس زرد پس سفید و جدری خلاع داشته باشد یا مضاعف بود که یکی در جوف دیگری
باشد یا گاه ظاهر شود و گاه پنهان مخوف و بد باشد علامات تب مطبقه و وجع ظهر

وخاریدن بینی وفزع و ترسیدن در خواب و گرد در جلد و ثقل بدن و حمره وجه و عین و لهیب
و کرب و عطش و ضیق نفس و صداع است **علاجش** در ابتدا تا روز سیم قبل از ظهور حصبه
و جدری فصد است و حجامت اگر بدن از خون ممتلی باشد و نوشیدن آش جو مقشر
مثل شراب عناب و نیلوفر و شراب سیب و به و قرص کافور و اغذیه مغلظ دم مثل شیره
جو یا عدس و شیره بادام و کدو و بعد از سیم و بعد ظهور جدری مبردات و مغلظات را
ترک کنند و مریض را بپوشانند تا عرق کند و از هوای سرد و [illegible] شرب آب سرد محافظت
نمایند و جلاب مرکب از تخم کرفس و بادیان و عدس و انجیر و گل سرخ و مویز منقی با قند
بدهند تا نضج تمام کند و زود بیرون آید و از تلیین طبیعت و تدهین شکم ایشان
محترز باشند و اگر جدری بزرگ و پر آب بود و [illegible] نیک [illegible] که در آن
کافور [illegible] باشند بر آن [illegible] یا پنبه پاره در آن عدس و گل سرخ و چوب گز [illegible]
جوشانیده باشند با اندکی نمک ترکرده بر آن نهند تا خشک شود لیکن نمک آب را
بجدری شکافته نهند و برگ مورد و گل سرخ و چوب گز بخور سازند و واجب است
که چشم و حلق و بینی و گوش و دیگر اعضا را از آفت جدری محافظت نمایند مثلا که آب کشنیز تر
با آب سماق و کافور [illegible] چشم از ریش در چشم چکانیدن و بار [illegible] اگر در چشم
چیزی بیرون آمده باشد گلاب یا کافور یا سرمه و کافور یا آب کشنیز تازه اکتحال نمایند
و برگ توت تا آبی که در آن سماق و گل سرخ و عدس جوشانیده باشند غرغره کنند
و شیاف [illegible] صندل [illegible] رب غوره در بینی چکانند و سرکه و گلاب [illegible] نمایند
و لعوق مرکب از خشخاش و تخم کدو و مغز بادام و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته [illegible]
و [illegible] محافظت [illegible] و امعا را در [illegible] استعمال [illegible] مثل شراب [illegible]

و قرص طباشیر ممسک و امثال اینها محافظت نمایند **باب چهاردهم در حمیات مرکبه** ترکیب
حمیات [illegible] آنست که یکی داخل آن دیگر شود یا مبادله که یکی بگذارد و دیگری بگیرد و یا مشارکت
زمان چند [illegible] هر دو یکی بود و آن را شابکه گویند و انواع حمیات مرکبه بسیار است
زیرا که ترکیب یا از دو جنس مختلف است مثل ترکیب دق یا حمی عفنه یا از دو نوع
مثل ترکیب غب یا مطبقه یا از یک نوع مثل ترکیب دو غب یا دو ربع یا زیاده و ترکیب
حمیات عفنه یا ثنائی است یا ثلاثی یا رباعی و [illegible] هر یک از اینها یا داخل عروق است
یا خارج عروق یا بعضی داخل و بعضی خارج و باید که در معرفت حمیات با اعراض لازمه
اعتماد کنند به نوبت [illegible] زیرا که حمی مرکب از دو غب یا [illegible] ربع [illegible]
[illegible] دایر بود و مرکب از دو جنس [illegible] غب آید و معالجه آن [illegible] علاج بلغمی و علاج
این [illegible] صفراوی [illegible] مریض گردد لیکن در بعضی مرکبات استدلال
[illegible] باید کرد چنانکه اگر دو روز نوبت بود و یک دیگر روز ترک مرکب از دو ربع معکوس
گویند و اگر در روز نوبت بود و دو روز ترک مرکب از دو خمس و اگر دو روز نوبت
بود و سه روز ترک مرکب از دو سدس بود و علم بوقوع ربع و خمس و سدس و مانند آن
[illegible] و از جمله مرکبات آنچه اسمی مخصوص دارد شطر الغب است
و آن تبی است مرکب از تب صفراوی و بلغمی چنانکه هر دو خلط از هم تمیز باشند و هر کدام
که غالب بود علامات ظاهر شود و این تب در یک روز اقوی از روز دیگر بود
و ترکیب آن بر چهار گونه است هر دو دایر هر دو لازم یا صفراوی دایر و بلغمی لازم و بالعکس
علاج آن مرکب است از علاج صفراوی و بلغمی بود بحسب خلط غالب از استفراغ صفرا
و بلغم [illegible] دادن [illegible] سکنجبین ساده یا گلقند و قرص [illegible]

با سکنجبین **مقاله دوم در بحران** و در آن پنج باب است **باب اول در تعریف بحران و اقسام و احکام
و علامات آن** بحران تغییر عظیمی است که مریض را دفعة حاصل شود و آن به صحت یا به مرض در روز
معتاد و طبیعت است با مرض همچو مخاصمه و محاربه پادشاه با عدو چنانکه در مخاصمه و محاربه غلبه تام
یا ناقص [illegible] متحقق گردد در محاربه و معاودت طبیعت با مرض نیز این صورت متصور بود و غلبه تامه
طبیعت را بحران جید تام گویند و ناقصه را بحران جید ناقص و غلبه تام مرض را ردی تام
و ناقص را ردی ناقص و در بحران جید تام [illegible] دفع ماده از اعضا رئیسه شده باشد لیکن طبیعت
قادر بر دفع آن از اعضا دیگر نبود بلکه اندفاع ماده به بعضی اعضا باشد آن را بحران انتقال گویند
و بحران ناقص منذر به بحران تام بود و همچنانکه قبل از محاربه مقاتله عرض لشکر و تهیه سلاح
و آلات حرب و تعیین مکان و ابتلا [illegible] طبیعت را پیش از بحران انضاج ماده و تهیه
اسباب دفع از تقطیع غلیظ و تغلیظ رقیق و تنقیح مجاری و تعیین جهت دفع ماده عادة باشد
پس هرگاه که ضیق نفس و خفقان و غثیان و تلخی دهان و اختلاف و اختلاج [illegible]
و رنین و صداع و درد [illegible] فم معده و سقوط نبض و ظلمت بصر حادث شود دلالت آن
بود که دفع ماده بقی خواهد شد و اگر اشتعال راس و احمرار جلد و جبین و حکه انف
و خیالات اشیاء سرخ بر [illegible] ظاهر بود دلالت بر دفع ماده برعاف کند و تموج
نبض [illegible] و انتفاخ و احمرار جلد دلالت بر میل ماده بعرق بود خاصه که [illegible] بول
در روز چهارم رنگین بود و در روز هفتم غلیظ و نبض [illegible] و نفخ و ثقل در شکم و وجع
ظهر و انصباغ [illegible] دال بر بحران بإسهال بود و ثقل شانه [illegible] و غلظت
بول یا عدم علامات میل ماده بجهتی دیگر دلالت بر خروج ماده با ادرار کند و علامات بحران
انتقالی [illegible] شدة التهاب و انتفاخ عروق مواضع [illegible] بود و بدانکه بحران

مواد رقیقه بعرق باشد و مواد معتدل القوام برعاف و ادرار و اسهال و قی و بحران مواد غلیظ
بانتقال اگر قوت ضعیف بود و بهترین بحران آنست که برعاف بود پس باسهال پس بقی
پس بادرار پس بعرق و بعد از نضج در روز محمود آن ایام بحران بود و باستفراغ
باشد نه بانتقال و بعد از آن مریض را [illegible] شود و [illegible] نبض و قوت [illegible] بود
و بحران انتقالی بعضی خوب بود و بعضی بد آنچه خوب بود [illegible] بعد از هضم [illegible]
[illegible] است و آنچه بد بود [illegible] حادثه [illegible] در برص و فالج و لقوه و تشنج و وجع
[illegible] است و بدانکه بحران امراض راس [illegible] و [illegible] گوش و امراض عین
[illegible] **باب دوم در ایام بحران و غیر آن** بدانکه از ایام مرض
آنچه بحران در آن متوقع است ایام باحوریه گویند و آنکه [illegible] ایام منذره
گویند و آنچه در آن [illegible] متوقع است [illegible] آن را ایام وسط خوانند و حرکات بحرانات
قویه تا چهاردهم است بعد از آن تا بیستم و چون از بیستم متجاوز شود حرکت بحرانات ضعیف بود
تا روز چهلم و بدانکه روز اول و دوم بحران نیست و روز سیم از ایام واقعه در وسط است و گاه
باشد که بحران امراض حاده در آن واقع شود و روز چهارم بحران منذره بحران روز
ششم است اگر در آن علامات ردیه ظاهر شود و منذره به بحران هفتم اگر ظهور علامات
جیده بود و روز پنجم از ایام واقعه در وسط است و گاه باشد که در این روز بحرانات
جیده واقع شود و روز ششم از ایام واقعه در وسط است و اگر بحران واقع شود بد بود
و روز هفتم بحرانی خوب است و روز هشتم قریب به روز ششم است و روز نهم از ایام واقعه
در وسط است و [illegible] دارد و روز دهم بحرانی است و روز یازدهم منذره بحران روز چهاردهم است
و روز دوازدهم بحرانی است و روز سیزدهم از ایام واقعه در وسط است و روز چهاردهم

بحران قوی است و در روز پانزدهم و شانزدهم بحران است و در روز هیفدهم ... و بیستم باشد و یکم است
لیکن بیستم از آن اقوی است و در روز بیست و دوم و بیست و سیم بحران نیست و در روز بیست و چهارم
بحران است و در روز بیست و پنجم و بیست و ششم بحران نیست و در روز بیست و هفتم بحران است
و در روز بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام بحران نیست و در روز سی و یکم بحران است و در روز
سی و دوم و سی و سیم بحران نیست و در روز سی و چهارم بحران است و در روز سی و پنجم و سی و ششم
بحران نیست و در روز سی و هفتم بحران است و در روز سی و هشتم و سی و نهم بحران نیست
و در روز چهلم بحران است والله اعلم **باب سیم در علامات محموده** صحت ذهن و سلامت عقل
و اشتها با طعام در هر مرضی علامت خوب است قدرة از جانبی بجانبی علامات خوب است
و خواب بر هیئة زمان صحت و عدم ... از علامات محموده است و قوة تنفس طبیعی
و قوة طبیعة کند و قوه و عظم نبض دلیل خوب است عدم تضرر داروها در مرض و در تخلیط
و ترک احتمی دال بر قوة ... نظر کردن بر طریق اعتیادات ... حس خلق ...
و عطسه در انتهای مرض حاده دلیل است بر قوة دماغ لون و هیئة وجه بر حالة طبیعی وجود
خفه بعد از نوم و حس حلق و ثقل بدن ... و اخلاط طبیعة طبیة و خواب در شب و اول روز
و سهولة احتمال مرض و احوال غریبه هاییه و سرعة نضج و انتفاع معالجات و ... استفراغات
از علامات حسنه است استواء حرارت در جمیع بدن دلالة کند بر خلو ... حادث اثر
دم دماغ در حمی مطبقه و محرقه دال بر ... از اخلاط ... بجاله دفع است
لب در امراض صفراوی دال بر ... ظهور رعاف و اسهال و ادرار و عرق و قی
در ایام بحران علامات خوب است ... بعد از استفراغات از علامات جیده است قوة
و انتظام نبض و قشعریره بعد از استفراغ دلالت بر قلاع ماده کند و علامت خوب بود

ثبات قوه با علامات ردیه امیدوار است **باب چهارم در علامات ردیه** صداع شدید
دایم و سقوط قوه در حمی حاده قتال است غور عین که بسبب سهر و جوع و اسهال نباشد علامات
بد است سیلان اشک بی اراده خاصه که از یک چشم آید و کراهیه روشنائی و چیزهای براق
و کراهیه اصوات از علامات ردیه است و دلالت بر ضعف قوه نفسانیه کند ازرقی و ظلمت
در حمی حاده و سیاه و تیره شدن رنگ رو از علامات موت است کوچک شدن گوش و باریک
گشتن بینی و فرو رفتن صدغین و سردی گوش و کمودة لون بیاض عین و اختلاط عین در امراض
حاده نشانه های بد در مرض صحیح قلیل المرض خطرناک است زردی یا سیاهی روی ...
علامات بد است و سیاهی و بزرگ و کوچک شدن یک چشم در سرسام و امراض حاده بسیار بد است
تاریکی چشم و ... علامت مهلک است نظر کردن دایم بر یک چیزی ... و چشم برهم زدن
علامات بد است پیچیده شدن بینی در امراض حاده دلیل نزدیکی موت است گشودن چشم
در خواب بی عادة علامات بد است چکیدن آب زرد از بینی در حمیات حاده علامت موت است
پیوسته انگشت در بینی کردن بی سببی علامت بد است وجع گوش در حمی حاده مخاطره بود
صریر اسنان در حمیات حاده و سیاهی زبان و خشکی دهان و بینی در امراض حاده از علامات
بد است خشونة زبان علامات ... صدوث ... و عسر بلع در امراض حاده علامات
... منذر به موت حرارت غریزی است استلقا در فراش بخلاف عادت خاصه
که مریض اندک ... منذر شود دلیل بد است رو به دیوار کردن علامت بد است از مردم
رو گردانیدن در بر چسبیدن بی عادة علامت ردیه است برهم جستن ... دلالة
کند بر موت حرارت غریزی سرد گشتن اطراف با حرارت تب علامات بد است سکون
وجع و ... ظاهر دلالة بر قرب موت است وجع شدید ... در حمیات حاده دلیل

بد است سکون کلیم و کثرة کلام ساکت بد است هذیان در امراض حاده با سکون و وقار دلالت
بر موت است کثرة تملل و بی آرامی در روز بحران ضیق نفس و اختلاط عقل در ذات الریه و برخاستن
مریض و نشستن دم بدم از علامات ردیه است کثرة خوف از مرگ خطرناک است عرق
در امراض حاده و عدم شهوة خصوصا در امراض مزمنه و عدم عطش در حمیات حاده خصوصا
با سواد زبان از علامات ردیه است کمودة لون اظفار دال بر قرب موت است یرقان
قبل از هفتم بد است مگر آنکه بعد از آن ادرار یا اسهال واقع شود و ادرام اطراف در حمیات
حاده علامت ... در حمیات حاده بد است نافض متواتر در حمیات حاده با ضعف
قوه دال بر هلاک است استفراغات ضعیفه قلیله در ایام بحران دلیل بد است نبض نملی
و دودی و منشاری و موجی بد است نبض مختلفه که در آن انقطاع شدید و حرکات
ضعیفه باشد دلیل بد است رعاف کثیر مفرط که از آن خفة حاصل نشود دلیل بد است
اسهال بادی و سوخته بد است اختلاف الوان براز الا بعد از شرب مسهل ...
و کراثی بد است و قی زنگاری علامات مهلک است عدم رسوب و نضج در بول دال بر هلاک است
بول رقیق القوام با دوام عطش و بول غلیظ تیره که رسوب نکند ... از علامات ردیه است
بول رقیق ابیض سیاه در امراض حاده علامات ردیه است اجتماع قی و اختلاط عقل
در حمیات حاده علامت سرعة قتل است برودة ظاهر و احتراق باطن با عطش دال
بر موت است صریر اسنان با اختلاط عقل دال بر هلاک است سواد زبان با حرارة
و لذع و خفقان و غشی از علامات موت است عرق سرد چسبنده ... یا سبزی اظفار
علامت نزدیکی موت است نفس متواتر و غشی در امراض حاده دلیل بر قرب موت است
باب پنجم در انذار بحوادث خفقان دایم منذر مرگ است مفاجات کابوس

و دوار منذر بصرع و سکته و اختلاج بسیار در بدن منذر تشنج و سکته است و اختلاج پلک چشم درد
منذر بلقوه و خدر کثیر منذر بفالج است و کدورة حواس و ضعف حرکة با امتلاء منذر تشنج
و سکته و حمرة وجه و عین با سیلان دموع و ... عین از روشنائی با شدة صداع منذر
سرسام است غم و اندوه بسیار بی سببی ظاهر منذر ملنخولیا و جنون است ... منذر
مالنخولیا است سرخی لون وجه با کمودة و ضیق نفس منذر جذام است ثقل بدن با امتلاء
عروق منذر سکته و فالج است تهیج وجه و اجفان و اطراف منذر بیرقان است ...
براز و بول و عرق منذر بحمیات عفنه است سقوط شهوة طعام بازمانده شهوة منذر
بمرضی است تغیر عادات طبیعیه مثل بول و براز و شهوة جماع و خواب و عرق و غیره طبیعیه
همچو خون ... رعاف و قی منذر بمرضی است دوام صداع و شقیقه
منذر به ... نزول ماء است و خیالات مثل ... مو برابر چشم منذر
بنزول ماء است ثقل و تمدد در جانب ایمن و نزدیک اضلاع خلف منذر بغلبه کبد است
و ثقل و تمدد ... تغیر بول از عادة منذر بعلة کلیه است ...
مقعده منذر بسحج است سقوط شهوة با تمدد و نفخ و وجع اطراف منذر بقولنج است خارش
مقعد با عدم دیدان صغار منذر به بواسیر است قوبا بسیار منذر به برص اسود است
و ابتدای بهق منذر برص ... صلابة ساق و بالای کعب منذر بداء الفیل است
کثرة زکام و نزله منذر بامراض ردیه است کثرة عرق بی ریاضة و امتلاء بدن
منذر بسقوط قوة است کثرة ازرقی ... منذر ...
بدو دوام حرقة بول منذر ... عطش و سقوط شهوة منذر
به تب است کثرة دمامیل منذر بخراج عظیم است والله اعلم **مقاله سیم در اورام**

وبثور وجذام و در آن بیست و سه باب است باب
اول در فلغمونی و آن ورمی است حادث از دم غلیظ و در ورم زیادتی حجم عضو است بسبب انصباب
خلط یا مائیت یا مجمه بر آن علامتش عطش و لهیب و کرب و انتفاخ و شدت حرارت
و حمرت و تمدد و شدت وجع و ضربان است خاصه که عضو کثیر الشرایین بود علاجش
فصد است و جذب خون بجانب مخالف و تلطیف تدبیر بعد از آن در زمان ابتدا ادویه بارده قابضه
رادعه مثل قرص قاقیا و گل ارمنی و صندلین و شیاف مامیثا و اقاقیا و گل سرخ با آب گشنیز تازه
و کاسنی و مانند آن بر موضع ورم طلا کنند لیکن اگر وجع شدید بود یا ماده منصب
از اعضاء رئیسه باشد رادعات را بر موضع ورم استعمال ننمایند بلکه بعد از تنقیه تام بر فوق
موضع ورم ضماد سازند تا مانع انصباب مواد شود و در وقت تزاید ادویه محلله رادعه
مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و آرد گندم و آب عنب الثعلب با رادعات مخلوط سازند و تا آخر
انتهاء محللات را اندک زیاده کنند و در انحطاط بر محللات صرف اختصار نمایند و اگر
ماده متحلل نشود منضجات مثل تخم کتان و مرد و حلبه ضماد سازند و بعد از نضج و جمع اگر
اگر متفتح نشود بشگافند و اگر عضو مایل بسواد یا خضرة باشد و خوف از شقاقلوس
و فساد عضو بود از شرط عمیق چاره نبود تا خون غلیظ فاسد از و مستفرغ شود و بعد از آن
ادویه مجففه قابضه قاطعه رطوبات و مانع تعفن مثل آرد کرسنه و گل ارمنی و مازو و شب یمانی
با سکنجبین و کلاب کنند و بآب نمک بشویند باب دوم در حمرة حمره ورمی است صفراوی
و آن خالصه است و غیر خالصه علامت خالصه آن است که ماده آن مختلط بخلطی
دیگر نباشد و حمرتش بلمس زایل گردد و بعد دی باز سرخ شود سطح جلد بود و با آن شدت
والتهاب و حرقت و حمی و عطش و قلق بود و از موضعی بموضعی و از جانبی بجانبی رود و با آن

وجع زیاده نبود علاجش تنقیه بدن است از صفرا بمطبوخ هلیله و تمر هندی و مانند آن و بعد از آن
استعمال اضمده مرطبه مبرده همچو تراشه کدو و طحلب و آب برگ خرفه و کاهو و لعاب اسپغول ذرقطونا
و درین نوع بسبب لطافت صفره و رقت ماده احتیاج باضمده محلله نباشد علامت غیر خالصه که صفرا
مختلط بدم رقیق حار بود و آنرا حمره فلغمونی گویند آن است که در لحم غایر بود و از موضع منتقل
نگردد و با آن وجع باشد علاجش اولا فصد است بعد از آن تنقیه صفرا و استعمال اضمده
و طلیه بر وجهی که در فلغمونی مذکور شد باب سیم در ماشرا و آن ورمی است
دموی حادث در رو و پیشانی و گاه باشد که بر سر متصاعد شود و تمام سر و رو را متورم سازند
و سبب آن خونی و غلیان اوست در اجوف صاعد بر موضع برجلب و ارتقا آن بنواحی راس و اکثر شعب آن
داخله در راس علامتش حمرت شدید و انتفاخ راس و وجه و وجع و ضربان و حمی و غشی و عطش
و لهیب و کرب است علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بترنجبین و شیرخشت
و ترنجبین و تمر هندی و امثال اینها و تضمید حلق و سینه در وقت استعمال و نزول
مواد بادویه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و شیاف مامیثا و حضض و گل ارمنی با آب خرفه
یا کاسنی و ضماد جو در اس لصندل و کلاب و اندکی کافور باب چهارم در طاعون
طاعون ورمی است حار قتال که اغلب عارض اعضاء ضعیفه غدد مثل خصیه و پستان
و بیخ ران و زیر بغل و پس گوش شود و حدوث آن از ماده سمیه ردیه بود که موجب
فساد عضو و تغیر لون و حوالی آن گردد کیفیت ردیه از طریق شرایین از آن بقلب رسد
و قی و غثیان و غش و خفقان حادث شود علاجش تبرید قلب است و تقویت قلب باشربه
مبرده مثل شراب سیب و به و نارنج و لیمو و انار با عرق بیدمشک و گل کافور و بعد فصد
و نیلوفر و تناول اغذیه مبرده مغلظه مثل عدس با سرکه و اجتناب از فصد با ماده سمیه
در جمیع بدن منتشر گردد و از استعمال طلاء بارد بر موضع ورم تا موجب جمع و تکثیف عضو و رجوع
ماده باعضاء رئیسه نشود بلکه سزاوار آن است که موضع تورم را بشکافند و با آب گرم بشویند
تا خون منجمد نشود و سهولتر بیرون آید والله الشافی باب پنجم در دبیله و آن ورمی است
بزرگ مستدیر که در وی اخلاط و اجسام صلبه غریبه مثل گل و لجن و ریگ و انگشت بود و
تولد آن ماده غلیظ غیر نضیج از بدی هضم و ضعف حرارت غریزی حاصل شود علامتش
آن است که سفید و مایل بصلابت بود و با آن وجع نباشد علاجش آن است که بعد از تنقیه
بدن و تلطیف تدبیر ادویه منضجه مثل مرهم داخلیون و مثل لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه
با پیه و روغن گل بر موضع ضماد سازند و بعد از نضج بشکافند و آنچه در وی بود بدقت
پاک سازند تا قوه ساقط نگردد و اندرون آن را به پنبه کهنه بجسته تا چرک و ورم را
نشف نماید بعد از آن مدملات و مرهم استعمال کنند باب ششم در خراج
و آن ورمی است حادث که از ماده غلیظ بود و بزرگ که جمع مده کرده باشد که طبیعت
آنرا از عضو دفع نمود و موجب تفرق اتصال شده در خلل عضو مستکن گشته
باشد تا آنگاه که جمع مده شود پس نضج یابد و منفجر گردد علامتش جمع مده و ضربان
و اشتداد وجع و تمدد است و علامات نضج سکون وجع و زوال ضربان و فرو
نشستن و در زیر انگشت در وقت لمس علاجش در اول حال فصد است و اسهال
و در وقت جمع مده تضمید بادویه منضجه مقویه معتدل الحرارة مثل تخم مرو و بزر کتان
و انجیر و آرد گندم و در وقت نضج اگر خود منفجر نشود بنشتر بشکافند و آنچه در وی
باشد بدقت بیرون کنند و چرک و مده را به پنبه کهنه پاک سازند و مراهم
مدمله مرکبه از اسفیداج و توتیا و کلنار و دم الاخوین و انزروت استعمال نمایند باب

هفتم در دمامیل دمل از جنس جراحات بود و آن ورمی است سرخ صنوبری مولم در ابتدا
و سبب آن دم حاد مخلوط است برطوبت غلیظ فاسده متولده از بدی هضم و حرکت و حمام بر امتلاء و کثرت
تناول لحوم و حلویات علاج آن تنقیه بدن بفصد و اسهال و تقلیل غذا و کوشیدن سکنجبین
و اغذیه حامضه و اجتناب از لحوم و حلویات و در ابتدا استعمال اضمده رادعه و در وقت اراده
جمع مده طلیه مبرده مرطبه ملینه در خیه مثل بزرقطونا با سفیده تخم مرغ و بعد از جمع مده اضمده منضجه
مثل انجیر خشک با تخم مرو و شیر و عسل با گندم خائیده و بعد از انفجار و خروج مده مراهم مسه
و بدانکه حمام دایم و تقلیل غذا و ریاضت معتدله و اسهال موجب سلامت و خلاصی از کثرت خروج
دمامیل بود باب هشتم در نفاطات و آکله و جمره حدوث نفاطات بسبب غلیان اخلاط است
که دم رقیق تا مائیت را بجلد دفع سازند و بواسطه کثافت جلد در تحت آن محتبس گردد
علاج آن تنقیه بدن است بفصد و اسهال پس تعدیل مزاج و ترک لحوم و استعمال مسکنات
دم بعد از آن شکافتن بسوزن طلا کردن مراهم غیداب با مرداسنگ پرورده بگلاب
و آب سورد بر آن صفت طلای مجرب از نقد صبر کند و ابو رسا ورمی است حادث
از دم رقیق و ریح و آنرا ام الدم نیز گویند و سبب آن انخراق شریان است در تحت جلد
بواسطه ضربه عارضه بر بعضی اعضا یا جراحت واقعه بر بعضی شرایین که جلد ملتحم شود
و انخراق شریان مفتوح ماند علامتش آن است که چون دست نهند اکثر ورم برود
و باز معاودت کند و در بعضی اوقات لصعه و صوتی از و مسموع شود و گوش نیز نفس باشد
علاجش تضمید بادویه قابضه است مثل اقاقیا و صندلین و گل ارمنی و گل سرخ با آب مورد
و احتراز از مالیدن چیزی بر آن که موجب انحراف و نزف دم از آن شود باب
نهم در ورم رخو و آنرا اذیا گویند و این ورمی است سفید سست بی حرارت و وجع و سبب

آن سیلان رطوبه دقیقه مائیه است بعضو **علامت** آنست که با اندک متانتی بود چون انگشت
بران نهند فرو رود و اثر آن باقی ماند **علاجش** استفراغ بلغمست و اجتناب از رطبات و طعمه
غلیظ و آن بلغم و تضمید عضو بادویه لطیفه مقطعه محلله مثل بوره ارمنی با سرکه ممزوج
با آب یا نمک و خاکستر تاک و سرگین کاو و شب یمانی و صبر و سعد و اقاقیا و شیاف
مامیثا و زعفران و اندک گل ارمنی با سرکه و آب گرنب **باب دهم در سلعه
و غدد و خنازیر** سلعه ورمی است بلغمی غلیظ متمیز و منفصل از لحم بتوان گرفت
و بجمیع جوانب حرکت توان داد و آن بر چهار نوع است شحمیه و عسلیه و ادرهالیه
و شیرلنیه و هر نوع را کیسه باشد که در اندرون آن شکل چیزی بود که بدان نوع
منسوب است **علاج** جمیع انواع تنقیه بدنست از بلغم غلیظ و استعمال اضمده
محلله مثل مرهم دیاخیلون در ابتدا نافع باشد و اگر بزرگ شود و تحلیل نیابد علاج
آن یکی از دو کار است یا قطع یا ادویه مفعنه مثل اشق و مقل و ساق و بیخ کرنب و اهک
و صابون و زرنیخ با روغن گل با شکافتن و بیرون آوردن ما و غدد غیر طبیعیه صلبه
صلبه متولد از بلغم و خنازیر غلیظه سوداویه یا بلغمیه در لب گرده و پیوسته منعقد شود
و فرق میان این و سلعه آنست که کیسه ندارد و زیاده نشود و صلب از سلعه بود
علاج آن بعد از تنقیه بدن از اخلاط مذکوره تضمید موضع بمرهم دیاخیلون و بستن
سرب ثقیل محکم بربالای آن و خنازیر ورمی است صلب غلیظ متعلق بلحم که بر سطح
ظاهر آن گرهها و ناهمواریها باشد و حدوث آن در لحم رخوه خاصه گردن بود
و اگر متعدد باشد در یک کیسه باشد که هر یکی را کیسه بود و سبب آن لحمه و فساد هضم است
تنقیه بدن از بلغم تقی و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و ریاضت و در وقت خلا معده و اجتناب

ازطعمه

از طعمه غلیظه مولده بلغم و سودا و از تخمه و امتلا و از جماع و کثرت کلام و طول سجود و بعد از ان استعمال
اضمده محلله مثل خردل و تخم انجره و کبریت و زبد البحر و زراوند طویل و مقل و اشق
در روغن زیتون کهنه و موم و زفت و عنصل و بیخ کرنب و بیخ کبر و سقز در سرکه
و عسل و روغن زیتون با مرهم دیاخیلون یا باریسا کوفته با مرهم سبلا اکر شمار
انها متحلل نشود داد و یه منضجه دمعره مثل آرد جو در سرکه با زفت و بول صبی عجر محتلم
ضماد سازند و بعد از معالجه قرحه کنند و اریشا **باب یازدهم در ورم صلب
و سرطان** سبب ورم صلب که انرا اسقیروس گویند یا سودا منصب بعضو یا متولد
در دست یا بلغم غلیظ که بسبب افراط مبردات مرطبات و قویه متصلب گشته باشد
یا بواسطه استعمال محللات قویه لطیف آن تحلیل رفته و کثیف مانده یا سودا و بلغم هر دو باهم
علامت سوداوی حرف کثرت صلابت برودت ملمس و کمودت لون و فقدان حس
معدوم وجع است و از اعلاج نیست **علامت** بلغمی برودت ملمس و قلت صلابت و لون
آن مایل بلون بدن بود **علاجش** بعد از تنقیه بدن استعمال ملینات محللات
مثل مرهم دیاخیلون و اشق و مقل و حلبه و تخم کتان و میعه و مغز ساق کاو و پیه
در روغن زیتون و سرطان ورمی است صلب سوداوی متولد از سودا محترق
از صفرا **علامتش** حده و ضربان و سرعت ازدیاد و ملون کون شده صلابت
و استداره شکل و وجود اندک حرارت در ملمس و ظهور عروق سرخ و سبز در حوالی آن است
و سرطان متقرح و شدید الوجع و قلیل الوجع میباشد و این مرض را برانیت و غرض
از معالجه آن منع ازدیاد و محافظت از تقرح و مداوات متقرح است تا لذع و الم
ساکن گردد و باشد که مندمل گردد **علاجش** بعد از تنقیه بدن از فضله سوداویه بفصد

و اسهال و تبدیل مزاج چون سودا و انجون رقیق ماهی با غذیه مرطبه صالح الکیموس مثل ماهی تازه و زرده
تخم مرغ نیم پخته و گوشت بره و بزغاله و خروس بچه با کدو و اسفاناخ و اشربه رطبه مثل
شراب بنفشه و نیلوفر و استعمال اطلیه مانعه از دیاد است مثل حکاکه سنگ آسیا و سرب
با آب شیر و کاسنی تازه و عنب الثعلب و کاکنج و اضمده حافظه از تقرح مثل اسفیداج و اندرز
و گل ارمنی و عصاره کاهو در روغن زیتون و ادویه مثل توتیا مغسول و اسفیداب با روغن
گل صاف و دوائی که عظیم النفع است از جهه سرطان اسفیداب قلعی و توتیای مغسول با سوده
بروغن گل مرهم سازند طلای دیگر مغز گندم کندر اسفیداب از هر یک یک درم کافور
صبر مغسول از هر یک دو درم کوفته و بیخته بروغن گل مرهم سازند **باب دوازدهم
در ورم ریحی** و آن بر دو نوع است یکی آنکه از بخار لطیف حادث شود و شایع و منتج
باشد دوم آنکه صد و پس از بخار ریحی غلیظ و انرا نفخه گویند **علامتش** آنست که چون
انگشت بر آن نهند اندکی فرو رود و زردی بحالت خود باز گردد و اثر آن باقی ماند
و چون دست بر آن زنند آواز طبل مسموع شود اکر آن در فضائی که در آن مجتمع شده باشد
مثل معده و امعا و غیر انها **علاجش** تلطیف تدبیر است و اجتناب از نفخات و استعمال مفتحات
و محللات و تضمید عضو بخاکستر تاک و ابهل و چوب گز و جوز سرو کوفته با روغن بابونه
و سداب و دهن بادهان و چاره مثل روغن زیتون که در آن سداب و زیره و تخم کرفس
و انیسون و نانخواه پخته باشند و تکمید با ارد جو و کاورس گرم کرده **باب سیزدهم در شری
و آن** بثور صغار سطحیه مایل بحمرت است که باکرب و حکه بود و سبب آن ثوران بخار حار
حادث از دم صفراوی یا بلغم بورقی است در بدن و حکه **علامت** دموی شده
حمرت و حرارت و سرعت ظهور و همچنان آن در سوز بود **علاجش** فصد است و اسهال صفرا

باب

باب الماء بین و فواکه و مانند اینها و استعمال اغذیه مبرده مغلظه و اشربه بارده حامضه و نخستین اگر گرم
بربدن و مالیدن سوسن و تخم خرفه کوفته با آب غوره یا سرکه و گلاب و روغن گل بر آن **علامت**
بلغمی میل لون به بیاض و همچنان آن در شب **علاجش** تنقیه بدنست بمطبوخ هلیله مقوی تبرید و مرتع
بدن در حمام بآب کرفس و سرکه و آرد جو و اگر در شری ترمن شود اندکی از مازو کوفته با سرکه
سه روز متوالی بنوشند و اگر منتفع نباشد ده درم زرنیخ و پنج درم قند صاف اجد اکوفته
سه روز بناشتا حوف سازند **باب چهاردهم در نمله و جاورسیه** نمله با شره بثوری است که با آن
التهاب و احتراق باشد در بیرون آمدن و احداث اندک اندک ورمی کند دار موضع
بموضعی ساعی باشد و گویش مایل بصفره بود و سبب آن ماده صفراویه لطیفه حاده است
که از افواه عروق دقاق بود بیرون آید و سبب حدت و لطافت در آن محتبس نشود و در تحت
جلد منبسط گردد پس اگر صفرا بسبب اختلاط بدم حار محترق غلیظ بود نمله متقرحه
آکاله حادث شود و اگر رقت و لطافت و حدت اکثر بود نمله جاورسیه ساذج غیر متقرح بود
علاجش اسهال صفراست بمطبوخ فواکه و نظایر آن بعد از آن تعدیل مزاج
و استعمال اطلیه مبرده مجففه مثل اقاقیا و شیاف مامیثا و حضض و عدس و صندل و گل ارمنی
با آب کاسنی یا آب لسان الحمل اگر نمله ساذج باشد و اقراص اندروخون اگر متاکله
بود و متقرح **صفت** روی مازوی سبز و کندر از هر یک هشت درم شب یمانی
و مر از هر یک چهار درم قلقدیس یک درم و را و ند دوازده درم کوفته و بیخته بشراب سرشته
اقراص سازند و در وقت احتیاج بگلاب و طلا کنند و جاورسیه بثور صغار متفرق است شبیه بگاورس
که سر آن سفید و بیخ سرخ بود و گاه باشد که با آن لذع شدید و ورم و سیلان بود و آن نوعی
از نمله بود و سبب آن صفرای معتدله در رقت و غلظت و حدت مختلط باشد که بلغم مائی است

دلعقا از موضعی بموضعی ساعی بیشتر و حکه بس زیاده است و متآکل و متقرح نمیشود علاجش
فصد است و اسهال صفرا و رطوبات بلغمیه بمطبوخ هلیله و غب ثعلب و افتیمون و تخم کشوث
با ترنجبین و تمر هندی و ترید سفید و سقمونیا و استعمال طلای مرکب از انار دانه و پوست انار و صندل
و کزمازج و گل ارمنی و انگدان با سرکه باب پانزدهم در حمره و نار فارسی حمره ورم متقرح با حمیه
سطحیه شدیدة الحمرة محدثه خشکریشه باشند که در گوشت فرو رفته بود و با آن المی باشد مثل الم
سوختن آتش و گاه باشد با آن حمی و التهاب عطش و کرب بود و سبب آن صفرای غلیظ ساستی
شدیدة الحدة مخلوط بدم حادست علاجش فصد و اسهال و نشتر زدن بر آن موضع
تا خون فاسد محتبس بیرون آید بعد از آن در سرکه بر گل خالص پاک ریزند تا بجوش
آید پس قدری کافور بر آن افشانند و طلا سازند و استعمال ادویه مجففه که در آن تبرید
و تحلیل اندک باشد مثل ضمادی معمولی از لسان الحمل و عدس و نانخشکا که در آن
نخاله بسیار بود نافع بود نار فارسی سعفه اکاله محرقه ساعیه است که با آن التهاب
شدید و خطوط سرخ فارسی مثل زبانه آتش بود و حدوث آن ماده صفراویه بود
فصد و اسهال صفرا است و تناول اغذیه و اشربه مبرده مرطبه مثل ماء الشعیر و آب خیار
و هندوانه و استعمال طلای مرکب از حضض و کافور و لعاب بزرقطونا و لسان الحمل بابارزد
کوفته و بیخته با سرکه باب شانزدهم در سعفه و آن قروح حادثه در راس و وجه است
و آن در ابتدا بثور صغار متفرقه در مواضع متعدده بود پس متقرح و منبسط گرده و چرکیــ
بابی رطوبه شود و آن بر چند نوع است یکی رطبه که از وی چرک رقیق آید و آن را شیرنج
گویند و سعفه رطبه سبب آن فضلات غلیظه عفنه در رطوبات فاسده لذاعه حدیده
سنه خوه بجلدست که غلیظ آن محتبس گردد و رقیق منتشر و حیا را سبب کثرت رطوبات

دار تقاء بخارات ضعیف اعضا از دفع فضلات است و این علت عارض شود علاجش فصد و اسهال است
و اسهال بمطبوخ هلیله و شاهتره اگر ممکن باشد و الا حکایه و اجتناب از لحوم و حلویات و اشیاء
مالحه و حریفه و اقتصار بر اغذیه مولده دم صالح خالیه از لذع و حدة و بعد از آن استعمال
اطلیه معموله از گلنار و رامک و کاغذ سوخته و زرد چوبه و مغز بادام تلخ و مازو و برگ مورد
و بیخ سوسن و اقاقیا و خبث و زراوند طویل با سرکه و روغن گل و طلای دیگر مرکب از زرد چوبه
و زراوند و پوست انار و مرداسنگ با خاور روغن گل و سرکه که خاصه بر سعفه صبیان و مالیدن
سرکه و نمک سعفه حصفه و جرب و قروح ردیه را نافع بود نوعی دیگر یابسه است که از روی
سفید و شوره جدا شود و سبب آن خلط سوداوی مخلوط برطوبت حریفه است که بجلد مندفع شود
علاجش استفراغ خلط سوداوی است و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه و تدهین راس با دهان
رطبه و استعمال حمام متواتر و ریختن آب گرم بر بدن و مالیدن لعاب خطمی و مرو و تخم کتان
و بزرقطونا و بنفشه و بعد از آن و چکانیدن شیر دختران با روغن بادام و روغن کدو
و روغنی دیگر سعفه صلبه و غلیظ بود و تر شسته تا از آن خون بیرون آید یا علق بر آن نشانند
پس مرداسنگ و زرد چوبه با سرکه و روغن زیتون طلا کنند و اگر سعفه یابسه
درد بود گل ارمنی و کافور و زعفران با سرکه و گلاب طلا سازند نوعی دیگر است که آن را
شهدی گویند علاجش آن است که در پوست سر سوراخهای کوچک تنگ باشد
که از آن چرک ظاهر شود مانند عسل در خانهای زنبور و این نوع سبب لذع و حدة
پوست سر را فاسد گرداند و حدوث آن از بلغم مالح بود علاجش بعد از تنقیه
بدن از اخلاط فاسده و پاک کردن چرک پوست سر با صابون و سرکه و نمک
بر ساختن سوراخهای او است از زنگار تا رطوبات متعفنه از آن [illegible] سازد باب

هفدهم در حصف و بنات اللیل حصف بثور صغار است مانند گاورس که در ظاهر جلد منتشر باشد
و حدوث آن اکثر در بلاد حاره و اوقات و در اعضاء کثیرة العرق قلیلة الاغتسال بود خاصه
گاهی که هوای سرد یا آب سرد بر آن رسد و سبب آن بخارات حاده غلیظه است که سبب
انسداد مسام در تحت جلد محتبس گردد و رطوبات رقیقه شود و منتشر گردد علاج آن
فصد است و استفراغ اخلاط حاده و استحمام بآب گرم که در آن اکلیل الملک و شبت و تخم
خربزه و نخاله جوشانیده باشند بعد از مالیدن سرکه و گلاب یا آرد باقلا با سرکه
و روغن بر بدن و بنات اللیل صغار با حکه شدیده است که در شب و در سرما حادث گردد
و سبب آن حبس ابخره است بواسطه انسداد مسام در تحت جلد علاجش تنقیه بدن
از ماده بخار بفصد و اسهال پس توسیع مسام باستحمام و مالیدن تخم خربزه کوفته و نخاله
با آب کرفس و سرکه بر بدن باب هیجدهم در بثور لبنیه و بلخیه و بطم و توته
بثور لبنیه بثور سفید کوچک است که بر صفحه رو و بینی حادث شود و چون بفشارند چون
غلیظ بیرون آید و سبب آن ماده غلیظه است که طبیعت بظاهر جلد دفع کند و بواسطه غلظت
متحلل نشود و در مسام بماند علاجش تنقیه بدن است و دماغ بعد از شستن رو با ادویه
جالیه مثل آرد کرسنه و پوست بیض مرغ و استخوان پوسیده و قیمولیا و اگر بدین زایل نشود
ادویه مجففه مثل حرض و تو سفید تا نصف آن ایرسا و یا خاکستر چوب تاک با سرکه طلا کنند
و بلخیه بثور با قروح و سیلان ریم و چرک و خشکریشه باشد و سبب وصول حرارت و عفونت
آن تقلب با آن خفقان و غشی بود و این اکثر سعفه ردیه خبیثه است و حدوث آن در ولایت
بلخ بیشتر باشد و سبب آن اخلاط محترقه فاسده است و گاه باشد که سبب آن
گزیدن حیوان خبیث زهرناک مثل رتیلا و مانند آن بود علاجش تنقیه بدن است

از اخلاط مذکوره و تناول اغذیه و اشربه مبرده قلب و اجتناب از تناول لحوم و حلویات و اغذیه
حریفه بعد از استعمال اطلیه مجففه مثل گل ارمنی با سرکه با زراوند و زنگار و اشق و خردل
دراج با روغن گندم و سرکه و اندکی عسل بر آن موضع و اطلیه مبرده مثل صندل و کافور
بر حوالی قلب و بطم و بثور کبار سیاه عارضه بر ساق است که از آن چرک سیاه و بقدر
حب البطم بود علاجش فصد باسلیق و مداومت [illegible] و نهادن علق بر ساق و حجامت است
بعد از آن استعمال مرهمی مرکب از برگ بنفشه و خاکستر چوب کرم و مامیران و زراوند و پوست
بیخ کبر و حنا با اندکی سرکه و روغن زیتون و توته بثره متقرحه حادثه در حشوه و جبهه است و گاه باشد
که در قروح و تقعیر حادث شود و حدوث آن از اخلاط غلیظ حاد باشد علاجش فصد قیفال
و تنقیه بدن است و استعمال مرهم زنگار و اسطرلاریک پس استعمال مراهم جلب لحم و اجتناب
از تناول لحوم و حلویات و اطعمه حریفه باب نوزدهم در ثآلیل و آن بثور صغار سخت مدوره
شدید الصلابه است و انواع آن بسیار است مگر که در اندرون پوست بود و چنان نماید
که در گوشت نشسته است و متشققه که شبطا یا دانسته باشد و مسماریه که مانند مسمار بود و سر پهن
و بیخ باریک و سبب مجموع خلط غلیظ بلغمی یا یابس سوداوی یا مرکب از این دو بود علاجش
تنقیه بدن از اخلاط غلیظ یابسه است و ترطیب مزاج با غذیه رطبه چون اسفیدباج و دخول حمام
و اجتناب از اطعمه مولده بلغم و سودا بعد از آن تضمید بحبوب تر و برگ کبر و کزمازج
و پوست جوز تر و جوز اسرد و حرمل و برگ مورد تر و دانه کبر با سرکه و اگر ضعیف بود
و هر هیچ و اکه و شونیز با سرکه و دیگر برگ فلفل بنون و مرهم زنگار و مانند اینها اگر
قوی باشد باب بیستم در عرق مدنی عرق مدنی آن است که در بعضی اعضا
سره حادث شود و متنفخ و متغیر گردد پس شکافته شود و از آنجا چیزی شبیه بعرق سرخ

مایل بسواد بیرون آید و لایزال دراز گردد تا تمامی بیرون آید و عروض آن اکثر باوقتین بود و سبب
آن فضلات ردیه حاصله در عروق است از دم حار سوداوی یا بلغم محترق که حرارت مفرط
در آن اثر کرده باشد و موجب تخفیف تعقید آن بر هیئه عروق گشته و حدوث اکثر
در مدینه و لار و بلاد دیالمه باشد **علاج آن** تنقیه بدنست از فضلات ردیه بفصد
باسلیق یا صافن از جانب مخالف و اسهال بمطبوخ افتیمون و نظایر آن و ترطیب
مزاج باغذیه مرطبه و استحمام و سایر مرطبات و اجتناب از اغذیه غلیظه مولده سودا
و از آبهای غلیظ نیز و در ابتدا حدوث و اول ظهور نقوع صبر سه روز تا پنج روز اول
نیم درم و روز دوم یک درم و نیم با قند و گل بنوشند و عصارات بارده با صندل و کافور
ضماد سازند یا صبر با آب گشنیز تازه و برگ کاسنی طلا کنند تا مانع ظهور و حدوث
گردد و اگر باز نگردد و ظاهر شود بعد از ظهور و خروج آن بر وصله سرب که در آن
یک درم بوده تحمل با لبث نقل سرب اندک اندک منجذب شود و بیرون آید و چون
روغن گل بنفشه با دام و لعاب بزرقطونا بر عضو مالند و آب گرم بر آن ریزند
تا موجب سهولت خروج آن گردد و نگذارند که منقطع شود زیرا که انقطاع آن مورث
ورم و قروح ردیه بود **باب بیستم در جرب و حکه** جرب بثور صغار است
که با آن حکه شدیده بود و اکثر حدوث آن در دستها و میان انگشتان باشد و گاه باشد
که در سایر جسد بود و آن بر دو نوع است [illegible] و آن دم و اخلاط
آن یا صفرای محترق باشد و رطب و سبب آن مخالطه ماده دمویه یا بلغم مالح بورقی
بورقی باشد **علاج جرب** در ابتدا فصد است و اسهال اخلاط حاده محترقه و بلغم مالح
بطبیخ افتیمون و پوست هلیله زرد و سنا [illegible] و شاهتره و بسفایج و [illegible]

و بنفشه و سپستان و ترنجبین و خیارشنبر و مانند آن پس تعدیل مزاج باغذیه ترطیبیه مایله برطوبت
و برودت و اجتناب از تناول اغذیه غلیظه و ردیه الکیموس و ادویه حاره و شراب و حلویات و مملحات
و مفسدات دم و مغلظات اخلاط محترقه و بعد از آن استعمال اطلیه جالیه و مجففه مرکبه از حنا و مردار سنگ
و پیه حنظل و اقلیمیا نقره و کوکرد و زرد چوبه و زرنیخ و درد تخم ریباس و مغز بادام تلخ و جندبیدستر و عدس
مقشر و زیبق مقتول با سرکه و روغن گل و مداومت حمام و ترک جماع و سبب حدوث حکه
بی جرب اجتناب از کثرت حریفه حاده لذاعه با اخلاط حاده و تحلیل البخارات در تحت جلد
علاج آن فصد است و اسهال [illegible] و اهتمام آن در ترطیب مزاج باغذیه و اشربه
بارده رطبه و استحمام علی الدوام و طلیه و ادویه جرب در روغن گاو کهنه جرب کهنه را دفع کند و جوز کو
باهم سحق کرده همین عمل کند صابون با نمک و قرد ماما با سرکه و علک انباط با سرکه همین
فعل کند اقلیمیا نقره و مرداسنگ و خزهره و زیبق مقتول هر چهار با روغن گل و سرکه ممزوج ساخته
شب بمالند و صباح در حمام با اشنان و سرکه و آب گرم بشویند و روغن گل [illegible] و مالیدن
سرکه و آب کرفس در روغن گل و اندکی بوره و با خشخاش کوفته و با سرکه بر بدن و اجتناب
از جماع و مالیدن آب انار ترش با بوره و روغن گل بر بدن حکه را دفع کند برگ [illegible]
و تخم خربزه چون در حمام بر بدن مالند خارش پر ان دفع کند **باب بیست و دویم در قوبا**
قوبا جربی است حادث در ظاهر جلد و لون آن گاه مایل بحمره و گاه مایل بسواد و آن بر چند
نوع است متقشر و غیر متقشر و ساعی خبیث و واقف و حدیث و مزمن و سبب حدوث آن مخالطه
دم حاد لطیف است به مره سودا غلیظ و گاه باشد که از مخالطه رطوبت غلیظه و بلغم مالح
محترق حادث شود **علامتش** آن است که در قوبا جلد بود و از وی قشور [illegible] متقشر
شود و این علامت بعضی با سبب باشد **علاج قوبا** فصد است [illegible] بر آن [illegible] و اسهال

بطبیخ افتیمون و ماء الجبن و مانند اینها و مداومت حمام نشستن در آب گرم و تناول اغذیه مرطبه بعد از آن
استعمال اطلیه مسکنه لذع یا جالیه و مملحه شد و روغن گندم و چرک گوش [illegible] و صمغ از درخت
با سرکه و روغن گل یا مورد و نخاله با سرکه اگر صعب بود و طلیه چون شل زراوند و [illegible]
و زرنیخ و اشق و سعد و خردل و زاج با روغن گندم و سوده که اگر تر باشد زیبق مقتول
و توتیا قلم و حنا و روغن گاو و طلا است و اقاقیا نیز مجرب است **باب بیست و سیم**
در جذام و آن را داء الاسد نیز گویند و آن علتی است حادث از انتشار مره سودا
غیر متعفنه در جمیع بدن که موجب فساد مزاج و هیئت و شکل اعضا شود و گاه باشد
که افراط آن [illegible] به تآکل و تفرق اتصال اعضا گردد و این علت همچو سرطان متقرح و غیر متقرح
میباشد و سبب فاعل آن حرارة و یبوسة مفرطه ابدان یابس المزاج بارد که موجب [illegible]
و تکثیف و انجماد دم گردد و سبب مادی اغذیه مولده سودا و اسباب معینه بر آن فساد
مزاج طحال و انسداد مسام و فساد مزاج هوا و این مرض از امراض متعدیه و دشوار است
علامتش ابتدا آن حمره لون مایل بسودا و کمودة عین با حمره و انتفاخ وجه و غلظ
شفه و ظهور عقده در انف و ضیق نفس و بحة صوت و [illegible] سقوط شعر و شقوق اظفار
و صلابه و ضعف نبض و نتن عرق و خبث نفس و کثرت حکه و کینه و سایر اخلاق سوداویه
علاج جذام تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بفصد و قی و اسهال بدفعات و ترطیب مزاج
باغذیه مرطبه سریعه الانهضام و شیر بز [illegible] کاسنی و شاهتره و [illegible] آن
و حمام و تعریق و مالیدن آرد حلبه و باقلا و بوره و اشنان با آب چغندر در بدن و بعد از خروج
تمهین با دهان معتدله چون روغن بنفشه یا روغن خیری و تسعیط اشیاء مبرده مرطبه چند
شیر زنان یا روغن بنفشه و دوام نشستن در مکان حار رطب و اجتناب از مواضع بارده

یابسه و بلاد حاره یابسه و از تناول اطعمه مولده سودا و از جماع و تعب و سهر و غم و تناول
تریاق فاروق و تریاق اربعه و قرص افعی و گوشت افعی و گوشت خارپشت و شرابی
که در آن افعی باشد و گفته اند که اگر چهل عدد هلیله کابلی با [illegible] افتیمون کوفته
و بیخته بمویز منقی بسرشته و مجذوم هر روز چهار [illegible] بنوشد شفا یابد
و طلای جهت برآمدن موی ابرو سوخته هلیله سیاه [illegible] نیم کوفته در روغن زیتون
بجوشانند و بعد از آنکه ابرو را تراشیده باشند و طبیخ [illegible] و کلنار شسته طلا
سازند و معجون [illegible] نافع باشد **صفت یکی** هلیله سیاه و شیطرج هندی از هر
ده درم دار فلفل پنج درم پس سفید دو درم و نیم کوفته و بیخته با روغن گل چرب کنند
و بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال **صفت دیگر** هلیله آمله شیطرج از هر یک چهار درم
جوز بوا خیر بوا قشور کندر [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] عصاره [illegible]
سادج از هر یک شش مثقال [illegible] چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل معجون سازند شربتی
یک مثقال **مقاله چهارم در جراحات و قروح** و در آن پنج باب است **باب اول**
در جراحات بدانکه جراحات واقعه در هر عضوی ممکن العلاج است الا جراحت دل که هیچ وجه
علاج پذیر نیست و [illegible] و در جراحت لحم اگر تازه و صغیر و بسیط باشد که از امراض و اعراض
دیگر مثل ورم و الم و کسر عظم و قطع عرق و عصب و سوء المزاج بدن و امتلاء خالی و لحم
سالم بود و لبهاش مستوی و غیر غائر باشد و در وقت بستن لبهای جراحت با هم
تا ملتحم شود و بسیار دو جانب شق رفاده شکسته بنهند و محکم به بندند چنانچه لبهای آن
درست بهم نشیند و چیزی غبار و روغن و سودا اندرون آن نرود و اگر بفصد
احتیاج باشد اول فصد کنند و از مولدات دم احتراز نمایند و خرقه تر کرده بگلاب و سرکه

برحوالی جراحت نهند تا متورم نشود و از آب نگاه دارند و اگر تازه نبود و سه روز بر آن گذشته باشد
لیکن هنوز متقیح نشده باشد بخراشند تا خون آلود گردد پس بهبندند و اگر جراحت عظیم
و غایر بود و لبهایش تا قعر منضم نشود صبر و مر و کندر و دم الاخوین بدان زرور
سازند و ببندند و برحوالی آن صندل و ماء کشنیز و گل ارمنی طلا کنند و اگر بتجرد
لبهایش بهم آید بدوزند و اگر پاره‌ای از لحم ساقط گشته باشد و تا قعر اجزای
آن منضم نشود و بر هم نشیند در میان آن فضا باشد که در آن رطوبت صدیدیه
و وسخ جمع خواهد شد ادویه مجففه منشفه رطوبت و جالیه وسخ مثل کندر و صبر
و زراوند و ایرسا و توتیا و اقلیمیا نقره ذرور سازند و ببندند و ابتدا البته از قعر
آن کنند بستنی محکم و دهن جراحت را نرم ببندند و چنان سازند که دایما صدید
و وسخ از آن بسهولت روان تواند شد و هر وقت به پنبه کهنه کرباس تان را از صدید
و وسخ پاک سازند و ذرورات و مراهم منبته لحم استعمال نمایند و بعد از انبات لحم
ادویه مدمله مثل سرکه و وسخ سوخته و برگ سوسن و هلیله و مازو و گلنار و زردچوبه
و صبر ذرور سازند و اگر جراحت مرکب بود که با آن مرضی یا عرضی از امراض مذکوره باشد
اول تدبیر آن شغل نمایند خصوصا ورم چه مادام ورم ساکن نگردد جراحت مندمل نشود
و معالجات آن مبردات و مجففات کنند و آنچه عام النفع است در وجع و ورم و جراحت آن است
که انار شیرین را در شراب قابض بپزند و ضماد کنند و اگر جراحت بر سر باشد صبر و کندر و مر و
دم الاخوین و اقاقیا کوفته و بیخته ذرور سازند و مغز سر مرغ بچه بنوشند که مقوی دماغ
و حابس خون است و بر جراحت عصب ادویه ملحمه استعمال ننمایند تا چند روز بر آن بگذرد
و از ضد و دم ورم ایمن شوند چه در اوایل حدوث قرحه و حصول ضرر آن بدماغ باشد

و از آب هوای سرد نیز محافظت نمایند و بر روغن زیتون نیم گرم چرب کنند و اگر وجع و ورم پیدا شده
آرد باقلا و کرسنه و نخود با کف بین ضماد سازند و اگر تشنج عارض شود جهت متعدد را
قطع کنند تا ضرر آن بدماغ نرسد و موجب هلاک مریض گردد و آن موضع را بروغن بنفشه
چرب کنند و بر فقرات گردن به بط و مرغ و مغز ساق گاو بار روغن بنفشه بمالند
و اگر با جراحت استخوان شکسته باشد و دو لحمه شظایا عظیم بود زراوند مدحرج با عسل
ضماد سازند تا بیرون آید پس بر و کندر با عسل ضماد کنند و اگر استخوان و سیده
شده باشد و مانع اندمال گشته بفساد لحم و ترهل و استرخا آن حلوم منتهی شده
گوشت فاسد را بمرهم زنگار دفع کنند و استخوان را بتراشند بعد از آن مدملات
استعمال نمایند و اگر جراحت بر شکم واقع شود و امعا در بیرون آید قبل از آنکه
منتفخ شود باندرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر امعا منتفخ شده باشد و باندرون
نرود شراب قابض گرم کرده بر آن تکمید کنند تا انتفاخ آن برود پس مریض را
دستها و پاها گرفته بردارند تا انشت و منحدر شود و امعا را به اندرون فرستند
و بدوزند و اگر ثرب یا ساه هم شده آن مقدار که متغیر گشته ببرند بعد از آن که رگهای
ثرب را اول ببند بریسمانی باریک بسته باشند و باقی را باندرون فرستند و پوست شکم را
بدوزند و اگر جراحت بر عرق واقع شود و نزف دم حادث گردد آن موضع را بخرقه تر
کرده بسرکه و گلاب تر سازند و مافوق آن را ببندند و آب خنک سرد کنند تا موجب
تغلیظ و انجماد دم و تکثیف مجاری و لصق فوهات گردد و بر جراحت کندر و صبر و مازو
سوخته و گرد آسیا و گچ و دم الاخوین با زرده تخم مرغ و پرز خرگوش ضماد کنند و محکم
ببندند و یک هفته نگشایند تا گوشت بروید و اگر خون منقطع نشود با آهک آب زده

باب دویم در قروح بسیطه

و زاج کوفته و بیخته ذرور سازند و ببندند یا آهن داغ کنند و ارشاد
تولد قروح از جراحات و خراجات منفجره و بثور متقیحه بود و غرض از مداوات قروح بسیطه که با آن عوارض
دیگر نباشد که مانع اندمال بود تجفیف آن از صدید و جلاء آن از وسخ است و سبب صدید و
وسخ و صدید ضعف عضو است از هضم غذا متوجه و دفع فضلات منصبه از اعضای
دیگر و گاه باشد که در تجفیف و جلاء قروح شستن بسرکه و شراب و ماء العسل و پر کردن آن به پنبه
زده چرب کرده بروغن گل کافی بود و مراهم جالیه مجففه مثل مرهم مرکب از مازو و گلنار
و شیانی و اقلیمیا و برگ سوسن و اندکی زنگار با روغن زیتون احتیاج بدین صفت گرد
کوفته و بیخته مقدار آن روغن زیتون سرشته تا غلیظ شود و از زردچوبه و کندر و ایرسا
از هر یک یک درم کوفته و بیخته بر آن بپاشند و استعمال نمایند و اگر دهن قرحه تنگ باشد مرهم را
بمیل در اندرون آن نهند و مادام که غور قرحه باقی بود پنبه زده چرب کرده در دهن
آن نهند تا دهنش ملتحم نشود

باب سیم در قروح عسرة الاندمال

عسر اندمال قرحه یا بسبب تلطخ دست در بدن یا فساد در دماغ آن یا ضعف قوه
عضو یا بسبب غلبه نوعی از انواع سوء المزاج یا وقوع استخوان فاسد در قعر قرحه یا غلبه وسخ باشد
قرحه یا باصرف لحم صلب بر لب قرحه یا درد و جریان ماء عروق کبار بر بالای آن که موجب
رطوبت قرحه شود و نگذارد که مندمل گردد آنچه بسبب تلطخ دم است علامتش تیره قرحه و حوالی آن
و لاغری بدن است علاجش توسیع و فصد و تنقیه و الیهضم نقوع و تکمید بآب گرم
و استعمال مرهم اسود مرکب از دخت و موم و مغز ساق گاو و روغن زیتون و آنچه بسبب رداءة دم است
علامتش تغییر لون بصفرة یا بیاض است علاجش اخراج دم ردی اخلاط فاسد
از بدن بفصد و اسهال و اصلاح حال کبد و طحال و آنچه بسبب غلبه نوعی از انواع سوء المزاج است

یا از سوء المزاج حار است علامتش حمره و تلهب موضع و شدت وجع است علاجش فصد و استعمال مرهم بارد
و مرهم بارد مثل مرهم اسفیداج و مرهمی مرکب از مرده سنگ و زردچوبه و سرکه بر قرحه و طلا کردن
برحوالی آن و صندل سائیده بر رفاده و یا سوء المزاج بارد علامتش کمودة لون و قلة
حرارت است علاجش تسخین مزاج باغذیه و ادویه حاره و تنقیه بیوتیه و امثال آن و تکمید عضو
بآب گرم و استعمال مرهم باسلیقون و یا سوء المزاج رطب علامتش کثرت رطوبت و صدید در ماده
لحم است علاجش تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی و تبرید و تناول اغذیه مجففه مثل قلیه و مطجنه
و تیهو و کبک و استعمال مرهم قوی التجفیف مرکب از گلنار و مازو و زردچوبه و عدس سوخته و برگ
و شیانی و اقلیمیا در روغن بپرورده بسرکه و در روغن زیتون یا سوء المزاج یابس است علامتش
لاغری بدن و پوسته و خفاف قرحه است علاجش تکمید موضع بآب نیم گرم و در روغن بنفشه
و تناول اغذیه مرطبه و اراق و سمه و زرده تخم مرغ نیم پخته و استعمال مراهم قلیلة التجفیف
مثل مرهمی معمول از آرد جو و کرسنه و باقلا و عدس و آنچه بسبب استخوان فاسد در قعور قرحه است
علامتش آنست که احیانا مندمل شود و باز معاودت کند و از آن ریم رقیق منتن روان
گردد و چون سر میل باندرون جراحه فرستند بسهولت برود تا استخوان چون استخوان پیدا شود و بتراشند
تا قشور فاسد از آن ساقط شود یا قطع کنند بعد از آن ذرورات منبته لحم استعمال
نمایند و آنچه بسبب عفونت و خبث قرحه است علاجش و توسیع قرحه است
بالاندکی روغن گاو و روغن بنفشه یا لحم فاسد متر هل شود و ساقط گردد پس مراهم منبته
لحم معالجه نمایند و آنچه بسبب وقوع لحم صلب است بر لب قرحه یا دردهای آن علاجش قطع لحم
صلب است با آهن یا دواها از دواهای حاده مثل قلیه خیوان و دیگر بردیک پس
معالجه قرحه بمراهم و آنچه بسبب عروق کبار است بر بالای قرحه علاجش فصد است یا اسهال

بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا پس فصد عروق مذکوره تا خونی که در آن بود روان گردد و قطع
ترتیب قرحه شود **باب چهارم در ناصور** و آن قرحه متقادمه است که غور عمیق
و دهان ضیق و قعر واسع داشته باشد و با آن وجع بسیار نبود و بر جوانب آن لحم
صلب ابیض باشد که دایما رطوبات از آن روان بوده باشد که حیانا از آن
رطوبات منقطع شود و خشک گردد و گاه باشد که منتهی بعظم و عصب و اعضاء شریفه
گردد و آنرا فاسد نماید **علاجش** آنست که نکلد به که در آن فاستر تا که منقوع بود
با آب دریا و آب صابون مخلوط بزرنیخ و نوشادر بشویند و اندرون آنرا به پنبه زده
بشراب تر کرده و هر روز صفر کرده بیرون سازند و اگر این علاج نافع نبود شکافته و لحم
فاسد را فانی سازند پس ادویه منبته لحم استعمال نمایند **باب پنجم در قروح ساعیه**
و آن قروح کبار همواره است که دایما از آن رطوبات صدید بترشح شود و اطراف موضع را
که پرسه متعفن گرداند و سبب آن رطوبتیست که در آن عفونت و حده و سمیه باشد **علاجش**
بعد از استفراغ و فصد آنست که چند نوبت در شراب برآن طلا کنند بعد از آن توتیا
و مرداسنگ و کافور سوخته و قلیمیا نقره و خبث الحدید و مامیران با سرکه طلا سازند **مقاله**
پنجم در جبر و کسر و شرح آن و آن مشتمل است بر چهار باب **باب اول در ضربه و سقطه**
علاج ضربه و سقطه که با آن تفرق اتصال و نزف دم نباشد تضمید موضع است بمعوبات
و مشددات تا مانع انصباب ماده شوند بآن مثل سماق و ماش مقشر و گل ارمنی و اقاقیا
و برگ مورد و صبر و برگ سرو و گلنار با آب مورد و اگر با آن ورم حار عظیم باشد علاج
آن فصد و تلطیف است تدبیر و اجتناب از شراب و لحوم و حلویات قیصار بر ماش مقشر
و برنج و عدس و نخود با شیره بادام و نوشیدن نیم درم مومیائی با آب گرم با یزید و فوه و گل

منقی

و گل مختوم از هر یک یکدرم با نصفی نخود و تضمیه کندر سفید و گل سرخ و گل ارمنی و صندلین و سماق و مامیثا
و خون سیاوشان و اگر ضربه یا سقطه بر سر واقع شود علاج آن بعد از فصد تقلیل تلیین طبیعت است
بحقنه لینه و مطبوخ فواکه و استعمال طلیه و اضمده رادعه مقویه راس و مسکنه وجع شود
شیاف ممزوج با روغن گل و گلاب یا قصب الذریره با شراب قابض و شیاف دیگر
مرکب از مورد و گلنار و پوست انار در گلاب و سرکه با اندکی عود و بعد از سوم
نوشیدن مغز مرغ و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث گردد
قرص کهربا و قرص گلنار با شراب حب الاس یا رب به بنوشند یا گلنار و دم الاخوین
و گل ارمنی و کهربا از هر یک یکدرم با اندکی افیون در نقیع عدس بیاشامند و اگر بر عضله
واقع شود موجب فسخ عضله گردد در اول رادعات ضماد کنند پس محللات و هیئت
مخفف در میان لسه عسل مثل لطول معمول از بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان
و زوفا خشک و برگ خطمی و شبت و خودنج و مرزنگوش استعمال نمایند و اگر وقوع آن بر عصب بود
و اگر در آن حادث گردد و رخیات و محللات و مسکنات وجع مثل خطمی و بنفشه
و بابونه و شبت و اکلیل الملک با دهن حاره و مانند آن و روغن زیتون و روغن بابونه
و نسرین ضماد سازند و اگر التواء عصب عارض گردد مرهم دیاخیلون با مقل
و دهن خطمی و تخم کتان و مامیثا یا اشق و قفه و فرفیون با موم و زیت ضماد سازند و عروق
بیارزیانه و مانند آن را بهتر علاجی آنست که پوست گوسفندی که در ساعت از او جدا کرده باشند
همچنان گرم بر موضع ضربه ملصق سازند یک شبانروز نگذارند یا وصله کتان بگلاب و آب عنب الثعلب
سرد تر کرده برآن نهند و چون گرم شود دیگر و دیگر تبدیل نمایند یا مرهم سفیداب طلا سازند
و اگر خون در تحت جلد محتقن شود و لمعه یا رسته کوفته ضماد سازند **باب**

دویم در کسر علاج کسر عظیم در ابتدا کشیدنست در است کردن عضو
درد کردن عضو مکسور است برفق و آهستگی بموضع خود بعد از آن برباط متوسط در سستی
و محکمی و باید که ابتدا از موضع شکسته کنند و توجه بر بالای آن نمایند و موضع کسر را
محکم تر ببندند و چندانکه بچپند میل بسستی کنند پس برباط دیگر هم از موضع کسر
ابتدا کنند و متوجه بسفل آن شوند و بطریق اول رباط به پیچند پس رباط دیگر را
بر بالای اینها بپیچند تا مواضع مرتفعه و منحطه را هموار سازند پس ادویه مقویه
و مشد و عضو طلا سازند بعد از آن معالجه آن بفصد کنند و اسهال و استعمال
تدبیر ملطف و اقتصار بماش مقشر یا فروس که و مانند آن و از غضب و حرکات
قویه و جماع و حرارة هوا و تناول لحوم و حلویات و شراب اجتناب نمایند و مقدار
یک مثقال گل ارمنی با مومیائی با شربت قند بنوشند و تا دو سه روز از آن نگذارند شایند
و قدری آب گرم برآنجا ریزند تا تسکین حکه آن شود و یک ساعت از آن نگذرد
تا استراحت یابد و عصابه را بروغن گل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و ببندند
و چون چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و حرارة عضو باقی باشد رباط را محکم تر از آنکه
اول بسته بودند ببندند و نگشایند الا در چهار پنج روز یا زیاده و ضماد مرکب
از عدس و صعتر و گل ارمنی و اقاقیا و آب مورد استعمال نمایند و اغذیه که در آن متانه
و لزوجت باشد مثل کله و پاچه و شکم گاو و هریسه و تخم مرغ و برنج تناول نمایند
و در اوائل امر انعقاد و شیدر رباط را اندکی سست تر کرده نهند و علامت ابتداء
انعقاد شیدر ظهور دمست بر فایده و رباطات و این حال ها را طبیعت یا دو چند را
بدانجا دو ترشح نمودن الهام و باید که قبل از ظهور استداد و تصلب دسته عضو را تحریک
نماید

نمایند تا از موضع خود منزعج و زایل نگردد و اگر با کسر ورم باشد طلاء از بزر و صندلین و کاسنی و آب
و کشنیز تازه طلا سازند و رباط را سست ببندند و هر روز بگشایند و اگر در لحم زخم
باشد بیشتر بشکافند تا خون منصب بیرون رود و فاسد و متعفن نگردد که موجب آکله
و اگر با کسر جراحتی بود رباط را سست ببندند و نهیه بستن یکعصابه از لب بالای جراحت کنند
و عصابه دیگر از لب زیرین و هر روز یا هر دو روز بگشایند و باز ببندند و باید که
جراحت را نبندند بلکه قدری پنبه زده برآنجا نهند و چون صدید کم شود و از ورم ایمن
گردند مرهم منبته لحم استعمال نمایند و اگر نزف دم حادث گردد به ذرور اقراص قطع نمایند
و علاج تعقد جبلات حادثه بعد از انجبار عظام مکسوره اگر قریب العهد بانعقاد بود و هنوز
متحجر نشده باشد آنست که وصله سرب برآن نهند و محکم ببندند و اگر متحجر و متصلب
شده باشد باضمده ملینه معموله از سعد و قفه و حلبه و حاوشیر و اشق و مقل و پیه بط
و مرغ و مغز ساق گاو و روغن گوسفند و موم یا رهبه یا رده و فود بار روغن گاو
نرم سازند و پیوسته آب گرم و روغن بنفشه یا بادام برآن ریزند **باب**
سیم در خلع و آن خروج راس عظم است از حفره عظم دیگر که میان هر دو اتصال
از مفصل و اعوجاج شکل مفصل عیان بود خروج تمام **علامتش** ظهور نتوء عضو
و غور در جانب دیگر از مفصل و اعوجاج شکل و عدم قدرت بر جمیع حرکات بجمیع
جهات و مساوات عضو علیل از عضو صحیح که اصلاً نبود لیکن معرفت
خلع مفصل عقد و مفصل ورک دشوار باشد زیرا که سر عضله در وقت انخلاع
در غیلان گردد پس اعوجاج و غور در آن ظاهر نشود و سر خمه در محل انخلاع در آن
یا ناحیه ورک داخل شود و بسبب کثرة لحم انجا اعوجاج ظاهر نشود و ظهور بین

علاجش لازمهٔ خلع عضد چون حدوث متوسد است در زیر بغل و عدم امکان قرب دو علیل
با ضلاع و علامات خلع ورک اگر بداخل منقلب باشد درازی پای علیل است نسبت به پای دیگر و خروج
رکبه بخارج و ظهور حجری همچو ورم در اربیه و عدم قدرت بر خم کردن پای که جانب اربیه و اگر بخارج منقلب
بود علامتش کوتاهی پا و میل رکبه بداخل و ظهور عمق در اربیه بود علاجش آن است که عضو را برفق
و نرمی کشند تا محاذی موضعی شود که از آن منخلع شده پس بجا خود رسانند و بشکل طبیعی
باز آرند و بعد از آن ادویهٔ مقویه مثل سماق و اقاقیا و گل ارمنی و مر و صبر و ماش مقشر با آب مورد
ضماد سازند و ببندند و باید که قبل از حدوث ورم بعلاج آن مشغول شوند زیرا که رد عضو مخلوع
بعد از حدوث ورم سبب شده وجع اکثر موجب تشنج بود و اگر با خلع ورم با جراحت باشد
اول مداواهٔ آن قیام باید بعد از آن رد خلع با آهستگی تا از اوجاع شدیده و تشنج و اورام
حاره و حمیات حاده ایمن باشد **باب چهارم در وثی و هو** زوال مفصل است
از موضع خود زوال غیر تام و وهی المی است که عارض عظم شود و آنچه محیط با وست از لحم
و جلد و رباط بی تفرق اتصال بسبب سقطه یا ضربه که بدان رسد و آنرا وهن نیز گویند **علامت**
وثی آن است که در عضو اندک تقصیری و نتوی از جانب دیگر باشد بعضی حرکات بجمیع جوانب
ممکن باشد بعضی ممکن نباشد و در وهی قدرت بجمیع حرکات ممکن باشد **علاجش**
مالیدن روغن گل و روغن سوسن است مرات و استعمال ضمادی مرکب از سماق و خطمی با سپیدهٔ مرغ
اگر ضعیف بود و ضمادی مرکب معمول از برگ سرو و گل سرخ و برگ مورد و اقاقیا و ماش
و صندل سرخ و گل ارمنی و اکلیل الملک اگر قوی باشد و اگر با آن درد بود علاجش فصد است
و اجتناب از لحوم و شراب و حلویات و تناول ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناخ و استعمال
ضمادی معمول از ماش و سماق و گلنار و اقاقیا و خولنجان با سپیدهٔ تخم مرغ **مقاله**

ششم در زینه و آن شانزده باب است **باب اول در حزاز** و آن را حزاز صغار
صغار و قاق شبیه به نخاله است که از جلد سر منقشر شود و سبب حدوث آن ابخرهٔ بلغمیهٔ مالحه
یا دم مختلط بمره سودا است و آن یا خفیف ضعیف است یا قوی مزمن آنچه خفیف ضعیف است در علاج
آن تدهین سر است بروغن بنفشه یا بادام و گاهی شستن بخطمی و آب چقندر یا اندکی بوره و آرد حلبه
و برگ سمسم یا اگر دگر سه تا ترش لعاب بزرقطونا یا مغز تخم خربزه کوفته و آرد باقلا و کاه با سرکه
کافی است و آنچه قوی و مزمن بود **علاجش** تنقیه بدن است باسهال بلغم یا سودا بعد از آن
تدهین بروغن گل با سورنجان که با سرکه بعد از آن [illegible] بسر و مداومت حمام و شستن با دویهٔ جلالیه
قوی بود مثل آرد نخود و حلبه و بوره و زراج سفید و خردل و میویزج باشد با سرکه بعد از آن
بادویه ارخه مثل بنفشه و خطمی و کثیرا و لعاب بزرقطونا **صفت** دوائی که مجرب است زوفا
رطب دو درم مارقشیشا یک درم سه لطیف چهار درم طلا سازند بعد از آنکه خرقه خشنه
بر آن مالیده باشند چندانکه سرخ شود و بعد از آنکه یک شبانه روز باشد بشویند
باب دوم در داء الثعلب و داء الحیه فرق میان داء الثعلب و داء الحیه آن است در داء الحیه
تساقط با انسلاخ جلد رقیق بود و در داء الثعلب تساقط بی انسلاخ و حدوث آن
اکثر در لحیه و سر و ابرو باشد و باشد که در جمیع بدن بود و سبب آن ماده ردیه منفره است
در جلد و منابت اصول شعر که مانع غذا خوب شود شعر را و ماده مذکوره یا دم غلیظ فاسد
یا بلغم محترق یا مره سودا یا صفرا حاده آنچه سبب آن دم غلیظ فاسده است **علامتش**
حمرهٔ موضع و حمره لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظت قاروره و کثرت نوم و رطوبت تعزیت است
علاجش فصد است و تشریط موضع را و دسته رفته و مالیدن آن اول بخرقه خشنه پس
بزوفا رطب بعد از آن به چهار عضد [illegible] و طلا کردن با قیشا و فرفیون با سرکه

و آنچه سبب آن بلغم محترق است **علامتش** بیاض و لین موضع و سایر علامات غلبه بلغم است **علاجش**
استفراغ بلغم باسهال و قی و غرغره بخردل و تخم کرفس با سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا با ماء العسل
و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه مولده بلغم بعد از آن مالیدن موضع بخرقهٔ خشنه و پیاز عنصل
پس طلا کردن قاقیا و خردل با سرکه و آنچه سبب آن مره سودا است **علامتش**
کمودت موضع و شدت پوسته و صلابت نبض و صفای قاروره و سایر علامات غلبه سودا است
علاجش تنقیه بدن باسهالات سودا و ترطیب مزاج و اجتناب از مولدات سودا بعد از آن
مالیدن موضع بسیر و پیاز عنصل و طلا کردن کبریت و قاقیا و تخم جرجیر و قند فیون و خردل
و بیخ نی سوخته و سم خر و تدهین بروغن لادن و ناردین و قنطوریون به پیه موش و پیه شیر
با سرکه و آنچه سبب آن صفرا حاره است **علامتش** صفرت لون و پوسته و لاغری بدن
و سرعت نبض و صفای قاروره و عطش و تلخی دهان و پوست او همچو پوست مرغ برکنده بود
علاجش اسهال صفرا است و اجتناب از اغذیه حاره و لحوم و حلویات
بعد از آن مالیدن سرکه گرم کرده پس تدهین بروغن گل بعد از آن طلا کردن کبریت
با روغن زیتون و فندق با پوستش سوخته ممزوج با سرکه کهنه و سم خر سوخته با روغن گنجد
با شونیز و قیصوم سوخته با روغن زیتون نافع باشد **باب سیم در انتثار شعر**
و صلع چون تولد شعر از انعقاد بخار دخانی است در مسام و دوام اتصال مده
بدان پس سبب انتثار و تساقط آن چون نقصان غذا و قلت بخار محدث شعر است
چنانکه در دق و سل عارض میشود یا تخلخل جلد و اتساع مسام
یا ضیق مسام تا حصول سواد خشنه در تحت جلد آنچه سبب آن نقصان غذا و قلت بخار است
علامتش لاغری بدن و تقدم اسباب مهزله و امراض حاده است **علاجش** تسریع در اغذیه
صالحه

صالحه جیده الکیموس و تناول فواکه رطبه و لبنیات و خواب و دخول حمام و شستن سر بخطمی و بزرقطونا
و برگ بید و روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و آنچه سبب آن تخلخل جلد و اتساع مسام است
که بسبب آن چون بخار محدث شعر بیرون رود متفرق و فانی گردد **علامتش** رقت
شعر و سرعت انتثار است **علاجش** استعمال مکثفات مسام مثل تدهین بروغن آمله
و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بروغن مورد و آنچه سبب آن ضیق مسام است یا از پوست
و کثافت جلد است که ماده آن رقیق شعر در آن نفوذ نتواند کرد **علامتش** پوست مزاج و صعوبت
برکندن مو و حدت غلظت و سواد و شده شعر است **علاجش** ترطیب مزاج و مداومت حمام
و ریختن آب گرم و روغن بابونه و طلا کردن مغز بادام تلخ سوخته و درمنه ترکی محرق
با روغن زیتون و اجتناب از ملوحات و حموضات و عفوصات و از جماع و شراب کهنه
و یا از رطوبت غلیظه که چون کار مکون شعر بیرون رود رطوبت بدان موضع آید و مسام
منسد سازد **علامتش** دقت شعر و عدم سرعت انتثار است **علاجش** دخول حمام و دلک
کردن بسیار در آن و مالیدن خرقه خشنه بر سر و طلا کردن درمنه ترکی و قیصوم سوخته
و مغز بادام تلخ و بوره ارمنی با زهره گاو و اجتناب از تدهین راس و تناول اغذیه رطبه
و فواکه و لبنیات و اقتصار بر اغذیه مجففه یا ادویه حاره مقطعه مثل شیر و خردل و کندنا
و آنچه سبب آن حصول سواد خشنه است در تحت جلد که موجب فساد بخار و استحاله
آن بکیفیت غیر ملایمه شود چنانچه در داء الثعلب و داء الحیه چنانچه علاجش مذکور شد
بر حدوث صلع اگر قبل از سن شیخوخت باشد سبب آن یکی از اسباب مذکوره است و مداومه آن
معالجات مذکوره و عروض آن در پیری بسبب نقصان ماده شعر و غلبه یبوست بر جلد راس
و علاج ندارد **باب چهارم در شیب** سبب شیب ضعف حرارت غریزی و تکون بلغم متعفن است

که ماده شعر خواهد شد و مادام که خون غلیظ و حار و لزج و دسم باشد شعر سیاه بود و چون ضعف هضم و قصور
حرارة غریزی و غلبه برودت بر مزاج ماید بائیه و بلغمیه شعر شود و میل بسپیدی کند و اگر نه قطعات
موی کند که زود سفید نشود تنقیه بدن است از اخلاط غیر خصوصا بلغمی و تجوید هضم
و تقویه حرارة غریزی و اجتناب از مولدات دم غلیظ متین و سودا و صلابت بلغم مثل مطبخه
و کباب و غلبه بادویه حاره مثل خردل و بلغمت و دارچینی و تناول معاجین حاره مثل تریاق
کبیر و مثرودیطوس و انقرویا و دوا المسک و اطریفل کبیر و صغیر و فنجنوش و تدهین با دهان
حاره مثل روغن قسط و روغن شونیز و روغن زیتون و روغنی که در آن ادویه حاره
قابضه مثل سنبل و تفاح اذخر و سلیخه و قرنفل و عود خام و قصب الذریره جوشانیده باشند
و اجتناب از فواکه و بقول رطبه و ماهی تازه و هریسه و لبنیات و ادراق و دسومات
و سایر اطعمه مولده بلغم و شراب آب بسیار و از کثرة فصد و برکندن موی و سکر مفرط و کثرة
جماع و غم و تعب و کثرة استحمام با آب عذب و از مالیدن کافور و گلاب و روغن یاسمین
و گفته اند که هر که هر روز یک عدد هلیله کابلی پرورده بخاید و بلع نماید موی او سفید نشود
و تا او حفظ شباب او کند **باب پنجم در ادویه متعلقه احوال شعر**
حافظات شعر حفظ بادویه کنند که در آن حرارة لطیفه جاذبه غذا به شعر و قوه قابضه ماسکه
و جمع غذا منجذب باشد مثل لادن و مورد و هلیله کابلی و سرو و برسیاوشان و شقایق
و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا
و مازو و با روغن زیتون و پوست بیخ درخت غرب با روغن ترب که مقوی و سود حافظ
شعر است **مطولات** تطویل شعر بادویه باید کرد که در آن قوه حاده و قابضه باشد
همچو مورد و گل سرخ و برگ آزاد درخت و مرد آمله و برسیاوشان با روغن مورد و بادویه
که در آن

که در آن لزوجت بود و مکمل باشد که شعر را نشو دهد و از آن جمله باید مثل برگ چقندر و برگ کدو و با دهانی که در آن
حرارة و قبض بود مثل روغن حنا و روغن مورد و بعد از آن بشستن سر با آب چقندر یا اندکی خردل **منبتات**
شعر جمیع ادویه مذکوره در داء الثعلب و مالیدن خاکستر قیصوم با روغن زیتون کهنه و خاکستر
شونیز با آب و برسیاوشان و حب الآس و تخم کرفس سوخته با پیه خرس و روغن ترب منبت شعر
باشد و چون لحیه دیر بر دن آید یا ابرو تنک باشد حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام
تلخ مجموع سوخته و کوفته مساوی با روغن زیتون کهنه طلا کنند یا غالیه بالله یا شونیز
و شبح سوخته و قشر الجار ساوی کوفته با روغن بلسان طلا سازند و مالیدن پیه کرگ
و پیه شیر با شونیز سوخته و کوفته موبر دیانبت(?) **مانعات نبات** چون موی را بر کنند ادویه مخدره و مبرده
مثل بزرالبنج و افیون و شوکران با سرکه و ادویه که بالخاصیه این عمل کنند مثل خون وزغ
بستانی و خون سنگ پشت نهری و خایه مورچه و خون خفاش طلا کنند منع انبات شعر کند
مجعدات ادویه قابضه مثل سدر و مازو و مرد سنگ و آرد حلبه و آمله و برگ زردک و مازج
و کلف نمک تلخ تجعید شعر کند **مسبطات** ادویه که در آن تلیین و ارخا باشد مانند لعابات و ادویه تعدیله(?)
و استحمام و ریختن آب گرم بر شعر نیز از اسباب جعودة شعر بود و علاج تشقق شعر اگر از یبوست
عارض شده باشد اگر مفرط نبود با شیاف انها کنند و اگر مفرط بود تنقیه بدن از اخلاط
سوداوی و ترطیب مزاج کنند **مزلقات** خاکستر تاک یا بوره و چون داخل نوره نمایند و بر بدن
طلا کنند و بعد از غسل آن آرد جو و باقلا و تخم خربزه کوفته بمالند شعر را رقیق گرداند **قاطعات**
رائحه نوره شفتالو و برگ تاک و حنا و برگ شاهسفرم و گل سرخ و سعد و اذخر و گلاب بیفزود(?)
و مجموع قطع رائحه نوره بکند **مسودات** تسوید شعر با دهان و خضابات سوده مثل روغن شقایق
و حنا و وسمه و لادن و آمله کنند **صفت** خضابی که موی را سیاه کند مازو یکدرم کثیرا و رومی سوخته

نیم بانی(?) از هر یک نیم درم نوشادر چهار درم نمک اندرانی دو درم مازو را در روغن زیتون بجوشانند
تا انکه تنگ(?) شود و با ادویه دیگر بکوبند و با آب گرم سرشته و بگذارند تا چهار ساعت بگذرد و بعد از آن
سر و ریش را بشویند و خضاب کنند و خضاب را با آن بند و بعد از شش ساعت با آب نیم گرم بشویند
صفت خضابی دیگر جو رست(?) سرد و سرکه جوشانیده هشت درم مازوی سبز در روغن بجته(?) تا سوخته
شود شش درم قرنفل دو درم کوفته و بیخته با آب گرم سرشته خضاب کنند و بعد از شش ساعت
بشویند **صفت** خضابی دیگر حنا چهار درم و سنبل(?) سوخته هشت درم روی سوخته شب یمانی نمک
اندرانی مازوی سبز بریان کرده در روغن زیتون خبث الحدید از هر یک سه درم قرنفل یکدرم کوفته
و بیخته با آب گرم بشویند و خضاب سازند **باب ششم در قمل و صیبان** سبب
حدوث شپش رطوبات ردیه فضلیه است که طبیعت دفع آن بر جلد دفع کرده باشد و چون غلیظه
از مسام بیرون نتواند رفت در تحت جلد محتبس شود و عفن شود و قمل متولد گردد و حدوث آن اکثر در بدن
ممتلیه از اخلاط و مردم قلیل الاستحمام را بود **علاجش** اگر تولد آن بسیار بود تنقیه بدن است
از فضلات و اخلاط ردیه و تنظیف آن از مسام و دلک با سهال و استحمام علی الدوام با آب شور
و پوشیدن جامهای پاک خاصه کتان و حریر و کشیدن سیر و بوذنه(?) و استعمال اطلیه و از ترک
غسل و از تناول انجیر و اغذیه غلیظه مولده بلغم و استعمال نوشادر در سرکین سوسمار یا برگه(?)
از اطلیه قاتله مخصوصه صبیان است **باب هفتم در کثرة عرق و قلت آن** کثرة عرق اگر بی سبب
از اسباب موجبه آن باشد مثل ریاضت و تعب و کثرت حرکت و هوای گرم و امثال آن صحیح و قوی بود
دلالت کند بر امتلاء بدن از طعام یا از اخلاط سوداویه بلغمیه و صفراویه اگر از امتلاء حرکت علاجش
تقلیل طعام است و جوع و ریاضت و آنچه از امتلاء اخلاط است تنقیه بدن از اخلاط سوداویه
و گاه باشد سبب آن استرخاء قوه ماسکه باشد و شدت اتساع مسام بود **علاج**
از

آنست که طلائی مرکب از مازو کوفته و عفص با روغن گل یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ با گلاب
یا مورد و گلنار و مانند با روغن پیه یا صندل با کافور با آب غوره و آب برگ تاک بر بدن تمام بمالند
و سبب عرق ضعف قوه و حدت و لطافت خون مخالط آن یا صفرا است که موجب تفتیح مسام و افواه
عروق شود و از آن ترشح گردد علاجش فصد است و اسهال صفرا و تناول مغلظات و مسکنات
حدت دم مثل زرشک و کاسنی و کشنیز و اسفاناج و عناب و توت و زردآلو و تمر هندی و بعد از آن
مالیدن ادویه قابضه مثل پوست انار و برگ گز و جوز سرو و چیز با آب برگ به یا آب برگ
برگ یکسر بدن **باب هشتم در صنان و علاج آن** سبب تغییر رائحه جلد و زیر بغل و نتن عرق
حدت و عفونت اخلاط بدن است و حرکات و شورش اخلاط خصوصا در کثرت مجامعت با هم و عند
جنابت و تناول محرکات مواد حاره لطاهر بدن مثل سیر و پیاز و ترب و حلتیت و داشتن خارج(?)
و امتحان و خردل و حلبه معین بر آن باشد **علاجش** استفراغ فضول ردیه متعفنه است و تسکین حدت
اخلاط و تبدیل مزاج با شربه مبرده و اغذیه ملایمه و استحمام علی الدوام و اجتناب از ریاضت و تعب
و هر که در آفتاب و سایر مواضع گرم و بعد از آن شستن بدن با آب گرمی که در آن مورد و
برگ سوسن و صندل و قسام(?) و نعناع و خودنج و مرزنگوش و برگ بید و گل سرخ و شاسفرم
و پوست ترنج و برگ سیب جوشانیده باشند و مالیدن مرداسنگ با گلاب پرورده و توتیا
با اندکی کافور با گل سرخ و شب و سنبل و سعد و گلاب در زیر بغل و تناول کنگر و هلیون
و مشمش و سلیخه و کرویا و کرفس رطب رائحه جلد بود و عرق و گاه باشد که بسبب عفونت
خلط و دسم در جلد رائحه نتن حادث شود و اکثر شایخ و ظفر بسبب کثرة رطوبة و ضعف حرارة
غریزی عرض عارض گردد **علاجش** تنقیه بدن است از اخلاط بلغمیه و استعمال طلائی از برگ
سوسن و مردسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز سرو سوخته با دقاق کندر با آب بید

باب نهم در شقوق جلد وجه و اطراف سبب جمیع شقوق یبوست مزاج جلدست که از اسباب خارجه بود مثل حرارت مجففه منشفه یا برودت مکثفه مجمده چنانکه بسیار شبیه در جهت **علاج جلش** تلیین است بادهان مرطبه مثل روغن بادام و کنجد و موم روغنی معمول از روغن بنفشه و لعاب بهدانه و کتیرا و سپیده تخم مرغ و موم سفید و آنچه از اسباب داخل شد سوء المزاج یابس ساذج یا با خلط حاده مجففه حادث شود **علاج جلش** استفراغ اخلاط ردیه است اگر مادی باشد و ترطیب مزاج بنوشیدن شیر تازه یا روغن کنجد یا منضج چند روز بیاشامند بعد از آن استحمام علی الدوام در میان آب نیم گرم که در آن بنفشه و خطمی و لبلاب و نیلوفر و خشخاش جوشانیده باشند بر بدن بادهان حاره رطبه بعد از خروج حمام اگر سبب حرارت باشد و طبیخ شلغم و برگ چغندر اگر سبب برودت بود علاج خاصه شقاق و استعمال طلائیست معمول از زوفا رطب گداخته و کتیرا و لعاب بهدانه با موم و پیه بط در روغن بنفشه تر کردن و موم روغنی معمول از کنجد و بنفشه کوفته با روغن بادام و پیه بط و موم سفید تر کردن با طلائی معمول از زفت تر و روغن زیتون یا از علک البطم در روغن زیتون که پخته و نهادن پا در آب گرم در شقوق پا بارزد و کتیرا کوفته با پیه بز با مغز ساق گاو و موم در روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ بیخته در روغن ماهی که پخته **باب دهم در سوختگی آتش و آب گرم و نحو آن** علاج سوختگی قشر بادام که ابدا بریده باشند تر بر موضع است بخرقه تر کرده به برف یا یخ و استعمال طلیه مرده هار کل ارمنی و سفیدآب با برگ و سفیده تخم مرغ و ماء الیدین مراد بر آن و اگر ابله کرده باشد **علاج جلش** فصد است و تلطیف تدبیر و استعمال مرهم سفیداب یا مرهمی که در علاج سوختگی آب گرم و مانند آن قبل از آنکه ابله کرده باشد ریختن آب زیتون ملح است و گلاب و تر بر بخرقه مبرده ببرف و گلاب و طلائی معمول از صندل و کافور و گلاب و بعد از آنکه استعمال مرهم آهک یا جو سوخته با زرده تخم مرغ **باب**

یازدهم در آثار قروح و حبوب و کبودی بر بدن علاج آثار جدری و قروح استعمال طلائیست معمول از مرتک پرورده بروغن گل و آرد نخود و بیخ نی خشک کرده و استخوان پوسیده و آرد برنج و مغز تخم خربزه و حب البان و قسط با آب خربزه یا طلائی مرکب از حلبه و تخم کتان و پیه بط با زهره گاو و زهره بز **علاج کبودی** که بسبب ضربه یا سقطه و انجماد دم در تحت جلد حادث شود فصد است و بعد از آن تسکین حرارت و الم و طلا کردن برگ کرنب و ترب یا خونخ یا زرنیخ و آشق یا بوره و سرکه بر آن و اگر خون منجمد غلیظ بود و بشکافند و نمک بر آن مالند و بوره و علک البطم خاید بزند **باب دوازدهم در شانام و فساد لون وجه** باشنام حمرتیست قبیح منکر حادث بر وجه و اطراف خصوصا در زمستان و سرما شبیه بحمره لون محبف و در ابتدا و سبب آن احتقان بخار کثیر دودی در تحت جلد **علاج جلش** بعد از فصد و حجامه نشاندن علقه و مالیدن نمک بر آن موضع با آهک ملک مطبوخ هلیله مقوی تریه و اجتناب از شراب و سرد و دستن در مکان بارد و اگر هر چند روز چند نوبت صابون و عسل و جلاکننده و کبار زنند تا خراشیده شود پس با آب گرم بشویند نافع باشد و سبب فساد لون یا فساد مزاج احشاست مثل طحال و کبد و معده یا غلبه فضول بر بدن یا انقلاع طبیعه خلط مفسد از ظاهر جلد یا آفتاب و باد و سرما یا بدی تدبیر در ماکول و مشروب یا امراض دار جاع و وجع و کثرة غموم و هموم و جماع و شدة حرارة هوا و آنچه سبب آن فساد مزاج احشاست **علاجش** ضعف اعضا مذکوره از فعل مخصوصه آن **علاجش** تقویه و منع سبب و آنچه سبب آن غلبه فضول بر بدن و خلط آن بدست همچنان در یرقان صفرا و سوداست **علاجش** تنقیه بدن است از اخلاط فاسده و استعمال طلیه جالیه متخذه از تخم ترب و ارز سا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و نخاله و آرد نخود و باقلا و شیر و آنچه سبب آن دفع طبیعت است خلطا مفسد لون را بظاهر جلد و بشره **علاجش** استعمال اطلیه جالیه مذکوره است

و آنچه سبب آن آفتاب و باد و سرما است **علاجش** استحمام و سر را به بخار آب گرم دادن و استعمال غمره جالیه مرکبه از آرد باقلا و عدس و دیگ سپیده و سفیداب و نشاسته و حاج و استخوان پوسیده و مغز بادام تلخ و تخم ترب و نشاسته با شیر یا آب قناری یا آب برگ ترب و آنچه سبب آن بدی تدبیر در ماکول است و مشروب مثل صدت صفره لون از کثرة تناول گوشت و ماهیخوار و از کثرة نوشیدن انبها و نظر کردن در ماهیخوار و از مداومت شرب آب و قهوه و ادمان شرب سرکه و کثرة اکل گل **علاجش** اصلاح اغذیه و ترک سبب و دخول حمام و آنچه سبب آن از امراض و او جاع و مانند اینهاست **علاجش** تقویه است و ازاله سبب و تناول اطعمه محموده الغذا و مولده دم رقیق کثیر چنانچه شلث آب گوشت و زرده تخم مرغ نیم پخته و نخود آب بجوانب مرغ و تیهو با فلفل و زعفران و قرنفل و شیر انجیر و آلمو و شیرین و شراب ریحانی و استعمال اطریفل صغیر و هلیله پرورده و استحمام آب عذب و کثرة سرور و طرب و ریاضت معتدله و اجتناب از اطعمه سخنه و ریاضت متعبه و سهر و جماع و بعد از آن استعمال طلیه جاذبه دم بخارج بدن مثل خردل و تخم خربزه و کندر و مرداسنگ و مصطکی و زعفران و فوه با شیر تازه یا آب بلبوس **باب سیزدهم در برص** برص ظهور بیاضی است که در ظاهر جلد بعضی اعضا و در بعضی و گاه باشد که در سایر جلد بود و لون بدن تمام سفید گردد و آنرا برص منتشر گویند و سبب آن ضعف قوه مغیره است از تمام تشبیه بسبب استیلاء بلغم بردی که غذای آن عضو خواهد شد یا سوء المزاج عضو بارده در طوبه بمرتبه که لحم او را از خود ستر تبت و مایل بیاض بچو لحم صدف گرداند و خونی که غذا او خواهد شد اگر چه در جوهر دار بلغمیه خالی باشد مستحیل بمزاج او شود و لونش سفید گردد و گاه باشد که در موضع جراحت بسبب ضعف عضو و ارتشبیه و کمال فعل خود و لسبب انحدار رطوبات بلغمیه یا دم در تفا آن در تحت جلد برص حادث شود **علامت برص** نشست و بیاض او در آق

داخل و در گوشت و پوست نفوذ کرده باشد و چون نیشتر بر آن نهند از سایر مواضع بدن بیشتر در گرا افتد و چون سوزن در او فرو برند خون بیرون نیاید بلکه رطوبتی یا سفید بیرون آید و موئی که از آن موضع روید سفید باشد و هر چند در باب این علامت گفته اند که بعدا عیانا هر البرص لا یکاد یبرأ لیکن اگر برص تازه باشد و بمالیدن سرخ گردد و در آن اندک خشونتی بود و موی آن موضع بسیار سفید نبود و چون سوزن در پوست آن فرو برند خون یا رطوبتی گلگون بیرون آید در آن امیدواریست **علاج** آن تنقیه بدن است از بلغم غلیظ و سوداء بایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و پوست هلیله و افتیمون و بسفایج و ترید پس تبدیل مزاج بمعاجین حاره مثل کلکلانج و تریاق فاروق و مثرودیطوس و قرص اذهی و گوشت افعی و تناول اغذیه مولده دم حار مثل نخود آب بگوشت آهو و کبک و مانند اینها با فلفل و دارچینی و استعمال اطلیه مجمره جذابه دم مثل زفت و نفط سفید و خردل و تخم ترب و فرفیون و زراوند و میویزج و خطاطیفا و امثال قسط و حلتیت و بلبوس و قناری و نوشادر و زراوند و زبد البحر و آهک و زرنیخ سرخ و بوره و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و پوست بیخ کبر و دیار عنصل و فوه با سرکه و آدوقیه مشره متقرحه همچو ذراریح با سرکه و عسل بلادر و تا فینا و سرگین کبوتر و مازریون و فرفیون و اجتناب از فصد و حمام و از تناول اغذیه بارده و بقول و آنچه مخصوص به برص آثار حجامه است آب قناری و آب برزنکوش ذکره و علاج آنرا گفته اند که اگر یکدرم طریلال و با عاقرقرحا بسایند بعسل سرشته لعوق سازند و یکدرم آن بخورند در آفتاب گرم بنشیند چندانکه عرق کنند و باشد که همان روز یا روز دیگر آبله بزند و آب زرد بسیار از آن روان گردد و آن موضع بلون سایر اعضا آید **باب چهاردهم در بهق ابیض و اسود** بهق ابیض بیاض رقیقی است در ظاهر جلد و سبب آن سبب برص است که ضعیف بود

و ماده رقیق و قوه دافعه قوی بعضی گفته اند که سبب آن رطوبه محترقه است که بسبب شده احتراق مانند
خاکستر شده باشد و قوه دافعه آنرا با دم در عروق جاری ساخته دافعه از شعب عروق بیرون آمده
و در جلد منبسط گشته و لا براز منتشر گردد تا ماده آن فانی شود **علامتش** آنست که بیاض آن
بسیار سفید نبود بلکه قریب بلون جلد باشد و املس و غایص در جلد و لحم بود و موی که از آنجا برآید
سیاه بود و چون سوزن در آن فرو برند خون بیرون آید **علاجش** تنقیه بدن است بتنقیه
و اسهال به تربد و شحم حنظل و غاریقون و تعریق در حمام و تناول گلقند و اطریفل کبیر و اجتناب
از لبنیات و استعمال اطلیه جاذبه دم بظاهر مثل ترمس و بیخ کبر با سرکه با شیرج و عاقرقرحا
و تخم ترب و کندش و خردل با سرکه بعد از آفتاب نشستن و کوبیدن حماری نزیل برص و بهق بود
و بهق اسود تغییر لون جلد است بسواد با خشونه و سبب حدوث آن مخالطه مره سودا است با دم
علامتش سواد لون جلد است و چون دست بر آن مالند چیزی که مانند نخاله از آن ریخته شود
و موضع سرخ بماند و چون جوانان اکثر در بلاد حاره بسبب احتراق صفرا در بدن این علت حادث
میشود **علاجش** فصد است و اسهال سودا بطبیخ افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس و مویز منقی
و ایلیکه سیاه مقوی نقاریقون و حجر ارمنی و کثرت استحمام و استعمال طلائی معمول از زرنیخ و زاج
و کبریت با سرکه یا تخم ترب و قسط و کندش و تخم جرجیر با آب قنابری و نوع دیگر از ابهق
اسود است که از ابرص اسود و قوبا متفرقه گویند و آن خشونت شدیده باشد که تقشر
قشوری نموده مثل فلوس ماهی است و از مقدمات جذام است و سبب آن اخلاط سوداست
که عضو از آن مشرب شده باشد و سری قوی **علاجش** علاج بهق اسود است بار باید و فصد
و در اسهال و ترطیب مزاج و کثرت استحمام **باب پانزدهم در کلف و نمش و برش و خیلان**
کلف تغییر لون صحیت از وجه بسواد منبسط با خشونه و نمش سواد ها بی حمره هستند بر شکل نقطه

دبرش

و برش نقطهای سیاه کوچک باشد که بحمره و کمودت مایل بود و خیلان جمع خال است و آن اثار بود لکن مرتفع
از سطح بدن و سبب کلف خون سودای محترق و بخار است از اخلاط سوداویه و سبب نمش
و برش خروج دم سودای بارد از فوهات عروق دقاق و احتباس آن در تحت جلد
بحیثیتی که لون و شکل آن از جلد ظاهر شود و سبب خیلان دم محترق سیاه است خارج
از افواه عروق محتبس در تحت جلد که بسبب غلظت صلب و متحجم شود و منبسط نتواند شد
علاجش فصد است و اسهال اخلاط محترقه و اصلاح حال اخلاط بتناول اغذیه جیده اکیموس
و ترطیب مزاج و استحمام علی الدوام بعد از آن تضمید با ادویه جالیه محلله مثل بوره و مغز تخم
خربزه و ترمس و تخم جرجیر و تخم ترب و کندش و قسط و مغز بادام تلخ و حب الغار و اربا
و خردل و بعضی ادویه تکمید باب گرم نافع باشد و خیلان را بسوزن بر بزنند و خون آنها بدرا
باهستگی و هموار بیرون کنند پس سرکه و گلاب بشویند و ادویه مذکوره را طلا کنند
باب پانزدهم در هزال و سمن مفرط سبب هزال مفرط یا قلت غذا است یا کثرت استعمال غذای
لطیف یا ضعف قوه متصرفه در غذا یا علتی است مثل سده که در طحال و در اخمه و میان
یا کثرت تحللات مثل غموم و هموم و کثرت ریاضات و امراض محلله **علاج آن** ازاله سبب موجب است
و کثرت تناول اغذیه مرطبه جیده الکیموس مثل هریسه و خبز تازه و کباب گوشت بره و بزغاله
و کبک و دراج و مرغ و فربه و اطعمه دسمه و شیر برنج و زرده تخم مرغ و شراب غلیظ و انگور
شیرین و انجیر و لبوب با قند و شیر تازه با شکر بعد از مراعات هضم و جذب غذا باطراف
و استحمام علی الدوام و مالیدن بعد از طعام و تدهین با دهان مرطبه بعد از خروج حمام و پوشیدن
جامه پاکیزه و نرم و اشتغال بلهو و لعب و سرود و خواب و راحت و اجتناب از جماع
و حرکات سریعه و مجامعت و فصد و اسهال و جوع و عطش و جلوس در شمس آفتاب **صفت**

حلوائی است مغز بادام مقشر و چلغوزه و پسته و فندق و حب الخضراء و خشخاش سفید و شهدانه کوفته با قند
در روغن گاو حلوا سازند و هر صباح و مسا پانزده درم بخورند **علاج** سمن مفرط استعمال
مهلات است از اسهال و ادرار و تقلیل غذا و کثرت تناول اغذیه حامضه و جریفه و ادویه
حاده و عدس و خبز کهنه و نان جو و کثرت تعب و حرکات سریع قبل از غذا و تقلیل نوم و طول مقام
در حمام و عرق نا شسته و مالیدن ادهان حاره محلله بر بدن و صوم و فکر کثیر و غضب و غموم و هموم
و تناول اطریفل صغیر و معجون حاره یا سفوف مثل فلافلی و دواء نقرد یا و کمونی و امثال آنها.

در احتراز از سموم هم

مقاله هفتم در باب سموم و در آن چهارده باب است باب اول واجب است کسی را که خوف
از شرب سموم بود از طعامی که آن طعم و رائحه قوی بود و حلاوه و حموضه باشد اجتناب باید
و در حالت جوع و عطش بر بایده عدد و مکان متهم حاضر نشود و در سبیل احتیاط ادویه
دافعه مضرت سموم و مقویه قلب و اعضاء رئیسه مثل مثرودیطوس و تریاق فاروق
و جدوار و مانند آنها تناول نماید و نیز واجب است که از نهادن طعام و شراب بی سرپوش
و مانند و در زیر درختان بزرگ و ملفوف ازها احتراز نماید و نگذارند حیوان و جانوران را بر انگشت
دلیری نمایند و دوائی که انشا نسنه و آن را رائحه کریهه باشد بدست نگیرند و نبویند
و در ودهن نه اندازند و بر بدن نمالند و در زیر درختان خواب نکنند و شبها قلق در خانه
نگذارند **باب دوم در انواع سموم و علاج آن بعمل** فعل سموم یا بکیفیت است یا بصورت نوعی
آنکه فعلش بکیفیت است تا اکال متعفن بود مثل ارنب بحری و زرنیخ و زیبق مقتول
منفس و قطع و لذع شدید است **علاجش** نوشیدن شیر تازه و مسکه و روغن بادام
و لعاب بزرقطونا و بالنگو و تخم خطمی و فواکه بارده و تضمید موضع کبد بصندل و گلاب و کافور
و ما یسهل مثل فرفیون **علامتش** التهاب شدید و امتلاء عروق و حمره عین و عطش و کرب

علاجش

علاجش نوشیدن اقراص کافور و دوغ و آب برف و آب انار بن خیار و هندوانه و تضمید سینه
و موضع کبد بصندلین و گلاب و کافور یا بر درجه مثل افیون **علامتش** سبات و خدر و برودت اطراف
علاجش نوشیدن شراب کهنه صرف و سیر و پیاز و سداب و تریاق اربعه و مثرودیطوس
و دواء الحلتیت و دواء المسک و مالیدن اطراف و استعمال سعوطات و آنچه فعلش بصورت
نوعی است چون بیش و قرون سنبل و زهره پلنگ بدترین انواع سموم است **علامتش**
سقوط قوه و غشی و عرق بارد و تواتر نفس است **علاجش** نوشیدن تریاق کبیر و مثرودیطوس
و قرص افعی و دواء المسک و جدوار و پادزهر و پوشیدن پیراهن صندل و نشستن در مکان
بارد و واجب است در جمیع انواع قی با آب گرم که در آن شبت جوشانیده باشند که بوره
و روغن کنجد و روغن زیتون یا لحم بحری یا مسکه در روغن گاو و تریاق طین مختوم از مضرت
سموم است نقی و گفته اند که سرگین خروس فی الحال قذف سم کند و باید که بعد از قی شیر تازه
بنوشند و آب و طعام بسیار تناول ننمایند تا کسر ادویه سم کنند و اگر در زیر شکم ضرری باشد
حقنه کنند و مسموم را از خواب منع نمایند و اگر معلوم شود که کدام سم بود بعلاج مخصوص
آن مبادرت نمایند **باب سیم در سموم معدنیه** زیبق مقتول مقطع و قتال است
و از خوردن آن مغص و اسهال دم و ثقل لسان و حبس بول و ورم جسد و ثقل
معده حادث شود **علاجش** قی است با عسل و شبت و تخم ترب و بوره بعد از آن معالجه
سحج با تقویه قلب **مرداسنگ** از نوشیدن آن قولنج و احتباس بول و ثقل لسان
و ورم بدن و ثقل معده و امعاء عارض شود **علاجش** بعد از قی بطبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت
و بوره و ما العسل و اسهال بسفرجلی مسهل و مانند آن و نوشیدن فلافلی و زنجبیل و پودنه
و جوارش شهریاران و ادویه مفتحه مدره و مسهلات و تناول نخود آب بگوشت بره

سفیداب از خوردن سفیداب خشکی زبان و دهان و استرخاء اعضا و سعال و فواق و اختلاط عقل
و غشی و برودت بدن و مغص و ضیق النفس حادث گردد علاجش بعد از قی با ماء العسل و حقنه
قویه مینا اعراض آن مثل اعراض سفیداب است علاجش نوشیدن ماء العسل و استعمال حقنه
و لعابات لزجه و دسومات و اسهال سقمونیا و مانند آن سم الفار و شکرف از سم الفار
اعراض مثل اعراض زیبق مقتول عارض گردد و گاه باشد که از سم الفار اسهال بسیار
حادث شود علاج آن مثل علاج زیبق مقتول است خبث الحدید از ایشان وجع شدید
در شکم و یبوست و مغص و لهیب و صداع عارض شود علاجش اولا نوشیدن شیر تازه است
با بعضی مسهلات قویه پس سکه و روغن گاو تا اعراض مذکوره ساکن گردد و مداومت روغن گل
و روغن بنفشه با سرکه نافع باشد آهک و زرنیخ از خوردن ایشان با هم مغص و قروح امعا حادث
گردد و از زرنیخ تنها اعراض سم الفار و از آهک تنها یبوست دهان و وجع معده و حبس بول و اسهال دم
و علاج آن بعد از قی آب گرم و روغن نوشیدن شیر است و لعابات لزجه و دسومات خصوصا
با خیار زنگار از آن مغص شدید و قروح امعا و لذع در حلق و تقطیع و دردها و قی عارض شود
علاجش مثل علاج زرنیخ است و سکه با قند و شرب زوفا و شوربا و چرب آب بارد
از شرب آن با ناشتا و بعد از جماع و حمام و حرکات کثیره عنیفه خوف فساد مزاج و کبد
و استسقا باشد علاجش دوا الکرکم و دوا المسک و شراب صرف است باب چهارم در سموم نباتیه
بیش بدترین سموم است و شارب آن را ورم و غلیظی لسان و جحوظ عینین و دوار و غشی
و دوار عارض شود علاجش اولا قی است چند نوبت به طبیخ تخم شلغم و روغن گاو و کهنه یا طبیخ
جفت بلوط با شراب پس نوشیدن تریاق کبیر و مثرودیطوس و دادالمسک و پادزهر و جدوار
فرودن سنبل از شرب آن اعراض سرسام و سواد لسان و بول دم عارض گردد علاجش بعد از قی

بالشعیر و روغن گل با آب گرم و نوشیدن گلقند کافور است باده درم گلاب و تضمید کبد و قلب با صندل و شیر البرد
مثل صندل و کافور و نوشیدن آب انار و خیار و هندوانه و آب عنب الثعلب و دوغ ترش با برف
و ماء الشعیر نافع باشد فرفیون از خوردن آن لهیب و لذع در شکم و فواق و اسهال حادث شود
علاجش قی است با آب شب و روغن بادام و نوشیدن روغن گاو و سکه و آب انار ترش و سیب
و دوغ بیخ کاسنی از شرب بیخ کاسنی خصوصا شیر آن و لبن العشر و لبن الیتوع و اسهال مفرط
حادث شود علاجش اولا نوشیدن دوغ است و روغن گاو و سکه و استحمام به آب سرد
بعد از آن علاج اسهال به رب قابضه و قرص طباشیر ممسک سقمونیا شربت کامله از آن
دو درم است علاجش نوشیدن دوغ است با برف و رب به و رب ریباس و سماق مازریون
شربتی کامله از آن دو درم است و از شرب آن قی و اسهال مفرط عارض شود علاجش
نوشیدن شیر تازه است و روغن گاو و ماء البقول و گاه باشد که تناول تریاق فاروق ×
و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم احتیاج افتد چون قی و اسهال ساکن گردد ×
چند روز سکنجبین با آب کاسنی و مغز تخم زرشک بنوشند تا سوء المزاج کبد زائل شود
دفلی کثیر آن قاتل آدمی و دواب و سایر حیوانات است و قلیل آن موجب کرب شدید
و لهیب و انتفاخ شکم علاجش نوشیدن حلبه و تمر و تحکک و امثال آن عسل و دسومات
و لعابات لزجه بلادر از خوردن آن التهاب و حرارت و حرقت فم معده و لذع در امعا
و تبثر لب و دهان و سرسام و امراض حاده چنین عارض شود علاجش نوشیدن روغن بادام
و شیر و سکه و روغن گاو و شیر تازه و امراق و سمنه تا لذع و سوزش ساکن گردد بعد از آن
تناول ماست گاو با برف و آب انار و خیار و هندوانه و ماء الشعیر با اسفاناج
و کدو و نشستن در آب سرد نافع باشد و گفته اند که حب الصنوبر و جوز با پادزهر بلادر است

سوزش مثانه و حدوث بول الدم است علاجش مثل علاج ذراریح است چنانچه خواهد شد سداب بر
از شرب آن قرحه و التهاب و جحوظ عارض شود علاجش بعد از قی با آب گرم و روغن زیتون
و علاج دفلی است سایقیا شارب آن را احتباس بول و براز و ورم لسان و حرقت حلق
و معده و جحوظ عین و حمرت وجه عارض گردد سایقیا علاجش نوشیدن شیر و ماهی
و سکه و ماء الشعیر و سکنجبین است و غرغره به روغن گل و شیر تازه حب الملوک از آن اسهال مفرط
حادث شود علاجش قی است با آب گرم و روغن و گنجد و اگر تشنج بود نوشیدن شیر و سکه
و دوغ با برف و گاه باشد که در منع اسهال و دفع مضرت آن به تریاق فاروق احتیاج افتد
کندش و خربق ابیض و عرطنیثا و ثمار الحمار و غاریقون اسود از شرب هر یک
غشی و عرق بارد و سقوط قوه حادث گردد علاجش قی است با آب گرم و روغن کنجد و اگر
تشنج عارض شود معالجه آن به نوشیدن شیر تازه و روغن گاو و استعمال آبزن معتدل و تمریخ
مفاصل به موم و روغن نرم کنند خربق اسود از آن اسهال شدید و خناق و خفقان و حرقت
لسان حادث شود و دو درم از آن قاتل بود علاجش کسر آن قوت است به شیر تازه و روغن گاو
و شیر و تریاق و امراق و سمنه و شراب شیرین ممزوج به آب و چون اسهال آن با فراط انجامد
در آب سرد نشیند و راوند و رب به و رب قابضه بنوشند و از اشیاء جبلهنگ
اعراض آن مثل اعراض کندش و خربق است علاجش همان علاج است کبیکج و آن که چند قاتل است
علاجش مثل علاج بلادر است و ادهان و امراق و سمنه دافع مضرت او باشد لسب البحر و کجنه
چون لعف ماز ند بسیار سم قاتل بود علاجش تنقیه معده است بقی عنصل و لدغ از تناول آن و بسیار
خوردن قرحه امعا و مغص حادث شود علاجش نوشیدن شیر آهن تاب و ضماد تخم ترنج
در سرکه پخته و سفوف مقلیاثا است ازاددرخت ورق آن قاتل بهایم است و انسان را

بهایم است و انسان را نیز بغایت مضر و موجب کرب و لهیب و قرحه ریه بود علاجش قریب به علاج دفلی است
لوف تریخ از خوردن آن ورم لسان و التهاب و وجع معده و امعا حادث گردد علاجش
علاج ذراریح است و نوشیدن روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند تخم کرفس از شوکران
آن قرحه و مغص عارض شود و گاه باشد که از آن سعال قوی حادث گردد علاجش
مثل علاج عنصل و دفلی است و بعد از آن ابلیات مثل شراب بنفشه و ماء الشعیر و سایر ادویه
سعال علاج کنند تربد و صبر زرد و سود اعراض آن اعراض خربق اسود بود علاجش همان
علاج و آنچه مخصوص باد است نوشیدن روغن بادام و لسان الحمل لبوب زنجبیل از لبوب تغیر الطعم
غثیان و تقلب نفس و غشی و کرب عارض گردد علاجش نوشیدن رب غوره و به و ریباس
و سیب ترش و مغز دانه زرشک و امثال آن است شراب صرف با ناشتا مولد خناق و صداع
و خفقان و التهاب و اختلاط عقل و اوجاع مفاصل و حرقت معده و جرب خاصه بعد از ریاضت
و تعب علاجش استفراغ است و فصد و اسهال و قطع و تبدیل مزاج به آب سرد و ماست سرد
کرده به برف و شراب غوره و آب فواکه و قرص کافور عسل البلادر و آن عسلی است تیز که چون
بنوشند حلق را بگزد و از خوردن آن اعراض عنصل و دفلی و تخم اکره حادث شود علاجش
قی است با شیر و سداب و شراب و نوشیدن شوربا و چرب دبق از شراب آن دوار و غشی
و قراقر در شکم حادث شود علاجش قی است به آب گرم و عسل و استعمال حقنه لینه و نوشیدن افسنتین
با شراب بسیار و سکنجبین با طبیخ جرجیر یا شبت یا جند بیدستر و نلفل و تکمید به آب گرم و سرکه
افیون اعراض آن خناق و خدر و برودت اطراف و حکه و دوار و ظلمت بصر و ضیق نفس
و صفرت لون و سبات و ثقل لسان و غور عین باشد و از بدن شارب آن رائحه افیون محسوس
شود و سعدی بکلی باز دهان و عرق بارده گردد و موت شود و شربت قاتله آن دو درم است

علاجش قی است به روغن و آب گرم و نمک بوره و شحم حنظل حقنه حاده پس نوشیدن سکنجبین با افسنتین
با شراب و دارچینی با شراب کهنه و تریاق اربعه و جوز ماثل مثرودیطوس با شراب و جندبیدستر
و حلتیت و فلفل دار فلفل و ابهل ساذج کوفته و بیخته به عسل سرشته شربتی دو مثقال با یک وقیه شراب
ریحانی از جمله تریاقات است و تعطیس بکندش و مانند آن و بر کندن موا از جهت دفع خواب
و تدهین با دهان حاره مثل روغن قسط و سوسن و بوئیدن جندبیدستر و نشستن در
در آبزن گرم از جهت منع تشنج و گاهی بدن و نوشیدن دواء المسک و مرقه جوجه دیگر
نافع باشد جوز ماثل از خوردن آن دوار و حمره عین و سبات و سکر و عرق بارد
و صغر نبض و نفس سرد عارض گردد و گاه ورم از آن قاتل بود علاجش قی است
و حقنه کردن و آب گرم و روغن و تسخین بدن با دهان حاره و تعب و ریاضت و نهادن اطراف در آب گرم
و نوشیدن اغذیه و سمه و شراب ریحانی و فلفل و دار فلفل و حب الغار و دارچینی و جندبیدستر با شراب
نافع بود بیخ لفاح اعراض آن دوار و حمره عین و سکون و سبات و گاه و گاه از وی هلاک باشد علاجش
نوشیدن افسنتین در شراب با فلفل و خردل و جندبیدستر و سداب و سرکه و استعمال عطسات
و منع خواب سیح اعراض آن ورم لسان و خروج کف از دهان و استرخاء اعضا و حمره عین
و دوار و ضیق نفس و صمم و گاهی بدن و سکر و اختلاط عقل علاجش نوشیدن ماء العسل و زیت
و کاو و شیر تر و روغن کاو و شراب شیرین و طبیخ انجیر و خردل و حرف و سیر و پیاز و تخم کرفس
و تریاق کبیر و مثرودیطوس شوکران از خوردن آن اختناق و تیرگی چشم و برودت اطراف و تشنج عارض شود
علاجش قی است و حقنه و اسهال پس نوشیدن شراب صرف ساعت فساعت بعد از آن نوشیدن
شیر کاو با افسنتین و تخم انجره و انجدان و قردمانا و سعد با شراب و تضمید بارد گندم در آب

عنب الثعلب از شراب آن کبودی لون و جفاف لسان و فواق و قی و دوام و صحیح نفث الدم عارض گردد علاجش
نوشیدن شیر خر یا ماء العسل و حلبا و انیسون و سبوس مرغ نیم بجته و مغز بادام نافع باشد علاجش کشنیز تر
خوردن بسیار از آن قریب به نیم رطل موله دوار و سکر و اختلاط عقل بود که اصحاب و سبات باشد
علاجش قی است و طبیخ شبت و بوره و نوشیدن تخم مرغ نیم بجته با نمک و فلفل و شوربای مرغ فربه
با نمک بسیار و فلفل و شراب صرف اندک اندک و افسنتین و دارچینی و فلفل با شراب و آب شور
و صحیح نافع باشد بزر قطونا از شرب بسیار آن سقوط قوه نبض و برودت بدن و ضیق النفس و تمدد
و خدر و قلق حادث گردد علاجش همچو علاج کشنیز تر باشد فطر و کماه مضر فطر بالسبب است
و جنبش می‌بود و قتال آن نوع سیاه یا سبز رطاوسی و نبت آن نزدیک سوراخ
هوام موذیه باشد یا نزدیک اشجار ردی الطبع مثل درخت جوز و انجیر بود یا سبب آنست
که از کثرة الاکل اختناق و ضیق نفس و قولنج و نفخ در شکم و سعه باشد علاجش قی است با زیت
با بوره و نوشیدن سکنجبین و آب ترنج یا سکنجبین و بوره و سوخته حاره مثل فلافلی و کمونی و تریاق
اربعه و صحناة و شراب کهنه مجموع از تریاقات فطر و تکمید معده و شکم سهل باره یلطفه نافع
باشد باب نهم در سموم حیوانیه در آنها قتال است و از خوردن آن انتفاخ و وجع احشا
و حرقه و احتباس و قرحه مثانه و ورم قضیب و عانه و بول دم و التهاب شدید حادث شود
و گاه باشد که تیج و غثیان و اختلاط عقل و غشی عارض گردد علاجش اولا نوشیدن شیر
تازه و ولی بات یا ریه و شیره تخم خرفه و سکه و امراق و تحه و روغن بادام و درزده تخم مرغ
نیم بجته در روغن کاو و عسل یا قند و روغن بادام و دوغ کاو و تخم خربزه و خیار با شراب بنفشه
و تقطیر روغن گل در احلیل و نشستن در آبزن نیم گرم نافع باشد ارنب بحری از خوردن آن ضیق نفس
و حمره عین و سعال و بس و نفث دم و عسر بول و وجع معده و قی صفراوی و یرقان و کرب

و وجع کلیه و عرق منتن عارض گردد و شارب آن چون ماهی به بیند متنفر گردد و تقیئ شود و طعم
ماهی کهنه در دهن یابد علاجش نوشیدن شیر تر و شیر خر است و مکیدن شیر زنان از پستان
و تناول خاکستر خطمی و رحمه و خارپشت بریان کرده تازه دو ترجح دریایی گوشت وزغ قاتل است
و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم گردد و از شرب آن قی و درد دل پیدا شود و وبا
نیز قتال و قریب بوزغ بود علاجش مثل علاج ذراریح است ضفدع بستانی و بحری
از شرب آن کبودی لون و ورم بدن و حرقه حلق و عسر نفس و ظلمه عین و دوار و تحیر و اختلاط
عقل و غشی عارض گردد علاجش قی است با آب گرم و روغن زیتون با شراب بسیار
و کثرة ریاضت و تعریق در حمام و آبزن گرم و تدهین بدن با دهان حاره و نوشیدن
دوا الکرکم و دواء المسک ماهی بارد از خوردن اعراض فطر عارض شود علاجش
قی است و سایر معالجات فطر شوا الهوام گوشت بریان را باید که سرگشوده بگذارند تا نفس
بکند چرا که سموم و سرد دم نگذارند تا سرد شود و سم گردد و از خوردن اعراض از کرب
و اسهال عارض شود علاجش قی است و نوشیدن مسهل و شراب ریحانی با عصاره به و رب به
و طین مختوم بعد از قی تریاق است جندبیدستر چون ریح و تغیر شود و سم قاتل بود و اعراض
و سرسام از آن حادث گردد علاجش قی است با طبیخ شبت و فودنج و سپستان و عسل و شراب
بعد از آن نوشیدن ترشی ترنج و لیمو و رب فواکه حامضه و ماست کاو و شیر خر
زهره افعی از سموم قاتله است علاجش اولا قی متواتر است با آب گرم و روغن کاو پس تناول
تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک و بادزهر و شراب و آب گوشت با اندکی نمک
زهره پلنگ قتال است و از شرب آن قی صفراوی و گاه فوریدن و یرقان عارض شود
علاجش قی است و نوشیدن تریاق مخصوص او صفتش این است طین مختوم و حب الغار

از هر یک یکدرم انجره حبه الخضرا و تخم سداب و مر از هر یک نیم درم کوفته به عسل معجون سازند شربتی مثقالی با کوزه
نافع باشد طرطوم بحری سم قتال است و از خوردن آن کرب شدید و غشی عارض گردد علاجش قی است
با آب گرم و روغن کاو و نوشیدن فندق و پسته و فلفل و بیخ کوفته با هم روزی چهار نوبت
هر نوبت مقابل یک فندق حوالی کماد تازه از خوردن آن اختناق و عسر نفس و حمره لسان و غثیان
و کرب و اضطراب عارض شود علاجش استعمال حقنه است و اسهال علاج آن نیز خطرناکست
زیرا که گاه بود که زیاده از طاقت دفع شود و موجب اختناق گردد و نوشیدن ادویه دردجود
دم مثل کرنب و بیخ انجدان و حلتیت و بوره و عاقرقرحا و جوب الخیر با سرکه و فلفل با سرکه و انجیر با
با سرکه و تضمید شکم با دوجو با عسل نافع بود عرق دوا شارب آن حمره لون و ورم وجه
و لسان و عرق منتن عارض شود علاجش قی است با آب گرم و روغن کنجد و نوشیدن
شراب با روغن کاو و زراوند و نمک اندرانی از هر یک نیم درم و تریاق طین مختوم تریاق
اوست سمک بحری گفته اند شرب آن تعقب رسد در حال علاجش خوردن سرکین بازی با شراب است
بعد از آن قی تام و تدهین بدن به روغن کاو و تکمید سر با نمک و نوشیدن انجیر خشک
و سکه و خطمی با لبن حامض است و متجمد شود در طرف حموضه یعفونت داز و دوار
و غثیان و درد معده مغص متولد گردد علاجش قی است با ماء العسل پس شرب شراب صرف
با فلافلی و تکمید معده به روغن ناردین باب ششم تبخیر با جهت طرد هوام درخت انار و بیخ آن
و بیخ سوسن و بار در و شاخ و سم و موی نوران تقلید و سکبینج و حلتیت و ورق
الغار و کبریت و چوب صنوبر و شونیز و فودنج و شیح جمیع حشرات بر میرند و نهادن فودنج
و کبریت و سر اسب بر جانب و حوالی خود و هر زیر جای باشد از هوام و در خانه که لعلق طاوس و گوزن
و خارپشت باشد حشرات از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند از ایشان کشته گردند حیات
از دود شاخ گوزن و بیخ سوسن و عاقرقرحا و کبریت ماران بگریزند و خردل با زرآلک بشنوا اگر

در طرد هوام

نوشادر را در آب حل کنند و در خانه بپاشند ماران از آن جا بگریزند و گفته اند اگر صایم آب دهان بر دهان
مار افکند مار بمیرد خاصه اگر نوشادر در دهان گیرد و گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود **عقارب**
از بخور نفس عقرب و کوگرد و زرنیخ و سم فرو پیه نزد روغن گاو عقرب بگریزد و اگر ترب
پاره کرده بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید و اگر آب ترب یا برگ ترب یا بادروج
بعقرب ریزند بمیرد و آب دهان صایم خصوصا حار المزاج قاتل عقرب بود **براغیث** چون
طبیخ حنظل یا طبیخ خرنوب در خانه بپاشند کیک بمیرد یا بگریزد و از بوی کوگرد و برگ
فنزهره بگریزد و اگر چوبها را به پیه خارپشت بیالایند براغیث بر آن جمع شوند
بق از دود درخت چوب صنوبر و قلقدیس و شونیز و مورد خشک و کوگرد و مقل و سرگین
گاو و خردل و حرمل و برگ سرو و جوز السرو بگریزند و اگر طبیخ ترمس و شونیز و حرمل و افسنتین
و سداب در خانه بپاشند پشه در آن خانه نرود **ابن عرس** از بوی سداب بگریزد **فاره**
مرداسنگ و حرتق و زرنیخ و بیخ کرنب و بصل الفار و سم الفار و خبث الحدید موش را بکشد
و اگر موش نر را پوست برکنند یا دم ببرند یا خصی سازند و در خانه رها کنند موشان
بگریزند **نمل** اگر مقناطیس یا قطران یا زهره گاو یا مارفت یا حلتیت در سوراخ مورچه نهند
بمیرند و از دود نفس مورچه نیز گریزان گردد **ذباب** از دود زرنیخ و کندر مگسان بمیرند
و چون زرنیخ در شیر مگسان در آن بمیرند **زنابیر** از بخار کوگرد و سیر بگریزند و اگر عصاره خطمی
یا خبازی و زیت در خود مالند زنبور نزدیک نیاید **خنافس** از دود برگ خیار بگریزند
ارضه از خانه که بهر باشد ارضه نبود و گفته اند تدهین ببر و اعضا به بهر تا
ارضه کند و الله **باب هفتم در تدبیر هوام بر وجه کلی** تقویه حار غریزی و مراعات حفظ
و اعضاء رئیسه و تقلیل رطوبات بدن و جذب سم بخارج و منع نفوذ آن در بدن و تسکین
وجع و منع نوم و منع اندمال جراحات تا وقت خلاص بیمار از اذیه سم در علاج نهش

جمیع هوام از واجبات است و نیز واجب است که اول ما فوق موضع نهش و لدغ را در ساعت
ببندند و بیاید مکیدن و آب دهن می اندازند بعد از آن به دهن را الکلاب بسرکه شسته
باشد و بر دهن گل چرب کرده و باید که بکیده و شاگل الارمنی نباشد و بعد از مکیدن محجمه
نهند به شرط لیکن اگر سم بقعر عضو رسیده باشد از شرط توسیع دهن جراحت چاره
نبود و اگر سم در جلد باشد نشاندن علق بر آن موضع کافی باشد و شربت
بیخ الکبان و تخم تره تیزک و حب البان در روغن البان و جوز با انجیر و فندق و خطمی یا
و جاوشیر با زراوند و برگ دفلی و دارچینی و کما دریوس و کاسم و نانخواه و سکنجبین
آمیخته با شراب و وج و دراس و قیصوم و فودنج و غاریقون و طبیخ خبازی
بستانی و تخم خطمی و مغز بیضه مرغ با انفحه و خون سنگ پشت و فندق و تخم جرجیر بری
و کاسنی بری و پرسیاوشان و دو دو مثقال تخم ترنج و شرابی که در آن افتاده باشد
لدغ هوام و حشرات باشد یا یکبار **صفت** دوای عام النفع حب البان زوفا خشک
تخم شلغم بری فلفل سیاه و سفید وج دار فلفل انیسون فطراسالیون اناردانه
زیره کرمانی بزرالبنج از هر یک چهار درم سنبل قلاح اذخر از هر یک شش درم بعسل
معجون سازند شربتی مثقالی با یک ترس و طلا کردن سفید با سیر خام
مالیده بروغن گاو یا جنطیانا بستر با روغن زیتون و عصاره کندنا با سیسه و فودنج
جاورسم باشد و اگر مرغ و خروس را شکافته در حال که گرم بود بر موضع لدغ
عقرب نهند در ساعت تبدیل بدیگری کنند زهر را جذب یابد نیز نمک و سرکه و وزره
گاو و کتان و خاکستر چوب انجیر و خاک و سیر با نمک و نشک نبز و اهک عسل و زیت بآب صابون
و درخت بانک نخجه ضماد کردن لدغ جمیع حشرات را نافع باشد **باب هشتم در لدغ حیات**

اصناف حیات بحسب قوة و ضعف سم منقسم به سه قسمت اند اول آن است که سم وی قوی بود
و شدید الحدة باشد و زیاده از سه ساعت مهلت ندهد مثل طغان و بزاقه و ماره خروص
و مقرنه و شکله و علاج آن بغیر از قطع عضو در حال نیست الا که مکتله که تابع وجع علاج بیمار در
و قسم دوم آنست که سم وی ضعیف باشد و ضرر او بغیر از جراحت نبود و هیچ نبین
و حیات کبار الجثه و علاج آن علاج قرحه و تسکین وجع جراحت است قسم سیم آنست
که سم وی متوسط بود و بعضی علاج پذیر باشد و بعضی در هفت ساعت
قاتل بود مثل افعی و بلوطیه و جاورسیه و مانند اینها **علامات** لدغ افعی آن است که از موضع
گزیده او اول دم غشا یا صدید و غشا یا صدید بیرون آید و باشد که اول رطوبتی
مایل بسرخی پس زنگاری که مستحیل بجوهر سم شده باشد و با آن ظهور ورم حار
و شور و نفاطات مثل سوختگی آتش و جفاف دهان و زبان و التهاب و دراجش و حمی یا حمص
و عرق بارد و حمرة لون و تواتر نفس و فواق و دوار و غثیان و قی صفراوی و عسر بول
باشند **علاج** بعد از علاج مشترک مبادرت است بنوشیدن تریاق فاروق و مثرودیطوس
و بسیار خوردن سیر و شراب یا کنه تا و بسیار با شراب و حرمل و مغز دانه تریج از ادویه مخلصه اداست
و بسیار خوردن روغن گاو بسیار خاصه کهنه و نشستن در آبزن از شیر تازه و تکلیف انتباه
و مشی و حرکه و در بعضی اوقات استحمام و عرق و بعد از آن نوشیدن انافح خصوصا انفحه خرگوش
تازه با شراب سفید بود و دو مثقال ملیت یا یک وقیه شراب و دو درم جاوشیر با برگ عصاره
شدید النفع شد عصاره سداب و کرنب و برگ سیب و مرزنگوش و استعمال اضمده معموله
از ابهل و حب الغار و بابونه و بیاز عنصل و گرسنه با شراب و تضمید به پنیر کهنه نیز نافع
باشد **علامات** لدغ حطیه جرارة و التهاب و احتراق در شکم و کثرة عطش است و مرتبه

گزیدن او از اکثر ستر بود و آنچه بپاشد به بول و عرق بیرون رود و تا جمیع بدن او متغیر گردد
و آب از دماغ و قرحه جاری شود **علاج** آن بعد از تدبیر مشترک اولا فی است بنوشیدن روغن
بسیار پس استعمال حقنه و نوشیدن ادویه مدره مثل طبیخ کرفس و سنبل هندی و دارچینی و بادرنجبویه
و اسارون و فطراسالیون و مانند آن و تضمید موضع به نمک مالیده در روغن زیتون
و اضمده مذکوره در علاج کلب کلب و علاج بلوطیه و جاورسیه مثل علاج افعی است و الله اعلم
باب نهم در لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر و قوی تر از نر باشد و لدغ نر اسهل از لدغ
ماده بود بخلاف حیات **علامات** لدغ عقرب آنست که عضو در ساعت ورم کند و ورم صلب و سرخ
و بن گاهی گرم شود و گاهی سرد بمرتبه که پندارد برف بر وی می بارد و عرق و دلالت کند شقه
قی چیزی لزج و قشعریره و برد اطراف و خفقان و استرخاء بدن و تمدد و قصص و نفخ
در شکم و ورم الطحال عارض شود **علاج** بعد از معالجه بقانون عام تکمید موضع است به نمک
و جاورس و استعمال اضمده حاره لطیفه سریعه الالتهاب مثل حلتیت و سیر و حاقر قرحا و ضماد
کردن عقرب کوفته و خوردن شعر کردکان نیز نافع است سفید و مجرب است و بوره با بول صبیان
ضماد است نافع در سم عقرب و خوردن انجیر و فندق و برگ سداب کوفته باهم ضماد کردن اینها
نافع بود و مالیدن شیر انجیر بر موضع لدغ عقرب و رتیلا فایده دهد و تخم خطمی و تخم کتان و
مجموع کوفته با شیر انجیر طلا نیز نافع است و نهادن شش مرغ شکافته یا ضفدع بر آن
موضع نیز مفید بود و تضمید به آرد جو و عصاره سداب و بادروج سکن وجع باشد
در حال و نوشیدن فندق هندی و لعبه بربری و اسقیل و حب الغار و برگ ترب و حب الغار و حب
و حب الکلی و بادروج و کبیکج و تریاق فاروق و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق
عسکری و سنجبینا و دواء الحلتیت و سیر و جوز با شراب نافع باشد اولی آن بود که توبه از اول

و شراب بر او بپاشانند تا عرق کند یا بحمام عرق رونده بعد از خوردن شراب صرف بخسبند و اراده قی کنند
خاصه کرفس اجتناب نمایند و نوعی از عقرب است که آنرا جراره گویند و آن عقربی است کوچک
زرد که زهر آن تیز بود هر که را بگزد در حال واقف نگردد بلکه بعد از یک روز یا دو روز خبردار
گردد و کرب و تغییر لون حادث شود و گاه باشد که یرقان و ورم لسان و بول دم
و احتباس طبیعت و خفقان و غشی عارض گردد علاجش بعد از علاج عام همان معالجات
داغ کردن است و نوشیدن آب کاهو و کاسنی و ماء الشعیر و اگر خفقان عارض شود شراب سیب
با آب سرد و دوغ تازه یا قرص کافور بنوشند و اگر تشنه باشد یا جلاب خالص یا دوغ کهنه
سرد کرده به برف بیاشامند و اگر احتباس طبیعت بود حقنه کنند و اگر بول دم باشد حقنه
و استعمال معالجات بول دم نافع باشد و اگر ورم لسان حادث گردد عرق تحت اللسان را
بگشایند و با آب کاسنی و کشنیز غرغره کنند ان شاء الله **باب دهم** در رتیلا و عنکبوت
بعضی از اطبا گفته اند که رتیلا شش نوع است و جالینوس و بعضی دیگر نه نوع گفته اند
ده از ده است و در اصناف و اعراض هر نوع نیز اختلاف و بیان آن در مطولات مذکور است
علاج بعد از فارغ از علاج عام نطول کردن آب شور گرم است و نوشیدن تریاق مستعمل در لدغ
عقرب و حمام دائم رفتن از جهت تسکین وجع اساس انفع اشیاست **صفت** تریاق مجرب
مخصوص بهر رتیلات شونیز ده درم و قوزیره از هر یک پنج درم ابهل جوز السرو از هر یک
شش درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب البلسان دارچینی تخم حندقوقا تخم کرفس
انیسون از هر یک دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی مثقالی بکوزه با شراب کهنه و تناول
حب الاس و تخم قیصوم و شب زراوند و ثمره طرفا و عصاره حی العالم از هر کدام که باشد مقدار
دو مثقال با شراب مفید بود و کوشنیز زراوند از هر یک یک درم و نیم با آب گرم و ضماد کردن

چوب انجیر

چوب انجیر با شراب و زراوند و آرد جو با سرکه نافع باشد و از لدغ عنکبوت برده اطراف و انتشار
قضیب و ریاح کثیره در شکم و قشعریره حادث شود **علاجش** نوشیدن شراب است هر روز اندک
اندک و سعد و سداب با شراب و شونیز با شراب و تعرق در حمام دائم ان شاء الله **باب یازدهم**
در لدغ زنبور از لدغ زنبور ورم و حمره و وجع حادث شود **علاج آن** توسیع موضع
لدغ است بسوزن و مکیدن متواتر و اگر وجع صعب باشد دو درم مرزنگوش با سه کف
کشنیز خشک بنوشند و اکال و درد ساکن شود و نوشیدن عصارات مبرده و اشربه
بارده و طلا کردن آب حی العالم و خطمی و با درد و عنب الثعلب و کنجد کوفته و گل خالص و آب غوره
و سرگین گاو با سرکه و طحلب آب که نافع باشد و از جمله مجربات است که عضو را در یک ساعت
در آب گرم بگذارند پس یک دفعه در آب و نمک ممزوج با سرکه نهند و اکال و درد
ساکن گردد و مالیدن مگس بر عضو ساکن وجع باشد **باب دوازدهم در گزیدن سام ابرص**
و آن نوعی از وزغ است که بر نقطهای سیاه بود و ما دامی او در زهرابهای باشد و چون کسی را بگزد
دندانهای کوچک باریک سیاه در آن موضع بگذارد و از گزیدن آن تشنج لازم صعید از موضع
بگذارد و از گزیدن آن تشنج و لرز و حمی مطبقه با لغوط و قلق و کرب و اضطراب و لهیب و وجع
مفرط عارض شود و گاه باشد که از افراط الم سبب هلاک گردد **علاجش** آنست که ضماد گستر
با روغن ضماد سازند یا بزر قطونا در آب که در آن صمغ حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند
و یکروز بگذارند پس برفق دست بر دارند تا دندانها بیرون آید یا قدری ابریشم را
انجامی مالند و از چپ و راست می گردانند تا دندانها بیرون آید یا قدری ابریشم را
در آن او برده بیرون آید پس بکنند و در آب گرم نهند و اگر وجع صعب بود تریاق
رتیلا بدهند بعضی از معالجات حیات و مادة تمام نمایند **باب سیزدهم در گزیدن انسان بلسع**

بدترین گزیدها گزیدن حیوانات خصوصاً انسان گرسنه است
خاصه که حار المزاج بود و گاه باشد که از گزیدن انسان سیما صایم یا اکل حبوب مستعده
فساد خصوص عدس حالتی بد عارض شود **علاجش** بعد از تدهین موضع است بروغن
زیتون و تضمید به بیخ رازیانه با عسل یا آرد باقلی با آب سرکه و تبدیل ضماد در روزی چند
نوبت باد فاق کنند با شراب و روغن زیتون یا استخوان کوساله سوخته تا سفید
شود با عسل یا نمک سوخته با عسل ضماد سازند و اگر گزیدن سخت بود و یکشبانه روز یا دو روز
و عسل ضماد کنند پس مرهمی معمول از بارزد و موم و پیه بیالایند و باز در سرکه
و عسل ضماد کنند و معالجه نمایند **علاج** گزیدن گربه و کلب اهلی غیر کلب قریب معالجات
انسان است و علاج مخصوص اینها طلا کردن کوفته با شراب نافع باشد و اگر ورم بود
مردم سنگ با آب طلا کنند و اگر لیف سپید بود طلا کردن آرد کرسنه با عسل و صعتر
با نمک و عسل مفید بود **علاج** گزیدن پلنگ و شیر و مانند اینها که بس حیوانات
از سمیه بود نشت که او را بحجامه بمکند و ماده سمیه را بیرون آورند پس مراهم ملحمه
استعمال نمایند **علاج** گزیدن میمون آنست که احمده حادثه بسم مثل خاکستر و سرکه
و عسل و مغز بادام تلخ و اکثر خصوص مردم سنگ با سرکه و بیخ رازیانه با عسل استعمال نمایند
و ورم با سه بمرد سنگ در آب کدو خرکس تسکین نماید و جراحت را با شونیز و عسل
یا کرسنه و عسل گشاده دارند ان شاء الله **باب چهاردهم در کلب کلب**
بفتح لام حالتی است مثل جذام که سگ و گرگ و روباه و مانند این را عارض شود
و گویند که اشتر را نیز این حالت میباشد و آن حیوان را که این حالت بود کلب بکسر لام گویند
و سبب این استحاله مزاج آن حیوان است بسوداویه حرفه یا از اهراء شدیده الحرارة

که موجب

که موجب احتراق اخلاط گردد و در خریف و زمستان یا شدیده البرودة که سبب جمود دم او باشد
بسوداویه شود و در ربیع کلب گردد یا از آشامیدن مردار و خون بسیار و آبهای عفن
که بدان سبب اخلاط مایل بسودا و متعفن گردد و مزاج او را متغیر گرداند **علاماتش** آنست
که چشمهایش سرخ شود و چیزی نیک نه بیند و زبان از دهان بیرون افکنده و اکثر اوقات
لعاب و آب از دهن و بینی او روان باشد و سر در پیش افکنده و پشت کج شده و دم را
در میان هر دو پای گرفته بود و لکان و غمگین بود و اگر گرسنه باشد چیزی نخورد
و اگر تشنه بود از آب ترسد و نیاشامد و بهر چه رسد حمله نماید و آواز نکند و اگر آواز
کند گرفته بود و سگان از او نفور باشند و اگر بدان نزدیک شوند تحریک دم و غیره تملق
و خشوع کنند چنانچه رسم کلاب باشد و مخصوص گزیده او را بعد از چند روز
حالتی شبیه مالیخولیا از حب وحده و تنهائی و کراهت ضوء و نسیان و جنون و وسواس
و فکر فاسد عارض شود چنانچه هر چه بیند در خیال او سگ باشد و چون در آب
نگاه کند ترسد و پندارد که سگ در وی است و روی خود را در آینه بیند و گاه باشد
که خیال کند که سگ در آینه است و چون بدین مرتبه رسد طمع از خلاصی و سلامتی منقطع
گردد لیکن قبل از خوف از آب علاج آن قریب علاج مالیخولیا باشد و گاه باشد
مخصوص او از سگ کند و بر گزیدن مردم حریص گردد و هر که پس خورده آب
و طعام او تناول نماید بدین مرض گرفتار گردد و گاه باشد که در بول مصروع او مثل
لحمیه مثل صغار کلاب پیدا گردد و باشد که بول او محتبس شود و فرق میان عقر کلب
و غیر آن است که قدری مغز جوز را بر سر جراحت مخصوص او بندند و یکشب بگذارند پس
پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد کلب بود یا پاره نان که گرد طوبی

که ازان جراحت زردابی باشد ملوث کرده و پیش کلب اندازند اگر نخورد کلب کلب باشد علاج آن
در ابتدا قبل از انتشار سم در بدن توسیع دهن جراحت و مکیدن مجرب است و استعمال معرقات
مثل شیح و حمام و جاذبات سم بخارج دهند و استعمال مستفرغات و بعد از دو سه روز
که انتشار سم شده باشد باستفراغات سودا مثل اسهال بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن
با افتیمون مشغول شوند و نگذارند که جراحت ملتحم شود تا چهل روز و هرگاه که آثار التحام ظاهر شود
در آن نهند و ضمادات مثل سیر و پیاز و شیر و جوز نشسرد که با سیر و پیاز نخود و سرکه
با عسل تا چند استعمال نمایند و گاه باشد که با ادویه اکاله مثل فلفل و فربیون احتیاج
افتد پس بالبین روغن گاو و کوه و پیه اغذیه مرطبه مثل جوزه مرغ بچه و جوان مرغ فربه
و اتراک و سمه بعد از آن استعمال مدرات ملطفه و شراب شیرین کهنه و شیر تازه
باشراب و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان و دواء الذراریح و حب حلبه
و افسنتین و جعده و گل مختوم باشراب و شونیز و خطمیا نادگان در این باب نافع باشد
و اگر مخصوص را آب دیدن فزع پیدا شده باشد محو خوار از سوم یا از عقیده سازند در آب
کدانند و به بلع ان ارغانیه یا کوزه لوله دار ترنک لب زنند چنانکه آب را نتواند دید
و سر لوله را در حلق او نهند تا آب بگلو فرو رود و گفته اند که خوردن جگر کلب کلب
خاصه کلبی که او را گزیده باشد از فزع و ترسیدن از آب ایمن گرداند دواء السرطان
سرطان نهری زنده را در دیگ مسین نهاده در تنور گرم نهند تا خشک چنانکه صلایه توان کرد
ده درم خطمیا یا روی چندرم کنند و یک درم کوفته و بیخته روز اول بمثقال با آب بنوشند
و تا چهار روز بر روز بمثقال زیاده کنند دواء الذراریح عدس مقشر و ذراریح بزرگ که سر
مقطوع الراس دار الطرفاء از هر یک مثقال زعفران سنبل و قرنفل دارچینی از هر یک

یکدانگ

یکدانگ نرم کوفته و با آب سرشته اقراص سازند هر یکی دو دانگ
و هر روز یکی ازان با آب تخم کرم بنوشند و اگر در مثانه
مغصی پیدا شود طبیخ عدس مقشر و روغن بادام با سکه یا روغن
گاو بیاشامد و هر روزه دواء الذراریح نوشند بحمام روند و در
آبزن نشینند تا در آن بول کنند و غذا مرطب مثل شوربا
و خروس و جوان مرغ به و شراب نوشند و از رسانیدن فلفل ...
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی محمد رسوله و عبده وعلی آله الائمة من بعده
فن ثالث از کتاب ثانی خلاصة الشفائیه در ادویه مرکبه و در آن
سی و سه باب است اوّل ۲ در تریاق ۳ در مفرحات ۴
در جوارشات ۵ در معاجین ۶ در حلاویات ۷ در انبارجات
۸ در اقراص ۹ در حبوب ۸ در سفوفات ۹ در اشربه
۱۰ در سکنجبینات ۱۱ در مربیات ۱۲ در لعوقات ۱۳ در مطبوخات
۱۴ در نقوعات ۱۵ در ماء الاصول ۱۶ در نطولات ۱۷ در سعوطات
۱۸ در قطورات ۱۹ در شیافات عین ۲۰ در اکحال ۲۱ در بردات
۲۳ در فرزدات ۲۴ در سنونات ۲۵ در غرغرات ۲۶ در ضمادات
۲۷ در طلیه ۲۸ در ادهان ۲۹ در مراهم ۳۰ در حقنها
۳۱ در شیافات مقعدیه ۳۲ در فرزجات ۳۳ در مرکبات متفرقه باب اول در تریاقات
تریاق فاروق و آنرا تریاق کبیر نیز خوانند فالج و صرع و سکته و لقوه و رعشه
و مالیخولیا و جذام و ضیق النفس و خناق سوداوی و بلغمی و استسقا و یرقان
سددی و دوار و صداع بلغمی و قولنج و حصاة و بواسیر و ورم صلب کبد
و طحال و هیضه و حب القرع و شهوة کلبی و نافض و حمیات بلغمی
و سوداوی و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را نافع باشد و قاتل جمیع سموم را

دافع

دافع و مفتح سده جگر و سپرز و مدر حیض بود و ریاح غلیظه که در احشا بود دفع کند
و حرارت غریزی را برافروزد و روح را قوت دهد و ماه بر نگیرد و بعد از شش ماه
در سرفه کهنه و درد سینه و پهلو که سبب آن ریح باشد یا بلغم یک ترمس
با ماء العسل و از جهت لدغ حیه و عقرب و کلب کلب و رتیلا یکمثقال در شراب
و زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع لدغ مالند و از جهت
دفع مضرت ادویه مثل افیون و شوکران و فرفیون و ذراریح و امثال اینها
در شراب دهند و از جهت فالج و لقوه و رعشه در ماء الاصول و مجذوم را
در ماء الاصول و صاحب حب القرع را در طبیخ قیصوم باید داد و در نافض
و حمیات بلغمی و سوداوی یک ترمس با آب گرم یا شراب و در قولنج و نفخ معده
و مغص ریحی و سقوط شهوه در بول و انقطاع صوت و برص یک ترمس
با ماء العسل یا شراب و در ضیق النفس با سکنجبین عنصلی و در صرع و صداع و شقیقه
یک ترمس با آب گرم و در هیضه دو دانگ با شراب سیب و از جهت احتباس
طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا مشکطرامشیع با سداب دهند
و در جمیع امراض اندک آن بمطبوخ و بسیار آن یکمثقال بود صنعت آن
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افعی و اقراص اندروخورون و فلفل سیاه
و دارچینی از هر یک بیست و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری توم بری
ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال ...
مرمکی زعفران زنجبیل قسط فلفل فودنج کرسیون فطراسالیون قسط تلخ فلفل
مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر صمغ عربی صمغ البطم سلیخه سنبل جعده از هر یک

ششش مثقال لبی تخم کرفس سیساکیوس صرف کمادریوس کمافیطوس انجواه عصاره
لحیه التیس ناردین سانج موخوخطا رازیانه کل مختوم زراج محرق حماما
حب بلسان وج هوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا
از هریک چهار مثقال جندبیدستر دوقوقه مقل الیهود جاوشیر فنطوریون
دقیق زراوند مدحرج سکبنج از هریک دو مثقال عسل ده رطل شراب ریحانی
هشت رطل بدین تعداد که هر رطل ازآن نود مثقال بود صمغها و عصارها
و اقراص را در شراب خوب بیابند تا حل شود و عسل بر سر آن کنند و یکشبانروز
بگذارند ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و در یکدیگر سرشته
و بعد از چهار ماه روز بلکه شش ماه استعمال نمایند و بعضی گفته اند بیش از چهار
استعمال ننمایند و بعضی گفته اند بعد از دوازده سال استعمال نمایند و اثر آن
در غایت خوبی و کمال قوة تا سی سال و چون از سی سال گذشت تا شصت سال
قوة آن باقی بود و بعد از شصت سال حکم آن حکم معاجین کبار باشد از جهه جمیع
امراض مذکوره نافع بود الا سموم و لدغ حیوانات **مثرودیطوس**
قریب المنفعه است تریاق فاروق و آن در دفع سم ازین انفع است
و مقدار شربت این در امراض مذکوره زیاده از آن است **صفة آن** زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی کندر از هریک ده درم سنبل کندر اذخر دل فلفل سفید
عود بلسان اسطوخودوس سیساکیوس قسط کمافیطوس قنه علک البطم دار فلفل
عصاره لحیه التیس جندبیدستر ساذج هندی میعه جاوشیر از هریک هشت درم
سلیخه فلفل سیاه سورنجان سقوردیون جعده دوقو اکلیل الملک خطمانا

روغن

روغن بلسان حب بلسان اقراص فرفیون مقل از هریک هفت درم سداب دو درم افتیمون
سنبل رومی مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا رازیانه افیون گل سرخ مشکطرامشیع
از هریک پنجدرم انیسون وج سکبنج مو اسارون از هریک سه درم فوفاقیا ایره
سقنقور هیوفاریقون از هریک چهار درم و نیم شراب ریحانی کهنه چندانکه صمغها را
در آن حل کنند عسل مصفی دو وزن ادویه بطریق معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند **مخلصه اکبر** دافع سموم بود و صرع و دوار و صداع کهنه و رعشه و فالج
و تشنج بلغمی و اوجاع مفاصل و درد دندان و دوس و درد بلغمی و قروح امعا
و مغص ریحی و اورام صلبه و حمیات بلغمیه و سوداویه و وجع کلیه و مثانه را نافع باشد
و چون بر قضیب طلا کنند نعوظ آورد **صفة آن** سلیخه اذخر مر از هریک یکوقیه و نیم
جندبیدستر فطراسالیون از هریک پانزده مثقال تخم کرفس دو وقیه سیساکیوس
یکمثقال قسط دارچینی اقراص اذرمغوم میعه سایله اسارون از هریک شش مثقال
فلفل سفید دار دو ده مثقال سنبل هفت مثقال حماما زعفران دار فلفل از هریک
چهار مثقال افیون انیسون از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون
سازند چنانکه رسم است و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
تریاق طین مختوم کسی را که زهر داده باشند این تریاق بدهند قی آورد و چنانکه
بدن او از زهر پاک شود و بدین توان دانست که زهر داده اند یا نه **صفة آن**
گل مختوم و حب الغار را برابر ساوی کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعد
بسرشند شربتی یکفندق **تریاق اربعه** قولنج و جمیع امراض بارده را نافع باشد
و دافع مضرت لدغ حیوانات زهرناک و محلل ریاح غلیظه بود و تسهیل ولادة

سنبل ساذج از هریک دو درم درونج عقربی و عنبر اشهب از هریک دو مثقال تخم
خیارین و ورق از هریک چهار درم گلاب صد مثقال شراب حماض شراب سیب شیرین
و شراب انار عذب از هریک سی مثقال عسل صاف بقدر احتیاج بطریق معهود
معجون سازند شربتی یکمثقال بعد از چهل روز تمام **مفرح معتدل** دل را قوة دهد
و نشاط آورد و رنگ را نیکو گرداند و تشنگی بنشاند و خفقان را نافع بود **صفة آن**
مروارید ناسفته لسد گاوزبان عود خام از هریک ده درم کاسنی کشنیز خشک
از هریک پنجدرم صندل سفید گل ارمنی گل سرخ از هریک شش درم ساذج هندی
زرنباد تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه خشخاش سفید گل ارمنی از هریک چهار درم زعفران
عنبر درونج رومی از هریک دو درم یکدرم مشک نیم درم کوفته و بیخته بشراب
سیب معجون سازند **مفرح حار** خفقان و ضعف دل را که از برودت بود نافع باشد
صفة آن گاوزبان بادرنجبویه بهمن سرخ و سفید تخم فرنجمشک از هریک هشت درم
املهٔ منقی بیست درم عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته از هریک مثقال
زعفران یکدرم لسد سوخته کهربا سوخته قرنفل زراوند کشنیز خشک دارچینی
زرنباد از هریک دو درم کبابه چینی زرنباد از هریک سه درم گل سرخ صندل
مقاصری از هریک پنجدرم عسل هلیله یک چهار یک یاقوت و زر محلول از هریک
نیم درم درونج عقربی یکدرم و نیم مویز منقی نیم من قند سفید نیم من عسل هلیله و قند
منقی را با یکدیگر بجوشانند و بقوام آورند و داروها را کوفته و بیخته بآن سرشته شربتی
یکمثقال **مفرح بارد** گل سرخ طباشیر بهمن سفید گاوزبان کشنیز خشک بریان کرده
صندل سفید از هریک یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هریک چهار درم تخم خرفه پانزده

درم

درم
مشک سفید از هریک سی درم مروارید ناسفته کهربا زعفران کافور از هریک نیم درم نبات مصری
صد درم نبات را در عرق بید مشک بگذارند و با پنجاه مثقال آب سیب بقوام آورند
و داروها را کوفته و بیخته بآن بسرشند **مفرح دیگر** بنسخه دیگر مروارید ناسفته لسد سوخته
طباشیر کهربا گاوزبان گل ارمنی از هریک دو درم مشک نیم درم قند سفید
سی درم معجون سازند **مفرح دلگشای دیگر** خفقان و ضعف دل را نافع باشد
و نشاط و فرح تمام آورد **صفة آن** بهمن سرخ و سفید پنجدرم پوست هلیله کابلی
پوست بیرون پسته پوست درونج رومی از هریک یکدرم عود خام یکمثقال
آب انار آب به آب حماض آب زرشک از هریک ده درم قند سفید شراب
تفاح از هریک صد مثقال آنها را با قند و شربت بقوام آورند و ادویه کوفته
و بیخته بآن بسرشند **مفرح دلگشای حار** پوست ترنج گل سرخ بادرنجبویه
گاوزبان مغز تخم خیارین از هریک پنجدرم بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم و نیم
هلیله سیاه مغز بادام و خشخاش سفید کنجد مقشر از هریک ۳ درم زعفران ده درم
دارچینی ۳ درم و نیم تخم کرفس یکدرم مشک یکمثقال روغن بادام تلخ مثقال
نبات مصری و ترنجبین سفید از هریک نیم من نبات و ترنجبین را در گلاب
حل کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته و بیخته بآن بسرشند **مفرح دلگشای
بارد** طباشیر بهمن سفید گل سرخ لسد کهربا مروارید ناسفته از هریک
یکمثقال صندل سفید کشنیز خشک از هریک دو درم تخم خرفه هشت درم زرشک
منقی ده درم زر محلول و نقره محلول از هریک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم قند سفید
یکمن آب ترنج چهل مثقال بطریق معهود معجون سازند **مفرح مسیحی** دل و دماغ و جگر را

داخراج چنین بیت که **صفت آن** حنطیانا حب الغار زراوند مرکی ساوی کوفته
وبیخته بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال در آب گرم **تریاق ثمانیه** چنین گفته‌اند
که منفعت این بیشتر از منفعت تریاق اربعه است و بعد از تریاق اربعه ساخته‌اند
صفت آن زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر صاف قسط تلخ
حنطیانا زرد چوبه ساوی بعسل مصفی معجون سازند شربتی یکمثقال **تریاق عسکری**
جهة گزیدن عقرب نظیر ندارد **صفت آن** پوست بیخ کبر حنطیانا زراوند مدحرج
افسنتین طرخشقوق ساوی کوفته وبیخته دو درم از آن سفوف سازند
تریاق دیگر که در لدغ عقرب نفعی تام دارد **صفت آن** حنطیانا زراوند
حب الغار مر مکی قسط فودنج سداب جندبیدستر عاقرقرحا شونیز زنجبیل فلفل
فلفل دارفلفل حلتیت ساوی بعسل معجون سازند شربتی مثقالی بکهوز با شراب **تریاق دیگر**
که در گزیدن عقرب ساوی تریاق کبیر است **صفت آن** انیسون ده درم فلفل سه درم
زراوند مدحرج جندبیدستر از هر یک یکدرم و نیم کوفته وبیخته لشراب معجون سازند شربتی مثقالی
بکهوز **باب دوم در مفرحات مفرح یاقوتی** خفقان و دو سواس و غشی را
نافع باشد و دل را قوت دهد و فرح آورد **صفت آن** مروارید ناسفته شش درم بسد
چهار درم یاقوت رمانی گل مختوم بادرنجبویه بهمن سفید صندل سرخ از هر یک دو درم
ورق طلا عقیق یمانی ذهب ساذج هندی زرنباد درونج رومی از هر یک یکمثقال
لاجورد مغسول یک مثقال و نیم لعل کهربا نیلوفر زرشک منقی کشنیز خشک تخم گل سرخ
ترنج گاوزبان ریوند چینی تخم کاسنی عود هندی ابریشم از هر یک سه درم طباشیر
هفت درم صندل سفید ورق گل سرخ از هر یک یکدرم کافور ریاحی عنبر اشهب

لیمو نیز

از هر یک ده مثقال مشک مثقال و نیم شیر املهٔ پوست هلیله کابلی گلاب شراب سیب
انار شیرین شراب به از هر یک پنج درم کوفته بیخته بهار الکوبند و بحریر بپزند و با شراب
گلاب و آب انار بقوام آورده معجون سازند و بعد از چهل روز که در میان جو باشد بر
گل ارمنی سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ بادرنج از هر یک دو مثقال
یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید عقیق مروارید ناسفته پوست بیرون پسته
بادرنجبویه گل مختوم عنبر اشهب زر محلول نقره محلول کل دارچینی درونج عقربی بهمن سفید
از هر یک چهار مثقال زمرد یکمثقال و نیم تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر سعد ابریشم
پنج مثقال املهٔ منقی پوست هلیله کابلی از هر یک ده مثقال عصاره زرشک
پانزده درم مشک خالص یک مثقال و نیم کافور نیم مثقال آب سیب و آب به
از هر یک یکمن آب حماض نیم من گلاب و عرق بیدمشک یکمن نبات مصری
یکمن نیم نبات را در عرق و گلاب بگذارند و با آب به و سیب بقوام زیاده
آورند و چون فرو گیرند آب حماض بر او ریزند و ادویه کوفته بیخته و جواهر صلایه
کرده برسرشند شربتی یکمثقال **مفرح دیگر** نسخه شیخ ابو علی سینا مالیخولیا
و امراض سوداوی را بغایت نافع بود و نشاط هر چند تمامتر آورد و اعضای رئیسه را
قوت دهد **صفت آن** یاقوت رمانی گاوزبان تخم کاسنی مشک خالص کافور
از هر یک یکدرم و نیم ابریشم مقرض سرطان نهری محرق از هر یک یکمثقال و دو دانگ
نخاله طلا مکلس دو دانگ تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک سه درم
بهمن سفید عود خام حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران
هال قاقله کبار کبابه چینی بافرین خطائی از هر یک یکمثقال قیمون دو درم و نیم ترنجبین

قوه دهد و دفع نفخ آید و اشتهای طعام و جماع آورد و باه را قوی گرداند **صفت آن** قرفه
کاذریان بادرنجبویه گل سرخ از هر یک پنج درم خولنجان کبابه قرنفل سنبل قاقله
کبار و صغار جوزبوا فرنجمشک مصطکی پوست ترنج لسان العصافیر بسباسه
از هر یک سه درم زنجبیل دارفلفل از هر یک یکدرم خصیة الثعلب ده درم اشنه
چهار درم مروارید ناسفته سادج هندی سعد کوفی عنبر اشهب از هر یک دو درم
مشک زر محلول نقره محلول از هر یک نیم درم لعل کهربا لبد یکدرم ورق الحمار
سی مثقال عسل دو وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **دواء المسک حار**
ضعف دل و معده و خفقان و صرع و ضیق النفس و فالج و لقوه و تب ربع و جمیع امراض
سوداویه را نافع بود و دل را نیکو گرداند و ریاح زنان حامله را دفع کند **صفت آن**
زرنباد درونج از هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا لبد ابریشم مقرض از هر یک
نیم درم بهمن سرخ و سفید سادج هندی و سنبل الطیب و قاقله و اشنه و قرنفل
و جند بیدستر از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک دانگ و نیم
کوفته و بیخته بعسل شهد که آتش ندیده باشد بسرشند و بعد از چهار ماه استعمال
نماید شربتی از یکدرم تا دو درم **دواء المسک مر** رطوبات معده را دفع کند
و سواس و سوداء مزاج بارد قلب و خفقان سوداوی و ورم حنجره را نافع باشد
صفت آن افستنین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم ریوند چینی
شش درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک ۲ درم مشک ناردین سادج هندی
مروارید ناسفته از هر یک ۲ درم جند بیدستر یکدرم و نیم بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال
انوشدارو مفرح و مقوی دل و معده و جگر و بدن بود و دل را خوب و بوی

دهن

دهن عرق را خوش کند قبل از طعام و بعد از آن توان خورد **صفت آن** گل سرخ
شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم
قاقله صغار و کبار و زرنب و بسباسه و جوزبوا و قرفه و زعفران از هر یک دو درم
امله منقی یک رطل فانید یا قند و عسل مصفی صد و هشتاد مثقال امله را یک شبانروز
در شیر خوب بیاغارند پس بشویند و در نه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت
غربال بگذرانند و با فانید و قند و عسل صاف بقوام آورند و ادویه را کوفته
و بیخته بآن بسرشند **انوشدارو لولوی** مروارید ناسفته لبد شب
سعد کوفی اذخر از هر یک دو مثقال عود خام طباشیر سفید سادج هندی سنبل الطیب
گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران یکدرم عنبر اشهب نیم درم
امله منقی سی مثقال عسل و قند مناصفه سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه رسم است
معجون مفرح دل را قوت دهد و نشاط آورد و مالیخولیا و وحشت را نافع بود
صفت آن گل سرخ سعد قرنفل از هر یک پنج درم بسباسه پوست ترنج
فرنجمشک قرفه از هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب معجون سازند
باب سیم در جوارشات جوارش برودت معده و جگر را و قولنج و عسر بول را
نافع باشد **صفت آن** قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی
قاقله حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید
و حب النیل از هر یک چهار درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل بسرشند
و شربتی چهار مثقال تا هفت مثقال با آب گرم **جوارش ترنج** معده را قوت دهد
و اشتهای طعام آورد و بوی دهن خوش کند **صفت آن** پوست ترنج

خشک کرده سی درم قرنفل جوزبوا دارفلفل قرفه قاقله خولنجان زنجبیل از هر یک دو درم
مشک دو دانگ کوفته و بیخته بعسل سرشند **جوارش عود** هاضمه را قوت دهد و اشتها
طعام آرد و بلغم و رطوبت را دفع کند **صفت آن** قرنفل سه درم قاقله کبار
و سنبل از هر یک دو درم عود پنج درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته بعسل سرشند
جوارش عنبر خفقان و برودة معده را و بدی هضم و اوجاع رحم را نافع بود
و پیران را موافق باشد **صفت آن** قاقله کبار و صغار و بسباسه و دارچینی از هر یک چهار درم
زنجبیل و دارفلفل از هر یک دو درم جوزبوا پنج درم مشک یکدرم بعسل معجون سازند
شربتی یک مثقال **جوارش مصطکی** برودة معده و جگر را نافع بود و بلغم را دفع کند
و آب رفتن از دهان باز دارد **صفت آن** مصطکی ده درم کوفته با یکمن قند
و سی درم گلاب بر روی سنگ ریزند **جوارش کمون** معده را گرم کند و اسهال
بلغمی باز دارد **صفت آن** کمون شصت درم فلفل و دارفلفل از هر یک دوازده درم
زنجبیل و خولنجان از هر یک ده درم قرنفل جوزبوا خیربوا از هر یک پنج درم مشک نیم درم
قند سفید شصت درم بعسل معجون سازند شربتی سه درم **جوارش خوزی** طعام را هضم کند
و اسهال معدی و طحال را باز دارد و سوء القنیه و صلابت سپرز را نافع بود و ادرار بول کند
صفت آن قسط فقاح سنبل حب بلسان سلیخه از هر یک ده درم جوزبوا پنج درم
قاقله کبار انیسون و اکلیل الملک شیطرج مارشک از هر یک چهار درم بسباسه درونج
عقربی از هر یک سه درم ریوند چینی زراوند مدحرج از هر یک پنج درم بلیله کابلی
بروغن زیت بریان کرده از هر یک بیست درم بلیله ده عدد حب الآس بوزن همه ادویه
نبات دو وزن مجموع در گلاب دو قوام آورند و ادویه را کوفته و بیخته با آن سرشند

و بعد از

و بعد از ده ماه استعمال باید **جوارش طباشیر** تب و اسهال صفراوی را نافع بود **صفت آن**
طباشیر سفید حب الآس گل سرخ از هر یک ده درم تخم حماض و صمغ عربی از هر یک
پنج درم ابرسا کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند شربتی سه درم **جوارش انجدان**
قولنج بگشاید و بادها دفع کند و جشاء حامض را نافع بود **صفت آن** فلفل دارفلفل
از هر یک پنج درم ابرچیا و زنجبیل از هر یک شش درم انیسون مصطکی و رازیانه و نانخواه
و تخم کرفس از هر یک ده درم انجدان پانزده درم بعسل معجون سازند شربتی دو درم
جوارش نارمشک طبع را نرم سازد و قولنج بگشاید **صفت آن** جوزبوا یکدرم قاقله و دارچینی
از هر یک دو درم نارمشک و قرنفل از هر یک سه درم دارفلفل پنج درم شش درم
سقمونیا بیست درم نبات سی درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی از یکدرم
تا سه درم **جوارش عود بنوعی دیگر** معده را سرد گرداند و اشتها
طعام آرد و هاضمه را قوت دهد **صفت آن** قرنفل دو درم سنبل یکدرم عود پنج درم
نبات یکمن نبات را در گلاب بگدازند و بقوام آورند و فرود گیرند و تیز زنند و ادویه
کوفته و بیخته بر آن پاشند و بر روی سنگ ریزند **جوارش تمری** قولنج و عسر بول را
نافع بود و طبع را نرم کند **صفت آن** زیره کرمانی هر بوره ارمنی فطراسالیون
زنجبیل فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا سوده پنج درم خرما دانه بیرون
کرده مغز بادام مقشر بریان کرده از هر یک ده مثقال ورق سداب ده درم
خرما را در سرکه خیسانیده یک شبانروز بکوبند و از غربال بیرون کنند و عسل صاف
سه وزن ادویه بر سر تمر کنند و بجوشانند تا بقوام آید و ادویه کوفته با آن سرشند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم **جوارش بسباسه** ریح بواسیر و برودت معده را

دفر را باز دارد و صفرا دفع کند و نقل بدان منع خمار نماید صفة آن آب انار ترش و مزین (آب انار ترش و میزین)
و آب سیب را و به را هر دو ده من و زرشک و سماق و لیمو را مجموع مساوی بجوشانند
تا بعد از آنکه بیرون آورند و قند بقوام زیاده آورند و تیز بیرون آورند و آبها را میریزند چندانکه
خواهند و بر روی سنگ ریزند جوارش الملوک و آنرا دواء المسنة و دواء الملوک
نیز گویند اوجاع مفاصل و بواسیر و ناصور و برص و بهق سفید و سیاه و جذام را نافع
بود و حواس را قوة دهد و باه را زیاده کند و هر که یکسال برین معجون مداومت کند موی
او هر آنکه سفید شده باشد سفید نشود صفة آن هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک
سی و شش مثقال شونیز هشت و چهار مثقال شونیز فلفل اشق زنجبیل فلفلمویه
از هر یک چهار و شش مثقال فانید سیصد مثقال فانید را کوفته در ماتیکه نسنده (؟)
دو در آب یکبار بدانند ادویه کوفته و بیخته و عسل بلادر بدان سرشند و اقراص سازند
از هر یک دو مثقال و دانگی هر صباح یک قرص از آن بخورند و در آن سالی که این
معجون استعمال نمایند از حموضات و لبنیات احتراز کنند جوارش فنجوش
.... معده را قوه دهد و بواسیر را نافع بود و باه را زیاده کند و رنگ را
نیکو گرداند و دفع سرعت انزال کند صفة آن پوست هلیله کابلی المنقی
و هلیله سیاه و پوست بلیله و شیطرج هندی و سنبل الطیب و فلفل و دار فلفل
و زنجبیل و سعد از هر یک ده درم شبت و تخم گندنا از هر یک چهار درم
خبث الحدید صد درم عسل سه وزن ادویه خبث الحدید را چهار روز
در سرکه خیسانیده بعد از آن خشک کرده صلایه نمایند چندانکه بر روی
آب بایستد و ته آب فرو نرود و باقی ادویه را کوفته و بیخته بروغن بادام
چرب کرده اضافه نمایند جوارش فنداذقون جهت معده و بهارات نافع بود معده را

و هر هضم را نافع باشد و بادهای غلیظه را دفع کند صفة آن لسان ثور قرفه قاقله صغار
و زنجبیل و دار فلفل ده درم قرنفل یک درم و نیم قند سفید بیست درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
شربتی یک مثقال جوارش معصم معده را قوت دهد و شهوات ردیه زنان حامله را دفع کند
و لون را خوب گرداند و اشتها طعام آورد صفة آن زرنباد تخم کرفس زیره کرمانی
نانخواه از هر یک [illegible] درم شکر طبرزد نود مثقال کوفته و بیخته بگلاب سرشند جوارش
شهریاران نوعی دیگر قولنج بگشاید و فضلات ردیه را دفع کند و معده را
قوت دهد صفة آن فلفل زنجبیل زیره کرمانی سداب بوره ارمنی خولنجان
قرفه از هر یک یک درم و نیم سقمونیا ده درم عسل چهل و دو درم شربتی یکدرم و نیم تا سه درم
جوارش دارچینی ضعف کرده و مثانه را نافع بود و ریاح غلیظه و اخلاط غلیظه دفع کند
صفة آن دارچینی عود هندی آس از هر یک شش درم قرنفل فلفل سیاه دار فلفل
اسارون از هر یک پنج درم زنجبیل ده درم نعناع هشت درم خیربوا و قرفه
از هر یک ده درم مصطکی انیسون رازیانه از هر یک درم بعسل معجون سازند
جوارش زنجبیل ضعف معده و امعا را و حیض را نافع بود و طعام را هضم کند
و بادها را بکند و اسهال رطوبی را باز دارد صفة آن زنجبیل بیست درم صمغ عربی
و خیربوا از هر یک ده درم قرنفل دارچینی از هر یک پنج درم جوز بوا یکدرم زعفران یکدرم
نشاسته چهل درم شکر طبرزد نود مثقال جوارش فواکه قولنج و نقرس را نافع کند
و اخلاط غلیظه از جزء دفع کند صفة آن دار فلفل زنجبیل هلیله زرد سقمونیا تربد سفید
از هر یک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا شکر طبرزد از هر یک شش درم
کوفته و بیخته بعسل معجون سازند جوارش فواکه معده و دل را و جگر و حشا را قوه دهد

و دهانرا نافع بود معده را گرم کند و بادها را بشکند **صفة آن** زعفران الخبان تخم سداب
تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز چلغوزه از هر یک شش درم فلفل هفت درم کندر
و مغز بادام تلخ از هر یک دو درم عسل دو وزن ادویه شربتی یکمثقال تا دو مثقال
فنداذیقون نسخه دیگر زنجبیل فلفل سنبل از هر یک شش درم مصطکی نانخواه
از هر یک چهار درم تخم کرفس قوفنج از هر یک پنج درم زیره کرمانی سلیخه بلسان
عاقرقرحا از هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم بعسل معجون سازند **جوارش کمونی**
برودة معده و شهوة کلبی و حمیات بلغمی و سوداوی و فواق بلغمی و امتلائی
و فتق و قولنج را نافع باشد و بادها بشکند **صفة آن** زیره کرمانی مدبر
پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل و سداب از هر یک بیست درم بوره
ارمنی پنج درم عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکمثقال **جوارش**
زرعونی معده را قوه دهد و پشت و گرده را محکم و بلغم را دفع کند و بوی دهن
خوش سازد و آب از دهان رفتن باز دارد و بادها بشکند و منی بیفزاید
و ریگ از مثانه پاک کند **صفة آن** تخم کرفس تخم گزر تخم شلغم شبت نانخواه
رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا
قرفه زعفران مصطکی نخود خام از هر یک پنج درم بسباسه قرنفل کبابه چینی
فلعمونیا از هر یک سه درم عنبر اشهب یکمثقال عسل سه وزن ادویه و عنبر را
در عسل صاف بگدازند و ادویه کوفته و بیخته بدان سرشند و بعد از دو ماه استعمال
نمایند شربتی دو مثقال **باب چهارم در** معجون فلاسفه و آنرا مادة الحیوة
نیز گویند هاضمه را قوت دهد و شهوت آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول
و وجع ظهر و کلیه و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی زیاده کند و باه برانگیزد

دهانرا محکم سازد و دل را قوی گرداند و نشاط آورد و لون را خوب سازد و بوی دهن خوش کند
و پیرانرا موافق باشد **صفة آن** زنجبیل دارفلفل فلفل دارچینی آمله منقی بلیله شیطرج هندی
زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه عرق بابونه نارجیل تازه از هر یک ده درم
تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو وزن ادویه بطریق معجون سازند
شربتی دو درم **اطریفل کبیر** فالج و لقوه و صرع و نسیان و جمیع امراض بارده بلغمیه را
نافع بود و هاضمه را قوت دهد و باه را زیاده کند **صفة آن** عاقرقرحا شونیز
قسط فلفل دارفلفل و ج از هر یک دو درم سداب خطبا ناحلیث زراوند مدحرج
حب الخارخنه بید ستر شیطرج هندی خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار درم و نیم
ادویه را کوفته و بیخته بروغن جوز چرب کنند و با عسل بلادر و سه وزن ادویه عسل صاف
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکمثقال **اطریفل صغیر** منافع آن قریب
منافع کبیر است **صفة آن** هلیله سیاه پوست بلیله منقی از هر یک ده درم سعد کوفی
سنبل الطیب کندر و ج فلفل زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم ادویه را کوفته و بیخته
بروغن جوز چرب کنند و با عسل بلادر و سه وزن ادویه عسل صاف بسرشند
و بعد از شش ماه بنوشند **اطریفل دیگر** مصروع را نافع باشد و نافع بود **صفة آن**
پوست هلیله کابلی و پوست بلیله آمله منقی کشنیز خشک اسطوخودوس از هر یک
پنج درم حنظل بید ستر یکدرم عود صلیب زنجبیل صغیر عسل بلادر از هر یک سه درم
عسل صاف سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند **امروسیا** ورم بارد کبد
و طحال را نافع بود و سده بگشاید و بول براند و سنگ از گرده و مثانه پاک کند و در ابتدای
استسقا مفید باشد **صفة آن** زیره کرمانی دوقو عود بلسان سلیخه فردمانا فقاح اذخر

باب کرم **دواء الکرکم کبیر** امراض جگر و سپرز را که از برودت باشد نافع باشد و سده
بگشاید و بادها دفع کند و گرده و مثانه را قوت دهد و بول براند و استسقا را که
از ورم جگر و سپرز باشد سود دارد **صفة آن** زعفران دوازده مثقال اسارون
و سودقو و فراسیون فطراساليون و دیوفرچینی از هر یک چهار درم سنبل شش درم قسط
و سلیخه و فقاح اذخر و حب بلسان از هر یک یکدرم فوه دو درم رب السوس
جعده مصطکی غافث از هر یک سه درم روغن بلسان پنج درم شراب صاف
چهار درم بعسل معجون سازند شربتی تا یکدرم با ماء العسل **دواء الکرکم صغیر**
منافع آن قریب بمنافع کبیر است **صفة آن** زعفران سلیخه سنبل از هر یک
دو درم قسط فقاح اذخر دارچینی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته یکشبانروز
بشراب انگوری تر کنند بعد از آن بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال **دواء الکبریت**
امراض بلغمی و سوداوی و حمیات مزمنه و نافض و عسر بول جهات را نافع
باشد و مضرت سمیت ادویه مثل افیون و شوکران و بیخ لفاح و ادویه و لدغ
عقرب و رتیلا را دافع بود **صفة آن** کوکرد زرد بزر البنج سفید فردمانا میعه
سایله مر از هر یک هشت درم سداب و قسط تلخ از هر یک ده درم افیون
و زعفران از هر یک دو درم سلیخه دوازده درم فلفل سفید بیست درم کوفته
بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال **دحمرثا** بادها بشکند و قولنج را نافع
باشد **صفة آن** بزر سفید و حلبه از هر یک سی درم درونج عقربی فلفل دارفلفل
سلیخه اسارون عاقرقرحا قسط زعفران زنجبیل از هر یک دو درم بعسل سرشته
معجون سازند شربتی دو درم **دواء الحلتیت** تب ربع و لدغ عقرب و رتیلا و

اینهارا نافع باشد و از جهة لدغ هوام در شربت **صفة آن** حلتیت سداب
مرفلفل ساذی کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی بمقدار یک جوز **معجون**
زرعونی منی بیفزاید و باه را قوه دهد و پشت و گرده را محکم سازد
و در امر مجامعت عظیم نافع باشد **صفة آن** تخم کرفس تخم گزر شلغم تخم شبت
نانخواه رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ بیخ کرفس حب فلفل مغز حب الزلم
نارجیل تازه مغز چلغوزه از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلعمونیا عاقرقرحا
کبابه زنجبیل تخم اسپست تخم جرجیر تخم جرجیر تخم پیاز حب الرشاد تخم گندنا
خولنجان جوزبوا کل قرفه دار فلفل از هر یک سه درم قرفه زعفران مصطکی
کندر عود از هر یک چهار درم تخم هلیون بوزیدان بهمن سرخ و سفید شقاقل
لسان العصافیر از هر یک پنج درم لصف الغار بریان کرده خصیة الثعلب
قضیب گاو خشک سائیده مغز کله کنجشک بر حسک مربی کسر فرما
از هر یک دو مثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک خالص نیم مثقال قند بوزن
مجموع بطریق معمول معجون سازند گرم مزاج دو مثقال بنوشند و از عقب آن
ده درم شیر تازه و ده درم شکر در آن کرده بیاشامند و سرد مزاج پنج درم
بلع نماید و بعد از آن یک کاسه ماء العسل بیاشامند **معجون سفرجل**
مسهل معده را قوت دهد و شهوت طعام آورد و قولنج بگشاید **صفة آن**
به صفاهان یمن از پوست و دانه پاک کنند و در سرکه یا شراب بجوشانند تا مهرا شود
و از غربال بیرون کنند و یکمن عسل صاف بر سر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام
آید و این داروها کوفته و بیخته بدان سرشند زنجبیل دارفلفل و قاقله کبار
و صغار و دارچینی و زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم تربد سفید سی درم

تخم کرفس از هر یک یکدرم قسط و فلفل و دار فلفل از هر یک نیم درم مرصافی سه درم
حب الغار ده عدد وج و زعفران از هر یک دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
شربتی مثقالی قدری در آب گرم **اثاناسیا کبری** اوجاع بارده کبد و طحال
و معده و اسهال بلغمی و سعال مزمن و قی و دم و صداع و وجع کلیه و مثانه در کودکان را نافع
باشد و ماده را بشکند و دردها بشکند باید **صفت آن** افیون و زعفران و جند بیدستر
بزر البنج قسط فو دار صینی خشخاش حب شاه ترج برسوخته حمار کرک خشک کرده
مجموع مساوی آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه که حل کردنی است در شراب بگدازند و بعسل
صاف معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا یکدرم بآب
اثاناسیا صغری منافع او قریب بمنافع کبری است **صفت آن** میعه زعفران
قسط سنبل افیون سلیخه از هر یک چهار درم عصاره غافث هشت درم اصل السوس
دوازده درم بعسل معجون سازند شربتی مقدار بندقی و در نسخه دیگر عود بلسان
و مر از هر یک چهار درم اضافه نموده اند **ارسطون صغیر** حمی مختلطه و ربع و قولنج
و درد شکم و وجع بارد رحم و برودت بدن را نافع بود **صفت آن** افیون مصری چهار درم
اقاقیا و فلفل از هر یک ده درم حماما پنج درم عاقرقرحا شش درم سلیخه چهار درم
زعفران شش درم کوکرد زرد ده درم فربیون سه درم سنبل الطیب ده درم عسل صاف
بقدر احتیاج معجون سازند چنانچه رسم است شربتی یک مثقال **معجون بادجمهرج**
برودت معده و جگر و سپرز را نافع باشد و ریاح غلیظ را دفع کند **صفت آن** زرنباد و وج
افیون جند بیدستر عاقرقرحا فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بزر البنج قسط البحر
جاوشیر زعفران از هر یک شش درم حلبه هشت درم مارزدان هر یک دوازده درم

مروارید ناسفته دو درم عسل دو وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **برشعثا**
نسخه ابو البرکات فلفل ابیض بزر البنج از هر یک دو درم افیون پنجدرم سنبل الطیب
عود بلسان زرنباد عاقرقرحا عود قماری روغن زیتون سلیخه از هر یک یکدرم
فرفیون خشخاش از هر یک نیم درم زعفران دو درم و نیم بهمن سرخ و سفید دو درم عسل
سه وزن ادویه **برشعثا** نسخه شیخ ابو علی سینا زکام و نزله و نزف الدم را
نافع بود و اوجاع را ساکن گرداند **صفت آن** فلفل سفید بزر البنج از هر یک
پنج مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون
از هر یک یکمثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه که در میان جو
نهاده باشند استعمال نمایند **دواء الملک کبیر** صلابت کبد و طحال و معده و استسقاء و برودت
معده را نافع بود و سده بگشاید و بول را براند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بدن را
لاغر کند **صفت آن** انیسون دوقو تخم کرفس حب زیره کرمانی زنجبیل از هر یک
هشت درم کمافیطوس زراوند خشک از هر یک چهار درم و چهار دانگ خطیانا
زراوند مدحرج از هر یک یکدرم صبر سقوطری و سنبل از هر دو دوازده درم جوز بوا پانزده درم
حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره اسارون تعد از هر یک شش درم کندر
چهار درم دار فلفل زراوند طویل از هر یک سه درم و نیم راسن پنج و هشت درم
ریوند چینی و اذخر از هر یک ده درم سیسالیوس سه درم کوفته و بیخته بعسل معجون
سازند شربتی یک مثقال **دواء الملک صغیر** منافع آن قریب بمنافع کبیر است **صفت آن**
لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر نرسن حب الغار حلبه فلفل از هر یک ده درم ریوند چینی
پانزده درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی یکدرم بطبیخ افسنتین را

سقمونیا ده درم شربتی از پنج مثقال تا ب گرم جهة قولنج باشد **سفرجلی مسهل**
صاحب مزاج گرم را نافع باشد و در فصد گرما توان داد این جهة محمد زکریا
این سفرجلی را البستانی نام نهاده **صفة آن** سقمونیا دو درم و نیم تربد سفید
ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک پنج درم ورق گل سرخ
و طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترنجبین که پخته بقوام آید پس ادویه
کوفته و بیخته با آن سرشند این جمله ده شربت است **سفرجلی ممسک**
شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی و تهوع دفع کند و لون را نیکو سازد
و اشتها طعام آورد **صفت آن** به اصفهان از پوست و دانه پاک
کرده نیم من در سرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن بکوبند و نیم من عسل
بر سر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته
با آن سرشند زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه
زعفران از هر یک دو درم شربتی چهار مثقال **سنجرینا** قولنج و وجع
اسنان و عسر البول بلغمی و تخمه و ورم صلابت جگر را نافع بود معده را گرم کند
و سده جگر بگشاید و ریاح غلیظ را دفع کند و سرد مزاج را نافع بود
صفت آن جندبیدستر دارچینی افیون اسارون فودنج و قوا از هر یک
یکدرم فلفل دارفلفل بارزد قسط از هر یک شش درم زعفران نیم درم
بارزد در آب حل کنند و ادویه کوفته و بیخته با آن سرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی تا دو درم با آب گرم **معجون قفی** سعال و ربو و اوجاع کبد و سینه
و آلات نفس و معده و شوصه و اوجاع طحال را نافع باشد و ادرار حیض کند
و ادرار بول کند **صفت آن** مویز منقی بیست درم زعفران سنبل الطیب

دلیخه

وسلیخه و دارچینی و دارشیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره و فقاح اذخر و علک البطم
و مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم مر چهار درم کوفته و بیخته بعسل صاف معجون سازند
شربتی یکدرم تا ب گرم **فیروزنوش** نسیان و قولنج و مغص بچگی و امراض
زنان حامله را که سبب آن برودت باشد نافع بود و ریاح غلیظه را نافع بود **صفة آن**
فرفیون عاقرقرحا سنبل زعفران از هر یک هفت درم افیون و بزر البنج
از هر یک بیست درم کوفته و بیخته بعسل و بعد از شش ماه استعمال نمایند **فیروزنوش ممسک**
معده را قوت دهد باه را زیاده کند و سرعت انزال را دفع کند **صفة آن**
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی شیطرج هندی تخم کرفس خرنوب اقط
تلخ سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک از هر یک شش درم توت
هلیله آمله منقی نانخواه دارفلفل از هر یک چهار درم تودرین قرد سنبل
جوز بوا زنجبیل از هر یک هشت درم سعد ده درم مشک دو مثقال عنبر
یکمثقال خبث الحدید مدبر بوزن ادویه روغن گاو چهل مثقال عسل صاف
دو وزن و نیم ادویه بطریق معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
دو درم به نبیذ زبیب یا به شیر گوسفند تا ... این معجون مبارک است زن را
بازدارد و دردها ساکن گرداند و قی و دم و اسهال و سدی و وجع قولنج
و هیضه و سیلان ریاح را نافع باشد **صفة آن** فلفل سفید و دارفلفل و بزرالبنج
از هر یک بیست مثقال تخم کرفس کوهی و سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال
تخم کرفس نبطی شش مثقال ساذج هندی سلیخه حب البان عاقرقرحا
زرنبون از هر یک یکمثقال دو درهمی بعوض تخم کرفس نبطی دو درهم است

فلونیا رومی

مجموع کوفته و بیخته بعسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از دو دانگ
تا نیم مثقال از جهة قولنج در طبیخ شبت و از جهة کرده در طبیخ انیسون و از جهة سکسه
و از جهة نزف الدم در طبیخ سماق **فلونیا فارسی** نزف دم و اسهال کهنه را
دفع کند و رحم را قوت دهد و محافظت جنین نماید و دردها بنشاند و دماغ را
قوی کند و حافظه زیاد کند **صفة آن** فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست درم
افیون و گل مختوم از هر یک ده درم زعفران یکدرم زراوند سنبل عاقرقرحا
از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج برداریه نا سفته
مشک آن نیم درم کافور دانگ و نیم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم **معجون فودنجی** وجع معده و جگر که سبب
آن برودت باشد و حمیات بلغمی و سوداوی را نافع بود **صفت آن**
فودنج نهری و فودنج جبلی و فطراسالیون و دیبالوس از هر یک دوازده درم
تخم کرفس بابونه حاشا از هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل
چهل و چهار درم عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم تا ب گرم
معجون فلافلی وجع معده و شهوه کلبی را نافع بود و ریاح غلیظ را دفع کند
و طعام را هضم گرداند **صفة آن** فلفل دارفلفل از هر یک سی درم حماما
و سنبل از هر یک دو درم زنجبیل تخم کرفس بسبایه سلیخه اسارون
راسن از هر یک یکدرم عسل سه وزن ادویه شربتی یکدرم تا ب گرم
کلکلانج مزوری استسقا و برودت معده و حمیات مزمنه و سعال مزمن
و ضیق نفس و قولنج و صرع و طحال و سلعه و لقوه و احتباس بول و خناق رحم را

نافع بود

نافع بود
صفة آن هلیله سیاه و پوست هلیله آمله منقی از هر یک هفت درم فلفل دارفلفل زنجبیل
فلفلمویه نمک هندی نمک سرخ نمک نفطی اندرانی خمیر لسان العصافیر شیطرج هندی
تخم کرفس گشنیز خشک از هر یک پنج درم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس خیار شنبر
ده درم مویز منقی نیم من شیره آمله نیم من مریز و آمله را در شش من آب بپزند تا بدو من آید
پالایند و خیار شنبر را در آن آب حل کنند و شیره فانید نیز در آن آب بگدازند
و نیم من روغن کنجد با آن بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید و باقی ادویه را کوفته و بیخته
با آن سرشند شربتی پنج درم به شیر شتر یا آب عنب الثعلب بنوشند **کلکلانج بارد**
استسقا حار را نافع بود **صفة آن** مازریون مربا غاریقون پوست هلیله زرد
از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوس گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه
رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر و فانید از هر یک پانزده درم
صاف کرده بقوام آورند و باقی ادویه را کوفته و بیخته با آن سرشند شربتی دو درم
تا چهار درم **کلکلانج حار** استسقا که با آن حرارت نبود نافع باشد **صفة آن**
مازریون مربا غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم راوند چینی عصاره
غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم بعسل معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم
معجون لبوب منی زیاده کند و دماغ و کلیه و مثانه را قوت دهد و لون را نیکو گرداند
و نسیان را نافع بود **صفت آن** مغز بادام مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب
الزلم مغز فندق مغز پسته نارجیل تازه حب فلفل خشخاش سفید تودرین کنجد
مقشر تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم تخم اسپست بهمنین زنجبیل دارفلفل کبابه دارچینی
شقاقل خولنجان تخم هلیون ساده عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو درم

لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی افزاید و نشاط آورد و باه را بغایت گرداند
و دل و دماغ را قوة دهد و بدن را فربه سازد و لون را خوب گرداند و اعصاب را
محکم کند و در امر مجامعت نظیر ندارد **صفت آن** مغز پسته مغز فندق مغز بادام
مغز جوز حبة الخضرا مغز جلغوزه مغز حب الزلم ماهی رعاد خولنجان شقاقل
بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد زنجبیل کندر قشر دارچینی از هر یک
یکدرم سنبل الطیب دهن کوخ قرنفل کبابه چینی حب فلفل تخم گزر تخم شلغم
تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقرب زرنباد
از هر یک سه درم جوزبوا بسباسه شنه دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب
نارجیل تازه مغز کنجد خشخاش از هر یک ده درم قضیب گاو سائیده
سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم ماهی شتر اعرابی زعفران
مصطکی از هر یک سه مثقال عود خام ماهی شتر اعرابی زعفران مصطکی از هر یک
سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یکمثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معارف معجون سازند
معجون شفایی حصاة کلیه و مثانه را منفعت سازد و قرحه مثانه و مجاری
بول را نافع بود **صفت آن** کهربا گل مختوم تخم کرفس دوقو حب المحلب قشر
از هر یک دو درم و نیم تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو تخم خرفه مغز جلغوزه مغز فندق
بریان کرده مغز بادام خشخاش سفید و کوکنار سیاه از هر یک یکدرم انیسون کاکنج
صمغ الوافیون زعفران خشک تخم هلیون از هر یک چهار درم عود بلسان حب
بلسان تخم ترب زراوند کبر سنبل الطیب بهمن سرخ از هر یک سه درم

حجر الیهود حب البلسان از هر یک شش درم سیالیوس اسارون دارچینی بلخ ورق
گل سرخ از هر یک سه درم و نیم عسل و قند مضاعف سه وزن ادویه شربتی یکمثقال **معجون مقوی**
باه را قوت دهد و نشاط آورد و گرده و پشت و دل و دماغ را قوی گرداند و منی افزاید
و نعوظ تام آورد **صفت آن** شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان لسان
قضیب گاو خشک کرده سوده مغز حب الزلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا نارجیل
تازه لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار تخم شلغم دار فلفل زرشک فرنجمشک
صندلین خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم هلیون
اسارون قرفه درونج خیربوا شنه سفید عود خام مروارید ناسفته از هر یک
یکدرم کهربا یشب زر محلول نقره محلول کبابه چینی زنجبیل سعد هندی زرنب
تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی کردیا تخم گزر تخم اسپست ساذج هندی از هر یک
سه درم مشک ترکی یکمثقال لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم ورق
الخیال صد مثقال بعسل صاف معجون سازند **معجون تربدی** قولنج بگشاید
و بلغم دفع کند و وجع ظهر را ساکن گرداند **صفت آن** سقمونیا ده درم قاقله
کبار و صغار و زنجبیل و دارچینی و قرفه و زرشک و قرنفل و فلفل از هر یک یکدرم
شکر سرخ و تربد سفید از هر یک صد مثقال بعسل معجون سازند شربتی دو درم
معجون زبل الذئب قولنج را بغایت نافع بود **صفت آن** زبل الذئب چهار درم
تربد یکدرم تخم کرفس و انیسون از هر یک سه درم بعسل معجون سازند
شربتی دو سه درم تا سه درم **معجون حجر الیهود** حصاة و لدغ عقرب را نافع بود
صفت آن عقرب محرق سه درم و نیم خطمیا نانخواه سه درم و نیم زنجبیل یکدرم

فلفل بلادر دار فلفل از هر یک دو درم کاکنج یکدرم و نیم حبه بندستر چهار درم بعسل
معجون سازند شربتی دانگی تا یک کرفس رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خربزه
تخم حماض افیون مغز جلغوزه بریان کرده مغز فندق مغز بادام تلخ بریان
کرده از هر یک سه درم زعفران دو درم و نیم کاکنج بیست عدد کثیرا
چهار درم کوفته به مثلث تر سرشند شربتی یکدرم با هندبا یقون یا ماء العسل
یا شراب خشخاش **معجون حب الغار** نسخه محمد زکریا قولنج و استسقاء طبلی و جمیع
امراض ریحی که با آن حرارت نباشد نافع بود **صفت آن** سداب خشک
یکدرم نانخواه و زیره کرمانی و کاشم و شونیز و صعتر کردیا فطراسالیون
مغز بادام تلخ و فودنج و دار فلفل و وج و زوفا حب الغار حبه بندستر از هر یک
دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم صمغها را در شراب حل سازند
و ادویه کوفته داخل نمایند بعسل معجون سازند شربتی دو مثقال
معجون زراوند و آن را معجون ریوند گویند و از تراکیب محمد زکریا است ضیق
النفس و سعال بلغمی را نافع بود **صفت آن** زراوند مدحرج قردمانا فلفل کرسنه تخم غیلان
سفید مغز بادام تلخ تخم الجره از هر یک یکدرم رب السوس پرسیاوشان زوفا
از هر یک دو درم بعسل معجون سازند شربتی سه درم بطبیخ زوفا **معجون الاب**
مواد بارده را دفع کند و بادها بشکند **صفت آن** الملک نانخواه کندر وج
دارچینی مساوی بعسل معجون سازند شربتی دو درم **معجون الراحة** قولنج را
در ساعت بگشاید **صفت آن** فلفل دار فلفل زنجبیل زیره کرمانی سداب
خولنجان قرفه از هر یک دو درم سقمونیا هفتاد درم عسل صد و پنجاه درم

بطریق معارف معجون سازند شربتی یکمثقال **معجون وج** ابتدای نزول آب را نافع باشد
صفت آن وج حلتیت زنجبیل رازیانه مساوی بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال
معجون کندری سلس البول و سرعة انزال را نافع بود **صفت آن** کندر بلوط
شونیز کندر کشنیز خشک از هر یک ده درم زیره کرمانی کردیا نانخواه از هر یک
یکدرم پوست هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله منقی از هر یک سه درم عسل سه وزن
ادویه بطریق معهود معجون سازند شربتی دو مثقال صباح و ساعت غذا کباب
معجون بزور در تقویه باه بی نظیر است **صفت آن** تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز
تخم ترب تخم هلیون تخم اسپست تخم جرجیر مغز جلغوزه حب الفلفل حب
الزلم بوزیدان قسط شیرین زنجبیل تودری لسان العصافیر شقاقل بهمنین
دار فلفل صرف حلتیت قرفه مساوی بعسل معجون سازند شربتی سه درم
باده در شیر تازه یا شراب کوشرین **معجون لبوس** حافظه را قوت دهد و
نسیان را نافع بود **صفت آن** بلادر و افتیمون از هر یک ده درم صبر
شصت مثقال غاریقون بیست و چهار مثقال سلیخه و وج زراوند زعفران دارچینی
مصطکی از هر یک شش مثقال قسط تخم سداب فلفل سفید از هر یک شش مثقال
عسل سه چهار یک بطریق معهود معجون سازند **معجون تمر** قولنج را نافع بود
صفت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیا ده درم خرما دانه
بیرون کرده مغز بادام برگ سداب از هر یک شصت درم خرما را در سرکه
خیسانیده یک شبانروز بکوبند و با ادویه کوفته بیخته و بعسل صاف معجون سازند
شربتی سه درم تا چهار درم **معجون خطاطی** صلابت سپرز را نافع و جگر و درد معده

دکلیه و مثانه را نافع بود و سنگ بشکند صفت آن خطمی بارزد و فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسط ساذج سنبل ریوند چینی از هر یک هفت مثقال عسل سه وزن
ادویه معجون سازند شربتی دو درم با آب سداب معجون افتیمون وجع معده
و جگر را که سبب آن برودت بود زایل گرداند و استسقا را نافع بود صفت آن
انیسون تخم کرفس افتیمون مغز بادام تلخ ساذج کوفته با سه چندان عسل
بسرشند شربتی دو درم معجونی که از جهت ضعف معده نافع بود صفت آن
طباشیر و پوست سنگدان مرغ کزدس(?) از هر یک دو مثقال گل سرخ و صندل سفید و صندل
و صعتر و کشنیز خشک بریان کرده و حب الآس از هر یک دو درم کوفته و بیخته
با شراب فواکه معجون سازند شربتی دو مثقال معجون نجاح مسهل سودا و بلغم
بود و امراض سوداوی و بلغمی را نافع بود صفت آن هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی
منقی افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس ترید سفید از هر یک
پنج مثقال غاریقون سه درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد از هر یک دو درم تخم
سقمونیا سه درم کوفته و بیخته بعسل صاف معجون سازند شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال معجون خیارچنبر مسهل صفرا و بلغم باشد و قولنج را بگشاید صفت آن
ترید سفید چهل درم بنفشه سی درم نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم
رازیانه انیسون مصطکی از هر یک یک درم سقمونیا ده درم عسل خیارچنبر صد درم
صد درم روغن بادام چهل درم قند و عسل از هر یک صد مثقال مغز خیار
چنبر را در روغن بادام چرب کرده در عسل و قند حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کرده در یکدیگر بسرشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال معجون سورنجان

مسهل بلغم و صفرا باشد و مخصوص بمفاصل و نقرس و عرق النسا است صفت آن سورنجان
شش مثقال ماهی زهره زیره کرمانی پوست بیخ کبر شطرج هندی بوزیدان
از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس نمک هندی برگ حنا
زنجبیل فلفل سفید و رازیانه و صعتر از هر یک یک مثقال گل سرخ زنجبیل کشنیز خشک
از هر یک سه درم سقمونیا سه درم ترید سفید پانزده درم روغن بادام چهار درم تخم
عسل صاف صد و پنجاه درم شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال معجون نانخواه
معده را پاک سازد و اشتها طعام آورد و باه را قوت دهد صفت آن صعتر و
نانخواه نعناع شونیز زیره کرمانی از هر یک پنج مثقال و بسباسه رازیانه زنجبیل خولنجان
تخم کرفس از هر یک سه مثقال خاشا(?) دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون
سازند معجون سیحی(?) وجع ظهر و مفاصل و سرعت انزال را نافع بود و باه را قوت دهد
و معده را پاک سازد و سودا را دفع کند و موی را از سفیدی محافظت نماید صفت آن
گل سرخ سعد عاقرقرحا قرنفل سنبل مصطکی زرنباد زعفران قاقله جوزبوا
ساذج قند و عسل بقدر احتیاج قند را در گلاب بگذارند و با عسل بقوام آورند
و ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند معجون سیر لقوه و سستی و رعشه و فالج و ریح و کرم
و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها طعام آورد و بلغم دفع کند
و دقت بیفزاید و رنگ را سرخ گرداند و حرارت غریزی برافروزد و دیدان را
بکشد سفید بود صفت آن سیر پاک کرده ... من در یک من شیر گاو بپزند
تا تمام شود و سه چهار یک عسل و سی درم روغن گاو در سر آتش ریزند و یکدیگر
ممزوج سازند و از آتش فرو گیرند و ادویه که ذکر خواهد شد کوفته و بیخته با آن بسرشند

قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله کبار صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل
از هر یک ده درم عود خام و زعفران از هر یک یک درم شربتی مقابل کردکان معجون
مقل بواسیر و ادرار را نافع بود و بادها بشکند و خون رفتن از مقعده
باز دارد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله تخم سفیدان سفید تخم
گندنا تخم رکان از هر یک یک درم مقل پنج درم مقل را در آب حل کنند و ادویه کوفته
و بیخته با آن بسرشند شربتی دو درم معجون خبث الحدید ضعف معده و بواسیر را
نافع بود صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله گل سرخ از هر یک ده درم
اصل السوس جوزبوا سک سنبل اذخر مصطکی از هر یک هفت درم سک یک درم
خبث الحدید مدبر صد درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی سه درم معجون
راسن ادرار و صلابت معده و جگر را نافع بود صفت آن ریوند چینی زنجبیل
اشترغاز از هر یک یک درم تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی مقابل یک فندق معجون زبیب معده را
نافع بود صفت آن پوست هلیله کابلی ...... پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد
پوست آمله منقی اسطوخودوس از هر یک ده درم عود صلیب یک درم عاقرقرحا
سه درم مویز منقی یک رطل ادویه را کوفته و بیخته با مویز کوفته معجون سازند شربتی یک درم
معجون سایکیس(?) همین خواص دارد صفت آن سنا ... عاقرقرحا اسطوخودوس
از هر یک دو درم غاریقون یک درم ترد ما ... زراوند مدحرج از هر یک دو درم
کوفته و بیخته با سکنجبین عنصلی معجون سازند شربتی یک مثقال معجون کمون نسیان را نافع
بود صفت آن کندر و وج و سعد از هر یک ده درم فلفل زنجبیل از هر یک یک درم

کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال معجونی که سلس البول را نافع بود صفت آن
گلنار ده درم کندر بلوط از هر یک بیست درم سعد و کرویا از هر یک یک درم کوفته و بیخته
بعسل معجون سازند معجونی دیگر که همین منفعت دارد صفت آن شاه بلوط
هفت درم گلنار دو درم خصیة الثعلب دارفلفل از هر یک یک درم بعسل معجون سازند
شربتی یک درم معجون سورنجان سورنجان دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
شربتی دو مثقال با آب گرم باب پنجم در اطریفلات اطریفل کبیر بواسیر را نافع بود
و لون را خوب گرداند و باه را زیاده کند و معده و امعاء و مثانه را قوت دهد و طعام
هضم سازد صفت آن هلیله سیاه هلیله کابلی آمله منقی فلفل دارفلفل
از هر یک سی درم زنجبیل بسباسه بوزیدان شطرج هندی شقاقل
تودری لسان العصافیر حب الفلفل کنجد مقشر خشخاش سفید
همچنین از هر یک ده درم کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کنند
و بعسل بسرشند بعد از دو ماه استعمال نمایند اطریفل صغیر استرخای معده
و بواسیر را نافع بود و ذهن را صافی سازد و لون را نیکو گرداند
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه مقدار عسل بسرشند
شربتی دو درم اطریفل کشنیزی معده را قوت دهد و بخارات متصاعده را دفع کند
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی کشنیز
خشک ساذج کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه مقدار
آن عسل بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند اطریفل مقل جهة

بو اسیر عظیم نافع باشد **صفت آن** پوست هلیله زرد آمله منقی از هر یک ده درم مقل
سی درم مقل را در آب تا آنکه بگدازد و شصت مثقال عسل اضافه نمایند
و بجوشانند تا بقوام آید و ادویه کوفته و بیخته با آن سرشند **معجون خبث الحدید** طریقه ملین
طبیعت را نرم کند و بواسیر را نافع باشد **معجون مقل در اسهال صفت آن** پوست هلیله کابلی
پوست هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم
تربد سفید هفت درم مقل و کندر خیارشنبر از هر یک سی درم
و مقل و کندر را در آب حل کنند و بعسل بقوام آورند و با ادویه کوفته
و بیخته بروغن بادام چرب ساخته معجون سازند و الله الشافی
اطریفل افتیمونی امراض سوداوی را عظیم نافع بود و سیاهی را در موی محافظت نماید
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی از هر یک ده درم سنا مکی
تربد سفید افتیمون از هر یک پنج درم شطرج هندی از هر یک ده درم کوفته
و بیخته بعسل سرشند شربتی یک مثقال تا چهار مثقال **باب بیست و ششم در ایارجات**
ایارج فیقرا اعضا غذا را پاک سازد و فضول از دماغ
آورد و لقوه و ثقل لسان و استرخا مثانه و معده و سایر اوجاع معاصب
و قولنج را نافع بود **صفت آن** سنبل و دارچینی و عود بلسان و حب بلسان
سلیخه مصطکی اسارون زعفران از هر یک جزوی صبر سقوطری دو
وزن ادویه مجموع شربتی دو درم بعسل و آب گرم **ایارج لوغاذیا**
صرع و مالیخولیا و فالج و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و جذام و داء الفیل
و برص و بهق و قوبا و سعفه و صداع و شقیقه و دوار و صمم و شهوة کلبی

و عسر النفس و وجع کلیه و مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و وجع
اذن و دا الثعلب و دا الحیة و قروح عفنه و حبس طمث را نافع باشد
و این مسهل مبارک است و اسهال او بی زحمت است **صفت آن** شحم حنظل
سقمونیا صبر از هر یک پانزده درم بصل الفار هشت درم افتیمون
غاریقون خربق سیاه از هر یک ده درم حاشا دو درم فراسیون
بسفایج سلیخه از هر یک چهار درم جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس
کمادریوس سقوردیون از هر یک پنج درم زنجبیل جند بیدستر زراوند
طویل جنطیانا رومی از هر یک سه درم کوفته بعسل سرشنده و بعد از شش
ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم با یک درم نمک طعام و طبیخ
افتیمون **ایارج** جالینوس لقوه و فالج و تشنج و استرخا مثانه و ذیابیطس
البول و امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و خلط غلیظه و لزج
از بدن پاک سازد **صفت آن** شحم حنظل غاریقون بصل الفار اشق
سقمونیا خربق سیاه فرفیون هیوفاریقون از هر یک شانزده درم
بسفایج کمادریوس افتیمون سلیخه از هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل
و مدحرج فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته بعسل سرشند شربتی چهار مثقال نافع باشد
باب بیست و هفتم در اقراص قرص عنصل پیاز عنصل کوهی بستانند و در خمیر
گیرند و در تنور نهند تا پخته شود و بعد از آن مغز آن را که نرم شده باشد
بگیرند و در هاون بکوبند و بوزن آن آرد کرسنه حاضر نمایند و باقدری

آب بر سرشند و دست را بروغن گل چرب کنند و اقراص سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند
قرص افعی اگرچه انواع افعی بسیار است و آنکه در تریاق فاروق مستعمل است
اشقر باید زیرا که سیاه سخت زهرناک بود و زهر آن بد باشد و سفید ضعیف بود
و اشقر معتدل و جوان و تن درست باید و نشان جوانی آن است که حرکات
او بقوة بود و سریع الحرکة باشد و نشان تن درستی و قوة آن است که سر را
برداشته دارد و چشمهای او سرخ بود و دلیر باشد و ماده باید زیرا که زهر
ماده ضعیف تر از نر باشد و نشان ماده آن است که در دهان او چهار
دندان زهرناک باشد که آن را انیاب دندان گویند از هر جانبی دو یا
و پنج و ثقل او بدنبال نزدیک بود و دنبال او دراز نباشد و نیز باید که پوست
شکم او صلب بود زیرا که صلابت علامت او بود که رطوبت فضلیه در بدن او کم است
و سر پهن باید زیرا که سر پهن علامت قوة دماغ است و در میان فصل بهار باید
گرفت که آفتاب در ثور باشد و اگر آن سال بهار طبع زمستان داشته
باشد در آخر بهار یا در اول تابستان باید گرفت تا قوی باشد و ماوای او در میان
درختان نباید خاصه درخت بلوط و آب نزدیک نباید و در زمین شوره
نباید بلکه در صحرای پاکیزه باید تا وهتر آن بود در محلی که آن را بگیرند باکشند تا اضطراب
بسیار نکند و خشم آلود نگردد و تشنه و بیمار نشود و کشتن او چنان باید
که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال او بیکضرب قطع کنند بتیشه تیز چنانچه قطعی
هیچ پوست بروی نماند و بیکضرب جدا شود زیرا که زهر و همان او جانب سر او باشد
و فضول ردیه جانب دنبال و چون کشته شد نظر کنند اگر از دو خون بسیار آید

و تا دیرگاه حرکت کند نیک شده و اگر زود از حرکت فرو ایستد ضعیف بود و بدین
کار نشاید و اگر شایسته این کار بود شکم او را بشکافند و پاک کنند و پوست
او باز کنند و آن را با آب صافی چند نوبت بشویند پس در آب صافی و اندکی نمک
با چند شاخه چوب شبت بجوشانند تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا گردد
و بگذارند تا سرد شود و آب از و بپالایند و آن گوشت را با چهار یک وزن
او نان سفید و پاکیزه بریان کرده بکوبند و با آنکه از آن پالوده باشند سرشند
و دست و چینی را بروغن بلسان چرب کرده اقراص سازند هر یک یک مثقال
و در سایه خشک کنند چنانکه مطلقا اثر نم در آن نماند و در ظرف آبگینه نگاه
دارند و باید که در عمل افعی و کوفتن و قرص ساختن بینی بگیرند تا بوی او
بدماغ نرسد **قرص اندرو** مستعمل در تریاق فاروق است **صفت آن**
دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان و سلیخه و مصطکی از هر یک
شش مثقال اقحوان است مثقال کوفته و بیخته بشراب ریحانی سرشند و دست را
بروغن بلسان چرب کنند و اقراص سازند و در سایه خشک کنند
قرص فرفیون مستعمل در شرودیطوس **صفت آن** مویز منقی چهار درم علک البطم
هشت و چهار درم اذخر و مر از هر یک دوازده درم حب بلسان قطر اطفار الطیب
سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم قصب
الذریره نه درم زعفران یک درم قفر الیهود دو درم و نیم کوفته و بیخته بشراب
سرشند و اقراص سازند **قرص اندرنحو** که در مخاط کبیر مستعمل است **صفت آن**
دارشیشعان حماما قسط قصب الذریره قرنفل فلفل ابیض نانخواه از هر یک

سه مثقال و یک مثقال سنبل الطیب سادج هندی از هر یک نیم مثقال بردارند حبّ
مصطکی زعفران از هر یک شش مثقال کوفته و بیخته بشراب صاف بسرشند
و اقراص سازند قرصی یک مثقال و در سایه خشک کنند **قرص کوکب**
معده ضعیف را قوه دهد و نگذارد که فضول بدان منصب شود و چون برتبانی
طلا کنند صداع را نافع بود و منع نزلات کند و چون با آب مرزنگوش
بنوشند حمیات دایره را مفید بود و چون با آب سداب بیامیزند
سموم و لدغ هوام را نافع باشد و اگر بشراب بنوشند اسهال و سوء
و قروح امعاء و مثانه را سود دارد **صفت آن** [illegible] سنبل سلیخه گل مختوم
پوست بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض
که آنرا طلق گویند از هر یک پنج درم انیسون دوقو سیساليوس بزرالبنج
میعه سائله تخم کرفس از هر یک هشت درم صمغها را در شراب ریحانی
حل کنند و سایر ادویه را کوفته و بیخته بآب بسرشند و اقراص سازند
قرصی یک درم و در سایه خشک کنند **قرص طباشیر ملین** سرفه و خشونت
سینه و تبهای محرقه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند **صفت آن**
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو
دانه نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا از هر یک یک درم بلعاب بزرقطونا
سرشته اقراص سازند **قرص طباشیر لولوئی** مروارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک سه
مثقال بسد کهربا تخم حماض بریان طراثیث صمغ عربی از هر یک دو درم خشخاش
بریان کرده یک درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند **قرص طباشیر ممسک**

قرص طباشیر کافوری گل سرخ طباشیر تخم حماض بریان کرده تخم خرفه
زرشک از هر یک یک درم نشاسته بریان کرده حب الآس از هر یک سه درم
کهربا بسد سوخته مقل از هر یک دو درم زعفران کافور از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته بآب خرفه اقراص سازند **قرص کهربا** اسهال
دموی و افراط خون بواسیر و طمث و نفث الدم را نافع بود **صفت آن** کهربا بسد
مروارید ناسفته تخم خرفه از هر یک یک درم شاخ بزکوهی سوخته پوست بیضه
سوخته صمغ عربی از هر یک پنج درم شاخ بزکوهی سه درم کشنیز خشک بریان کرده
خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش درم ورنج سوخته بزرالبنج از هر یک دو درم
بلعاب بزرقطونا اقراص سازند **قرص گلنار** خون رفتن باز دارد
صفت آن سلیخه گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ گلنار اقاقیا
از هر یک سه درم کثیرا دو درم با [illegible] گلنار اقراص سازند **قرص زرشک کبیر**
ورم سده جگر را و حمیات بلغمی و استسقا را نافع باشد **صفت آن**
عصاره زرشک مغز تخم خیارین تخم [illegible] از هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین
از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل
الطیب عصاره غافث [illegible] لک مغسول ریوند چینی از هر یک دو درم
زعفران نیم درم بآب ترنجبین اقراص سازند **قرص زرشک کبیر**
زرشک منقی پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر یک سه درم
گل سرخ یک درم ریوند چینی و سنبل از هر یک یک درم بلعاب بزرقطونا
اقراص سازند **صفت آن** زرشک یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره

غافث سنبل انیسون مصطکی از هر یک یک درم بآب خالص اقراص سازند **قرص خشخاش**
نزلش سینه و سرفه را نافع باشد **صفت آن** گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم
نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک
سه درم زعفران نیم درم طباشیر یک درم بآب خالص اقراص سازند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال با شربت خشخاش **قرص ورد** معده را قوت دهد
و حمیات بلغمیه را نافع بود **صفت آن** گل سرخ ده درم اصل السوس
عصاره غافث افسنتین از هر یک چهار درم مصطکی سنبل [illegible] عود
اذخر از هر یک یک درم بگلاب اقراص سازند **قرص ورد بزرگ** [illegible] را
نافع بود و معده را قوی گرداند **صفت آن** گل سرخ اصل السوس از هر یک
چهار درم طباشیر سنبل افسنتین از هر یک دو درم ترنجبین سه درم بگلاب اقراص
قرص غافث یرقان و سده و ورم بارد جگر و سپرز و تب ربع را و تبهای کهنه را
نافع بود و سده بگشاید **صفت آن** عصاره غافث بیست درم سنبل
ده درم طباشیر سفید چهار درم بآب صاف اقراص سازند **قرص کاکنج**
قروح کلیه و مثانه و بول الدم را نافع بود **صفت** مغز تخم خیارین حب کاکنج
مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر
از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم تا یک مثقال **قرص شبرم**
استسقاء زقی را نافع بود **صفت آن** شبرم و هلیله زرد مساوی کوفته
و بیخته قرص سازند شربتی درمی با سکنجبین و تبرید [illegible] افزایند **قرص افسنتین**
حمیات بلغمی و عسر بول و برودت جگر را نافع بود و سده جگر را بگشاید

صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون مغز بادام مساوی بآب خالص
اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص سنبل** ورم صلب جگر و معده را نافع بود
صفت آن سنبل تفاح اذخر سلیخه ریوند چینی قصب الذریره از هر یک
دو درم اشق نیم درم اشق و مقل را در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته
و بیخته بدان بسرشند و قرص سازند شربتی دو درم جهت ورم معده با سکنجبین
و از جهت ورم معده با سکنجبین **قرص کبر** اوجاع طحال را نافع بود و سده بگشاید
صفت آن پوست بیخ کبر و اشق از هر یک چهار درم زراوند طویل دو درم
فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در سرکه کهنه حل سازند و باقی ادویه کوفته
و بیخته بآن بسرشند و اقراص سازند **قرص ایرسا** سپرز صلب را نرم سازد
صفت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید و اشق از هر یک چهار درم اشق را در سرکه
حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بآن بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین **قرص فنجنکشت** سده سپرز را و جگر بگشاید **صفت آن** تخم فنجنکشت
تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو مساوی کوفته بسکنجبین بسرشند و اقراص سازند
قرص فوه طحال را نافع باشد **صفت آن** فوه دوازده درم پوست بیخ کبر ایرسا
زراوند طویل از هر یک دو درم بسکنجبین سرشته اقراص سازند و در طبیخ انیسون استعمال نمایند
قرص عود معده را قوت دهد و طعام را هضم کند و اشتها آورد **صفت آن**
قرنفل مصطکی از هر یک سه درم قاقله سنبل بسباسه از هر یک یک درم زعفران
جوز بوا زرنباد دارفلفل از هر یک یک درم قند سفید بوزن ادویه اقراص سازند
قرص کندر قی و هیضه باز دارد **صفت آن** کندر سه درم قرنفل

و نیم درم کتابه قاقله سک از هر یک دو درم سک کافور از هر یک دانگ قرنفل یکدرم
کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با ده درم شراب انار ملیسی قرص راسن
فی درد معده باز دارد و خواب آورد صفت آن قرنفل ده درم سک قرص
راسن از هر یک دو درم مصطکی انیسون پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته اقراص سازند قرص حب الآس اسهال و سحج و نفث دم را نافع باشد
صفت آن حب الآس بلوط نشاسته از هر یک سه درم با آب خالص اقراص
سازند قرص لبسه فی الدم را نافع باشد صفت آن لب مغسول سه درم
دارچینی یکدرم کوفته و بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب انجبار قرص
بنفشه تب بارد را نافع بود صفت آن بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو
مغز تخم خیار کثیرا گل سرخ پنجدرم رب السوس گل ارمنی نشاسته از هر یک سه درم
مصطکی یکمثقال سنبل یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص محلخ
دشواری وضع حمل را آسان گرداند بچه مرده و زنده را در ساعت بیرون آورد
صفت آن مرجان و سکبینج از هر یک یکدرم حلتیت نیم درم مجموع بگیرند
با بسد آب طبیخ حلبه دهند و بخور ابهال همین عمل کند قرص جابر معده را
قوه دهد و قی و اسهال باز دارد صفت آن گل سرخ طباشیر انار دانه
کشنیز خشک بریان کرده از هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته و مصطکی از هر یک
نیم مثقال سماق سه مثقال زیره کرمانی هر یک مثقال کوفته و بیخته بگلاب اقراص
سازند شربتی یکمثقال قرص لک استسقاء لحمی و ورم سده کبد را نافع
بود صفت آن لک مغسول نوره تخم کرفس عنب الثعلب از هر یک یکدرم

رازیانه

رازیانه انیسون دو قوا از هر یک یک مثقال تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک دو درم اقراص سازند
قرص کافور تب دق و محرقه و حمیات حاده و یرقان عطش را نافع بود
صفت آن گل سرخ ترنجبین از هر یک پنجدرم طباشیر مغز تخم کدو دو درم
رب السوس از هر یک یکدرم و نیم با آب مورد اقراص سازند قرص سرطان
سل و دق و نفث الدم را نافع باشد صفت آن گل مختوم گل ارمنی
نشاسته گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
شادنج مغسول از هر یک یکدرم رب السوس سه درم با آب لسان الحمل اقراص
سازند قرص دیانیطس نسخه ثابت قره صفت آن حب الآس
تخم خماخس مقشر از هر یک دو درم بلعاب بزرقطونا اقراص سازند شربتی دو درم
قرص دیانیطس نسخه دیگر طباشیر رب السوس از هر یک ده درم تخم کاهو
بیست درم تخم خرفه پانزده درم کافور نیم درم بگلاب اقراص سازند شربتی
سه درم با آب انار ترش قرص مازریون استسقاء زقی که با آن حرارت
نباشد نافع باشد صفت آن تخم کاسنی ده درم مازریون غاریقون عصاره غافت
از هر یک یکدرم و چهار دانگ گل سرخ مغز تخم خیار از هر یک دو درم و نیم کوفته
و بیخته مجموع ده قرص سازند و هر روز یک قرص میدهند قرص خرنوب
اسهال و سوء هضم و معدی را نافع بود صفت آن مازو خرنوب کهربا طباشیر
از هر یک یکجو اقیون صمغ عربی از هر یک صمغ عربی از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته
اقراص سازند شربتی سه درم رب ... قرص مر حیض را براند و تسهیل
ولادت کند صفت آن مر سه درم کرفس پنجدرم سداب فودنج فرد ما [illegible]

قوه حلتیت جاوشیر سکبینج از هر یک دو درم اقراص شربتی دو درم بطبیخ ابهل
قرص سوم حار تخم شبت دو درم زعفران مر بزر البنج میعه از هر یک دانگی
افیون یکدرم مطبوخ بلعاب حلبه اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص سوم بارد تخم کاهو
خشخاش باقلا مقشر تخم خرفه کاکنج از هر یک یکدرم افیون یکدرم مطبوخ بلعاب
بزرقطونا اقراص سازند قرص که درد بیضه را نافع باشد و طبع ببندد
و خواب آورد صفت آن سک قرنفل از هر یک دو درم کزمازج کوب
پوست انار مازو از هر یک یکدرم و افیون ذکا برب به اقراص سازند شربتی
یکدرم و نیم قرص مثلث صداع و شقیقه و سهر را نافع بود و چون بر پیشانی
و صدغین طلا کنند صفت آن افیون مصری مر مکی لادن کافور زعفران بزر البنج
پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم کندر انزروت املح گل ارمنی از هر یک ده درم بگلاب
و آب کاهو اقراص سازند سه پهلو تا آنرا اقراص سازند سه پهلو تا از اقراص
دیگر ممتاز باشد قرص زرنیخ اکله دهن و لثه را نافع بود و عفونت دفع کند
صفت آن زرنیخ زرد و سرخ آهک آب ندیده و مازو از هر یک ده درم زنگار
بلقطار از هر یک پنجدرم شب یمانی اقاقیا گلنار از هر یک پنجدرم سه درم کوفته
و بیخته و در سرکه خوب بیده و یکهفته در آفتاب بگذارند بعد از آن اقراص سازند
و در سایه خشک کنند در وقت احتیاج دیگر از آن در لثه و دهان مالند و یک ساعت
بگذارند بعد از آن ردعی کل قندی در دهن نگاه دارند باب هشتم در حبوب سهله
حب ایارج دماغ و اعضای راس از فضول و اخلاط بلغمیه پاک کند
و صرع و سکته و امراض عین را نافع بود صفت آن ایاره فیقرا تربد سفید

از هر یک

از هر یک یکدرم حب النیل و غاریقون از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم نمک
هندی مقل کثیرا انیسون از هر یک دانگی با آب کرفس حب سازند حب [illegible]
اوجاع مفاصل و وجع ظهر را نافع بود صفت آن ایاره فیقرا تربد سفید مازریون
از هر یک یکدرم سورنجان پوست هلیله زرد غاریقون انیسون از هر یک نیم درم
سقمونیا کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی با آب رازیانه حب سازند حب شبیار
وجع معده و ضعف باصره و صداع را نافع بود صفت آن صبر سقوطری سه درم
پوست هلیله زرد ورق گل سرخ و مصطکی و تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا
نیم درم با آب خالص حب سازند شربتی یکمثقال با مثقال در وقت خواب
فرو برند نجنبند حب صبر ایاره فیقرا نیم مثقال افتیمون اسطوخودوس بسفایج
نمک هندی غاریقون از هر یک نیم دانگ تربد سفید پوست هلیله زرد
شحم حنظل کثیرا سقمونیا از هر یک دانگ با آب خالص حب سازند حبی که از جهت
ضعف باه نافع بود صفت آن ایاره فیقرا و تربد سفید از هر یک یکدرم شحم حنظل غاریقون
عاقرقرحا خصیة الثعلب از هر یک دانگی و نیم حب النیل و انیسون از هر یک نیم درم
محموده کثیرا از هر یک یکدرم بگلاب حب جلی سازند حب فالج ایاره فیقرا تربد
سفید غاریقون از هر یک دانگ محموده نیم دانگ با آب رازیانه حب سازند حب قوقیا
دفع فضلات غلیظ کند و صداع و امراض عین را نافع بود صفت آن
صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یکمثقال شحم حنظل و سقمونیا از هر یک
نیم درم با آب کرفس حب سازند شربتی یکمثقال ... حب شیطرج
فالج و استرخاء و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر را نافع باشد و بلغم را دفع

صفت آن پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری بیست درم فلفل و دار فلفل
از هر یک دو درم فانید چهار درم با آب کبریت حب سازند شربتی سه درم حب منتن
فالج و لقوه و اوجاع مفاصل و درد ظهر بلغمی را نافع بود و خلط بلغمی باید در یاج
غلیظ را دفع کند صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل حلتیت شحم حنظل
صبر سقوطری ترید سفید پوست هلیله زرد از زردت مجموع از زردت را در آب
حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند و حب سازند شربتی دو درم
حب اصطمخیقون بدن را از اخلاط سودا و بلغم غلیظ پاک سازد صفت آن
پوست کابلی شش درم افتیمون غاریقون از هر یک شش درم روغن انیسون
تخم کرفس از هر یک دو درم ترید سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا
نه درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم فانید را در آب یکبار زنند و دو درم سقمونیا
بدان حل و ادویه را در آن کوفته و بیخته با آن بسرشند و حب سازند حب ذهب
صداع و درد چشم را نافع بود صفت آن صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد
ده درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران از هر یک سه درم ادویه را با پنج درم گل
سرخ کوفته و بیخته بگلاب حب سازند شربتی دو درم حب خیار خنازیر و غدد
و سلعه را نافع بود صفت آن ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم
شحم حنظل یکدرم و نیم ترید هفت درم از زردت چهار درم جاوشیر یکمثقال
نوشادر دو درم سقمونیا یکمثقال با آب حل کنند شربتی هر روز یکدرم حب استسقا
ترید سفید یکدرم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج زراوند طویل از هر یک
دانگ و نیم مقل الیهود و تخم انجره از هر یک دو دانگ فرفیون بروغن گل چرب کرده

دانگ انگاه

دانگ انگاه با آب خالص حب سازند حب دیگر جهت استسقا ترید سفید دا ایارج
فیقرا از هر یک یکدرم غاریقون انیسون ریوند چینی افسنتین تخم انجره از هر یک
نیم درم نمک هندی دانگ مقل دو دانگ با آب برازیانه اقراص و حب سازند
حب سیاه اندرانی بنفشه دو درم پوست هلیله زرد و ترید سفید از هر یک
یکدرم رازیانه نمک هندی و تخم کرفس از هر یک نیم درم محموده دانگ و نیم با آب
خالص حب سازند حب ابق ایارج فیقرا افتیمون غاریقون از هر یک چهار دانگ
ترید یکدرم هلیله سیاه شاهترج عصاره افسنتین از هر یک چهار دانگ سورنجان
نیم درم ماهی زهره زنجبیل از هر یک دو دانگ محموده مقل انیسون از هر یک
دانگ با آب حب سازند حب لقه ترید یکدرم و نیم سورنجان نیم درم افتیمون
ایارج فیقرا از هر یک چهار دانگ ماهی زهره زنجبیل از هر یک دو دانگ کوفته
و بیخته محموده و مقل از هر یک نیم درم صبر چهار دانگ گل سرخ دو دانگ محموده
نیم دانگ با آب حب سازند حب عشقار افتیمون ایارج فیقرا غاریقون از هر یک
چهار دانگ ترید سفید یکدرم و نیم قنطوریون دقیق عصاره افسنتین ماهی زهره
از هر یک دانگ با آب برازیانه حب سازند حب اخطیلج ترید یکدرم و چهار دانگ
افتیمون نیم درم عصاره افسنتین عصاره غافث از هر یک دانگ و نیم شحم حنظل
حب النیل از هر یک دانگ ایارج فیقرا یکدرم گل سرخ انیسون مصطکی از هر یک
دانگ مقل دو دانگ کثیرا مطبوخ با آب خالص حب سازند حب جو ترید سفید
یکدرم ایرسا نیم درم ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم گل سرخ انیسون
مصطکی از هر یک دانگ مقل دو دانگ کثیرا مطبوخ با آب خالص حب سازند حب دیو

ترید سفید یکدرم ایرسا نیم درم ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم محموده دانگ
مقل دو دانگ بنفشه نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با آب حب سازند حب بریان
صبر یکدرم محموده دانگ و نیم غاریقون چهار دانگ عصاره غافث دو دانگ
با آب کاسنی حب سازند حب بریما اوجاع مفاصل را در روز
بصلاح آورد و بواسیر را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری و ترید سفید
از هر یک هشت درم پوست هلیله زرد و بوزیدان و سورنجان از هر یک
ده درم انیسون و سقمونیا از هر یک یکدرم مقل یکدرم مقل یکدرم و نیم
با آب گندنا حب سازند شربتی سه درم با آب گرم حب لاجورد اعراض سوداوی را
نافع بود صفت آن لاجورد مغسول سه درم قرنفل انیسون سقمونیا از هر یک
یکدرم غاریقون پنج درم افتیمون و بسفایج از هر یک چهار درم ایارج فیقرا شش درم
با آب کرفس حب سازند شربتی سه درم در ماء الجبن حب کوکب اعضای سر و معده را
از اخلاط پاک کند و فالج و لقوه و داء الثعلب را نافع باشد و چون یکدرم از این حب
و یکدرم ایارج فیقرا حب کرده بخورند چشم را روشن کند و مانع نزول
آب گردد و اخلاط فاسده را از بدن بیرون آورد صفت آن صبر سقوطری
سقمونیا شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی از هر یک دانگ و نیم مقل کثیرا انیسون دانگ
با آب حب سازند حب بلهد ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و امراض صدر را
نافع باشد صفت آن غاریقون و ترید سفید از هر یک شش درم اصل السوس
شحم حنظل ایارج فیقرا از زردت از هر یک دو درم با آب حب سازند شربتی
یکمثقال با ماء العسل حب بنفشه امراض چشم و سینه را نافع بود و صفرا را دفع کند

بنفشه

بنفشه دو درم ترید یکمثقال محموده دو دانگ و نیم رب السوس نیم درم با آب حب سازند
حب الملوک نافع است کسی را که از مسهلات بطعم کراهت داشته باشد
و مسهل را قی کند صفت آن ترید سفید یکدرم و چهار دانگ غاریقون چهار دانگ
پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک دانگی و نیم افتیمون نیم درم کاوزبان
فلنجمشک بادرنجبویه محموده طباشیر زعفران گل سرخ از هر یک دانگ بگلاب
حب سازند حب افتیمون اعضای سر و معده را از سودا پاک کند صفت آن
ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل از هر یک دو درم ترید
شش درم محموده یکدرم با آب حب سازند شربتی دو درم و نیم حب بسفایج
بلغم و سودا از معده و دماغ پاک سازد صفت آن ایارج فیقرا ده درم
بسفایج دو درم شحم حنظل شش درم اسطوخودوس افتیمون از هر یک
دو درم ترید هشت درم سقمونیا یکدرم و نیم با آب حب سازند شربتی
دو درم و نیم صمغ عربی نشاسته و کثیرا از هر یک سه درم مغز بهدانه مغز تخم کدو
مغز تخم خیار از هر یک دو درم مغز بادام مقشر و خشخاش سفید از هر یک چهار درم شکر
طبرزد و فانید از هر یک هفت درم بلعاب بزرقطونا حب سازند و اگر سرفه
بلغمی باشد رب السوس و مویز منقی از هر یک چهار درم زعفران یکدرم اضافه نمایند
حب سعال دیگر نوازل حاده را دفع کند و سعال را که از بسیاری سرفه
قی کند و سرفه خشک را که مانع خواب باشد نافع بود صفت آن نشاسته
صمغ عربی رب السوس خشخاش سفید افیون مساوی بلعاب بهدانه حب
نمایند هر حبی مقدار نخودی حب السعال یابس مغز بادام مغز تخم خیارین صمغ عربی

نشاسته خشخاش از هر یک یکدرم رب السوس دو درم با قلال شش درم لعاب
بزرقطونا حب سازند **حب سعال حار** پوست بیخ رازیانه پرسیاوشان تخم کرفس
رب السوس مغز بادام ساده کوفته با آب حب سازند **حب المسک** بوی دهن
خوش کند و لثه را قوی گرداند **صفت آن** صندل سرخ هلیله از هر یک دو درم
قرنفل عاقرقرحا از هر یک یکدرم طباشیر نیم درم مشک کافور از هر یک دانگی
بگلاب حب سازند **حب مسبع** نافع است سعال را چون مزمن شود و مانع
خواب گردد در شب **صفت آن** مر سبعه کندر افیون [illegible] حبها سازند
مقدار نخود بکجا بر سنند گفته اند که تا دو حب **حب مسبعه**
نسخه دیگر مغز نشاسته صمغ عربی از هر یک چهار درم افیون یکمثقال بکوبند
دو درم حبها سازند **حب النکهة** همین منفعت دارد **صفت آن**
قاقله کافور جوزبوا قرنفل دارچینی خولنجان [illegible] از هر یک یکدرم مشک دو دانگ
پوست بیخ لسان [illegible] کبابه از هر یک یکمثقال سعد دو درم بگلاب حب سازند **حبی**
که نعوظ آورد و در لطوبات انزال [illegible] تمام دارد دارفلفل از هر یک یکدرم مروارید
ناسفته تخم بابونه از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با قند بقوام آورده حب سازند
مقدار نخودی **باب پنجم در سفوفات سفوف عود** معده سرد و تر را نافع بود
صفت آن قرنفل کبابه از هر یک یکدرم سنبل مصطکی از هر یک سه درم عود خام
هشت درم شکر طبرزد وزن مجموع همه کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با ده درم
گلقند **سفوف کرنب** دفع سرمستی کند **صفت آن** تخم کرنب مغز بادام
تلخ جوز بیخ از هر یک سه درم نانخواه نمک سداب زیره از هر یک یکدرم کوفته

و بیخته

و بیخته سه درم از آن در آب انار حل کرده بنوشند **سفوف مقیئا** که اسهال و مغص
و اسهالی که مزمن بود و ترکیب ضعف معده را نافع بود **صفت آن** تخم تره تیزک
هشت درم زیره کرمانی هر بریان کرده بیخ شقاقل تخم کتان و تخم کندنا و بلیله
در روغن زیتون بریان کرده از هر یک دو مثقال را کوفته با یکمثقال مصطکی سوده
تخم تره تیزک شربتی دو درم با آب سرد **سفوف فربهی** نخود سفید پنجاه درم
که در سرکه و قدری آب یک شبانه روز خیسانیده باشند و خشک کنند و بیخ
شسته خشک کرده و نان سپید که خشک باشد از هر یک سی درم کوفته با هم
نبات و شکر بیامیزند هر صباح سی درم با شیر تازه بیاشامند **سفوف**
نفث الدم گل سرخ طباشیر گل ارمنی گل مختوم شادنج عدسی مقشر
تخم خرفه از هر یک یکدرم [illegible] مروارید ناسفته کهربا خشخاش سفید رب السوس
اقاقیا عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم بزرقطونا هشت درم افیون دو درم
کوفته و بیخته سوی بزرقطونا که بزرقطونا را نباید کوفت و سفوف سازند
شربتی دو درم با آب باران که باران نیسان باشد یا آب برگ خرفه و اگر حرارت
قوی نباشد سه درم کندر اضافه نمایند **سفوف حب الرمان** که ضعف معده و اسهال
و اسهال صفراوی را نافع است **صفت آن** انار دانه بریان کرده ده درم بلوط برگ مازو
هر بریان سماق حب الاس سنجد کشنیز خشک بریان کرده خرنوب آرد کتان از هر یک
یکدرم عود خام نیم درم کوفته و بیخته با یکمثقال [illegible] سفوف نموده با رب به
استعمال نمایند شربتی سه درم **سفوف الطین** دافع سفوف **صفت آن** گویند
اسهال دموی [illegible] و بیخ را نافع بود **صفت آن** بزرقطونا تخم ریحان تخم مرو

نشاسته تخم حماض ربتی بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی طباشیر ساده کوفته بعد از تخم
اول شربتی سه درم بر روغن گلبادام چرب کرده بگلاب حب ساخته فرو برند **سفوف**
اسماسوا [illegible] زحیر و مغص و بیخ را نافع بود **صفت آن** تخم خطمی مقشر
از هر یک یکدرم نشاسته بریان کرده سه درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک
دو درم کوفته و بیخته سه درم صباح سه درم مسا با آب [illegible] گل ارمنی
و صمغ عربی بدل آن مقوع باشد بنوشند **سفوف سماق** تشنگی بنشاند
و اسهال معده را نافع بود **صفت آن** سماق ده درم حب الاس و انار دانه
بریان کرده از هر یک یکدرم خرنوب پانزده درم صمغ عربی و گلنار از هر یک دو درم
کوفته و بیخته شربتی یکمثقال **سفوف سورنجان** اوجاع مفاصل را نافع
بود **صفت آن** سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد
و مغز بادام مقشر از هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیا یکدرم قند سفید سی درم
و اگر ماده بلغمی باشد تربد سفید بیخ سقاقل اضافه نمایند و سقمونیا را نیم درم زیاده
نکنند **سفوف سرطان** مسلول را نافع است نافع بود **صفت آن** سرطان نهری
سوخته دو درم طین قبرسی و صمغ عربی و خشخاش سیاه و مغز تخم خربزه از هر یک
یکدرم شربتی یکمثقال با آب انار ترش یا شراب خشخاش **سفوفی** که ادرار
کرده و مثانه را طاهر پاک سازد **صفت آن** مغز تخم خربزه صمغ عربی صمغ البطم
ساده شربتی نیم درم مانک درم **سفوفی** که خفقان حار را نافع بود
صفت آن گل ارمنی کشنیز خشک از هر یک یکدرم طباشیر و کهربا از هر یک
نیم درم کافور نیم دانگ کوفته و بیخته با دوغ کادو بدهند **سفوف سرطلیس** که از بر

اسکندر

اسکندر ساخته بود [illegible] فساد معده و صفره و جمود [illegible] و اسهال را نافع بود طعام را
هضم کند و بوی دهن خوش گرداند و دل را قوت دهد **صفت آن** قرنفل سادج
عود خام اسارون مصطکی هلیله فلنجمشک بادرشک زیره کرمانی دارچینی
اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل قرنفل انار دانه جوزبوا کافور قاقله از هر یک
دو درم مشک و عنبر از هر یک یکدرم نبات شش وزن ادویه شربتی یکدرم تا سه درم
سفوفی که حرارت جگر بنشاند و خمار دفع کند و اسهال صفراوی را نافع
بود **صفت آن** مدق گل سرخ ده درم طباشیر هشت درم سماق تخم حماض
عدس مقشر زرشک تخم خرفه کاهو خشخاش سفید از هر یک یکدرم صندل دو درم
و نیم کافور یکدرم شربتی سه درم با شراب حماض یا رب غوره یا شراب انار
سفوف حجر الیهود حصاة کلیه و مثانه را نافع بود **صفت آن** مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
مغز تخم خربزه از هر یک یکدرم حسک بری چهار درم حجر الیهود و قلب از هر یک یکمثقال کوفته
و بیخته شربتی دو درم با شربت حسک **سفوفی** که در ساعت شکم ببندد
صفت آن شاهبلوط سه درم مازو و پوست انار از هر یک چهار درم گرد
سماق شش درم حب الاس هفت درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با آب سرد
سفوف سوم کندر عود خام از هر یک یکدرم خشخاش ده درم تخم کاهو یکدرم
زعفران دانگ نبات هشت درم کوفته و بیخته شربتی یکدرم **سفوفی** که دفع سرعت
انزال کند **صفت آن** طباشیر خشخاش افیون کندر از هر یک یکدرم جوز السرو
سه درم کوفته و بیخته شربتی یکدرم با شراب خشخاش **سفوفی** که دق و سل
و نفث الدم را و قرحه سینه را نافع بود **صفت آن** صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک

خشخاش سیاه و تخم کاهو و تخم خطمی از هر یک شش درم صندل سفید دو درم کثیرا و صمغ عربی
و طباشیر از هر یک سه درم ورق گل سرخ تخم خیار تخم خرفه از هر یک یک درم مغز تخم خیارین
مغز تخم کدو عصاره لسان الحمل گل مختوم گل ارمنی گل فرسی از هر یک چهار درم
زعفران یک درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با نبید انک کافور دو دانگ رب ماء
السرطان شراب خشخاش شیره تخم خرفه نافع باشد سفوف که بادها دفع کند
و استسقاء طبیعی را نافع باشد صفت آن تخم کرفس رازیانه انیسون اسارون قسط
ریوند چینی از هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل و سعد از هر یک یک درم
و نیم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال سفوف که اسهال صفراوی را نافع باشد
صفت آن انار دانه بریان کرده ارد کنار سعد از هر یک یک درم کشنیز خشک
بریان کرده یک درم خرنوب شامی و خرنوب نبطی و بلوط و در کر خوب نبید … نرند
و در سایه خشک کرده بریان کرده از هر یک یک درم سماق سه درم کوفته و بیخته
شربتی دو درم سفوف لولوی دوسنطاریا کبدی را نافع بود و معده و جگر
و دل را قوت دهد و حرارت و تشنگی بنشاند صفت آن مروارید ناسفته چهار درم …
سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل فرسی تخم صندل سفید بارتنگ بریان
کرده صمغ عربی بریان کرده و سماق زرشک و پوست جو بریان کرده طراثیث
تخم خرفه بریان کرده بزرقطونا بریان کرده از هر یک سه درم گل مختوم و مصطکی
از هر یک یک درم انار دانه یک درم کهربا اقاقیا عصول(?) از هر یک دو درم مجموع
کوفته و بیخته بغیر از بارتنگ و بزرقطونا سفوف سازند سفوف درب(?)
تخم حماض زرشک سماق تخم … کشنیز خشک بریان کرده گل سرخ خرنوب

شاه بلوط طباشیر از هر یک یک درم سماق و حب الاس از هر یک دو درم انار دانه چهار درم
کوفته و بیخته سفوف سازند سفوف خرنوب اسهال صفراوی و استرخاء معده را نافع است
صفت آن خرنوب نبطی سیاه زیره کرمانی مویز سماق پست کنار حب الاس
مصطکی بلوط کشنیز خشک بریان کرده ساوی کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با رب
مورد نافع باشد سفوف زیره بادها بشکند و معده را قوة دهد صفت آن کرویا انیسون
زیره کرمانی قاقله فرفیون(?) نانخواه تخم کرفس از هر یک دو درم قرنفل نیم درم زنجبیل دار فلفل
از هر یک دو دانگ قند بیست درم کوفته و بیخته شربتی دو درم سفوف که نافع است
جهت اسهال سیاه(?) صفت آن حب الاس شاه بلوط خشخاش خرنوب از هر یک دو درم
صمغ عربی یک درم کوفته و بیخته شربتی سه درم سفوف که سحج را و اسهال دم
و مغص را نافع باشد بزرقطونا تخم ریحان بارتنگ تخم مرو تخم خرفه تخم حماض نشاسته
بریان کرده از هر یک یک درم صمغ عربی بریان کرده طباشیر از هر یک ده درم گل ارمنی
بیست درم تخم گل یک درم کوفته و بیخته سوی چهار تخم اول سفوف سازند سفوف که حرقة
بول و وجع کلیه و مثانه را نافع بود و بول براند صفت آن مغز تخم خربزه سی درم مغز
تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه خشخاش سفید از هر یک ده درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر
سه درم بزرالبنج سفید دو درم قند برابر همه شربتی سه درم صباح و سه درم مسا
شراب خشخاش سفوف دیابیطس صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق بلوط از هر یک
یک درم نشاسته کثیرا تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم صندل سفید یک درم کوفته
و بیخته شربتی سه درم با آب انار ترش سفوف بلوط معده را قوت دهد و اسهال
باز دارد صفت آن بلوط شاه بلوط دانه مویز ارد کنار از هر یک ده درم خرنوب نبطی

و حب الاس از هر یک پنج درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال سفوف حنین(?) از جهت سرعت انزال
که سبب آن حرارت باشد نظیر ندارد صفت آن بزرقطونا دو درم تخم خرفه سه درم
کشنیز خشک یک درم و نیم شربتی یک مثقال سفوف که نافع است از جهت ضعف
معده که سبب آن حرارت باشد صفت آن کهربا گل سرخ از هر یک یک درم عود
ده درم زرشک ده درم آمله طباشیر از هر یک سه درم سنبل یک درم زعفران و کافور
از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته شربتی یک مثقال با شراب انار سفوف که لثه را
سرخ گرداند صفت آن زرد فاخته(?) ده درم زعفران سه درم قند سفید بیست و ده درم
کوفته و بیخته هر روز دو درم سفوف سازند سفوف که بدن را لاغر گرداند صفت آن
لک مغسول دو درم نانخواه تخم سداب زیره کرمانی از هر یک چهار درم مرزنگوش بوره ارمنی
از هر یک یک درم کوفته و بیخته شربتی هر روز یک مثقال با سکنجبین(?) سفوف که قطع سیلان منی کند و سرعت
انزال را نافع بود صفت آن تخم سداب سه درم فنجنکشت تخم سوسن از هر یک دو درم گلنار ورق
گل سرخ از هر یک یک درم و نیم کوفته و بیخته دو درم از آن در روغن با آب غوره حل کرده بنوشند
سفوف که بلغم را قطع کند صفت آن کندر مصطکی از هر یک یک درم عود خام نیم درم
انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوزبوا بسباسه سعد نعناع از هر یک چهار درم …
فلفل خشک از هر یک ده درم گل سرخ شش درم سنبل و آمله از هر یک یک درم کوفته و بیخته سفوف سازند
شربتی سه درم سفوف دوائی ضعف معده و اسهال رطوبی و بلغمی را نافع است آمله و عود
از هر یک یک درم کمازک(?) و کردیا و حب الاس از هر یک دو درم خرنوب سعد … دارد
کنار و سماق از هر یک یک درم طباشیر و طراثیث کشنیز خشک بریان کرده از هر یک
سه درم سفوف سازند شربتی دو درم باب دهم در شربه شراب فستین(?) معده ضعیف

و جگر را که در سر زرد اسود دارد و طبع را نرم کند و دماغ … صفت آن خشخاش تمام ده درم
سپستان بیست درم تخم کرفس سی درم در ده من آب بپزند تا به نیمه آید و با یکمن قند شربت
بپزند شراب فواکه معده را قوة دهد و قی باز دارد و … گرداند صفت آن آب به
و آب سیب و آب انار ترش و شیرین و آب امرود از هر یک یک جزو و آب زرشک و آب سماق
و آب غوره و آب ریواس(?) از هر یک نیم جزو بجوشانند تا به ثلثی رسد و آن مقدار قند که کافی
باشد صاف نمایند و بجوشانند تا قوام آید شراب انار ترش قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را
قوت دهد صفت آن آب انار ترش دو من نعناع تازه دو من عود خام آمله مصطکی
کوفته صاف نمایند شراب انار نعنع … بنشاند و قی باز دارد و معده را قوة دهد صفت آن
آب انار ترش و شیرین با تخم آن بکوبند و آب آن بگیرند دو من و با یکمن قند دیگر قدری آب نعناع
قوام آورند شراب خشخاش منع نزلات کند و درد سینه و سرفه را نافع بود و خواب آورد
گرداند صفت آن خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و با ده من آب باران
بپزند و به پالایند و با یکمن و نیم قند شربت قند بپزند و اگر خشخاش … و پوست بپزند مثقال
تخم خشخاش بکوبند و بپزند و با یکمن قند قوام آورند لیکن اولی آنکه با پوست بپزند شراب به
معده و دل را قوت دهد و مفرح بود و قی را ساکن کند و اسهال صفراوی را باز دارد
صفت آن سیب صفاهانی را اندرون و بیرون پاک کرده در هاون سنگین یا چوبین بکوبند
و آب آن بگیرند … من و بجوشانند تا بدو من باز آید و یکمن قند صاف نمایند و قوام آورند
شراب به معده و دل را قوت دهد و اشتهاء طعام آورد و طبع به بندد و قی و غثیان باز دارد
صفت آن به ترش و شیرین را اندرون و بیرون پاک کرده آب آن بگیرند ده من آب با یکمن قند
قوام آورند شراب ریباس اسهال صفراوی و قی و عطش را نافع بود و معده را قوت دهد صفت آن

سماق را سرد کرده بکارد چوبین بیمارند و در هاون سنگین با چوبین بکوبند و آب آن را بگیرند و صاف کنند
و بجوشانند تا ثلثی آید و در هاون بگذارند و دیگر باره بپالایند و هر یکمن آب با یکمن قند بقوام آورند
شراب حماض صفرا بشکند و قی باز دارد و معده را قوت دهد و خفقان گرم را نافع بود **صفت آن**
آب حماض پنجاه درم قند سفید یکمن شربت بپزند **شراب لیمو** معده و دل را قوت دهد و اشتها آورد
و صفرا بشکند و قی باز دارد و هاضمه را قوی گرداند و دفع خمار کند **صفت آن** آب لیمو پنجاه درم
با یکمن قند بقوام آورند **شراب نارنج** تشنگی بنشاند و معده را قوت دهد و درد سر کهار را نافع بود
ساکن گرداند **صفت آن** آب نارنج یکمن بجوشانند تا بنصف آید و کف زرد آن بردارند
و با دو من قند شربت بپزند **شراب غوره** تشنگی بنشاند و تب گرم را نافع بود و بخار دفع کند
صفت آن آب غوره یکمن بجوشانند تا بنصف آید و کف آن را بگیرند و صاف کنند و با یکمن
قند بقوام آورند **شراب عود** معده را قوت دهد و بوی دهن خوش کند و هاضمه را قوی کند
صفت آن عود هندی دارچینی از هر یک ده درم سنبل هندی قرنفل مصطکی
جوزبوا از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در کیسه کتان ریزند و سه چهار یک گلاب بجوشانند
و کیسه را نیک بمالند تا قوه آن بگلاب بدر رود با یکمن قند بقوام آورند و از گلاب بر آن بریزند
و دیگر باره بجوشانند تا آنکه بقوام آید و فرود گیرند و نیم درم مشک خالص سوده در آن حل
کنند **شراب حب الآس** معده را قوت دهد و اسهال بلغم را نافع بود **صفت آن** حب الآس
بکوبند و بجوشانند تا یک مهره شود و بپالایند و بهر دو جزو قند سفید اضافه کنند
و اگر قدری طباشیر سوده در آن کنند بهتر باشد **شراب دینار** طبع را نرم کند و جگر و دل را
قوت دهد و سده را بگشاید و سوء القنیة و استسقا و ذات الجنب را نافع باشد و تشنگی بنشاند
صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته ورق گل سرخ از هر یک بیست درم پوست بیخ کاسنی چهل درم

نیلوفر

نیلوفر گاوزبان از هر یک ده درم تخم کشوث در کتان بسته سه درم بجوشانند تا مهرا شود صاف
کنند و با یکمن قند بقوام آورند و فرود گیرند و ده مثقال ریوند چینی سوده در آن حل کنند
شراب زوفا سرفه بلغمی را نافع بود و سینه و شش را از اخلاط پاک سازد و ربو و ضیق النفس را
سود دارد **صفت آن** عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه بنفشه
چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک پنجدرم اصل السوس زوفا
از هر یک هفت درم بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند و بعضی فرسیون داخل کنند
شراب تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را قوت دهد و قی باز دارد **صفت آن**
تمر هندی نیم من بجوشانند و شیره آن را بگیرند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند
شراب صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم را نافع بود و تشنگی بنشاند **صفت آن**
صندل سفید نو همان سایند بیست درم با گلاب خوب سایند و یک شبانروز در دیگ اندک
جوشی دهند و شیره آن بگیرند و با یکمن قند شربت بپزند **شراب انجیر** گرده و مثانه را نافع بود
منی بیفزاید و باه را قوت دهد و درد پشت زایل گرداند **صفت آن** انجیر خوب دو من در پنج من
آب بپزند تا یکمن و نیم باز ماند یکمن نخود سفید در چهار من آب بپزند تا یکمن و نیم آید هر دو را بهم
بمالند و صاف کنند و یکمن و نیم عسل صاف بر سر آن ریزند و دارچینی و قرنفل
و خولنجان و سنبل الطیب از هر یک یکدرم زعفران نیم درم در کیسه بسته در آن اندازند
و بجوشانند تا بقوام آید شربتی پنج مثقال **شراب بنفشه** ذات الجنب و ذات الریه و
درد سر و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول و سینه را نرم کند **صفت آن** شیره بنفشه
تازه یکچهاریک بجوشانند و به بپالایند و با یکمن قند شربت بپزند و اگر بنفشه تازه نباشد
بکوفته بنفشه خشک بعوض آن کنند و باید که بسیار نجوشانند تا قوتش زایل نشود

شراب آن

شراب نیلوفر صداع حار و حمیات صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الریه را نافع بود **صفت آن**
ماشرا و حصبه و جدری و درد سینه و سرفه و غلبه خون را نافع بود **صفت آن** عناب جرجانی
چهار یک در دو من آب بپزند و بیست بمالند و به بپالایند بی مبالغه و با یکمن قند شربت بپزند
شراب گاوزبان دل را قوت دهد و خفقان را زایل گرداند و سوداوی مزاج را
نافع بود **صفت آن** آب گاوزبان تازه یکمن با یکمن قند بقوام آورند و بیست مثقال گل
بر سر آن ریزند و فرود گیرند و اگر گاوزبان تازه نباشد یکچهاریک خشک کنند
شراب بادرنجبویه دل را قوت دهد و خفقان بارد و وسواس را نافع بود **صفت آن**
بادرنجبویه تازه بگیرند و نیم من آب آن بگیرند و با یکمن قند شربت بپزند و اگر تازه نباشد
پنجاه مثقال خشک عوض آن کنند **شراب بزوری** معده و جگر و مفاصل و استسقا را
نافع بود و بادها دفع کند و سده بگشاید **صفت آن** پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه
از هر یک بیست درم رازیانه تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک بیست درم
رازیانه و پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث در کتان بسته پنجدرم بجوشانند
و دیگر باره بپالایند و صاف کرده با یکمن و نیم قند شربت بپزند **شراب ورد** مسهل صفرا بود
صفت آن گل سرخ تازه نیم من در ده من آب بجوشانند تا بالطف آید صاف
صاف کنند و نیم من دیگر برگ گل در آن بجوشانند و دیگر باره بپالایند چند نوبت
همچنین بکنند تا یکمن آید صاف کنند و با یکمن قند شربت بپزند شربتی سی درم
تا ده درم سکنجبین ساده و آب یخ یا برف **شراب توت** خناق را نافع بود **صفت آن**
آب توت سیاه صاف کرده بجوشانند تا بنیمه آید و به پنج رطل از آن سه رطل قند اضافه
کنند و بقوام آورند **شراب انار [illegible]** جگر را قوت دهد و تشنگی بنشاند **صفت آن**

آب انار ش

آب انار شیرین بجوشانند تا بنصف آید و هر یکمن آب را یکمن قند اضافه نموده بقوام آورند
شراب عنبر درد معده و خفقان بارد را نافع بود و اعصاب را قوت دهد **صفت آن**
عسل دو من و سه دو من آب بجوشانند و کف بردارند و بقوام آورند و عنبر و زعفران سوده
از هر یک یکمثقال اضافه نمایند شربتی پنجدرم **شراب مشک** معده را قوت دهد و امراض
بلغمی را نافع بود و پیران را موافق باشد **صفت آن** عسل یکمن در دو من آب بجوشانند
و بقوام آورند و یکمثقال مشک و یکدرم زعفران سوده اضافه کنند شربتی پنج درم
شراب ابریشم جگر و دل را قوت دهد و حس را قوت دهد و سده بگشاید و استسقا و جمیع
امراض بارده را نافع بود و باه را زیاده کند و نشاط و طرب آورد **صفت آن** ابریشم
پنجاه درم در آب آهنگران خیسانیده سه شبانروز در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیمه
آید صاف کنند و خولنجان و درونج و مصطکی از هر یک سه درم زعفران یکدرم صلایه
کرده اضافه نمایند و با یکمن قند شربت بپزند شربتی چهار درم **شراب اسطوخودوس**
صرع و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض دماغی را که سبب آن برودت باشد
نافع بود **صفت آن** عود صلیب اسطوخودوس و پرسیاوشان از هر یک پنجدرم اصل السوس
گاوزبان رازیانه بیخ کرفس تخم خطمی بنفشه گل سرخ از هر یک سه درم سپستان
از هر یک پانزده دانه بجوشانند و صاف کرده با یکمن قند شربت بپزند **شراب**
پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه از هر یک بیست مثقال تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه
ماهی زهره سورنجان از هر یک بیست مثقال ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید
یکمن بطریق معهود شربت بپزند **صفت آن** مواد غلیظ را نضج دهد و سده بگشاید
و بادها بشکند و جگر و معده را قوت دهد و جمیع امراض بارده را سود دارد **شراب اصول**

پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی از هر یک سی درم پوست بیخ کبر پانزده درم
رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک بیست درم انجیر زرد بیست دانه مویز منقی چهل درم
فقاح اذخر سنبل اسارون سلیخه از هر یک ده درم قند سفید یکمن بطریق سابق
شربت پزند شراب جزر درد پشت را نافع بود و باه را قوة دهد صفت آن گزر
شسته پاکیزه ده عدد و سر و بن ببرند و ده درم درم کنند و در دیگ سنگین اندازند و آب
بر بالای آن ریزند و سر دیگ را با خمیر محکم کنند چنانچه بخار از وی بیرون نرود
و باتش آهسته بپزند و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و آب آن بستانند
و صاف کنند و با همسنگ آن عسل در دیگ ریزند و سنبل و خولنجان و قرنفل و دارچینی
از هر یک یک درم زعفران نیم درم مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در آن دیگ اندازند
و هر لحظه بدست می مالند و میجوشانند تا بقوام آید شراب الجبار اسهال دموی و نفث الدم
و سیلان طمث را نافع بود و معده و جگر گرم را قوت دهد صفت آن صندل
سرخ و سفید پانزده مثقال از هر یک سائیده بکمال بیست و پنج مثقال اقاقیا شش مثقال
قند سفید یکمن و نیم شربت پزند شراب دیاقوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را
نافع بود صفت آن خشخاش سفید با پوست بیست درم تخم خطمی کثیرا صمغ عربی
تخم خیاری لعاب اسپغول از هر یک ده درم اصل السوس بیست درم زرقطونا
ده درم مجموع را در شش رطل آب باران خیسانیده دو شبانروز تا نرم شود پس
باتش نرم بپزند تا مهرا گردد و نیمه آید پس صاف کرده با یکمن قند بقوام
آورند دیاقوذا نسخه دیگر خشخاش سفید با پوست و خشخاش سیاه از هر یک ده مثقال بنفشه
و صمغ عربی از هر یک پنج مثقال اصل السوس سه درم آب انار ترش بیست مثقال قند سفید

صد درم شربت سازند شراب قرفه بلغم را دفع کند و سرد مزاج را نافع بود صفت آن زنجبیل
دارچینی از هر یک پنج درم هیل و قاقله از هر یک ده درم قرنفل یک درم مجموع را نیم کوفته
در هفت رطل آب بجوشانند تا پنج رطل آید و صاف کنند و با پنج من قند بقوام آورند
و نیم درم زعفران سائیده اضافه نمایند شراب عسل معده و جگر را گرم کند صفت آن
سنبل مصطکی و دارچینی قاقله عود هندی جوزبوا از هر یک یک درم قرنفل نیم درم
کوفته و مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پالایند و با پنج رطل
عسل بقوام آرند شراب عسل معده را قوة دهد و اشتها آورد و بول براند و حیض
و امراض بلغمی را نافع بود صفت آن عسل یک جزو آب دو جزو بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث
بماند و اگر بقوه خواهند دارچینی و خولنجان و زنجبیل و مصطکی و زعفران و هیل و جوزبوا
و بسباسه کوفته و بتجربه بقدر احتیاج اضافه نمایند ماء الجبن مالیخولیا و یرقان
و جرب و کلف و امراض سودای را نافع بود و صفرا براند و با افتیمون اسهال سودا
باشد صفت آن بز سرخ صحیح البدن که در چند روز از زاییدن او گذشته باشد
چند روز گشنیز تازه یا کاهو یا کاسنی یا رازیانه یا آرد جو یا شاهتره تازه
یا علف سبز بدهند بعد از آن دو رطل شیر او بستانند و در دیگ سنگین باتش نرم
بجوشانند و چون بجوش آید یک رطل سکنجبین صادق الحموضة بر سر آن ریزند و بچوب
انجیر بر هم زنند و میجنبانند تا ببندد پس آتش فرو کنند و در کرباس اندازند
و بیاویزند تا آب از وی چکیده آن آب را بگیرند و دیگر باره بجوشانند و کف بردارند
و با سکنجبین بنوشند هر روز یک رطل سه دفعه چنانچه میان هر دفعه دو ساعت باشد
و بعد از این هر روز شیر دو چند کم کنند میبه معده را قوة دهد و قی و غثیان

و هیضه و فواق و درد جگر را نافع بود صفت آن آب به ترش چهار من شراب ریحانی شش من عسل مصفی
دو من مجموع را در دیگ ریزند و زنجبیل و مصطکی و قاقله کبار و سنبل و دارچینی و کبابه و قرنفل
از هر یک هفت درم زعفران سه درم همه را نیم کوفته سوای زعفران در کیسه ریزند و در آن
اندازند و بجوشانند و در آن زمان کیسه را میمالند تا شیره تمام باز دهد و زعفران سائیده اضافه
نمایند و بقوام آورند شراب مجوش سرعت انزال را نافع بود صفت آن آب انگور خام
شش رطل سماق دو رطل گل ارمنی برگ گل سرخ گشنیز خشک فلفل صعتر سعد از هر یک
ده درم زعفران زرشک یمانی از هر یک یک درم خبث الحدید سی مثقال بجوشانند تا ثلثی
باقی ماند صاف کرده بقدر ممکن و قوه بنوشند شراب خبث الحدید معده را قوة دهد
و با حمیره اقوی گرداند و لوزاتیک سازد و باد بواسیر را نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه
زیره کرمانی نانخواه انیسون صعتر انجدان کاشم کردیا گشنیز خشک فلفل دارفلفل
کندر دارچینی سنبل و قرنفل جوزبوا تخم جرجیر تخم پیاز سعد زنجبیل از هر یک یک مثقال خبث الحدید
ده مثقال در شش رطل آب ادویه شراب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده شربتی هر روز
سی درم شراب ریحانی نسیان و امراض بلغمی را نافع بود و معده را قوت دهد
و پیران را موافق بود صفت آن شیره انگور صد من در خم ریزند و شش من قند
اضافه کنند و دارچینی و قرنفل و بسباسه و جوزبوا از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته
در کیسه کنند و در خم آویزند و سر خم محکم کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و باید که
خم را پاک بشویند و اندرون او موم گداخته کرده باشند و بمشک و عنبر معطر سازند
پخته جوش برودت معده و جگر را و درد ظهر و مفاصل و قولنج و لقوه و نسیان و درد کلیه را
نافع بود و لون را صاف گرداند و بوی دهن خوش کند و معده و باه را قوة دهد و بول براند
و بادها بشکند

و بادها بشکند صفت آن آب انگور رسیده صد من گوشت بزغاله فربه بیست من عود خام ده درم
جوزبوا زعفران مصطکی خولنجان از هر یک پنج درم سلیخه یک درم خیربوا کبابه زرنباد
قرنفل سعد بسباسه از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی عاقرقرحا از هر یک یک درم
عسل دو رطل گوشت را در آب انگور بجوشانند تا مهرا شود و ادویه نیم کوفته
در کیسه کنند و سر کیسه را محکم ببندند و در آن اندازند و هر لحظه بدست میمالند
دیگر عسل را اضافه نمایند و صاف سازند و در خم ریزند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و اگر خواهند گوشت مرغ و کبوتر بچه و دنبه اینها را اضافه نمایند از گوشت گوسفند
چیزی کم سازند فندیقون برودت معده و جگر را نافع بود و با خمیره را قوة دهد
و پیران را موافق باشد صفت آن شراب کهنه ده رطل عسل صاف سه رطل
زنجبیل ده درم قاقله جوزبوا زعفران از هر یک یک مثقال قرنفل و مشک از هر یک
یک درم ادویه را نیم کوفته سوای مشک و زعفران در کیسه ریزند و سر کیسه را
محکم ببندند و شراب و عسل را بجوشانند و کیسه را در آن اندازند تا سه ساعت
مدت بمالند تا شراب بقوام آید پس کیسه را بردارند و مشک و زعفران در آن
حل سازند و نگاه دارند باب یازدهم در سکنجبینات سکنجبین ساده صفرا
دفع کند و محرور المزاج را موافق باشد و تشنگی بنشاند و سده بگشاید و بول
براند و حمیات حاده و جگر را نافع باشد صفت آن قند سفید یکمن در دیگ
کنند و یک چهار یک سرکه اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید و کفگیر گلاب بر سر
آن ریزند و فرود گیرند سکنجبین بزوری بارد سده جگر بگشاید و بول براند و استسقا
و حمیات حاده را نافع بود و تشنگی بنشاند صفت آن پوست بیخ کاسنی ... درم

۳ تخم از هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته در آب و یکچهاریک سرکه خیسانیده یکشبانروز
دیگر بجوشانند و بپالایند و یکمن قند بقوام آورند و بر سر آن ریزند و دیگر باره بقوام آورند
درد کبد را سکنجبین بزوری حار سده جگر بکشاید و بول براند و فضول را از
معده پاک کند و مستسقی را نافع باشد صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته تخم کشوث تخم کرفس
بادیان بیخ آن از هر یک پنج درم پوست رازیانه پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم در آب
و سرکه خیسانیده بقوام آورند با یکمن قند چنانکه ذکر شد سکنجبین ریوندی
یرقان و درد جگر را که از گرمی بود نافع باشد صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم
تخم شاهتره و تخم کشوث از هر یک ده درم ریوند چینی پنج درم ریوند را کوفته در کیسه کنند
و با ادویه دیگر در دو من آب بجوشانند و زمان زمان کیسه ریوند را بدست بمالند تا شیره
تمام بازدهد بعد از آن صاف کرده با یکمن و چهل مثقال سرکه بقوام آورند شربتی پنج درم
تا بیخ درم گلاب سکنجبین بزوری معتدل سده سپرز و جگر را بکشاید و بول براند
و حمیات مرکبه را نافع بود صفت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک
سه درم ۳ تخم از هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم
مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و بیست درم سرکه خیسانیده یکشبانروز
در روز دیگر بجوشانند و با یکمن قند بقوام آورند سکنجبین بادی حمیات محرقه و صفراوی جگر را
نافع باشد و تشنگی بنشاند صفت آن آب انارین از هر یک نیم من بجوشانند
تا بقوام آید و قدری زرشک و سرکه صاف یک چهاریک و قند یکمن صاف کنند
و بقوام آورند و اگر بعوض سرکه تمر هندی کنند شاید سکنجبین سفرجل معده و جگر را
قوت دهد و اشتها بطعام آورد و سده بکشاید و طعام را هضم کند و ناهار مفید بود

آب به صاف کرده یکمن با چهاریک سرکه و یکمن قند بجوشانند و بقوام آورند و اگر بجای سرکه
آب لیمو کنند صواب باشد سکنجبین افتیمونی مالیخولیا و حجاب وحشی را و صرع را نافع بود صفت آن
افتیمون ده درم بسفایج فستقی تربد سفید از هر یک شش درم گاوزبان پرسیاوشان
تخم کاسنی انیسون تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هر یک پنج درم حاشا
ورق گل سرخ اسطوخودوس از هر یک چهار درم تخم بادروج فرنجمشک بادرنجبویه
زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ و سفید سادج هندی قاقله سنبل از هر یک سه درم
گلقند آفتابی ... همه ادویه را در سرکه و آب خیسانیده یکشبانروز با یکمن قند
بقوام آورند سکنجبین افتیمونی نسخه دیگر اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره از هر یک پنج درم
افتیمون بسفایج سنا مکی پوست هلیله کابلی از هر یک ده درم رازیانه و بسفایج و هلیله را
نیم کوفته با ادویه دیگر در ... آب خیسانیده و با یکمن قند بقوام آورند سکنجبین ...
استسقا و صلابت طحال و درد ... جگر را نافع بود و سده بکشاید صفت آن
رازیانه پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کبر تخم کاسنی انیسون پوست بیخ کاسنی خشک زوفا
غافث افسنتین از هر یک هفت درم در صد درم سرکه خیسانیده و با یکمن
قند بقوام آورند سکنجبین عنصلی ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی را نافع بود صفت آن
سرکه عنصل یک چهاریک عسل مصفی نیم من بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین عنصلی نسخه دیگر
استسقا و درد پهلو که از سردی باشد و سرفه کهنه بلغمی و فالج و لقوه و سرسام بلغمی
و ضیق النفس را نافع بود و سده جگر و سپرز را بکشاید و بچه مرده بیندازد صفت آن
سرکه عنصل یکمن بیخ رازیانه انیسون حلبه عاقرقرحا پودنه دشتی از هر یک ده درم
تخم کرفس زیره کرمانی فودنج از هر یک پنج درم ادویه نیم کوفته کنند و در سرکه عنصل

و یکچهاریک عسل صاف بجوشانند و یکهفته در آفتاب نهند پس بپالایند و نگاه دارند شربتی از طعام
سی درم بنوشند صفت آن سرکه عنصل بگیرند یا پیاز عنصل و بکارد چوبین
پاک کنند و در ریسمان کشند چنانچه یکدیگر نچسبند و چهل روز در سایه نگاه دارند
تا خشک شود بعد از آن در ظرفی کنند و بهر یکمن پیاز نه من سرکه کهنه و چهل ... نمایند
و دو ماه در آفتاب بنهند باب دوازدهم در مربیات مربای هلیله معده را
قوه دهد و ... نافع باشد و طبع را نرم کند و بواسیر و نسیان را نافع بود و باصره را تیز
گرداند و موی را از سفیدی محافظت نماید صفت آن هلیله کابلی بزرگ صد عدد در ظرفی
کنند که آن را بپوشد و خاکستر پاک ... درم بر سر آن کنند و چندان آب بر سر آن
بکنند و چهار روز آب خاکستر را تغییر دهند و در هر ۳ روز یکبار پس پوست چنانکه پوست
از دانه جدا نشود و در دیگ کنند و آب خاکستر را تغییر دهند و در هر ۳ روز یکبار شسته بنهند
چنانکه پوست از دانه جدا نشود و در دیگ کنند و آب صاف بر رویش ریزند و یک کف
جو مقشر نیم کوفته در پارچه بسته در آن نهند و بجوشانند تا جو پخته شود پس بیرون آورند و دیگر باره
همان دستور بشویند و هر هلیله را با سوزن بزنند و در ظرفی کنند و آنگاه چندان عسل
بر سر آن ریزند که آن را بپوشاند و بیست روز بگذارند بعد از آن از میان عسل بیرون
آورند و بجوشانند و با آن عسل ... نگاه دارند و دیگر باره عسل تازه بر سر آن ریزند
و ده روز دیگر بگذارند بعد از آن باز عسل را دیگر اول بجوشانند تا بقوام آید و اگر این داروها
داخل کنند بهتر باشد ... قاقله جوزبوا مصطکی عود از هر یک پنج مثقال
مشک نیم درم زعفران یک مثقال و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز بنوشند
مربای شقاقل باه را قوه دهد و نعوظ تام آورد و مثانه را سود دارد صفت آن

شقاقل تازه یکشبانروز در آب خیسانیده و آن آب بریزند و یکشبانروز دیگر در آب
خیسانند باز آن آب بریزند و یکشبانروز دیگر در آب تازه خیسانند بعد از آن
مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه عسل صاف بر سر آن کنند و با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام آید و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند مربای بالنگ
معده را قوه دهد و فرح آورد صفت آن گوشت ترنج را در دیگ کنند و با آب بجوشانند
تا نیم پخته شود و بیرون آورند و بفشارند و عسل صاف بر سر آن کنند و با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند یا شکر خواهند همچنین اما مربای هلیله و بالنگ و شقاقل
و جزر و گردکان بعسل بهتر باشد و مربای تمر هندی و آلو و به و سیب و امثال اینها را
با قند و شکر مربای جزر باه را قوه دهد و سینه را نرم کند و پشت را محکم سازد
صفت آن جزر بزرگ را با پوست بتراشند و پاره پاره کنند و میان آن را چند ...
و در آب و عسل بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورند و در عسل اندازند و اندک
جوشی بدهند و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز بنوشند مربای زنجبیل گرده و مثانه
و معده بارد و حمیات بلغمی را نافع بود و بول براند و باه را زیاده کند صفت آن
زنجبیل آزاد خوب را در زیر ریگ کنند و بیست روز آب بر سر میریزند پس بیرون
آورند و بشویند و ریشه کنند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید مربای جوز
معده را قوه دهد و باه را زیاده کند صفت آن گردکان تازه که هنوز صلب نشده باشد
پوست باز کنند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید مربای ... قولنج ریحی و صرع و فالج را
نافع بود صفت آن ... یکشبانروز در آب خیسانیده پس بیرون آورند
و در آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید مربای هندوانه حرارت دفع کند و تشنگی بنشاند

صفت آن پوست هندوانه سبزی از روی تراشند و سه روز در آب و آهک خوابانند
روز چهارم در یک آب خوابانند یکشبانروز دیگر بگذارند پس بیرون آورند و سه
شبانروز در آب شیرین اندازند و بعد از آن در آب و قدری عسل بجوشانند تا نیم پخته
شود پس بیرون آورند و سه شبانروز بنهند تا آب از او برود و دیگر باره در عسل
اندازند و بجوشانند تا بقوام آید مربای کدو سینه و شش و مثانه را نافع بود صفت آن
کدوی تازه بخراشند و مغز آن بیندازند و پاره پاره کنند و با آب عسل بجوشانند
و بقوام آورند مربای تمر هندی صفرا دفع کند و تب زایل گرداند و محرور مزاج را
موافق باشد صفت آن تمر هندی را از چوب و دانه پاک کنند و در گلاب بخیسانند
یک ساعت بعد از آن قند بقوام آرند و تمر بر روی ریزند و چون یک جوش بزنند فرود
گیرند مربای سیب معده و دل را نافع بود صفت آن سیب را پوست باز کنند و دانه
بیرون آورند و در آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس با قند بقوام آورند و صفت مربای به مثل
مربای سیب است اما سیب درشت … کنند و بهتر آنست … لعوق سپستان
سرفه و خشونت سینه و حلق را نافع بود و نفث آسان گرداند و طبع را نرم سازد
صفت آن سپستان دویست عدد مویز منقی چهل درم … خیار چنبر پانزده درم
در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید و بهتر … مالند و صاف کنند و با یک رطل
قند بقوام آورند لعوق زوفا جهت سرفه کهنه را نافع بود و سینه و شش را
از اخلاط غلیظ پاک کند صفت آن زوفا خشک بیخ سوس از هر یک بیست درم در سه رطل
آب بجوشانند تا برطلی آید صاف کنند و با یک رطل قند بقوام آورند لعوق تخم کتان
ربو و سعال مزمن را نافع بود و سینه را از اخلاط پاک سازد و بر نفث … صفت آن

بزر کتان بریان کرده سی درم زوفا ده درم کوفته بعسل بسرشند و لعوق سازند
لعوق طباشیر سل و قرحه ریه و سرفه حار را نافع بود صفت آن نشاسته و کتیرا از هر یک
ده درم طباشیر چهار درم مغز تخم خیار مغز جلغوزه صمغ عربی قاقله از هر یک پنجدرم
قند سفید شصت مثقال کوفته بروغن بادام و عسل بسرشند لعوق حلبه بحوحه و خشونت
و غلظ صوت را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند صفت آن
تخم کتان ده درم حلبه و مغز بادام مقشر از هر یک چهار درم کتیرا و اصل السوس صمغ جلغوزه
نشاسته و صمغ عربی از هر یک دو درم بعسل لعوق سازند لعوق بادام سرفه و خشونت
حلق و حنجره را نافع بود صفت آن صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس از هر یک
دو درم مغز تخم کدو و مغز بادام از هر یک پنجدرم قند سفید بیست درم کوفته بگلاب بسرشند
در روغن بادام چرب کنند و لعوق سازند لعوق رب السوس سعال مزمن را نافع بود
و فضول لزجه را از سینه دفع کند و نفث را اعانت نماید صفت آن رب السوس کتیرا برابر
… و مغز بادام را از بادام … کوفته بعسل صاف در روغن بادام بسرشند لعوق
ربو و سعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع بود صفت آن پیاز عنصل مشوی
سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک پنجدرم کوفته بعسل صاف بسرشند
لعوق خیار چنبر نسخه یحیی بن ماسویه درد حلق و تب و عطش و خشونت زبان را
نافع بود صفت آن عناب سیاه هند سپستان صد عدد تخم خطمی ده درم مویز منقی
بیست و پنجدرم بنفشه و اصل السوس نیم کوفته از هر یک پانزده درم کتیرا … درم
بزر قطونا هفت درم مجموع را در هفت رطل آب بجوشانند تا بثلث آید و صاف کنند
و پنجدرم مغز تخم خیار چنبر … کنند و دیگر باره صاف کنند و یک رطل … درم

فانید صاف نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود و با روغن بادام لعوق سازند لعوق خشخاش
سل و قرحه ریه و نزف دم و سرفه بلغمی را نافع بود صفت آن پوست خشخاش سفید
پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند تا برطلی آید و یک رطل قند فانید صاف نمایند و بجوشانند
تا برطلی آید بعد از آن رب السوس و مغز بادام و مغز تخم کدو از هر یک پنجدرم کوفته
بان ممزوج سازند شربتی ده درم لعوق حب القطن سینه را از اخلاط پاک سازد
صفت آن مغز تخم پنبه دانه ده درم مغز بادام شیرین ده درم باقلا پنجدرم کرسنه
فراسیون از هر یک سه درم فانید شصت درم فانید را در آب بگدازند و بقوام
آورند و ادویه را کوفته با آن بسرشند شربتی ملعقه صباح و مسا لعوق کرنب سینه را
از اخلاط غلیظ پاک سازد صفت آن آب کرنب پخته یکمن نیم با نیم من عسل بپزند
و بقوام آورند و بعد از آن مغز جلغوزه را و مغز پنبه دانه و باقلا از هر یک ده درم تخم کتان
بریان کرده و حلبه از هر یک یکدرم مغز پسته پانزده درم کوفته با آن بسرشند شربتی پنجدرم
بشیر خر لعوق جلغوزه ربو و سعال مزمن و ضیق النفس را نافع بود و سینه را از اخلاط پاک
سازد صفت آن مغز جلغوزه بیخ سوس صمغ عربی کتیرا تخم کتان بریان کرده خرمای … دانه
از هر یک سی و پنجدرم کوفته و بیخته با دو رطل عسل و دو رطل روغن گاو بسرشند شربتی
دو ملعقه لعوق سپستان چون شیر مادر در گلوی اطفال ریزند سرفه و خشونت سینه را نافع بود
صفت آن صمغ عربی کتیرا رب السوس فانیه از هر یک چهار درم مغز بهدانه یکدرم کوفته بعسل
بسرشند لعوق دیگر که ربو و ضیق النفس و سعال بلغمی را نافع بود صفت آن تخم کتان
بریان کرده و کوفته ده درم با همین قدر روغن بنفشه بادام و پنج درم عسل بسرشند لعوق
دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن بزر کتان … مغز بادام از هر یک ده درم مغز جلغوزه

پنجدرم بیخ سوس هفت درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک … درم بعسل صاف لعوق سازند
که همین منفعت دارد صفت آن مغز جلغوزه چهل درم مغز بادام چهل و پنجدرم رب السوس
بیست درم بعسل بسرشند و لعوق سازند باب چهاردهم در مطبوخات مطبوخ هلیله
اسهال صفرا کند صفت آن پوست هلیله زرد شش مثقال آلو سیاه بیست دانه
سپستان سی دانه و شاهتره و سنا از هر یک پنجدرم گل سرخ چهار درم عناب
ده عدد رازیانه تخم کاسنی تخم گشنیز از هر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس
بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند
و شیرخشت و تمر هندی از هر یک ده مثقال ترنجبین مغز خیار چنبر بروغن بادام چرب
کرده از هر یک پانزده مثقال در آن حل کرده بنوشند مطبوخ فواکه حمیات را که حاد
بود نافع است صفت آن سنا مکی هفت درم عنب الثعلب نیلوفر از هر یک
سه درم عناب سپستان و آلو سیاه از هر یک چهار درم در … رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و تمر هندی شیرخشت از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم در آن حل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون معده گرم و ضعیف را نافع بود صفت آن افتیمون پنجدرم گل سرخ شش درم
تمر هندی بیست درم ترنجبین سی درم گل و افتیمون را بجوشانند و صاف کنند
و تمر هندی را در آن حل سازند و یکدرم ایارج فیقرا ساخته فرو برند و اگر عوض آن
این مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون صفرا سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض سودا را
نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم گل سرخ چهار درم افتیمون در … بسته
و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنجدرم بسفایج اصل السوس رازیانه از هر یک
دو درم شاهتره و … سیاوشان اسطوخودوس گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر از هر یک

سه درم مویز منقی سپستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و صاف کرده
گلقند آفتابی ده درم مغز خیارشنبر روغن بادام چرب کرده ترنجبین از هر یک پانزده درم
حل کنند و بیاشامند **مطبوخ سورنجان** اوجاع مفاصل را نافع بود **صفت آن** سنا مکی
هفت درم گل سرخ پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم سورنجان رازیانه تخم کرفس پوست
بیخ رازیانه انیسون قنطوریون دقیق از هر یک دو درم بادرنجبویه گاوزبان بسفایج
از هر یک سه درم بجوشانند و صاف کرده گلقند آفتابی ده مثقال ترنجبین بیست مثقال
دران حل کرده بنوشند **طبیخی دیگر** که حیض براند **صفت آن** سیاه دانه بیست درم
سداب نیم درم رازیانه ده درم لوبیا سرخ پنج درم عسل ده درم بجوشانند و صاف
کنند و سه روز متوالی بیاشامند **طبیخی دیگر** که همین خاصیت دارد **صفت آن**
لوبیا سرخ حلبه انیسون فوه از هر یک چهار درم سداب سه درم در سه رطل آب طبخ کنند
تا بر ثلث آید صاف کنند و قدری شکر اضافه نمایند و هر صباح چهار درم بنوشند
طبیخی دیگر که همین خاصیت دارد و نیز نافع است مردان را که منی ایشان محتبس
شده باشد **صفت آن** حلبه درمنه ترکی سداب رازیانه تخم کرفس از هر یک
دو درم تخم بنج دو گلقند آفتابی ده مثقال بجوشانند و صاف سازند و سه روز متوالی بخورند
و سه روز دیگر استراحت نمایند باز سه روز دیگر بنوشند و همچنین عمل میکنند تا ادرار تمام واقع شود

باب پانزدهم در نقوعات **نقوع هلیله** صفرا دفع کند و صداع حار را نافع
بود **صفت آن** پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه سپستان عناب از هر یک سی عدد
تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم ترنجبین پانزده درم مغز خیارشنبر
ده درم شب در نیم درم آب گرم خیسانیده و صباح صاف کرده بیاشامند **نقوع فواکه**

صفرا دفع کند تشنگی بنشاند **صفت آن** آلوی سیاه آلوی بخارا عناب سپستان از هر یک سی عدد
تمر هندی ده درم زردآلوی خشک ده عدد قند سفید ده درم ترنجبین بیست درم
شب بخیسانند و صباح صاف کرده بنوشند **نقوع صبر** صداع حار را نافع بود **صفت آن**
آب کاسنی هشتاد مثقال صبر سقوطری چهار دانگ دران حل کنند و سه روز در آفتاب
میگذارند و شب در جای گرم نهند و روز سیم صاف کرده بیاشامند **نقوع دیگر**
صداع بلغمی را نافع بود **صفت آن** سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر تخم کرفس رازیانه
نانخواه زیره کرمانی از هر یک کفی در یک من آب بپزند تا بنیمه آید بپالایند و بیست درم صبر
~~سقوطری چهار دانگ دران حل کنند و سه روز در آفتاب میگذارند و شب در جای گرمی نهند~~
~~و روز سیم کرده بیاشامند~~ صداع بلغمی را نافع بود سعد سنبل افسنتین
فقاح اذخر تخم کرفس رازیانه نانخواه زیره کرمانی از هر یک کفی در یک من آب دران جوش دهند
و سه روز در آفتاب گذارند و روز چهارم صاف سازند شربتی سه درم با سه درم
روغن بید انجیر **نقوع صبر** نسخه دیگر صداع سوداوی را سود دارد **صفت آن** افسنتین ده درم
اسارون پنج درم قنطوریون مصطکی از هر یک سه درم صبر سقوطری شش درم ادویه را نیم کوفته
در سه رطل آب گرم خیسانیده و سه روز در آفتاب نهند و روز چهارم صاف کنند شربتی
چهل درم با یک درم بادام شیرین **باب شانزدهم** در ماء الاصول **ماء الاصول حار** نقرس و اوجاع
مفاصل بلغمی و سوداوی را نافع بود **صفت آن** پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کاسنی اصل السوس تخم خطمی از هر یک پنج درم انجیر زرد مویز منقی از هر یک بیست درم
در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده هر روزی درم با ده درم گلقند بنوشند
ماء الاصول بارد اوجاع مفاصل حار را نافع بود **صفت آن** عناب سپستان از هر یک سی عدد

پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم تخم کاسنی دراز مایه از هر یک پنج درم مویز
سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده هر روز سی درم با ده درم گلقند
بنوشند **ماء الاصول دیگر** لقوه و فالج و صرع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و اوجاع مفاصل
و استسقا و حصاة را نافع بود **صفت آن** پوست بیخ کبر پنج درم پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم انیسون تخم کرفس رازیانه بیخ اذخر از هر یک
چهار درم حب بلسان اسارون از هر یک دو درم سلیخه خطیانا از هر یک دو درم
عود بلسان بوزیدان برنجاسف از هر یک سه درم مویز منقی بیست درم در دو من آب
بپزند تا بنیمه آید صاف کنند شربتی سی مثقال با دو مثقال روغن بید انجیر و پنج درم روغن
بادام تلخ **ماء الاصول دیگر** سده جگر و سپرز بگشاید و بر درد معده و جگر و سپرز و استسقا را
نافع بود **صفت آن** پوست بیخ کرفس رازیانه پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر
از هر یک پنج درم سنبل مصطکی از هر یک پنج درم و نیم فوه و گل سنقی و عود بلسان از هر یک
دو درم غافث افسنتین گل سرخ شکاعی بادآورد پوست بیخ کبر از هر یک سه درم انجیر ده عدد
مویز منقی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده هر روز چهل درم
با یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین بنوشند **باب هفدهم** در نطولات
نطولی که خواب آورد و سرسام را نافع باشد **صفت آن** بنفشه تخم کاهو از هر یک پنج درم
پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه از هر یک ده درم پوست جو یک درم
در پنج من آب بپزند تا بنیمه آید و سر را به بخار آن بدارند **نطولی** که صداع بارد را نافع بود
صفت آن بابونه اکلیل الملک تمام مرزنگوش برگ بید سعتر ورق غار ساذج بجوشانند و
سر به بخاران بدارند **نطولی** که صداع حار را سود دارد **صفت آن** بابونه اکلیل الملک

برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره مرزنگوش صعتر شبت جوشانیده به بخار آن بدارند
نطولی که صداع سوداوی را نافع بود **صفت آن** بنفشه اکلیل الملک بابونه سوسن ساذج
قرنفل جوشانیده سر به بخار آن بدارند **نطولی** که گرانی گوش را که از عقب سهل پیدا شده
و سبب آن بخارات بود زایل گرداند **صفت آن** بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک ده درم
بابونه مرزنگوش اذخر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس گل سرخ از هر یک پنج درم ده درم
آب بجوشانند تا بر آید و سر و گوش به بخار آن بدارند **نطولی** که نشان ابله از اعضا
ببرد **صفت آن** گل سرخ هفت درم بنفشه نیلوفر صندل سرخ و سفید نیم کوفته
تخم کاهو تخم کاسنی از هر یک چهار درم در هفت من آب بجوشانند تا به سه من آید
صاف کرده چون از حمام بیرون آید بر عضو بریزند **نطوله** که صداع حار دگر را
نافع بود **صفت آن** بنفشه جو نیم کوفته تخم کدو کوفته تخم کتان بزرقطونا تخم خرفه
پوست خشخاش گل خشخاش لعاب تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ جوشانیده
سر را به بخاران بدارند **نطولی** اسفنج کرده و شیانه را پاره پاره کنند و بیرون آورده
دبول براند **صفت آن** بابونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی خشک از هر یک ده درم تخم
خربزه خشک پرسیاوشان تخم حلبه نیم کوفته از هر یک هفت درم تخم کتان اصل السوس
بوست بیخ رازیانه از هر یک پنج درم کاکنج و حلبه از هر یک چهار درم برگ بنفشه
از هر یک سه درم دو قدر برگ نیلوفر از هر یک دو مثقال در ده من آب بجوشانند
تا بنیمه آن وقت دران نشینند و چون بیرون آید دو سه قطره از روغن عقرب
در احلیل چکانند **نطولی** دیگر که همین منفعت دارد **صفت آن** بابونه درمنه ترکی
مرزنگوش برگ کرنب برگ ترب خطمی شبت خشک پوست خربزه اکلیل الملک

بجوشانند تا نرم شود و در آب آن نشینند و ثفل آنرا بر عانه ضماد کنند **نطولی** که ادرار طمث را
نافع بود **صفت آن** گل سرخ و برگ مورد از هر یک ده درم شب یمانی و مازو از هر یک نیم کوفته
و گلنار از هر یک پنج درم پوست گل سرخ انار نیم کوفته و جوز السرو و گزمازج از هر یک
سه درم اقاقیا ده درم مجموع را بجوشانند و در آن نشینند و قرص کهربا و رب مورد
بنوشند **نطولی** که محافظت جنین نماید و نگذارد که پیش از وقت بیرون آید
صفت آن گل سرخ هفت درم گلنار و گزمازج پنج درم برگ مورد خشک چهار درم
شب یمانی پوست انار و مازو از هر یک سه درم بجوشانند و در آب آن نشینند
نطولی که سده بینی بگشاید **صفت آن** لادن و چوب گز و سوس بجوشانند و سر را
به بخار آن بدارند **باب پنجم** در سعوطات **سعوطی** که صداع گرم و خشک را نافع بود
صفت آن آب کاهو و روغن نیلوفر از هر یک یک جزو و شیر دختران دو جزو بیکدیگر
ممزوج ساخته در بینی چکانند که درد سر و درد چشم اطفال را نافع بود **صفت آن** کندش
حضض بکی کندر از هر یک یکدرم صعتر و زعفران از هر یک نیم درم کوفته و بیخته
گلولها سازند و در وقت حاجت بشیر دختر با روغن بنفشه بادام سائیده
در بینی چکانند **سعوطی** که صداع بلغمی و ریحی و دوار را نافع باشد **صفت آن** صبر و مر
حضض کندر حبة السودا زعفران دارفلفل فلفل سفید از هر یک یکدرم کندش ده درم
مشک نیم درم کوفته و بیخته با آب مرزنگوش سرشته قرصها سازند و در وقت احتیاج
با آب مرزنگوش بسایند و در بینی چکانند **سعوطی** که سکته و لقوه را سود دارد
صفت آن زهره کلنگ با آب مرزنگوش با آب سداب با جند بیدستر با ماء العسل
در بینی چکانند **سعوطی** که فالج و لقوه را مفید بود **صفت آن** صبر شونیز بوره ارمنی

سادر و دار چینی حل کرده در بینی چکانند **سعوطی** که صداع حار و سرسام را نافع بود **صفت آن** آب مورد
و عرق بید صندل بکپیر مخلوط سازند و در بینی چکانند **سعوطی** که صداع حار را
نافع باشد **صفت آن** روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کاهو
و آب کاسنی شیر دختران ساوی بهم بیامیزند و در بینی چکانند **سعوطی** که فالج
و صداع بارد و نسیان را نافع بود **صفت آن** جوزبوا دارچینی قرنفل مرزنگوش
از هر یک یک مثقال بسباسه چهار مثقال کوفته با آب مرزنگوش در بینی چکانند **سعوطی**
که خنازیر را نافع بود **صفت آن** دار فلفل ماهیزهره سطوخ از هر یک یکدرم کلکلانج
تخم فنجنکشت از هر یک سه درم با سرکه و روغن گل در بینی چکانند **سعوطی**
که فالج و لقوه و شقیقه و جمیع امراض بارده رطبه را که در سر و چشم باشد نافع بود
صفت آن حضض و مر از هر یک ده درم کندش صعتر از هر یک پنج درم صمغ سداب زهره
کلنگ بادشیر شونیز جند بیدستر از هر یک سه درم نبات و زعفران از هر یک دو درم
صبر و فرفیون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب خالص قرصها سازند از هر یک
مقدار عدسی و در وقت حاجت یکی از آن با آب مرزنگوش و روغن بنفشه بادام
سائیده در بینی چکانند **سعوطی** که رعاف را باز دارد **صفت آن** کاغذ سوخته پوست
بیضه سوخته اقاقیا مازو و درسه که انداخته و سوخته پوست انار ترش کندر بر
و صدف سوخته شادنج مغسول کافور از هر یک قدری با آب بادروج در بینی چکانند
باب نوزدهم در قطورات قطوری که نافع است از جهت قرحه گوش و چرک که از گوش
آید بکار برند **صفت آن** انزروت صبر زبد البحر بوره ارمنی دم الاخوین کندر
مرزنگار جند بیدستر کوفته و بیخته با سرکه در گوش چکانند بعد از آنکه چند نوبت

با ماء العسل چکانیده باشند و فتیله را بعسل تر سازند و با ادویه مذکوره بگردانند و در گوش
بنهند **قطوری** که درد گوشی که از گرمی باشه ساکن گرداند **صفت آن** روغن گل
شش درم روغن بادام شیرین پنجدرم سرکه ده درم با آتش نرم بپزند چندانکه
سرکه برود و در روغن بماند نیم گرم در گوش چکانند **قطوری** که وجع گوش بارد را
نافع بود **صفت آن** افیون جند بیدستر از هر یک دو درم در دو درم مرزنجوش بپزند تا بقوام
آید یا در روغن سوسن حل کرده نیم گرم در گوش چکانند **قطوری** که طنین و گرانی
گوش را نافع بود **صفت آن** کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق سفید مر از هر یک
سه درم قسط و بوره ارمنی از هر یک دو درم و نیم کوفته و بیخته در شراب حل ساخته
بچکانند **قطوری** که کرم گوش را بکشد **صفت آن** آب برگ شفتالو و آب برگ
قونج و آب برگ ترب از هر یک پنجدرم خربق سفید و بوره ارمنی و سقمونیا و افسنتین
و زراوند از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آبها مذکوره بیامیزند و در آفتاب نهند
تا خشک شود بعد از آن بسایند و در گوش چکانند **قطوری** که در احلیل چکانند
قرحه و سوزش بول را نافع است **صفت آن** سفیداب کندر انزروت صمغ عربی
نشاسته دم الاخوین ساوی کوفته و بیخته گلولها سازند و در وقت احتیاج
یکی از آن بشیر دختران سائیده در احلیل چکانند **قطوری** که شبکور را ببرد
صفت آن آب سداب و آب گشنیز ساوی بجوشانند تا به نیمه آید و دو سه نوبت
در چشم چکانند **باب بیستم** در شیافات عین **شیاف احمر** سلاق و غلظ اجفان
در ابتدا و انتها نافع باشد **صفت آن** شادنج هندی مغسول ده درم مس سوخته پنج درم
صمغ عربی و کتیرا مرصاف از هر یک دو درم لسان مروارید ناسفته شادنج

هندی از هر یک چهار درم دم الاخوین و زعفران از هر یک یکدرم بصلایه کرده شیاف
سازند **شیاف احمر حار** سبل و ظفره و سلاق و بیاض را نافع بود **صفت آن** شادنج
مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته از هر یک دو درم
افیون سقوطری از هر یک یکدرم زنگار دو درم و نیم زعفران و مر از هر یک دانگ
و نیم کوفته و بحریر بیخته شیاف سازند **شیاف اخضر** جرب و سبل و بیاض را نافع بود
صفت آن زنگار سه درم قلقطار نقره اشق صمغ عربی سفیداب ارزیر از هر یک
دو درم صمغ عربی و اشق را در آب حل کنند و ادویه دیگر را کوفته بحریر بیخته بدان
سرشته و شیاف سازند **شیاف دینارج** کمنه و جرب و سبل و سلاق و شعیره را نافع بود
صفت آن زنگار شش درم صمغ عربی سفیداب ارزیر از هر یک دو درم
صمغ عربی و اشق از هر یک چهار درم قلیمیا طلا و افیون از هر یک دو درم
بارزد یکدرم کوفته و بیخته با آب سداب شیاف سازند **شیاف طرخماتیقون** کمنه و جرب
و سلاق و استرخاء جفن و ریح سبل را سود دارد **صفت آن** شادنج مغسول
دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار و قلقطار سوخته از هر یک پنجدرم مس سوخته
چهار درم افیون و زعفران از هر یک یکدرم با آب بازیانه شیاف سازند
شیاف ابیض افیونی رمد گرم را نافع بود و درد صعب را بنشاند و تخدیر کند
صفت آن سفیداب ارزیز هشت درم افیون انزروت مربی بشیر خر
و کتیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم و نیم درم با آب باران شیاف سازند
شیاف ابیض انزروتی ابتداء رمد را نافع است **صفت آن** سفیداب ارزیز هشت درم افیون
و انزروت مربی بشیر و کتیرا از هر یک چهار درم سفیده تخم مرغ شیاف سازند

شیاف ابار قرحه و بثره را نافع بود و گوشت بر دیاند **صفت آن** اشق و انزروت
از هر یک پنجدرم کندر ده درم زعفران دو درم بلعاب حلبه شیاف سازند **شیاف کندر**
قرحه و سوسرج را نافع بود و حرارة بنشاند و حمرا پس ارد **صفت آن** کندر سوخته
سرمه صفهانی توتیا کرمانی مس سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک شش درم
افیون نیم درم اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز از هر یک شش درم کندر
چهار درم با آب باران شیاف سازند **شیاف ابار** رمد را در روز بصلاح آورد
صفت آن شیاف مامیثا و انزروت مربی از هر یک هشت درم زعفران دو درم
افیون نیم درم کرابکدرم کوفته و بیخته با آب باران شیاف سازند و سفیده تخم مرغ
در چشم کشند **شیاف گل سرخ** نسخه بخارکی یار رمد را نافع باشد و صدة آن کمتر از صدة
ابیض است و بهترین اکثرین ساعات در دست **صفت آن** گل سرخ چهار مثقال
بر سر ستور شعار رف شیاف سازند **شیاف دردها** صعوبة درد چشم را در حال بنشاند
صفت آن ورق گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم
سنبل الطیب دو درم صمغ عربی با آب باران شیاف سازند **شیاف ورد** قرحه و بثره
و سوسرج و سو و عسه و ذکمه المده در دیده کهنه را نافع بود **صفت آن** برگ گل تازه
هفتاد و دو مثقال اقلیمیا نقره محرق مغسول و صمغ عربی از هر یک بیست و چهار مثقال
زعفران شش مثقال افیون و سرمه از هر یک سه مثقال زنگار توبال مس
و سنبل هندی از هر یک دو مثقال مرصافی چهار مثقال با آب باران شیاف سازند
شیاف قیصر ظفره و لحم زاید را نافع بود **صفت آن** شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی
و مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته و زنگار از هر یک دو درم با آب باران
شیاف

شیاف سازند **شیاف طلوقی** بادها پراکنده و اماس ملتحمه بنشاند **صفت آن** مس سوخته سه درم
اقاقیا دو درم کثیرا و صمغ عربی و سنبل و زعفران از هر یک یکدرم با آب باران شیاف سازند
شیاف اسود نافع است بادها که در چشم و جفن باشد کشیدن و طلا کردن **صفت آن** مس سوخته
افیون از هر یک یکدرم اقاقیا پنجدرم با آب باران شیاف سازند **شیاف اسود** بنسخه دیگر رمد و درد
عین و دمعه و سبل را که با حرارة بوده نافع باشد **صفت آن** اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز
صمغ عربی افیون از هر یک چهار درم مس سوخته سنبل الطیب شسته یکدرم و نیم اقاقیا
سه مثقال و چهار درم با عنب الثعلب شیاف سازند **شیاف زرد** جرب و ظفره و انتشار
و ابتدا آب را نافع بود **صفت آن** اقلیمیا نقره و طلا مروارید ناسفته از هر یک دو درم
کافور و مشک از هر یک دانگی صلایه کرده با آب باران شیاف سازند **شیاف اصفر**
ابتدا نزول ماء و تاریکی چشم را نافع باشد **صفت آن** انزروت مربی و شیاف مامیثا
از هر یک هشت درم بوره ارمنی فلفل ابیض از هر یک چهار درم زعفران یکدرم و نیم
شیاف سازند چنانچه رسم است **شیاف اصفر بنوعی دیگر** پوست هلیله زرد توتیا هندی از هر یک
پنجدرم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران یکدرم با آب رازیانه شیاف
سازند **صفت آن** **شیاف سماق** جرب و خارش و سوزش و حبوز را نافع بود **صفت آن** سماق
سی مثقال با آب باران بر زند و بپالایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و یکبار دیگر نیز همچنین
کرده و ده درم سفیداب ارزیز بدان بسرشند و شیاف سازند و بعضی سماق را
بجوشانند تا غلیظ شود و گرد سماق بدان سرشته شیاف ملیا زنند **شیاف دینارجونا**
رمد سوداوی را نافع بود **صفت آن** سفیداب ارزیز اقلیمیا از هر یک دو درم افیون
و نشاسته از هر یک یکدرم و نیم شیاف سازند **شیاف دینارجون بنوعی دیگر** سنبل

و ظفره و جرب را نافع بود و چشم را جلا دهد **صفت آن** اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز از هر یک
چهار درم زرنیخ سرخ نبات اقاقیا از هر یک نیم درم افیون هفت درم زعفران نشاسته
روی سوخته از هر یک دو درم کوفته و بیخته شیاف سازند **شیاف اصطفیقان** استرخاء جفن
و تاریکی بصر و ابتداء نزول را نافع بود **صفت آن** اقلیمیا طلا و فلفل سیاه افیون از هر
چهار درم صمغ عربی و شیاف مامیثا از هر یک هشت درم انزروت و نیک هندی
و زرنیخ زرد از هر یک یکدرم بوره ارمنی دوازده درم با آب رازیانه شیاف سازند
شیاف زنگار جرب و باد و سبل را نافع بود **صفت آن** صمغ عربی سفیداب ارزیز زنگار
مساوی با آب سداب شیاف سازند **شیاف غرب** صبر کندر دم الاخوین سرمه صفهانی
از هر یک یکدرم زنگار دانگی و نیم بگلاب شیاف سازند و سوراخ غرب را از چرک
پاک کرده در انجا چکانند **شیاف ظفره** ظفره را نافع باشد **صفت آن** روی سوخته پنج درم
زنگار دو درم نوشادر فلفل بوره ارمنی از هر یک یکدرم زرنیخ نیم درم سپس که بسرشند
و مکیه بگذارند پس شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف سر** طرفه را نافع باشد **صفت آن**
کندر مر زعفران از هر یک یکدرم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف سازند و با آب شیر تازه
در چشم چکانند **شیاف مرارات** انتشار و ابتدا نزول را نافع **صفت آن** زهره کلنگ زهره
شبوط زهره بز کوهی زهره باز زهره عقاب زهره کبک مجموع را خشک کرده
ده درم شحم حنظل سکبینج فرفیون از هر یک یکدرم با آب رازیانه شیاف سازند
شیاف مرارات بنسخه دیگر ضعف بصر و ابتدا آب را نافع بود **صفت آن**
زهره باشق زهره عقاب و خرس و روباه و شبوط خشک کرده مساوی با آب رازیانه
شیاف سازند **شیاف** که قایم مقام مرارات است **صفت آن** زهره بز کوهی
در ظرف

در ظرف مسین خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون
و نوشادر از هر یک یکدرم با آب سداب با آب رازیانه شیاف سازند **شیاف [illegible]**
حکه و جرب و سلاق و ظلمة عین و دمعه و سبل و ظفره و خشونت جفن را نافع باشد
صفت آن توتیا مغسول شش درم مامیران چینی و شیاف مامیثا از هر یک پنجدرم
دار فلفل زنجبیل زبد البحر حضض هندی پوست هلیله زرد ساذج هندی از هر یک
سه درم زعفران دو درم کثیرا و صمغ عربی از هر یک دو مثقال با آب عوزه بپرورده
شیاف سازند **شیاف حلتیت** خیالات و ابتدا نزول آب را نافع بود **صفت آن**
حلتیت و ورق سفید از هر یک ده درم سکبینج سه درم بعسل بسرشند شیاف سازند
باب بیست و یکم در اکحال **کحل الجواهر** بصر را قوت دهد و تیز گرداند **صفت آن**
سرمه صفهانی هفت درم مارقشیثا پنجدرم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید
ناسفته سه درم زعفران نیم درم ساذج هندی دو درم صلایه کرده در چشم کشند
کحل الجواهر نسخه دیگر سرمه صفهانی توتیا هندی از هر یک ده درم مارقشیثا
مرجان سرخ و بسد و زنگار عقیق سرخ طلا و نقره مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیا
طلا اقلیمیا نقره روی سوخته از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج
هندی از هر یک شش درم یاقوت سرخ لاجورد شسته زعفران توبال مس سوخته از هر یک
دو درم صلایه کرده استعمال نمایند **کحل زعفران** حکه جفن و تاریکی چشم و دمعه و سبل را نافع بود
صفت آن زعفران و سنبل از هر یک دو درم فلفل یکدرم فلفل سفید و کافور از هر یک
دو درم فلفل یکدرم فلفل سفید و کافور از هر یک دانگی و نیم نوشادر نیم درم مازو سه درم
کوفته و بیخته در چشم کشند **کحل دیگر** توتیا مغسول ده درم سنبل هلیله زرد صبر از هر یک

چهار درم فلفل نیم درم دار فلفل یکدرم کوفته و بیخته استعمال نمایند کحل روشنائی ضعف بصر
عشا را نافع بود صفت آن مس سوخته شادنج مغسول از هر یک یکدرم دار فلفل
شحم حنظل زعفران از هر یک نیم درم زنگار بوره ارمنی صبر سقوطری از هر یک یکدرم
اقلیمیا دو درم کوفته و بیخته در چشم کشند کحل عزیزی بصر را تیز گرداند تاریکی چشم
ببرد و دمعه و سبل را نافع بود صفت آن سرمه صفهانی سوخته پنجدرم اقلیمیا طلا
و نقره شادنج عدسی مغسول توتیا هندی مس سوخته از هر یک دو درم کوفت
هلیله زرد ساذج هندی فلفل دار فلفل نوشادر صبر سقوطری حضض مکی زعفران
سرطان بحری از هر یک یکدرم زنجبیل نیم درم کافور نیم دانگ مشک سه حبه قرنفل
دو دانگ صلایه کرده در چشم کشند کحل مازد بصر را تیز گرداند و قوه دهد و دمعه بنشاند و حکه
جرب را نافع بود صفت آن شادنج عدسی ساذج هندی از هر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین
از هر یک نیم درم روی سوخته دمازد از هر یک یکدرم قاقله و سک از هر یک دانگ کافور
یکطسوج کوفته و بیخته اکتحال نمایند کحل نفشج تاریکی چشم و دمعه و جرب و حکه را
سود دارد صفت آن شادنج مغسول دو درم دم الاخوین دانگ نیم کافور دانگ کوفته
و بیخته استعمال نمایند باسلیقون کبیر تاریکی چشم و نزول و دمعه و جرب و سبل و ظفره
و شرناق را نافع بود صفت آن زنجبیل اقلیمیا نقره از هر یک ده درم نمک اندرانی
ساذج هندی سفیداب ارزیز بلیله دار فلفل سنبل الطیب سرمه صفهانی از هر یک
دو درم نمک هندی قرنفل سه از هر یک یکدرم صبر سقوطری عصاره مامیثا مس سوخته
از هر یک یکدرم نوشادر مامیران زردچوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم
کوفته و بیخته استعمال نمایند باسلیقون صغیر منافع آن قریب بمنافع کبیر است صفت آن

اقلیمیا

اقلیمیا نقره پنجدرم روی سوخته دو درم و نیم سفیداب ارزیز نمک اندرانی نوشادر چوبه فلفل
دار فلفل از هر یک نیم درم کوفته و بیخته در چشم کشند اغبر اولی جرب و سبل
و شرناق و ضعف باصره را نافع بود صفت آن توتیا کرمانی سه درم سنج محرق مغسول
از هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات سه درم صلایه کرده استعمال
نمایند اکسیرین قرحه و سرج را نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز هشت درم
اقلیمیا نقره و صمغ عربی از هر یک چهار درم سرب سوخته یکدرم نشاسته و افیون
از هر یک دو درم کوفته و بیخته در چشم کشند باب بیست و دوم در برودات برود
حصرم جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد صفت آن
توتیا کرمانی مغسول ده درم پوست هلیله زرد و زنجبیل زردچوبه از هر یک پنجدرم
دار فلفل مامیران از هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته و بیخته شب روز
در آب غوره بپروردند و سه درم نمک هندی در سایه خشک کنند دیگر باره
کوفته و بیخته استعمال نمایند برود بنفشه جرب را نافع است صفت آن بنفشه کثیرا خشک
بریان کرده و صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم نشاسته سه درم کوفته و بیخته
بنجوبت در سرکه پرورده خشک نموده و دیگر باره سائیده و بحریر بیخته
استعمال نمایند برود ری قرحه و سرج را نافع بود صفت آن سفیداب
ارزیز پانزده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج مغسول
روی سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
برود وجه استخوان هلیله کابلی سوخته سه درم نمک اندرانی دمازد از هر
یکدرم و نیم کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند برود پارسی قوه بصره را بیفزاید

و دمعه حفظ چشم کند صفت آن توتیا مارقشیشا اقلیمیا نقره از هر یک یکدرم سنبل فج
زعفران از هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک دانگ صلایه کرده
در چشم کشند و سوزش را باز دارد صفت آن شادنج ده درم روی سوخته پنجدرم
مروارید ناسفته یکمثقال و دو دانگ نبات یکدرم صلایه کرده استعمال نمایند برود
دمعه و بیاض را نافع بود صفت آن سرمه توتیا مغسول از هر یک دوازده درم
مروارید ناسفته ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم مارقشیشا هشت درم
مشک و کافور از هر یک دانگ صلایه کرده در چشم کشند باب بیست و سیم در ذرورات
ذرور ملکایا درد و ابتدای رمد را نافع بود صفت آن انزروت پرورده بشیر خر
نشاسته صمغ عربی نبات سادی کوفته استعمال نمایند ذرور صغیر کهنه و درد چشم که سبب
رطوبت باشد نافع بود صفت آن انزروت مربی پنجدرم شیاف مامیثا دو درم
صبر زعفران تخم گل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ کوفته و بحریر در چشم
کشند ذرور صغیر نوعی دیگر انزروت مربی ده درم صبر زعفران حضض از هر یک
دو درم مرصاف یکدرم کوفته و بحریر بیخته ذرور سازند ذرور صندل سرخی و تیره در چشم
رطوبه را نافع بود صفت آن سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیا نقره دو درم
و دو دانگ افیون دو دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته
دو دانگ و دو حبه شادنج مغسول چهار دانگ کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند
ذرور وردی ابیض ابتدای رمد را نافع است صفت آن اقلیمیا نقره سفیداب
صبر سقوطری از هر یک دو درم کثیرا هشت درم صمغ عربی چهل درم گل سفید شش درم
نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته و بحریر بیخته و با آب رازیانه پرورده ذرور

ذرور سازند ذرور زرد جرب و سبل و دمعه را سود دارد صفت آن مامیران چینی یکدرم توتیا
کرمانی پرورده و سنج سوخته پرورده و توبال مس مغسول و سرمه صفهانی پرورده
از هر یک ده درم کوفته و بحریر بیخته در چشم کشند ذرور انزروت قرحه را پاک سازد
صفت آن نشاسته سه درم انزروت مربی و اسفیداج رصاص از هر یک
دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور سبل بیاض را نافع بود و چون در قرحه نشو
باشد صفت آن سرگین خطاف و قرقها انزروت زنگار هندی و اقلیمیا کوفته
و بحریر بیخته بعسل مصفی سرشته استعمال نمایند ذرور ظفره شیاف مامیثا ساذج
هندی حماما از هر یک دانگ و نیم سرمه فلفل زنگار از هر یک دو درم کوفته و بیخته
ذرور سازند صفت آن دار فلفل دو دانگ هلیله زرد حضض مر از هر یک دو درم
زنجبیل یکدرم مامیران دو دانگ صبر دانگ و نیم کوفته و بیخته استعمال نمایند ذرور سبل
توتیا مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم زنجبیل حضض نیم درم سقوطری
دار فلفل پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم انزروت مربی چهار مثقال صمغ عربی
یکمثقال کوفته و بحریر بیخته استعمال ذرور سازند ذرور ناخنه ساذج هندی شش درم
مس سوخته سرمه صفهانی توبال مس سوخته از هر یک سه درم شادنج مغسول
مرصاف از هر یک یکدرم صدف سوخته مامیران چینی از هر یک دو درم صلایه کرده
استعمال نمایند ذرور کافوری رمد و حرارت چشم را نافع بود صفت آن صدف سوخته و مروارید
ناسفته از هر یک دو درم نشاسته یکدرم کافور دانگ صلایه کرده ذرور سازند ذرور کافوری
گوشت برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد و درمان را نافع بود صفت آن
انزروت مرکند دم الاخوین ساذج کوفته و بیخته استعمال نمایند ذروری

که گوشت فاسد را بخورد و بر جراحت بنهد و تخت کند و در اول بر جراحت بپاشد دری
بر چنه و گوشت برویاند صفت آن انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم
سرد اسنک مرکنند از هر یکی یکدرم و نیم از هر یکی یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف مامیثا
از هر یکی یکدرم صبر سقوطری زراوند مدحرج از هر یکی دو درم کوفته و بیخته استعمال نماید
ذروری که سوختگی آتش و آب گرم و مانند آن را نافع بود صفت آن سرد کنند و ابک
و حنا از هر یکی قدری بکوبند و جای سوخته را بروغن گل چرب کنند و این ذرور را
افشانند در سه روز خوش بود والله اعلم باب بیست و چهارم در سنونات سنون [illegible] که ضعف
اسنان را نافع بود صفت آن سورنجان قرنفل سعد کمازج پوست هلیله زرد صندل
سفید گل سرخ سادی کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که نافع است از جهة
درد دندان که سبب آن ورم باشد صفت آن تخم کشنیز خشک و تخم خرفه و سماق و عدس
مقشر صندل سفید عاقرقرحا کافور سادی کوفته و بیخته بر لثه و دندان افشانند
بعد از آنکه گلاب و سرکه را یکساعت در دهن نگاه دارند سنونی که بیخ دندان سخت کند
و خون باز دارد صفت آن شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی سوخته پوست هلیله زرد
گل سرخ از هر یکی درم گلنار یکدرم کوفته و بیخته بر لثه افشانند و دندان سنونی
که دندان را محکم کند و خون رفتن باز دارد و بوی دهن خوش سازد صفت آن هلیله بلیله املج
سقی گل سرخ اقاقیا شب فرط طباشیر عاقرقرحا سادی کوفته و بیخته سنون
سازند سنونی که ناصور بن دندان را بصلاح آورد صفت آن بیخ سوسن
عاقرقرحا از هر یکی یکدرم شب یمانی گلنار مازو سماق از هر یکی دو درم کوفته و بیخته
استعمال نماید سنونی که زردی و سیاهی از دندان ببرد و بوی دهن خوش کند صفت آن

کمازج

کمازج زنجبیل دار فلفل قاقله از هر یکی دو درم نمک بریان کرده درم جو سوخته [illegible] درم
کوفته و بیخته سنون سازند سنون الملوک درد دندان را نافع بود و بوی دهن خوش کند
صفت آن سر ابهل جوز بوا [illegible] عاقرقرحا سادی کوفته و بیخته سنون سازند
سنونی که خون رفتن از لثه باز دارد و بوی دهن خوش کند صفت آن شب یمانی
[illegible] درم [illegible] ده درم کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که نافع است از جهة
درد دندان که سبب آن رطوبت باشد صفت آن فلفل دو درم و نیم بوره ارمنی یکدرم
و نیم کوفته عاقرقرحا زنجبیل سورنج از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته استعمال نماید سنونی
که قلاع را نافع بوده بوی دهن خوش کند و بیخ دندان را محکم سازد صفت آن شیاف مامیثا
طباشیر تخم گل لسان الحمل پوست هلیله زرد گلنار برگ زیتون کمازج
شب یمانی کوفته و بیخته استعمال نماید سنونی که خون رفتن از بیخ دندان باز دارد
صفت آن کات هندی فوفل گلنار گل سرخ سماق دم الاخوین سادی کوفته
و بیخته استعمال نماید و بباشند که خون رفتن از بیخ دندان باز دارد و صباح با آب
گلاب مضمضه کنند سفوف سورنجان اکله دلثه را نافع بود صفت آن پوست انار ترش
و شیرین از هر یکی سی درم مازو و گلنار و شب یمانی و نوشادر از هر یکی ده درم
کوفته و بیخته [illegible] گلولها سازند و در خشک کنند و در وقت احتیاج [illegible] پاره
بکوبند و استعمال کنند سفوف سورنجان بنسخه دیگر اشرفا، و درم [illegible] را نافع بود و دندانها
از چرک پاک سازد صفت آن پوست انار دو درم گلنار زرد چوبه سماق شب یمانی
مازو از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته سنون سازند باب بیست و پنجم در غرغرات غرغره از جهة
ثقل لسان که سبب آن بلغم باشد صفت آن نوشادر سه درم زنجبیل نمک هندی شونیز

عاقرقرحا مویزج صعتر ایارهٔ فیقرا ایرسا از هر یک هفت درم بورهٔ ارمنی پنج از هر یک
زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته و بسکنجبین غرغره کنند
غرغره که قروح حلق را نافع بود صفت آن زاج سفید و سیاه و کاغذ سوخته و مازو و
سبز و کندر و حنا و زعفران از هر یک یک مثقال سوخته نوشادر از هر یک
نیم مثقال کوفته و بیخته بسرکه غرغره کنند غرغره دیگر که همین منفعت دارد
صفت آن کندر یکدرم مازو سوخته یکدرم زنگار نیم درم کاغذ سوخته یک ورق
زعفران دانگی کوفته و بیخته در سرکه و عسل حل کرده نیم گرم غرغره کنند غرغره
که فالج و لقوه و صرع را نافع بود و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه پاک سازد صفت آن
ایارهٔ فیقرا و ج خردل مویزج عاقرقرحا زنجبیل فودنج صعتر اصل السوس بیخ کبر
بعسل غرغره کنند غرغره که سکته و فالج و ثقل لسان را نافع بود صفت آن
مویزج و خردل و زنجبیل عاقرقرحا فلفل دار فلفل و بورهٔ ارمنی ایرسا از هر یک
مساوی کوفته و بیخته بسکنجبین غرغره کنند غرغره که قلاع و ذبحه و آثر خناق را
نافع بود صفت آن سماق برگ مورد و گل سرخ زیتون جوشانیده صاف کرده
بارب توت غرغره کنند غرغره که سقوط لهاة را که سبب آن رطوبت باشد صفت آن
گلنار شش درم شب یمانی دو مثقال تخم آجاج الرمان تخم گل از هر یک یکدرم و نیم
کوفته و بیخته برب توت غرغره کنند غرغره که قلاع سوداوی را نافع باشد
صفت آن سماق گل سرخ کشنیز گلنار برگ مورد خرنوب [illegible] غرغره کنند
غرغره که نافع است از جهت نزله و سرفه که سبب آن نزله باشد صفت آن
گل سرخ گلنار خرنوب جوشانیده صاف سازند و پس از خواب غرغره کنند باب

باب بیست و ششم در ضمادات ضماد التهاب صلابه طحال را نافع بود صفت آن
سفرجل دو درم اشق یکدرم آرد باقلا کرسنه نخود اکلیل الملک تخم کتان حلبه بابونه ترمس سنبل
از هر یک نیم درم انجیر نارسیده [illegible] چهار درم کوفته بر روغن سداب یا روغن بابونه ضماد سازند
ضماد حمی البلغم ورم حار جگر را نافع بود صفت آن بنفشه [illegible] حی العالم گل سرخ
صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته باب
کشنیز تازه ضماد سازند ضمادی دیگر که همین منفعت دارد صفت آن جو در سرکه خوب بپزند
تا مهرا شود پنج درم طباشیر سفید شیاف مامیثا از هر یک یکدرم کافور دانگی کوفته و بیخته در لعاب
کتان مالند و بر موضع جگر اندازند ضمادی که شکم را بندد و اسهال صفراوی را نافع بود
صفت آن اقاقیا مرا مکی کندر سعد اذخر سنبل مصطکی از هر یک پنج درم کشک ده درم
کوفته و بیخته بآب ضماد کنند ضمادی که معده را گرم کند و قوه دهد صفت آن سعد
مصطکی سنبل قسط از هر یک پنج درم اذخر ابله قرنفل دارچینی قصب الذریره از هر یک ده درم
کوفته و بیخته با آب به ضماد نمایند ضمادی که ورم کهنه معده را تحلیل دهد صفت آن مقل
حب البان تخم کرنب از هر یک ده درم سنبل الطیب اشق مصطکی از هر یک پنج درم موم
شش درم روغن ناردین پانزده درم صمغها را در شراب حل سازند و باقی ادویه را
کوفته و بیخته ضماد نمایند و با موم روغن ضماد نمایند ضماد الصندلین معده و جگر گرم را
نافع بود صفت آن صندل سرخ و سفید و گل سرخ و شیاف مامیثا و کافور کوفته
و بیخته بآب عنب الثعلب و قدری سرکه ضماد سازند ضمادی که استسقاء زقی
و استسقائی را نافع که با آن حرارت باشد نافع بود صفت آن آرد جو سعد لک سوخته
کهنه بورهٔ ارمنی مساوی کوفته و بیخته بسرکه ضماد کنند ضمادی که نفخ طحال را

سود دارد و صلابه را نرم کند صفت آن سداب ده درم بوره ارمنی و فودنج از هر یک ۳ درم اشق
هفت درم کوفته با سرکه کهنه ضماد کنند ضماد الاشق صلابه طحال را نافع بود صفت آن اشق
مقل بوره ارمنی نمک هندی از هر یک چهار درم اشنه و کزمازج از هر یک شش درم
سداب هشت درم کوکرد ده درم انجیر ده عدد انجیر را در سرکه بزنند و اشق و مقل را در آن
بگذارند و با دیگر ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و ضماد سازند ضمادی که وجع رحم و بواسیر را
تسکین دهد صفت آن زعفران افیون ... از هر یک پنج درم تخم مرغ نیم پخته
یک بیضه روغن استخوان زرد الو ضماد کنند ضمادی که فتق را نافع بود صفت آن
جوز سرو و صبر و ورق سداب و زرد بابونه مساوی کوفته و بیخته بروغن قسط
ضماد سازند ضمادی که نقرس بارد را نافع بود و بقایا اورام بارده را تحلیل دهد
صفت آن مقل و کندر و حلبه و تخم کتان اشق کوفته بشراب ضماد کنند ضمادی که پیکان
از بدن بیرون آورد صفت آن اشق پیاز نرگس بیخ نی کوفته بعسل ضماد سازند
ضماد الاطلیطون (?) برودت معده و کبد و طحال را نافع بود صفت آن ... سنبل سلیخه
صبر از هر یک ۳ درم عود بلسان زعفران از هر یک دو درم موم سفید هشت درم
موم را در روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن زنبق بگدازند و با دیگر ادویه کوفته و بیخته
بآن تر سازند و ضماد نمایند ضماد قیطاریون (?) لقوه و فالج و صداع و درد شقیقه و درد دندان را
نافع بود و نزلات را از چشم منع کند و چون بر صدغین ضماد سازند و چون بر مثانه
ضماد کنند بول براند و چون بر گزندگی عقرب مالند درد ساکن نماید و چون بر شکم ضماد
سازند اورام اعضا باطنه را نافع بود صفت آن عاقر العالم (?) ده درم موم سفید ده درم را
... سه درم روغن زیتون چهل درم موم و ... را در روغن زیتون بگدازند و ...

اوّ

کوفته و بیخته اضافه نمایند و ضماد سازند ضمادی که اگر بر معده نهند قی آورد و اگر بر ناف ضماد کنند
شکم براند و اگر بر عانه ضماد نمایند حیض بگشاید صفت آن برگ کابلی عصاره قثاء الحمار
از هر یک ۳ مثقال خربق سفید و مرکوهک (?) از هر یک چهار درم پیه بز پنج درم روغن زیتون
ده مثقال موم پنج درم موم و پیه را در روغن زیتون بگدازند و با دیگر ادویه کوفته و بیخته
بآن ضم کنند و بر روی کاغذ پاره ضماد کنند ضمادی که چون بر لته کنند
و بر فم معده نهند اسهال سودا کند و چون بر زیر بغل اندازند اسهال صفرا کند
و چون بر ما بین الورکین ضماد سازند بلغم را براند و این ضماد از اسرار اطبا است
اطفال و پیران کسانی که طاقت اسهال بدوا مسهل نباشد بدین معالجه کنند
صفت آن ترمس مقشر یک کف بکوبند و در دیگ کنند و آنمقدار شیر تازه
که از آن بپوشاند بر ترمس ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند و چون خواهند
که قطع اسهال کند بردارند و موضع را بگلاب بشویند ضمادی که عرق النسا و وجع
الورک را نافع بود صفت آن پوست بیخ کبر فودنج کوهی عاقرقرحا از هر یک دو درم
عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هر یک یک درم کوفته و بیخته بشراب عسل ضماد کنند
ضمادی که همین منفعت دارد صفت آن نطرون عاقرقرحا از هر یک دو درم
قسط و تخم تره ... از هر یک یک درم زفت پنج درم زفت را در روغن زیتون
بگدازند و در موم و نمک بآن بیامیزند و ضماد کنند ضمادی که استسقاء طبلی را
نافع بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنگوش شبت و فودنج از هر یک ده درم
زیره کرمانی ۳ درم کوفته و بیخته بآب سداب ضماد کنند ضمادی که قروح مقعد را
سود دارد صفت آن افیون زعفران از هر یک یک دانگ مرده سنگ یک مثقال سفیده

ارز بریزیم درم روغن گل پنجدرم ضماد سازند ضمادی که صداع را نافع بود صفت آن
بابونه الکلیل الملک در منه ترکی شبت ورق الخار مرزنگوش ساده ی بر روغن خیری ضماد
کنند ضمادی که اسهال صرار را نافع بود صفت آن برگ مورد گل سرخ گلنار
مازو صندل آمله لادن سماق اقاقیا حضض ساده ی کوفته و بیخته با آب مورد
بر شکم ضماد سازند ضمادی که نگذارد پستان بزرگ شود صفت آن دو ده سوخته
ارد جو ساده ی بسرکه بسرشند و در هر ماهی سه روز متوالی ضماد سازند ضمادی
که اماس چشم بنشاند و درد ساکن کند صفت آن ارده جو ده درم باقلا پنجدرم اقاقیا
یکدرم سفیداب تخم مرغ بکبیضه با گشنیز تر و آب کاسنی ضماد سازند ضمادی که ابجه
اخلاط عقد ورا رخ حاده نافع است صفت آن آرد جو ده درم سبوس گندم بنفشه
از هر یک پنجدرم خطمی سه درم با آب برگ بید و روغن گل و سرکه ضماد سازند ضمادی که اسهال را
بسبب ضعف قوه ماسکه و برد معده و جگر باشد بود صفت آن سنبل قصب الذریره افسنتین قشور
کندر مصطکی لادن برگ مورد ورق گل سرخ صندل از هر یک ده درم پوست انار ترش
والمه از هر یک پانزده درم کوفته و بیخته بشراب کهنه ضماد سازند ضمادی که صلابت طحال را سود دارد
صفت آن آرد جو نیک کوفته کهنه گل ارمنی سرگین گاو خشک از هر یک دو درم
سعد بوره ارمنی زیره کرمانی سس سوخته شحم حنظل صبر سقوطری قنا الحمار از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته بسرکه ضماد کنند ضمادی که از افراط رطوبت را نافع بود صفت آن عدس
مقشر پوست انار ترش مازو برگ مورد ساده ی کوفته و بیخته بسرکه بسرشند
و بر پشت و شکم و عانه ضماد کنند ضمادی که نگذارد که ناف بیرون آید صفت آن جادر
شب یمانی سه درم مازو سه عدد کوفته و بیخته شش درم بسرکه ضماد کنند و بر خلاصه محکم ببندد

که نوتی

که نقرس مرکب را نافع بود صفت آن مفاتیح خطمی تخم مرو آرد جو سورنجان ساده ی بر روغن گل و زرده
تخم مرغ ضماد کنند ضمادی که جمیع انواع مفاصل را نافع بود صفت آن بابونه خطمی واکلیل الملک
از هر یک بیست درم ضماد سازند چنانچه رسم است ضمادی که جمیع اورام حاره را در ابتدا نافع بود
و اماده را دفع کند صفت آن شیاف مامیثا اقاقیا فوفل صندل سرخ آب عنب الثعلب ضماد کنند
ضمادی که دو صیرو در تقعد در زحیر را نافع بود صفت آن مغز ساق گاو ده درم اقاقیا
دم الاخوین کندر مر از هر یک نیم درم مرداسنگ سفیداب ارزیز از هر یک یکدرم نیم مقل
یکدرم افیون دانگ روغن گل بیست درم لطریق معهود ضماد سازند ضمادی که محرور
بر سر آید صفت آن روغن مغز استخوان زردالو ده درم کوکنار پوست تر نیم مثقال
برگ شفتالو خشک و موم سفید از هر یک سه درم مقل کیثقال مرداسنگ دو درم
ضماد سازند باب پنجم و نهم در طلیه طلای ارجاس شعیره و بر ده را نافع بود صفت آن
کندر مر از هر یک یکدرم لادن شب یمانی بوره ارمنی از هر یک دانگ و نیم موم سفید نیم درم
بر روغن زیتون طلا کنند طلائی که صداع حار را نافع بود صفت آن صندل سرخ
و سفید تخم کاهو از هر یک سه درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
یکدرم افیون شیاف مامیثا از هر یک دو درم لعاب اسپغول یکمثقال با آب برگ کاهو سرشته
بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلائی که موی را از ریختن نگاه دارد صفت آن
پرسیاوشان لادن افسنتین حب النار ساده ی کوفته در روغن مورد بپزند
و طلا سازند طلائی که حکه و جرب پایان را نافع بود صفت آن مغز استخوان
زردالو تخم ریحان از هر یک بیست درم نمک طبرزد زیبق مقتول از هر یک دو درم
مجموع را در صد درم ماست ممزوج ساخته در حمام طلا کنند و بعد از یک ساعت

بسپوس دارد گندم نشویند طلائی که از جهت جرب طرب بطیر مدارد صفت آن گوگرد
حنا از هر یکی یکمثقال پوست هلیله زرد زیبق مقتول شیطرج هندی از هر یکی
نیم مثقال فلفل دارا کرد روغن دنبه پنج مثقال بطریق معهود با هم ممزوج سازند
در شب بالند و صباح در حمام بسبوس و سرکه و آب گرم نشویند طلائی که قوبا را
نافع بود صفت آن گوگرد ده درم سفیداب هشت درم مویزج یکدرم کوفته و بیخته
بسرکه طلا کنند طلائی که قلع ثالیل کند صفت آن مازو شب یمانی
تخم جرجیر کوفته بزهره گاو سرشته و چند نوبت طلا کنند طلائی که سوختگی
آتش را نافع بود صفت آن عدس مقشر گل سرخ بسرند با مرهم اسفیداب
دارد جو و روغن گل در آن ممزوج ساخته طلا کنند داء الثعلب نافع طلائی
که توبال داماکس نرم که بعد از امراض مزمنه در پاد پشت چشم و روی پدید شود
زایل گرداند صفت آن صبر اقاقیا سعد مامیثا زعفران حضض گل ارمنی بسرکه
و آب عنب الثعلب را طلا کنند طلای سوم نیلوفر تخم کاهو از هر یک سه درم گل خشخاش
و شیاف مامیثا از هر یک ده درم صندل سرخ و سفید از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته
با آب کاهو بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلائی که اسهال و قی باز دارد صفت آن
گل سرخ پنج درم اقاقیا گلنار مازو شب یمانی جوز سرو صندل سرخ و سفید
عدس برگ مورد از هر یک سه درم طباشیر ده درم با آب به بر شکم و معده و پشت
طلا کنند طلائی که افراط حیض باز دارد صفت آن گل سرخ عدس مقشر از هر یکی
پنج درم با آب به برعانه و پشت طلا کنند طلائی که از جهت نبات اللبن نافع بود
صفت آن خطمی بابونه اکلیل الملک از هر یک چهار درم ترمس نوش درمنبدی از هر یک یکدرم

شیاف

شیاف مامیثا از هر یک یکدرم کوفته و نیم ارد باقلا سه درم آب کرفس طلا سازند طلائی
که سعفه را نافع باشد صفت آن شیشبان سبز در کرم کندر از هر یک یکدرم گل ارمنی حضض توت
انار از هر یک سه درم حنا و صل از هر یک چهار درم اقاقیا شیاف مامیثا صندل از هر یک
ده درم بگلاب تر ساخته طلا کنند طلائی که همین منفعت دارد صفت آن برگ
سوسن چهار درم حنا و مازو از هر یک ده درم بروغن دنبه طلا کنند طلائی
که سعفه تر که بر روی اطفال بود نافع باشد صفت آن سفیداب اندر سه درم
گل سرخ ده درم گلنار و زرد چوبه از هر یک یکدرم کافور طوطی موم سفید ده درم
روغن گل ده درم موم را در روغن گل بگدازند و با ادویه کوفته و بیخته طلا سازند
طلائی که شش را دفع کند صفت آن مویزج شوره از هر یکی ده درم زرنیخ
سرخ یکدرم و نیم زیبق مقتول یکدرم بسرکه و روغن گل طلا کنند و در حمام شوند الکه
عرق کرده باشند طلائی که کلف را نافع بود صفت آن ترمس تخم ترب
تخم جرجیر قسط مغز بادام تلخ بوره ارمنی فلفل سادج آب برگ ترب طلا کنند
طلائی که بهق و برص را زایل گرداند صفت آن فوه کندش شیطرج خردل تخم ترب
مازریون شحم حنظل خربق سیاه و سفید مویزج سقمونیا از هر یک جزوی شقایق دو جزو
کوفته در سرکه خوابانیده بگشایند روز دیگر طلا کنند طلائی دیگر که همین صفت
دارد صفت آن گل شقایق سقمونیا شیطرج تخم ترب خردل صمغ الدار از هر یک یکمثقال
کوفته بگشایند روز در سرکه خوابانیده بعد از آنکه در حمام کیسه بر آن نهاده باشند
طلا کنند طلائی که حب القرع و دیدان شکم را اخراج کند صفت آن افسنتین
سه درم برگ شفتالو ده درم با زهره گاو بر حوالی ناف طلا سازند طلائی که چون

برسر اقراع مالند سود برد باید صفت آن فلفل کوفته و بیخته بزهره خوک عسل برشسته طلا کنند طلائی

که چون بر پیشانی و پشت چشم طلا کنند ابتدا، رمد را سود دارد و ماده را ردع کند درد

پیشانی صفت آن شیاف ماميثا حضض گل سرخ صندل سرخ فوفل افیون زعفران

گل ارمنی سادی با شیر تازه یا آب کاسنی طلا کنند طلائی که صداع بارد را

نافع بود صفت آن سک صبر فوفل حنظل سنبل صمغ عربی عود زعفران از هر یک دو دانگ

افیون دانگی و نیم با آب کرفس یا آب مرزنگوش تر ساخته بر کاغذ پاره کشند و بر پیشانی

و صدغین طلا کنند طلائی که همین منفعت دارد صبر حضض سنبل قسط صمغ عربی

مرزعفران از هر یک دو درم انزروت کندش از هر یک سه درم کوفته و بیخته با آب

خالص طلا کنند طلائی که از جهت صلابت سپرز نافع باشد صفت آن برگ کرفس دار چینی

انجیر سیاه تخم ترب شیطرج هندی صندل سرخ برگ سداب بیخ کبر سرکه کهنه طلا زنند

طلائی که اورام حاره را نافع بود صفت آن صندل سرخ شیاف ماميثا از هر یک

سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض مکی از هر یک دو درم سفیداب

ارزیز مرده سنگ از هر یک یکدرم قیموليا پنج درم فوفل و سایر اجزا را همگی کوفته

و بیخته با آب کاسنی برشسته و گلولها سازند بر شکل کعبتین و در وقت حاجت

یکی را از آن با شیر تازه بسایند و طلا کنند طلائی که شکم به بندد و اسهال باز دارد

صفت آن اقاقیا سعد مرکی کندر کعک جوز سرو مازو گل سرخ املج گل ارمنی کاورس

بیخ عدس بلوط گلنار بزر البنج صندل با آب سورد یا آب به بر شکم طلا سازند

طلائی که چون بر خصیه طفل مالند نگذارد که بزرگ شود صفت آن قیموليا سفیداب

ارزیز از هر یک دو درم شبیانی و مازو از هر یک یکدرم بزر البنج یکدرم و نیم کوفته

دیگر

و تخته نعل برشسته و در روغن سوده و چه بوت طلا سازند طلائی که استسقاء لحمی را

نافع بود صفت آن مدر نه ترکی و صدف سوخته و بوره ارمنی و نرگس کهنه کاو و سادی

بسرکه طلا کنند طلائی که منع آبستنی کند و اگر زن آبستن بود بچه بیندازد صفت آن

سداب خشک نطرون سادی کوفته و بیخته با آب سداب تر برشسته و بر قضیب

طلا کنند و مباشرت نمایند طلائی که بر آبستنی معین باشد صفت آن حب بلسان قاقله

سعد و بادآورد و سادی کوفته و بیخته با زهره گاو بر قضیب بمالند و قبل از آنکه جماع

شود مجامعت نمایند طلائی که زاید گرداند صفت آن اس زراوند طویل کاسنی

برگ خیار رازیانه مجموع سوخته زعفران سادی کوفته و بیخته با آب سورد برشسته

و گلولها سازند و خشک کنند و بعد از آن که تقل را از اسپیده با شسته دخول الود

ساخته یک گلوله از آن بگلاب سوده بمالند و یک شبانه روز بگذارند طلائی که همین

منفعت دارد صفت آن شب یمانی مر گل سرخ برگ سورد مرداسنگ کوفته و بیخته

بگلاب تر سازند و بعد از آنکه نعل را با آب اشنان شسته باشند طلا کنند طلائی

که لث را آماس دهد و جراحات در شتها ببرد و در یک بدن آورد صفت آن سنگ مردار

شسته مخ نی کهنه ارد نخود برنج استخوان پوسیده مغز تخم خربزه حب البان قسط

کوفته و بیخته بلعاب حلبه و تخم کتان شب بمالند و صباح بکسوس و آب گرم بشویند

طلائی که رنگ را سرخ کند صفت آن زعفران فوه کندش مصطکی سادی کوفته و بیخته

با بلبوس تر سازند شب بمالند و صباح با آب گرم بشویند طلائی که بهق ابیض را

رنگ بدن آورد صفت آن تخم ترب شیطرج فوه کندش خردل کوفته و بیخته بسرکه کهنه

در آفتاب طلا کنند طلائی که منع زلالت کند صفت آن اقاقیا صبر شیاف ماميثا

حقنه کنند یا گل ارمنی صمغ عربی کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ بسرشند و بر پیشانی و شقیقه طلا کنند

باب بیست و هشتم در ادهانات روغن قسط محلل ریاح و مواد غلیظه و مقوی اعصاب باشد و امراض بارده را نافع بود صفت آن قرنفل و سلیخه از هر یکی ده درم قصب الذریره سنبل نانخواه [illegible] حب بلسان قسط از هر یکی بیست درم بیخ بنفشه سی درم مرزنجوش ده درم نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن صاف کرده با دو من روغن کنجد چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند روغن نرگس فالج و لقوه و تشنج را نافع بود صفت آن شونیز بیست درم مغز بادام تلخ سی درم بکوبند و در روغن از آن بکشند روغن فستق معده و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صفت آن روغن زیتون یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز نیم من فستق رومی تازه دو سیر و نیم در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزند روغن فرفیون فالج و استرخا و اوجاع بارده را نافع باشد صفت آن قسط ده درم کندش چهار درم حب بلسان جندبیدستر بخور مریم فودنج کوهی خشک دوازده درم ناگورها هفت درم سیورنج سه درم جمله نیم کوفته در چهار صد درم کهنه بریزند تا سه بخش باشد و نصف آن روغن خیری اضافه کنند و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس هر ده درم روغن دو درم فرفیون تازه اندازند و یکجوش بدهند و بردارند روغن سوسن بر درد گرده و مثانه و رحم را نافع باشد صفت آن سلیخه حب بلسان قسط از هر یکی ده درم قرنفل مصطکی از هر یکی پنج درم گل سوسن سی عدد زعفران ده درم از سوسن بردارند و یک رطل و نیم روغن کنجد در شیشه کنند و ادویه کوفته در آن ریزند و در سایه نزدیک آفتاب چهل روز نگه دارند و استعمال کنند روغن بید انجیر ساده مسهل بلغم بود و اعصاب را از رطوبات پاک سازد صفت آن بید انجیر بریان کرده

نرم بکوبند

نرم بکوبند و بجوشانند و کف برمیگیرند تا تمام کف برداریم و آب زرد باید آن آب را بریزند و دیگر بار بجوشانند تا تمام روغن صاف گردد روغن بید انجیر مرکب فالج و لقوه و قولنج و سده جگر و سپرز را نافع بود صفت آن صعتر نانخواه فودنج کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون از هر یکی بیست درم بیخ کرفس بیخ بادیان راسن خشک بیخ سوسن از هر یکی ده درم شیطرج دستغد از هر یکی پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج از هر یکی سه درم زنجبیل دارچینی قاقله جرد اکابه دارفلفل جوزبوا السباسه شونیز قسط کوپالا از هر یکی چهار درم مجموع نیم کوفته یک شبانه روز در آب خیسانیده و بجوشانند تا نرم شود و صاف کنند و صد و پنجاه درم روغن بید انجیر ساده اضافه نمایند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم تا سه درم با ماء الاصول روغن ترب گرم ترا در روغن بید انجیر باشد و درد گوش را نافع بود و بادی که در گوش بود دفع کند صفت آن ترب سه جزو روغن کنجد یکجزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن خسک عسر البول را عظیم نافع باشد صفت آن خسک ده مثقال زنجبیل چهار مثقال هر دو را نیم کوفته بسرشند و با لایه و یکچهار یک روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغنی که بهذیان و مالیخولیا آن سرسام و مالیخولیا را نافع بود صفت آن کدوی تازه را بگیرند و پوست آن را بخراشند و مغز و تخم بکوبند و چهار رطل آب آن بگیرند و ماهی اسان بگیرند و یک رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند اما بهتر آن است که از مغز کدوی خشک بگیرند مانند روغن بادام روغن بان فالج و درد زانو را نافع بود صفت آن آب دیگر آن دو جزو روغن کنجد یکجزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن لاله سده و سر درد را گم کند برگ لاله از نبات آن جدا ساخته و با روغن زیتون در شیشه کنند و یکماه در آفتاب

بیاویزند **روغن کدو** درد گوش را که از سردی بود زایل گرداند **صفت آن** کنند چند درم مصطکی
چند بیدستر حضض زهره گاو از هر یکی یک درم روغن بادام تلخ هفت درم شراب کهنه
چهل درم ادویه را نیم کوفته با شراب در روغن بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند
صاف کنند و در گوش چکانند **روغن مصطکی** معده را قوت دهد **صفت آن** روغن زیتون
پنجاه درم در شیشه ریزند و ده درم مصطکی اضافه نمایند و دیگ را تا نیمه آب کنند و آن شیشه را
در میان دیگ آویزند و آتش کنند تا آب بجوشد چندانکه مصطکی که حل شود **روغنی**
که در ساعت موی را بسترد زرنیخ و آهک در آب کنند تا آب شود و دو مرد زرد در آن آب بگدازند بعد از آن
صاف کرده دیگر باره زرنیخ و آهک در آب ریزند و در آفتاب بنهند تا تیزابی حاصل شود
که موی را بسترد و بعد از آن ثلث مقدار آب روغن اضافه نمایند و بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند **روغن** مورد موی را برویاند و از افتادن نگاه دارد **صفت آن**
آب مورد سه جزو روغن زیتون یک جزو بجوشانند تا نزدیک شود که آب برود در این حال
قدری لادن در آن اندازند تا بگدازد و فرو گیرند **روغنی** که موی سیاه و دراز
کند و از افتادن محافظت نماید **صفت آن** سازج هندی حماما حضض هندی آمله از هر یک
یک درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا بر ثلث آید دیگر رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و هر روز سر را با آب برگ کنجد و آب برگ میشویند
و این روغن بمالند **روغن حنا** موی را سیاه کند و عرق النسا و اوجاع مفاصل را
نافع بود **صفت آن** برگ حنا یکپاره یک در ده رطل آب بجوشانند تا بیکمن آید بپالایند و با یکمن
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند **روغن آمله** موی را سیاه و قوی گرداند **صفت آن**
آمله منقی برگ مورد پوست بیخ صنوبر ساذج کوفته در آب بپزند تا بر ثلث آید و صاف کنند

و با همچنان

و با همچنان روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند **روغن بهی صبر** و دفعه بهار موضع که مالند موی برویاند
صفت آن یک خربزه بگیرند و سوراخ کنند و دانه از آن بیرون ریزند و سی عدد زرده تخم مرغ
در آن ریزند با پنج سیر روغن زیتون و ده درم برگ مورد کوفته و ده درم براده آهن صلابه
کرده و سوراخ خربزه را محکم سازند و در گل حکمت گیرند و یک شب در تنور نهند و روز دیگر برون
آورند و گل را از آن جدا نمایند و آن خربزه را با روغن زیتون مالند و نگاه دارند تا بکار برند
روغنی که سهر را و اطرا آورد چون بر مژه مالند **صفت آن** نوشادر نمک نفط تخم
سپندان تخم جرجیر فلفل سیاه زنجبیل و کاکنج ساذج کوفته در آب بجوشانند تا مهرا شود
پس صاف کرده با همچندان روغن بید انجیر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
روغن بادرنجبویه استسقا را نافع بود **صفت آن** برگ بادرنجبویه یکپاره در سه من آب بجوشانند
تا به نیمه آید و سه وقیه روغن بادام در آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند شربتی
یک درم با شیر شتر اعرابی **روغن بنفشه بادام** سرد و تر است جرب را بمالیدن نافع بود
و مفاصل را نرم کند و بر ناخن مالیدن صحت آن نگاه دارد و سهر را دفع نماید **صفت آن**
مغز بادام شیرین که پلیح در میان آن شیشه سفید سازند و بعد نیمه کنند و خشک کرده
و بر هر دو نیم بادام کمی بید مشک اضافه نمایند و در ظرفی دربسته پس نو زده روز بگذارند
پس بید مشک از آن جدا سازند و بنفشه تازه بی علف در جلالینه مهر بنفشه تازه
بیفکنند و در زیر جامه خواب نگاه میدارند تا بادام بوی بنفشه بگیرد و بعد از آن خشک
کرده روغن از آن بگیرند **روغن گل با بادام** معتدل بود در حرارت و برودت و دماغ را نافع بود
و فهم بیفزاید و اسهال صفرا را نافع و با نزله و درد سر را که از گرمی بود دفع کند و چون در آب
سرکه بپزند صاحب جرب دیگر را نافع بود و تند شود **صفت آن** چون بنفشه بادام بود

در بهای هفت روغن گل سرخ و هر دو من بادام دو من ورق گل سرخ بریزند **روغن**
گل سرخ و سفید و شقایق و زنبق و یاسمین و نرگس و سداب و شبت و بابونه و مرزه چهار باره
باشد دستور آن است که درشت کنند و بکوبند و در آفتاب آویزند و در روز دیگر
در آفتاب بیاویزند **روغن آجر** که آن را دهن المبارک خوانند گرم و تر لطیف‌تر
از نفط سفید است امراض بارده و لدغ عقرب را نافع بود و مضرت افیون
و زرنیخ را نافع بود **صفت آن** آجر سرخ آب ندیده را بادام بادام کنند
و در آتش اندازند تا سرخ شود به انبر بر گیرند و در روغن زیتون اندازند پس
بیرون آورند و خورد کنند و در شیشه گردن دراز که بگل حکمت گرفته باشند
اندازند و سر سبوی آب بگیرند و در کاسه بزرگ که آتش توان کرد بر سر
نمایند و یک کاسه را سوراخ کنند و سر شیشه را از آن سوراخ بیرون آورند و در زیر شیشه
هاون نهند و کاسه را بر بالای سه پایه نهند و آتش از بالای شیشه کنند و در اندرون
کاسه روغنی که از آن چکد نگاه دارند **سورنجان** مفاصل را نافع بود **صفت آن**
سورنجان مصری و آب کرفس تازه از هر یک ده درم قصب الذریره نیم کوفته یک شبانه روز
بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و آب کرفس اضافه
نمایند و باز یک بار دیگر روغن زیتون بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن [illegible]**
بواسیر را نافع بود **صفت آن** آب گندنا تلخ ده درم روغن کنجد هم بجوشانند تا آب
تا آب برود و روغن بماند **روغن عقرب** سنگ مثانه را پاره پاره کند و بیرون آورد **صفت آن** ریوند
چینی سعد هندی خطمی بابونه [illegible] از هر یک [illegible] روغن بادام تلخ یک رطل ادویه را
کوفته درشت کنند و در روغن بر سر آن ریزند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند پس

صاف

صاف کنند و ده قطره از آن در احلیل چکانند **روغن ناردین** منقول از قانون اوجاع بارده
احشا و قولنج و مغص [illegible] را نافع است و ریاح غلیظه را دفع کند و درد گوش را ساکن گرداند
و چون در بینی چکانند امراض شانه را نافع بود و این روغن شریف‌ترین روغنهاست
و منافع آن بسیار است **صفت آن** قصب الذریره سعد ورق الغار عود بلسان
ملک ساذج هندی برگ سوسن اذخر اهلیل راس قردمانا مرزنگوش ساذج نیم کوفته
در شراب ناردین و آب چوبینه یک شبانه روز دیگر صاف کنند ده بار روغن کنجد بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند **روغن ناردین** نسخه دیگر اوجاع صلبه معده را نافع بود **صفت**
آن روغن بان یک رطل و نیم سنبل نیم درم مصطکی قسط اذخر قصب الذریره
از هر یک درم نیم کوفته درشت کنند در شیشه محکم سازند و یک هفته در آفتاب بگذارند
بعد از آن صاف کنند و ادویه دیگر باره در آن ریزند و همچنین تا سه نوبت پس صاف
کرده استعمال نمایند **باب پنجم در مراهم** **مرهم شادنج** بواسیر و شقاق مقعد را نافع بود
صفت آن شادنج مغسول گل ارمنی عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم افیون
نیم مثقال [illegible] اسفیداج سفیداب ده درم زعفران نیم درم روغن بنفشه [illegible] درم روغن گل [illegible]
از هر یک یک درم موم سفید یک درم موم را در روغن بگدازند و ادویه کوفته و بیخته اضافه نمایند
و با ده درم شیر دختر [illegible] صلبه را نافع بود **صفت آن** مرداسنگ سه درم کندر [illegible]
اشق موم سفید از هر یک ده درم ملک الطیب شش درم شنگرف هشت درم روغن زیتون
یا روغن گل سرخ پنجاه درم به دستور مرهم نمایند **مرهم گلنار** [illegible] را نافع بود **صفت آن**
مازو سبز مرداسنگ زردچوبه از هر یک یک جزو گلنار برگ مورد عصاره لحیة التیس از هر یک دو جزو
با موم سفید در روغن گل مرهم سازند **مرهم [illegible]** در [illegible] و جراحت را اصلاح آورد

پوش در بندی آقاقیا از هر یک دو درم صندل سفید یک درم شیاف مامیثا چهار درم سرطان سوخته
یک درم و موم سفید چهار درم روغن گل ده مثقال مرهم سازند مرهم عسل چرک را از جراحت دفع کند پاک کند
صفت آن عسل را بجوشانند تا غلیظ شود و برابر آن انزروت کوفته در آن ممزوج
نمایند مرهم سازند مرهمی که بواسیر را نافع بود و درد را ساکن گرداند صفت آن
مغز ساق گاو و پیه مرغ کوهان شتر روغن گل سادی در یکدیگر بجوشانند
و قدری افیون اضافه کنند و مرهم سازند مرهمی دیگر که از اثار عظیم النفع است
جهت بواسیر صفت آن پیه بط پیه مرغ پیه بز از هر یک پنج درم مغز ساق گاو پنجاه درم
روغن مغز بادام زرد آلوی تلخ و روغن مغز شفتالو و روغن گل از هر یک ده درم
میعه سائله دو مثقال سنگ ازرق بیست درم آب کنند تا بقدر حاجت موم سفید
پنج درم مقل را در آب حل کنند و روغن ها را با موم و میعه بگدازند و با مقل محلول
در هاون مرهم سازند مرهم جالب اورام صلبه را در یک هفته تحلیل نماید صفت آن خردل
و تخم انجره و کوکرد و زهره گاو و زراوند و مقل و اشق سادی کوفته با زیت کهنه مرهم
سازند مرهمی که از جهت اثار عظیم النفع است صفت آن مغز تخم کدو و تو تیا قلم
مرکب هم سادی با موم سفید و روغن بادام مرهم سازند باب بیست و پنجم در حقنها
حقنه لینه حمیات و سرسام و امراض حاده را نافع بود و طبع را نرم کند
عناب سپستان بنفشه شعیر مقشر نیم کوفته سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک از هر یک
کفی انجیر پنج عدد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و پنج درم شکر سرخ
و ده درم روغن بنفشه بادام ده درم روغن و پنج درم الکامه اضافه نمایند و نیم گرم
حقنه کنند حقنه دیگر انجیر ده عدد اصل السوس ده درم سپستان سی عدد کوفته چند کف

بنفشه

بنفشه نیلوفر از هر یک پنج درم بابونه یک کف جمله را در سه من آب بجوشانند تا یک من آید
صاف کنند و ده درم لعاب بزر قطونا و بیست درم روغن بنفشه بادام
و ده درم بوره ارمنی الکامه و ده درم بوره ارمنی و یک درم نمک اضافه نمایند
و بیست درم شکر سرخ در آن حل کنند و به سه نوبت بریزند حقنه معتدل
حلبه بزر کتان انجیر عناب بنفشه سپستان خطمی بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم
از هر یک کفی بپزند چنانچه رسم است و صاف کنند و ده درم فانید و دو درم
بوره ارمنی و یک درم نمک هندی و پانزده روغن کنجد اضافه نمایند و نیم گرم عمل
نمایند حقنه حاره شحم حنظل اقیمون سفایج فستقی از هر یک دو درم فودنج
یک کف بپزند و بپالایند و بیست درم شکر سرخ و ده درم روغن بابونه اضافه
نمایند و استعمال کنند حقنه دیگر قولنج بلغمی و درد پشت و ریاح غلیظه را نافع
بود صفت آن حلبه تخم کتان قنطوریون بابونه خشک نیم کوفته خطمی از هر یک
کفی انجیر سی عدد عناب سپستان از هر یک سی دانه سبوس گندم برگ چغندر
ترک کرنب شبت سداب از هر یک دسته سکبینج مقل و جاوشیر سه درم
قرطم کوفته بیست درم بپزند و بپالایند و یک درم نمک هندی و دو دانگ بوره
ارمنی و نیم درم حب نیل و ستر و دو دانگ شحم حنظل ده درم الکامه بیست درم
شکر سرخ اضافه نماید و حقنه نماید حقنه دیگر استرخا و فالج و امراض بلغمی را
نافع باشد صفت آن سنا مکی پنج درم شبت و بابونه دو قرطم نیم کوفته از هر یک
کفی بر سیاوشان بادرنجبویه قنطوریون دقیق از هر یک ده درم شکر سرخ
پانزده درم الکامه ده مثقال آب برگ چغندر روغن زیتون از هر یک ده درم

نمک و بوره ارمنی از هر یک نیم درم بطریق معهود عمل نمایند حقنه دیگر که قولنج بگشاید صفت آن
سنا مکی تخم قرطم گاوزبان خشک از هر یک سه درم که را زیانه انیسون
بسفایج از هر یک دو درم بابونه سبوس گندم گل خطمی از هر یک کفی گل سرخ
تازه دوازده درم روغن زیتون روغن گل سرخ شکر سرخ آب برگ چغندر
از هر یک ده درم بابونه سبوس گندم گل خطمی از هر یک کفی گل سرخ تازه دوازده درم
روغن زیتون روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال آب کامه گلقند آفتابی
از هر یک ده درم بوره ارمنی نیم درم عمل نمایند چنانکه رسم است حقنه
که ریش روده و اسهال صفراوی را نافع باشد صفت آن آب برگ خرفه آب لسان الحمل
از هر یک چهار مثقال تخم مرغ روغن گل آمیخته بیضه اقاقیا درم دم الاخوین
چهار دانگ کاغذ سوخته سفیداب کهربا مرجان گل مختوم از هر یک یکدرم با یکدیگر
ممزوج ساخته استعمال نمایند حقنه که قروح امعاء و اسهال دموی را نافع بود صفت آن
پوست چوب برنج شسته پخته کرده برار از هر یکی سی مثقال بپزند و بپالایند
و سفیداب شسته و اقاقیا و گلنار از هر یک نیم درم زعفران شیاف ابیض از هر
یکدرم زرده تخم مرغ عددی روغن ده درم بیکدیگر ممزوج ساخته استعمال نمایند
باب سی دیکم در شیافات شیاف خیارچنبر قولنج بگشاید و طبع را نرم
کند صفت آن بنفشه دو درم خطمی سه درم سنا مکی یکدرم نمک هندی یکدرم عسل
خیارچنبر شکر سرخ از هر یک ده درم شیاف سازند شیاف بنفشه همین منفعت دارد
صفت آن بنفشه یکدرم سقمونیا نمک هندی از هر یک دو درم بوره ارمنی و تربد
از هر یک سه درم صمغ و حامد از هر یک چهار مثقال شیاف سازند شیاف قولنج بوره ارمنی

ده درم

ده درم شحم حنظل مقل سکبینج از هر یک یکدرم سقمونیا دو درم و نیم شکر سرخ ده درم
شیاف سازند شیاف مسهل قولنج بگشاید و بلغم و صفرا دفع کند و درد پشت را نافع بود
صفت آن سکبینج مقل جاوشیر اشق نمک هندی شحم حنظل بوره ارمنی سقمونیا
تربد حب النیل ساودی جمله را با آب بید انجیر حل کنند داروهای دیگر را کوفته و بیخته
در آن بسرشند و شیاف سازند شیاف که درد پشت و اوجاع مفاصل و کوفتگی را
نافع باشد صفت آن سکبینج جاوشیر مقل بارزد شحم حنظل و بید انجیر ماهی زهره
بوزیدان از هر یک یکدرم برنج یکدرم و نیم سورنجان و تربد از هر یک سه درم
حب بید انجیر نیم درم با آب گندم شیاف سازند شیاف زحیر زحیر و حیض مرا فرو
کند ساوی کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف زحیر که زحیر و اسهال دم را
نافع بود صفت آن صمغ عربی اقاقیا مازو برنج کندر گل ارمنی برنج بریان کرده ساوی
کوفته و بیخته با آب مورد سبز تازه شیاف سازند شیاف که اشکم ببندد صفت آن
اقاقیا صمغ عربی گلنار کزمازج و بلوط برنج بریان کرده ساوی کوفته و بیخته
شیاف سازند شیاف که اسهال دم را نافع بود صفت آن مر اقاقیا برنج
صمغ عربی برنج بریان کرده ساوی کوفته و بیخته با آب مورد شیاف سازند شیاف
که در عقب مسهل استعمال نمایند اگر در اسهال تقصیر باشد محرور مزاج را موافق بود
صفت آن ترنجبین یکدرم صابون رقی خطمی نمک طعام از هر یک دو درم شکر سرخ
یکدرم شیاف سازند شیاف تقیح دفع دردهای قولنج و سبب آن ریح غلیظ باشد و وجع ملصی کون
و خارشی که سبب آن اخلاط غلیظ بود زایل گرداند صفت آن شحم حنظل یکدرم بوره ارمنی
سه درم حب بید انجیر زراوند مدحرج عصاره افسنتین از هر یک نیم درم قسط کاذی فربیون

واکر کوفته و بیخته بزهره کاو سرشته و شیاف سازند و در وقت حاجت یکی از آن را در روغن
بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند **شیاف فوله** ضعف مثانه و سلس البول و فتق را نافع
بود و باه را قوة دهد **صفت آن** نارجیل حب الصنوبر حب المحلب مقشر بادام تلخ
کرمدانه حب الزلم از هر یکی ده درم فرفیون جند بیدستر و سداب از هر یکی سه درم
مقل ده درم بآب کنند تا شیاف سازند **شیاف** که مقوی باه بود **صفت آن** حلتیت
فرفیون از هر یکی یکدرم سکبینج نیم درم کوفته و بیخته شیاف سازند **شیاف** که همین منفعت
دارد **صفت آن** تخم سوسمار زهره گرگ حب القطن عاقرقرحا سادی کوفته بروغن
سنبل شیاف سازند **شیاف** که خون زدن از ادویه باز دارد **صفت آن**
اقاقیا لحیة التیس گلنار گل ارمنی از هر یک یکدرم دو ع سوخته و عفص از هر یک نیم درم
بآب لسان الحمل یا آب خرفه شیاف سازند **باب سی و دوم** در فرزجات **فرزجه**
که ادرار حیض و جنین میت کند **صفت آن** زراوند مدحرج ابهل ترمس مر فو سادی
کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته و فرزجه سازند **فرزجه** که بچه مرده و زنده بیندازد
صفت آن شیطرج عاقرقرحا شونیز سداب کرمدانه در کوفته و بیخته بروغن زیتون
فرزجه سازند **فرزجه** که بچه مرده فرود آورد **صفت آن** جاوشیر جوز بوا سفید
سادی بزهره گاو فرزجه سازند **فرزجه** که بچه بیندازد **صفت آن** نمک ترکی
و سقمونیا قلیاب **فرزجه** که مانع آبستنی کند **صفت آن** سم حنظل قوقو سرگین فیل خردل
حب القلقل استخوان زعرور سادی کوفته و بیخته بموم یا بلسان سرشته و از آن پشم
پاره آغشته نمایند هرگز آبستن نشود و اگر طلوع دو حبه از حب الحنظل بلع کنند دو سال
آبستن نشود و قس علی هذا **فرزجه** که مانع حمل بود **صفت آن** مازو حب الآس

کوفته و بیخته بآب کرم سرشته فرزجه سازند قبل از پیش از مجامعت استعمال نمایند **فرزجه**
که بر آبستنی معین باشد **صفت آن** مایه خرگوش دارچینی عنبر زاج نبات سادی کوفته و بیخته
بگلاب سرشته فرزجه سازند **فرزجه** که رحم را قوة دهد و فرج را تنگ و خوش بو کند
صفت آن لسان سنبل مرزنگوش قشار کندر صعتر از جوز خیری گل سرخ پوست
ج کبر ترس سادی کوفته و بیخته بروغن آن سرشته و به پشم پاره فرزجه سازند
فرزجه که همین خاصیت دارد **صفت آن** تفاح اذخر سعد عود قرنفل از هر یکی
یکدرم عنبر نیم درم مشک دانگ امله بیدانه کوفته بگلاب سرشته و به پشم پاره فرزجه
سازند **فرزجه** که حیض به بند **صفت آن** گلنار و مازو سرمه اقاقیا شب یمانی سادی
کوفته و بیخته بآب لسان الحمل فرزجه سازند **فرزجه** که همین منفعت دارد **صفت آن** کاغذ سوخته
اقاقیا گلنار عصاره لحیة التیس گل سرخ مازو جله کتان سوخته لسبر که سرشته
فرزجه سازند **فرزجه** که حیض براند **صفت آن** مر ودج از هر یکی چهار درم الملک هشت درم
سداب ده درم مویز منقی بیست درم کوفته بزهره گاو سرشته و فرزجه سازند **فرزجه**
که همین خاصیت دارد **صفت آن** شنان فارسی عاقرقرحا سداب شونیز فرفیون اجزا سادی
فرزجه نمایند **فرزجه** که ورم صلب را نافع بود **صفت آن** کندر مقل یا بسند از هر یکی دو درم
زعفران جاوشیر و اشق از هر یکی یکدرم مصطکی حبه بیستیر میعه سایله روغن سوس
پیه بط روغن بابونه از هر یکی سه درم صمغها را در مسیح حل سازند و پیه را در روغن
بگدازند و باقی ادویه کوفته و بیخته بدان سرشته و استعمال نمایند **باب سی و سیم** در مرکبات
متفرقه **نادی البرد** که در بول و قرحه کلیه و عسر البول و مثانه را نافع بود **صفت آن**
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار ه درم مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام

مقشر کثیرا انیسون رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از یک
دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم بشراب خشخاش **بنادق کندری** در سبب سیلان بول را
نافع بود **صفت** مازو سبز یکدرم کندر کرمازج از هر یک نیم درم افیون چهار درم حب الآس
ده درم کوفته و بیخته بنادق سازند **بنادق** که وجع قولنج بارد را نافع باشد **صفت آن**
حب بید ستر شونیز نانخواه کمون افیون مساوی کوفته و بیخته بنادق سازند هر یک دو دانگ
بنادق که مغص و قولنج مراری را سود دارد **صفت آن** تخم کاهو تخم خرفه و افیون
مساوی کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا بنادق سازند هر یک دو دانگ **دواء المازریون**
استسقاء اکثر امراض سوداوی را نافع بود **صفت آن** مازریون مدبر یکدرم زیره کرمانی
نمک هندی پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم افتیمون و تربد سفید از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته شربتی سازند دو درم **دواء التربد** حمیات بلغمی را نافع باشد
صفت آن زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درم تربد سفید بیست درم شکر طبرزد چهل درم
شربتی یکمثقال **دواء الجبن** ضعف باه که سبب آن حرارت باشد نافع بود **صفت آن**
ترنجبین سفید سی درم در ده رطل شیر تازه بجوشانند تا بقوام آید و هر شب ده ملعقه
بخورند **دواء الحسک** در تقویت باه نظیر ندارد **صفت آن** حسک خشک بکوبند و بیزند
و در آب حسک تر سه شبانروز در آفتاب بپرورند و هر روز تازه میکنند تا آنکه آب حسک
تر سه روز خشک آید و بکار رود پس خشک کنند و سه از آن با ده درم شیر تازه
و ده درم نبات بنوشند و برد مزاج قدری زنجبیل کوفته و بیخته ضماد نمایند **دواء البصل**
تولید منی نماید و نعوظ آورد و نهایت مقوی باه بود **صفت آن** آب پیاز بگیرند و عسل
بجوشانند تا بقوام آید و در وقت خواب دو ملعقه از آن بخورند **دواء الکرفس** جهت ضعف معده

که سبب

که سبب آن برودت و رطوبت باشد نافع بود **صفت آن** هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده دو درم
حرف سفید یکدرم نانخواه و صعتر فارسی از هر یک سه درم خبث الحدید ده درم شربتی دو درم
با شراب کهنه **دواء الخطاطیف** خناق بلغمی و سوداوی را نافع بود چون بدان غرغره کنند
یا بر خارج حلق طلا نمایند **صفت آن** تخم کرفس و انیسون و نانخواه و حرمل اسپند و دارچینی و زراوند
طویل و زعفران از هر یک ده درم گل سرخ بیست درم قسط و رماد الخطاطیف
از هر یک سی درم نشاسته و سنبل از هر یک پنج درم مازو سبز ده درم کوفته و بیخته
بعسل سرشته و استعمال نمایند **دواء الحرمل** همین منفعت دارد **صفت** حرمل اسپند تخم ترب
حلبه بوره ارمنی نوشادر مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند **دیگر** آکله و ما صدر
و لحم زاید را نافع باشد **صفت آن** زرنیخ سرخ و زرد از هر یک شش درم مرتکی دو درم
آهک آب ندیده پانزده درم زنگار یکدرم کوفته و بیخته بسرکه کهنه سرشته قرص سازند
[illegible] آکله و عفونت لثه را نافع بود گوشت فاسد را ببرد **صفت آن** اقاقیا دو دانگ ده درم
زرنیخ سرخ از هر یک یکدرم سر چهار درم آهک زنده هشت درم شب یمانی شش درم
کوفته و بیخته بسرکه کهنه سرشته و قرص سازند و خشک کنند در سایه و در وقت
حاجت استعمال نمایند **دوائی** که حب القرع و کرم دراز را بکشد و اخراج
صفت آن حب حرس ترمس حب النیل از هر یک نیم درم درمنه ترکی دو درم تربد
و برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم نمک هندی دانگی کوفته و بیخته با شیر و شکر
بیامیزند و بیاشامند **دوائی** که چون بر آتش نهند از دود آن بهوا حشرات
بگریزند **صفت آن** زرنیخ رومی گوگرد شاخ گوزن بادآورد مساوی زفت بلادر
و دارها کوفته و بیخته بدان سرشته و استعمال نمایند **دوائی** که بیهوشی آورد **صفت آن**

صفت آن افیون یکدرم خشخاش سیاه ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید دیگر طلد
گندم پاک در آن بجوشانند تا آب تمام نیست شود پس گندم را خشک کرده بکوبند و یکمثقال
از آن هر که خورد بیخود گردد دوائی که بیهوشی آورد صفت خشخاش سیاه و تخم
کاهو از هر یک یکدرم بزرالبنج دو مثقال بجوشانند و صاف کرده قوام آورند یکمثقال
از آن شکر با شیره داکرشته در شراب کنند هر که بخورد بیخود گردد دوائی
که نافع است از جهة درد دندان که سبب آن برودت باشد و این را تریاق الاسنان
گویند جند بیدستر حلتیت فلفل زراوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزرالبنج ساذج
کوفته و بیخته بعسل سرشته و پنبه را بدان تر ساخته بر دندان نهند دوائی که همین
خاصیت دارد صفت آن میویزج عاقرقرحا فلفل زنجبیل از هر یک یکجزو بوره ارمنی
یکجزو و نیم کوفته و بیخته بعسل سرشته استعمال نمایند دوائی که چون در بینی دمند فالج و سکته
ولقوه و امراض بارده رأس و عسر البول را نافع بود و اخراج مشیمه نماید صفت آن کندش
شونیز فرفیون فلفل جند بیدستر زراوند حب البلسان مسک عاقرقرحا بوره ارمنی
ساذج کوفته و بیخته استعمال نمایند دوائی که همین منفعت دارد صفت آن
شحم حنظل فلفل سلیخه جند بیدستر از هر یک سه درم کندش هشت درم
کوفته و بیخته قدری در بینی دمند دوائی که چون بخور کنند نزله و زکام حار را
نافع باشد صفت آن سبوس گندم آرد جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه
ثمره طرفا از هر یک نیم درم کافور دانگ کوفته در سرکه خیسانیده و خشک سازند
و دیگر باره کوفته و بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و در وقت حاجت در آتش نهند
و سر را بر بخار آن نگاه دارند دوائی که مقوی ذهن و دماغ بود خفقان و غشی

و ضعف

ضعف حواس را نافع بود صفت آن عود هندی قسط شیرین صندل سفید
از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک نیم درم کوفته و بیخته بگلاب سرشته
و گلوله‌ها سازند و در وقت حاجت بکار برند دوائی که بر استسقی معین
باشد صفت آن میعه سایله بارزد حب الغار ساذج کوفته و بیخته بعسل
سرشته و بعد از طهر [illegible] هر روز از آن بخور کنند و بعد از آن مباشرت
نمایند دوائی دوائی که صرع طفل را نافع بود صعتر جند بیدستر زیره کرمانی
ساذج کوفته و بیخته سه روز از آن در شیر حل کنند و در گلوی طفل ریزند
دوائی که سرفه طفل را نافع بود صفت آن رب السوس کتیرا صمغ عربی نشاسته
و فانید از هر یک سه درم مغز بادام دو درم عسل سی درم روغن بادام یکدرم
فانید را با عسل بجوشانند و صاف کنند و ادویه را کوفته و بیخته در روغن
بادام ممزوج ساخته و قدری از آن را در دهن طفل ریزند والله اعلم بالصواب



